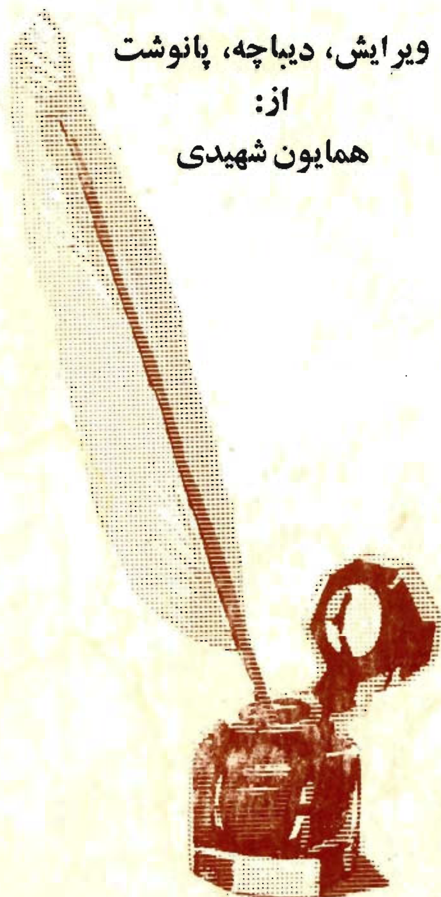


گزارش سفر

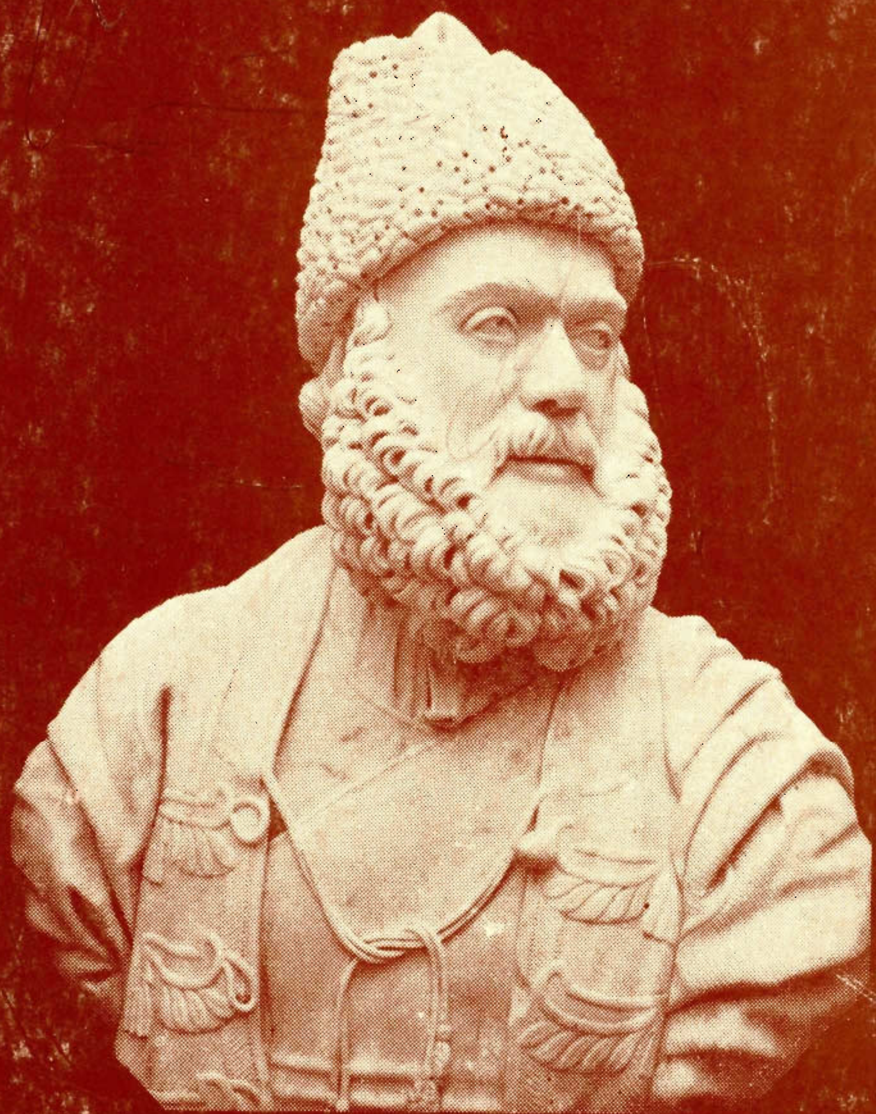
میرزا صالح شیرازی



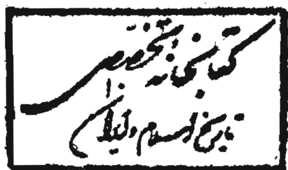
ویرایش، دیباچه، پانوشت

از:

همایون شهیدی



بها: ۹۵۰ ریال





گزارش سفر

مهندس میرزا صالح شیرازی (کازرونی)

تقدیم به:

دانشجویان، روزنامه نویسان - و چاپخانه‌داران ایران



گزارش سفر

میرزا صالح شیرازی (کازرونی)

مشهور به مهندس

«اولین روزنامه‌نگار و پایه‌گذار صنعت چاپ در ایران»

ویرایش، دیباچه، پانوشت
از:
همایون شهیدی



تهران - خیابان مستوفی، شماره ۱۷۹، آپارتمان ۱، تلفن: ۶۸۰۷۴۶
گزارش سفر میرزا صالح شیرازی
چاپ اول: حروفچینی به‌طریق منوتایپ
پائیز ۱۳۶۲
تیراژ : ۵۰۰۰
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران

فهرست مطالب

خیال حوصلهٔ بحر می‌پزد هیهات

چه‌هاست در سر این قطرهٔ خیال اندیش

بکوی میکده گریان و سرفکنده روم

چراکه، شرم‌همی آیدم، زحاصل‌خویش

«خواجه شیراز، حافظ»

«بنام پروردگار بی‌همتا»

یکی از بدترین دوران تاریخی ایران و شاید هولناکترین آن سالهای بین ۱۲۱۱ تا ۱۲۵۰ هجری قمری است در این فاصله جنگهای سیزده ساله ایران و روسیه‌تزاری ادامه داشته و پایان آن بسیار غم‌انگیز عبرت‌آموز است این جنگها منجر به‌بستن عهدنامه‌های شوم گلستان و ترکمانچای شده است که قسمت بزرگی از ایران منتزع و به‌روسیه تزاری ملحق گردیده است و همچنین عهدنامه‌های اسارت‌بارتری با انگلیس منعقد شده است در همان زمان که اروپا بسرعت بطرف انقلاب صنعتی و اجتماعی پیش میرفت ایران در منجلاب نادانی، دروغ، زشتکاری و سیه‌روزی غوطه میخورد در حالیکه مردم از فقر و تنگدستی، بیعدالتی، بی‌سوادی و جمود فکری رنج می‌بردند باباخان معروف به‌فتحعلی‌شاه قاجار در دنیائی از لذت و خوشی و بی‌خیالی بسر میبرد پیراسون شاه را لشکر فرزندانش فرا گرفته بود عایدات شاه در این دوره مبلغی کمتر از شش میلیون لیره طلا تخمین زده میشد. جواهراتی که در اختیار فتحعلی‌شاه بوده از جواهرات هر شهریار معاصر مسیحی گرانبهاتر بشمار میرفته است **کرپورترز** در سفرنامه‌اش چنین شرح میدهد، که بی‌شباهت به‌صحنه تئاتر نیست؛

تشریفات ورود شاه به‌ترتیب ذیل آغاز شد:

ابتدا فرزندان ارشد شاه وارد شدند درهمان طرفی که ما ایستاده بودیم، عباس‌میرزا در انتهای سمت چپ همه که درست در پهلوی راست تخت‌سلطنتی بود قرار گرفت برادران او از دنبال آمدند بطوریکه حلقه ردیف ما تقریباً بسته شد، روبروی این ردیف خاص شاهزادگان ارشد که همگی در بلوغ بودند برادران جوانتر در سمت دیگر آب نما صف بستند همگی جامه‌های فاخر و زربفت و شال و کمربند پوشیده بودند که از لای آن دسته جواهرنشان خنجرشان دیده میشد هرکدام قبای زردوز آستردار با یقه بلند از ظریف‌ترین پوست خز که از پشت شانه قدری پایین می‌افتاد و تا حدود ران می‌رسید بر تن داشتند دورکلاه سیاه آنها از ظریف‌ترین شالها بسته شده بود هریک از ایشان از مسن‌ترین تا جوان‌ترین‌شان بازوبندهائی از یاقوت و زمرد درخشان درشت بر بالای خم بازوبسته بودند.

درسمت دیگر درنزدیکی پیشگاه قصرصف دیگری از رجال نامورشامل علما ومنجم‌باشیها

و حکمای دیگر این سرزمین شرقی در سنگین‌ترین لباس مذهبی و کسوت اهل حکمت بودند بهیچوجه صدا یا حرکتی وجود نداشت و هرکس با سکوت تمام در جای خود ایستاده در انتظار ورود ملوکانه بود، سرانجام آهنگ زنگوله های شتر از خارج و صدای طبل وهمهمه‌ایکه نمی‌دانم با چه صداهایی توأم بود ورود اعلیحضرت را به‌درگاه ارک خبر داد. عجیب‌ترین قسمت آن و لوله صدای مهیب دوشتر عظیم بودکه برای همین منظور اعلام حرکت خاص همایونی تربیت یافته بودند شاه از سمت چپ وارد تالار شد و تا جلو آن پیش رفت با روش و منشی‌که خاص سلاطین است ومن هیچوقت قبل از آن ناظر چنان وضع پرشکوه عالی نبوده‌ام شاه با همان وقار بی‌تکلف وصف‌ناپذیر بر تخت جلوس‌کرد و اگر در روش و رفتارش جزئی تصنع بنظر می‌رسید حتماً در من آن همه تأثیر نمی‌بخشید و مردی را می‌دیدم‌که در مقام سلطنت نقش خود را خوب نمایش می‌داد و حال آنکه ناظر حرکات پادشاه برازنده‌ای بودم‌که به‌عظمت وضع خود آگاهی داشت و برازندگی آنچه راکه حس می‌کرد نیز واجد بود.

شاه یک پارچه جواهر بودکه در اولین برخورد بیننده را مبهوت می‌ساخت. جزئیات لباسش عبارت از تاجی بودکه بر سرداشت و از شکل و اندازهٔ آن پیدا بودکه مختص تاج شاهی بوده است این تاج را دانه‌های متراکم الماس، مروارید، یاقوت و زمرد تشکیل‌می‌داد و چنان استادانه درکنار هم چیده شده بودکه تلالو نور آنها مجموعه‌ای از زیباترین رنگها را منعکس می‌ساخت چندین عدد پر مشکی شبیه پر حواصیل در میان جقه‌های درخشان این تاج واقعی شاهنشاهی قرار داشت‌که انتهای خمیده هرکدام بمرواریدهای گلابی شکل بسیار درشت ختم می‌شد.

جامه زربفت شاه تقریباً از جواهراتی از نوع جواهرات تاج پوشیده بود و روی شانه‌هایش دو رشته مروارید می‌گذشت‌که شاید بیشترین تعداد مروارید جهان بود لباسش را از آنجهت جامه می‌نامم‌که از گردن تا انتهای‌کمر چپ وی را فرا می‌گرفت و قامتش را هم چون مقامش زیبا و با شکوه جلوه‌گر می‌ساخت این جامه در انتهای‌کمر مانند لباس معمول ایرانی به‌بافته گشادی منتهی می‌شدکه از همان اشیا گرانبها تشکیل شده بود. ولی هیچ‌چیز از لحاظ شکوه و و جلال بپایه بازوبند پهنی‌که ببازوهایش بسته بود وکمربندی‌که بکمر داشت نمی‌رسید زیرا اینها در مقابل اشعهٔ آفتاب چون آتش‌زبانه می‌کشیدند و وقتی نامهایی راکه از این همه جلا و درخشندگی گرفته شده می‌شنویم از دیدن یک چنین اثری در شگفت نخواهیم شد. بازوبند راستش راکوه نورو بازوبند چپش را دریای نور می‌نامند.

تخت سلطنتی از مرمر سفید خالص بودکه چند پله از زمین بالاتر بود و با شالها و پارچه‌های زر مفروش بود و شاه برسم‌کشور خویش بآن جلوس می‌کرد. در پشت شاه مخده بزرگی بودکه روی آن رشته‌های مروارید دوخته شده بود. قسمتی‌که تخت شاهی در آن واقع شده از جلو باز بود در پشت آن دوستون خمیده مرمر سفید قرار داشت‌که رگه‌هائی از طلا در آنها بکار برده‌اند. قسمت داخلی باکنده‌کاریها و تذهیب و نقاشیهای سبک عرب و آیینه تزیین شده بود، آئینه‌ها و سایر تزیینات درهم آمیخته بود و همه از سقف تاکف تالار را منور و درخشان می‌کرد. گلدانهای گل و ظرفهای گلاب در اطراف چیده شده بود.

از هنگامیکه شاه بتخت نزدیک می‌شد تا وقتی‌که بر تخت جلوس می‌کرد‌کلیه حاضران

سرهای خود را بپائین خم می‌کردند و پس از آن سکوت سرگباری همه‌جا را فرا می‌گرفت. همگی ظاهر بسیار عالی و در واقع ترسناکی داشتند در چنین مجلسی چنان سکوتی حکمفرما بودکه کوچک‌ترین صدای حرکت و آرامترین نوای ریزش آب فواره بگوش می‌رسید.

در این سکوت سنگین که همه چشمها به‌شیئی درخشان مقابل خود دوخته شده بود و همچون مجسمه مهر درخشان و بی‌حرکت در جای خود نشسته بود ناگهان شلیک الفاظی که در یک لحظه از دهان آخوندها و منجم‌ها خارج شد مرا از حالت بهت و حیرت بخود آورد اینها در واقع القاب و حدود اقدامات خطیر شاه را توأم با مدح و ستایش و شهامت و آزادگی و قدرت وسیع شاه اعلام می‌کردند. در پایان این مراسم در حالیکه هنوز سرها بطرف زمین خم بود و طنین صداها در فضا خاموش می‌شد تقریباً نیم دقیقه همه‌جا را سکوت فرا گرفت سپس اعلیحضرت شروع بسخن گفتن کرد. سخنان شاه حتی بیش از صدای ناگهانی آخوندهاترسناک و تکان دهنده بود این‌بار صدایی بسیار عمیق و توخالی و بلند شبیه صدایی بودکه از قبر بیرون می‌آمد[1].

جیمزموریه نیز بدین ترتیب شرح شرفیابی خود را به‌آستان ملائک پاسبان، بهنگام عید نوروز شرح می‌دهد.

«اولین مراسم جشن نوروز تقدیم‌کردن هدایائی است‌که از ایالات مختلف میرسید بدواً، هدیهٔ شاهزاده حسینعلی میرزا حاکم شیراز تقدیم می‌شود، رئیس تشریفات جلو می‌رود درحالیکه متصدی هدایا و پیشخدمتی به همراه است این شخص وقتی اسم و رسم تقدیم‌کننده اعلام می‌گردد از روی کاغذی نام همه اجناس را بصدای بلند می‌خواند هدایای حسینعلی میرزا مشتمل بر مجموعه‌های بزرگ متعددی بوده‌که آنها را بر سر افراد می‌گذاشتند ومحتویات آنها مرکب از شال، اجناس گوناگون، مروارید و غیره بوده است سپس مجموعه‌های بسیار دیگر پر از قند و شیرینی و پس از آن چندین قاطر حامل میوه و غیره بارمغان می‌آورد، هدایای دوم از محمدعلی‌خان شاهزاده همدان ارشد پسران شاه‌که از جانب پدر از حق جانشینی محروم شده بود تقدیم می‌شده چون مادرش گرجی بوده از لحاظ نسب پائین‌تر از مادران شاهزاده‌های جوان دیگر بوده است. هدایای او معرف سیرت شخصی او و مرکب از تپانچه و شمشیر و صد رأس شتر و بهمان اندازه هم قاطر بود، آنگاه پیشکش‌های شاهزاده یزد راکه فرزند دیگر شاه بود بحضور می‌آورند و عبارت بود از شال و پارچه‌های ابریشمی از محصولات شهر خود او سپس هدایای شاهزاده مشهد تقدیم می‌گردید و آخر از همه‌که گرانبهاتر از همه نیز بود تقدیمی حاجی محمدحسین‌خان امین‌الدوله عرضه می‌شد و مشتمل بر پنجاه قاطر بودکه هرکدام حامل یک هزارتومان بودند[2].

با درگذشت آقامحمدخان وکاترین امپراطوریس روسیه موقتاً زدوخوردهای ایران و روس قطع گردید و فتحعلیشاه نیز سرگرم قلع و قمع مدعیان داخلی بود با توجه باینکه بوالهوسی‌های پل امپراطور روس نیز موقتاً خاطر فتحعلی‌شاه را آسوده‌کرد در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۰۰ قیصر

---

۱. سفرنامه سر، ز ــ کرپورترز
۲. سفرنامه جیمز موریه.

جرج سیزدهم آخرین جانشین سلاطین بقراطی گرجستان به‌نفع امپراطور روس از حکومت کناره‌گیری کرد و بهمین سبب مورد طعن و لعن و کینه مردم و نجبای گرجستان شد. الکساندر امپراطور روسیه در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۱ اعلامیه منتشر کرد که خلاصهٔ آن بدین قرار است».... با توجه به اوضاع ملی و اجتماعی بار زمامداری گرجستان را می‌پذیریم و امیدواریم گرفتاریها و مشقات شما را برطرف و در گرجستان حکومتی عادل و قوی برای حمایت از جان و مال افراد وگسترش برکات قانون برهمگان بگمارم،،

این جریانات دربار ایران را دچار نگرانی و پریشانی خاطر نمود به‌ولیعهد عباس‌میرزای نایب‌السلطنه دستور رسید که برای جنگ رهسپار ایروان شود و خود فتحعلی‌شاه نیز دردشت اوجان خمیه زده ولیعهد یکی از سرداران خود موسوم به‌مهدی‌قلی‌خان را با شش‌هزار سوار برای بازگرداندن ایلات سرگردانی که حاکم ایروان از خانمان رانده بود گسیل داشت هنگام بازگشت این سردار، وی ناگهان با سپاه سازانف روبرو گردید و چون در قبال توپخانه و قوای او برابری نمی‌توانست کرد تا عقب‌نشینی سریعی جان لشکریان خود را نجات داده و به عباس میرزا پیوست، سازانف با حدود کلیسیای اچمیازین پیشروی کرد بناچار عباس میرزا نیروی خود را به‌سه قسمت تقسیم نمود و قسمت مرکزی را خود فرماندهی می کرد. وقایعی که که در طی این جنگ رخ می‌دهد بیشمار و درخور این دیباچهٔ کوتاه نیست (در بامداد ششم ربیع‌الثانی ۱۲۱۹- ۱۸۰٤ میلادی) متأسفانه لشکر ایران غافلگیر شد و عباس‌میرزا بناچار در منطقه دیرک که حدود ۶۰ کیلومتری میدان جنگ بود لشکر را جمع‌آوری و بانتظار فتحعلی‌شاه ماند با رسیدن شاه و شجاعتی که نشان داد،، اول کسی بود که از رودخانه ارس با زدن اسب به‌آب گذشت،، شبانه به‌اردوی سازالف حمله کردند و با وضع مساعدی که لشکریان ایران داشتند ژنرال سازانف پیشرفت چندانی نکرد و از لحاظ تدارکات و اسلحه دچار مضیقه شد لذا بحدود ایروان عقب‌نشینی کرد. داستان جنگ‌آوری ایرانیان برای تصرف پل خدا آفرین بر رودخانه ارس داستانی است که شجاعت سپاهیان ایران را آشکار می کند قوای کمکی که ژنرال سازانف به کمک ابراهیم خلیل‌خان رئیس قلعه شیشه که از طرف روسیه حمایت می‌شد نیز کارساز نبود پس از یک هفته جنگ لشکر روسی عقب‌نشست طی این جنگ وگریزها سازانف قصد گرفتن گیلان را نمود وبا دفاع شجاعانه‌گیلک‌ها روبرو شد و تعدادی توپ ولوازم جنگی نیز بجا گذاشته فرار را برقرار ترجیح داد. جنگهای ایران با روسیه حدود ده سال طول کشید در سال ۱۲۱۹ هجری قمری مطابق؛ ۱۸۰٤ میلادی شروع و تا سال ۱۲۲۸ هجری قمری ۱۸۱۳ ادامه یافت و با شکست قوای ایران اولین قرارداد صلح بنام گلستان بین ایران و روسیه بامضا رسید.

بقول محمود محمود در تاریخ روابط سیاسی ایـران و انگلیس« با اینکه فتحعلی‌شاه و عباس‌میرزا در جنگ با روسها جدیت و مجاهدت نمودند ولی نظم و لشکر و مهمات آن بقدر کافی نبود که بتواند درمقابل قشونهای منظم روس با اسلحه صحیحی که داشتند مقاومت کنند» در سال ۱۲۱۵ هجری مطابق با ۱۸۰۱ میلادی قراردادی بین ایران و انگلیس امضا شد این قرارداد توسط سرجان ملکم که شرح حال مختصر وی بقرار زیر است متعقد گردید.

سرجان ملکم، (۱۷۶۹-۱۸۳۳)[1] فرزند یکی از برزگران بی‌بضاعت اسکاتلند بوده، تولد او در سال ۱۷۶۹ در یکی از شهرهای همان ممالک است.

در سن ۱۲ سالگی جزء آسپیرانهای قشون هندوستان داخل خدمت شد و در سال ۱۷۸۳ وارد هندوستان شده کمی بعد جزء صف قرارگرفت. در سال ۱۷۹۲ در سن ۲۲ سالگی به‌تحصیل زبان‌فارسی پرداخت، پس‌از چندی توقف درهندوستان بواسطه عارضه کسالت مجبور شد به‌انگلستان برود. در سال ۱۷۹۶ دوباره به‌هندوستان مراجعت نمود و بسمت منشی اول فرمانده کل قشون هندوستان برقرار شد. در سال ۱۷۹۸ از طرف لردولزلی[2] بسمت معاون حکومت حیدرآباد معین گردید، در این مقام درجه لیاقت و استعداد خود را در اخراج و انحلال دسته قشون فرانسه که در خدمت نظام حیدرآباد بودند نشان داد و در سال ۱۸۰۰ از طرف لرد فوق‌الذکر بسمت نماینده مخصوص سیاسی برای عقد اتحاد سیاسی و تجارتی با دولت ایران و خنثی کردن عملیات فرانسویها منصوب شده و در ماه دسامبر همان سال وارد طهران گردید.

در این مأموریت مقصود دولت انگلستان و حکومت هندوستان بطور مطلوب انجام گرفت و ملکم موفق شد یک قرارداد تعرضی و دفاعی بین دولتین انگلستان و ایران به‌بندد بعلاوه یک معاهده تجارتی نیز منعقد کند، (ژانویه ۱۸۰۱) پس از آن از راه بغداد به‌بمبئی مراجعت نمود و در ماه‌مه ۱۸۰۱ وارد هندوستان شده و بسمت منشی اول فرمانفرمای هندوستان انتخاب شد در سال ۱۸۰۳ بسمت حکومت ایالت میسور نامزد گردید.

در سال ۱۸۰۸ بار دیگر مأمور دربار ایران گردید و نظر بمسائل سیاسی که در پیش بود و نفوذی که فرانسویها در تهران بهم رسانده بودند از بوشهر مراجعت نمود.

در سال ۱۸۱۰ باز مأمور دربار ایران شد و این دفعه نیز بمقصود خویش نایل آمد.

در سال ۱۸۱۱ بانگلستان سفر نمود، در این سال بلقب پرافتخار شوالیه مفتخر شد. در این موقع فرصتی بدست آورد و تاریخ ایران را در دو جلد در سال ۱۸۱۵ بطبع رسانید.

در سال ۱۸۱۷ مجدداً به‌هندوستان مراجعت نمود و بسمت نماینده سیاسی مملکت دکن منصوب گردید.

در سال ۱۸۲۱ بانگلستان رفت و تا سال ۱۸۲۷ در آن محل متوقف بود، در آن سال بسمت حکومت بمبئی معین گردیده عازم هندوستان شد. در این سمت جدیت زیادی برای اصلاحات مالی و امورکشوری نشان داد و در سال ۱۸۳۰ برای همیشه هندوستان را ترک نموده به‌انگلستان برگشت و بعضویت پارلمان انگلیس انتخاب شد و در سال ۱۸۳۳ وفات یافت.

علاوه بر تاریخ ایران که در دوجلد نوشته و بفارسی نیز ترجمه شده است منظومه‌ای نیز تحت عنوان (ایران) درسال ۱۸۱٤ بدون تعیین اسم مصنف منتشر نموده، همچنین در سال ۱۸۲۷ کتاب مشاهدات و نظریات درباره ایران (Sketehes) را نوشت که آن نیز بدون‌تعیین

---

1. Sir, John, Malcolm
2. Lorde Wellsly

اسم مصنف بطبع رسید. کتب دیگری هم نوشته است که خارج از موضوع ماست[1].
و به‌قول سرپرسی سایکس مؤلف تاریخ ایران، این عهدنامه با موفقیت بامضا رسید. ولی روالینسون آنرا یک شکست میداند «زیرا از آن زمان ببعد دولت ایران نگرانی ما را راجع به‌جادهٔ هندوستان فهمید» و این تا اندازهٔ هم درست است با اینکه ایرادات روالینسون خیلی قوی است ولی من فکر نمیکنم ایرانیان که در فطانت و ذکاوت سیاسی بسیار برجسته و قابل ملاحظه‌اند هنوز از زمان سلطنت نادرشاه ببعد رویهم رفته هیچگونه تقاضای شدید و مواجب معینی برای حفاظت و سرپرستی این جاده ننموده‌اند و ما اگر برای افتتاح مناسبات خود با ایران تأخیر می‌کردیم و یا اگر به‌بفکر چنین مناسباتی نمی‌افتادیم خیلی اشتباه بزرگی کرده بودیم ولی در عین حال چون مواد این معاهده بر ضد فرانسویان بود و بواسطه آنکه در آن منتهای سختی و خشونت را نسبت به‌فرانسویان روا داشته بود باعث ایجاد انتقادات مخالفی گردید»[2]
بعد از این قرارداد در سال ۱۸۰۲ میلادی برابر، ۱۲۱۷ توسط خواجه داود نامی از ارامنه و تجار بغداد نامهٔ از ناپلئون بناپارت کنسول اول فرانسه برای فتحعلی‌شاه فرستاده شد. که شرح کامل آن در تاریخ منتظم ناصری مذکور است «نامه بحضرت خاقانی موصول گردید» خواجه داود لقب خاقانی یافته حامل جواب آن گردیده بفرانسه روان شد[3] اما بلافاصله عمال انگلیس که در ایران فراوان بودند این واقعه را باطلاع اولیای دولت انگلیس رسانیدند[4]. حسرت‌فتحعلی‌شاه دربدست آوردن سرزمینهای از دست‌داده وهمچنین فرزندش عباس میرزای نایب‌السلطنه را میتوان از نامه‌هائی که برای تجهیز قوا و آوردن کارشناس امور نظامی به‌ناپلئون و وزرای او نوشته‌اند دریافت فتحعلی‌شاه که مفتون و مسحور پیروزیها و کشورگشائی‌های ژنرال ناپلئون‌بناپارت شده بود با توجه به‌قراردادی که در فیکن‌اشتاین با ناپلئون بسته بود صلح با روس را موکول به‌نظر ناپلئون کرد. که توسط میرزا محمدرضاخان بیگلربیکی‌قزوین توسط عسکرخان‌افشار اروبی‌سفیر فوق‌العاده ایران ممهور گردید واصل‌آن‌بزبان فرانسه و ترکی و در بایگانی ملی فرانسه موجود است[5]
در سال ۱۸۰۸ بعد از آنکه بموجب معاهده فینکن‌اشتاین ژنرال گاردان و همراهانش مشغول آموزش سپاه ایران و ایجاد کارخانه‌های توپ‌ریزی در ایران بودند سرجان ملکم برای بار دوم عازم ایران شد اما بنحوی که انتظار داشت از وی پذیرائی نشد وزرای فتحعلی‌شاه باو دستور دادند که پیشهادات خود را به‌فرمانفرمای فارس تقدیم نماید و حق ورود به‌تهران را

---

۱. برای‌کسب اطلاع بیشتر ازاحوال ملکم باید بکتاب ذیل در سال ۱۸۵۶ دردوجلد چاپ شده است مراجعه نمود.
Life amd Correspnndences of John Melcolm, Py. J. Wkage
۲. تاریخ ایران سرپرسی سایکس ترجمه آقای محمدتقی فخرداعی گیلانی ص۴۷۳ جلد دوم.
۳. تاریخ منتظم ناصری
۴. خاطرات مأموریت ژنرال‌گاردان در ایران، دراین‌کتاب بوجود تعداد بیشماری جاسوس اشاره شده است.
۵. بایگانی ملی فرانسه پرویده 1686ـ AF .IV پرونده شماره ۳ قطعه ۱۳ وپرونده شماره۲ قطعه ۵ تا۱۴.

ندارد[1] پس از وی سرهارفوردجونز[2] براساس بشهاد لردمین تو[3] پس ازکناره‌گیری ملکم وارد صحنه شد. ژنرال سرپرسی‌سایکس خود اعتراف میکند که ژنرال گاردان آنچه از دستش برمی‌آمد انجام داده بود ولی سرهارفوردجونز به‌ایرانیان القا نمود که آنچه فرانسه می‌خواهد برای ایران انجام دهد برای حصول به‌آرزوهای فتحعلی‌شاه و نایب‌السلطنه عباس‌میرزا کافی نیست برای سومین بار ملکم روانه ایران شد و این بار سه‌نفر از افسران ارتش مستعمراتی را به همراه داشت مونتیت[4]، لیندسی‌نیتون[5] و دارسی[6] و پاتی‌نجر[7] وکریستی[8] را به‌افغانستان گسیل داشت که سفرنامه باتیخر بفارسی انتشار یافته است در همین زمان جیمزموریه[9] که بعنوان کفیل شارژ دافر سفارت انگلیس در ایران خدمت می‌کرد و زبان فارسی را نیکو میدانست وارد میدان میشود.

فتحعلی‌شاه در همین زمان حاجی‌میرزا ابوالحسن‌خان را به‌سفارت فوق‌العاده به دربار سن جمیز فرستاد بقول سرپرسی‌سایکس نام این فرزند متلون ایران را جیمزموریه که با او در مسافرت بخارجه و داخل ایران همراه بود در کتاب حاجی‌بابا در انگلستان جاودانی کرده است.

در سال ١٨١١ سرهارفوردجونز از مقام خود استعفا داد و بجای او سرگور اوزلی به‌این سمت‌منصوب شد بین همراهان او مارژ دارسی‌معروف‌به‌دارسی‌تود[10] وهمچنین سرویلیام اوزلی[11] که‌تحقیقاتی درباره ایران وایرانیان نموده وبسیار مشهوراست بهمراهش بودند، وارد صحنه‌شدند بالاخره در ٢٥ نوامبر سال ١٨١٤ قرارداد نهائی بین ایران و انگلیس بامضا رسید و طبق شرایط این‌عهدنامه بسیار مهم سیاسی که جنبه دفاعی آن بر سایر جنبه‌ها میچربید مقرر شده بود که ایران تمام قراردادهائیکه با ملل اروپائی که روش خصمانه‌ای با دولت انگلیس دارند قطع کند و از ورود کلیه سپاهیان کشورئیکه با انگلیس عناد داشته جلوگیری کرده حق ورود بایران را به‌آنها ندهد از طرفی دولت ایران پذیرفت که به‌حکام خوارزم، تاتار و بخارا و سمرقند توصیه اکید نماید که در مقابل هر ارتش بیگانه‌ای که بخواهد به‌طرف هندوستان پیشروی نماید جلوگیری بعمل آورد.

در مورد تجاوز بدوکشور نیزکمک‌های دوجانبه‌ای از طرف دولتین بعمل آید و مرزهای ایران و روسیه نیز قرار شد باهمکاری مشترک انگلیس و ایران معین و مشخص شود. و انگلستان کمک هزینهٔ معادل..٢ هزا تومان (١٠٠ هزار) لیره به‌ایران بنماید.

معاهده بین دولتین ایران وانگلیس که بنمایندگی سرهافورد جونس‌از طرف‌دولت انگلستان، میرزاامحمد شفیع معتمدالدوله صدراعظم و حاجی‌محمدحسین‌خان امین‌الدوله از طرف دولت شاهنشاهی ایران در تاریخ ۲۵ محرم الحرام ۱۲۲۴ هجری (مطابق ۱۲ ماه مارس ۱۸۰۹ میلادی) درتهران منعقد شده است.

---

١. تاریخ ایران سرپرسی سایکس جلد٢ ص٤٨٥.

.2 Sir. Harford Jones 3. Lord. Minto 4. Montheith

5. Lindsay, Niton 6. Darsie 7. Pottinger

8. Christie 9. Jimes. Moriet

١٠. تاریخ ایران سرپرسی سایکس جلد٢ ص ٤٨٣، تصویر وی را سرویلیام بی‌چی Sir. william. Beechey نقاشی نموده واکنون در Indiaoffice موجود است.

11. Sir. William. Ouseley

الحمدالله‌الکافی‌الوافی‌الباقی‌والحافظ، امابعدنماینده مختار وسفیر فوق‌العاده‌اعلیحضرت‌پادشاه انگلستان سرهارفوردجونس وارد طهران پایتخت ایران شده است و اعتبارنامه ممهور اعلیحضرت پادشاه انگلستان را همراه دارد و مأموریت دارد با دولت علیه ایران روابط مودت و یگانگی دیرینه را مستحکم نماید تا اینکه رشتهٔ اتحاد و صمیمیت بین مملکتین ایران و انگلستان محکم و ثابت و قوی گردد؛ بنابراین اعلیحضرت شاهنشاه ایران بموجب فرمان مخصوص که تسلیم نماینده مختار و سفیر مخصوص پادشاه انگلستان شده جناب میرزا محمدشفیع معتمد-الدوله صدراعظم ایران و حاجی‌میرزا محمدحسین‌خان امین‌الدوله راکه یکی از وزراء عظام میباشد معین فرمود که با نماینده مختار فوق‌الذکر در مواد و شرایط عهدنامه‌که مبنی بر اتحاد و یگانگی کامل باشد بین مملکتین برقرار نمایند بطوریکه خیر و صلاح دولتین باشد.

در نتیجه پس از مذاکره و مباحثه در جلسات عدیده نمایندگان مأمور و مختار طرفین مواد و شرایط ذیل را برای سعادت و نفع طرفین معین و برقرار نمودند:

ماده اول- نظر باینکه مدتی وقت لازم است تا اینکه یک معاهده مفصل برای ایجاد اتحاد و یگانگی کامل بین مملکتین مرتب و مقرر گردد و نظر باینکه اوضاع وکیفیات فعلی دنیا ایجاب میکند که یک مقررات و ترتیبات فوری و بدون فوت وقت برقرار گردد لهذا نمایندگان مختار طرفین قبول مینمایند که مواد ذیل برای مقدمه و اساس یک معاهده مفصل و دائمی بین دولتین ایران و انگلستان میباشد، بعلاوه طرفین قبول مینمایند که معاهده مفصل مذکور که حاکی نیات و تعهدات طرفین است و بامضاء و مهر نمایندگان فوق‌الذکر بعدها میرسد اساس اتحاد و یگانگی طرفین معاهدتین خواهد بود.

ماده دوم- طرفین قبول مینمایند اینمواد مقدماتی که با دست حقیقت و صمیمیت مقرر و مرتب شده است تغییر و تبدیل نخواهند شد بلکه نتیجه آن این خواهد شد که روزبروز دوستی و صمیمیت بین دولتین زیاد شود و این دوستی و صمیمیت بین دوپادشاه عظیم‌الشأن و اخلاف و جانشینان و اتباع و ممالک و ایالات و ولایات و متصرفات آنها برای همیشه باقی خواهد ماند.

ماده سوم- اعلیحضرت پادشاه ایران لازم میداند اعلام کند که از تاریخ این عهدنامه مقدماتی یا مجمل قرارداد و عهدنامه‌ایکه با هریک از دول اروپا منعقد نموده باطل و لغو میباشد و اجازه نخواهند داد که قشون دولت اروپائی هردولتی میخواهد باشد، از ایران عبور نماید و یا بطرف هندوستان یا بطرف یکی از بنادر آن مملکت رهسپار شود.

ماده چهارم- هرگاه قشونهای دول اروپائی بمتصرفات و قلمرو اعلیحضرت شاهنشاه ایران حمله نموده باشند و یا اینکه حمله نمایند دولت پادشاهی بریتانیای‌کبیر باعلیحضرت پادشاه ایران یکعده قشون خواهد داد و یا عوض آن قشون یک مساعدت مالی خواهد نمود، بعلاوه مهمات جنگی از قبیل توپ و تفنگ و غیره و صاحب منصبان باندازه‌ای که بنفع هردو طرف باشد، و این قوا برای اخراج قشون مهاجم خواهد بود و عده این قوا و مبلغ مساعده مالی و میزان مهمات جنگی و غیره در آن معاهده مفصل و دائمی بعدها معین خواهد گردید.

هرگاه پادشاه انگلستان با چنین دولتی صلح کند در این صورت پادشاه انگلستان سعی و کوشش بی‌انتهای خود را بکار خواهد برد که بین دولت علیه ایران نیز با آن دولت صلح

برقرار گردد، اما اگر خدای نکرده کوششهای پادشاه انگلستان بلا اثر ماند در اینصورت قشونهای دولت انگلیس و یا مساعدت مالی که مبلغ آن در عهدنامه‌های مفصل بعدی معین معین میشود در اختیار دولت شاهنشاهی ایران خواهد بود و یا اینکه وجه معین و مقرری تأدیه خواهد شد و این ترتیب و قرار مادامیکه قشون دولت اروپائی در خاک ایران توقف دارند باقی وبرقرار خواهد بود تا اینکه صلح بین دولت علیه ایران وآن دولت اروپائی واقع شود.

بعلاوه طرفین قبول مینمایند هرگاه بمتصرفات دولت پادشاهی انگلستان در هندوستان ازطرف افغانها هجوم یا حمله شود اعلیحضرت‌پادشاه ایران یک عده قشون برای حفظ هندوستان بموجب مقررات عهدنامه مفصل بعدی مأمور خواهند نمود.

ماده پنجم- هرگاه باجازه شاهنشاه ایران یک عده از قشونهای انگلیسی وارد خلیج‌فارس شده و درجزیره خارک یا بنادر دیگر بخشکی پیاده شوند البته بهیچ‌وجه حق تصرف و تملک در این جزایر یا بنادر نخواهند داشت و از تاریخ انعقاد عهدنامه مقدماتی یا مجمل این عده قشون در تحت فرمان و تعلیمات پادشاه ایران قرار خواهند گرفت وعده این قشون در معاهده مفصل تعیین خواهد گردید.

ماده ششم- ولی اگر قشون فوق‌الذکر برحسب امر و اجازه شاهنشاه ایران در جزیره خارک یا بنادر دیگر پیاده شده توقف نمایند رفتار حکام بنادرمیبایست با آنها از روی صمیمیت و دوستانه باشد و یک فرمان شاهنشاهی خطاب بفرمانفرمای ایالت فارس شرف صدور یابدکه هر مقدار آذوقه لازم دارند درمقابل وجه نقد به‌نرخ عادله روز بآنها بدهند.

ماده هفتم- هرگاه بین دولت علیه ایران و افغانستان جنگ واقع شود اعلیحضرت پادشاه انگلستان را درآن میان دخالتی نخواهد بود مگر اینکه بمیل طرفین واسطه صلح شود.

ماده هشتم- طرفین متعاهدتین تصدیق مینمایندکه نیت باطنی و مقصود اصلی از این مواد مقدماتی برای دفاع میباشد و همچنین تصدیق مینمایند مادامیکه این مواد مقدماتی معاهده بقوه خود باقی است اعلیحضرت شاهنشاه ایران داخل درقراردادها و معاهدات نخواهد شدکه در نتیجه آن برای پادشاه ذیجاه انگلستان دشمنی بار آورد و یا بر ضرر و صدمه متصرفات انگلستان در هندوستان تمام شود.

این معاهده بموافقت و صوابدید طرفین خاتمه پذیرفت و باین امید میباشندکه دائمی و ابدی خواهد گردید و نتیجه آن بهترین ثمرات دوستی و یگانگی و صمیمیت بین دو پادشاه عظیم‌الشأن خواهد شد.

بشهادت ماکه نمایندگان مختار طرفین میباشیم و آنرا مهر و امضاء میکنیم این معاهده درطهران پایتخت ایران در ۲۵ محرم‌الحرام ۱۲۲٤ هجری نبوی (مطابق ۱۲ ماه مارس ۱۸۰۹ میلادی) منعقد گردید.

امضا و مهر محمدشفیع، امضاء و مهر محمدحسین، امضای هارفوردجونس[1].

---

۱. ملکم می‌گوید، موفقیتهای سرهارفورد جونز تماماً بوسیله رشوه بوده، چنانکه درآن اوقات بدون رشوه غیر ممکن بود موفقت حاصل شود حل تمام قضایای سیاسی درایران فقط بوسیله طلا قطع ووصل می‌شود، هرگاه یکی از عمال دولت فرانسه باید اخراج شود قیمت عزل او دوست مثل تعیین قیمت یك اسب جریداری است، ایران مملکتی است‌که درآن بدون صرف پول نمی‌توان یك قدم برداشت! **جان ویلیام کی جلد۱ ص۷۳.**

متن عهدنامه دوم که در تاریخ چهاردهم ماه مارس ۱۸۱۲ م. برابر ۲۹ صفر ۱۲۲۷ ه. ق. به‌امضای سرگوراوزلی، سفیر پادشاه انگلیس، میرزا محمدشفیع صدراعظم و حاجی-محمدحسین امین‌الدوله رسیده است.

فصل اول- اولیای دولت ایران بر خود لازم دانستند که از تاریخ این عهدنامه هرعهد و شرطی که به‌هریک از دولتهای فرنگ بسته‌اند باطل و ساقط سازند، و لشکر سایر طوایف فرنگستان را از حدود متعلقه بخاک ایران راه عبور بطرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند، واحدی از این طوایف را نگذارند که داخل مملکت ایران شوند؛ و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به‌مملکت هند نمایند، شاهنشاهی ایران حتی‌المقدور پادشاهان و والی‌ها وامینان آن ممالک را مانع شوند؛ و از هر راه هر طوایف مزبور را باز دارند، خواه از راه تهدید و تخویف، و خواه از روی رفق و مدارا.

فصل دوم- اگر دشمنی از طوایف فرنگ به‌مملکت ایران آمده باشد، یا بیاید، و اولیای دولت ایران از دولت انگلیس خواهش اعانت و امداد نمایند، فرمانفرمای هند از جانب دولت انگلیس هرگاه امکان و قدرت داشته باشد، به‌قدری که خواهش اولیای دولت ایران است عسکر و سپاه از مملکت هندوستان روانهٔ ایران نمایند و اگر بعلت بعضی گرفتاری‌ها فرستادن سپاه امکان نداشته باشد هرساله مبلغ دویست‌هزارتومان به‌جهت اخراجات سپاه به سرکار دولت ایران بدهند، و مادام که جنگ و جدال با طوایف مزبوره در میان باشد وجوه مزبور برقرار کارسازی شود؛ و چون وجوه نقد مزبور برای نگاهداشتن قشون است، ایلچی دولت انگلیس را لازم است که از رسیدن آن به‌قشون مستحضر و مطلع و خاطرجمع شود و بداند که در خدمت مرجوعه صرف می‌شود.

فصل سوم- اگر احیاناً طایفه فرنگ راکه با دولت ایران نزاع و جدال دارند با دولت انگلیس مصالحه اتفاق افتاد پادشاه انگلستان کمال سعی و دقت نماید که فی‌مابین آن طایفه نیز دفع دشمنی و نزاع شده صلح واقع گردد؛ و اگر این سعی بجائی نرسد پادشاه ذی‌جاه انگلستان به‌طریقی که مرقوم شد از مملکت هند سپاه به‌کمک ایران مأمور نماید یا آنکه دویست‌هزارتومان مقرره را برای خرج لشکر و غیره کارسازی دولت ایران نمایند و این اعانات و امداد را مادام که جنگ فی‌مابین دولت ایران و آن طایفه باشد، و رفع جدال نشود، آن طایفه با اولیای دولت ایران صلح ننمایند، مضایقه ننمایند، و به‌شروط مرقومه مفصله این امداد کوتاهی ننمایند، و در صورتی که صلح فی‌مابین آن طایفه دولت انگلیس اتفاق افتد، باز هر وقت اولیای دولت علیهٔ ایران خواهند، و جنگ و جدال با آن طایفه رفع نشود، معلم و غیره به‌جهت تعلیم و تعلم سپاه ایران خواهند، اولیای دولت انگلیس به‌شرط فراغت وی به‌قدر مقدور البته مضایقه ننمایند.

فصل چهارم- چون قرارداد مملکت ایران این است که مواجب قشون ششماه به‌ششماه پیش داده می‌شود، قرارداد تنخواهی که بعوض سپاه از دولت داده شده، چنین باشد که تنخواه مزبور را ایلچی آندولت هرچه ممکن شود زودتر و پیشتر مهمسازی نماید.

فصل پنجم- هرگاه افاغنه را با اولیای دولت انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت ایران سپاه تعیین نموده به‌قسمی که مصلحت دولتین باشد به‌دولت انگلیس اعانت و

امداد نمایند، و وجه اخراجات آن را از اولیای دولت انگلیس بگیرند؛ از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل خواهند کرد.

فصل ششم- اگر جنگ و نزاعی فی‌مابین ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت انگلیس را در آن میان کاری نیست؛ و بهیچ طرف کمک و امدادی نخواهد کرد مگر اینکه به‌خواهش طرفین واسطهٔ صلح گردند.

فصل هفتم- در صورتی که در سواحل دریای قلزم (خلیج‌فارس) چوب و اسباب مهیا شود و شاهنشاه ایران خواهش فرمایند که در حوزه‌های بحر مزبور کشتیهای جنگی بسازند، پادشاه انگلستان اجازت به‌معلم و عمله کشتی‌ساز و غیرهم از دارالسلطنه لندن و هم از بندر بمبئی نمایند، که به‌خدمت شاهنشاهی ایران حاضر و به‌خدمت مرجوعه مأمور شوند و مواجب و اخراجات آن با سرکار پادشاه دولت ایران بر وفق قراری که ایلچی دولت انگلیس داده خواهد شد.

فصل هشتم- اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به ولایت انگلیس نماید باید بمحض اشارت امنای دولت ایران آنکس را از ولایت مزبور بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانهٔ ایران نمایند؛ و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به‌ولایت مزبور اشاراتی از امنای دولت ایران دربارهٔ او به حاکم آن حدود رسد، آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید روانهٔ ایران نمایند.

فصل نهم- اگر در بحرالعجم اولیای دولت ایران را امدادی ضرور شود، اولیای دولت انگلیس بشرط امکان و فراغ بال در آنوقت کشتی جنگی و قشون بدهند و اخراجات آنرا موافق برآورد آنوقت قطع و فصل نموده باز یافت نمایند، و کشتیهای مزبور بر آن حوزه‌ها و لشکرگاهها عبور نمایند که امنای دولت ایران نشان بدهند، و از جای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

فصل دهم- مواجب صاحبان و معلم و عمله و غیره را امنای دولت انگلیس خواهند داد، لکن چون شاهنشاه ایران نخواسته کسی که به‌خدمت ایشان مشغول باشد از عنایات خسروی بی‌بهره باشد لهذا از وفور عنایت به موجب تفصیل. علی‌قدر مراتبهم، مواجب در وجه هریک برقرار نمودند [در اینجا مقرری از سه‌هزار و ششصد تومان برای یک نفر سرتیپ گرفته تا سیزده تومان برای یک‌تن سرجوخه معین شده است].. و اگر خدانخواسته یکی از ایشان در خدمت مرجوعه کوتاهی نماید، به‌مجرد اظهار آن به‌ایلچی، از خدمت رانده خواهد شد.

فصل یازدهم چون منظور دو پادشاه آن است که این عهد جاوید ابدآلاباد بین اولاد و احفاد و امجاد، پایدار و برقرار بماند، از هردو طرف بهی‌الشرف قرارداد چنین شد، که هریک از کواکب فروزان سپهر پادشاهی، که ولیعهد دولت و زینت بخش سریر سلطنت باشد، با دولت دیگر عهود یک جهتی و دوستی را پایدار داشته، این طریق را ممضی و معمول دارند و هرگاه ولیهد یکی از دولتین علیتین محتاج به‌اعانت از دولت دیگر گردد، بطریقی که پیشرفت و صلاح دولتین و مملکتین، ومقدورطرفین باشد مضایقه و کوتاهی درامداد ننمایند؛ و امدادی که الحال از قرار تفصیل فصول سابقه دراین عهدنامه میمونه مشخص شده است باید باولیعهد، مستمر و برقرار باشد.

فصل دوازدهم- چون از قراری که بر اولیا دولت، واضح از مکنون دل و ضمیر یکدیگر واقف شده‌اند منظور این عهد دولتی ازدیاد قوت هردو دولت و وسعت هردو مملکت است، وهریک از پیشنهاد بخاطر این‌است که تقویت بیکدیگر کرده و برمملکت یکدیگر افزوده باشند و مطلب و خواهش امنای دولت انگلیس این است که دولت ایران روزبروز زیاده قوی و مستحکم گردد و از خارج کسی نتواند دخول در مملکت مزبور نماید و به‌امداد دولت انگلیس، دولت و مملکت ایران قوی و فسیحتر گردد، اگر برسر امور داخلهٔ مملکت ایران فی‌مابین شاهزادگان و سردارها مناقشتی روی دهد دولت انگلیس را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید؛ و اگر احیاناً احدی از مشارالیهم ولایتی وجائی از خاک متعلقهٔ مملکت ایران را به‌آن دولت بهیه بدهند که به‌ازای آن کمک و اعانتی نمایند، هرگز اولیای دولت انگلیس به‌این امر اقبال نکرده پیرامون آن نخواهد گشت، و دخل و تصرفی در مملکت متعلقه بایران هرگز نخواهد فرمود.

تمت‌الفصول بالیمن والسعاده، امید که این عهد میمون خجسته با فوائد و نتایج نیک تا ابد پیوسته ماند...»

بتاریخ چهاردهم مارچ ۱۸۱۲ عیسویه مطابق بیست و نهم شهر صفرالمظفر سنهٔ ۱۲۲۷ علی هاجرهاالسلام والتتمه تحریراً فی‌دارالخلافه طهران صانها الله عن‌الحدثان.

بهرحال شکستهای پی‌درپی ایران از زمان الحاق گرجستان در سال ۱۸۰۰ ببعد عباس میرزای نایب‌السلطنه که فرماندهی ارتش ایران را بعهده داشت ناگزیر کرد. که تغیراتی وسیع در شکل قشون ایران پدید آورد ابتدا معلمین روسی، سپس افسران و نظامیانیکه در معیت ژنرال‌گاردان فرانسوی بایران آمدند و بالاخره افسران انگلیسی این مأموریت را بعهده گرفتند سرپرسی‌سایکس[1] می‌گوید،، این مجاهدت وکوشش که ایرانیان را باصول تعالیم نظام اروپا آشنا سازند قاعدتاً قابل تمجید بوده ولی همین قسمت بخرابی‌کشور آنها کمک نمود قدرت نظامی ایران همیشه اوقات در سواران عشایر و ایلات واقع شده بود که بواسطه سرعت و فرزی حرکت خود می‌توانستند در اطراف یک نیروی منظم دشمن در صحرا حلقه زده به دستجات کوچک لشکریان سواره پیاپی حمله برده و از دسترس پیاده نظام کند حرکت، خود را دور نگه دارد. آری ما با مدرنیزه کردن ارتش ایران منظورمان این بود که از شدت علاقه بی‌جهی ایرانیان به‌فرانسویان بکاهیم ولی عهد ما مانند آن بود که پیراهن نسوس[2] را بر تن ایرانیان کنیم". لیکن غرض‌ورزیها مأمورین خارجی ظاهر آرتش را بصورت اروپائی درآورد اما

---

۱. تاریخ ایران جلد۲ ص۴۸۹ چاپ دوم.

۲. Nessus در میتولوژی یونـان موجودی عجیب‌الخلقه است که نیمی از بـدنش حیوان ونیمی انسان است **نسوس** هنگامیکه قصد ربودن دژانیر (Deganire) همسر هـرکول را داشت مورد حمله هرکول واقع وبه‌تیر زهرآلودی ازپا درآمد منتها هنگام مـرگ به‌همسر هرکول نصیحت‌کرد اگر می‌خواهد هرکول به‌او همیشه وفادار بـاشد پیراهن شوهرش را در خـون او آلوده سازد همسر هرکول بدین نصیحت عمل‌کرد ولـی وقتی هرکول پیراهن در خون شده را پـوشید بدنش مسموم ودرد شدید عـارضش شدکـه برای نجات‌آن درد خودراکشت. فرهنگ اساطیر یونان رم اثر پیرگریمال ترجمه احمد بهمیش جلد۲ ص۶۱۹.

باطناً بنا به اعادی راولینسون[1] که معلم نظام ایران بوده‌است ارتش ایران در پرداخت حقوق ملبوس، غذا، وسائل نقلیه، تجهیزات و مباشرت و ترفیعات با فرماندهی قشون و خلاصه در تمام شئون فاقد نظم و ترتیب بوده است»

موریه در باب سرباز ایرانی چنین اظهار عقیده میکند:

«برای خمیرهٔ سربازی هیچ چیز بهتر از ایلات ایرانی نیست چه این مردم که از طفولیت بزندگانی چادرنشینی خو گرفته‌اند برای قبول هر سختی و تبدلات جوی حاضرند و با غذائی قلیل و بی‌آنکه آه و ناله‌ای از ایشان برآید مسافاتی را طی میکنند که برای ما باور نکردنی است. در اتصاف باین صفات، این سربازان شاید با سربازان سایر ملل عالم یکی باشند ولی از هنر اصلی یک سرباز که فن کشتن دشمن باشد بسیار بی‌نصیب‌اند. چون بطرز قدیم خود در جنگ‌آوری عادت کرده‌اند هرکس خود را نسبت بدیگری مستقل می‌پندارد و بزرگترین فکر او در جنگ بیش از آنکه بفکر کشتن دشمن باشد متوجه نجات جان خود است. این قوم از طرز جنگ کردن ما بوئی نبرده و نظر ایشان هم درباب مفهوم شجاعت با نظر ما بکلی تفاوت دارد.»

کلنل شیل که خود در عهد محمدشاه برای اصلاح نظام لشکری از هند به‌ایران آمده و مدتها با سربازان ایرانی سروکار داشته در رد این بیان سفسطه‌آمیز موریه میگوید.

«بنظر من موریه در این بیان نیش‌دار خود نسبت بفن سلحشوری در ایران نهایت درجه بی‌انصافی را بخرج داده است چه هیچ طایفه جنگ‌آور غیر منظمی نیست که بتواند (چه ایرانی باشد چه کرد چه عرب چه افغان چه ترکمن چه ترک) با سپاه منظم تاب مقاومت آرد. اگر چه نظام ایرانی و عثمانی تاکنون هیچوقت با یکدیگر روبرو نشده‌اند اما در جنگ اخیری که بین این دو قوم رخ داد سه یا چهارهزار سپاه منظم ایرانی در محل **توپراق قلعه** بین با یزید و ارزنة الروم سی یا چهل هزار ترک عشائی را مغلوب و منهزم ساخت. سرباز ایرانی فعال و با نشاط و زورمند است و در تحمل خستگی و صبر بر گرسنگی و تشنگی و ناسازگاری هوا طاقتش فوق‌العاده است، بسیار باهوش است و چنین بنظر میرسد که برای زندگانی سربازی ساخته شده. با اینکه بر تن لباسی صحیح و در پا کفشی درست‌ندارد و هیچوقت هم جیره و مواجب او بتمام باو نمیرسد باز روزی ۲٤ میل (هشت فرسنگ) راه می‌پیماید و اگر لازم شود تا چهل میل نیز روزانه میتواند راه برود. برخلاف سرباز عبوس بیجان عثمانی سرباز ایرانی یک پارچه نشاط و شادی است».

درجائی دیگر همین کلنل شیل مینویسد:

«ایرانی را بعلت هوش و سرعت انتقال و ممیزات اجتماعی غالباً فرانسوی مشرق‌زمین میخوانند. بر این صفات باید صفت سلحشوری را هم که از مختصات جنگ‌آوران نژاد گالیائی (نژاد قدیم فرانسویان) است افزود. راست است که ایرانی هیچوقت بدقت نظر عجیب یک یک سرباز انگلیسی نرسیده و شاید هم هرگز نرسد ولی سرباز ایرانی برای فهم و قبول هر نکتهٔ اصلی که تحصیل آنها در یک فوج پیاده لازم باشدبسهولت خاصر و مستعد و از این جهت از او

1. Rawlinson

کمال رضامندی حاصل است».[1]

این اوضاع بهرحال عباس‌میرزا و قائم‌مقام فراهانی را بفکر واداشت که شاید بهتر باشد بجای اجیر ساختن معلم، شاگرد برای تحصیل نظام و سایر علوم و فنون به‌اروپا گسیل دارند پس از موافقت‌نامه ایران و سرهارفوردجونز و سرگوراوزلی عباس‌میرزا دوتن از جوانهای آذربایجان را به نامهای محمدکاظم پسر نقاش باشی خودش و میرزا جاجی‌بابا افشار را برای تحصیل نقاشی و طب و دارو سازی بهمراه جونز که پس از مدتها اقامت در ایران بانگلستان باز می‌گشت روانهٔ لندن کرد جونز این جوانها را به‌میجرساترلند[2] سپرد و سرپرسی آنان را خود بعهده گرفت[3].

در بین اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس گزارشی از سرگرد سوترلند به‌تاریخ ۱۶ جولای ۱۸۱۲ خطاب به‌مؤسسه کوک موجود است که در آن دربارهٔ محصلین ایرانی چنین می‌نویسد:

آقای عزیز

اینک مفتخرم که دربارهٔ تعلیمات و تربیت جوانهای ایرانی گزارشی بنویسم. من تصور می‌کنم که هیچ نقشهٔ قاطع و ثابتی از طرف سرهاردفورد جونز داده نشده است. بنابر این لازم می‌دانم نظرات خودم را به‌استحضار دولت برسانم. دلائل کافی وجود ندارد که من اظهار عقیده‌ام دربارهٔ تعلیمات و ترقی فکری این جوانان با سیاست کلی بنمایم و آیا این اقدام موافق با سیاست دولت هست یا نه!

بااینکه ولیعهد انگلستان علاقهٔ خاصی نسبت به‌عباس‌میرزا دارد، در هر حال باید اعتراف کرد که رسیدن به‌هدف تعلیم و ترقی این جوانان در یک مدت مشخص و معین کاملا لازم است. مخصوصاً علاقه دارم که توجهٔ دولت را به‌این موضوع معطوف دارم که برای آشنائی این جوانها با جامعهٔ اروپائی حداقل چهار یا پنجسال وقت لازم است. رشته‌ای که شاهزاده عباس‌میرزا برای آنها در نظر گرفته طب و نقاشی است. طب قدرت و تربیت ذهنی زیادی احتیاج دارد درین‌باره باید به‌مدرسهٔ طب نوشت و نخست به‌آموختن زبان انگلیسی بپردازند، بعد ترتیب تحصیل در مدرسه طب را بدهند. جزئیات و ترتیب اینکار بدین‌قرار است که آنها را باید در مدارس (شبانه‌روزی)ای جا بدهیم که عدهٔ کمی شاگرد می‌پذیرند از محمدکاظم در نقاشی استعدادی فوق‌العاده مشهود شده است. حق اینست که وی از بهترین اساتید نقاشی درس بگیرد و نوع شعبهٔ تحصیل حاجی‌بابا مستلزم اینست که مقدمات بیاموزد و این کار وقت می‌خواهد. تغییر لباس ایشان لازم نیست، زیراکه اینها برای تربیت روح و پرورش عقل خود آمده‌اند، نه برای تغییر آداب و رسوم خود، و جای تأسف است که این دو جوان نوشتن وخواندن فارسی را نمی‌دانند،[4] چراکه این مسأله موجب می‌شود که انگلیسی را هم به‌اشکال بیاموزند. مستدعی است که در امور تحصیل ایشان سعی بلیغ بعمل آید، که

---

۱. برای اطلاع بیشتر به‌کتاب Glmpeses of Life amd Manners in persia صفحات ۳۸۱-۳۸۲ وکتاب Persia تألیف Arnold .Wilson صفحات ۳۲۵-۳۲۰ کتاب اول درسال جاری (۱۳۶۲) توسط آقای دکترحسین ابوترابیان ترجمه شده است.

2. Major. Soulherland

۳. اسناو وزارت خارجه انگلیس بایگانی عمومی F. O. 60-5

۴. این دروغی آشکار بوده است ومی‌خواسته‌اند بدین وسیله ارزش کار خودرا بالا ببرند.

پیشرفت کاملی نمایند، چه، منظور شاهزاده عباس‌میرزا این بوده است. و ناچار رضای خاطر او، مورد‌پسند نایب‌السلطنه انگلستان نیز خواهد بود بعنوان خاتمه پیشنهادات خودم، لازم می‌دانم توجهٔ دولت را به‌این مسئله جلب کنم که هر دوجوان تا بحال در تحصیلات خود ترقی کرده‌اند و از تعلیماتی که یک معلم باید در این مورد بدهد، حداکثر استفاده را کرده‌اند

بنا بقول آقای مجتبی مینوی محمد کاظم پس از هجده ماه‌در انگلیس بمرض سل فوت می‌شود. و حاج بابا افشار حدود ۸ سال در لندن بود که به‌ایران برگشت و سمت حکیمباشی یافت[1].

در سال ۱۳۱۵ میلادی مطابق ۱۲۳۰ هجری قمری عباس‌میرزا پنج‌نفر دیگر از جوانان ایرانی را روانه انگلستان میکند که اسامی آنان بقرار زیر است.

۱ــ میرزا رضا صوبه‌دار توپخانه برای تحصیل توپخانه.

۲ــ میرزا جعفر مهندس برای مهندسی.

۳ــ میرزا جعفر، برای تحصیل طب و شیمی.

٤ــ میرزا صالح برای آموختن زبان لاتین و انگلیسی که مترجم دولت شود.

٥ــ محمدعلی چخماق‌ساز برای یادگرفتن قفل و کلیدسازی.

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه مخارج تحصیل محصلین یاد شده را از پیش به کلنل‌دارسی پرداخت. این شخص طی نامه‌ایکه در ۱۸ ماه می ۱۸۱۵ مطابق ۱۲۳۰ قمری برای جیمز موریه نوشته است اظهار می‌دارد» برای چهارنفر اول میرزارضا، دو ومیرزا جعفر میرزا صالح ،نواب والا صدتومان خرج سفر و دویست وپنجاه تومان برای مخارج سال اول پرداخته و برای محمدعلی آهنگر پنجاه‌تومان خرج سفر و صدهشتادتومان برای مخارج یکسال» در نظر گرفته است این پنج‌نفر بدین‌ترتیب روانه اروپا میشوند و با تمام گرفتاریهای ممکن دریک کشور خارجی که برای یک محصل وجود دارد به‌تحصیل ادامه میدهند.

میرزا صالح شیرازی به‌هنگام حرکت برای تحصیل به‌انگلستان اجباراً باید از روسیه عبور کند و ناگزیر است که با ایلچی ایران میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی ملاقاتی داشته باشد. ذهن آگاه و فهیم، نازک‌اندیشی و توجه او به‌خواندن و یافتن مورد توجه میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی قرار می‌گیرد. که خود جزئیات را درگزارش سفر خود شرح میدهد از میان پنج‌نفری به‌درلندن به‌تصیل اشتغال داشتند دونفر به‌معرفی سرگوراوزلی وارد سازمان فراماسونری شدند. اوزلی باهر ایرانی تماس پیدا می کرد. برای‌آنکه از وی استفاده سیاسی ببرد او را داخل گروه برادران و حلقهٔ بنابان آزاد می‌نمود مهندس میرزا صالح شیرازی نیز بموجب سفرنامه‌اش در بیستم رجب ۱۲۳۳ (هـ‌ق) برابر با ۱۸۱۷ (م) وارد این سازمان شد. خود می‌گوید،، چون مدتها بود که خواهش دخول به‌مجمع فراموشان را داشته فرصتی دست داد تا آنکه مستر پارسی[2]، اوستاد اول فراموشان را دیدم که داخل به‌محفل آنها شده‌باشم و قرارداد روزی را نمودند که در آنجا روم در روز پنجشنبه‌بیستم رجب به همراه مستر پارسی و کلنل‌دارسی داخل به‌فراموشخانه گردیده شام خورده در ساعت یازده مراجعت کردم زیاده از این در این باب

---

۱. تاریخ وفرهنگ مجتبی مینوی (اولین‌کاروان معرفت).

2. Parsay

نگارش آن جایز نیست» میرزا صالح طبق دستور مسترهریس که او را هنگام تدفین جنازه همسر پادشاه انگلستان در صحن کلیسیای ویندزر دیده بود و خود در متن گزارش سفرش شرح میدهد. در تاریخ پنجشنبه محرم ۱۲۳۳ برابر با ٤ نوامبر ۱۸۱۸ به‌لژی که قبلا از آن دو درجه فراماسونری گرفته بود وارد و پس از چهار ساعت که در لژ ماند در مراسم درجه‌یک و استادی شرکت و با سمت استادی از آن خارج گردید.

مهندس میرزا صالح شیرازی کازرونی پس از مراجعت به‌ایران با برادران فراماسونرش میرزا جعفر مهندس (مشیرالدوله) و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی (ایلچی)، سرگوراوزلی اقدام به‌تشکیل لژ فراماسونری نمودند اما هیچ پیدا نیست که آنها سازمان منظمی برای این لژ تشکیل داده باشند. با وجودی که میرزا صالح بسیار باسواد و اهل علم و ادب بوده و صاحب افکار آزادی‌خواهانه است معلوم نیست چرا مثل میرزا ابوالحسن‌خان با مشیرالدوله صاحب مقام‌های عالی نشده و در دستگاه دربار و سلطنت شغلی مهم بدست نیاورده است تنها، یکبار بعنوان سفیر فوق‌العاده توانسته بدربار انگلیس برود آنهم بدستور عباس‌میرزا برای تعویض سفیر انگلیس هنری‌ویلک[1] و یکبار هم در هیئت اعزامی ایران به‌روسیه برای معذرت‌خواهی کشته شدن گریبایدوف که ریاست این هیئت را خسرومیرزا را بعهده داشته و یکی از همراهان و اعضای هیئت میرزا نقی‌خان امیرنظام «امیرکبیر» بوده است این هیئت در سال ۱۳٤۰ هجری برابر با ۱۸۲۹ میلادی به‌دربار سن‌پطرز برک سفر کرده است که در سفرنامه خسرومیرزا مذکور است میرزاصالح در تاریخ سیاسی ایران گمنام است و حتی از تاریخ مرگ وی نیز اطلاع دقیقی دردست نیست ظاهراً با اینکه نامبرده فراماسون بوده است اما با توجه به‌اعتقادات مذهبی و ملی آنچنانکه موردنظر لژ فراماسونری بوده است برای دولت انگلستان مفید فایده نبوده و بهمین‌دلیل هم به‌مقامات بالای درباری دست نیافته است.

بقول مرحوم استاد محمدتقی بهارملک‌الشعرا درکتاب سبک‌شناسی،، درعهد فتحعلی‌شاه چاپخانه در ایران وجود داشت ولی استاد نداشت و در ساختن مرکب متحیر بودند و میرزا صالح شیرازی در لندن طریقه ساختن مرکب را از استادی آموخت»[2] روزنامه او به‌نام «نیوزپی‌پر»[3] «کاغذ اخبار» منتشر میشده است و منتها یک شمارهٔ آن در موزه انگلیس موجود است و نامه حوابیهٔ هم که در مورد تعویض هنری‌ویلک سفیرانگلیس فرستادهٔ شده است وجرج کانینگ وزیرخارجه صدراعظم (۱۸۷۰ - ۱۸۲۷) به‌تهران فرستاده و درحاشیه آن میرزاصالح آنرا ترجمه نموده که نمودار احاطه کامل میرزاصالح به زبانهای مذهبی و انگلیس است قابل ذکر است.

بسیاری از مطلعین و نویسندگان، تاریخ انتشار اولین شماره «کاغذ اخبار» میرزا صالح را روز دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳ (هـ - ق) میدانند. این دوصفحه ازکاغذ اخبارکه در کتابخانهٔ فاضل فقید حاج محمدآقا نخجوانی نگهداری شده و بنام (طلیعه کاغذ اخبار) و به اصطلاح امروز (فوق‌العاده) آن روزنامه است. تاریخ نخستین برگ روزنامه چاپی را در ایران

1. Henry Willock

۲. سبک شناسی محمد بهار (ملک‌الشعراء) جلد۳ ص۳٤۲.

3. News Paper

«عشر آخر رمضان‌المبارک ۱۲۵۲» مسلم میدارد. بنابر این سه‌ماه قبل از انتشار اولین شمارهٔ روزنامهٔ «کاغذ اخبار» طلیعه آن منتشر شده و شاید در این مدت اوراق دیگری نیز انتشار یافته باشد که از آنها اطلاعی دردست نیست.[1]

عین مندرجات (طلیعه کاغذ اخبار) بدین‌شرح است:

اعلام‌نامه‌ایست که‌بجهت استحضار ساکنین‌ممالک‌محروسهٔ ایران قلمی و تذکره مینماید.

بررأی صوابنمای ساکنین ممالک محروسه مخفی نماناد که همت ملوکانه اولیای دولت علیه مصروف براین گشته است که ساکنین ممالک محروسه تربیت شوند و از آنجا که اعظم تربیت، آگاه ساختن از کار جهان است لهذا بحسب حکم شاهنشاهی کاغذ اخباری مشتمل براخبار شرقیه و غربیه در دارالطباعه ثبت و باطراف و آکناف فرستاده خواهد شد اما اخبار شرقیه عبارتست از عربستان و اناتولی وارمن زمین وایران و خوارزم و توران و سیبر و مغلستان و تبت و چین وماچین و هندوستان و سند وکابل و قندهار وگیچ و مکران و اخبار غربیه عبارتست از اخبار یروپ یا فرنگستان و افریقا و امریکا یاینگی دنیا و جزایر متعلقه بآنها مختصراً هرآنچه طرفه بوده و تازگی داشته و استماع آنها مورث آگاهی و دانش و عبرت اهالی این مملکت خواهد بود ماهی یک مرتبه در دارالطباعه ثبت و بهمه ممالک انتشار خواهد نمود اکنون همین قدر اظهار میشود که برهمه طبقات خلق لازم است که بمفاد، کن فی‌زمانک مثل اهل زمانک، بنهجی در رفتار وکردار خود قرار و مدار دهند که عامه خلق از آن قرار زندگی میکنند و از آن طریقه رفتار و انحراف نورزند تا آسودگی و راحت یابند. اولا بشاهزادگان و مطلق اولاد و احفاد خاقان مغفور اعلام میرود و این معنی ظهوری دارد که بعد از قضیه خاقان مغفور الی حال تحریر که عشر آخر شهر رمضان‌المبارک سال یک‌هزارو دویست وپنجاه‌و دو هجریست شاهنشاه اسلام پناه بقدر خردلی در مقام دل‌آزاری و رنجش خاطر هیچیک برنیامدند وگذشت و عفوهای ملوکانه درماده هریک از ذکور و اناث فرمودند.

اموال بیشمار ایشان را در شمار نیاوردند در نقد و مال آنها طمعی نکرده‌اند هرکس هرچه را مالک بود در تصرف داشت و بکرات محرمان صدق بیان بعرض شهریار عدالت آثار رسانیدند که قریب بیست کرور نقد وجنس را متصرفند بعلاوه جمعی کثیر از نسوان بازیگر مبلغی خطیر اسباب طلا و جواهر گرانبها و آلات نقره و اجناس نفیسه بطریق عاریت و رسم امانت بتصرف درآورده مخفی نموده‌اند، البته چنین اموال را بایست تسلیم پیشکاران دولت علیه نمایند ولیکن خسرو عدل پرور از علو همت خسروانی التفاوت بعرض آنها ننمودند با وجود اطلاع بر حقایق احوال و اوضاع رجال و نسوان دیناری از مستمری ایشان نکاستند بعلاوه هرکه‌راملکی بود بخود او واگذار نمودندو بتیول او مقرر فرمودند و همچنین وقتی چندنفر از اولاد مرحوم فرمانفرما به‌ولایت دور و نزدیک رفتند، التفات شاهنشاهی شامل حال ایشان شده مواجب و جیره بجهت هریک برقرار نمودند ایشان نیز بالتفات شاهنشاهی امیدوار شده بعضی بمکه معظمه و برخی بعتبات عالیات و جمعی بوطن مألوف مراجعت نمودند بلی اگر تفاوتی در اوضاع بعضی روی داده از این است که بکیفرکردار و سزای اعمال گرفتار آمده‌اند و آن این است که ازهیچگونه امری از معاصی‌وقبایح اجتناب نداشتند خاصه دراواخرعهد خاقان

---

۱. نقل به‌مفهوم از آقای اسماعیل رائین.

مغفورکه بر تعدی مردمان افزودند و جمعی از نوکران خود را براه زنی و ایذاء مترددین مأمور میساختند چون درین عهد فیروز از جمیع اعمال قبیحه ممنوع شده‌اند انشاءاله تعالی پس ازین قدر راحت و لذت نیکنامی و سلامت را دریافته بآسودگی‌ورفاه زندگانی کرده وبه‌سعادت ابدی قرین‌گردند. ثانیاً بعلماء و فضلا و اشراف بلاد اعلام میرودکه املاکی‌که در سنوات گذشته از مغضوبین بضبط دیوان آمده در این دوسال محض تفضل و رضای جناب باری املاک مزبور راکاملا و طرآ بتصرف مالکین و وارثین دادند و هریک از فضلاء و اشراف‌که شرفیاب پیشگاه حضور گردید مبلغی بر وظائف ایشان افزودندو هرکه‌راملکی‌بود بعوض‌مستمری بتیول دادند از آنجمله املاک جمعی‌که تعداد آنها بدین مختصر نگنجد تخمیناً زیاده از یک‌کرور قیمت آنهاست‌که بایشان بخشیدند و نیم‌کرور هم بعموم اعزه تیول مرحمت فرمودند و قرار آنکه ده یک خراج ملک‌را برسم وظیفه به‌ارباب استحقاق بدهندکه همه طبقات راضی و شاکر بوده و اگر فرضاًکسی نگران باشد باب عرض باز است وکسی مانع عرض نشود و عرایض عموم خلق درحضورسلطان عادل خوانده میشود و جواب همگی صادرمیگردد، بعد از این هر کدام از رعایا و ساکنین ممالک محروسه را دردی باشد، اولا ببزرگی‌که از جانب شاهنشاهی ناظم آن مملکت است بعرض مطلب پردازد، اگر حاکم دادخواهی ننمود عرایض خود را بدیوانخانه شهریاری فرستدکه همیشه آن بهشت عدن را ابواب عدل باز است سفراً و حضراً عامه رعایا را درآن بارگاه بار و بجهت نظم مهام خلایق جمعی از مقربان درگاه درآن مأ من مقیم‌اند و انجاح حوایج محتاجین را سرتاپا رضا و تسلیم،چنانچه از مقیمان حضرت،حاجت روا نگشت و از همه‌جا و همه‌کس مایوس و ناامید آمد و بدردش علاجی نشد در آن حالت بخدمت جناب حاجی میرزا آقاسی شتابد و مطالب را معروض دارد و اشخاصی‌که بخدمت آن جناب رسیده‌اند لازم است‌که اجمالا معرفتی باحوالشان بهم رسانند. از بدو دولت علیه جناب معظم‌الیه قبول هیچ لقب و منصبی را نکرده و نمیکنند و وجود شریف را وقف انجاح مرام مردمان فرموده‌اند خیرخواه بزرگان خدا مایل بضرر احدی نمیشوند و غمخوار فقراو عجزه و مالکین‌اند و از غایت ارادت و صداقتی‌که در خدمت شاهنشاه دارد اوقات شبانه‌روزی خود را صرف محامد ذات سایهٔ خدا و اجرای شریعت غراء و نظم مهام دولت اسلام و تربیت اسباب و اسلحه سواره و نظام و آبادی بلاد و تعمیر خراب و احیای قنوات و تقویت دین مبین و حمایت دولت متین و حوایج مسلمین می‌نماید هرکرادردی و اندوهی باشد درخدمت آن وجود شریف عرضه دارد حاجت خود را بی‌منت برآورده بیند. غنی و فقیر،گدا و امیر را تفاوت ننهد اگر کسی را در فقرات اخیره شکی باشدراه امتحان هم باز است و این‌معنی در نظر ارباب‌بینش مبرهن باشدکه پادشاه اسلام خلداله ملکة از روی رافت و مروت و عدالت باکافه ناس معامله میکند و آنچه اسباب راحت و آسودگی خلق خداست‌طالب انددرین سال‌که به‌سان سپاه نظام و غیرنظام پرداختند قریب یک‌صدهزارنفر از سپاه رکابی و مأمور خراسان و یزد و کرمان و فارس و عراق وکرمانشاهان و قلمرو آذربایجان و مازندران و استراباد و متوقف دارالخلافه بحساب آمده تنظیم ولایات شرقیه منظور بود و بجهت وقوع حادثه و با در خراسان تادیب طایفه ترکمانیه الزام آمدچراکه طایفه مزبوره نه دانا بطریقه خدمت و اطاعتند و نه از رسوم نوکری و رعیتی آگاه‌اند، برای، تنبیهٔ گوکلان و یموت عزم گرگان و ملاحظه اماکن

مزبور فرمودند نظمی باسور آنها دادند و جمعی از خانواری گوکلان را برسم گروی باعیال و اطفال آنها کوچانیده بدارالخلافه آوردند. و چون بحسب آب و هوا و چمن و جنگل و محل زراعت گرگان امتیاز دارد دو طایفه از طوایف ایلات ایران را محض عنایت مقرر فرمودند که در اماکن مزبور توقف و در نهایت رفاه زندگانی کنند پس ازین موکب همایون بسوی دارالخلافه سبک عنان آمد و در سلخ شهر شعبان‌المعظم در دارالخلافه نزول اجلال فرمودند و نیز بخصوصه بارباب هنر و اهل حرفت و صنعت یقین باشد که درین خجسته عهد بهای کالای خدمت و صنعت بالاگیرد و بازار هنروران رواج پذیرد و زحمت هیچ هنرمند و صنعتگر صنایع و باطل نشود و هرکس خدمتی کند که متضمن سود دولت علیه باشد از مکارم و انعام خسروی بهره‌یاب خواهد گشت میرزا زین‌العابدین تبریزی که از هنروران روزگار است کاغذگر خانهٔ ساختند سال قبل از خزانه عامره اخراجات باورسیده بفرنگ رفت و یحتمل در این سال ماهوت خلیجان تبریزی کت‌الحال برمه میشود بطوری ترقی کند که رخوت عموم ناس از آنجا بعمل آید و همچنین کاغذ بنحوی بیرون آید که از کاغذ خارج مستغنی شویم و اهل صنایع و هنروران هر شهر که بخاک پای مبارک مشرف شده‌اند بالمشافهه مشاهده نمودند والحال بسایرین اعلام میرود که هرکه پارچهٔ اختراع کرد که متضمن منفعتی باشد پارچه مزبور را بحضور اولیای دولت آورد حکم محکمی باو مرحمت میشود که از خراج دیوانی معاف باشد و بغیر از او کسی مباشر آن کار نشود عالیجاه حاتم خان جبه‌دار باشی که وحید عصر است فشنگی تتبع که بهترین اسباب حربست و در ازاء آن نشان دولتی با انعام و خلعت باو مرحمت شد بریباری نام که یکی از استادان باروط سازی ایتالیائیست باروطخانه ساخته که با چرخ‌آبی باروط میکوبد و باروطی که از آنجا بعمل میآید مثل باروط فرنگست نشان مرصع شیر و خورشید باو مرحمت شده عالیجاه محمد علیخان قورخانچی باشی که از تربیت یافتگان ولیعهد مغفور است و بجهت کسب و هنر به‌فرنگ رفته خاصه در امر توپخانه و قورخانه و چرخها ماهر شده الحال دستگاه توپ‌ریزی. توپخانه و چرخ توپ سوراخ کنی ساخته که روزی یک عراده توپ ریخته بچرخ سوار کند عالیجاه مستر لاتین مهندس انگلیسی لوله ترتیب داده که در آن لوله بتوسط منثقب زمین را حفرکرده بقدر لوله مرقومه آب از زمین بیرون میآورد عالیجاه سعیدخان مسیحی مدتها اوقات صرف معدن نموده سه‌سالست در قراجه داغ معدن مسی بیرون آورده سال گذشته دو توپ شش پوند از همان معدن مس ریخته و بچرخ بسته برسم پیشکش بنظر شاهنشاهی رسانیده و در ازاء آن قریه شیخدرسیانج راکه یک‌هزار وپانصدتومان مداخل اوست بتیول مرحمت فرمودند و هشتاد و چهار عراده توپ بمقاطعه فروخت که تا شش ماه دیگر بسرکار شاهنشاهی سپارد. عالیشان جعفرقلی بیک افشار را ولیعهد مرحوم بروسیه فرستاد در معادن سیبریه کارکرد ماهر آمده اکنون در معادن نائیج مازندران گلوله میریزد سال قبل یکصدهزار گلوله چرخی ریخته بتوپخانه فرستاد چند نفر معدن‌چی انگلیسی هم آمده‌اند که در معدن آهن آب کنند. و اسباب بریزند معلوم نیست که در معادن آذربایجان کار کنند یا مازندران‌الحال یک‌نفر استاد شکر ریز ضرور است که شکر مازندران را تصفیه کند و نیز یک‌نفر استادنیل پزکه در خانه نیل‌پزی شوشتر نیل بریده بسازد و بهریک بعد از انجام خدمات وظیفه مرحمت میشود که ابداً محتاج نشوند و نیز حکم شاهنامه صدور یافته که حکام ممالک

تا شب عیدنوروز آینده حساب سالیانه خود را تمام نمایند که ابتدای سال‌نو در ولایت باقی نماند و هر یک در مال دیوانی مسامحه ورزد هرچه باو رسد بجهت قصور در خدمت اوست و بسرحدنشینان و حکام همه ولایات احکام صدور یافته که با ولایات جوار بطریق رفق و وداد رفتار نموده با مسافرین و مترددین و تجار و رعایا کمال سلوک و رعایت را بجا آرند و بنهایت حرمت و عزت رفتار نمایند و هر یک همه اسباب و آلات حرب و اسلحه و تدارک دفاع را آماده داشته و بدون سبب با کسی مناقشه نکند و در خصومت و منازعد احدی سبقت نورزد و این معنی نیز معلوم باشد که ماهی یکمرتبه اخبار و مطالبی که متضمن منافع و آگاهی و بینائی خلق باشد در دارالطباعه انطباع و بهمه ممالک محروسه فرستاده خواهد شد.»

زندگی عسگرخان افشار ارومی، میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی، میرزا مهندس صالح ـ شیرازی (کازرونی) که به‌ترتیب اولین و دومین و سومین برادران فراماسون ایرانی هستند و حتی میرزا جعفرخان مهندس (مشیرالدوله) به‌ما می‌آموزد که همه سازمانهای مخفی که در طول تاریخ پردامنهٔ ایران از شروع مانوی‌گری تا پایان بابیگری تشکیل شده است در ابتدا جنبشهای آزادی‌خواهانه و اندیشه‌های روشنفکرانه داشته است اما در طول زمان چهره‌باخته و نفعی برای مردم ایران نداشته است اهداف فراماسونی با آن شعارهای رویائی برابری، آزادی، برادری که انسانرا مسحور می کند و کمونیسم با جامعهٔ بی‌طبقه که همه کس بسهم خود در کلیه مواهب طبیعت شریک و از همهٔ مزایای اجتماع استفاده میکند اولی در بعضی از کشورها به‌یک سازمان بزرگ جاسوسی و دوسی بیک سازمان عظیم دیکتاتوری بورکرات تبدیل میگردد، اکنون دودسته برجهان سیاست واقتصاد بین‌المللی حکومت می کنند (ماسونها و مافیا) شگفتا که هردو یکدیگر را برادر خطاب می کنند گوئی مفاهیم کلمات نیز کم کم از دست میروند. این دو دست پنهان که از جانب صهیونیسم نیز یاری میشود چه فجایعی که ببار نیاورده است دستهای پنهانی که صداقت را می‌پوساند و رنگ ریا و ترویز آن می‌پوشاند.

بهرحال زندگی میرزا صالح (کازرونی) مهندسی که ادبیات فرانسه و انگلیسی و لاتین و طبیعات نیز خوانده و سپس بقول خودش در باسمه خانه فن چاپ را آموخته است در هاله‌ای از ابهام پنهان است تنها دوبار از وی در تاریخ یاد می‌شود یکبار که بعنوان سفیر فوق‌العاده به انگلیس میرود یکبار هم بهمراه خسرومیرزا و میرزاتقی‌خان (امیرکبیر) جهت معذرت‌خواهی قتل گریبایدوف عازم روسیه‌تزاری می‌شود دیگر یادی از او نیست حتی از روزنامه‌اش که عیناً ترجمه کلمهٔ News Peaper (کاغذ اخبار) است نیز اثری نیست و تنها یک نسخه از آن دیده شده که در موزه و در انگلیس می‌باشد. این سفرنامه ضمن آنکه گزارشی از یک سفر به‌خارج است تاریخ زندگی ناپلئون بناپارت امپراطور فرانسه را در بردارد که بسیار دقیق و جالب تهیه شده است بنابر نظر استاد مرحوم، محقق کم‌نظیر، مهدی بامداد میرزا مهندس صالح شیرازی پس از آنکه وزیر تهران شد میرزا اسدالله نامی را جهت یادگرفتن فن چاپ به‌سن‌پترز- بورک فرستاد و چون خود دیگر جزء اعیان و اشراف قرار گرفته بود دستگاه چاپی که قبلا بهمراه آورده بود و به‌میرزا جعفر در تبریز سپرده بود کاربردی نداشت ظاهراً فرستادن میرزا- اسدالله به‌سن‌پترزبورک به‌دلیل عدم موقعیت میرزاجعفر در تبریز بعلت عدم آشنائی کافی به فن چاپ بوده است آقای مهدی بامداد معتقد است که میرزاصالح شیرازی «مسلماً تا سال ۱۲۵۰



عالیجاه مقرب الحضره العلیه میرزا صالح منشی خاص نواب عباس میرزا

МИРЗА - СОЛИ

[illegible] Государства Персидскаго.

اخبار شهر جمادی الاولی

که در دار الخلافه طهران انطباع یافته

اخبار ممالک شرقیه

دار الخلافه طهران — چنانچه در اخبار سابق تمهید مقدمات آمدن موکب همایون سلطانی در بیست و یکم شهر ربیع الثانی از خارج دار الخلافه طهران که مضرب خیام ... [illegible]

از آن پس اعیان حضرت و ارکان خدمت ... و سرکردگان ... [illegible]

... [illegible] ... معسکر فیروزی ... [illegible]

[illegible]

خراسان

[illegible]

افغانستان

[illegible]

پیشاور

[illegible]

هندوستان

[illegible]

Foreign Office, London
May 27th 1823

[illegible]

Sir!

The Mirza Mohammed Saulih being about to return to Persia, I avail myself of the opportunity to reply to the Letter which Your Excellency addressed to the late Marquess of Londonderry:—

I will not in this Letter discuss the merits of Mr Willock's Conduct on his departure from Persia, but confine myself to stating to Your Excellency, that, in consideration of the Wishes expressed by The King of Persia, His Majesty does not intend to renew His Mission to the Court of Persia in that form in which it has existed during

[illegible]

the

His Excellency
Saddre Aazam
First Minister of State to His Majesty The King of Persia

ه‍. ق. میزیسته» و با تحقیقاتی که بعمل آمد متأسفانه دلیلی برآنکه نامبرده قبل یا بعد از سال ۱۲۵۵ زندگی کرده باشد بدست نیامد سفرنامه میرزا صالح بنابر تحقیقاتی که تا سال ۱۳۴۷ مرحوم اسماعیل رائین بعمل آورده بودند فقط نسخه موجود بوده است یک نسخه که برای جرج‌ولک از روی اصل‌سفرنامه که بخط خود میرزاصالح بوده است استکتاب شده است و اکنون بشماره (ADD. ۲۴۰۳٤) در موزه کتب‌خطی بریتانیاست دوم نسخه‌ای است که ابتدا در اختیار خانواده فرمانفرما بوده است به‌به‌خانوادهٔ دیگری رسیده که آقای رائین نام خانواده را مشخص نکرده‌اند یک نسخه هم در اختیار خانواده مرحوم ملک‌الشعراء بهار می‌باشد اینجانب خود در سال ۱۳٤۳ ضمن تورقی که در یکی از مجموعه‌های خطی کتابخانه مجلس‌شوراملی می‌نمودم به‌قسمتی از این سفرنامه دست یافتم که از چند صفحهٔ آن هم یادداشت برداشتم که متأسفانه بدلائمی اینکار ناتمام ماند یک نسخه هم که بسیار زیبا تهیه شده بود و بخط مرحوم عبرت نائینی بود درکتابخانه‌آقای دانشور دیدم که برای سردار معظم خراسانی (عبدالحسین تیمورتاش) فراهم آمده بود در این سفرنامه کلماتی است که با تلفظ خاص حدود ۱۸۰ سال پیش آمده است که عیناً نقل شده که تعدادی از آنها که بکرات در کتاب آمده است با تلفظ امروزی نقل می‌گردد. چاهی- چای، قرال- کلمه‌ایست از زبان‌های اسلاو و کلمه Koral روسی بمعنای شاه از همین ماده است این کلمه در اوائل قرن سیزدهم هجری برابر قرن نوزدهم هجری بمعنای شاه در اروپا بکار رفته است، پرکنه ده- محل زراعی که از آن مالیات دریافت میشود؛ کثرین- کاترین، کوئین- ملکه- انکریز- انگریز- انگلند- انگلستان دچ- آلمان، دوچ‌لند- آلمان، هلند، اسپانیال- اسپانی، یوروپ- اروپا، میلیان- میلیون، امراکه- امریکا، کثالیک- کاتولیک، پروتستنت- پروتستان، جوسفین- ژوزفین، کاسیله- کرس، نیلسان- نلسون، ادمرال- ادمیرال- دریاسالار، جوسف- ژوزف- یوسف، جزیره آلبا- چربره آلپ، پروشیه- پروس- جبل‌الترـ جبل‌الطارق- جبل‌اکز- جبل‌آلز- مستمال- استمالت، دلجوئی.

البته کلمات فراوان دیگری هم هست که معنی و تلفظ آن در هنگام خواندن جمله واضح است و ذکر نشده است، از میرزاصالح شیرازی چندنامه هم موجود است که بدستور عباس میرزا نایب‌السلطنه نامبرده در روزنامه‌های لندن منتشرکرده است آقای سعید نفیسی درکتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران جلد ۲ صفحه ۲۲۲ می‌گوید چون مترجم قید نکرده است که این مقالات درکدام روزنامه‌ها انتشار یافته پیداکردن متن انگلیسی آن دشوار است» بموجب این نامه‌ها مشخص می‌شود که: عباس‌میرزا قصد داشته است بدین وسیله صنعتگران اروپائی را به ایران آورده و از تخصص آنان بهره‌گیری نماید. متن نامه‌هائیکه در روزنامه‌های آنروز لندن درج گردیده بقرار زیر است.

ترجمه فقراتی که عالیجاه میرزا صالح حب‌الامر در خصوص دعوت نمودن اهل فرنگ به‌محال ساوجبلاغ در کاغذ اخبار نوشته؛ کارگراز دولت ایران میرزا محمدصالح خدمت خود را تمام نموده مشغول تدارک اسباب مراجعت خود است، فقره آخری که از مشارالیه موافق حکم نواب مستطاب ولیعهد دولت ایران درکاغذ اخبار ظاهر شد بدین تفصیلست: چون در این اوان خانه کوچهای بسیار از قرالهای فرنگ بخواهش خودشان متفرق بسایر ممالک

شده‌اند از قبیل امریکا و نیوهالند و گرجستان و داغستان لهذا نواب معظم‌له بتوسط کارگزار مسطورکه در شهر لندنست بمجموع اهل انگلستان و سایر قرالهای فرنگ اظهار و اقرار می‌نماید که هرکس بخواهش خود از اهل فرنگ اراده نماید در آذربایجان که تبریز پای‌تخت آنجاست ساکن شود و یا بخصوصه در ساوجبلاغ از توابع کردستان زمین و مکان که برای سکنی و زراعت ایشان کفایت نماید مرحمت خواهیم فرمود و مکان مزبور بسیار پر محصول و غله خیزست و اقسام میوه و حبوب در آنجا بهوای آفتاب بعمل می‌آید. علاوه برین که زمین و مکان بآنها مرحمت می‌شود از هیچ راه توجیه و مالیات و تحمیلات دیوانی ازیشان مطالبه نخواهد شد. جان و مال ایشان در حفظ و حمایت نواب ولیعهد ایران خواهد گشت و همچنین سایر رعایای اهل ایران و آذربایجان با حرمت و عزت با ایشان رفتار خواهند کرد و اگرچه عادت اهل ایران برینست که هرکس بهر وضع که خدا را شناخته است عبادت می‌نمایند با همهٔ این باز شرط خواهد شد که هرکدام ایشان بهر وضع که خواهش نمایند خدا را عبادت کنند و کلیسیا و معبد برای خودشان بنا گذارند و هیچ کس از اهل ایران دخل و تصرف در دین و مذهب و نوع عبادت ایشان نکند. مجموع سیاحان که در ایران سیاحت نموده‌اند قایل باین هستند که ایران اعدل بقاع امکنه است و کسانی که در هند ناخوش می‌شوند برای تغییر آب و هوا و صحت بایران و آذربایجان پناه می‌آورند و همچنین نواب ولیعهد ایران در ضمن این مطالب اظهار می‌فرمایند که بقدر مقدور سعی در راحتی و آرام و ترقی شهر و همچنان غربا که در خاک آذربایجان ساکن می‌شوند خواهد شد و یقین دارد که اهل ایران بسبب شدت و کثرت معاشرت با اهل فرنگستان در علوم و صنایع که درین اوقات فی‌الجمله متروک شده است ترقی زیاد خواهند کرد. محرراین حروف در اظهار نمودن احکام شاهزاده خود لازم نمی‌داند که حقیقت اخلاق و حالات نواب ولیعهد معظم‌الیه را هم درین‌جا قلمی نماید، بعلت آنکه اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده نواب معظم‌الیه درین مملکت بتوسط ایلچیان و صاحب منصبان اهل‌انگریز که در ایران سالها در خدمتش بوده‌اند و همچنین ازکتب و روزنامه‌های اهل انگریز و سایر قرالها که در آن مملکت سیاحت کرده‌اند چنانکه شاید و باید بین و آشکارست، لیکن بخیال این که شاید ببعضی اشخاص بسبب عدم استطاعت و فرصت خواندن این‌گونه کتب و ملاقات این قسم آدمها مقدور نشده باشد، اجمالاً و اختصاراً درین‌جا مذکور می‌گردد که نواب ولیعهد دولت ایران بسیار خلیق و منصف و محق وسخی‌الطبع وکریم‌الخلق و بمرتبهٔ بسیار بلند با آبرو وصداقتست. اگرچه در ظاهر جلال و جبروت بسیار دارد، اما شکسته نفسی و متعارف و خوش‌صحبت بودنش تفوق تمام بآنها دارد. صاحب طبع بلند و ذهن سلیم و دراکه مستقیمست. در سخن‌گویی و نکته سنجی بمرتبه‌ای مهارت دارد که مورا از مو جدا می‌نماید و هرکدام این اوصاف را در جای خود خوب بمصرف می‌رساند. از جان و دل دوست و خواهان تقوی و پرهیزگاری و مروج آنست و در اعتقادات خود وسواس و تعصب ندارد وکمال گشاده دلی و شرح صدری درین ماده دارد. با همهٔ آن اختیار و اقتدارکه در گذراندن کارها دایم با عدالت و انصاف بلکه باکرم رفتار می‌نماید، از ته قلب طالب و شایقست که رعیت خود را در علم و صنایع و حسن سلوک بقدرقوه و مداخل خود تربیت نماید. حقیقة با صداقت و انصاف می‌توان گفت که نواب معظم‌الیه‌الی غیرالنهایه جمیع صفات حسنه

را که برای پادشاهی لازمست دارد».

پس از انتشار این مقاله دریکی از روزنامهای لندن، دونامه بوسیله روزنامها بعباس‌میرزا نوشته‌اند که ترجمهٔ آن هردو نیز در آن مجموعه هست. نخست ترجمهٔ مکتوبیست از جئمز آجیلای [1] نام انگلیسی بدین‌گونه:

«ترجمهٔ عریضهٔ جیمز آجیلای که بخاکپای مبارک نواب نایب‌السلطنه نوشته: این فخر و آبرو را از برای خود حاصل می‌کنم باین که بنواب مستطاب جناب شما خطاب کرده عرض نمایم که بجهت آن فقره که درکاغذ اخبار لندن [2] حسب‌الخواهش جناب میرزامحمدصالح که در آن اوقات از طرف قرین‌الشرف نواب جناب شما درین دولت کارگزار بوده شیوع و بروز یافت که: هرکسی از اهل این ولایت بخواهش و رضای خود ارادهٔ توقف در آذربایجان نماید نواب مستطاب جناب شما زمین و مکان و مزرعه و سایر مایحتاج که از برای راحتی و زندگانی هم‌چنان آدمها ضرور باشد در محال ساوجبلاغ من توابع آذربایجان مرحمت خواهند فرمود، علاوه بر فقرهٔ مذکوره فقرهٔ دیگری که بعد از مراجعت مشارالیه از لندن باز درکاغذ اخبار بروز یافت مشتمل برین که یک‌نفر وکیل وکارگزار ازطرف نواب مستطاب جناب شما دراین مملکت معین و برقرار خواهد شد، بجهت اعلام و اخبارکسانی که خواهش آمدن و توقف آذربایجان را داشته باشند. این دوفقره و اعتقاد من باخلاق پسندیده و اوصاف حمیده، بخصوصه عدالت بی‌عدیل و همت بی‌نظیر و آوازهٔ ذهن روشن و قلب سلیم نواب مستطاب جناب شما که اینها حقیقة اسم شما را درکل قرال‌اقلیم اروپا بمرتبهٔ اعلی رسانده‌اند مرا واداشت باین می‌نماید که نه‌تنها خود را پیشکش خدمت وکالت وکارگزاری نواب مستطاب جناب شما نموده، کسان خواهشمند را از اخلاق حسنه وکیفیت مملکت نواب مستطاب جناب شما خبردار نمایم، بلکه هم‌چنین اگر ضرورو مناسب باشد از رعایا و اهل کسبهٔ این ولایت روانهٔ ایران نموده که در آنجا در زیر حمایت نواب مستطاب جناب شما که دوست و خیرخواه این دولت هستید بصنعت وکسب مشغول شوند، در تحصیل کردن این فخر و آبروکه بنواب مستطاب جناب شما درین خصوص خطاب می‌نمایم با تعظیم تمام استدعای اجازت این فقره را می‌کنم که در مملکت وسیع نواب جناب شما جایی که قریب و متصل بدریا باشد از قبیل بندرابوشهر [3] و یا سایر بنادر از برای سکنهٔ اهل انگلیس بهتر و مناسب‌تر خواهد شد. بعلت آنکه رابطه و واسطه آسان بدست آنها خواهد افتاد که بسبب آن پی‌درپی از وطن اصلی و دوستان و خویشان خود خبردار و مستحضر خواهند شد و علاوه برین بتوسط دریا اجناس و متاع ایران بانگلستان و متاع انگلیس را بایران نقل خواهند نمود و اگر مکان و ماوای اهل این ولایت در محال ساوجبلاغ، چنانکه درکاغذ اخبار جناب‌میرزا محمدصالح مذکور نموده بود، معین و برقرار شود آن وقت ضرورست که بمردم حالی نمود که سکنی نمودن آنها در یکی از بنادر اولا بسیار دور از دست و ثانیاً باعث زیادتی خرج خواهد شد، مکتوبات و اموال شما بتوسط دریای آق‌دنکز [4] و یا دریای فارس بشما خواهد رسید، زیرا که هیچ چیز نمی‌تواند زیادتر از رابطهٔ سریع

---

1. James Agilay

۲. ترجمه London - News

۳. بندر بوشهر.

۴. نام دریای مازندران یا خزر بزبان ترکی.

و آسان نسبت بوطن اصلی خودشان اهل انگریز را در ولایت غریب نگاه دارد و عدم آن دایم آنها را دلگیر و پریشان می‌کند. از برای تسهیل و زود بانجام رسیدن همچنان ولایت تازه‌که نواب مستطاب جناب شما اندیشه و فکر نموده است بنا بعقل کمترین و قاعدهٔ ممالک فرنگ اولی وانسب اینست که کشتی از برای حمل و نقل آن آدمها با اموال و اسباب ایشان یا اجاره نموده و یا ابتیاع شود، بعلت آنکه در میان این آدمها شاگرد و عمله بی‌معونت بسیار میشود که قادر باخراجات، همچنان سفر دورودراز نیستند. لیکن خریدن کشتی از برای این عمل بهتر از اجاره کردنست، زیرا که اولا از برای شهرت و حرمت بیرق ولیعهد ایران باو نصب می‌شود. اگر خواسته باشند همان کشتی را بزیور اسلحهٔ ایران آرایش می‌دهند و دفعه اول حکمرانی همان کشتی را بیکی از افسرهای صاحب وقوف اهل انگریز محول می‌فرمایند که نصف عملهٔ آن اهل انگریز و نصف دیگران از اهل ایران باشند. ثانیاً این کشتی همین آدمها را با مایحتاج ایشان بمقصد حمل و نقل می‌کند، بلکه متاع ایران را بانگریز و متاع انگریز را بایران می‌آورد و اگر از برای قشون و رعیت نواب مستطاب جناب شما و حضرت پادشاه ایران اسباب جنگی و صنایع و زراعت ضرورت باشد همین کشتی می‌آورد و این رابطه دایمی که در میان این دو دولت بهم می‌رسد الی غیرالنهایه باعث می‌شود برای آسایش و آرام اهل انگریز که در زیر حمایت نواب جناب شما ساکن خواهند شد و بمرور منافع کلی ازین رابطه بدولت علیهٔ ایران بعمل می‌آید و ازین هم موافق عقل وضابطه مشخص و معلومست که از منافع حمل و نقل اجناس این دودولت بهم دیگر تنها می‌توان که یک کشتی علیحده هم خرید، بلکه همچنین اخراجات عمله و سایر تدارکات این دو کشتی هم بیرون می‌آید، اما اگر کشتی اجاره شود اولا کرایه زیاد خواهند خواست و ثانیاً اخراجات آن بی‌اندازه خواهد شد و ثالثاً رابطه پی‌درپی که برای اهل‌انگریز الی غیرالنهایه اسباب تحریک و تحریضست از دست خواهد رفت. میدانم که شهر تازه باین وضع بنا نهادن اخراجات بی‌حد می‌خواهد. اگر باین اخراجات متحمل شدن از مداخل ولایات متعلقه بنواب مستطاب شما ناگوار و غیرمقدور باشد با هزار عذر میخواهم عرض نمایم که کمترین می‌توانم هر مبلغ وجهی که از برای اتمام این امر و یا جنگلهای غلیظ و یا هرکار دیگر که نواب مستطاب جناب شما و یا حضرت پادشاه ایران خواهش فرمایند از قرار صدی‌پنج جابجا نماید، لیکن چون از برای انجام رسانیدن این خدمت از طرف قرین‌الشرف نواب جناب شما چندنفر وکلا و مباشر و نویسنده ضرورست و آنها هرکدام اخراجات و مواجب میخواهند و حمل و نقل و تفاوت وجه و رسیدن در هر شش‌ماه انتفاع اصل پول آنها هرکدام سوای از انتفاع اصل وجه قرض شده ضرر علیحده بنواب مستطاب جناب شما خواهد شد. لهذا بحساب درست که من درین خصوص بدقت تمام نموده انتفاع وجه قرض شده با همه اخراجات روی هم زیادتر از قرار صدوهفت یا صدوهفت ونیم نخواهد شد، باین قاعده و دستور عادتست که اکثر دول اروپا از برای گذراندن امورات دولت از قبیل جنگ و یا بنا نهادن شهر تازه و بیرون آوردن معادن پول قرض میکنند. کسانیکه پول خودشان را قرض میدهند همین قانع باین هستند که انتفاع پول آنها موافق قرارداد بایشان برسد. پادشاهان هروقت که خواهش نمایند میتوانند یا تمام و یا جزء وجه اصلی آنها را رد فرمایند. امیدوارم که نواب مستطاب جناب شما از راه نیک‌نفسی و حسن اخلاق تمام عرایض کمترین

را مقرون بصدق دانسته، یقین نماید که من بسکه اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده نواب مستطاب شما را در کاغذهای اخبار و قزتها[1] دیده وازان مکرر شنیده‌ام و مملکت ایران در ایام سلف تفوق و رجحان بسایر ممالک داشت، چنانکه تواریخ و سیر شاهد مدعاست، درین اوقات بسبب ملوک و طوایف و بعضی سوانح از حلیهٔ جلال و جمال افتاده، روبتنزل و انحطاط گذاشته است. الحال چنان مشاهده میشود که گویا مدیر کارخانهٔ عالمیان خلقت وجود مسعود نواب جناب شما را باعث تعظیم امور ایران و علت آسایش ایرانیان نموده است. بنابرین کمترین هم آرزومند این مطلبست که بلکه ازین برکت نواب جناب شما جزیی بهره‌ای ازین نعمت عظمی برده باشد، لهذا اقرار میکنم که بانجام خواهم رسانید از برای نواب. مستطاب جناب شما قریب بر بیست کرور با جاقلو از خود و منسوبان خود بقرار انتفاعی که تفصیل آن ذکر یافت بهر لقب و بهر منصب که نواب مستطاب جناب شما کمترین را لایق و قابل دانسته سرافراز فرمایند. امیدوارم که من خدمت محولهٔ خود را با تمام صداقت و آبرو و درستی بانجام خواهم رسانید و دایم خواهشمند و طالب نفع و بلندی دولت و مملکت نواب جناب شما خواهم شد. همین عرض را دارم که زیادتر نمایم که در تمام این دعواهای گذشته که در آسبانیول و پورتقال و فرنس اتفاق افتاد منصب نایب سیورساتچی باشی تمام قشون پادشاه انگلستان با من بود و اکثر اوقات در دستهٔ قشون ترالهای متفق شده که سردار کل ایشان دوک ولینقتان[2] بود نایب جنرال[3] بودم. یک منصبی که اعتماد بسیار می‌خواهد وآن خدمت را من با تنهایی جد و جهد و صداقت بولایت و پادشاه خود بانجام رسانیدم. دراینجا معروف هستم و در زیر حمایت شاهزادگان عظام شاهزاده کلارنص[4] و شاهزاده صسقص[5] و شاهزاده کم‌بروج[6] که اینها برادران پادشاه این ولایتند بآرام و راحتی زندگی می کنم. قطع نظر ازین شاهزادها بدوک ولینقتان و جنرال لاردهل[6] با تمام خاطرجمعی برای تحقیق اخلاق و صداقت و نجابت و تربیت خود میتوانم رجوع نمایم. استدعا میکنم که نواب مستطاب ولیعهد دولت ایران کمترین را ازین بی‌ادبی و زحمت طولانی دادن معاف و معذور فرموده، یقین نمایند که من این فخر و آبرو را دارم باین که هستم با حرمت و تعظیم بسیار نوکر بسیار بسیار مطیع و وفادار و وقف شدهٔ نواب مستطاب جناب شما، جمز. آجیلای، در خانهٔ پنجاه سیمی صیمورعلیاپورت‌من‌اصکور[7] شهر لندن، غرهٔ ماه صیپ تمبر[8] ۱۸۲۳ قلمی گردید».

پس ازین نامه بار دیگر نامه‌ای بهمان وسیله رسیده و بهمان روش آنرا چنین ترجمه

---

۱. Gazette بفرانسه وانگلیسی بمعنی روزنامه است.

۲. دوك ولينلگتن Dukewellington فاتح جنگ واترلو.

۳. Lieutnant _ genral درجه‌ای نظامی معادل سپهبد امروز از مناصب نظامی مهم برای افسران قرن نوزدهم دراروپا.

۴. یکی ازالقاب برادران پادشاه انگلستان Dukeofclarence

۵. یکی دیگر ازالقاب برادران پادشاه انگلستان Cukeofsussex

۶. یکی دیگر ازالقاب برادران پادشاه انگلستان Dukeofcambridge

5. Rowlond Hill. general

۷. High Seynor Portman, Square نام کوچه‌ایست درشهر لندن.

۸. September، مطابق با ۲۴ ذیحجهٔ ۱۲۳۸.

کرده‌اند:

«ترجمهٔ عریضهٔ دوبرنژار در باب بنای آبادی تازه در ممالک ایران که بخدمت بندگان نواب نایب‌السلطنه نوشته، وضع و چگونگی آبادی تازه در مملکت ایران: اولا باید که ساکنین آنجا از اهل قرالهای فرنگ بلکه بیشتر آنها از اهل انگلیس و جرمن[1] باشند زیرا که این قسم آبادی بسیار انفع و معظم خواهد شد، بعلت اینکه در زراعت و تجارت و صنایع باعث ترقی عظیم و آداب و علم نظام دو دولت بزرگوار و صاحب اقتدار و رزم پیشه در ممالک محروسه ایران برقرار و مستدام خواهد شد. نتیجهٔ اصلی این آبادی تازه برای مملکت ایران از قراریست که مذکور می‌شود: اولا اینکه دولت و مکنت اهل ایران زود ترقی می‌یابد و روزبروز زیادتر میشود، بعلت اینکه سرچشمهٔ علوم و صنایع که بالفعل در ایران پوشیده و پنهانست ظاهر و آشکار میشود و هرچه که از علوم و صنایع و غیره که اهل فرنگستان تازه یافته و ایجاد و اختراع نموده‌اند هردو درایران منتشر خواهد شد و علاوه برین‌زور هم‌چشمی، اهل ایران را مایل میسازد برین که، خودشان را در هر علم و صنعت ماهر وقابل سازند. درین صورت جمعیت وافر بهم خواهد رسید و آداب جنگ و غیره که حالا در ایران از یاد رفته است حسب‌المرام آشکار خواهد شد و وقتی که همهٔ اینها در ایران دوام و قوام پذیرفتت سد عظیمی در مقابل بعضی مملکت‌ها خواهد شد که آنها را خودبینی و حسد برین واداشت کرده است که از حد خود تجاوز کرده، داخل ملک ایران شده‌اند. بنا بفقره‌ای که عالیجاه میرزا صالح حسب‌الامر حضرت نایب‌السلطنه درکاغذ اخبار نوشته بود همین مراسله و نقشه ایفاد حضور گردید و در ضمن آن مستدعی می‌شود که آن عالی جاه همین مرسوله را باسم دوبرنژارکولونل باکمال تعظیم و تکریم در خاکپای مبارک حضرت نایب‌السلطنه ایران عباس‌میرزا بگذارد، بسبب تعهداتی که در باب تکلیف اهل انگلیس بایران و سبب تحریک و تحریض و نویدهای مخصوصی که خاطر مبارک اشرف والا در آن باب ایلچی مذکور را ماذون و در تاریخ ۱۸۲۳ عیسوی مطابق ۱۲۳۹ نبوی درکاغذ اخبار لندن نوشته بودند دوبرنژارکولونل تقویت یافته و جرات نموده، تعهد می‌نماید که انشاءالله همین آبادی تازه صورت انجام پذیرد. شرطی که حضرت نایب‌السلطنه ایران تفضل و جوانمردی فرموده در باب عهود و شرایط آتیه اقرار ملوکانه خود را با نوشته پا بمهر مبذول فرمایند و چون دوبرنژارنایب کولونل خود بصمیم قلب خواهشمند این مطلب می‌باشد که بالکه خود را دخیل امرآبادی تازه نماید و در اتمام و انجام آن هرچه لازمهٔ جدو جهدست بعمل آرد ولکن این همه سعی و اهتمام کولونل‌دوبرنژار حاصلی نخواهد داشت و نتیجه‌ای نخواهد بخشید مگر شرایطی که بعد ازین با تفصیل نوشته قبول شول شود و بوضعی مستحکم و برقرار شود که شک و شبهه را در آن راه نباشد. درین صورت کولونل مذکور قادر برین می‌شود که بعضی از تجار صاحب اعتبار و صاحب مال را ترغیب و تحریض و بلکه مایل سازد دراین که در اتمام چنین آبادی کمک نمایند، که همین آبادی تازه نه این که تنها زراعت و تجارت ایران را ترقی می‌دهد بلکه آن علوم و صنایع را زنده می‌کند که اکثری از اهل فرنگستان بسبب آنها مشهور و معروف آفاق شده و بدین جهت تفوق و زیادتی اهل فرنگستان بسایر ولایت قدیم و وسیع می‌باشد، بعلت این

---

۱. Geman، آلمان.

که اصل شالوده هر دولت و مملکت و عزت و بزرگی آن و هم‌چنین حراست و صیانت هر تاج و تخت برآنها قرار گرفته است، قوام و دوام دولت و آبادی مملکت برآنها بسته است. برای اطمینان قلوب و خاطرجمعی مردم هفت شرط لازمست و در ضمن همان شروط هفت نتیجه می‌باشد. اول شروع بتحریر و ترجمه شروط سبعه می‌شود، از ضمیر منیر و از فرزانگی وجوانمردی ذاتی نواب‌والانایب‌السلطنهٔ ایران عباس‌میرزا باکمال تحریم و تکریم استدعای قبول هفت شرط‌که برای انجام و اهتمام بنای آبادی تازه از جمله واجباتست می‌نماید و در ضمن همین هفت‌شرط هفت‌نتیجه مندرجست، از شروط سبعه این‌که نواب والاجایب‌السلطنه ایران عباس-میرزا عهدنامه‌ای‌که با قاعده و ضابطه بوده باشد مرقوم و مزین فرمایند و ترجمهٔ آن نیز با کمال صحت بزبان انگلیسی نوشته شود و مضمون عهدنامه باین نحو بود که دوقطعه زمین و هر ملک و ناحیه‌که درمابین آنها واقعست بدو برنژار نایب‌کولونل از اشراف بیوفین‌که در انگلیس سکنی دارد مرحمت فرمودیم و مکان و حدود آن دوقطعه زمین ازین قرار بوده باشد، در مملکت گیلان واقعست و حدود آن بدین تفصیلست، از طرف مشرق و مابین جنوب و مشرق تا بسرحد ولایت مازندران و از طرف معرب مابین شمال و مشرق تا بدریای حاجی ترخان (خزر) و از طرف شمال و مابین شمال و مغرب تا بـرودخانه قزل‌اوزن رسیده باشد. رودخانهٔ مذکور هم داخل شود، از طرف جنوب و مابین جنوب و مغرب ببالای کوههایی‌که ازکنار رودخانهٔ قزل‌اوزن نزدیکی گذرگاه پل رودبار‌که در حدود ولایت مازندران واقعست‌کشیده شده بآنجا رسیده باشد. قطعهٔ دویم در ولایت آذربایجان واقع شده و حدود آن نیز ازین قرارست، که از طرف مشرق و مابین شمال و مشرق و جنوب و مشرق بر بالای‌کوههایی‌که از آق داغی تا بگذرگاه پل رودبارکشیده شده است رسیده باشد و آن قطعهٔ دویم سرحد مابین ولایت آذربایجان و گیلانست و از طرف مغرب و مابین جنوب و غرب و جنوب قزل‌اوزن بشرطی‌که همان رودخانه و هرچه شهر و قصبه و قریه و ناحیه درمابین این دوقطعه زمین واقعست متعلق آبادی تازه بوده باشد و در آن قرارنامه چنین قید شود‌که همین دوقطعه زمین را و آن‌چه‌که در اندرون این دوقطعه واقع شده است نواب والانایب‌السلطنهٔ ایران عباس‌میرزا برضا و رغبت خود به دو برنژار مذکور یا وارث او واگذار و مرحمت ابدی نمود‌که همیشه در تصرف او و وارث او بوده باشد و نیز از برای این‌که او را درست خاطرجمع سازند‌که او در بعضی مواد بکمال اطمینان در فکر آبادی باشد و نفع بدولت و مملکت ایران رساند بهتر اینست‌که نواب والانایب‌السلطنه ایران عباس‌میرزا وارث و ولیعهد خود را تکلیف و ترغیب فرمایند‌که تا زمانی‌که‌کولونل مذکور و وارث او بکمال صداقت و راستی در تکمیل و تنظیم لوازم خدمت-گزاری و انجام همان شرایط‌که برای آنها ضمیر منیر والامایل و راغبست بجان و دل می‌کوشند و بخلاف آن‌کاری از وارث او صادر نمی‌شود همان نامه‌که مرحمت می‌شود شرایط آن برقرار و مستدام داشته باشد. شرط دویم از شروط سبعه این‌که حضرت نایب‌السلطنة‌العلیه حکم صادر فرمایند‌که تدارک‌کافی و وافی و بعضی مایحتاج‌که در ورود اهل انگلیس ضرورست در همان مکان‌که بنای آبادی تازه در آنجا خواهد شد فراهم آرند‌که در حین ورود بآن سرزمین اقلا تا مدت یک سال جای پناهگاه و آذوغه و سایر مایحتاج بآنها بدهند و هرچه بهر کس می‌دهند باسم همان چیز قبض بگیرند و در قبض قید نمایند‌که از روزکارسازی تا مدت

پنج سال یا مثل همان چیز را و یا این‌که بقدر قیمت آنها از مال تاجر هرچه خواسته باشند بگیرند و بالاخره یا از حاصل و محصول همان آبادی تازه عوض آنها را بگیرند و نواب‌والانایب‌السلطنةالعلیه عباس‌میرزا همه اوقات درین فکر بوده باشندکه اهل آبادی تازه را از تاخت و تاز و از آشوب و انقلاب مردم محافظت نمایند و برای حفظ و حراست اهل آنجا لشکری بقدر کفاف از سوار و پیاده تعیین فرمایندکه در میان اهل آنجا قرارگرفته و تا زمانی‌که کارگزاران اهل آبادی تازه اقرار نمایندکه اهل آنجا می‌توانند خودشان را از آسیب دشمن محافظت نمایند جماعت لشکر در آنجا بماند و بعد از آنجا بیرون آمده باهل آبادی واگذارند و نیز در عهدنامه قید شودکه هر قدر آدم‌که کارگزاران آبادی تازه صلاح دانند همان قدر لشکر معین شود. شرط سیم از شروط سبعه اینست‌که، همین آبادی تازه در زمان حال و استقبال بلکه همیشه از هر قسم باج و خراج و سرانه و غیره معاف بوده باشند. چنانکه درین باب عالیجاه میرزاصالح نیز بنابر مرحمت و جوانمردی نواب نایب‌السلطنةالعلیه عباس میرزا شرحی درکاغذ اخبار لندن نوشته در میان مردم منتشر ساخت و هرچه باج و خراج و سرانه اهل آبادی تازه است همانست‌که در نتیجهٔ دوم و هفتم ذکر می‌شود و در عوض معاف بودن اهل آبادی تازه و اهل ایران از علوم و از هنرها و فنون فرنگستان بهره‌ها و نفعها حاصل خواهندکرد و روزبروز ترقیها خواهند نمود، خصوص در علم نظام و لشکرداری و از علومی‌که در مدرسه‌های نظام و غیره درس خواهند داد، چنانکه در شرط اول اقرار بر آن شده است. شرط چهارم از شروط سبعه این‌که اهل آبادی تازه از هر مذهب و ملت‌که بوده باشند مزاحم حال آنها نشوند و در وضع عبادت و پرستش خودشان‌که خالی از ضرر و نقصان مردم بوده باشد ماذون فرمایند و احدی رجوع بعبادت و دین‌داری آنها نداشته باشد و وضع حکومت آبادی تازه بدین طریق شودکه هفت نفر صاحب اختیار از خودشان تعیین نمایندکه بصلاح و صوابدید آنها عمل کنند، چنانکه یک نفرکرسی‌نشین و یک‌نفر نایب او و پنج نفرکارگزار دیگر، بدین طریق‌که صدرنشین اول بامور نظام و لشکر متوجه بوده و صدرنشین دویم از مدرسهای علوم متفرقه و هرچه متعلق بآنهاست متوجه شود و مابقی ازکارگزاران، اولی مباشر امور زراعت، دویمی مباشر امور تجارت، سیمی مباشر امور صنایع، چهارمی مباشر امور مهندسی و معماری، پنجمی مباشر امور داروغگی بوده باشد و بهمین قرار با استصواب همدیگر مشغول گذراندن امورآبادی تازه شوند و این هفت نفر را اهل آبادی تازه خودشان باید منتخب نمایند و می‌باید امورات شرع و عرف را باکمال انصاف و عدالت بقانون شریعت انگلستان[1] و بآداب اهل آن ولایت بگذرانند و اگر چنانچه ازکسی خیانتی بخلاف شرع و عرف سرزده باشدکه بموافق قانون اهل انگلیس آن‌کس واجب القتل شده درین صورت اختیار با آن هفت‌نفر می‌باشد،که آنها را یا این‌که بانگلستان می‌فرستند و یا این‌که بیکی از بنادر دسترسی‌که نزدیک و در تصرف اهل انگلیس می‌باشد و یا این‌که بالکلیه از همان آبادی تازه اخراج ابدی می‌نمایند و در هرسه صورت باید بصلاح و صوابدید بالیوز (عنوان افتخاری کنسولهای‌کشورهای اروپا در شرق) انگلیس‌که در آن نزدیکی‌ها توطن دارد بوده باشد. شرط پنجم از شروط سبعه اینست که، مال و جان هرکس و وارث آنها در آزادی باشد و دیگر اهل آبادی تازه در هر جنگ و آشوب و نزاع‌که در ولایت اتفاق می‌افتد رجوعی و مدخلیتی در آن نکنند و داخل این قبیل

1. از حق قضاوت کنسولی که به روسیه داده شده بود نیز فراتر میرود.

امورات نشوند و ازین طرف هرگاه دشمنی برای این آبادی تازه خواه از ولایت خواه از خارج از ولایت بهم رسد و قصد این آبادی کنند درین صورت حضرت نایب‌السلطنةالعلیه و ولیعهد ایشان و یا کارگزاران دولت مقرر فرمایند که اهل آبادی تازه هرقدر لشکر خواهند تعیین نمایند که بکومک آنها رفته، آنها را از ضرر جان و مال محافظت کنند. شرط ششم از شروط سبعه اینست، برای حمایت و تقویت، چه در اجناس و متاعی که از آبادی تازه باطراف می‌برند و چه از سایر جاها بآنجا می‌آورند تخفیفی در گمرک آنها لازمست. اگر چه این معنی چندان قابل ذکر نبود، لکن در چنین کارها همگی و عموم خلایق از همت و جوانمردی و انصاف عالمگیر نواب‌والانایب‌السلطنه عباس‌میرزا امیدوار می‌باشند و استدعا دارند حضرت نایب‌السلطنه در باب اجرت کارگر و عمله که از اهل ایران ضرور خواهد شد دستورالمملی مرحمت فرمایند که در اول با نرمی و ملایمت رفتار نمایند و نیز مقرر فرمایند که بقدر مقدور اسب و مادیان و مواشی از قبیل گاو و گوسفند باهل آبادی تازه بدهند که در آن جاها نگاه دارند و پرورش دهند و خاطر جمع باشند که تا مدت پنج سال قیمت همه را از قراری که در شرط دوم نوشته شده خواهند داد و تا آن زمان دیناری باقی نخواهند گذاشت. شرط هفتم از شروط سبعه اینست که، چون بجهت تعمیر عمارات و دکاکین و غیره سنگ و گچ و آجر و آهک و چوب جنگل بسیار لازمست که اهل آبادی تازه درکاربنایی و نجاری و غیره معطل نمانند، اگر چنانچه در حدود زمین مزبور بهم رسید فبها والا سفارش درین باب باهالی حوالی و حواشی لازمست و نیز لازمست که بعهدهٔ حکام و خوانین و سرحدنشینان اطراف آبادی تازه ارقام مطاعه صادر شود که در هنگام ضرورت در حمل و نقل مصالح مانع نشوند. نتیجه‌های عظیم و فواید دایمی که ممالک ایران عموماً و ولایات نایب‌السلطنه را خصوصاً در ازای قبول عهدنامه حاصل خواهند شد از قراریست که مذکور می‌شود: نتیجهٔ اول، در صورتی که انجام ترغیب نامه بدان طریق که در شرط اول مذکور شده است و در حین وصول آن دوبرنژارنایب کولونل تعهد می‌نماید که با سعی تمام خود را برین وادارد که در مابین همان دوقطعه زمین که مرحمت و واگذار می‌شود یک آبادی عظیمی از اهل فرنگستان بنا بگذارد و اکثر جمعیت آن از اهل انگلیس و اهل جرمن بوده باشد و آنها کلا از اهل کسب و از اهل زراعت شوند که در هر صنعت وقوف کامل داشته باشند. دوبرنژار نایب کولونل نیز تعهد می کند که همه اهل صنایع و حرفه را تا بیکی از بنادر ممالک ایران بیاورد و درین خصوص دیناری از دولت ایران خرج نشود ولکن ازان بندر تا بجایی که ساکن خواهند شد درباب حمل و نقل آنها کارگزاران دولت علیهٔ ایران کومک نمایند که آنها رفته در همان سرزمین از قرار دستورالعمل کارفرمایان انگلیس مشغول تعمیر قریه و قصبه و شهرود کاکین و غیره بوده باشند و هرقدر جمعیت زیادتر می‌شود و هوا امان می‌دهد در فکر تعمیر و آبادی بود و هرجا برای هرکس خوش آید و انتخاب نماید مسکن سازد و بنای آبادی و خانه و غیره نماید، همین زمین که حدود آن در شرط اول ذکر گردید در یک نقشهٔ علیحده همهٔ آنها جابجا نشان کرده شده همراه همین اقرارنامه ارسال حضور اشرف گردید که در آن نقشه همان دوقطعه زمین که استدعا شده است با خط کبود و لاجوردی محدودست و رنگ آن دوقطعه زمین را تیره‌تر از سایر نواحی آن ولایت که آنها در او واقع شده‌اند نموده، بدین طریق آن قطعه که در ولایت آذربایجان واقعست

اینست: برای حمایت و تقویت چه در اجناس و متاعی که از آبادی تازه باطراف با رنگ شنجرفی تیره‌تر کشیده، که از سایر جاهای آن ولایت فرق داشته باشد. نتیجهٔ دوم این که بعد از مدتی اهل آبادی تازه از رعیت و غیره بنای سالدات داوطلب گذاردند و هر کس از جوانان آنجا که قابل برداشتن تفنگ می‌شود تفنگ باو بدهند و رخت نظام برای آنها درست نمایند و مشق سالداتی و غیره بآنها تعلیم نمایند و خرج آنها کلا بعهدهٔ اهل آبادی تازه است و بعد از انقضای مدت پنج سال که خودشان را بسلک سالداتی آورند بعوض باج و خراج بهر پنجاه‌نفر یک نفر سالدات با همه تدارک بسرکار اشرف والانایب‌السلطنه ایران بدهند و یا این که مواجب و اخراجات یک نفر را هرچه باشد وجه نقد بدهند، بشرطی که اختیار پول و یا سالدات با اهل آبادی تازه باشد، هر کدام پول و یا سالدات دست دهد بدهند و بعد از آنکه این آبادی تازه با تمام رسید پنج سال تمام نمی‌گذرد که همگی همت خواهند کرد که مدرسهٔ نظامی برای تعلیم جوانان سپاهی بنا بگذارند، که همه را در فنون مختلفه درس دهند، با این‌گونه ترقی اگر چنانچه زودتر ممکن نباشد در سال پنجمی خواهد شد. نتیجهٔ سیم اینست که نواب والانایب‌السلطنهٔ ایران عباس‌میرزا حقی داشته باشند درین که چند نفر معلوم از جوانان ایران مأمور فرمایند که بآبادی تازه بروند و در مدرسهای نظام و غیره کسب علم و آداب کنند و معلمین و مدرسین آنجا دیناری باسم اجرت و حق‌التعلیم و حق‌السعی از آنها مطالبه ننمایند و مادامی که آبادی تازه موجودست همین حق با حضرت نواب نایب‌السلطنه عباس‌میرزا و ولیعهد ایشان بوده باشد و دیگران درین حق مدخلیتی نداشته باشند و نواب نایب‌السلطنه و ولیعهد ایشان قراری بدهند که هرچه مدد معاش و مایحتاج از قبیل لباس و خوراک است بآن جوانان برسد و نیز هرچه از کتاب و اسباب وآلات که برای پیشرفت تحصیل آنها مصرف دارد قیمت آنها را بدهند و وقتی که فارغ از خدمت می‌شوند و می‌خواهند که برسر خدمت خود مراجعت نمایند همان اسباب و آلات را همراه خود ببرند، که در معنی درازای زحمت آنها از سرکار والانایب‌السلطنةالعلیه انعامی مرحمت شده که اسباب کار آنها بوده باشد. اگر چنانچه نواب والانایب‌السلطنه این شرایط را مراعات و تقویت فرمایند اهل آبادی تازه بجان و دل راغب می‌شوند همیشه بدون توقع حق‌السعی و حق‌التعلیم از جوانان ایران متوجه بوده، هرعلمی از علوم و صنایع را تعلیم نمایند، دستورالعمل آن بوضعی که شایستهٔ احوال آبادی تازه بوده باشد اینست:
از آن روز که مدرسها تمام می‌شود تا بمدت سه‌سال اول شش نفر از جوانان بحکم نواب والا در آن مدرسه‌ها تعلیم نمایند و بهمین قرار در هر سه‌سال سه‌نفر دیگر علاوه نمایند، تا این که ببیست وپنج برسد. آن بیست وپنج نفر حد آنست که همیشه در مدرسها و غیره از قراری که نوشته شده توقف داشته تعلیم بگیرند و اگر زیادتر از آن بیست وپنج نفر طالب باشند که در مدرسها تعلیم بگیرند باید حق‌السعی و حق‌التعلیم بدهند و اگرچه این جوانان مادام توقف درین آبادی تازه می‌باید بنابر طریقه اهل آنجا رفتار نمایند معهذا احدی با مذهب و دین و شریعت آنها رجوعی باید نداشته باشد و هرچه لازمهٔ مذهب آنهاست از آن قرار عمل نمایند و نه احدی از اهل فرنگستان درین صدد خواهد شد که آنها و یا این که سایر اهل ایران را که درآبادی تازه سکنی خواهد داشت بمذهب عیسوی بگردانند، بلکه هر کس هرمذهب و دینی

که دارد در آن دین مستقیم بوده و احدی بمذهب دیگری رجوعی نداشته باشد. نتیجهٔ چهارم این که، از هر کسی که از اهل این آبادی تازه در بعضی ولایات ایران که در تصرف این آبادی تازه نیست تقصیری و یا خیانتی صادر شود او را باید بقاعده و قانون اهل ایران تنبیه نمایند و آن شخص هر که باشد جواب تقصیر خودش را باید خود بدهد و اهل آبادی حرفی در آن نخواهند داشت ولیکن چون نیک و بد امور این آبادی تازه و آرام و آسودگی اهل آنجا بعهدهٔ کارگزاران آبادی تازه می‌باشد و در هرعیب و نقص جواب نواب والانایب‌السلطنه با آنهاست لهذا لازمست که هریکی از اهل ایران در میان این ولایت تقصیر می کند او را بنزد حاکمی از حکام ایران که نزدیک و دسترسست فرستند، بشرطی که آن حاکم بنابر قاعده و قانون ایران او را تنبیه نماید و از هر ضرر و خسارت که ازو باهل آبادی تازه رسیده اصلاح دهد، بلکه تدارک و علاج آنرا نماید. نتیجهٔ پنجم اینست، هردولت و مملکت که با دولت ایران در جنگ و نزاع باشند اهل آبادی تازه بالمره قطع‌الفت با آنها نمایند و تا زمانی که نواب والانایب‌السلطنةالعلیه و ولیعهد ایشان قواعد و شرایطی که اصل مبنای این آبادی تازه در سر آنها قرارگرفته است در نظر داشته حفظ می‌نمایند و حکمی بخلاف آنها صادر نمی کنند تا آن زمان هرکدام از دول خارجه که در آشکار با دولت ایران بمقام مجادله و منازعه برآمده باشند درین حال اگر چنانچه اهل آبادی تازه با آن دول خارجه طرح موافقت اندازند مجرم و مخاطب بوده باشند و بترجمان این‌گونه بی‌وفایی ملک آنها که عبارت از همین آبادی تازه بوده باشد ضبط سرکار شود، بعلت آنکه مقصود و منظور اصلی از بنای این قسم آبادی اینست که دایم الاوقات سوای نفعهای دیگر دوستی و اتحاد در مابین دولت ایران و انگلیس و الفت اهل این دو مملکت روزبروز زیادتر شود، نه اینکه خلاف آنها بعمل آید. نتیجهٔ ششم این که، هر محصولی که در ایران بهم می‌رسد اگرچه آنها در ایران چندان قیمت نداشته و یا اینکه هیچ مصرف برای آنها ندانند ولکن اهل آبادی تازه بزور علوم و صنایع آنها را بکار می‌برند و بعوض آنها اهل ایران را دولت و استطاعت می‌بخشد و قطع نظر ازین جمهور اهل ایران بزور هم چشمی نفعها خواهد دید، حتی کارگران هم در آن اوقات که اجرت می‌گیرند و کار می کنند سعی خواهند کرد که در هر علوم و هر صنعت خودشان را ماهر سازند و مثل اهل فرنگ تفوق بر سایر اهل ممالک نمایند و این نفعها باعث می‌شود برین که یک مملکت عظیم و وسیع سمت مشرق که ازسایر ممالک برتر و بلندتر می‌باشد زنده شود و روشن ضمیر گردد و یقینست که زیادتی مداخل هر مملکت نتیجهٔ این‌گونه تحصیل و ترقیست، بعلت این که هر فرد از افراد مردم باین نوع تربیت یابد و ترقی نماید و همیشه بزحمت و مشقت و تحصیل روزی عادت می کند، هر عملی از روی فطانت می‌نماید، روزبروز در دولت و مکنت و مداخل خواهد افزود و بجایی خواهد رساند که در هرباب تفوق و برتری بر سایر ولایات داشته باشد. نتیجهٔ هفتم اینست که، اهل آبادی تازه هر معدنی که پیدا کرده و در آن معدن کار کنند سدس مداخل آنرا بکارگزاران نواب نایب‌السلطنه ایران بدهند و یقینست که این‌گونه مداخل برای ایران امر عظیمست، بعلت این که هم اخراجات بسیاری دارد و هم ساختن دستگاه جهت آب کردن و صاف نمودن معدنیات بسیار مشکلست. بنابرین ملاحظات محافظت چنین آبادی برای اهل ایران واجب و لازم خواهد بود.

تفصیل صورت آبادانی که بهر کدام آنها در اصل و ترجمه بحروف تهجی و حساب و هندسه رجوع شده است:
مدرسهٔ علوم و صنایع که متعلقاتش از قرار تفصیل ذیل باشد:
منزل نایب رئیس، باب.
اطاق درس استدلال، باب
کتابخانهٔ بزرگ، باب.
اطاق برای جمع نمودن اسباب حکمت طبیعی و معدنیات که برای نمونه ضرور می‌شود.
جمع خانه نمونهای صنایع و سایر چیزها که در فرنگ اختراع می‌شود،
باسمه و صحاف خانه برای جلد نمودن کتب،
تشریح خانه، باب.
جراح خانه، باب.
دستگاه چرم‌سازی، باب.
مکتب خانه برای اطفال فقرا، باب.
باغ برای تربیت گل و گیاه و حبوبات پر مصرف.
جا برای تعلیم جوانان ایرانی.
جا برای تعلیم جوانان آبادی تازه.
مدرسهٔ نظام که متعلقاتش از قرار تفصیل ذیل باشد:
اطاق رئیس و مدرس، باب.
اطاق برای استدلال درس اهل نظام، باب،
مکتب نقاشی و تصویر، باب،
قراول خانه، باب،
دستگاه شمشیر و تپانچه‌سازی.
کتابخانهٔ نظام،
اسلحه خانه،
زمین برای مشق نظام.
مکتب برای تعلیم علم نظام وجعاقروفی (جغرافیا).
زمین که جوانان مهندس درآنجا باید علم را با عمل مطابق نموده نمونه قلعه و سنگر و وضع یورش را بمقیاس کوچک یاد بگیرند.
مکتب‌خانه برای تعلیم اسب‌دوانی و شنو (شنا) و تفنگ‌اندازی و شمشیربازی.
سایر: ۱— نشانگاه که علامت دولت ایران و انگلیس در آن نصب شود.

۲— دکاکین و حجرات
۳— بازار تبدیل
۴— بازار برای هر قبیله
۵— گمرک‌خانه
۶— انبار تجار
۷— کاروانسرا
۸— منازل مباشرین اموال ایرانی
۹— منازل مباشرین اموال فرنگ
۱۰— خانه‌های تجار
۱۱— خانه‌های اهل صنایع

۱۲— خانه‌های اصناف   ۱۳— خانه‌های نصارا
۱۴— خانه‌های کویکر (فرقه‌مذهبی‌مخصوص مردم انگلیس)   ۱۵— خانه‌های هندی‌ها (هندوان)
۱۶— منازل ارامنه   ۱۷— قنادی و شکر صاف نمودن
۱۸— دستگاه تنباکوسازی   ۱۹— دستگاه خبازی
۲۰— دستگاه کاغذسازی   ۲۱— دستگاه فقاع کشی
۲۲— دستگاه عرق جوهرکشی   ۲۳— دستگاه معصر خمر
۲۴— میوه و سبزیجات خانه   ۲۵— دستگاه آیینه نمودن چخماق و غیره
۲۶— دستگاه چرخ و ارادهسازی
۲۷— دستگاه مسگری و برنج و آهنگری و ظروف و آیینه و شیشه‌سازی
۲۸— بازار آذوغه   ۲۹— میدان کشتی‌گیری وسایربازیهای غربیه
۳۰—کلیسیای پراتصتنت[1]   ۳۱— ایوان برای گذراندن اموراتاهل بازار
۳۲— ۳۳— دستگاه ابریشم و ریسمان‌بافی   ۳۴— کلیسیای دیصنتر[2]
۳۵— کلیسیای کثالک[3]   ۳۶— مسجد برای اهل اسلام
۳۷— معبد برای مذهب یونانی   ۳۸— خانه‌های اهل اسلام بایک حمام
۳۹— خانهای یهودیها با یک معبد   ۴۰— سلاح‌خانه
۴۱— دستگاه پیه‌گدازی   ۴۲— دستگاه صابون‌پزی
۴۳— ۴۴— خانهای دباغ و دستگاه دباغی   ۴۵— دستگاه میشارکشی[4]
۴۶— دستگاه روغن کشی   ۴۷— آسیابها
۴۸— بارگاه برای رسیدن کشتی   ۴۹— دستگاه کشتی‌سازی
۵۰— بارگاه کوچک برای...[5]   ۵۱— گوشت خشکانیدن جهت آذوغه‌کشی
۵۲— دستگاه ریسمان و طناب‌بافی   ۵۳— ۵۴— دستگاه ماهوت وابریشم‌بافی
۵۵— دستگاه کتان‌بافی   ۵۶— زمین خشکانیدن مصالح
۵۷— خانهای مباشرین امر تجارت   ۵۸— منزل داروغهٔ تجارت
۵۹— منزل مباشر امر زراعت   ۶۰— منزل مباشر امورات مهندسی
۶۱— منزل مباشر صنایع
۶۲— باغ بزرگ برای جمهور که نشاط کنند و باسم نایب‌السلطنه درآنجا باشد. (پارک)
۶۳— سنگر تاج در پیش روی رودخانه.
ترجمهٔ فقراتی که اهل فرنگ برای آگاهی دولت خودشان از وضع ایران در کاغذ اخبار

---
1. Protestant   2. Dissenter   3. Catholic

۴. اره‌کشی.
۵. در اصل افتادگی دارد.

که زیادتر از صدهزار نسخه باشد باسمه نموده‌اند، ما نمی‌توانیم شاید زیادتر ازاین خدمت بتجار و دولت انگلیس نماییم باین‌که عموم خلق را از کیفیت وضع واقع شدن مملکت روس و انگلستان و هند نسبت بایران خبردار نماییم، بخصوصه‌که این اوقات‌که ولایت شمالی آذربایجان بدست و تصرف دولت روسیه افتاده است. امیدواریم‌که دولت ما من بعد زیادتر بفکر و خیال این‌گونه چیزها بیفتد. از برای درست حالی‌کردن این مطلب اظهار و تقریر چند فقره ضرورست.

وقتی‌که مرکویزوزلی[1] فرمانفرمای هندوستان بود امورات ایران بسیار بسیار منظور نظر او بود. در سنهٔ هزار و هشتصد[2] ایلچی اولی‌که از ممالک اروپا بپای‌تخت ایران مأمور گردید جنرال ملکم بود‌که او بآن دولت بنای دوستی و مصالحه گذشت و شرط‌کرد‌که اگر افغان بولایات متعلق بکامپانی دست‌درازی نماید و بنای جنگ گذارد دولت ایران را لازمست که بیست هزار قشون داده بکامپانی کومک نماید. ایلچی‌که بعد از آن دولت مأمور به‌بامبای[3] شد‌که شروط مصالحه را با کامپانی در آنجا درست‌کرده مضبوط نماید محمدنبی‌خان بود‌که او را با هفت نفر از آدمهای خود از سوء اتفاقات در آنجا بقتل رسانیدند. در سنهٔ هزار وهشتصد و هفت[4] بناپارت جنرال قاردان[5] را با چند نفر افسر قابل وکامل بایران و یک نفر آدم دیگر بکابل فرستاد. از جهت آمدن این ایلچی‌ها بایران آنقدر بخل و حسد بفرمانفرمای هندوستان هجوم آور شد‌که جنرال الفین اصتون[6] را ایلچی نموده بکابل فرستاد‌که ایلچی فرانسه را از آنجا دوانیده تجدید مصالحهٔ ایشان نماید. مشارالیه خدمت خود را بانجام رسانیده مقضی‌المرام مراجعت نمود و همان اوقات جنرال ملکم باز دومرتبه برای همان مطلب ایلچی شده وارد بندر بوشهر گردید و در آنجا یکی از بزرگان عرب‌که از قبل پادشاه ایران حاکم بود بمشارالیه منتهای بی‌حرمتی و بدرفتاری نمود. مشارالیهٔ متحمل رفتار ناهنجار او نگشته، بکلکته مراجعت نمود. در سنه هزار وهشتصد ونه[7] دولت انگلیس اراده نمود‌که ده‌هزار سالدات از راه دریا به‌بنادر ایران فرستاده، بنای جنگ وجدال و منازعه بدولت ایران بگذارد و هردو دولت بفکر کردن مکانها گذاشتند. نتیجه برین بنای منازعه برای دولت انگریز این شد‌که دولت ایران بناگذاشت‌که سفیری بهندوستان فرستاده، ایلچی بناپارت و آدمهای او را از طهران و خاك ایران اخراج نماید و قرارداد‌کند‌که هرقدر قشون‌که از برای اخراج نمودن سالدات روس،‌که در آن اوقات بسمت شمالی ایران داخل شده بودند،کفایت نماید‌کامپانی بدهد. درین وقت دقیق سر هرفرد جونس[8] از لندن وارد پایتخت ایران گردید، بدون این‌که اختیارکامل باو داده باشند و یا اینکه دستورالعملی ازکامپانی باو رسیده باشد. بعد از اظهار مطالب دولت انگلستان بدولت ایران آمدن قشون‌کامپانی بی‌مصرف و بی‌حاصل شده و خودش هم در دارالخلافه توقف نمود. مصالحه در میان این دو دولت تمام‌کرد‌که هرساله‌کامپانی دویست‌هزار تومن

---

۱. Marquiswellesly
۲. ۱۲۱۵ هجری قمری.
3. Bombay
۴. ۱۲۲۲ هجری قمری.
5. General Gardane
6. Elphinstone
۷. ۱۲۲۴ هجری قمری.
8. Sir Harford jones

ایرانی با هرقدر افسر و صاحب منصب که برای تعلیم سربازی و متعلقات جنگ ضرور باشد بدون توقع اخراجات بدولت ایران بدهد. میرزا ابوالحسن‌خان با مستر موریه[1] هر کدام از طرف خود برای اجرای این صلح‌نامه مأمور شدند. در سنهٔ هزار وهشتصد وده[2] جنرال ملکم باز بخواهش پادشاه ایران از برای تلافی بی‌حرمتی که در سنهٔ هزار وهشتصد وهشت[3] در بندر ابوشهر نسبت بمشارالیه شده بود مأمور بپای‌تخت ایران گردید. در میانهٔ سر هر فرد جونس و جنرال ملکم اختلاف بهم رسیده و با همدیگر سازش آنها نشد. جنرال ملکم مأمور شد که بهند مراجعت نماید و سر هر فردجونس بانگلستان. در جوازی همان سال[4] سرقوراوزلی از لندن باختیار تمام بسفارت ایران مأمور شد. چند اراده توپ و چند نفر صاحب منصب از جمله مجر دارسی[5] و مجراصتون[6] همراه او بود. آخری چند وقت بعد از رسیدن بایران در اردبیل تلف شد. در آن اوقات دولت فرانسه با دولت روس دوست بودند و دولت ایران با دولت آخری جنگ و جدل داشتند. دولت فرانسه با مصالحه جنرال قاردان شرط کرده بود که بدولت ایران کومک نموده، قشون روس را از خاك ایران برون نمایند. این شرط و این مصالحه معمول نگشت. بعلت مصالحه که در همان اوقات مابین دولت فرانسه و روس اتفاق افتاد. در سنه ۱۸۱۱ م[7] که سرقوراوزلی بایران وارد گردید افواج سرباز عباس‌میرزا ولیعهد ایران در مشق و تعلیم بسیار بدو مغشوش بودند. آنها شش باطلیان[8] بود که بعضی بزبان فارسی و بعضی بزبان فرانسه و بعضی بزبان اورسی[9] مشق یاد می‌گرفتند و در همه‌جا سیزده اراده توپ میدان داشتند و تورخانهٔ آنها از همه‌جهت بی‌تدارك بود. یکی از منظورهای عمدهٔ سرقوراوزلی این شد که صلح‌نامهٔ گذشته را بوصفی تجدید نماید که اخراجات کامپانی نسبت بدولت ایران کمتر از آن باشد که بود. بنابراین قرارداد نمود که افسر و صاحب‌منصب‌های اهل انگلیس، که در دولت ایران با مواجب و اخراجات کامپانی خدمت می‌کردند، مواجب از دولت ایران از وجه دویست‌هزار تومان کامپانی بایشان برسد. لکن دولت ایران این قراردادرا قبول نکردند، تا اینکه درسنهٔ هزاروهشتصد ودوازه[10] درسلطان بود[11] ولیعهد ایران شکست فاحش بقشون روس داده و فتح نمایان نمود. نواب نایب‌السلطنه واعلی‌حضرت پادشاه ایران این فتح را از افسرهای انگلیس دانسته، بنابراین قرارداد سرقوراوزلی را قبول نموده، تجدید مصالحه کردند. قشون نایب‌السلطنه که سر کرده‌ای انگریزی در سر آنها بود در سمت طالش هم تفوق برروسیه نمود، سالدات روس را در اوایل از اکثر جای طالش و لنکران بیرون کردند. لیکن کرونل دارسی‌مجبور باین‌شد که با ابواب جمعی‌خود ازمیدان جنگ‌مراجعت نماید.بسبب رسیدن کشتی‌روم[12] با قزت[13] انگریزی وآوردن خبر مصالحه که در میان دولت روس وانکریز

---

1. Morier

۲. ۱۲۲۵ هجری قمری.   ۳. ۱۲۲۳ هجری قمری.   ۴. جمادی الاولی ۱۲۲۵.

5. Major, d, Arcy   6. Major Eston

۷. ۱۲۲۶ هجری قمری.   ۸. Battalion به معنای گردان.

۹. پیش ازاین ایرانیان به‌روسها، (اُرُس) یا (اورس) می‌گفتند.   ۱۰. ۱۲۲۷ هجری‌قمری.

۱۱. آبادی‌میان‌قراباغ‌وشکی‌وشیروان‌که درسال۱۲۲۷ جنگ‌میان‌ایران وروسیه‌در آنجا اتفاق‌افتاد.

۱۲. نام‌کشور عثمانی‌که بیشتر در ایران متداول بود.

۱۳. گازت انگلیسی وفرانسه بمعنای روزنامه.

اتفاق افتاده بود. بعد از زمان قلیل قشون روس تلافی مافات‌را چنانکه‌شاید وباید نموده،در اصلاندوز[1] ولنکران شکست تمام بنواب‌السلطنه داده، اردو وتوپخانه وتدارکات بالمره بدست سالدات روسیه افتاد. در سنهٔ هزار وهشتصد وسیزده[2] بوساطت ایلچی انگریزی در مابین این دو دولت بنای مصالحه شد. دولت ایران درین صلح نه تنها راضی باین شدند که دست از ادعای گرجستان بکشند، بلکه قراباغ وطالشی تا به‌استارا وتسلط دریای‌حاج‌ترخان را بالمره بدولت روس واگذار کردند. اگر چه رشت در تصرف دولت ایرانست و در حوالی آن جنگل بسیار خوب هست، لیکن دخل و تصرف در دریای مذکور ندارند و درین اوقات مصالحه سرداران روسیه سعی نموده، تمام ولایات داغستان را بحیطهٔ تصرف آورده، نظام و قرارداد تازه در میان رعایای ولایات مذکور و قراباغ ینا نهاده‌اند. بعد از اتمام این صلح‌نامه سرقـور اوزلی در جوزای سنهٔ هزاروهشتصدو چهارده[3] مستر موریه را در جای خود گذاشت، از راه پطر برغ[4] بلندن مراجعت نمود. اندکی بعد از آن مسترالس[5] با دستورالعمل از برای قطع نمودن دویست‌هزار تومان و سایر اخراجات کامپانی وارد طهران شد و خدمت مرجوعهٔ خود را بانجام رسانید. در سنهٔ هزاروهشتصدونوزده[6] میرزا ابوالحسن‌خان دفعهٔ دوم برسم سفارت از برای مطالبهٔ صدهزار تومان شش ماههٔ ثانی، که از سال مصالحه مانده بود، وارد لندن شده، بعد از گفتگو با وزیر امور خارجه حکم چنان شد که کامپانی آن صدهزار تومان را بدهند. بجهت شکست شرط سیم صلح‌نامه مسترالس و موریه حکم نموده‌اند که سرجند[7] و صاحب منصب‌های انگریز ترک خدمت دولت ایران نموده، بوطن خودشان مراجعت نمایند. ولیعهد دولت ایران سعی و اهتمام بلیغ نمود که این بنا را بهم بزنند، بجایی نرسید. این صرفه‌جویی غلط مسترالس و موریه ولیعهد ایران را باین واداشت که از سرکرده‌های فرانسه پیدا نموده، بجای افسرهای انگریز بگذارد. کرنل دارسی عرض نمود که در عوض این پنج نفر بیک‌زاده‌های ایرانی همراه خود بلندن آورده و خود متوجه امورات آنها شده، ایشان را درعلوم جنگ و بعضی صنایع تربیت نماید. نواب نایب‌السلطنه کاغذی بمسترموریه، که در طهران بود، نوشت که اذن او را دراین خصوص حاصل نماید. مشارالیه این مطلب را قبول نکرده، متمسک باین شد که تا من از دولت خود ماذون نباشم نمی‌توانم بکورنل دارسی این اذن را بدهم با همهٔ این بازکورنل دارسی ایشان را برداشته از راه پطربرغ وارد لندن شد. درسالهای گذشته توپخانه و قورخانه دولت ایران و تعلم سرباز و حمایت و حفظ سرحدات و امورات معادن موافق تعلیم و دستورالعمل صاحب‌منصب‌های انگریز بود. وقتی که افسرهای ما از تبریز مراجعت می کردند قشون نواب ولیعهد ایران باین تفصیل بود:

توپچی سواره، ۶ توپ، چهاردسته.

---

۱. دهی در ملتقای رود قره سو با ارس که آنرا با «س» هم می‌نویسند.

۲. ۱۲۲۸ هجری قمری.

۳. نیمه دوم جمادی‌الاخره ۱۲۲۹.

۴. Petesbourg ـ یا deterbourg پایتخت روسیه تزاری.

5. Ellis

۶. ۱۲۳۴ هجری قمری.

7. Sergeant (سرجوخه)

توپچی ساده از برای ساخلو، دو دسته.
سر زنبورکچی، صدنفر.
سرباز نظام، دوازده باطلیان، هر کدام از قرار هشتصدنفر.
سواره نظام، دو دسته.
سوای آنها چندین معدن آهن و معدن ذوغال زمین[1] پیدا شده که بنای کارکردن آنها را داشتند و هم چنین دسنگاهی برای ریختن گلولهٔ توپ دشل[2] شروع گشته بود. بالاتر از سه کرور از وجه قراردادی دولت انگریز خرج آنها شد. بعد از آنکه سرقوراوزلی با افسرهای انگریزی از ایران مراجعت نمود، فواید دولتین رو بتزلزل گذاشت. مستر موریه و مسترالس طهران را گذاشته، بماوای خود مراجعت کردند.

هنری‌ولک[3] نایب در دستهٔ سوارمدرس که او در وقت سر هرفردجونس اجدان[4] ابواب جمعی ایلچی مذکور بود بخدمت و منصب بلندکارگزاری دولت انگلیس سرافراز شد و از آن وقت منافع و تسلط ما در دولت ایران در مقابل دولت روس رویتزلزل گذاشت و این هم آشکاراست که دولت روس خیال دارد که در وقت فرصت ایران را تابع و متصل بمملکت الی غیرالنهایه وسیع خود نماید. همین که الان تسلط و اختیار دریای حزر منحصر بدولت روسست آنها می‌توانند هروقت که خواهش داشته باشند ضرر بمملکت شرقی ما برسانند. دولت روس نه تنها همین فواید و منافع معامله و تجارت ایران را مختص و منحصر بخودکرده است، بلکه هم چنین بتوسط گرجستان معاملهٔ مملکت اناطولی هم بسته بانها شده است. در سنهٔ ۱۸۲۰ [5] ایلچی مشخص و باشوکت، که بسیار قراول و اهل نظام همراه داشت، از دولت مذکور بهرات و بخارا مأمور گردید، که راه معاملهٔ تازه از برای دولت روس پیدا نموده، شال کشمیر را از راه راست ببازار روس بیاورند. گویا درین اوقات عظم و مصرف دولت ایران در پیش امنای دولت انگریز تمام شده است که چندان پاپی نمی‌شوند. در سنهٔ هزاروهشتصدو هفده[6] جنرال یرملوف[7] برای سرداری و حکومت گرجستان معین شد، پنجاه هزار سالدات خوب ابواب جمع او گشته، بلباس و لقب ایلچی‌گری با جوانان قابل و نجیب داخل پای‌تخت آذربایجان و ایران شده، دولت ایران هم منتهای حرمت و عزت باوکردند. مشارالیه بعد از اتمام توابع مصالحه‌نامه ممضی شده کرونل مزراویچ[8] را بلقب کارگزار دولت روس در تبریز گذاشته، خود بتفلیس مراجعت نمود. مشارالیه آدمیست که قابلیت او را بهم چنان لایق و مستحق نموده است. فرصتی فوت نمی‌کند که خود را در پیش اهل ایران عزیز و محترم و خیرخواه بقلم ندهد. مطالب او در پیش امنای آن دولت اکثر اوقات بلکه همیشه مقبول و مقرون باجابتست، زیرا که او در خرج و جد و جهد کردن باین که دوستان خود را روزبروز زیاد نماید مضایقه نمی‌کند. در سنهٔ سنهٔ هزاروهشتصد وهفده[9] که پنجاه‌هزار سالدات و قشون روس در مملکت جنگ تمام قشون

---

۱. ذغال سنگ.　　۲. نوعی توپ.

3. Henry, Willocks

۴. Adgudant فرانسه Adgutand انگلیسی.

۵. ۱۲۳۵ هجری قمری.　　۶. ۱۲۳۲ هجری قمری.

7. Yermolof　　8. Mazarovitch

۹. ۱۲۳۲ هجری قمری.

روسیه از سی‌هزار نفر زیادتر نبود. سبب این نوع تغییر و متحمل شدن باین قدر اخراجات کثیره گویا کرنل مزراویچ باشد، بخیال این که دولت روسیه بعد ازین شاید تواند که دروقت فرصت و مناسب بزور قشون در مملکت ایران فساد و اغتشاش نماید. دولت انگلیس درمقابل هم چنان آدم قابل وسخی‌الطبع مسترولک را، که اولا پایین بودن منصب او در میان قشون در نظر اهل ایران خوار و بی‌اعتبار نموده، گذاشته‌اند. مشارالیه قطع نظر از امساک و پستی رتبهٔ دایم خلاف خواهش ولیعهد نایب‌السلطنه رفتار می‌نماید و در اکثر امورات دولت مدعی معظم‌الیه می‌شود. این بدرفتاری باعث تنزل و منافع دولت انگلیس شده، در خصوص‌ندادن صدهزار تومان قراردادی که بایست حسب‌الحواله حضرت پادشاه مسترولک بولیعهد ایران کارسازی نماید، اگر چه مشارالیه ده‌هرار تومان از آن وجه کارسازی کرده بود، رفته‌رفته کار بجای بد رسید. نواب نایب‌السلطنه دوهزار تومان دیگر هم بمسترولک حواله نموده،مشارالیه قبول نکرده، ابا از دادن وجه نموده. وقتی که قایم‌مقام وزیر دولت ایران ابرام و اصرار درین خصوص کرد مشارالیه بدطوری جواب داده، اظهار نموده که نواب نایب‌السلطنه و قایم‌مقام او عهد و پیمان خود را با من نموده بودند شکسته، بنای جنگ و نزاع با دولت روم‌گذاشتند. بخاک روم وارد شدند. مشارالیه این را هم علت علیحده از برای ندادن وجه قراردادی نمود. امنای دولت ایران اظهار ساختند که مسترولک اصلا و قطعاً از رفتار ناهنجار پاشای ارزنةالروم خبردار نبود و هیچ‌وقت دخل و تصرف باین کارها نداشت. دادن ده‌هزارتومان مسترولک در دفعهٔ اول و در ثانی انکار نمودن از وجه تعهد شده سبب وعلت غضب و تغییر شاه ایران شده، حکم نموده که ده‌هزار تومان را از میرزا ابوالحسن‌خان که بتوسط سفارت او این وجه از لندن بمسترولک حکم شده بود بگیرند. بعد از آرام شدن حضرت پادشاه آقا محمد کریم مأمور شد که وجه مذکور را از مستر ولک مطالبه نماید. مشارالیه چون پیش از وقت خشم و تغییر شاه را دیده بود ظالب انجام رسانیدن خدمت خود شده، از قضا زیادتر از آنکه مأمور شده بود بعمل آورده، اظهار کرد که اگر حکم حضرت پادشاه تا پنج روز بانجام نرسد مأمورست که بعد از انقضای مدت مذکور سر مستر ولک را ببرد. مسترولک بمجرد شنیدن این خبر مهماندارخواسته، که بانگلیس مراجعت نماید و هم‌چنین اظهار ساخت که این مطلب را وزیر او نوشتهٔ پا بمهر باو بدهد. حضرت پادشاه محض از راه تواضع و مرحمت فرمودند که هم‌چنان حکم از طرف ما نشده بود، این سهو آقا محمد کریم بود، اگر مسترولک توقف نماید ما در عوض این مرحمت‌های مخصوص دربارهٔ او مشمول خواهیم فرمود. وزیر امور خارجهٔ دولت ایران اظهار ساخت که این اوقات که نقل مصالحه رومی در میانه است رفتن مستر ولک موافق عقل و قاعدهٔ درست نیست. باز مستر ولک در مراجعت خود ابرام و اصرار کرد. حضرت پادشاه اظهار ساخت که اگرمسترولک باین‌جهت‌وباین‌وضع مراجعت نمایدما هم لابدیم که‌یک‌نفر کارگزار بلندن‌فرستاده که تادرآنجاحقیقت‌رفتاروبدسلوکی‌مسترولک‌را بامنای‌آن‌دولت‌حالی‌نموده، خواهشمندشود که یک نفر آدم دیگر عوض مسترولک بایران بفرستند. این کارگزار بدخلق طهران را گذاشته، روانهٔ لندن شد. میرزاصالح که یکی از جوانان طلاب ایرانی که پیش ازین دراین مملکت بودند مأمور باین خدمت شد. میرزای مزبور از راه روس وارد لندن گشت. رفتار و احترام و عزت آن دولت، وقتت عبور از خاك ایشان، باید امنای ما را از رفتار بد وعدم حرمت نسبت بجوانان و طلاب

ایرانی، که پیش ازین یاسر دولت خودشان، برای تربیت درین مملکت بودند، پشیمان نماید. در حین ورود بپطربرغ عمارت بسیار خوب با نوکر و تدارك از برای مشارالیه حاضر و مهیا بود. از طرف ایمپراطور مهمانداری معین شده بود که او را بمجموع دستگاه و تماشاخانها ببرد. ایمپراطور اعظم مشارالیه را بخصور طلبیده و غایت‌التفات و نوازش نموده، یک قطعه انگشتر الماس و پرقیمت هم باو تعارف کرده، حکم فرموده بود که یک کشتی بسیار خوب ازبرای میرزامحمدصالح حاضر نموده و بکاپتان کشتی قدغن نمایند که هیچ کس را بدون رضای میرزای مزبور داخل کشتی نکرده و منتهای حرمت و محبت را دربارهٔ او بعمل بیاورد و حبه و دیناری هم ازو و آدمهای او توقع ننمایند. یک نفر از آدمهای میرزای مزبور که فی‌الجمله در نقاشی سررشته داشت حسب‌الخواهش و فرمودهٔ ایمپراطور درین روزها از لندن بپطربرغ مراجعت نمود که در آنجا باخراجات دولت تربیت یابد و هم‌چنین میرزای مذکور کاغذ داشت که اگر از وجه صدهزار تومان قراردادی در لندن کارسازی نشود سی‌هزار با جاقلو از ایلچی دولت روس گرفته کارسازی خود را نماید. ازین رفتارها معلومست که دولت روس از برای چه و چه خیالها سعی و تلاش دارند باین که دوستی دولت ایران را روزبروز زیادتر و محکم‌تر نمایند. مطالب میرزا محمد صالح اول عبارت ازینست که فرمان حضرت پادشاه ایران را، که از برای مبارك باد و تهنیت بتاج وتخت رسیدن پادشاه انگلستان نوشته شده است، برساند و ثانیاً صد وپنجاه هزار تومان را از وجه باقی دویست هزار تومان قراردادی جابجا نمایند. ثالثاً تفنگ و ماهوت از برای سرباز ولیعهد ایران ابتیاع نماید. رابعاً حقیقت سفارش آقا-محمد کریم و سبب مراجعت و رفتار مستر ولک را بامنای این دولت حالی نماید. خامساً حرکات ناهنجار و رفتار بد، که از مستر ولک در ایران نسبت بشاه و ولیعهد و امنای او، حتی اهل ایران، که‌در خصوص شکستن یکی از قواعد شریعت و دین آن دولت صادر شده است، بامنای دولت حالی کند. سادساماموریست که سعی و جهد نموده، دولت انگریز نعم‌البدلی‌عوض مسترولک بدولت ایران مأمورنماید بتوسط او رشتهٔ دوستی در میانهٔ این دو دولت ایران انگلنلد، بلکه روزبروز محکم‌تر گردد. ما نمی‌دانیم که سبب مکروه‌القلوبی کارگزارما پیش‌امنا و اهل ایران حقست یا نه؟ لیکن این قدر یقین داریم که ایشان بسیار اصرار در فقرات مذکور دارند. بنابراین هم چنان آدم مکروه‌القلوب را دوباره بایران مأمور نمودن هم از رویهٔ عقل دور وهم باعث تنزل دوستی ما در آن دولت خواهد شد، ما می‌دانیم که جواب کاغذ و مطالب کارگزار ایران بزودی خواهد رسید. اما از برای کامپانی هندوستان، که‌آدم در بصره وبندر ابوشهر و بغداد برای معامله دارند، باز با آن اخراجات ماندن و توقف نمودن ایشان صلاحست یا نه، وقتی که می‌شنویم که دولت روس خواهشمند مطلب شده است که اگر از طرف ایران بعمل بیاید تجارت ایران کلا منحصر بدولت روس خواهد شد. اما این قدرهست که جواب آن مطلب را امنای دولت ایران بدفع الوقت انداخته‌اند تا میرزا صالح ازین جا چگونه مراجعت کند؟ مستر کانینق[1] بدون‌شک یقین است که خود بحقایق این مطلب خواهد رسید و فکر و تامل بسیار خواهد نمود، زیرا که این مطالب معظم‌تر از آنست که بدیگران رجوع شود، که

---

۱. جرج کانینگ George, canning متولد ۱۸۲۷ و متوفی ۱۸۷۰ میلادی وزیر امور خارجه وسپس صدراعظم انگلستان تاهنگام مرگ.

شاید آن دیگران منافع باطنی خودشان را منظور نموده، اکرام و سلامتی مملکت هندوستان را خیال نکنند. امنای دولت ایران نه دوستی ما راکم قیمت می‌دانند و نه اجناس ما را نمی‌پسندند، دولت ما می‌تواند همان عزت و حرمت و تسلط و پیشروی، که پیش ازین آدمهای ما در دولت ایران داشتند، باز بکمال خوبی داشته باشد، مشروط برین که امنای ما ملاحظه منافع باطنی خودشان را بکنار گذاشته و با انصاف و همت و مردانگی با دولت ایران رفتار کنند. روزبروز هم دوستی و هم امر تجارت ما بهتر و آسان‌تر خواهد شد، لیکن اگر خلاف این معمول گردد آنافاناً قوت و تسلط دولت روس در آن زیادتر شده و خرده خرده متاع انگریز و هندوستان از نظر اهل ایران افتاده، معامله و تجارت آنجاها بالمره منحصر بدولت روس خواهد گشت. شهر لندن در کاغذ اخبار روز چهارشنبه بیستم ماه نوامبر باسمه شده است[1]،،

در خاتمه این دیباچهٔ گزارش گونه یادآوری میشود این سفرنامه یکبار در سالهای پیش توسط مرحوم اسمعیل رائین چاپ و منتشر شده است که بسیار مغلوط می‌باشد بهرحال زحماتی که نامبرده در تهیه و چاپ این کتاب و بسیاری دیگر از کتب متقبل شده است شایان ارج بسیار می‌باشد روانش شاد.

تیرماه ۶۲ ـ همایون شهیدی

---

۱. شانزدهم ربیع‌الاول ۱۲۳۹.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بعد از وظایف حمد حضرت وهاب علی‌الاطلاق ولطایف مدح سلطان مقدسان آفاق، هادی سبل، وشافع کل، سید رسل، محمد(ص) عربی آفتاب هر دو سرای. کسی که خاك درش نیست خاك برسر او، مدح امیریکه سوار معرکهٔ دلیری و مردانگی و بیدانورد مرحلهٔ مروت و فرزانگی است.

چراغ شبستان دلها علی — کزو ظلمت کفر شد منجلی

امامی که بی‌بادهٔ مهر او — نخیزد کسی از لحد سرخ رو

سلام و درود نامعدود براولاد او که ائمهٔ اطهارند باد که راهنمایان راه حق‌اند و هادیان دین مطلق. و بعد، این فقیر حقیر بی‌بضاعت کم استطاعت، بادیه‌گرد وادی گمنامی و بیدانورد صحرای بی‌سرانجامی، محمد صالح خلف مرحوم حاجی باقرخان شیرازی الشهیر به کازرانی.

روز چهارشنبه بیستم شهر جماد الاولی — بندگان قائم مقام دولت علیهٔ ایران، این حقیر را خواستهٔ حکم فرمودند که چون نواب والا را اراده آنست که چند نفر را بجهت تحصیل علوم فرنگ به همراه قولونل خان فرستاده باشند از معزی‌الیه احوال بپرس که کدام یک از اهالی ایران قابل تحصیل علوم شما است، اخراجات هرکدام چه خواهد بود، شب نزد قولونل‌خان رفته احوال پرسیده حسب‌الصلاح معزی‌الیه شب دیگر مراتب را به‌خدمت بندگان قائم‌مقام عرض کرد چون قولونل خان یکنفر از اسامی مأمورین را به‌اسم میرزا جعفر قلمداد کرده مشارالیه را ازحقیقت احوال اطلاع داد و قولونل‌خان اسباب خانهٔ خود را فروخت و کمترین مکنون‌خاطر خود را را عزیمت سفر را به‌آقا اسمعیل بروجردی اظهارکرده مشارالیه اصرار بلیغ

در ممانعت این سفر نمود.

روز بیست ونهم —عالیجاه میرزا محمد علی مستوفی‌الممالک کمترین را احضار فرموده در این شب به‌خدمت معزی الیه رفته، بعد از گفتگو سؤال فرمودند عالیجاه بعد از رفتن قولونل‌خان منظور نظرتو چیست که چه کنی وچه خدمت را قبول می کنی؟ در جواب معزی‌الیه عرض کردم که منظوری ندارم مگر اینکه فراغتی حاصل کرده به‌گوشه‌ای روم و زیاده خود را به‌زحمات نیندازم، فرمودند ما را منظور اینکه چون حال از زبان و اوضاع حضرات انگریزی استحضار داری مشغول کار و بار آنها شوی، گفتم خرج من کفاف نمی کند، فرمودند زیاد می کنیم، عرض کردم سابقاً وجهی به‌من نرسیده. فرمودند، من بعد زیاد میرسد، خلاصه به‌هر قسم از اقسام متمسک به عذری شدم، جواب فرمودند، بالاخر فرمودند که چنانچه نواب والاخدمتی به‌تو رجوع فرموده و تو به‌عمل نیاوری مورد مؤاخذه هستی، گفتگو قطع نشده مرخصی حاصل و به‌منزل قولونل‌خان رفته او را خبردار کردم که از برای من ممکن نیست که مرخصی حاصل کرده به‌همراه توآیم، جواب‌گفت چرا قبول نمی کنی که یکنفراز مأمورین شده به‌قدر کفاف‌خرجی گرفته‌به‌همراه من‌روی گفتم امشب‌فکر می کنم.

روز سلخ شهر جمدی‌الاولی —به‌دیدن کرنل دارسی رفته و عالیجاه میرزا-مسعود به‌دیدن قولونل خان آمده بعد از گفتگو مذکور ساختند که یکنفر به‌جهت آموختن زبان فرانسه وانگریز ولاتین وحکمت طبیعی خواهند فرستاد، قولونل‌خان مجدداً از من سؤال فرمودند که تو را میل هست که رفته باشی و رخصت می‌دهی که نام تو را بنویسم، گفتم بنویسید، شرحی به‌بندگان قائم‌مقام معروض و مستدعی گردید که بنده را یکنفر از آنها نوشته مقرر فرمایید که بنده به‌همراه او روم. در این روز به‌چند نفر از دوستان بروز دادم که ارادهٔ من آنست که در این سفر روم. هر کدام جداگانه توبیخ و سرزنش علیحده به‌بنده کرده آقا اسماعیل‌تاجر بروجردی از این معنی مضطرب شده هرچه منع نمود و ادله و براهین آورد چاره نمی‌بخشد. مالیخولیا پر زور است و از هرحال دلم مایل به‌تحصیل و سیاحت، امشب به‌یک دلیل مشارالیه را مجاب کردم، به‌من گفت ازکجا عمر به‌تو وفا کند که طی این سفر از تو بعمل آید، گفتم در اینکه امورات سرنوشت قضا را آنچه باید و شاید در عالم کون و فساد قادر ازلی مقدر کرده است حرفی نداری. گفت نه. گفتم هیچ

میدانی که بزرگان و هادی راه هدی فرمودند که سادیومان فهو مغبون؟ گفت بلی، گفتم جرا هر روزه تحصیل تازه نکنم و چشم دل را اگر توانم نوری نبخشم.

گرچه وصالش نه بکوشش دهند   آن قدر ای دل که توانی بکوش

گفت درست می‌گویی لیکن در این سفر مجموع جاهل خواهند بود چه منفعتی از صحبت آنها حاصل تو می‌شود، گفتم افسوس است از تو، اولا در هر سرزمین ملاحظهٔ اشجار و انهار و کوهسار و چمن و صحرا و بالاخره هرآنچه از مخلوقات متصور می‌آید دلالت براین می کند که صانع ازلی یکی است و درهرجا صنعت او بدون تفاوت به کار رفته و فیضان فیض او در دور و نزدیک رسیده قطع نظر از آن الطرق الی‌الله بعدد انفاس الخلایق بجای خود است همه مخلوقات او هستند و هر کدام از راهی ستایش معشوق ازلی و محبوب لم‌یزلی را می کنند و موازنهٔ مذاهب و ادیان را از روی تحقیق کرده انشاءالله دینی که جواهر ادیان و شرعی که خلاصه و نفس حقیقت است دریافت کرده‌از مذهب تقلید خروج کرده انشاءالله دایرهٔ تحقیق داخل شده اگر فوت به‌من برسد چون انماالاعمال بالنیات به‌جای خود است سروکار من با خدا، هرچه او کند شاکرم واگر فوت من نرسدتحصیل‌علمی کرده و تحقیق مذاهب کرده و شرع و مذهب خود را از روی تحقیق دریافت نموده از امورات روزگار اطلاعی بهم رسانیده مراجعت به ایران کرده به کار جمعی از مسلمانان آمده مورث نجات من خواهد شد. و چون تعلقی و پای‌بستی ندارم چه در فرنگ باشم چه در ایران، گفت اگر در اینجا بمانی جمعی از دوستان پیدا کرده از صحبت آنها بهره‌مند شده و جلب نفعی نموده بعد از چند سال در گوشه نشسته مشغول تحصیل خواهی شد. گفتم در مراجعت اگر نواب‌والا ولی‌نعمت ما مرا قابل خدمت داند البته پارچه نانی به‌من می‌دهد و اگر قابل نداند بعد از آن در گوشه نشسته مشغول مطالعهٔ کتاب می‌شود. بالاخره اگر چه بیچاره لاجواب است لیکن چون سُلُق مختلف است و خیالات متفاوت به‌آن سبب مرا هیچ چیز نگفت ومتغیرانه به‌منزل خود رفت.

غرهٔ شهر جمدی‌الثانی — مطلقاً از بندگان خدایگانی حکمی نرسیده که آیا مرا رخصت می‌فرمایند یا نه، مضطربم، می‌خواهم عریضه بنویسم که مرا رخصت فرمایند به‌این مضمون که جواب عریضه قولونل‌خان را قلمی نفرموده‌اند لیکن اگر

منظور خدایگانی است که مشغول به‌خدمات نواب و والا شوم ودست پرورده کفار نباشم که مشارالیه بی‌نهایت با من ناخوش است و سلوك او با من نمی‌شود. در این صورت اگر مرخص فرمایند به‌جای یکنفر به‌همراه مأمورین رفته در انگلستان تحصیل کرده مراجعت کنم تا قیامت شکرگزار خوان احسان خدایگانی خواهم بود. برخی دلایل و براهین در ضرر ماندن و منافع رفتن خود را نیز معروض داشته، امروز ظهر بندگان تواب والابنده را احضار فرموده بعد از عتبه بوسی فرمودند روی تو سفید به‌همراه قولونل خان می‌روی. عرض کردم بنده محض بخاطر معزی‌الیه نمی‌روم از برای تحصیل علم می‌روم. به‌لفظ مبارك فرمودند ما نمی‌دانیم حال چه صنعت را خواهی آموخت، عرض کردم بنده قابل صنعت نیستم آقا محمد کاظم حکاك و اوستاد محمدعلی چقماق‌ساز بجهت صنعت خواهند رفت. باز فرمودند ممکن نیست که چیزی آموزی، عرض کردم زبان فرانسه وانگریزی و لاتین و حکمت طبیعی، لیکن صنعت نمی‌توانم بیاموزم. مرخصی حاصل و مراجعت به‌منزل کرده همهٔ دوستان در سرزنش برخاسته جرأت نمی کنم یکنفر از دوستان را ببینم همه توبیخ و سرزنش می‌زنند اگر چاره داشتم مطلقاً خود را به‌احدی نمی‌نمودم یا من خیال باطل کرده‌ام یا مردم را وسعت خیال تنگ و به‌فکر من نمی‌رسد، دلم از سینه به‌تنگ و بابخت خود در جنگم. به‌هزار لیت ولعل با حضرات قولونل‌خان و سایر رفقا قرارداد این شده که در روز دهم جمدی‌الثانی از تبریز بیرون شوند. بنده امروز صبح به‌خدمت بندگان خدایگانی مشرف شده فرمودند عصر پیش من بیا. عصر به‌همراه قولونل خان به‌خدمت خدایگانی مشرف شده بعد از ساعتی رخصت حاصل کرده فرمودند فردا صبح به‌خاکپای نواب والامشرف شده مرخصی حاصل کن، به‌خانه برگشتم شب را استراحت کردم.

فصل دوم

در بیرون شدن از تبریز و سفر پطر بورغ و سیاحت دریا الی‌انگلند

روز جمعه دهم جمادی‌الثانی سنه ۱۲۳۰ مطابق نوزدهم اپرل عیسوی سنه ۱۸۱۵ به‌خاکپای نواب والا مشرف شده سیاهه مقرر فرمودند نوشته، برخی سفارشات شفاهاً به‌لفظ مبارك فرمودند، از آنجا رخصت حصول و به‌خانه برگشته نیم ساعت قبل از ظهر از منزل خود بیرون و روانهٔ سفر گردیده لله‌الحمد از دست شماتت رفقا خلاص گشته، هنگام‌بیرون شدن، آقا اسماعیل بروجردی و میرزا هاشم نویسنده، ابراهیم‌خان قوللرآقاسی به‌مشایعت بنده از تبریز بیرون آمده الی پل‌آجی که خارج از تبریز است آمده از آنجا وداع ایشان کرده از هم جدا شدیم. الی نیم فرسخ به‌مستر دارتن یکی از افیسران انگریزی برخورده ایشان را وداع نموده و بعد از آن داکتر شارب و حکیم کارمک و مستر هارت را دیده با آنها گفتگو کرده و از آنها وداع نموده به‌منزل صوفیان پنج فرسخی تبریز رسیده، ده مزبور ده بزرگی است و رعایای او در نهایت رفاهیت مشغول به‌شغل خود بودند، شش ساعت از ظهر گذشته قولونل‌خان را دیده چای خورده به‌منزل رفقا رفتم، و از آنجا به‌منزل خود رفته شام خورده استراحت کردیم.

روز شنبه یازدهم جمادی‌الثانی مطابق بیستم اپرل عیسوی، از منزل صوفیان هنگام طلوع فجر که شش ساعت ونیم قبل از نصف‌روز باشد از صوفیان بیرون به‌فاصلهٔ یک فرسخ ونیم به‌چمن یام رسیدیم. چمنی است در نهایت صفا و گلزاری است به‌غایت دلگشا، چشمه‌های شیرین خوشگوار در آن جاری است، چند باب خیمه سفید در آنجا زده، استفسار نمودم، مذکور ساختند که بندگان ظل‌الله

سیصد و پنجاه نفر سواره ترکمان را حکم فرموده‌اند که در آذربایجان آمده توقف و و در رکاب نصرت انتساب بندگان نواب والا روحی فداه مشغول خدمات شده و در این اوقات فرمان همیون[1] جاری شده که سوارهای مزبور به‌چمن یام متوقف نمایند. از خیام مزبور عبور نموده به‌فاصلهٔ یک فرسخ کاروانسرای خرابی است. از مترددین سؤال نمود گفتند از ابنیهٔ هلاکوخان می‌باشد، قریب به‌ششصد سال است ساخته‌اند، نواب والا مقرر فرموده‌اند که تعمیری به‌آن کرده بالفعل بنایان و عمله مشغول به تعمیر آن هستند. در حوالی آن کاروانسرا در کنار چمنی نشسته مشغول به‌ناهارشده بعد از صرف ناهار از آنجا سوار شده روانهٔ مرند گردید. از صوفیان الی کاروانسرای مزبور سه فرسخ یا کمتر است و از کاروانسرا الی مرند دو فرسخ ونیم، راه از کاروانسرا الی مرند سرازیر بود و برخی سنگلاخ، تخمیناً حوالی ظهر وارد به‌مرند شده در خانهٔ نظر علیخان مرندی منزل گزین و عالیجاه معزی‌الیه در تبریز متوقف رکاب نصرت انتساب والا بود. دو پسر معزی‌الیه یکی جعفرقلی‌بیک و دیگری علی‌بیک، خلفان مزبوران در آنجا بودند. مشارالیها هردو سرهنگ فوج پنجم وششم افواج قاهره می‌باشند و نظرعلیخان سرتیپ افواج مرندی است. بعد از ورود به‌خانهٔ معزی‌الیه ساعتی به‌خواب رفته در حوالی عصر استماع افتاد که رفقا از تبریز آمده‌اند به‌خدمت حضرات رفته ساعتی صحبت داشتیم، خروج از آنجا به‌دیدن جلگهٔ مرند رفتم، الحق جایی است بی‌صفا آنچه استماع نمود و ارباب خبر مذکور ساختند مرند مشتمل است به‌سی پرکنه[2] ده فضایی است دلگشا، از فواکه آنجا سیب آنجا مشهور است که‌بهترین سیبهای آذربایجان است. بعد از ساعتی، حوالی عشا مراجعت به‌منزل کرده نماز گزارده بعد از آن با رفقا در منزل قولونل‌خان شام خورده و شب را در منزل خود استراحت کرد.

روز یکشنبه ۱۲ شهر جمدی الثانی: سه ساعت از نصف‌شب گذشته از خواب بیدار شده عریضه به‌خدمت بندگان قائم مقام معروض و بعد از آن سوار شده روانهٔ راه شدیم، به‌فاصلهٔ دو فرسخ به‌عادت معروضه در کنارهٔ جوی آبی ساعتی توقف و با رفقا نهار خوردیم و از آن پس سوار شده بعد از طی سه فرسخ به‌تنگی رسیدیم که‌او را تنگ کرکر می‌نامند. از آنجا گذشته تنگ مزبور سنگلاخ و ناهموار است، از

---

۱. همایون.

۲. پرکنه ده، زمین زراعی که از آن مالیات دریافت می‌شود.

تنگ الی کرکر تخمیناً دو فرسخ ونیم است. حوالی کرکر حاجی‌حاتم بیک وسایرین رعایا را ملاقات کرده مشارالیه مردی می‌نماید پخته و خوش‌رفتار. نیافتم سبب چه بود که قولونل‌خان از رفتار او ناراضی حتی اینکه به‌خانهٔ او نرفته در ده خراب و ویران نشست. بعد از صرف شام در میان چادر خود رفته به‌خواب رفت.

روز دوشنبه سیزدهم جمدی‌الثانی: مطابق بیست ودویم اپرل عیسوی، سه‌ساعت ونیم از منزل کرکر خروج و عازم به‌نجخوان شدیم. از کرکر الی لب آب ارس یک فرسخ ونیم است. در سر رود ارس نشسته الحق جلگهٔ اطراف جایی است باصفا، خواجه حافظ در لب این آب کیفی برده است که اشعار باصبا نموده شعری می‌نویسد! ؟

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس　　بوسه‌زن برخاك آن وادی و مشکین کن نفس

در لب آب اسبان سواری را مجموع به‌آب انداخته از آب گذشتند، چون آب رود طغیانی داشت، پارچه کمی[1] شکسته که بجهت حمل ونقل متردد‌ین‌مهیاست آب برده مدتی معطل شده به هزار لیت و لعل اسباب را در بالای کمی گذارده با همهٔ رفقا و قولونل‌خان درکمی نشسته از آب گذشتیم و بعد از آن ناهار خورده قرارداد کردیم که بنه را به‌نخجوان فرستاده قولونل‌خان و سایر رفقا و بنده از آنجا به‌شهر قدیم ارامنه، مسمی به‌جلفا رفته بعد از روانه ساختن بنه به‌همراه ایشان به‌دیدن جلفا رفته، جلفا درکنار رود ارس واقع شده دهی است خراب از آثار قدیم و ابنیهٔ آن تنها برجی است که از سنگ ساخته‌اند، مذکور می‌شد که برج مزبور متعلق به‌خانه خواجه نظر نام که کدخدا و بزرگ ارامنه بوده است می‌باشد. هنگامی که شاه‌عباس صفوی ارامنهٔ متوقفین جلفارا از اینجا کوچانیده و به‌اصفهان فرستاد شهر مزبور خراب شده، گویا وجه تسمیه جلفا که یکی از محلات‌اصفهان و محل سکنی ارامنه است ازین راه است. حمام و کاروانسرا خرابه هردو مسمی به خواجه نظر می‌باشد آثار آنها مانده است، و از ابنیه جلفا پل عظیمی ساخته بودند که بالفعل یک دوطاق آن مانده است. در هنگام توقف ارامنه پل مزبور درست و محل عبور مردم بوده است، بالفعل به‌قدر دوازده ارامنهٔ فقیر در آنجا سکنی دارند، و از آنجا به‌تماشای قبرستان رفتیم، در بالای هر قبری آثاری و علامتی است، برخی

---

۱. نوعی قایق کوچك.

که‌شبان وصاحب گله بوده‌اند صورت گوسفند در بالای قبر آنها کشیده‌اند، بعضی صورت آدمی در آن بود، گفتند هنگام عروسی اینها مرده‌اند، بعد از ملاحظهٔ جلفا سوار اسب شده روانهٔ نخجوان شدیم، نزدیکی به‌نخجوان رودخانهٔ عظیمی است. که او را ارپه‌چای می‌گویند: رود مزبور به‌ارس ملحق می‌شود، از آنجا وارد به نخجوان شده در خانهٔ عالیجاه کریمخان توقف کرده، آنچه مذکور می‌شود از کرکر الی نخچوان هشت فرسخ است، هشت ساعت ونیم از ظهر گذشته به‌نخجوان رسیدیم. در خانه کریمخان حاکم نخجوان منزل کردم شام با قولونل‌خان و سایر رفقا صرف کرده به‌منزل رفته استراحت نمود، روز دیگر در آن توقف نمود، هنگام صبح به‌حمام رفته خروج ازحمام به‌ملاحظهٔ شهر پرداخت، شهری زیاده ازنصف آن خراب است. باقی آن افواهاً مسموع گردید که از ابنیهٔ قزل ارسلان است، درب دروازهٔ شهرقدیم و دو مناره که از آجر ساخته شده در دو سمت دروازهٔ آن باقی مانده است، و گنبد مرتفع خرابی در مقابل دروازه است، مدارس چند دارد خراب و مساجد چند ایضاً خراب. حال تخمیناً زیاده از دو هزار درب خانه در آن مسکون نیست، رود ارس به‌فاصلهٔ یک فرسخ و دو فرسخ از سمت مشرق الی مغرب آن می‌گذرد. به‌فاصلهٔ یک فرسخی آن قلعهٔ بطریق فرنگ بندگان نواب والا بنیاد فرموده‌اند مسمی به‌عباسیه با تدارکات و توپ و توپخانه[1] و آذوقه و مایحتاج محاصره در آنجا مهیاست و علی‌الدوام افواج قاهره نظام در آن حاضر و توقف دارند. عالیجاه کریمخان حاکم سرهنگ فوج نخجوانی است و خود معزی‌الیه از طایفهٔ کنگرلو است. اکثر سپاه نخجوانی متوقف اینولا[1] حشم نشین هستند، عصر روز مزبور به‌تماشای یکی از مساجد آنجا رفته الحق خوب مسجدی بوده است. به‌منزل مراجعت کرده بعد از صرف طعام نمازگذارده استراحت کرد.

روز چهارشنبه پانزدهم جمادی‌الثانی: چهار ساعت از نصف شب گذشته از نخجوان سوار و عازم شرور شدیم لیکن به‌علت کثرت باران و طغیان رودخانه ارپه‌چایی، عبور از رودخانهٔ مربور غیر مقدور و به‌آن سبب عازم شرور نشده به‌خوک که خارج راه می‌باشد روان شدیم‌خوک ده کوچکی‌است که سرحد خاک نخجوان و ایروان است. بیشتر از ده خانه در ده مزبور رعایا سکنی در آن ده نداشت و اما

---

۱. ولایت.

اطراف ده به‌علت اینکه همه چمن بود، صفای روح فزا داشت. از نخجوان الی خوك پنج فرسخ بود و راه هموار است. شب در آنجا خوابیدیم.

روز پنجشنبه شانزدهم : شب گذشته سوار شده به‌علت اینکه رود ارپه‌چای زور آورده بود همه‌جا از دامنهٔ کوه راه غیر متداول گذشته روانهٔ شرور شدیم. شرور بسیار خوب قصبه ایست مشتمل به‌چند پر کنه ده. در ده دونگه توقف و در میانهٔ باغی چادر زده منزل گزین گشته، رودخانه ارپه‌چای از میانهٔ شرور می‌گذرد وزراعت آن نواحی از رود مزبور می‌شود. باغات چند دارد. یکی از دهات شرور بالفعل طاعون گرفته کسی تردد به‌آنجا نمی‌کند. شب در میانهٔ باغ مزبور خوابیده سه ساعت از نصف‌شب گذشته چاپاتاری از اسلامبول‌وارد شد. نوشتجات چند به‌جهت قولونل‌خان داشته از جمله اخبار تازه اینکه ناپالیان مدتی بود که موافق قرارداد همه قرال[1] فرنگ و عهد ومیثاق همه قرال به‌جزیرهٔ الب که درکنارهٔ مدترنیان و متعلق به‌فرانسه بوده رفته یک هزار نفر سرباز فرانسه بجهت اینکه مستحفظ معزی‌الیه‌باشندبه‌همراه‌او رفته درمعنی او رامحبوس کرده اندك‌وقتی از آن گذشته‌موافقت با سربازان مزبور نموده از جزیرهٔ الب خود را بیرون انداخته به‌فرانسه می‌رساند و لویث هجدهم[2] که مدتی از فرانسه فرار و به‌ولایت انگریز رفته بود در این اوقات که ناپالیان کم قوت و به‌جزیرهٔ الب فرستاده شده بود به‌حمایت دولت انگریز و معاهدهٔ سایر قرال فرنگ بملك موروثی خود برگشته تا پادشاهی فرانسه متعلق و مفوض به‌او شده هنگام شنیدن گریختن ناپالیان از جزیرهٔ الب، فوجی معدود از پاریس که پایتخت فرانسه است بیرون فرانسه رفته تا پیشتر به‌حوالی سپاه می‌رسد در میانهٔ گاری چهار اسبه نشسته باکمال تعجیل به‌سمت سپاه روان می‌شود. جنرالان و سرهنگان و سایر افیسران مطلقاً اطلاعی نداشته که آیا کیست و چه آدم است که در میانه گاری می‌آید. قریب به‌یکصد زرع یا بیشتر فاصله از سپاهٔ مزبور از میانهٔ گاری بیرون آمده در میانهٔ میدان به‌آواز بلند می‌گوید مرا چند خطاب به‌افیسران و جنرالان فرانسه است. اولا اینکه سالها اینهمه زحمات را برخود و شما قرار داد کردم و دقیقهٔ آرام نگرفتم و خود را به‌ورطهٔ هولناك انداخته مقصود من این بود بود که چون از طایفهٔ فرانسه خود را می‌دانم خواستم طریقهٔ بکنم که سایر قرال

---

۱. قرال = روسای کشور اروپایی ماخوذ از کلمه Koral درزبانهای اسلاو.

۲. لوئی هجدهم.

فرنگ، فرانسه را آقای خود و بزرگ خود دانند و به‌هرحال مادامی که‌دنیا برقرار است نام شما بزرگ و همهٔ قرال از شما حساب برند و از اول وهله که من قدم به‌این کارگذارده‌ام الی‌حال، روز به‌روز شماها در ترقی بوده‌اید، اگر خلاف‌می‌گویم کدام یک از جنرلان و سایر افیسران بهره باب از مرحمت من نبوده‌اید و ترقی به‌شماها نداده‌ام، اگر اندك شما را وفا و نمک‌شناسی بود به‌این نهج تیغ به‌روی ولی‌نعمت و بزرگ خود نمی کشیدید، حال من که ناپالیان هستم به‌علت ناسازگاری بخت و کجروی روزگار آنچه مقصود و مکنون خاطرم بود حاصلم نشد. زیاده از این زندگی نمی‌خواهم، هرکدام را میل به کشتن من باشد بالفعل حاضر هستم مرا بکشد. سپاه مزبور به‌علت اینکه قلباً ارادتی به‌او داشتند و افیسران هرکدام علی‌قدر مراتبهم احسان از او دیده و ترقی از تربیت او یافته بودند بعد از استماع کلاً طراً مجدداً بندگی، او را اختیار نموده و کمر اطاعت درمیان بسته و بالفعل به‌تدریج سپاه از اطراف و جوانب برسر او جمع می‌شوند. چاپار مزبور بخصوصه از اسلامبول روانهٔ ایران که کیفیت را به‌مستر موریه که بالفعل ایلچی دولت انگریز است خبر دهد. بنده مراتب را به‌طریقی که از قولونل‌خان شنیدم به‌خدمت بندگان خدایگانی قائم مقام دولت علیه معروض داشتم و از آنجا سوار شده روانهٔ دولو شدیم. به‌فاصلهٔ یک فرسخ ونیم از شرور گذشته به‌تنگ شرور رسیدیم. جمعی که همراه بودند مذکور ساختند که هنگامی که رود ارس پرزور و طغیان نموده اینقدر بالا می‌آید که از این تنگ می‌گذرد و عبور در آن هنگام غیر مقدور است، تنگ مزبور زیاده از یک میل است، در دست راست تنگ جایی است که سابقاً در عهدی که شیرین ارمنی، منظور خسرو پرویز بوده جوی آبی ساخته که آب از آن جاری شده و حوالی ایروان به‌محل مألوف او می‌گذشته، آثار جوی مزبور بالفعل هویداست، چون سرزمین ایروان و نواحی آن ملك ارمن بوده است هنگام سلطنت خسرو پرویز که عبارت از یکهزار و دویست وچهل سال قبل باشد، خسروپرویز باغات چند بجهت شیرین غرس، نموده، بعضی از ابنیهٔ دیگر بجهت او بنیاد نموده است. از تنگ مزبور گذشته به‌فاصلهٔ دو فرسخ درکنار جوی آبی جایی در نهایت صفا نشسته ناهار خورده سوار و روانهٔ منزل شدیم. حوالی ظهر وارد به‌دولو شدیم. در میانهٔ چمن منزل کرده. الحق در دهات متعلقه به‌ایروان پشهٔ بسیاری است

علی‌الخصوص در این منزل به‌علت اینکه باغات بسیار دارد. در چادر خود خوابیده بعد از عصر چاپاری از بندگان قائم‌مقام وارد و تعلیقه بـه‌قولونل‌خان و بنده مرقوم جواب آنها را به‌جسارت نوشته چاپار مزبور را پس فرستاد. هنگام غروب آفتاب بارانی شدید آمده الحق هوا را مرطوب نمود و صفایی تازه به‌چمن مزبور داد و بنده هم این دو فرد را کرتاً بعد اخری می‌خوانم:

مشو غـافل کـه ایام بهـار است　　　سراسر کوه و صحرا لاله‌زار است

جهـان رشک نگارستـان چین است　　　صبا مشک ختن در آستین است

روز جمعه ۱۷ شهر جمدی‌الثانی : یک ساعت از نصف شب گذشته از منزل دولوسوار و روانهٔ ایروان گشته به‌علت بارش راه ما با تلاق بود. الی یک‌فرسخ و نیم بعد از آن به‌رودی رسیدیم که بجز فصل بهار، سایر اوقات خشک است و این اوقات هم پر زور بود بحدی که دوسه قاطر بنه در آب افتاد. از رود مزبور گذشته به‌فاصلهٔ هزار زرع مجدداً همان رود در پیش آمده سه دفعه از آن گذشته صبح طلوع کرده دهات بسیاری از سمت یمین و یسار در راه هویدا بود، زراعات آنجا بسیار خوب است، دو ساعت بعد از طلوع آفتاب به‌ده خرابه رسیدیم مسمی به اردشت، ده مزبور را اردشیر ساخته است، در قدیم‌الایـام شهر قدیم ایروان همین اردشت بوده است، حال خراب است، از دولو الی اردشت پنج فرسخ است. از آنجا گذشته در نزدیکی ایروان به‌محلی رسیدیم که هنگامی که سپاه روس قلعهٔ ایروان را محاصره کرده بودند در آنجا سنگرها ساخته بودند. محمد بیک سرهنگ و جمعی از اهالی نظام به‌استقبال قولونل‌خان آمده وارد به‌دولتخانهٔ سردار گردیدند. ما هم به‌عقب آنها رفتیم، داخل به‌دیوانخانهٔ سردار شده مرا به‌خاطر چنین رسید که چون امیرخان سردار بنده را اذن به‌نشستن در مجلس خود داده شاید بندگان سردار هم به‌همان طریق بنده را مورد مراحم و تفقدات فرموده در هنگام ورود به‌دیوانخانهٔ سردار خیال خام از دماغ بنده بیرون رفت. در گوشهٔ حیران مانده عالیشان میرزاجبار نویسنده بندگان سردار را ملاقات نمود. چون اولا با رفقا گفتگویی کرد و با آنها تعارف بجای آورد به‌علت اینکه بنده را دیده تجاهل نمود بنده هم‌خود را به‌سمت دیگری کشیده او را ندیده انگاشته مشارالیه سایر رفقا را برداشته به‌خانهٔ خود رفت. من بیچارهٔ غریب با احدی آشنا نیستم از دولتخانهٔ سردار بیرون آمده به‌آدم خود

گفتم بهتر آنست که مرا در میانه یکی از باغات برده لحظه‌ای آرام گیرم. متحیرانه درکوچه گردیده بعد از ساعتی نوکر قولونل‌خان را دیدهٔ مذکور ساخت که منزلی به‌قولونل‌خان داده‌اند، گفتم مرا هدایت کن، به‌همراه او به‌منزل قولونل‌خان رفته[1] منزل او نیز زیاده از سه اطاق نبود، یکی را سرجنتها و دیگری را نوکران او گرفته بنده از بی‌علاجی در میانهٔ باغچهٔ آن خانه چادری زده در آنجا منزل کردم. لیکن ازگرسنگی جانم به‌لب آمده:

پیش من گـر خـط پـرگاری کشی   شکل نـان بینم، بمیرم از خـوشی

نانی خورده خوابیدم، عصر آن روز از خواب بیدار شده ترشح بارانی آمده، اتفاقاً اطراف چادر من مملو بود به‌گلهای رنگارنگ، طالع بنده‌در این‌جا مدد کرده که‌منزل پیدا نشد، مناسب مثنوی میرزا نصیر خاطر خود را به‌این شعر سند و خود را از غم بی‌منزلی فارغ می‌داشتم.

بـروز ابـر در بـاغـی وطـن کـن   چـو گـلبـن تکیه بـر سرو وسمن کن

حالی که از تعارفات رسمی منزل پرصفا و چمنی دلگشا دارم و بالفعل مشغول به‌نگارش این صفحه شد. امروز صبح جمعهٔ ۱۸ شهرجمدی‌الثانی هنگام طلوع فجر بیدار شد. بعد از نماز صبح به‌ملاحظهٔ باغ مزبور روان گشته الحق در هر سرشاخی مرغی درآواز، و به هر گلشنی عندلیبی نغمه‌ساز.

بهر گلبن هـزاری سـاز برداشت.   بهـر سروی تـذرو آواز بـرداشت

چون دیروز هنگام ورود به‌این مکان نوکر سردار را اراده اینکه بیچاره صاحب خانه و باغ را از منزل خود آواره‌کرده مرا جای در خانهٔ او دهد و محض اینکه بیچاره بی‌خانمان نشود من قبول نکردم و چادر را ترجیح به‌اضرار بیچاره داده الحمدلله جای من به‌اعلی مراتب بهتر شد. بعد از ناهار عالیشأن محمدبیک بیات ایروانی که سرهنگ فوج ایروان است اصراری فرموده که بنده را به‌خدمت بندگان سردار برده امروز را بنده به‌التماس موقوق داشتم. یک ساعت از ظهر گذشته عالیشأن محمدحسین بیک زنگنه نایب ایشک آقاسی نواب‌والا را دیده الحق یک نفر آدم آدمی‌وش صادق با حقوق درست آشنای کوچک دلی که بنده برخورده‌ام اوست. از او سؤال کردم که آیا بندگان سردار مرا خواهد حکم کرد که در مجلس او نشینم یا نه گفت ممکن نیست، گفتم چنانچه مقدر نمی‌شود عالم فقیری و گوشه-

نشینی اولی وانسب است، روزانهٔ دیگر به‌حمام رفته خارج از حمام به‌تماشای بازار و دکاکین رفته الحق بالفعل ایروان جایی است معمور و جمعیت بسیاری دارد. بندگان سردار در مرحمت آنها کوشیده همه در نهایت رفاهیت مشغول به کار خود هستند. قلعهٔ ایروان سابقاً متعلق به‌دولت روم بوده در نهایت انضباط است، بروج آن مستحکم است. در هر برج یک دو و زیاده توپ دارد و در میانهٔ هر بروج دربستینها[1] خمپاره‌ها و توپ کوچک مهین است. آذوقه و مایحتاج زیاده ازحد و حساد دارد، جنس و غلات و باروت وگلوله و اسباب جنگ آن مضبوط است. یک سمت آن رودخانهٔ زنگی می‌گذرد و سه سمت آن محصون به‌توب و خمپاره در بروج آن می‌شود. درهفت سال قبل گودوایچ نام که یکی ازسرداران روسیه بوده است به‌عزم تسخیر ایروان کمری بسته پانزده هزار سرباز و پنجهزار سوارهٔ قزاق و روس و بیست عراده توب و خمپاره به همراه برده مدت چهل وسه‌روز اطراف قلعهٔ مزبور را محاصره کرده در سمت شرقی قلعهٔ مزبور سنگری ساخته عراده توب در مقابل بروج ایروان با اسباب جنگ کشیده و در سمت جنوب سنگری دیگر ساخته چهار عراده توب در آن گذارده و در سمت غربی یک توب و سه خمپاره تعیین کرده در این مدت چهل وسه روز به‌عادت استمرار هر روزه یکساعت قبل از غروب الی سه ساعت بعد از غروب ازسنگرها توب و خمپاره به‌قلعه انداخته و از قلعهٔ مزبور نیز توب و خمپاره به‌سنگرها می‌انداخته‌اند، بعضی از جدار و بروج قلعهٔ مزبور منهدم می‌شود، در شب چهل وچهارم دو ساعت از نصف شب از سه‌سمت قلعه، یورش به‌قلعه برده نردبانها مرتب کرده و از قلعهٔ اول در نهایت آرام و بدون صدا گذشته هنگامی که از نردبانها بالا رفته ارادهٔ دخول می کنند سپاه‌نصرت همراه از قلعهٔ مزبور خبردار شده به‌ضرب تیغ آبدار و توب آتشبار، خاك حیات روسیه را به‌باد فنا داده الی صبح به مجادله و مقابله و گیرودار مشغول بوده هنگام صبح گودوایچ مزبور تاب مقاومت نیاورده فرار می کند، موازی، سه هزار سالدات به‌قتل رسیده و جمعی زخمی شده مابقی طاقت نیاورده فرار می کنند. اصل قلعهٔ مزبور زیاده از پانصد نفر خانه‌وار مسکن ندارد و مدارس و مساجد چند دارد و مسجدی هم بندگان سردار بنا کرده. رودخانهٔ زنگی ازسمت غربی ایروان می‌گذرد. محمدخان ایروانی عمارت عالیه‌ای

---

۱. باستیون Bastion برجی درگوشه قلعه.

درکنار رودخانه بنا کرده بالفعل متعلق به‌سردار است، بندگان سردار قریب ده سال است که حاکم ایروان و سردار این نواحی است، یکهزار نفر سرباز و شصت نفر توپچی نظام متوقف ایروان هستند و دوهزار نفر سرباز ساخلو هستند، در هر دو سال یکدفعه سربازان مزبور تبدیل شده به‌خانهٔ خود رفته دو هزار نفر دیگر بجای آنها می‌آیند و موازی یکصد نفر غلام شاهی مستمراً در خدمت سردار مشغول هستند و ابوابجمعی معزی‌الیه می‌باشند و موازی سه هزار ایل اکراد در حول وحوش ایروان توقف وصحرانشین هستند. هنگام ضرورت به‌قدر پنجهزار سوارهٔ جرار ازایل مزبور در خدمت سردار حاضر می‌شوند، بزرگ ایل مزبور حسین آقای کرد است. اکثر اهل ایروان وکسبه و رعایا و تجار و ارباب معامله در خارج قلعه توطن دارند چهار محله در خارج قلعه است، دو محله یکی تپه‌باشی و دیگری دره‌کندی است که رود آب زنگی از میانه محلات مزبور می‌گذرد و دو محلهٔ دیگر شهر و دوسو-بلاغی است. باغات بسیاری دارد و نه بلوك عظیمه متعلق به‌ایروان آباد ودایر و هر بلوکی منقسم به‌چند پرکنه دهات است و مجموع متعلق به‌بندگان سردار است، هوای ایروان بسیار مختلف است، درفصل تابستان هوای آنجا به‌حدی مضر است که اکثر مردم ناخوش می‌شوند، بنابراین اهنگام گرما بندگان سردار و بزرگان به‌چمن اوران رفته توقف می‌کنند، در این روز که سیم ورود به‌ایروان است در خانهٔ محمدبیک بیات سرهنگ فوج سرباز رفته چاشت در آنجا خوردیم بااتفاق رفقا مراجعت به‌منزل نمودیم.

روز دوشنبه بیستم شهر جمدی‌الثانی: بعد از ناهار نوشتجات چند به‌خدمت امنای دولت علیه و عرایض چند از قول قولونل‌خان و خود به‌خدمت بندگان قائم‌مقام معروض داشته مصحوب عباس بیک غلام مرسول و خود چهار ساعت از ظهر گذشته سوار و از پل‌زنگی که از ابنیه امیرگونه خان قاجار است گذشته درسمت مغرب روانهٔ اوچ کلیسا گردیده الی یک‌فرسخ اسمعیل بیک غلام شاهی که سابقاً بامن آشنایی داشت به‌مشایعت من آمده در حوالی قلعهٔ مسمی بشیرار از او وداع کرده رفتیم، نزدیک به‌اوچ کلیسا بارامنه وکشیشان چند برخورده که به‌استقبال قولونل خان آمده وارد به‌اوچ کلیسا شدیم، به‌دیدن خلیفهٔ اوچ کلیسا رفته بعد از صرف قهوه و چای به‌منزل خود مراجعت کردم، از ایروان الی اوچ کلیسا سه‌فرسخ

است.

روز سه‌شنبه بیست ویکم جمدی‌الثانی : از بندگان قائم‌مقام تعلیقه به‌بنده و قولونل‌خان رسید جواب هردو را معروض و روانه نمود، شام را به‌همراه قولونل خان و چند نفر کشیشان خورده شب دیگر خلیفه، قولونل خان وبنده را مهمان طلبید، الحق مجلس ملوکانه داشت. کشیشان صف کشیده،

مغ و مغزاده موبد و دستور خدمتش را تمام بسته میان

جقه درسر و حمایلی مرصع به‌دوش انداخته، تخمیناً یکصد نفر ازکشیشان در خدمت او ایستاده، شمعدانهای نقره باشمع کافوری در سوز وگداز، هنگام شام چند نفر ازکشیشان خواص را مرخص فرمودکه در خدمت او به‌شام نشسته با او شام خورند، به‌سببی بنده را فضولی دامن گیرشده پارهٔ صحبتها با خلیفه کرده آخرالامر گفت اگر فردا به‌نزد من آیی کیفیت را به‌تو مفصلاً بیان خواهم کرد. آنشب بعد از شام به‌قدر چهل نفر از اشخاصی که درکلیسا بصورت حزین می‌خوانند در مجلس او آمده به‌آواز مسیحی همهٔ حضار را به‌وجد و سماع درآورد! لیکن جبروت خلیفه مانع آنست که احدی حرف زند، امشب در مجلس او صوتی شنیدم که مادام حیات نشنیده بودم. بعد از رخصت مراجعت به‌منزل نمودم لیکن امید من آنست که فردا زیاده از آنچه توانم با او گفتگو کنم.

روز چهارشنبه بیست ودویم جمدی‌الثانی :بعد از ناهار یکی ازکشیشان به‌عقب من آمده به‌دیدن خلیفه رفته چون منظور بنده آنست که در این سفر اقلاً تفحص مذاهب مختلفه نموده باشم، به‌دیدن او رفته آنچه از مشارالیه شنیدم و اعتقاد ایشان را سنجیدم گرچه قابل نوشتن نیست و بالجمله اساسی که ایشان در پای کار آورده‌اند مختصراً افساری بگردن جهال ارامنه بستن و در این بین اساس بزرگی،به‌جهت خود چیدن و عوام را بقصه و داستان فریب دادن بوده است و ذرهٔ در دین‌داری و رویه عبادت از اشخاصی که در این کلیسای معبد عام به‌عبادت مشغولند مشاهده نکردم، بلی اساسی است که عوام‌الناس این طایفه صورت صلیب دیده جبهه‌سا شوند، وکشیشان آنها را فریب دهند لیکن اولی این دیدم که برخی از داستان و بنیاد اوچ کلیسا و اعتقاد ارامنهٔ مربور را بگوییم، امروز از خلیفه پرسیدم که بانی این کلیسا کیست، گفت در هزار وپانصد وده سال قبل از این که

مجموع این صفحات را دین بت‌پرستی گرفته بود و هرکس در خانهٔ خود بتی داشته مشغول به‌عبادت بت‌پرستی بوده‌اند سه‌نفر از دختران عفیفهٔ عیسویه ترك دنیا کرده گوشه‌نشینی و انزوا اختیار کرده پادشاه عصر که به‌بت‌پرستی مشغول بود هوس مزاوجت دختران مربور را نموده هیچکدام از آنها راضی به‌تزویج او نمی‌شوند، همهٔ دختران مزبور را در معبد خود کشته خلیفه آن عصر که مسمی به‌ورك‌گیرگور بوده گرفته به‌اقسام زجر او را می‌کشد مجدداً زنده شده چهار دفعه به‌اقسام‌مختلفه او را می‌کشد و در هر دفعه زنده می‌شود، با هزاران زجر او را مجدداً می‌کشد، پادشاه مزبور از کشتن او بکلی عاجز شده او را در چاهی محبوس می‌کند که آن چاه مملو از مارو عقرب و سایر گزنده‌ها بوده بعد از اینکه پادشاه مزبور ورك‌گیر گور را به‌چاه مزبور انداخته خود او و متعلقان او مسخ شده خود او به‌صورت خوك مدت چهارده سال از این مقدمه می‌گذرد. شبی دختر پادشاه مزبور به‌خواب می‌بیند که شخصی گفت اگر می‌خواهی پدر تو به‌صورت اصلی برگشته باید ورك‌گیرگور را از چاه درآوری، دختر مزبور اعتبار به‌خواب خود نکرده الی سه شب خواب دیده همان شخص بخصوصه، فقرات مزبور را تکرار کرده دختر از خواب خود و اصرار شخص مذکور متعجب شده و هرگز باور نمی‌کرد که ورك گیرگور بدون آذوقه در چاه مدت چهارده سال زنده بماند بر سبیل امتحان برسر چاه رفته صدایی کرده از ته چاه جواب شنیده حیرت او زیاده شده ریسمانی به‌چاه انداحته او را از چاه بیرون آورد. پادشاه عصر که مسخ و مبدل به‌صورت خوك شده بود او را شناخته خود را به‌قدم او انداخته ورك‌گیرگور دعا کرده شاه به‌صورت اصلی برمی‌گردد و به‌دین عیسوی داخل گشته ومدفن هرکدام از سه دختر را کلیسایی ساخته نام او را سه کلیسا می‌گذارند. این وجه تسمیه کلیسا و بانی اوچ کلیسا این است ! بعد ازگفتگو الحق این‌نحو عبادت با بت‌پرستی مطلقاً تفاوتی در نظر بنده ندارد، به‌علت اینکه در بتخانه‌ها بت‌پرستان سجده به‌بت کرده، صورت پرستند و در کلیسا سجده به‌اشکال متعدد کرده و حال اینکه هیچکدام موافق متن واقع درست نیست، اما کلیسایی در نهایت خوبی ساخته شده است و اطراف درب و دیوار به‌اشکال و تصاویر پیشه‌وران و هادیان دین مسیحی است، کلیسای مزبور در صحن خانه واقع و اطراف آن حجرات عالیه بجهت نشیمن کشیشان، علی‌قدر مراتبهم، معین و وجوهی که ارامنه

برسبیل نذر به کلیسا می‌فرستند به‌خرج کشیشان صرف می‌شود، موافق دین ارامنه خلیفه و کشیش نباید نکاح کند یعنی مادام حیات و به‌همین سبب جناب خلیفه می‌فرمودند که بعد اخری که ما از دنیا دست برداشته قراباش هستیم، امشب چیزی از قولونل‌خان شنیده‌ام عرض می‌شود، در ایتالیا یک نفر از بزرگان دین مسیحی که‌او را پوپ[1] می‌گویند توطن دارد. سابقاً جبروت و بزرگی پوپ به‌حدی بوده است که هر کدام از پادشاهان فرنگ که داخل به‌سلطنت شده به‌حکم او بایست داخل شده و پوپ به‌دست خود تاج شاهی برسر او گذارد و بعد از آن در مجمع عام بگوید ما تورا پادشاه کردیم و اگر هر کدام از آنها در احترام به‌او و یا در فرستادن وجوه احقاقی او کوتاهی کرده بودند فوراً او را از تخت شاهی خلع و دیگری را برسر تخت می‌فرستاده در معنی پوپ سلطان ممالک متعلقه به‌عیسویان بوده و پادشاهان قرال دست‌نشانده او بودند. در سیصد وبیست سال قبلی یکی از پادشاهان انگریز را با پوپ نزاعی شده، علمای انگریز را جمع کرده و انجیل عیسی را که در زبان لاتین وگریک[1] بوده ترجمه کرده چون بیشتر شریعتی که حکم او را پوپ مزبور و دست‌نگاران و نایبان او را در ولایات متعلقه به‌عیسویان جاری می کردند در انجیل یافت نه‌نمود، فوراً سر از اطاعت پوپ باز زده بلکه شرحی در رد نوشته و به‌تدریج مجموع انگریز از احکام او سرباز زده خود مذهب عیسوی را موافق آنچه در انجیل نوشته بودند نوشته در میان جزیرهٔ انگلند شیوع داده بعد از آن طریقهٔ عبارت و ترجمه انجیل وچیزهای دیگر به‌نمسا فرستاده برخی از اهل نمسا وجمعی سویدن وا کثر انگریز ازطریقه ارامنه که مشرب آن مطلقاً موافق دین عیسوی نیست ترک کرده این مذهبی که حال جاری است یعنی در انگلندپروتستنت می‌گویند و هرچه متابعین پوپ و ارامنه هستند کتالیک می‌گویند و چون طایفه انگریز و برخی از نمسا و بعضی از سوئید و بعضی از فرانسه از طریقه پوپ اکراه بهم رسانیده در جبروت او شکستی بهم رسانیده و به‌تدریج قوت او روی در ضعف آورده. یکی از سلسله عیسوی که حال متابعین پوپ هستند ارامنه‌اند خود پوپ بالفعل اساس بزرگی در ایتالیا و اسپانیول دارد، ارامنهٔ آن نواحی و متوقفین فرانسه و سایر و ینگی دنیا مجموع در ربقه اطاعت او هستند. یکی از اعتقادات ارامنه آن

---

۱. یویان.

است که شخص هرگناه کبیره کند و بعد از آن در نزد پوپ و یا نایب او آمده اقرار به‌معصیت خود نماید به‌قدر گناه وجهی داده که داخل به‌بیت‌المال فقرا کنند پوپ مزبور و یا نایب آن از خدا طلب مغفرت کرده او را از گناه پاك می کند بالجمله هر کس متوسل به‌پوپ و یا نایب اوست در هرحال از غضب خدا محروس است. خلیفهٔ اوچ کلیسا حالا نایب بزرگ پوپ می‌باشد و منصب او در یوروپ به‌منزلهٔ شاهزاده است، از سمت هندوستان و غیره نیازی که معین و مقدر است در نزد او می‌آورند، الحق آنچه از قولونل‌خان شنیدم و آنچه خود خلیفه بیان فرود اساس خوبی در پای کار آورده‌اند، خلاصه هنگام عبادت ایشان بجز صدای بسیار چیزی دیگر ندیدم، بعد از گفتگو با قولونل‌خان به‌منزل خود مراجعت کردم.

روز پنجشنبه بیست وسیم جمادی‌الثانی: به‌همراه قولونل‌خان با خلیفه ناهار خورده صحبت می کردم، یک ساعت قبل از ظهر مرخص شده روانهٔ راه شدیم. اوچ کلیسا الی یک فرسخ ونیم راه هموار بود. در آنجا دهی است مسمی به‌هشت رود، باغات خوب دارد، از آنجا گذشته به‌فاصلهٔ نیم فرسخ بااسمعیل بیک غلام رسیدیم. مشارالیه باسیصد نفر سواره‌به‌سرحدداری این حدود مأموراست‌با چند نفر سواره مأمور بود که حسب‌الفرموده بندگان سردار، ماها را ازین خاك به‌سلامت بگذراند از اوچ کلیسا الی ایروان چهار فرسخ است.

روز جمعه بیست وچهار: چهارساعت ونیم از نصف‌شب گذشته روانه منزل دیگر شدیم، از آنجا الی وسط آبران شش فرسخ بود، در وسط چمن آبران منزل کردیم و اسمعیل بیک باسوارها به‌همراه ما در آن منزل ماندند.

روز شنبه بیست وپنجم: سه‌ساعت از نصف شب گذشته روانهٔ قرا کلیسا شدیم به‌فاصلهٔ یک فرسخ ونیم اسمعیل‌بیک و سایرین معاودت کرده ما به‌تنگی رسیده، آخر تنگ گردنه، از گردنه سرازیر شدیم،جنگلی است و چشمهٔ آبی، در کنار چشمه ناهار خورده سوار شدیم، نزدیک قرا کلیسا به‌فاصلهٔ هزار قدم قراول روس نشسته در آنجا ما را ممانعت کردند، ساعتی توقف نمودیم، یک‌نفر از سربازان روس به‌نزد بزرگان قرا کلیسا رفته بعد از آن کماندان روس و یک‌نفر دیلماج[1] ارمنی به‌نزد ما آمده از قراولخانه گذشته در خارج قرا کلیسا منزل کردیم.

---

۱. دیلماج = مترجم کلمهٔ ترکی اصل آن دیلیم‌آج (زبانم را بازکن) لغت‌نامه دهخدا.

روز یکشنبه ۲۶ : صبح زود بنه را پیش روانه کرده و ماها در ساعت شش از آنجا سوار شده یک نفر افیسر روس و چهار نفر قزاق سواره به‌جهت راهنمایی به همراه ما روانه شدند. راه ما همه‌جا جنگل و رودخانه و سبز بود، در کنار رودخانه ناهار خوردیم بعد از ناهار دونفر چاپار از ایروان وارد و تعلیقه سردار و بندگان قائم‌مقام به‌اقتخاربنده وقولونل‌خان مرقوم‌فرموده بودنددادند، چاپاریان مزبور رابه همراه خود به‌منزل برده که جواب معروض دارد، چهار ساعت از ظهر گذشته وارد بهٔ ازونلی شدیم، دهی است به‌قدر سی‌خانه از ارامنه در آنجا سکنی دارند، از قراکلیسا الی ازونلی هفت فرسخ است، شب عرایض مفصل به‌خدمت بندگان قائم‌مقام و سردار معروض داشته چاپاران مزبور را روانه نمود.

روز دوشنبه ۲۷: از ازونلی روانه و از پل رودخانـه لرد گذشته هفت ساعت از ظهر گذشته به‌منزل رسیدیم که صادقیون باشد. از ازونلی الی صادقیون هشت فرسخ ونیم است.

روز سه‌شنبه ۲۸ — از صادقیون روانه شدیم. دو دفعه از رود لرد گذشته آب تا زین اسب می‌آمد. پنج ساعت از ظهر گذشته وارد به‌منزل زوندلو شدیم.

در صحرا چادر زدیم، خوك بسیاری به‌سان گوسفند در میانهٔ مردم می‌گذشت، ده مربور شصت خانه ارمنی در آن دارد، صد نفر سالدات و دو نفر افیسر روس، یک نفر سلطان و نایب در آنجا حاضر بود.

روز چهارشنبه ۲۹: پنج ساعت قبل از ظهر سوار و روانهٔ تفلیس گردیده از میانهٔ باغات رفته رسیدیم که او را قراغ‌طین[1] می‌گویند، آنجا جایی است که قافله و غیره را در آن‌خانه برده من‌باب‌الاحتیاط کافوری آتش کرده بنه و اسباب او را به‌دود کافور می‌دهند که چنانچه در اسباب او و خود و باو طاعونی باشد بعد از دود دادن سرایت به‌اهل ولایت نکند، در آنجا توقفی کرده بعد از نیم ساعت سوار و داخل تفلیس گردیده نیم‌ساعت قبل ازظهر در منزل قرار گرفتیم. برخی اوصاف تفلیس راکه شنیده‌ام معروض دارم و اما بخصوصه گرجستان و اوصاف ارض و مردمان و متعلقات آن سرحد شمال گرجستان متصل به‌چرکستان و از سمت مشرق به‌داغستان و شیروان اتصال دارد، وسمت جنوبی آن به‌ارمن و سمت مغرب آن به

---

۱. قرنطینه

دریای حاجی‌ترخان[1] وجه تسمیه گرجستان اینکه سابقاً او را کرستان می‌گفتند بسبب اینکه رود کر از میانهٔ آن ولایت می‌گذرد و به‌تدریج کرستان را قلب گرجستان نموده‌اند، در تاریخ قدیم گرجستان چنین استنباط شده که این ولایت پرجمعیتی بوده است، چنانچه سیصد وپنجاه هزار جمعیت در این‌ولایت توطن داشته و چون همیشهٔ اوقات والیان و بزرگان این ولایت طاغی و سرکش بوده هرکدام از دول نزدیک و قریب به‌آن مملکت سپاهی برسر والیان کشیده به‌تدریج یا رعایای آنجا به‌اسیری رفته و یا اموال آنها از دست رفته و خود به‌تدریج تلف شده، سابقاً در سال نهصد وهشتاد وهشت دولت عثمانیه سپاهی برسر گرجستان فرستاده ولایت مزبور را به‌دست آورد، مصطفی پاشای عثمانی با بیست‌هزار از اتراك در تفلیس مدتها توقف کرد، از ابنیه مصطفی‌پاشا قلعه‌ایست در تفلیس اگرچه حال منهدم است لیکن از آثار و علامت آن اثری باقی است، و همچنین شاه‌عباس صفوی بزرگ بجهت تنبه والی‌گرجستان سپاهی مقرر، و در آنوقت نیز تخریب کلی به‌جهت آنها روی داده و هنگامی که نادرشاه به‌تسخیر داغستان همت گماشت ولایت مزبور بخصوصه شهر تفلیس را ضرر فاحشه رسیده، اهل گرجستان عموماً مردمان با حقوق راست‌کردار می‌باشند، ولیکن تربیت علم در میان آنها نشده، کوهستان این ملک بیشتز جنگل و درختان میوه‌دار از قبیل شاه‌بلوط و گردکان و انار و انگور خودرو دارد و دره‌ها و چمنهای آن علف بسیاری بجهت چرانیدن گوسفندان دارد و از جمله حیوانات شکاری آهو و اقسام طیور دارد، جمعیت گرجستان بالفعل از قراری که می‌گویند زیاده از شصت‌هزار نیست، نصف بیشتر از ایشان ارامنه و برخی گرجی و معدودی قلیل مسلمان در این مملکت توطن دارند و جمعی یهود نیز توطن نموده‌اند و مشغول به‌کسب و سایر اشغال هستند، زراعت این مملکت پنبه و شلتوك و غله وعلفی که از آن کتان می‌سازند وحاصل، این ولایت بسیار پربرکت می‌شود. پایتخت گرجستان تفلیس است، شهریست خوب لیکن چندان بزرگ نیست، دوره آن زیاده از سه‌ربع فرسخ نیست، خانه‌های آن آنچه از قدیم الایام ساخته‌اند از سنگ و آجر و بام آنها صاف و آنچه در عرض پانزده سال گذشته الی حال می‌سازند

---

۱. دریای مازندران ــ خزر ــ قزوین (کاسپیین) حاجی ترخان با (ط) نیز نوشته شده است

به‌طریق روس اطاقها را از تخته و آینه می‌سازند، کوچه‌های آن تنگ است. چند کاروانسرا دارد، تجارت تفلیس بسیار پوست خز و سنجاب و سمور از روس بآن ولا آمده و از آنجا به‌سمت اسلامبول و ایران می‌رود و از ایران ابریشم و شکر و نبات و قلمکار و سایر اجناس به‌آن ولا می‌رود. لباس گرجستان بالباس قدیم تفاوت دارد، در پنجاه سال قبلی که دولت روسیه را با دولت عثمانیه منازعه در میان بود سپاهی از روسیه مأمور و از راه گرجستان برسر اتراك رفته در آنوقت اریکلی‌خان والی برخی تغییر در لباس زنان و مردان داده و تتبع از روسیه نموده خوراك را بخصوصه با کارد و چنگال می‌خورند، جمعیت اهل تفلیس کلاً پانزده هزار نفر می‌شود، بیشتر آنها ارامنه و بعضی مسلمان و گرجی و یهود است، پانزده کلیسا از ارامنه و یازده از گرجی و دو کلیسا از روس است، و مسلمان نیز مسجدی دارد، شش حمام دارد و آب آنها از چشمه می‌آید که گرم است. بسبب اینکه معدن آهن در اینولا بسیار است. مظنه، بلکه یقین است که چشمهٔ مزبور از معدن آهن جاری می‌شود، و هر معدن آهنی گوگردهم دارد، هنگام جریان آب از پهلوی معدن گوگرد بخاری متصاعد گشته لاینقطع آب مزبور را گرم می‌کند. می‌گویند حمام مزبور به‌جهت صحت بدن خوب است، بازار و دکان تفلیس بسیار است، رودخانه کر از میانهٔ تفلیس می‌گذرد و از محال اخسکه می‌آید، به‌سمت گیلان می‌رود، حاکم تفلیس و نواحی گرجستان سردار روس مسمی به‌جنرال غثف ارد یشجوف می‌باشد، دو هزار سالدات کشیک چی حاضر دارد، ما به‌دیدن سردار مزبور رفته خیلی نوازش به‌عمل آورد و دو روز بعد از آن ،ما را، مشارالیه به‌چاشت وعده خواست، باز آنچه لازمهٔ بزرگی بود به‌عمل آورد.

روز پنجشنبه ۱۴ شهر رجب‌المرجب : مطابق دویم جون عیسوی چهار ساعت از ظهر گذشته از تفلیس روانهٔ پطرپورغ گردیده سه ساعت از شب گذشته از رود کر گذشته، پلی از چوب ساخته‌اند عبور کرده به‌جایی رسیدیم که او را ازیس‌-کال می‌گویند، در آنجا توقف کرده آبادی نبود و بعد ازین باید دانست که اندازه راه را در روسیه ورث می‌گویند تخمیناً هفت ورث یکفرسخ می‌باشد. از تفلیس الی ازیس کال بیست ونه ورث بود.

روز جمعه ۱۵ رجب‌المرجب: دوساعت قبل از ظهر از آنجا روانهٔ منزل دیگر

شدیم، به‌دهی‌رسیدیم که او را دوشت می‌نامند، قلعه‌ای است که الماس‌خان ولد اریکلی‌خان والی‌گرجستان ساخته بود،حالا در دست‌روس است،دویست نفر سالدات و دو عراده توپ به‌جهت حفاظت آن‌حدود در آنجا می‌باشد، شصت خانه‌و ارامنه و بازار دکان دارد، در آن ده نهار خورده روانهٔ منزل دیگر شدیم ازیس کال‌الی دوشت بیست وسه ورث می‌باشد، از دوشت روانه انانوران شدیم، از دوشت الی انانوران سیزده ورث است.

روزشنبه ۱۶ رجب: از آنجا روانه به‌منزل پس‌انانورازانانور الی‌پس انانور نوزده ورث بود. نهار خورده سوار شدیم، هشت ساعت ونیم از ظهر گذشته به‌قاشورسیدیم، از پس انانور الی قاشو بیست‌ویک ورث می‌باشد.

روز یکشنبه ۱۷ رجب: از آنجا سوارو روانهٔ مقصد شده و در کنارهٔ دهی مسمی به‌لبک ناهار خوردیم، از قاشو الی‌لبک‌شانزده ورث است، دویست نفر سالدات ودو توپ به‌جهت حراست راه در آنجا ساخلو است، شش ساعت از ظهر گذشته به‌قاضی بیک رسیدیم ازلبک الی قاضی‌بیک شانزده ورث می‌باشد، در اینجا هم یک‌نفر جنرال روس و چهار صدنفر سالدات و دو توپ به‌جهت حفاظت حاضر است.

روز دوشنبه ۱۸ رجب: هنگام طلوع آفتاب از قاضی‌بیک سوار و روانه شدیم، تخمیناً به‌فاصلهٔ هفت ورث در دست راست راه ما قراولخانه‌ایست، دویست نفر سالدات مستمراً و دو توپ مستحفظ راه هستند سه‌ساعت از ظهر گذشته در میانه سبزه‌زاری نشسته چاشت خوردیم، بعد از چاشت روانهٔ منزل شدیم، نام آن قلادیرکاکس است کوچک قلعه‌ایست در نهایت انضباط در این قلعه افسران روس و فرانسه با شش صد نفر سالدات و چهار عراده توپ به‌حراست مشغولند، در آنجا منزل کرده یک نفر گرجی‌ابراهیم نام به‌همراه ما به‌پطرپورغ عازم است، بعد از ملاحظه آنجا، شب استراحت کردم.

روزسه‌شنبه ۱۹ رجب: از آنجا سوار و روانه الی الیزبث شدیم، چاشت خوردیم، فاصلهٔ این منزل بیست‌ویک ورث‌ونیم بود، چون راه خوفناك بود سیموناویچ که در معنی مهماندار ما بود دوعراده توپ و صدنفر سالدات از این منزل به‌همراه داشته روانه شدیم، نام این منزل قطنطن‌رودت است، از الیزبث الی اینجا بیست‌وسه ورث است، در نصف شب یک نفر سالدات که در بالای سر ما به‌قراولی مشغول بود

ناگاه کلمهٔ شهادت برآورد، من از چنین شخصی حیرتم زیاد شد، کیفیت را سئوال کردم گفت از جمله تاتاریه متعلق به‌مملکت روس می‌باشد، و چون موافق قاعدهٔ روس و دولت هر طایفهٔ از رعایای آن موافق تعداد نفری آنها باید سربازی دهد که بیست‌ویک سال خدمت کند و شخص مزبور یکی از سالداتهای مذکور می‌باشد، مدت نه‌سال است در خدمت روس مشغول می‌باشد، مذکور می‌ساخت بسیار از طایفه مسلمانان مأمور خدمت روس هستند و بدون اینکه تفاوتی با سرباز روس داشته خدمتی ازآنها معمول می‌افتد.

روزچهارشنبه ۲۰ رجب: ازآنجا سوار و روانه به‌مزاق گردیده، رود اترك از یک سمت مزاق می‌گذرد، رودیست عریض و عمیق، آب آن تنگ‌تر از آن ارس می‌باشد، یک‌ساعت‌ونیم درکنار رود مانده کمی آوردند، اسباب ما را درکمی‌گذارده از آب گذارنیدند، بعد ازگذشتن ازآب، مذکورشد که ما را به قراق‌تین[1] خواهند برد. یعنی جایی است که هنگام ورود ارباب تردد از هر طرف آنها را در خانه‌ای برده سه‌روز نگاه می‌دارند و بعد از آن اسباب او رادودکافور داده خاطر جمع می‌شوند که طاعون و وبا به‌همراه نیاورده است، بعد از آن روانه می‌کنند، شاید قطع نظر از آن ملاحظه دیگر هم دارند، مثلا دوسه روزکه نگاه می‌دارند معلوم می‌کنند که چه کس است و به کجا می‌رود، چون جنرال‌اریشجوف سفارش ما را به‌همه کس نموده بود که ما را نگاه ندارند ما را روانه نمودند ازآنجا داخل به مزداق شدیم، شهریست خوب، خانه‌های به‌طریق روسیه ساخته‌اند.

روزشنبه ۲۱ رجب: درخانهٔ یک نفر مامور فرانسه درناهار مهمان بودیم.

روزجمعه ۲۲ رجب: ازآنجا سوار و روانهٔ پورش‌ده شدیم، ازآنجا اسب عوض کرده روانهٔ ابکه درنفراد شدیم، ازآنجا سوار و روانهٔ چاپارخانه از یخلدی شده درآنجا چاشت خورده ده مزبور را تماشا کرده ازآنجا به‌سالداتکی رفتیم، و ازآنجا به‌سبب طاعون سوار و به‌چاپارخانهٔ کزاسکی رفتیم، از آن چاپارخانه الی این‌چاپارخانه بیست‌ورث است، و از آنجا سوار و روانهٔ یورکیک شدیم‌شب در آنجا ماندیم.

روزپنجشنبه ۲۳ رجب: در اینجا توقف نموده، شهریست بزرگتر از مزداق

---

۱. (قرنطینه).

قولونل خان به‌دیدن جنرال ولیوتنه رفته.

روزِ دوشنبه—ظهر در خانهٔ جنرال مزبور شام خوردیم.

روز سه‌شنبه— در خانهٔ کورناطور حاکم دویم شهر مزبور مهمان بودیم.

روز سه‌شنبه ۲۶ رجب: چهار ساعت از ظهر گذشته سوار و روانهٔ الکزندریا شدیم فاصلهٔ این دوازده ورث است.

روز چهارشنبه ۲۷ رجب: روانهٔ صبرلی شدیم، فاصلهٔ این چهل ورث‌است، واز آنجا روانه الکزندریا شدیم، فاصلهٔ این بیست‌وپنج ورث است ناهار کرده از آنجا سوار به‌منزل دیگر رفتیم، ده کوچکی است، نام آن سر کفسه است، مدتی به‌جهت تعمیر کاری در آنجا توقف کردیم، هنگام غروب از آنجا سوار و روانهٔ ابسپارخیل شدیم، فاصلهٔ این سی‌ودو ورث است.

روز پنجشنبه ۲۸ رجب: هنگام صبح از ده‌مزبور سوارو روانهٔ استراپول شدیم، شهریست در نهایت صفا به‌تماشای آن رفتیم.

روز شنبه—غرهٔ شعبان بعد از ناهار از آنجا سوار و روانهٔ مقصد شدیم، از چاپارخانه گذشته به‌منزل رسیدیم، فاصلهٔ استراپول الی مسکوسکی سی‌ویک ورث ونیم است، ده بزرگی‌است، آن‌روز آنجا ماندیم، روزانهٔ دیگر که سیم‌شهرشعبان باشد روانه شدیم به‌دانسکی رسیدیم، فاصلهٔ این بیست‌ورث است، از آنجا اسب عوض کرده روانهٔ به‌راباسپی شدیم، از آنجا سوار و وارد به‌را کرادنه شده در آنجا ناهار خورده روانه شدیم، به‌ده لیوسینا رسیدیم، شب در آنجا مانده.

روز چهارشنبه: از آنجا سوار و روانهٔ منزل شدیم، عرض راه صاف بود الی منزل پیزن، از لیوسینا الی پیزن سی‌ورث بود، از آنجا سوار و روانهٔ کولیک شدیم، فاصلهٔ این بیست‌وهشت ورث است، از کولیک سوار و به‌جایی رسیدیم که او را قراق‌تین می‌گویند که مترددین را در آنجا سه‌روز نگاه داشته دود کافور می‌دهند، هر که احیاناً طاعون داشته باشد مشخص می‌کنند و مانع می‌شوند که از آنجا بگذرد، چون جنرال سفارش ما را نوشته بود ما را نگاه نداشته روانه شدیم، وارد به‌منزل پیژنی کمیرلیک شدیم، فاصله این بیست‌وچهار ورث بود، از آنجا سوار و روانهٔ منزل دیگر شدیم، اسم آن تپنس کنیمه است—فاصلهٔ این بیست‌وشش ورث بود، از آنجا سوار و روانهٔ منزل دیگر شدیم، آن ککولینس کی است، فاصلهٔ این

بیست‌وهشت ورث بود، هشت ساعت از ظهر گذشته به‌آنجا رسیدیم، شب آنجا مانده.

روز پنجشنبه پنجم شعبان: شهرمزبور هفت ساعت قبل ازظهر روانهٔ منزل دیگر شدیم، اسم آن کتویسنی است، فاصلهٔ این بیست‌ویک ورث است، از آنجا روانه به شهرا کسیه شدیم، شهریست در دامنهٔ کوه، رودخانهٔ بزرگی از کنار او می‌گذرد و کشتی بسیاری دارد، جسری بزرگ در نهایت خوبی ساخته‌اند، اهل این شهر بسیار قزاق و برخی ارامنه و روس می‌باشند چند کلیسا دارد، بازار و دکاکین بسیاردارد، به‌فاصلهٔ شش‌ورث چاپارخانه‌ایست مسمی و رمیوسف کیا بود، در آنجا ناهار خورده[1] و روانه چرکس شدیم، به‌فاصلهٔ سیزده ورث از چاپارخانه مزبور گذشته خود را به‌چرکس رسانیدیم، شب در آنجا ماندیم، فاصلهٔ چاپارخانهٔ مزبور الی چرکس سی‌ودو ورث است، مدت هفت روز در اینجا توقف نموده گاری ما شکسته بود درست کرده در این هفت‌روز اکثر اوقات به‌تماشای شهر رفته برخی از ابنیهٔ شهر را خود دیده و به‌نهجی که درکتاب ثقه به‌زبان فرانسه قولونل‌خان بدست آورده بود از طایفهٔ قزاق و اوصاف آنها و گذران آنها به‌نهجی که تواند در این روزنامه مندرج کرده بلکه اشخاصی که مطالعهٔ او را نمایند بهره‌مند شوند، در خصوص اصل طایفهٔ قزاق منقسم است به‌دو فرقه اول یوروپیان قزاق است، که در معنی، قزاق متعلقه به‌فرنگ می‌باشند و ایشان منقسم می‌شوند به‌سه‌فرقه اول صپوراق دویم بیلقرادیسم‌دان قزاق فرقهٔ ثانی ایشاتیک قزاق که در معنی مشرقی است و ایشان نیز چهار فرقه هستند. اول مابقی‌دان قزاق دویم کربین‌قزاق سیم سیک‌قزاق چهارم قلماقی که متعلقه مشرقی بوده و در حوالی سبیر توطن داشته حالا به‌حاجی ترخان‌حشم نشین هستند وجه‌تسمیه قزاق در زبان آنها این است که سواره بی‌نظام و بی‌قاعده است اگر چه حال طایفهٔ مزبور نوع نظامی دارند لیکن نام مزبور را که اولا مسمی به‌این اسم شده‌اند این است که در هشتصدوسی سال قبل از این به‌نهجی که از تاریخ فرانسه موضوع کرده‌ام در تاریخ مزبور دولت روسیه طایفهٔ مذکور را در ولایت خود بجای داده و چون در آن وقت بزرگان قزاق باحکام روسیه عهدومیثاق بسته‌اند که مادامی که آنها

---

1. افعال ناقص برده، خورده، زده، شده، دیده، کرده.

در مملکت روس مانده دیناری خراج به‌دولت روس ندهند و مطلقاً دولت روس مدخلیت در قوانین و ضوابط آنها ننموده. لیکن به‌ازاء اینکه در ولایت روس آنها توطن دارند و محکوم به‌دولت روس هستند، عهدومیثاق آنقا اینکه هروقت دولت روس را مهمی در پیش آید و سپاه‌کشی منظور افتد هرچه سوار جنگی دارند بدون مواجب مجموعاً به‌جنگ رفته بعد از دعوی و رخصت مراجعت نمایند.

مدتی است که بیست‌هزار سوار آنها به‌جنگ فرانسه رفته‌اند و بالفعل در تهیه هستند که در صورت حکم مجدد زیاده از آن برود و منافع سپاه قزاق اینکه هنگامی که یورش به‌قلعه برده یک دو روز اموال محصورین را به‌یغما می‌دهند و در آن هنگام سپاه مزبور هرکدام به‌قدری که توانند غنیمت آورده و به‌این وسیله بیشتر سپاهیان مزبور دولتمند هستند، به‌قدر شصت‌هزار سوار جنگی بدون نظام از قزاق برمی‌خیزد، بزرگ آنها پلاطوف نام است، حالا در رکاب امپراطور روس الکزندر می‌باشد، بالفعل آدمی از دولت روس در شهرهای متعلقه به آنها معین است که خراج دیوانی از آنها گرفته و نه احدی از اهل شرع عیسوی در میان آنها است که قواعد و قوانین ولایت روس را در آنجا جاری کند. اگر چه خانها و لباس مردمان تفاوتی با روس ندارد اما شهر چرکس را مدت هشت سال است که بنا کرده‌اند. هشت سال قبل صحرایی بوده، جایی است با صفا در بالای بلندی بنیاد شده است، رودخانه از یک طرف آن می‌گذرد، لیکن به‌علت اینکه شهر بلند است، آب رودخانه به‌شهر داخل نمی‌شود. شانزده کلیسا دارد، بازار و دکاکین بسیار دارد، و معاملات آنها به کاغذ روس است که به‌جای پول خرج می‌شود. کیفیت کاغذ مزبور اینکه کاغذی نوشته به‌مهر پادشاهی یک تومان‌ونیم تومان الی صدتومان، به‌عینیه مثل پول رواج دارد، خانهای عالی خوب دارد، بسیار افسران قزاق در این شهر وطن دارند، جمعیت این شهر تخمیناً سه‌هزار درب خانه است. اگر به‌طریقی که در این هشت سال ترقی کرده بنیاد کرده‌اند، ده سال دیگر ترقی کرده چنانچه خواهند کرد، چرکس شهر عظیمی خواهد شد، از میوه‌جات خیار و آلوچه و بعضی دیگر دارد، هوای اینجا گرم است برخی از مسلمانان در حوالی این شهر به‌قدر چهار ورث فاصلهٔ توطن پیشنماز آنها شیخ‌عبدالله است.

روز شنبه ۱۳ شعبان: سه‌ساعت قبل از ظهر از چرکس روانه و از پلی که

خارج شهر است گذشته به‌چاپارخانه او مسکی رفتیم، فاصلهٔ این بیست‌وسه ورث است، در آنجا چاشت خورده شب در آنجا ماندیم.

روز یکشنبه ۱۴: از آنجا سوار و روانهٔ دردی‌وی شدیم، فاصلهٔ این بیست‌و پنج ورث بود، از آنجا سوار و روانهٔ لیخوسکی شدیم، در آنجا چاشت خورده روانه به‌کمینسکی شدیم و فاصلهٔ هردو بیست‌وهفت ورث بود، پانصد قدم از چاپارخانه گذشته رودخانه‌ای که از حوالی چرکس می‌گذشت از اینجا نیز می‌گذرد، پلی از چوب ساخته‌اند و چند باغچه دارد.

روز دوشنبه ۱۵: از آنجا سوار و روانهٔ پیموسکی شدیم، در آنجا ناهار خورده روانهٔ روسینکی شدیم، فاصلهٔ این هجده ورث است، از آنجا سوار روانهٔ آسی‌نورسکه شدیم، فاصلهٔ این بیست ورث بود، ده کوچکی است، از آنجا سوار و روانهٔ بونیای شدیم، رودخانهٔ بزرگی دارد، و پل خوبی دارد، از آنجا گذشته به فاصله ورث وارد به‌چاپارخانه گردیدیم، اسم آن نحویر سکه است، از آسی‌نورسکه الی نحویرسکه پانزده‌ورث بود، شام خورده از آنجا روانهٔ بیژنی‌لازونی شدیم، فاصلهٔ این بیست‌وسه ورث بود.

روزسه‌شنبه ۱۶: ازآنجا سوار و روانهٔ ورکس‌میلوسوتا شدیم، چاپارخانه ایست که رود چرکس از حوالی آن می‌گذرد، فاصلهٔ این بیست‌وچهار ورث بود، از آنجا سوار و روانهٔ نحلوسکی شدیم، فاصلهٔ این شانزده ورث بود.

روز چهارشنبه ۱۷: از آنجا سوار و روانهٔ کزانسکی شدیم. فاصلهٔ این شانزده ورث بود. رودخانه‌ایست که از چرکس می‌گذرد و اسباب را از رود مزبور می‌گذارنند. از آب گذشته داخل به‌شهر کزانسکی شدیم، شهر کوچکی است، بازار و دکان بسیار دارد، در اطراف شهر درخت میوه و غیره کاشته‌اند، متعلق به‌محل قزاق می‌باشد و مطلقاً دولت روس مدخلیت به‌ولایت آنها ندارد، در آنجا نهار خورده روانه متوشنسکیه شدیم، بعد از این متعلق به‌ولایت روس است، فاصله این پانزده ورث بود و از آنجا روانهٔ پیلورسکی شدیم، ده بسیار بزرگی است، چند کلیسا و بازار بود، فاصلهٔ این بیست‌وسه ورث بود.

روز پنجشنبه ۱۸: ازآنجا روانه ممونسکی شدیم، فاصله این سی ورث بود، ده بزرگی است هزارقدم خارج از ده چاپارخانه‌ایست، در آنجا اسب عوض کرده

روانه کزینسکی شدیم، فاصله این بیست‌وسه ورث بود، از آنجا روانه به کرود بلوسک شدیم، شهر کوچک و قشنگی است، از آنجا روانه به‌لاسوه، دو ساعت قبل از نصف‌شب وارد بچاپارخانه شده فاصله این بیست‌ویک ورث بود.

روز جمعه ۱۹: از آنجا روانه به‌شستکوه شدیم، فاصلهٔ این چهارده ورث بود، از آنجا سوار و روانهٔ سیردی کروسکه‌شدیم،فاصلهٔاین سی‌وسه ورث بود، ده بزرگی بود، ناهار خورده روانهٔ مسک‌ایسک شدیم، فاصلهٔ این بیست‌ونه ورث‌بود. از آنجا روانهٔ مسکوسکی‌پوریس شدیم، فاصلهٔ این سیزده ورث بود، از آنجا سوار و روانهٔ روزمن‌سپوکس شدیم، فاصلهٔ این بیست‌وپنج ورث‌بود، ده بزرگی است.

روز شنبه ۲۰: از آنجا روانهٔ شهر ورودنکس شدیم، از جسر گذشته به‌شهر رسیدیم. شهریست در نهایت صفا، هجده کلیسا دارد، آنروز در آنجا توقف نمودیم.

روز دوشنبه ۲۲: از آنجا روانهٔ ژوداوالنک شدیم، فاصلهٔ این بیست‌وپنج ورث بود. در آنجا چاشت خورده روانه پس‌توژواز شدیم. فاصلهٔ این شانزده ورث بود. آدم جنرال روسیه به‌وعده خواستن قولونل‌خان آمده که شام در خانهٔ او بخوریم سوار شده به‌خانهٔ مشارالیه رفتیم، اسم ده او کون کلاوس است، فاصلهٔ این می‌داند، مدت بیست‌سال به‌دولت انگریز خدمت کرده، بعد از ورود تعارفات رسمی کرده لازمهٔ مهمان‌نوازی را به‌عمل آورد، بعد از شام و گفتگو به‌منزل رفت، فردای آنروز به‌تماشای باغ او رفته اقسام گلهای رنگارنگ در آنجابود، رودخانه‌از پایین باغ او می‌گذرد و خانهٔاو در نهایت‌خوبی است بعداز آن به‌همراه‌میرزاجعفر مهندس به‌دیدن طویلهٔ او رفتیم، سی رأس اسب خوب‌درطویلهٔ اودیدم، مجموع ده مزبور و رعایای آنجا متعلق به‌اوست، اسم جنرال مزبور سینادس است.

روز سه‌شنبه ۲۳: از آنجا سوار و روانهٔ چاپارخانه خلونیا شدیم، فاصلهٔ این هفت ورث است، ازآنجا روانهٔ زدونسکی شدیم، فاصلهٔ این بیست‌وشش ورث است، دهی خوبی است، بازار و کلیسا بسیار دارد، سه‌ساعت از ظهر گذشته از آنجا سوار و روانهٔ خانهٔ بوللونک‌روس شده نزدیکی به‌خانهٔ اوپلی است، رودخانه از آنجا روان می‌شود. از آنجا گذشته به خانهٔ بوللونک که از بزرگان روس است رفته خانه که به‌این خوبی باشد در ولایت روس ندیده‌ام. ده کوچکی است متعلق به بوللونگ، در منزل او چای خورده بعد از آن چهل‌نفر از مغنیان که مجموع متعلق

به‌خود اوست سازها را کوك کرده به‌نواختن مشغول شدند، دو دختر مغنیه به آواز حزین به‌نغمه‌سرایی مشغول شده حالتی به‌حضار مجلس دست داده اکثر سرشک از دیده روان کردند، چون آواز نغمهٔ اینولا در گوش بنده آشنا نبود چندان لذتی به‌بنده نداد، دختری فرانسه در آن مجلس حاضر بود، در پهلوی قولونل‌خان نشسته خوشگل نبود لیکن بسیار خوش ترکیب بود، به‌زبان فرانسه به‌قولونل‌خان گفته بود که اهل ایران سنگدل می‌شوند به‌سبب اینکه زیاده از بیست‌وپنج نفر را که من می‌بینم از آواز مغنیان گریه کرده چهار نفر از اهل ایران در اینجا حاضرند، یك نفر از آنها را محزون ندیدم، قولونل‌خان کیفیت را به‌من گفت و گفتم به‌خدمت او عرض کن که سبب نگریستن ما نه‌به‌علت سنگدلی بوده، بنده را همیشه شوقی به‌نغمه دارد و آواز مرا حزین کرده و امروز هم البته چنین حالتی به‌من دست می‌داد لیکن به‌علت اینکه جمال تو شمع این مجلس است مرا یارای آن نیست که حواس خود را مصروف به‌استماع نغمه نموده خود را حزین نمایم. جاذبهٔ حسن تو و جبروت جمال تو که سراتاپا عشرت افزا و غم زداست مرا از گریه مانع کرده اگر تو دقیقه ازاینجا غایب شوی‌دو مقابل دیگران گریه خواهم کرد، قولونل‌خان تعارف مرا به‌او حالی کرد. او را بی‌نهایت از بنده خوش آمد، اگر چه دختر مزبور می‌بایست که آگاه باشد او را وجاهتی چندان نیست که آنهمه تعریف از بنده شنید لیکن در آنجا که گفته‌اند ریشخند را در هر مزاج سازشی است مثل خاکشیر که او نیز در هیچ مراجی ناسازگاری ندارد! یا اینکه دختر مزبور خیال نمود که در ایران دختر خوشگل نیست به‌حدی که او در نظر بنده از خوبرویان خوشگلتر آمد، در هر حال دختر مزبور را از تعارف بنده خوش آمده بعد از صرف چایی از منزل بولکونك روانه شدیم و به‌چاپارخانه آزولی رسیدیم، فاصلهٔ این نه ورث بود.

روز چهارشنبه ۲٤: روانهٔ کرادجینس شدیم، نزدیك به‌شهر مزبور رودخانه‌ایست، از پل رود مزبور گذشته. شهر مزبور در بالای بلندی واقع است، داخل به‌شهر شده، شهریست قدیم، کوچهای آن کنده و خانه‌های محقر و کهنه، گویا اهل این شهر فقیرند، چهارده کلیسا دارد، و بازار آن نیز محقر بود. فاصلهٔ این نوزده ورث بود.

روز پنجشنبه ۲۰: از آنجا روانهٔ پالانه شدیم، فاصلهٔ این سی ورث بود، ده بزرگی است، درکنار چشمه ناهارکرده از آنجا روانهٔ میکل‌الیکه شدیم، فاصلهٔ این بیست ورث بود، از آنجا روانهٔ یقریموکک شدیم، شهریست مشتمل برعمارات عالیه، بازار و دکاکین بسیار دارد و شش کلیسا دارد، کوچه‌های آن را سنگ‌کاری می‌کنند، فاصلهٔ این شانزده ورث‌ونیم است، یک ساعت قبل از نصف شب از آنجا روانهٔ پولایی شدیم، فاصلهٔ این شانزده ورث بود، ازآنجا روانه نیکنیس‌کابه شدیم، فاصلهٔ این بیست‌وهفت ورث‌ونیم بود، از آنجا روانهٔ بقرولیک شدیم، قصبهٔ بزرگی است. تخمیناً هزار درب خانه می‌شود، عمارات عالیه دارد به رودخانه از یک سمت آن جاری است، فاصلهٔ این بیست‌وپنج ورث بود، از آنجا روانهٔ طول شدیم، سه‌روز در طول مانده روز اول شب در اینجا خوابیده فردا ساعت ده‌که دو ساعت قبل از ظهر باشد از منزل خود بیرون رفته به‌منزل یک نفر کرنل انگریز رفته‌که حال در خدمت دولت روس است و قولونل‌خان طالب این بودکه ماجبه خانه و سایر جایهای مخصوص اینولایت را دیده باشیم و به‌نهجی که جبه خانه‌ها را ملاحظه معروض می‌شود. اولاً به‌همراه‌کرنل انگریزی و قولونل‌خان و سایر رفقا به‌دیدن جبه‌خانهٔ طول رفته جبه‌خانه در نهایت تقطیع، تفنگهایی‌که ازکارخانه بیرون می‌آید اولا آنها را مملو از باوروت‌کرده خالی می‌کنند، هرکدام‌که عیب دارد ناقص است شکافی برداشته و یا بکلی میش‌کنند و به‌جبه‌خانه پس می‌فرستند و هرکدام‌که بدون عیب بوده قندان و چقماق‌کرده به‌جبه‌خانه می‌فرستند و همیشه هنگامی‌که جبه‌خانه مملو از تفنگ وآلات بوده حکمی از دولت می‌رسدکه اسباب جنگ را به‌سپاه داده باشند. بالفعل سی‌وپنجهزار تفنگ سربازی با تمامی اسباب در جبه‌خانه حاضر است. و به‌نهجی تفنگ‌های مزبور را گذارده بودندکه شخص نمی‌خواهند نظر از ملاحظهٔ آنها بردارد و همچنین شمشیر سالداتی و توپچی را به‌نظام خوش مرتب نموده‌اند. و همچنین طپانچه به‌جهت سواره نظام و توپچی درست شده و آلات جنگ‌خواه با مصرف و خواه غیر مصرف همه را در آنجا گذارده‌اند و نیزه‌هایی‌که به‌جهت سواره پس‌بند نظام و سپاه ضرور است، ساخته و مهیاست، مباشرین جبه‌خانه لاینقطع در انتظام اطاقها و پاک‌کردن اسلحه‌اند، از پادشاهانی‌که در انتظام جبه‌خانه بیشتر سعی داشته اهل

کارکنان به‌جهت احترام او بعد از فوت او صورت او را ساخته به‌رسم یادگار در جبه‌خانه می‌گذارند، بالفعل صورت چند پادشاه روس را ساخته و گذارده، هرکدام از سلاطین مزبور به‌رسم یادگار یکی از اسلحهٔ خود را مثلا تفنگ یا شمشیر و یا طپانچه خزانهٔ پرقیمت مخصوصهٔ خود را در جبه‌خانه فرستاده که نام او همیشه در آنجا ذکر شود و از آنجمله بسیار از اسلحه و صورت سلاطین روسیه در آنجا مشاهده افتاد، در هنگام جنگ سه‌ماه یکدفعه و در هنگام صلح در سالی یکدفعه اسلحهٔ جنگی که امتحان نموده‌اند به‌سربازان تسلیم و آنچه تازه ساخته می‌شود در جای آنها می‌گذارند، ملاحظهٔ جبه‌خانه را تمام کرده به‌دیدن کارخانه تازه رفته‌ایم.

اولا کرنل مزبور چرخی ساخته است که از آنجا آب گرم می‌شود و چند کارخانه دیگر مطلقاً از چرخ مزبور می‌گردد. اتصال چرخها به‌یکدیگر و طریق به‌کار انداختن آنها نه‌چندان نفعی متصور است، به‌علت اینکه بنده را فرصت نشد که به دقت مجموع را ملاحظه کنم، بالجمله با وجود اینکه حمایت دستگاه مزبور عمله‌جات آنها را دوثلث کم کرده‌اند مثلا قبل از ورود کرنل مزبور و اختراع چرخ مذکور قریب به‌بیست‌هزار عمله‌جات کلاً طراً در جبه‌خانه و کارخانه کلاً کار می‌کردند و در سال سی‌وششهزار تفنگ به‌سرکار پادشاهی می‌رسانند. عمله‌جات مزبور هرکدام دسته و سردسته و تابینی داشته که نزاع و مناقشه در میانهٔ آنها نباشد، و همچنین کشیش دارند که در هفته هنگام نماز آنها حاضر شده و با آنها نماز می‌گزارند، و بعد از آن به‌ملاحظهٔ شهر رفته الحق شهریست‌آباد. رود عظیمی از میانه آن می‌گذرد، نصف شهر در یک طرف و نصف در یک طرف می‌باشد، یازده پل‌چوبی مضبوط در شهر طول می‌باشد، بیست‌وهفت کلیسا دارد، این شهر مشهور است به‌صنعت سازی خصوصاً آلات جنگ، مهمانخانه بسیاردارد. و جمعیت بسیاری دارد و میوه‌جات خوب دارد، این شهر را آنچه مذکور می‌سازند اولا در بالای کوهی قلعچه کوچکی که حال چهار برج دارد و سالدات بسیار در قراولی او مشغول می‌باشند، ساخته بودند و به‌تدریج مابقی شهر را ساخته بالفعل شهر وسیعی و معمور و بازارو دکان معموری دارد و همه کوچه‌ها را به‌سنگ‌فرش کرده‌اند و خانه‌های دوطبقه و سه‌طبقه دارد.

روز یکشنبه ۲۸ : ازطول روانهٔ دلاکی شدیم، فاصلهٔ این چهارده ورث‌بود،

از آنجا روانهٔ دشنه شدیم، فاصلهٔ این بیست ورث بود، از آنجا روانهٔ زا دود شدیم ده بسیار بزرگی است و جای باصفایی است، فاصلهٔ این بیست ودو ورث بود، از آنجا روانهٔ سرمو کف شدیم، شهر بزرگ و خوبی است، رودخانهٔ عظیمی دارد، در یک سمت آن در کشتی نشسته گذشتیم، وارد به‌شهر شدیم، شام در آنجا کرده شهر بزرگی است، بازار و دکان دارد و یازده کلیسا دارد و مهمانخان‌های متعدد دارد. فاصلهٔ این سی‌وسه ورث بود، از آنجا سوار وروانهٔ منزل دیگر شدیم، عرض راه ما جنگل بود و دره ورود و پل بسیار در راه ما بود، سه ساعت از نصف گذشته به منزل رسیدیم، ده بسیار بزرگی است، بازار بسیار دارد. دو ساعت توقف نموده

روز سه‌شنبه سلخ شعبان: از آنجا سوار وروانهٔ منزل دیگر شده. عرض راه دهات و جنگل و چمن بود، اسم آن منزل کورد پادوس بود، فاصلهٔ این سی‌وسه ورث بود، آن روز در آنجا توقف کرده به‌سبب اینکه مدت سه روز است که قولونل خان به‌همراه زنک گرجیه به‌مهمانی یک نفر از جنرالان رفته.

قصبهٔ بزرگی است، رود از یک طرف آن می‌گذرد، امروز میرزا جعفر مهندس و میرزا رضا بجهت غسل شب اول رمضان به‌رودخانه رفته میرزا رضا از قرار تقریر خود در میان رودخانه کم قوت شده و نفس او تنگ و بیحال شده لیکن از آنجا که رحم خدا در هرجا و به‌هرحال شامل احوال همهٔ بندگان است او را از قضیهٔ مذکور نجات داد، امروز عصر آقامحمد علی نوکر صدراعظم را دیده چون مشارالیه به همراه میرزا ابوالحسن خان ایلچی دولت علیه روسیه رفته بود البته به‌جهت مهمی عظیم به‌رسم تعجیل روانهٔ ایران است. با مشارالیه از هرجا صحبت کردیم. گفتم بنده را اعتقاد اینکه دهات روسیه بکلی خراب است که مرد در آنجا کم دیدم.

مشارالیه مذکور ساخت در آن مدت که امپراطور به‌جنگ ناپالیان رفته هرچه توانستند قشون روسیه را به‌همراه خود برده و علی‌الدوام خلق را به‌جهت پشت‌بند سپاه او به‌طرف فرانسه روانند، اینکه در دهات مرد کمتری دیدی سبب کلی آن این است، لیکن از خفت اوضاع و حقارت جاو وضع خود از آقا محمدعلی منفعل شدم، بعد از گفتگو هنگام غروب آفتاب مشارالیه عازم ایران گردیده و ما شب در آنجا ماندیم، روز غرهٔ شهر رمضان هنگام طلوع فجر از آنجا سوار وروانهٔ مسکو گردیدیم، عرض راه، دهات بسیار بود و فاصلهٔ این سی‌و دو ورث بود، به‌حوالی مسکو رسیدیم.

دروازه ایست قراولان نشسته افیسر روس به همراه ما بود، بعد از اطلاع از حقایق احوال ما، ما را اذن دخول داده از کوچه و برون گذشته پل بزرگی است، کشتی بسیاری در بالای او کار می کند، از آنجا گذشته وارد به‌منزل شدیم. تاریخ ورود من به‌مسکو یکساعت از ظهر گذشته غرهٔ شهر رمضان بود مطابق ششم اگثت عیسوی و در این روز به‌علت اینکه ده روز در اینجا توقف می کنیم همه قصد اقامت کرده و صایم گردیده‌ایم، و اما در اینجا به‌قدری که توانم تعریف مسکو را می کنم و چون بالفعل مشغول به‌تعمیر و خرابی دو سال‌ونیم قبل که بناپارت امپراطور فرانسه از پی تسخیر این مملکت روسیه با سپاهی انبوه آمده و شهر مسکو به‌علت ورود او آتش گرفته بود اولا تعریف خود مسکو را می کنم و بعد از آن هرچه‌توانم در سبب تحریک بناپارت به‌ولایت روس و طریق تخریب سپاه آن و چاره نمودن دولت روسیه در کار آن و مراجعت باقلیل سپاهی بی‌نیل مقصود، اما مسکو وتعمیر آن، مسکو شهریست از جمله مشاهیر مملکت روسیه، شهر مزبور اولا در عرض مدت پانصد سال یا زیاده پایتخت روسیه بود، بعد از اینکه الکزندر بزرگ مسمی به‌پطر بود. به‌پطر پورغ را بنیاد کرد الی‌حال پایتخت مملکت مزبور به‌پطر پورغست، عرض شمالی مسکو به‌خط استوا چهل‌وپنج درجه و سه ربع درجه است و طول آن از لندن به‌سمت مشرق سی‌وهفت درجه ونیم است، بنیاد مسکو اولا در کنار رود مسکوا شده که بالفعل از میانهٔ شهر مزبور می‌گذرد و نام شهر ووجه تسمیه آن به‌مناسبت رود مسکو است، بانی شهر مسکو جارج خلف **ولادیمرمونوماکای** بزرگ کل روسیه بوده است. تاریخ بنیاد آن سنهٔ ۱۱۵۴ عیسوی مطابق سنهٔ ۵۴۹ هجری است، دویست‌وپنجاه سال بعد از بنیاد مسکوارکی ساخته‌اند که محل نشیمن پادشاهان روسیه بوده است، بانی آن دانیال خلف الکزندر دینوسکی که یکی از پادشاهان روسیه بوده است می‌باشد و بعد از آن به‌تدریج خانه‌ها و عمارات عالیه در آن بنیاد کرده‌اند و چون شهر مزبور انضباطی نداشت در سال سنهٔ ۱۳۸۲ عیسوی مطابق سنهٔ ۷۸۴ هجری امیر تیمور شهر مزبور را مسخر نموده و مدتی در آنجا مانده بعد از آن که امیر تیمور فوت شده مجدداً شهر مزبور و بعضی از نواحی روسیه را گرفته و معدودی از سپاه تاتاریه در مسکو مانده و هنگام جلوس ایوان واسلیویچ در روسیه که مدت سیصدوهشتاد سال می‌شود که همهٔ تاتار را از مملکت روسیه بیرون

کرده و بناهای خوب از او در مسکو بنیاد افتاده است و مسکو یکی از ولایات بزرگ روسیه است و جمعیت آن زیاده از جاهای دیگر است و بزرگان و عمال واعیان دولت روسیه متوقف در مسکو هنگامی که پطر اول به‌پطر پورغ را پایتخت نمود، سعی بلیغی نموده که امرارا به‌پطر پورغ برده آنها قبول نکرده الی‌حال توقف در این شهر دارند.

سبب نرفتن آنها اینکه قاعدهٔ ولایت روس هر کدام از امرا که دهی‌موروثی دارند رعایای ده مزبور بالکیه مملوك و عبدمالکان دهات هستند و هر کدام از بزرگان مزبور دهات چند دارند و حکمرانی به‌رعایا که در معنی غلامان آنها هستند می‌نمایند و در صورتی که در به‌پطر پورغ روندر عایای آنها به‌همراه آنها نخواهند رفت بلکه در آنجا که پایتخت سلطانی است همه باید یک نسبت داشته وکسی برتری به‌دیگری نجوید. به‌آن سبب امرای مزبور در آنجا توقف دارند. بزرگی شهر مسکو بدون کم و زیاد بیست وشش میل که تخمیناً هشت فرسخ ونیم الی نه‌فرسخ دوره آنست و ابنیهٔ آن به‌قاعده و قرینه نیست. مثلا در کوچه‌ای دو خانهٔ بزرگ‌خوب و خوش نما دارد و پنج خانهٔ بدترکیب در پهلوی آنها ساخته‌اند. اما جمعیت‌مسکو اهل روس و جمعی از ایران افواهاً مذکور می‌سازند که به‌قدر پانصدهزار نفر جمعیت این شهر است. اما آنچه در تاریخ فرانسه و دو نفر انگریز در دست یک نفر از رفقای ما بود و هر کدام از روی دقت و تحقیق نوشته‌اند، جمعیت متوقفین شهر را دویست‌وپنجاه نفر و جمعیت حول وحوش دهات متصله به‌مسکو پنجاه هزار نفر است. برخی از کوچه‌های آن عریض و سنگ کاری و پاك است و بعضی تنگ و ناپاك می‌باشد و همچنین بازار و دکان برخی عریض و برخی تنگ است. و اما ابنیهٔ مشاهیر شهر اول ارك است که دانیال مزبور بنیاد کرده است. ارك مزبور در مرکز شهر و جای بلندی بنیاد شده‌است، دیوارهای بلند از سنگ و آجرساخته‌اند برج و باروت و توپخانه در آن حاضر است، و ارك مزبور محل سکنی بزرگان و پادشاهان روسیه بود، بالفعل در یک سمت ارك مزبور خانهٔ پادشاهی است، یک سمت آن کهنه ولیکن مابقی آن تازه و خوب است و هر کدام از پادشاهان به‌سلیقهٔ خود عمارتی در آن بنیاد کرده‌اند و به‌آن سبب عمارات خانهٔ پادشاهی بدون قاعده ساخته شده، یکی از جمله عمارات ارك او طاقی است بزرگ در سقف آن طاق‌اشکال

مختلفه دارد، باطلا منقش است، مقابل عمارات در دیوار نشان هریک از پادشاهان به‌جهت یادگار آنها نقش کرده‌اند، اکثر طاقهای آن کوچک است، مگر یک طاق بزرگ مسمی به‌مصلحت خانه و طاق مزبور مختص به‌این بوده که هنگام که سفرای دول غریبه به‌مسکو وارد می‌شدند در طاق مزبور به‌خدمت پادشاهان می‌رسیدند، سقف آن طاق است نه مسطح، ستون سنگی بزرگی در میانهٔ طاق به‌جهت پل طاق بر پاست که همه سقف در بالای ستون مزبور است. در خانهٔ مزبور پطر بزرگ که باعث احیای نظام و دولت روسیه بوده‌است، تولد یافته بتاریخ سنهٔ ۱۶۷۲ عیسوی که یکصدوچهل‌وهفت سال قبل از این است و در ارك مزبور تاج پادشاهی و اکثر جواهرات متعلقه به‌پادشاهی و جبه خانه و کتابخانه و سایر متعلقات اسباب سلطنت می‌باشد، دو کلیسا در ارك مزبور که قابل تذکار است، اولا کلیسایی است مسمی به‌سنت میکل همه پادشاهان و شهزادگان در آن مدفون هستند. هر قبری بقدر سه‌چهار یک از زمین بلندتر و در بالای آن سنگی است در روی آن لوحی از نقره متصل به‌سنگ است. در بالای آن نام شخص مدفون و سن آن و نسب آن حك کرده‌اند، و ثانیاً کلیسای مهرویست که منسوب به‌مریم است.

در این کلیسا هنگامی که هرکدام از پادشاهان به‌جای پدر خود بر تخت نشینند، اولا به‌کلیسای مزبور آمده تاج پادشاهی را بزرگ کلیسای کل روسیه به‌جهت تمین بر سر پادشاه گذارده و بعد از آن خلیفهٔ مزبور با سایر کشیشان به دعای او مشغول و مبارك باد به‌او می‌گویند.

در این کلیساتنها بزرگان دین عیسوی مدفون هستندو از جمله چیزهای که به‌نظر بنده عجایب‌آمد ناقوس این کلیساهاست. در ولایت روس هریک از بزرگان که اظهار دینداری می‌کند ناقوسی به‌جهت کلیسا می‌سازد و هرکه را ارادت و اخلاص به‌دین عیسوی زیاده است، ناقوس آن‌بزرگتر است او را اعتقاد زیاده و شهرت آن در میانهٔ مردم بیشتر و عامهٔ مردمان او را بیشتر احترام می‌کنند. از آن جمله بوریس‌گودانف که یکی از پادشاهان روسیه بوده است ناقوسی در یکی ازکلیسای ارك گذارده است که وزن آن چهل وهشت‌هزار من تبریز است و از آن وقت نام یوریس گودانف مشهور و محبوب اهل روس‌افتاد الی اوقاتی که آن زنی که به‌تخت رسیده مسمی بابیزاس آن گردید. اوناقوسی به‌کلیسای دیگر

ارك می‌گذارد. مدتی متعلق بوده بالفعل بر زمین افتاده به‌علت سنگینی وزن‌برزمین افتاده است، اهل یوروپ اکثر به‌تماشای او می‌آیند و بزرگترین ناقوس دنیاست. شش زرع ونیم شاهی بلندی آن است و بیست ویک‌زرع دورهٔ آن و سه چهارع شاهی، قطر آن،میانهٔ آن خالی است.از قراری که‌در کتاب‌آنها نوشته‌اند هفتادوهزار من‌تبریز وزن آنست. هنگامی که بر زمین افتاده یک‌طرف آن شکسته است. دو نفر می‌توان از شکاف آن گذشت. و در سایر نقاط کلیساها زیاده از اندازه حساب دارد. یعنی از هزار متجاوز است، چهارصدوهشتاد کلیسای متعلقه به‌ارمنی و گرجی و روس که در مذهب ارامنه هستند می‌باشند و مابقی متعلق به‌گریک که اندك اختلاف به‌ارامنه دارد می‌باشد. در اصل کلیساها بعلاوه صورت مریم و حضرت عیسی که در هر طرف به‌صورت و هیأت علیحده کشیده‌اند با صلیب و غیره که همیشه عیسویان سجده به‌صورتها می‌نمایند. صورت بعضی از علمای ادیان آنها و حواریان حضرت عیسی را کشیده‌اند و به‌آنها نیز احترام می‌نمایند و به‌تدریج صورت پرست هستند و عوام، پرستش به‌همان نقش دیوار نموده و استعانت و امداد ازآنها می‌جویند و در بالای هر کلیسایی که صورتی از سنگ و یا صورتهای متعدد از سنگ است از علمای دین و حواریان و غیره می‌باشد.

عامهٔ مردم هنگام عبور به‌محض رویت، به‌آنها ایستاده احترام و تعظیم به آنها نموده بعد ازآن می‌گذرد. اگر این طریقهٔ عبادت را شرك ندانم پس کدام یک شرك خواهد بود! و از جمله معبدها دوصومعه است که دختران ارامنه و گرجی و روس که تارك دنیا شوند به‌معبدها رفته مادام حیات در آنجا خواهند ماند. اگر دختری فرضاً به‌صومعه رفت و مدت دو سال در آنجا ماند، اگر قبل‌از دو سال اراده نمود که بیرون رود قادر است و چنانچه یك روز از دوسال از تاریخ ورود اوبگذرد موافق شرع خود نمی‌تواند بیرون رفت، رودخانهٔ مسکوا اصل نام آن مسکو است، شهر مزبور مسمی به‌آن است و دو رود دیگر متصل به‌آن می‌شود یکی بلکیه ودیگر یاسه است، و از جمله جاها کتابخانه ایست آن کتابخانه از ابنیه سلطانیه روس است، دفاتر همه روس و کتاب علوم از هر زبان و علمی در آنجا حاضر است، درب و دیوار و زمیین طاق مزبور از آهن است که من باب الاحتیاط آتش در آنجانیفتد، کتابها را به‌نهجی گذارده‌اند که شخص کتابدار هرکتاب را که شخصی بخواهد

فوراً می‌دهد و از جمله ابنیهٔ مسکو مدارس آنست، یکی از ابنیه الیزابت سلطانه روس است طلبه مشغول به‌درس‌اند. بیست‌وسه مدرس دارد و طلبهٔ مزبور خوراك و لباس و سایر آنها از سرکاری پادشاه می‌رسد. مادامی که کامل نیستند از آنجا بیرون نمی‌روند و هنگامی که می‌خواهند او را به‌خدمت مأمور بکنند مدرس اول آمده همه را که مظنه کمال در آنها هست امتحان می کند چنانچه کامل شده‌اند بیرون آورده دیگری را به‌جای او فرستاده، چنانچه کامل نشوند بیرون نمی‌آورند، در ششماه یکدفعه به‌امتحان آنها می‌روند و علومی که در مدرسهٔ مسکو به‌آنها تعلیم می کنند به‌موجب مفصله است:

علم الهیات که علم مذهب است فلسفی وطبایع، تواریخ دانی، علم مساحی علم حساب، معماری، قلعه‌سازی، علم توپخانه، الجبره، صورت کشی جنگ شمشیر. رقاصی و خواندن و نوشتن گریک ولاتین.

روسیه و فرانسه، انگریز، نمسا، ایتالیا زبان ترکی و تاتاری هم می‌خوانند و دو سه مدرسهٔ دیگر دارد که اهل شهر متکفل اخراجات آنها می‌شوند و از جمله ابنیهٔ مسکو دارالشفایی است، بانی آن سلطانهٔ روس بوده اخراجات آن را اهل شهر محضاًلله می‌دهند، پنجاه‌وشش سال است که آنجا را بنیاد کرده‌اند و در آنجا اطفال بی‌پدر را نیز تربیت می کنند.

هشت‌هزار طفل درآنجا هست و هر طفل صغیر که درآنجا برند بدون‌مضایقه به‌دست دایگان سپرده رخت و خوراك رایگان حاضر است.

اطاقهای آن بزرگ و شش طبقه است، اطفال مزبور مادام که به سال نرسیده در یک‌جا منزل دارند، بعد از هفت سال دختران را در منزل علیحده گذارده پسران را به‌شرح ایضاً، دختران را تعلیم خیاطی و جوراب بافی و درس زبان می‌دهند و پسران را تعلیم آهنگری و چقماق سازی و غیره می کنند. اینها را الی چهارده سال مشغول به‌اشغال نموده بعد از آن از خود آنها تحقیق کرده که به چه شغل خود آنها رغبت دارند، موافق خواهش آنها، آنها را بر سرکارمعین می‌کنند. الی بیست‌ویک سال به هر شغلی که خود آنها مایل هستند مشغول می‌شوند و هنگامی که به‌بیست‌ویک سال رسیدند، هرکدام را به‌قدر استعداد بر سرکاری گذارده که ازکسب و هنر خود متکفل احوال خود شوند. یک سمت آن خانه به

جهت بیماران و فقرائی که غریب و یا بومی هر مذهبی دارد مضایقه نیست. به محض اینکه به‌دارالشفا رفته طبیب و رختخواب و خدمتگذار و دوا و سایر ضروریات به‌جهت آنها حاضر است، و در مدتی که اطفالان مذکور سابق در آنجا هستند و هر کدام کاری کنند، منفعت آنکار متعلق به‌آنخانه است، و هر کس از اهل شهر که به‌دارالشفا رفته البته به‌ملاحظهٔ کار دختران و پسران می‌روند و از راه خیرخواهی چیزی از آنها خریده و محضاً‌لله نیازی به‌آنها داده، وجوه مزبور مصروف به‌آنخانه می‌شود، از آنجمله هنگامی که میرزا جعفر مهندس به‌آنجا رفته، کیسهٔ ابریشمین از آنها خریده و وجهی به‌آنها داده، قبل‌از اینکه بنده از حقیقت این خانه و اوضاع آن اطلاع بهمرسانم روزی به‌عزم سیر به‌حوالی آنخانه رفته عمارات عالیهٔ وسیع خوبی به‌نظرم آمد، داخل به‌عمارت مزبور شده به‌طریق کار و انسرای بزرگ صحنی مربع دارد و اطراف آن کلا عمارات پنج طبقه و شش طبقهٔ ساخته‌اند. سر بازان در قراولی نشسته یک طرف آن باغی است که هر وقت جوانان مزبور را دماغ از تحصیل سو زد در آنجا رفته تفریح دماغ می کنند، بنده از کیفیت آنخانه اطلاع نداشتم واحدی زبان دان نزدیک نداشتم که از او استفسار نمایم. برسبیل عبور جوانی آمده به‌اشاره مرا طلبید و راه نمایی به‌یکی از خانه‌ها نمود. مرا به‌خاطر رسید که در آنجا بدون رخصت داخل شده‌ام. شاید آدم مزبور متعلق به‌حاکم شهر است مرا از پی مؤاخذه می‌طلبید، می‌خواستم به‌همراه او نروم، اما به‌خیال این که خلاف قاعده از من سر زده که داخل به‌این خانه شده‌ام بدون رخصت، اگر به‌همراه او نروم شاید سربازان مرا به‌زور آنجا برده مورد خفت من شود. طوعاً و کرها به همراه او به‌طاقی وسیع در طبقهٔ سیم داخل شدم. بعد از ورود که انتظار حاکم شهر و مؤاخذهٔ آنرا می کشیدم، شش مغنی نشسته به‌نغمهٔ چنگ و کمانچه مشغول بود. حیرت من زیاد شده مجموع برخاسته مرا نشانیدند، بعد از آن چهار زن متشخصه داخل شده به‌فرانسه با من گفتگو کردند جواب ندادم، به‌روسیه و انگریز حرف زده باز جواب نشنیدند، یک نفر به‌ترکی حرف زده بنده جواب دادم، از قول زنان عذر خواهی از من کرده از قرار تقریر شخص مزبور زنان مذکور مباشرین و بزرگ و سر پرست دختران آنجا هستند و چند نفر مباشرین پسران‌اند، زنان مزبور بنده را بالباس غریبه دیده خواهش کرده بودند که با من گفتگو کنند، آدم به‌عقب بنده فرستاده،

خواستم عازم شوم مترجم مزبور گفت زنهای مزبور حکم داده‌اند که امروز دختران و پسر این که مشغول به‌رقص می‌شوند زودتر به‌اینجا آمده که تو آنها را به‌بینی، آنوقت حیرت من زیادتر شده که چه دختر و پسر، در آنوقت مفصلا اطلاع از خانه و قاعدهٔ آنجا نداشتم، قبول کردم که در آنجا توقف کنم، به‌فاصلهٔ ربع ساعت پنجاه نفر دختران ماه سیما و پنجاه نفر پسران گلعذار با لباس مقطع داخل با طاق شده هیچکدام ظاهراً از چهارده زیاد عمر نداشتند بعد از آن مغنیان چنگهای خود را ساز کرده همه در رقص مشغول شده بعد از اتمام رقص از آنجا بیرون رفته پنجاه نفر دیگر یکدفعه آمده مشغول به‌رقص شده الی حوالی غروب در آنجا ماندم بعد از اتمام رقص رخصت خواستم زنان مزبور مرا مانع شده چایی حاضر کردند. بنده عذر آوردم، مترجم مزبور گفت خیال مکن که زنان مزبور کم پایه هستند و اگر در نزد آنها چای نخوری ترك ادب خواهد بود و آنها را بی‌نهایت از خود ناراضی خواهی کرد. گفتم مقصود من آن نیست که عذر آورم در این ماه ما مشغول به‌روزه هستیم، مراتب را به‌آنها حالی نمود، جواب گفتند اگر نیمساعتی نشسته در حوالی مغرب چای خورده بر وی چه مانع دارد. بنده قبول کرده الی مغرب در آنجا مانده چای خورده مراجعت به‌منزل کرد، در روزی که بنده به‌ملاحظهٔ رقص دختران و پسران مزبور رفته بودم قبل‌از اطلاع از حقیقت احوال آنها مظنه کردم که آنها اطفال تجار و نجبای شهر هستند. به‌سبب اینکه لباس آنها کمتر از هیچکس نبود و اما تجارت مسکو، مطلقاً از سمت سیبریه پوست قراخز و سنجاب و سمور و غیره به مسکو آورده و از آنجا به‌اسلامبول و ایران و حاجی ترخان و رشت‌می‌رود. و از رشت ابریشم بافته و نبافته به‌ولایت روس می‌رود و از حاجی‌ترخان اقمشهٔ هند و شکر و نبات وادویه آورده و مروارید از اسلامبول به‌آنجا می‌برند. در بازار وحجرات آنها مطلقاً خرید و فروخت می‌شود و بلوری که در ولایت روس ساخته شده مطلقاً به‌مسکو آورده و از آنجا به‌ولایات غربیه می‌فرستندچون دولت روس کسبه از هریك از بلاد فرنگستان به‌ولایت خود آورده‌اند اکثر آنها ترقی معقولی کرده به‌عینه مثل سایر فرهنگ اهل صنعت کارهای خود را به‌بزرگان نموده و نشانی گرفته که وقتی خود به‌تنهایی مشغول به‌شغل مزبور بوده و دیگری کار او را نسارد، صنعت‌ـ کار مزبور خیلی صاحب مایه می‌شود و سعی می کند که چیزی از خود اختراع

کرده باشد و از جمله کسبهٔ این شهر، نجاران چند هست که اطاقهای چوبی ساخته به‌هراندازه و ترکیب در بازار حاضر است. هرکس اطاقی می‌خواهد در بازار رفته، پسند کرده، چون پارچه پارچه است در بالای گاری حمل و به‌خانه خود می‌برد. نجاران مزبور آنها را به‌ترتیب به‌یکدیگر متصل می‌کنند و خانهٔ دیگری هست که او را خانهٔ دیوانگان می‌گویند. خانهٔ مزبور خانهٔ بزرگی است زیاده از صداطاق بزرگ دارد و خدمهٔ چند دارد هرکه را عقل زایل شود و یا بکلی دیوانه گردد و به‌علت نقص عقل آزار به‌مردم خواهد داد به‌خانهٔ مزبور برده خوراك و جامهٔ آن مادام حیات حاضر است. اگر در این ضمن خدا او را شفایی داد، او را امتحان نموده بیرون می‌فرستند والا در آنجا او را نگاه داشته طبیب و دوا و خدمه به‌قدر ضرورت دارند. بعضی از جوانان خوش قامت در آنجا دیدم که آنها دیوانهٔ عشق شده‌بودند. به‌این معنی که در اینولایت، دختران در مجالس پسران را می‌توانند دید و بعضی از جوانان دختران را دیده به‌یکدیگر مایل شده چنانچه بعد از مصاحبت آنها پدران آنها راضی به‌عروسی آنها نشده آنها رامنع از دیدن همدیگر کرده آنها مجنون می‌شوند و هنگامی که کدخدایان شهر سراغ نمودند که آنها را جنونی عارض شده به خانهٔ دیوانگان برده در آن جا آنها را به‌معالجه و عدم رؤیت محبوب، آنها را به حال می‌آورند، بعضی از آنها به‌حال اول می‌آیند، لیکن برخی آنها به‌حدی مستغرق بحر عشق گردیده که مادام حیات مجنون هستند، نظام ولایت اینکه هرکس از مرتبهٔ خود تجاوز ننموده و کسی مواصلت به کسی که به‌او مقابله نکند، اگرچه به کرات اطفال خود را مجنون دیده لیکن فنای اولاد خود را ترجیح به‌مواصلت نانجیب می‌دهند و آنها را منع نموده بالاخره دیوانه می‌شوند، و از جمله قواعد دیگر اینولایت اینکه شش روز بعد از ورود به‌اینولایت بر سبیل عبور گذر می‌کریم جمعی کثیر از مجرمین و دوستاقیان را دیده که با سالداتها قر اول می‌رفتند. سبب آن تحقیق نموده گفت اشخاصی که تقصیرکار هستند از برای تنبیه آنها به ازاء تقصیر آنها مدت معینی باید مشغول به کار فعله شوند. صبح آنها را برده برسر کار می‌گذارند و عصر آنها را داخل به‌زندان می‌کنند، قاعدهٔ اینولایت اینکه مدت یک سال هرکس از مقصرین و دزدان و قاتلان مردم که گناه عظیمی کرده‌اند محبوس نموده در سر سال آنها را به‌خانهٔ قاضی حاضر کرده از روی دقت به‌تقصیر

آنها رسیده هرکس تقصیر بسیار عظیم کرده مثلا قتل نفس نموده او را به‌دار می‌کشند و هر که تقصیر از او کم کرده مادام حیات به‌سیبر فرستاده، و کمتر از آن، به‌قدر گناه آن باید مشغول به‌کار بنایی و شغل دیوانی بوده تا آنکه مدت وقت مزبور به‌سر آمده او را آزاد می‌کنند. و کسی که تقصیر او کمتر است، به‌جریمه کردن او را مرخص می‌کنند.

روز هشتم شهر رمضان: روز عید عیسویان بوده اهل مسکو از شهر بیرون رفته در کلیساهای خارج از شهر می‌روند و زیارت می‌کنند. روز دیگر، جوانی است که ما در خانهٔ او منزل داریم، در زبان فرانسه ربط کاملی دارد و مدتی در حاجی‌تر خان مانده از ارامنه است و زبان ترکی را در نهایت فصاحت می‌داند. کتابی دردست داشت که تاریخ اول ترقی الی هنگامی که از روس مراجعت به‌فرانسه نموده مفصلا مشروحاً شخص افسری از افسران نمسا به‌زبان فرانسه و روسیه نوشته بود و چون بالفعل از آثار خرابی مسکو هنگامیکه بناپارت به‌عزم تسخیر اینولایت آمده بود باقی است بنده را رغبتی مالاکلام در این افتاد که به‌حمایت او هنگام عزیمت به‌سمت روسیه و مادام توقف او وقایع اتفاقیه و تدبیر روسیه در اخراج او را مفصلا معروض دارم، بنابر آن شخص مزبور را در منزل آقا محمدعلی تاجر شیروانی برده و موافق آنچه درکتاب مزبور نوشته بودند ترجمه نموده امید هست که خالی از نفع نباشد، تعداد اسامی نفری و اسباب جنگی بناپارت که به‌همراه خود از پاریس برداشته عزیمت روس را نموده است بدین موجب است:

سپاه پولندی شصت هزارنفر

سکسان ده‌هزار نفر

پروسیه بیست ودوهزار نفر

ایتالیا بیست‌هزارنفر

آستریا سی‌هزارنفر

لوبریان که یکی از ولایت نمساست و پسر ناپالیان دختر لوجین سردار آنها را گرفته بیست‌هزار نفر

وست‌فلیان که یکی از ولایت نمسا و برادر او حروم سردار آن سپاه بوده بیست هزارنفر

وارتم‌برجن که دختر او را برادر ناپالیان حروم به‌عقد خود درآورده چهارده‌هزارنفر

ورمس که یکی از طوایف نمسا است ده‌هزار نفر
اسپانیال چهارده هزارنفر
فرانسه و نمسا و متعلقات آنها دویست و شصت ودوهزارنفر

تاریخ حرکت بناپارت از پاریس و عزیمت مملکت روسیه به‌تاریخ نهم ماه می عیسوی سنه ۱۸۱۲ با کل سپاه خود که چهارصدونودوسه‌هزار نفر باشد از پاریس خروج و به‌عزم تسخیر روسیه وارد به‌آنولایت می‌شود، اولا قریب به‌شهر ویلنه که یکی از شهرهای روسیه است می‌رسد.

سابقاً امپراطورروس با سپاه کثیری در ویلنه بوده و هنگامی که خبر نزدیک شدن بناپارت و تعداد نفری سپاه او را شنیده خود را حریف او ندانسته پل‌ویلنه که محل‌معبر سپاه است خراب کرده و اسباب جنگ و آذوقه هرچه در آنجا بوده به همراه برده شهر کی خالی در آنجا می‌گذارد، چون ناپالیان ویلنه را خالی دیده دو روز در آنجا توقف نموده بعد از آن روانه شهر ئوا کرودیک می‌شود، شهریست بزرگ ولیکن امپراطور به‌هریک از بلاد روس که قلعه مضبوط نداشته که نتوانسته سپاه به‌جهت مهارست آن گذارد، غلات و آذوقه را کلا آتش زده اهالی شهر را کوچانیده در اینجا نیز بناپارت شهری ویران و خراب دیده بلکه علف صحرا را نیز آتش زده بودند، از آنجا روانهٔ مسکو می‌شود، در راه به‌شهر اسمولنسکو که عظیم شهری از شهرهای روسیه بوده می‌رسد، در آنجا به‌سپاه روس ملاقات می‌کند، جمعی ازروسیه و توپخانه و سرباز و سواره که در تحت برلکی‌وتالی که یکی از جوانان بزرگ روسیه است بوده در حوالی شهر تلاقی طرفین واقع مدت دوساعت به‌مقابله مشغول‌و جمعی کثیری مقتول گردیده بالاخره سپاه روس تاب نیاورده به‌جنگ و گریز داخل به‌شهر اسمولنسکی شده هنگام ورود به شهر جنرال برلکی‌وتال حکم به سپاه می‌کند که آنشب به‌مسکو روانه شوند. سپاه در یکطرف شهر مانده روزانهٔ دیگر جنرال مزبور مشغول به‌قلعه‌داری بوده لیکن مجموع مردم را هرکس بارکش داشته و توانسته که اسباب خود را بیرون برد حکم کرده که از شهر بیرون روند و آنشب خود با سایر سپاه و مردم شهر هر که توانسته به‌همراه او از شهر بیرون رفته و هنگام خروج آتشی به‌شهر انداخته اکثر خانه‌ها می‌سوزد و خود و سایرین به‌سمت مسکو فرار می‌کند. سپاه فرانسه روزانهٔ دیگر به‌خاطر جمعی به‌تاخت و تاراج مشغول و رسیدن آذوقه

زمستان داخل به‌شهر مزبور شده شهری خالی از مردم و سوخته می‌بینند چیزی که در آن شهر باقی مانده بود توپهای قلعه و خانهٔ بزرگ کلیسای مسیحی، در خانه بزرگ کلیسا مانده و سایر سپاه فرانسه در کلیساها و جاهای دیگر توقف کردند. بعد از سه روز از آنجا خروج و عازم مسکو گردیده و اما سپاه روس که چهار روز قبل از شهر مزبور روانهٔ مسکو گردیده در هرجا به‌دهات و شهرهای عرض راه رسیده مردم و اموال آنها را کوچانیده و آتش زده و در هرجا که رودخانه و پلی بوده پلهای مزبور را نیز خراب کرده نزدیک به‌مسکو کوتوساف که یکی از جنرالان بزرگ روسیه پیرمردی، هفتاد ساله که سالها سردار سپاه روسیه بوده و با دولت عثمانی سالها مجادله می‌نموده کوتوساف مزبور از جانب پادشاهی سردار کل سپاه می‌گردد. سپاهی انبوه با توپخانه و اسباب جنگ جمع نموده منتظر رسیدن و مقاتله بوده در روز چهارم شهر سپتنبر عیسوی سنگری ساخته قشون خود را جا به‌جا نموده در روز ششم سپاه فرانسه به‌مقابل رسیده در یک سمت فرود آمده دوساعت از ظهر گذشته هنگامهٔ جنگ گرم و از دوجانب سپاه خونخوار در آرزم آمده یک طرف معسکر کوتوساف جنگل و طرف دیگر سنگری ساخته از سمت فرانسه هجوم به‌روس برده سواره فرانسه تاخت به‌آنها نموده الی دم سنگر رسیده و از طرف روسیه به‌ضرب توپ جمعی کثیر از فرانسه را مقتول نموده بالاخره از دوطرف حمله به‌یکدیگر نموده، دور هم ریخته سپاه روس به‌قاعدهٔ که دارند مادام حیات جنگ نموده و فرار نمی‌کنند و الی هنگامی که سیاهی شب بر سردشت درآمد هنگامهٔ جنگ دلیران برپا و از هیچ سوفتحی دست نداده هردو طرف دست از جنگ بازکشیده شب را در آن میدان به‌سر برده روزانهٔ دیگر که صبح صادق سر از دریچهٔ مشرق بیرون آورده از هر دوطرف صفوف جنگ را آرایش داده در این روز کوتوساف به‌مقابل سپاه روسیه آمده به‌آواز بلند خطاب به‌سرداران نموده به‌این فقرات مستمعین را دلیر می‌کنند:

به‌افسران و سالداتهای روس مرا گفتگویی است. این است که دشمنی به‌ولایت شما آمده بالفعل درپی تخریب ولایت شما و اموال شما بوده و هست و به‌هر یک از ولایات شما که وارد شده است چنانچه شنیده‌اید خانه‌های خدای شما را خراب کرده وصورتهای خدای شما را شکسته و زنان شما را مضطرب‌وار به‌دست سربازان خود می‌دهد و ارادهٔ او اینکه همه زنان شما را به‌اسیری دهد، اگر ذره‌ای

حمیت دینداری وحب وطن و حب عصمت و حب پادشاه خود و ولایت خود را در دل دارید امروز روز مردانگی و شجاعت است، امروز روزی است که هرکس را اندک ننگ و غیرت باشد باید جان خود را مردانه بازد و زنانه تعلل نورزیده گذارد که دشمن جان و دین و دولت او بر او غالب شود من هم یکی از پیرمردان هفتاد سالهٔ شما هستم و در طریقهٔ دینداری مستقیم هستم هر که را میل به‌مردی است امروز باید جوهر خود را ظاهر کند. بعد از گفتگو کوتوساف غریو از سپاه روسیه برخاسته متفق‌اللفظ ممهد و متحدالمعنی متعهد می‌شوند که امروز یا کشته می‌شویم یا فتح می کنیم، و از طرف سپاه فرانسه ناپالیان سپاه خود را به‌اینمقالات مخاطب می‌سازد:

سالداتها و افسران من امروز روز فتح شما است و فتح به‌اندک سعی شما موقوف است، به‌خاطر داشته باشید که سالدات فرانسه از جمله مشاهیر آفاق است و آبرویی که شما پیدا کرده‌اید به‌علت دلاوری و پردلی و مردانگی خود شما بوده هر که را میل به‌آن باشد که نام او سردفتر اسامی گردیده امروز باید جوهر خود را بنماید، قطع نظر از آن امروز آخر جنگ شما است بعد از فتح وارد به‌مسکو شده اموال مسکو متعلق به‌شما خواهد بود و خانه‌های مسکو در زمستان مسکن شما خواهد شد.

بعد ازمکالمهٔ کوتوساف با سپاه روس و ناپالیان با فرانسه، بنای مقاتله نموده اتفاقاً درآن روز کره دودی پیدا شده به‌حدی که سپاه روس نیافته بودند که به‌چه نوع سپاه فرانسه یورش برده که از آنقرار چاره آنها را نموده یکدفعه چهل‌هزار سپاه فرانسه تاخت بر سر روس برده به‌حدی نزدیک به‌یکدیگر رسیده که با تفنگ و طپانچه جنگ می کنند در این روز فرانسه علی‌الخصوص سواره آنها به‌نوعی شجاعت خود را به‌کار می‌برند که روسیه را هرگز با چنین سپاه مقابله نیفتاد، مجموع متحیر و مضطرب می‌شوند، لیکن چون مجموعاً متحداللفظ به‌جنگ و فتح بودند مطلقاً از جای خود حرکت ننموده به‌کرات سوارهٔ فرانسه الی دهنه توپ روسیه رفته و آنها به‌ضرب توپ سوارهٔ مزبور را پس نشانیده و چون قبل از شروع جنگ بناپارت را اعتقاد اینکه سپاه روس تاب مقاومت او را نمی‌آورد و چندان سپاهی در میدان نیاورده در این اوقات که چنین ایستادگی از آنها استنباط افتاد حکمی می‌فرستد که

پنجاه عراده توپ دیگر با توپچی و غیره ملحق به‌سپاه او شده باشد و حکمی می‌فرستد که شوهرخواهر خود میو را که سردار کل سواره‌نظام بوده ملحق به‌سپاه او شود، هنگام ورود میو را حکمی به‌او می‌رسد که حمله برصف متعلقه بریکیشیان که یکی از جنرالان بزرگ روسیه بوده آورده سواره تازهٔ به‌جنگ آمده و سپاه روسیه خسته بوده یکدفعه سواره فرانسه تاخت بر آنها آورده جنرال بریکیشیان به‌خیال اینکه جای سپاه خود را تغییر دهد اندک حرکت کرده سپاه فرانسه چنین می‌دانند که آنها را شکست داده حمله‌ور بر سر آنها شده کوتوساف ازین مرحله آگاه بوده معدودی از سپاه به کومک بریکیشیان فرستاده حکم به‌او می‌رسد که تا حکم به‌آنها نیاید از جای خود حرکت نکند، و از سویی فرانسه حمله به‌آنها برده هنگامه جنگ گرم شده درهم ریخته و از هر دوطرف آتش عظیمی برپا شده هرسمت یکهزار عرادهٔ توپ به‌آتش‌باری مشغول گردیده، دود توپ به‌حدی بوده که دیده نظارگان بجز شعله توپ چیزی را نمی‌بینند و هفتادهزار سواره از دوطرف حمله آورد دست به گریبان گردیده الی سه‌ساعت بعد از غروب، چون رخساره فتح از هیچ طرف رخ ننموده شب بر سر دست درآمده به‌علت تاریکی هردودست از مقاتله و جدال بر کشیده سی‌هزار از روسیه مقتول و جنرال بریکیشیان و سه جنرال دیگر مقتول و چهارنفر از جنرالان دیگر زخمدار گردیده و از طرف فرانسه پنجاه‌هزارنفر مقتول و یک‌نفر جنرال روسی عراده توپ دستگیر شده هنگامی که دست از مقاتله کشیده بودند بناپارت از روی حیرت به‌افسران خود می‌گوید جنگی چنین تا به‌حال بر من روی نداده و نشنیده‌ام که به‌این نوع از دوطرف پای‌داری شود، همه صحرا مملو از زخمداران هر دو جانب و اسبان کشته گردیده و توپهای بدون عراده و سلاح جنگ بوده از جمله تعجبات دیگر اینکه باروت هردو صف بکلی تمام شده و اگر جنگ بر سر پا بود کمتر به‌آتشباری روی می‌آوردند، از قورخانه همراهی شصت‌هزار کیسه باروت به‌توپ رفته چنانچه از اینقرار قیاس شود از دوطرف هریک شصت‌هزار تیر توپ خالی کرده یکصد و بیست‌هزار توپ خالی شده سوای تفنگ سربازان و سواره و طپانچهٔ آنها.

درآن شب ناپالیان به‌جهت شکست وبست سپاه خود وجمع‌آوری توپ وقورخانه، به‌قدر شش میل به‌عقیب رفته روزانهٔ دیگر پلاتوف سردار بزرگ قزاق با جمعی از

سواره قزاق به‌تعاقب ناپالیان رفته درآنروزقزاق به‌حدی از هرطرف اغتشاش در سپاه ناپالیان انداخته که سالها نام قزاقها به‌دلیری مذکور خواهد شد سپاهی بی‌نظام طریق یورش آنها نه به‌طریق جنگ نظام است. هرساعت ازسویی حمله آورده ناپالیان از سپاه عقبی خود شش بطالیان[1] سرباز تازه و ده بطالیان سواره نظام و توپخانه و قورخانه و آذوقه جنگ را به‌خود آماده و مراجعت به‌میدان جنگ می‌نماید وکوتوساف در آنروز زخمداران و سپاه را به‌دهات قریبه فرستاده و سرب و باروت قلیلی به‌او رسیده مجموع سپاه را برداشته از یکطرف راه عازم به‌مسکو گردیده و چون بناپارت، کوتوساف را عازم به‌مسکو دیده خود نیز با سپاه تعاقب او نموده. کوتوساف وارد به‌مسکو گشته بدون توقف در مسکو از آنجا خروج نموده با سپاه همراهی خود در سمت یمین مسکو در دهی مسمی به‌پودال توقف نموده و بعد از آن شرحی به‌تعجیل مخفیاً براستانچین که یکی از جنرالان روس و سردار در مسکو بوده می‌نویسد و به‌اصرار بلیغ حکم به‌او می‌دهد که خود را بعد از رسیدن نوشته اسباب جنگ و سپاه و قورخانه و جبه خانه و خزانهٔ مسکو را با سپاه خود برداشته از مسکو بیرون آمده ملحق به‌اردوی من‌شو. راستانچین فوراً اعیان شهر را طلبیده مراتب را به‌آنها گفته اصرار بلیغی به‌آنها می‌کند که از شهر خروج نموده اموال خود را نیز برداشته به‌همراه برند. چون درشهر شهرت یافته بود که ناپالیان از پی نهب و غارت به‌مسکو می‌آید مردم بنا را به‌شورو غوغا گذارده خواستند مانع سپاه راستانچین شده هریک بنا را به‌زاری و فریاد گذارده و طعنه به‌آن می‌زنند که چندین هزار بیچاره و فقیر را به‌دست دشمن داده و خود برخاسته می‌گریزی. عامهٔ عوام که قادر به‌پیدا کردن بارکش و حمل و نقل عیال خود نبوده، تنی به‌قضا داده در مکان خود آرام گرفتند ولیکن مجموع متفق‌اللفظ متعهد شدند که مادامی که جان دارند در مجادله می‌کوشند. مابقی مردمی که معونتی داشته و توانسته حمل و نقل اموال خود را نمایند مجموع به‌همراه راستابچین به‌اموال و توپخانه و خزانه وجبه خانه برداشته از شهر بیرون رفته ملحق به‌معسکر کوتوساف گردیده تخمیناً زیاده از چهل هزارنفر سالدات و اهالی شهر به‌همراه او بود. در آنوقت هنگامهٔ عظیمی در شهر برپا شده همه زنان به‌گریه مشغول و وداع با شوهران و فرزندان خود نموده و چون عامهٔ مردم قسم یاد

---

۱. نام یك فوج سرباز.

نموده بودند که مادامی که حیات دارند در جدال کوشند و به‌علت عدم معانت و اسباب جنگ همه را خاطر جمع درکشته شدن بوده شور قیامت در این وقت در پیش شهر مسکو عظمی نداشته ولیکن همهٔ مردم از اعلی وادنی و وضیع و شریف و بومی و غریب ازین معنی متحیر بودند که سبب چه بود که کوتوساف در مسکو نماند. با سپاهی معدود در مسکو بودن و محاصره نمودن بهتر از آن بود که شهر به‌آن عظمت را به‌دست دشمن داده و خود و سپاه به‌سلامت جان برد. حتی بناپارت خود متحیر بود که این معنی خلاف ضابطه بوده است که شهر به‌آن بزرگی و توپخانه و جمعیت را گذارده در خارج شهر به‌فاصلهٔ چندین فرسخ نشیند. بعد از اینکه راستابچین و اهالی مسکو و قورخانه و غیره ملحق به‌معسکر کوتوساف گردیده، فوراً جنرالی مسمی به‌دین دین کودال را با سپاهی معدود در راه توروآن نواحی فرستاده و جمعی از سواره قزاق را به اطراف آن نواحی فرستاده که سپاه فرانسه را از آن نواحی و دست‌انداز و تاخت و تاراج آنها منع نموده باشند و خود عریضه به‌خدمت امپراطور روسن می‌نویسد. ترجمه عریضه کوتوساف به‌امپراطور روس هنگامی که راستابچین و چهل هزار نفر سپاه و اهالی مسکو و قورخانه و اسباب جنگ و خزانه مسکو ملحق به‌معسکر او می‌شود:

صاحب بعد از اینکه مقاتلهٔ شدیدی فیمابین ما و فرانسه در هفتم شهر سپتنبر در حوالی برادینا واقع شد من منزل خود را حرکت داده عازم مسکو گردیدم به‌علت اینکه به کرات به‌من خبر رسید که دشمن را زیاده از ماقوت دارد و قشون زیاد دارد و سپاه زخمدار آنها در اردو مانده سپاه تازه بر سرما آورده اگر در آنجا توقف می‌نمودم طاقت مقاومت با ما نبود، به‌علت اینکه برخی از سپاه‌ما زخمدار و مابقی خسته بودند، بعلاوه اینکه زیاده از دو مقابل ما دشمن تعداد نفری و به‌علت اینکه جنرال توره‌ماساف و جنرال تیجی کاف را با سپاه همراهی انتظار می کشیدم و نرسیدن آنها سبب آن شد که زیاده سپاه را به‌جنگ آنها نفرستاده اگر نقصی و شکستی به‌ما روی می‌داد مورد بی‌آبرویی من و خفت دولت روس بود، سپاه را برداشته روانهٔ مسکو گردیده در این ضمن خبری به‌من رسیده که دو سپاه از دشمن جلوگیر من شده یکی از راه بوراسک و دیگری از راه زونیا کرد که در حوالی مسکو با من بنیاد مقابله کنند، اگر در حوالی مسکو با دشمن مجادله می کردم و شکست

می‌خوردم نیز مورث تخریب دولت می‌بود و بعد از شکست سپاه متعلقه به‌من سپاه دشمن تعاقب نموده داخل به‌مسکو گردیده هزاران از اهالی شهر مزبور به به‌قتل رسیده و اموال آنها به‌یغما می‌رفت. به‌ملاحظهٔ اینگونه عیوبات با افسران و جنرالان سپاه در این خصوص مشورت نمودم. جمعی کثیر از آنها با من و قصد من موافقت نموده و برخی مخالفت ورزیده بالاخره عامه سپاه و من قرار به‌این دادیم که ممانعت دشمن را از دخول مسکو ننموده و بدون جنگ تازه او را گذاریم وارد به‌مسکو شود ولیکن این‌مطلب را عرض می‌کنم که قبل از وقت این‌مطالب را به‌عرصهٔ خیال آورده و شرحی به‌راستابچین نوشته و حکم به‌او داده‌ام که خزائن متعلقه به‌پادشاهی وجبه خانه و قورخانه و سپاه متوقفین مسکو را با اهالی و اموال آنها برداشته ملحق به‌اردوی من شود. بالفعل مسکو شهریست خالی تصورفرما جان شهر، مردم و متوطنین آنست. هنگامی‌که شهر جمعیت ندارد، با بیابان تفاوتی ندارد، و همچنین جان دولت، جمعیت ولایت است، ولایت بی‌جمعیت از برای دولت قالبی است بی‌جان و هرجا جمعیت و دولت است، آنجا ولایت است به‌عبارت آخری، بالفعل مسکو در اردوی منست و دولت مسکو نیز در اردوی من ولیکن مجدداً جسارت به‌عرض می‌نمایم که دخول فرانسه مطلقاً سبب شکست و نقص دولت روسیه نیست بلکه سبب تخریب خود دشمن می‌شود. و عرض نمی‌کنم که. خرابی مسکو باعث دل‌شکستی اهالی روس نیست شهریست از شهرهای اجداد ما و پادشاهان ما همه متوقف آن بوده و از ابنیهٔ سلاطین ما بوده، تخریب آن باعث شکست دلی همه روس است، لیکن خرابی یک شهر باعث سلامتی همه مملکت است، الی حال سپاه اردوی من در نهایت انضباط و انتظام هستند و چمن تولارود و گله و گوسفند وحشم و آذوقه دردست من است، بندگان پادشاهی می‌دانند که جای مزبور سبب دادن آذوقه و علف کل سپاه است، چنانکه در مسکو می‌ماندم، اینجا به‌دست دشمن می‌افتاد بلکه این صفحات را کلا ضبط می‌کردند و سبب تقویت آن می‌شد، و به‌تدریج به‌علت عدم آذوقه در مسکو به‌تحلیل میرفتیم فوجی از سپاه را بالفعل بر سر راه طول و دیگری را بر سر راه را کالوخا فرستاده‌ام که دشمن را مانع از دست‌اندازی آنصفحات کند و نگذارند از آن نواحی آذوقه حمل و نقل به‌مسکو نمایند، مجدداً عرض می‌کنم در اینجا خود با سپاه معروضه نشسته‌امو منتظر

حرکت دشمن هستم و این معنی را یقین فرمایند که مادامیکه سپاه دردست من است و در این صفحه نشسته‌ام خرابی مسکو به هیچوجه مورث نقص دولت روسیه نیست و نخواهد بود و سپاه مزبور کلا متعهد جان‌فشانی هستند که مادام حیات در بدن دارند در این صفحه جنگ کنند و به‌رأی‌العین می‌بینم که سپاه دشمن به‌علت عدم آذوقه و معونت و حمله سپاه روسیه از هر طرف به‌او، سدراه آذوقه به‌او وممانعت رسیدن کومک به‌او کنند مجبوراً مسکو را گذارده فرار کند، و در آن وقت در طریقه جانفشانی خواهیم کوشید و او را، وجبروت او را، مخذول خواهیم نمود.

به‌تاریخ شهر سپتنبر عیسوی سنه ۱۸۱۲ هنگامی که ناپالیان به‌حوالی مسکو می‌رسدشهرتی در شهر مسکو پیچیده که ناپالیان حکم کرده که اموال شهر را تاراج نموده و اهالی‌شهر را بکشند. غوغای تازه درشهر پیدا شده رعایا و پیرمردان و جوانان و اصناف وسایرین اجتماع نموده قسم یاد نموده که مادام قدرت به‌جدال کوشیده خود را به کشتن دادن را ترجیح به‌دیدن اسیری عصمت خود و تخریب کلیسا و دین خود دانسته و به‌سبب اینکه همه تن به کشتن در داده من جمیع‌الجهات قطع علایق خود را نموده از یکدیگر وداع کرده لیکن مردان جنگ دیده نبودند. معدودی داخل به کریملین که ارک مسکو است شده درب آنرا بسته بناپارت را اولا حیرت بود که مطلقاً کسی به‌جنگ نمی‌آید و در شهر مطلقاً سالداتی نیست که در کناره دیواری آمده صدایی کند و یا اینکه کدخدایان و رعایا موافق قاعده مغلوبین هر شهر به‌استقبال آمده او را به‌احترام داخل نموده باشند، خود در خارج شهر توقف نموده جمعی از سپاه خود را به‌رسم امتحان حکم به‌دخول شهر نموده هنگامی که سپاه مزبور وارد به‌شهر شده از هر طرف دست‌اندازی نموده تا اینکه به‌قریب ارک رسیده از ارک چند تیر تفنگی به‌سپاه مزبور انداخته بودند. این معنی سبب مقدمةالجیش گردیده سپاه مزبور فوراً داخل بارک شده همه محصورین را به‌قتل رسانیده و چون آواز تفنگ از ارک به‌سمع اهل مسکو رسیده از هرخانه در نهایت یأس بیرون آمده بنای جدال گذارده وهرکس از اهل مزبور به‌قدریکه توانسته آتش باموال و خانه خود زده که بدست دشمن نیامده که سبب تقویت آنها گردد. از یکطرف سپاه فرانسه به‌نهب و غارت مشغول بوده و ازسویی اهل خود درحالت نومیدی خانه‌های خود را آتش زده سپاه فرانسه داخل به‌هرکلیسایی که می‌شد

تصاویر و زینتهای آنرا به‌غارت برده بعضی از قبور را شکافته بودند به‌خیال اینکه شاید پول و جواهر در آن پیدا کرده چون قاعدهٔ یکی از طایفهٔ مسیحی این است که هر کس به‌قدر وسعت خود طلا و جواهر به همراه خود در قبر برده باشد. آنروز الی شام ناپالیان در خارج شهر توقف نموده منتظر استقبال حکام و کدخدایان شهر بوده که آنها آمده به‌استدعا او را داخل شهر نمایند. بناپارت در هنگام غروب یکی از جنرالان خود را به‌شهر می‌فرستد که به کدخدایان شهر پیغام داده و دلداری نموده باشد که غرض به‌ورود این ولا این است که آنها را هدایت نموده و ازین ضلالتی که مستغرق هستند بیرون آورده علوم و فنون و آداب را به‌آنها نموده مراجعت به مملکت خود کند. جنرال مزبور وارد به‌شهر شده در هر کوچه و برزن که می‌رود نه کسی را پیدا کرده که پیغام به‌آن داده و نه کسی او را هدایت به‌خانهٔ حاکم شهر و یا کدخدا نموده بی‌نیل مقصود مراجعت کرده به‌خدمت ناپلئون عرض می کند که مسکو شهریست خالی نه کدخدایی و نه عمام بجز آوازگیرودارو تاراج و یغما چیزی را ملاقات نکردم. آن‌شب ناپالیان درخارج شهر درخانهٔ بزرگ قدیم پادشاهی مانده روزانهٔ دیگر الی شام توقف در آنجا نموده چون کسی از شهر نیامده یعنی کسی نبوده که به‌استقبال رود و یا به‌فکر اینگونه تعارفات افتد در شام روز مزبور وارد به‌شهر مسکو گردیده و چون اینگونه حرکت را حمل بر عدم میل واردات اهل مسکو دانسته بی‌نهایت ازین‌معنی متغیر بوده حکم به‌طبالان می‌فرماید که مطلقاً طبل نزده و توپ خالی نکنند در نهایت آرام وارد پارک شده دو ساعت بعد از ورود او به‌ارک خبر می‌رسد که ارک را آتش انداخته‌اند. اول جمعی را به‌خاموش کردن آتش حکم می کند و ثانیاً جمعی از سربازان به‌عقب اهل روس در حول و حوش ارک فرستاده حکم می‌دهد که هریک از روس را دیده گرفته به‌نزد او برند. به‌فاصلهٔ ساعتی یکصدنفر از روس را به‌نزد او برده اولا از آنها سؤال می کند که سبب چه بود که مردم آتش به‌شهر می‌اندازند. آنها می‌گویند ما را اطلاعی نیست. ثانیاً به‌آنها خطاب می کند که ما را مطلبی است از این سؤال می‌خواهیم بدانیم ارادهٔ اهل شهر چه‌چیز است اگر راست نگویید مجموع شما را می کشم و اگر راست بگویید انعام به‌شما داده مجموع را در این شهر صاحب منصب می کنم. آنها انکار نموده جواب نداده، آنها را یکایک به‌ضرب گلوله مقتول می‌سازد و در

هردفعه که هر کدام را کشته دیگری را طلبید از او سؤال نموده ایضاً جواب شافی ازاو نشنیده مجموع را کشته آفرین بر آن صدنفر! اولا عهد خود را نگاه داشته که همه را شرط اینکه به ناپالیان خدمت و اطاعت نکنند. و ثانیاً جان خود را برسر دولت خود و ولایت خود باخته یکنفر از کشته شدن ترس برنداشته، هنگامی که آنها را به‌نزدیک مقتول آورده شکل صلیبی مثلث در پیشانی و دوشانه راست و چپ خود کشیده که در معنی شهادت و اقرار بدین مسیحی است و بعد از آن مردانه کشته شده، بعد از کشتن آنها و اطلاع شهر از این معنی شور و غوغایی تازه از شهر برخاسته و همه را یقین بر آن شده بود که آنچه شنیده‌اند در نهب و غارت آنها درست است. و این معنی مورث خوف آنها شده روزها در جای مخفی مخفی مانده و شبها به‌دیدن منسوبان دیگر رفته خوراک به‌یکدیگر می‌رسانند و چون اولا ناپالیان بی‌میلی از روسیه استنباط نمود و ثانیاً آتش‌زدن به‌شهر حتی به‌ارک در آنوقت حکمی به‌قراولان ارک می‌دهد که در بهای آنرا بسته تنها یک درب آنرا باز گذارند و بجز افسران معتمد خود کسی را نگذارند وارد بارک شود. و چون ناپالیان مردم شهر را از خود کم میل دیده بلکه از آنها وحشتی برداشته به‌توسط یکنفر از تجار اهل مسکو پیغامی به‌نزد امپراطور روس فرستاده با نهایت خصوصیت، ماحصل پیغام اینکه مقصود من از آمدن این ولایت آن است که تجدیدی دوستی با امپراطور نموده باشم و با بالفعل به‌آن رای مستقیم هستم. اگر میل و رغبت به‌دوستی دارد بالفعل حاضرم چنانچه قبل از ورود به‌مسکو پیغامی به‌من فرستاده خواهش نموده بود که مراجعت کنم نیز داخل به‌اینولایت نمی‌شدم، حال مطلب من رضاجویی اوست، بعد از فرستادن پیغام مزبور منتظر جواب بوده.

روز شانزدهم- سپتنبر عیسوی هنگام صبح باد شدیدی وزیده سبب اشتعال بی‌نهایت شده خانه‌ها را مجموع از چوب تختهٔ ساخته‌اند، به‌فاصله چهار ساعت اشتعال آتش مزبور بی‌نهایت گردیده شهر مزبور خرمن آتش گردیده ناپالیان حکم به سالداتها فرموده که سعی در فرو نشانیدن آتش کنند مجموع مردم دست از تاراج کشیده به‌خاموش کردن مشغول شده لیکن نایرهٔ اشتعال به‌فلک گردون می‌رسید. محتقراً الی بیست ویکم سپتنبر آتش مزبورفرو ننشسته دراین بین بناپارت به‌جهات چند مضطرب گردیده اولا سپاهی انبوه از او به‌شهر داخل شده آذوقه کم و جای

خواب و استراحت آتش گرفته. ثانیاً هنگامی که مجادله با کوتوساف نمود به‌همه سپاه به‌آواز بلند وعده داده بود که بعد از فراغ از این جنگ اخیر شهر مسکو و آذوقه و دولت آن متعلق به‌شما خواهد بود. در خانه‌های آن در زمستان توقف می‌کنید. و دولت آنها را به‌یغما می‌برید. بعد از ورود به‌مسکو شهری بی‌آذوقه با معدودی خلق و آنها هم معاند، به‌دست لشکر داده. سپاه مزبور به‌علت اینکه یغمایی به‌دست نیاورده و خانهٔ درستی نداشته و همه ناراضی و شاکی بودند بلکه به‌حکم افسران و بزرگان خود گوش نمی‌داده، و ثالثاً اینکه هرکدام ازسپاه خود را از مسکو به‌طلب تاراج و آذوقه فرستاده سپاه روس راه آنها را قطع کرده مانع از آوردن آذوقه می‌شدند در این ضمن تدبیری نموده پیغامی به‌کوتوساف فرستاده که در مخفی از امپراطور سؤال کند که اگر او را میل به‌صلح باشد زیاده ازین غایلهٔ ناخوشی در میانه نبوده بنا را به‌صلح گذارند. و کوتوساف نیز او را به‌سر هم‌بندی نگاهداشته، در این بین که ناپالیان در اضطراب بوده سپاه روس علی‌الدوام از هر طرف به معسکر کوتوساف آمده، پلاطوف، بزرگ طایفهٔ قزاق با بیست‌هزارسواره قزاق دیگر وارد به‌معسکر کوتوساف گردیده نه تنها به‌تمنای کومک بلکه ضمناً به‌تصور اینکه تعاقب بنه و اردوی ناپالیان نموده چیزی یغما آرند، وسپاه روسیه هریک از بلاد روسیه که ملحق به‌اردوی کوتوساف گردیده به‌قدر حال آذوقه و پوشاک و اسباب به جهت سایر سپاه می‌آورده. بسیار از زنان روسیه طلاآلات خود را به‌نرد کوتوساف فرستاده که همه را به‌مصرف سپاه رسانیده باشد و همچنین از هرکدام از ولایات قریبه بمعسکر، رخوت سپاه و علیق و چادر و فرش هرچه توانسته آماده و فرستاده و از هرسو و هر ولایت روس همتی گماشته و ساعی در تخریب دشمن بوده خود سپاه موجودی رکابی کوتوساف ازصمیم قلب مهیا به‌جان نثاری گردیده‌اند در این بین خبر اجتماع روسیه به‌سمع ناپالیان رسیده به‌حدی که جمعی ازسپاه روسیه با قزاق در حول و حوش اردوی سپاه فرانسه که به‌فاصلهٔ چهار فرسخی مسکو توقف داشتند رفته احدی از اهل اردو نمی‌تواند که داخل به‌مسکو شده و سپاه مزبور را نیز آذوقه کم است. در این اثنا اضطراب او زیاد شده جنرالان و سرداران سپاه فرانسه در نزد او آمده عرض کردند ماندن ما در این‌ولایت بی‌حاصل است. اینکه سرما در پیش است بدون آذوقه و سپاهی انبوه و لشکری مثل لشکر کوتوساف در مقابل، بالفعل

سپاه روسیه نمی‌گذارند که آذوقه به‌ما برسد. اهل مسکو نیز آذوقه ندارند خانه‌هایی که توقف داشتیم آنها نیز آتش گرفته بالفعل ما همه درکار خود حیرانیم. اگر صلاح دانی با امپراتور روس صلح کن مجدداً بناپارت درصدد چاره برآمده که صلح شود. لیکن مطلب او اینکه دولت روس اولا استدعا نماید و گویا کوتوساف او را به‌سر هم‌بندی گرفته و وعده نموده بود که از طرف امپراتور هر حکم برسد ترا خبر می‌دهم و چون سپاه فرانسه را آذوقه تمام گردیده و سپاه روس مانع آنها بوده که به طلب آذوقه به‌دهات حول و حوش مسکو روند و به‌کرات سپاهی که به‌طلب رفته بودند یا دستگیر شده یا به‌قتل رسیده سالدات فرانسه گرسنه وضعیف بنا را به‌دزدی یکدیگر گذارده و اعتنایی به‌افسران خود ننموده بلکه هروقت افسران مزبور حکم به آنها داده جوابی که شنیده بودند چنین بوده است: اول نان بده که قوت خدمت داشته باشیم و ثانیاً حکم فرما تا از جان و دل خدمت کنیم. سپاهی که در اردو می‌بودند به‌تصور اینکه آذوقه سپاهی که در شهر است از اردو حمل و نقل می‌کنند به‌یکدفعه حمله به‌انبارهای خود نموده هر چه بدست آورده به‌یغما برده اغتشاشی در میانهٔ سپاه فرانسه پیدا شده جمعی از سپاه از گرسنگی به‌جان رسیده خود را به طلب نان به‌دهات روسیه انداخته یا دستگیر شده و یا به‌قتل رسیده.

چون جواب درستی از جانب کوتوساف به ناپالیان نرسیده بود مجدداً جنرال لارستان را که یکی از جنرلان فرانسه بوده است به‌نزد کوتاساف فرستاده پیغاماً خواهش مصالحه می‌کنند. کوتاساف جواب می‌گوید من بسیار مایل به‌مصالحه بوده و هستم. اولا به‌خدمت امپراتور خود عرض کرده‌ام جواب فرموده است مادامی که جان دارم صلح نکنم و در مقاتله و مجادله کوشم و ثانیاً همهٔ اهل سپاه از اعلی و ادنی، وضیع و شریف متعهد شده‌اند که الی‌نفس آخرین جنگ کنند و صلح ننمایند. اگر من خود میل داشته باشم از ترس طغیان شاه نمی‌توانم با او سازش نمود. جنرال مزبور مراجعت نموده مراتب را به‌خدمت ناپالیان عرض نموده. اگر چه‌قبول نکردن کوتوساف به‌نهایت او را متغیر نموده و اگر خاطر جمعی از سپاه خود و آذوقه آنها داشت فوراً بنای جدال می‌گذاشت لیکن اظهار تغیر در این مکان‌بیجا دانسته مجدداً جنرال مزبور را به‌نزد کوتوساف فرستاده خواهش نموده است که رخصت دهد مراسله در نزد امپراطور رود قبول نکرده بعد از آن خواهش می‌نماید

که حال ما مسکو را گذارده به‌شهر وی ازمه رفته و به‌علت زمستان جنگ را موقوف کنیم تا بهار آینده، جواب می‌گوید قاعدهٔ ما و قشون ما این است که در هنگام زمستان جنگ می‌کنند. ما زمستان و تابستان نمی‌دانیم و میل ما آنست که حال جنگ کنیم. بعد از اینکه پیغام یأس از کوتوساف شنیده مصلحت چنین دانسته که سپاه خود را برداشته از ولایت روس بیرون رفته به‌ولایت فرانسه وارد گردد. عزم را جزم نموده دست به‌تاراج اسباب کلیساها انداخته مدت هشت روز دیگر در شهر مانده و چون بکلی مصمم مراجعت گردیده در این هشت روز نه به‌نحوی در تخریب مسکو و اهالی آن کوشیده که تقریر توان نمود. اسباب بسیاری به‌رسم یغما از آنها جمع نموده در صندوقها محکم کرده از شهر مسکو خروج می‌نماید. هنگام خروج از مسکو مدت پنج هفته بناپارت در شهر مانده بود و هنگامی که از مسکو بیرون می‌رفت. به‌سپاه خود می‌گوید ما را حال لازم است که از مسکو خروج نموده در جایی به‌جهت زمستان توقف کنیم چنانچه به‌سپاه روسیه ملاقات کردیم جنگ‌می‌کنیم والا مطلقاً با آنها کاری نداریم وازطرفی سپاهی متعدد از روسیه به‌اطراف مسکو راه‌ها را بسته منتظر ورود ناپالیان ومجادلهٔ با آن بودند و چون خروج او از مسکو جنرال ایلودی داسکای با سپاهی از روس وارد به‌مسکو گردیده هرچه بنه و اسباب او در مسکو بوده مجموع را ضبط نموده و جمعی کثیر را از سپاه گرسنه در مسکو دستگیر کرده زخمدار بسیاری از فرانسه در کلیساها می‌ماندند آنها را نیز گرفته. اینمعنی نیز مورث مزید اغتشاش بناپارت می‌شود. مابقی قضایای مسکو را بعد از این عرض می‌کنم.

حال بناپارت عازم به‌فرانسه است. دو سپاه فرانسه به‌عقب آذوقه رفته بودند. یکی مکدانل ایسن روسیه به‌او ملاقات و او را شکست می‌دهد. و دیگری جنرال سنت سر که جنرال دیتکنس تیم روسیه او را شکست داده مانع از رسیدن و ملحق شدن ناپالیان به‌سپاه گردیده. این خبر نیز مورث زیادتی اغتشاش حواس او شده. بالفعل تدبیری به کار برده میورا شوهرخواهر خود با سپاه معدودی که چهل هزار نفر بوده باشد ومجموع اسباب خود را به‌او واگذارده حکم می‌دهد که از راه اسمولنسکو رود که سپاه روس را بخاطر رسد که او نیز از راه مزبور روانه است و خود با سپاه قوی و کاردیده عزیمت راه نموده مطلب ناپالیان اینکه خود را به‌پولند رسانیده در آنجا مادام زمستان

توقف کند و در منسک منتظر جنرال سنت سربوده که سپاه مزبور ملحق به‌او گردد. هنگامی که میورا با همراه بنه و چهل هزارنفر روانه به‌اسمولنسکو می‌شود. کوتوساف به‌تعاقب او رفته با او مجادله نموده به‌اندک وقتی او را شکست داده دوهزارو-پانصدنفر سواره را دستگیر نموده و معدودی کشته و بنه بناپارت را از دست او می‌گیرد. سپاه‌گرسنه جنگ نمی‌تواند کرد و اسب گرسنه بار نمی‌تواند برد.

بعداز رسیدن خبرشکست میوراناپالیان زیاده مضطرب تعجیل در راه نموده ولیکن مطلقاً خوراک به‌همراه نداشتند و علیق به‌جهت اسبان او در هیچ جا نبوده و هر روز اسبان بسیاری از سپاه از گرسنگی بازمانده و مرده و به‌تدریج سپاه از گرسنگی به‌عقب مانده و قطع نظر از آن سپاهی از روس در عقب آنها بدست‌اندازی و تاراج مشغول گشته. شبها در میانهٔ برف خوابیده علی‌الصباح جمعی مرده و برخی ناخوش به‌جا مانده. ناپالیان اولا درمیانه‌گاری بوده سپاه کلا بنا را به‌طعنه گذارده و شکایت نموده که پادشاه ما، ازغم ما و زحمت ما بیخبر است. خود در گاری نشسته و ما را در سرما بیرون گذاشته بعد از آن او نیز از گاری بیرون آمده سواره می‌رفت لیکن لباسی از پوست خز در برداشته. ایضاً ایشان بنا را به‌شکایت گذاشته که این عجب حالی است. بزرگ ما یا باید ما را پوست خز دهد و یا خود هم به‌صورت بدون پوست خز سوار شده بداند که ما به‌چه نوع می‌گذرانیم و بعد از آن چاره از برای ما کند. پس از آن پوست خز را از خود سوا کرده به‌آن فلاکت در میانهٔ برف و شدت سرما می‌رفتند حق مطلب آن است که آنچه بر سپاه فرانسه رسید و بنده شنیدم داستانی است که نگارش آن و مطالعه آن باعث تأثر هردلی می‌گردد. و به‌آن علت نگارش وقایع مزبور را موقوف داشتم. حتی تعدی که از قزاق میورا رسیده و از سپاه او هر روز زیاده از ششصد نفر آدم یا زیاده می‌مرد بعلاوه گرسنگی آنها و گوشت اسب اسب مرده را خوردن و ازین قبیل جان دادن و از سرما خشک شدن آنها نگارش این مورث ملال من می‌گردد و البته دیگران را طاقت مطالعهٔ آن نمی‌بود. از سویی جنرال بزرگ فرانسه وسایر افسران بنا را به‌شکایت گذارده به کرات به‌عرض ناپالیان رسانیده که در صورتیکه سپاه را معطل توپخانه کرده‌اند مجموع تلف خواهند شد توپخانه را بجا گذارد و خود با سپاه رود به‌علت اینکه اسبان بدون خوراک قوت بارسنگین توپخانه ندارند. به‌هزاران زحمت و تصدیعات ناپالیان خود را در نهم نوانبر

عیسوی به‌اسمولنسکو رسانیده لیکن از کثرت تعجیل و طی مسافت و ترس ماندن در بیابان او را فرصت استفسار راه و خبر تعاقب دشمن نمانده و چنانچه می‌خواست هر کس را به‌قراولی راه فرستد هیچکدام جرأت نمی‌نمودند که از ترس سرما و تاخت دشمن از سپاه او سوا شوند. در اسمولنسکی مجموع سپاه همراهی آن زیاده از شصت‌هزار نفر نبوده. پرمشخص است که سپاه مزبور به‌چه حالت بوده‌اند در اسمولنسکو توقفی ننموده از آنجا خروج، مابقی سپاه را به‌دست دادوس که جنرال بزرگ فرانسه بود سپرده و از آنجا خود به‌اسواران مخصوص پادشاهی که آنها را گارد می‌گویند با کمال تعجیل وارد به کرازنای گردیده خبری به‌او می‌رسد که اینک کوتوساف با استعجال تمام تعاقب سپاه تورا نموده است. در کزاز نای توقف نموده منتظر رسیدن سپاه گردیده لیکن در اینجا راه گریز را در پیش گرفته به توهم اینکه گرفتار به روس نگردد. خیال همراهی کردن سپاه را از صفحه خاطر زدوده در این بین خبر شکست فیلد مارشال دادوس و زخمدار گردیدن او و کشته شدن چهار نفر جنرال دیگر و دستگیری اکثر آنها و گریختن مابقی به‌او رسیده ساعتی سپاه شکست‌خورده ملحق به‌او می‌گردد. مابقی سپاه شکست خورده را جمع نموده دوروزی توقف کرده از آن پس سپاه را برداشته به‌وسلوود رفته در آنجا رود عظیمی است مسمی به‌بیری سیناپل او را شکسته‌اند که کسی عبور از آن نکند جمعی کثیر از سپاه فرانسه از راه منک به‌این سرزمین رسیده به‌علت شکستن پل عبور از آنجا غیر مقدور و معطل مانده بودند. بعد از رسیدن ناپالیان مهندسین فرانسه دوپل چوبین عظیمی ساخته که از دوطرف از پل مزبور بگذرد. بعد از بستن پل سپاه دوفرقه می‌شوند و از پل می‌گذرند. تیچی کاف سردار روسیه که تعاقب به‌سپاه فرانسه می‌نمود در اسمولنسکو جنرال پلاطوف قزاق را با بیست‌هزار سوار قزاق به‌عقب سپاه فرانسه می‌فرستد. سپاه قزاق، قریب برود، تاخت به‌فرقه اول سپاه فرانسه آورده دوساعتی در جنگ و جدال مشغول بودند. در این بین ناپالیان با جمعی از سواران و افسران و غیره از آب می‌گذرند و سواره قزاق از هرسو حمله به‌سپاه فرانسه آورده آنها را جلوگیر نموده تسلیم می کنند. پلاطوف را به‌خاطر می‌رسد که ناپالیان در آن سپاه می‌باشد. بعد از اطلاع از اینکه ناپالیان در آن سپاه نیست حمله به‌سپاه دیگر آورده یکطرف رود سپاه قزاق و دیگر سمت ناپالیان بوده. ناپالیان را یقین می‌شود که در صورتی که سپاه قزاق مزبور از

آب گذرند خود و سایرین دستگیر می‌شوند. اگر چه سپاه خود بکلی از آب نگذشته بود و در پل مملو از فرانسه بود، چاره بجز آتش زدن پل ندیده فوراً افسران مهندس را حکم می‌دهد که پل مزبور را آتش زنند و آنها را آتش زده هزاران از سپاه فرانسه در آنجا غرق شده لیکن اینگونه بیمروتی سبب خلاصی او گردیده سپاه قزاق در یک طرف و ناپالیان با معدودی که از آب گذشته در یکطرف و چون روسیه را قطع امید از دستگیر کردن ناپالیان شده بنا را به‌تاراج توپخانه و سایر بنه و اسباب ناپالیان که در عقب رود مانده منتظر گذشتن بودند می‌گذارند. در این کنار رود پنج هزار نفر فرانسه غرق به‌آب شده و پنجهزار نفر کشته گردیده و زیاده از بیست‌و-هشت‌هزار نفر دستگیر آمده و کلا توپخانه و قورخانه و متعلقات آن دستگیر روس گردیده اسامی تعداد نفری دستگیری و گذاردن اثاثه به‌عقب و بدست روس افتاده از تاریخ حرکت ناپالیان الی کنار رود بیری سینا به‌نهجی است که عرض می‌شود و بدین تفصیل است که نگاشته و معروض می‌شود:

جنرالان و سایر سالداتها و سواره و غیره چهل ویک نفر

یکصدو شصت وهفت هزارو هفتصدوهفتاد نفر سایر افسران از جنرال کمتر

توپ جنگی بزرگ، متعلقات و یکهزارو دویست ونودوهشت نفر

اسب و قورخانه یکهزارویکصدوسی ویک عراده

بعد از گذشتن ناپالیان از رود مزبور، میورا که شوهرخواهر او بوده سردار سپاه نموده خود با قدری قلیل روانهٔ اسمارگونی سرحد ولایت روسیه گردیده و از آنجا به‌همراه جنرال لین کورت نام به‌لباس مبدل درگاری کوچکی که در بالای یخ می‌رود نشسته وارد درزدین پایتخت سکسونی گردیده و بعد از آن روانهٔ پاریس می‌گردد. در نصف شب مخفی از هر کس خود را به‌خانهٔ خود می‌اندازد.

بتاریخ هجدهم دیسنبر عیسوی— وارد به‌پاریس گردیده که از یوم خروج او از پاریس به‌سمت روسیه و روز مراجعت او به‌پاریس مدت هشت‌ماه و نه‌روز می‌شود و زیاده از سی‌هزارنفر از سپاه او وارد به‌فرانسه نمی‌شوند. سپاه روس تعداد نفری سپاهی که از فرانسه مرده بودند نوشته‌اند. از آنجمله ازیومی که ناپالیان از اسمولنسکو خروج نموده الی به‌می که از رود بیری‌سینا گذشته تخمیناً در روزی

یکهزارو پانصدنفر از فرانسه را از سرما و گرسنگی مرده. سرمای آنجا نه به‌حدی است که تقریر توان کرد. و از جمله بناهای مسکو این است که در هفته دودفعه وقایع اتفاقیه را در کاغذ چاپ کرده به‌اطراف ولایت می‌فرستند. هم مردم را اطلاع بهم می‌رسد و هم وجوه توجیه کاغذ مزبور به‌سرکار پادشاهی می‌رسد. و دیگر اینکه در هر شنبه پانصد نفر قزاق در محلات و کوچه و برزن گردیده متوجه هستند که کسی دست‌اندازی به‌خانه‌ها ننماید. بعلاوه در سر هر کوچه احداس نشسته، محافظت خانه‌ها را نموده و چنانچه کسی اندک خلاف حسابی از او سر زند فوراً او را گرفته محبوس و روزانه دیگر تنبیه کنند. چنانچه تقصیر عظیمی کرده او را به‌طریقی که عرض نمود در مجلس گذارده در سر سال بتقصیر او رسیده موافق تقصیر او، او را تنبیه می کنند. بعد از سوختن مسکو و خروج ناپالیان مجدداً اهالی شهر مراجعت به‌شهر مسکو کرده. دوازده‌هزار خانه یکجا آتش گرفته بعلاوه خانه‌هایی که یک‌سمت آن آتش گرفته بود و سمت دیگر مانده بود. لیکن بالفعل نه‌هزار از آن خانه‌ها را ساخته‌اند، بهتر از اول و مستمراً در کار بنایی و ساختن مابقی هستند و از جمله چیزهای دیگر مسکو که به‌جهت مردم راحت است گاری کوچک است تخمیناً دوهزار کالسکه کوچک درکوچه و برزن ایستاده حمل و نقل مردم را نموده هرکس یک میل راه رود چیزی قلیل کرایه داده و دومیل رود دو مقابل داده. لیکن نجبا و بزرگان مسکو گاریهای دواسبه و چهاراسبه نگاه می‌دارند. هر کس موافق گاری و چرخ گاری خود خراج به‌پادشاه می‌دهد و همچنین کالسکه‌های کوچک و بارکشهای بزرگ که به‌جهت مردم شهر است و کرایه می‌گیرند. هرکس بقدر کالسکه و تعداد چرخ کالسکه خراج شاهی می‌دهد. در این روزها مسموع می‌شد که بناپارت شکست خورده چون خبر صحیحی درست نیامده بود چندان اعتمادی ننموده. امروز عالیجاه فطانت و ذکاوت همراه، ولک صاحب ایلچی دولت علیه‌انگریز که سابقاً در خدمت دولت قاهره ایران مشغول بوده و در هفت‌ماه قبل به‌همراه مسترالس[1] معاهدهٔ جدیدی فیمابین دولتین علیتین ایران وانگریز را به انگلند برده مراجعت و وارد به‌مسکو گردیده عازم ایران است که در دولت علیه قاهره کونسل دولت انگریز باشد. مشارالیه، مذکور می‌ساخت که لارد و لینگتن،

---

۱. معاهده سال ۱۲۲۹ ایران انگلیس.

سردار سپاه انگریز و جمعی از سایر دول فرنگ جمع‌آوری نموده در یکی از دهات ولایت فرانسه مسمی به‌واترلو تلاقی بناپالیان واقع و مجادله و مقاتله روی می‌دهد. سپاه انبوه از جانبین مقتول شده و بالاخره ناپالیان مغلوب و از میانهٔ دعوا فرار نموده خود را به‌یکی از شهرهای کنار دریایی انگلند رسانید بالفعل در میانهٔ کشتی می‌باشد. زیاده از این معلوم نیست که آیا چه وضع به‌او رخ دهد و چگونه دولت انگریز با او رفتار کنند و نیز معزی‌الیه، مذکور می‌ساخت که جمع کثیری از انگریز کشته شده زیاده از پانزده هزار که هشتصدنفر آنها افسر بوده‌اند. روزانه دیگر در مسکو به‌جهت شکرانهٔ این که ناپالیان مغلوب گردیده است دویست ویک توپ خالی کردند. نشان بزرگ پادشاهی و هر وقت عید بزرگی بوده و پادشاه را فتحی‌رو داده دویست ویک توپ خالی می کنند. عالیجاه قولونل خان وعدهٔ رفقا را خواسته که به‌تماشاخانه‌های رفته باشیم. امشب پنج ساعت از ظهر گذشته به‌منزل او رفته در یک گاری ما چهار نفر سوار و در گاری دیگر قولونل‌خان و ولک صاحب و یک نفر افسر دیگر سوار شده به‌تماشاخانه رفتیم. خانه‌ایست بزرگ در اطراف آن حجرات تحتانی دارد و صحن آن جای نشیمن مردم است. هر که در حجرات نشیند پول زیاد می‌دهد. هر که در صحن نشیند کم پول می‌دهد. و در طبقه سیم حجرات چند دارد. در آنجا وجه قیمت کمتر از صحن و حجره می‌دهند. و در طبقهٔ بالاترین اجرت وکرایهٔ اماکن مزبوره به‌جهت یک شب کمتر از همه جاست. در حجرات هر کس نشیند وجه زیاده از همه می‌دهد. اگر چه در تحریر و تقریر آن به‌شخص مادامی که ندیده چیزی دستگیر نمی‌شود لیکن آنچه توانم عرض می کنم. قصه و حکایت شخصی اعم از این که فی‌الواقع چیزی روی داده و از آن بازی ساخته‌اند و یا این که قصه از پیش خود ساخته، هر کس به‌صورت اشخاصی که در قصه نوشته‌اند در مقابل تماشاخانه آمده و آنچه مکالمه دارند با یکدیگر نموده و بعد از آن پرده را انداخته دیگر دفعه مجلس دیگر آورده مکالمه‌می نمایند. امشب دختری به‌جوانی عاشق و اظهار عشق و ناله و زاری مشغول بوده از حرکات و سکنات و صدای او ما را خوش آمد. مابقی مکالمه او را نمی‌فهمیدیم. الی نصف‌شب در تماشاخانه بودیم. از آنجا بیرون آمده وارد به‌منزل شدیم.

شب سیزدهم شهرحال—به‌مهمانی میرزا هادی رفتیم. مشارالیه مدت‌پانزده

سال قبل از طرف حسینقلی‌خان بادکوبه‌ای به‌جهت ابلاغ رسالت به‌دولت روس آمده و مدتی مانده و مراجعت کرده. مردیست صاحب مدرك در زبان روس ماهر است. بعد از ابلاغ رسالت خود بنا را به‌تجارت گذارده مدتی در مسکو توقف نموده است. سایر تجاران ایرانی مطلب را فهمیده به‌مشارالیه احترامی می‌نمایند. و او نیز متوجه تجاران مزبور شده امر همه می‌گذرد. و همه با یکدیر اتفاقی دارند.

شب در خانهٔ مشارالیه شام خورده بعد ازساعتی مراجعت کردیم. روز دیگر به‌همراه ولك صاحب وقولونل‌خان و افسر دیگر به‌تماشای کریملین که ارك مسکو رفته بعد از آن به‌تماشای کلیسای ارك و ناقوس بزرگ شکسته که عرض نموده رفته مستمراً بنا وفعله مشغول تعمیر جاهایی که سوخته‌اند می‌باشند. یحتمل شش‌ماه بعد از این همهٔ خانه‌هایی که در هنگام ورود فرانسه به‌مسکو سوخته بود تعمیر و آباد شود. در سه روز قبل زین‌العابدین‌بیك چاپار غلام‌نواب‌والاروحی‌فداه به‌رسم چاپاری از طرف دولت علیه ایران به‌جهت ایصال نوشتجات به‌نزد بندگان میرزاابوالحسن‌خان‌ایلچی بزرگ دولت علیه می‌رفت. برخی نوشتجات از رفقای من از تبریز به‌من رسید. از مضمون آن معلوم می‌شد که در تبریز شهرتی یافته که بنده را اراده آنست که از این سفر مراجعت نکنم بلکه به‌تدریج به‌اولیای دولت قاهره رسانیده که مرا چنین اراده است. از این معنی دل من شکست. یعنی در این سه‌روزه زیاده از همهٔ عمر سرزنش به‌خود نموده‌ام. احمق هستم که ولایت خود را گذاشته گرفتار این سفر گردیده. لیکن اشخاصی که چنین منطقه دربارهٔ من کرده‌اند احمق می‌باشند. گویا از اول دنیا الی حال یك نفر اینگونه دیوانگی که من کرده‌ام نکرده است. طرفه‌تر این‌که مطلب خود را ازین سفر و عزیمت آن به هیچکس نگفته‌ام، و حال هم نمی‌گویم. رفیق مزبور نیز نوشته است که من در این سفر اظهار و شهرت می‌دهم که ایلچی هستم بلکه در صدد اضرار رفقا هم برآمده‌ام. حال مطلب را یافته؛ بعضی از جهال به‌جهت بدرفتاری قولونل‌خان با آنها چنین یافته‌اند که بنده محرك آن هستم و بعد از آن به‌قاعدهٔ همهٔ مفسدین ولایت ما، در جزو اینکه اخبارات لایعنی و بی‌پارا می‌نویسند. گاهی بنده را شهرت بدر رفتاری داده و گاهی چنین شهرت رفته است که بنده مایل به‌ایلچی‌گری هستم

والحق عامهٔ مردمان ولایت ما هرچه شنوند بدون این که به‌میزان خرد سنجیده اولا خیال کنند آیا چه کس شهرت را دربارهٔ دیگری می‌دهد و و ثانیاً غرض او چه چیز است. و ثالثاً خود شاهد چه خود طبع و مدرك و رفتار و کردار و قطع‌نظر از اینگونه خیالات نموده به‌محض این که شنوند من مایل به‌ایلچی بودن هستم و می‌خواهم به‌هیچ خود را ایلچی کنم، مردم باور می کنند. کاش دفعهٔ دیگر- شهرتی می‌دادند که بنده مشق‌پریدن به‌هوا و رفتن به‌آسمان را دارم. ایلچی‌گری هم به‌بنده لایق باشد.

روز چهاردهم رمضان—قولونل‌خان گاری خود را به‌طلب من فرستاده بعد از رسیدن به‌منزل او مشارالیه به‌حساب وجوهی که به‌جهت اخراجات همه رفقا به‌همراه آورده بود رسیده چون در تفلیس مجموع وجوه را اشرفی کرده و بعد از آن به‌تحویل خود گرفته وجه مزبور را منقسم و به‌صندوقهای خود گذارده. پانصد اشرفی با جاوقلو از وجوه مزبور کم بود. از بنده مطالبه نموده بنده او را یادآوری نمودم که وجوه را کلا تحویل گرفته است. قبول نکرده بنا را به‌فضاحی گذارده بنده صبر را پیش کرده سیاهه‌ای که به‌خط خود وجه را از من گرفته بود به‌او نموده ایشان را انفعالی زیاده از حد دست داده به‌جای اینکه از بنده عذر خواهد بنا را به‌کج‌خلقی گذارده حرف او اینکه تو چرا قبل از این سیاههٔ مزبور را به‌من ننمودی. گفتم شما از من سیاهه نخواستید چاره بخشید بالاخره فحشی به‌بنده داده بنده گفتم اینگونه الفاظ لایق مردان نیست. از منزل ایشان بیرون آمده وارد به منزل خود گردیدم.

بعد از آن تهیه تدارك خروج از مسکو شدیم. مدت چهارده‌روز در مسکو توقف نمود. روزها به‌قدری که توانست در گردش شهر و اطلاع از امورات شهر و طریقه و رفتار و کردار اهالی شهر استفسار نمود و آنچه توانست در خصوص آن در این روزنامه ثبت نمود.

روز دوشنبه ۱۰ شهر رمضان—پنج ساعت قبل از ظهر از مسکو سوار و روانهٔ راه گردیدیم. عرض راه از دست راست و چپ مادهات و جنگل بسیاری دارد. از شهر الی منزل راه ما خوب بود. اسم منزل پناسیخ است. ده کوچکی است رود و پلی دارد. یک طرف پل چمن و سبزه است. از شهر الی آنجا بیست‌وهشت

ورث بود. از آنجا سوار و روانهٔ سول‌نوش‌نیه است. عرض راه بسیار دهات خراب و آباد بود. پنج ساعت از ظهر گذشته به‌آنجا رسیده. ده کوچکی‌است. حوالی آن آباد بود. پنج ساعت از ظهر گذشته به‌آنجا رسیده. ده کوچکی است. حوالی آن جنگل است. فاصلهٔ این سی‌ویک ورث بود. شب در آنجا ماندیم.

روز سه‌شنبه ۱۶—از آنجا سوار و روانهٔ کلینس شدیم. عرض راه دهات و جنگل است. ده بزرگی است. عمارات و سه مهمانخانه و پل بزرگی دارد. فاصلهٔ این بیست‌ودو ورث بود. از آنجا سوار و روانه زادید شدیم. فاصلهٔ این بیست‌ودو ورث بود. از آنجا سوار و روانهٔ منزل دیگر شدیم نام آن خالدینا است. ده بزرگ خوبی است. مهمانخانه دارد. دو کلیسای بزرگ دارد در مهمانخانه شب خوابیدیم.

روز چهارشنبه ۱۷—از آنجا سوار و به‌منزل دیگر نام حوالی شهر طور رسیدیم. دروازه‌ای دارد و سربازان قراول نشسته‌اند. ما را ممانعت نموده. افسر مهماندار بعد از استفسار و دیدن با شبرد[۱] ما را رها کرده وارد به‌شهر شده در مهمانخانه توقف نموده ناهار خورده از آنجا به‌تماشای شهر رفته. عمارات عالیه و مهمانخانه‌های متعدد و بازار بلندی دارد رودخانه از میانهٔ شهر می‌گذرد.— نوزده کلیسا دارد. فاصلهٔ این سی ورث بود. بعد از ملاحظهٔ شهر از آنجا سوار و روانهٔ میبدینا شدیم. دهات بسیاری در راه بود. از آنجا سوار و روانهٔ ترژوك شدیم. عرض راه جنگل بود. الی بیست‌وچهار ورث رود آبی است. پلی ندارد. به‌طریق سابق راهنمایی که آمدیم. بنه و اسبان و گاریها را در بالای تخته گذارده و ریسمانی در دو طرف رود بسته‌اند. ریسمان را به‌دست گرفته به‌زور مردم کشتی را گذرانیده به‌طرف رود رفته وارد به‌قصبه ترژوك شدیم. تخمیناً دوازده کلیسا دارد و چند مهمانخانهٔ خوب دارد. فاصلهٔ این سی‌ودو ورث بود. در آنجا خوابیدیم.

روز پنجشنبه ۱۸—یکساعت بعد از طلوع از آنجا سوار و عازم به‌راه‌گردیده. عرض راه برخی باتلاق و بعضی خوب و خشک بود. دهات بسیاری از همه جا زیاده در این راه دیدیم. الی منزل اسم آن وترپوسک است، ده بزرگی است. فاصلهٔ این سی‌وهفت ورث بود. از آنجا سوار و عازم منزل دیگر شده عرض راه دو دفعهٔ باران شدیدی خوردیم. معلوم است که در این روز نوبت به‌من افتاده است

---

۱. پاسپورت.

که بیرون گاری نشینم. منزل ما شهر کی کوچک است رودخانه از میانه شهر می‌گذرد. شانزده کلیسا دارد از وترپوسک الی این شهر که وشتی‌ولاچوك است سی‌وسه ورث بود. از آنجا سوار و روانهٔ خیتلا شدیم. ده بزرگی است فاصلهٔ این سی‌وشش ورث بود. شب در آنجا خوابیدیم.

روز جمعه ۱۹ رمضان—از آنجا سوار و روانهٔ یدراده شدیم. ده بررگ خراب است. سه مهمانخانه دارد. فاصلهٔ این سی‌وشش ورث بود. از آنجا سوار و روانهٔ زیمکان شدیم. ده کوچکی است. اطراف آن آب بسیاری ایستاده. فاصلهٔ این بیست‌وسه ورث بود.

روز شنبه ۲۰—از آنجا سوار و روانهٔ یحیبیستی شدیم. ده بزرگی است چهار کلیسا دارد. فاصلهٔ این بیست‌ودو ورث بود. از آنجا سوار و روانهٔ منزل دیگر شدیم. بیشتر راه جنگل بود. الی منزل اسم آن یام‌را کنه است. رودخانه از میانهٔ آن می‌گذرد و پل بزرگی دارد. فاصلهٔ این بیست‌ودو ورث بود. از آنجا سوار و روانهٔ کریس شدیم. ده معظم بزرگی است. عمارات و کلیسای خوب دارد. فاصلهٔ این شانزده ورث بود. از آنجا سوار و روانهٔ زابیدبویه شدیم. عرض راه دهات بیشمار داشت فاصلهٔ این سی‌ویک ورث بود. ده بزرگی است. چند مهمانخانه و کلیسا دارد. شب در آنجا خوابیدیم.

روز یکشنبه ۲۱—از آنجا روانهٔ منزل دیگر شدیم بیشتر عرض راه دهات و جنگل بود. الی منزل اسم آن بردنوتینس است. ده بزرگی است. بازار ودکان و مهمانخانه دارد. فاصلهٔ این بیست‌وهفت ورث بود. رودخانهٔ بزرگی دارد که کشتی در آن عبور می‌کند. و هنگام گذشتن کشتی، میانهٔ پل را به‌قدر یک طاق پل مثل تخته پل بالا می‌کشند. بعد از گذشتن کشتی مجدداً پل مزبور را پایین کرده به‌جای خود گذارده مردم عبور می‌کنند. ما هم عبور کرده عازم منزل گشتیم. دهات بسیاری و جنگل و رودخانهٔ عظیمی در عرض راه بود که به‌سمت پطریورغ می‌رفت. اسم این منزل نوکرود است. شهر بزرگی است عمارات و بازار بسیار دارد. اما شهر باتلاق است. میانه راههای کوچه را سنگ کاری کرده‌اند. فاصلهٔ این سی‌وپنج ورث بود و به‌علت شکستن گاری شب در آنجا توقف کرده عصر آنروز به‌حوالی شهر به‌جهت تماشا رفتم. رودخانهٔ عظیمی از میانهٔ شهر

می‌گذرد و نصف شهر در یک طرف رود است و نصف طرف دیگر. کشتی بسیاری در رود مزبور می‌ماند. تا به‌حال پل به‌این انتظام و استحکام ندیده‌ام دویست قدم طول پل است. در میانهٔ پل مزبور تخته پلی ساخته‌اند. زنجیرها برآن مرتب است که در هنگام عبور کشتی بزرگ پل مزبور را به‌قدر یک طاق بالا کشیده بعد از گذشتن کشتی مجدداً پل را پایین کرده. در دو طرف پل سالداتها به‌جهت قراولی آنجا علی‌الدوام حاضرند. طرفه چیزی که تا به‌حال ندیده‌ام امروز مشاهده نمودم. دو جوان از نجبای روسیه با دختر سوار اسب شده در نهایت سرعت به‌تاختن اسب مشغول بوده یکپا در رکاب و دیگر پا را برگردانیده در گردن به‌طریق خاص خوش‌نمایی سوار شده بودند. الحق از دیدن سواری آنها بنده بی‌غایت محظوظ شدم اکثر از مردم در سوارکاری و درشکه شده به‌گردش مشغول بودند.

روز دوشنبه ۲۲—از آنجا سوار و روانهٔ یودورکی شدیم. ده بزرگی است. فاصلهٔ این بیست‌ود و ورث‌بود. از آنجا سوار و روانهٔ منزل دیگر شدیم. عرض راه جنگل و دهات بود الی منزل، اسم آن اسپاسک‌پولس است. فاصلهٔ این بیست‌وچهار ورث بود. از آنجا سوار و روانهٔ چودو شدیم. ده بزرگی است. فاصلهٔ این بیست‌و چهار ورث بود. چهار ساعت قبل از نصف‌شب به‌آنجا رسیده. آنشب در آن ده شب عید مسیحیان بود. زنان آنجا به‌خواندن و عشرت مشغول بودند. از آنجا سوار و عازم منزل دیگر شدیم. عرض راه دهات و برخی جنگل بود. الی منزل اسم آن یومرانی است. فاصلهٔ آن بیست‌وپنج ورث است دو ساعت از نصف‌شب گذشته وارد به‌آنجا گردیدیم. چاپارخانهٔ بزرگی است. درآنجا خوابیدیم.

روز سه‌شنبه ۲۳—از آنجا سوار و عازم تسپا شدیم. فاصلهٔ این سی‌ودو ورث بود. از آنجا سوار و عازم راه گردیده. عرض راه دهات بسیاری بود الی منزل اسم آن اژوری است. ده بزرگی است. فاصلهٔ این بیست‌وچهارورث بود. از آنجا سوار و روانهٔ راه گردیده عرض راه دهات بسیاری بود. الی ده ورث باغی است بسیار خوب و بسیار خوب جایی است. اگر چه تا به‌حال شهر به‌آن خوبی و صفا ندیده‌ام نام آن کوصلا است. از آنجا گذشته الی پطریورغ خیابانیست از دو سمت آن درخت است و راه صاف در نهایت صفا. از اژوری الی شهر پطریورغ سی‌ودو ورث بود. وارد به‌شهر شدیم. تا به‌حال شهر به‌این خوبی و صفا و انتظام به‌این گونه عمارت

ندیده‌ام. از میانهٔ کوچه‌ها گردش کرده در دولتخانهٔ بندگان میرزاابوالحسن‌خان ایلچی دولت علیه روز افزون ایران رفته فورا به‌خدمت معزی‌الیه مشرف، بعد از استفسار و تلفظات مقرر فرمودند که منزل بنده در خانهٔ میرزاهادی نویسندهٔ معزی الیه بوده باشد. بعد از آن تبدیل لباس نموده در منزل مزبور به‌سر برده و اما چون مدت دو هفته یا کمتر در این ولا خواهیم ماند بهتر آن دیدم که هرچه توانم در تعریف و بانی این شهر و طریقه و آداب مردم نوشته بلکه اشخاصی که مطالعه به آن نمایند از این رساله محظوظ شده اولا وقایع و اوضاع شهر را می‌نویسم و بعد از آن روزانهٔ خود را خواهم نوشت. بالجمله معلم بندگان ایلچی شخصی است انگریزی. وقایع اوضاع روسیه و دولت آن و طریق تعمیرو بنای پطرپورغ را در کتابی مفصلا در چهارسال قبل با یک نفر از فضلای انگریز نوشته و چاپ کرده‌اند، در دست اوست به‌حمایت مسترولیمسن نام که در فارسی ربط کاملی دارد، به‌قدر ضرورت ترجمه و ثبت می‌گردد. و اما شهر پطرپورغ شهریست از پایتخت روسیه فاصلهٔ آن به‌خط استوا عرض شمالی آن پنجاه‌درجه‌ونیم است و طول آن به‌سمت شرقی لندن سی‌درجه‌ونیم. در سال ۱۷۰۳ عیسوی مطابق سنهٔ ۱۱۱۸ هجری پطر بزرگ او را بنیاد کرده مقصود کلی پطر بزرگ از ساختن شهر مزبور این بوده که در هیچکدام از بلاد روسیه اتصال به‌دریای بالتیک نداشته که راه تجارت دریا با فرنگستان به‌همرساند و از طرف خشکی به‌علت صعوبت راه نیز راه تجارت ولایت مزبور با سایر قرال فرنگ مشکل می‌بود. به‌این ملاحظه در سال مزبور همتی گماشته که شهر مزبور را بسازد لیکن زمین پطرپورغ هنگام تابستان باتلاق و بیشهٔ عظیمی بوده بجز سباع حیوانی از آنجا گذر نمی کرده و وقت زمستان کلا جنگل و زمین باتلاق مزبور و رودخانه ینوا که در میانهٔ شهر می‌گذرد، یخ بسته در چنین جایی به‌علت قرابت به‌دریا همتی گماشته در اواخر بهار سال روسیه و بعضی قزاق و تاتار و سایرین بوده شروع در ساختن شهر مزبور نموده. در آن هنگام دولت روسیه با دولت سوید جنگ داشته و به کرات ولایت روسیه مورد تاخت و تاراج سوید گردیده و به‌حدی بی‌اوضاع بودند که قادر براینکه اسباب بنایی از قبیل بیل و کلنگ و تیشه و ظروف حمل‌ونقل خاک به‌قدر کفاف عمله‌جات مزبور نداشته بودند. برخی حمل‌ونقل سنگ را با دوش خود نموده و

بعضی در جامه و کیسه و توبره و غیر آنها نموده و چون زمین مزبور کلا بیشه و باتلاق بوده خاك از چند میل راه به‌این نهج آورده. زمین مزبور را از خاك پوشانیده و یکی از امورات مشکله عمله‌جات مزبور عدم آذوقه بوده. حول و حوش شهر مزبور و ولایات قریبه اینجا به‌جهت تاخت و تاراج طایفه سوید قادر به‌جمع آوری آذوقه عمله‌جات نبوده‌اند. آذوقه از مسکو و ولایات بعیده حمل‌ونقل می‌شده و از سویی دولت سوید اطلاع از تعمیر شهر مزبور یافته حسدی برده جمعی کشتی جنگی به‌سر دولت روس و ممانعت ساختن شهر مزبور فرستاده. از این سو پطر جمعی از سپاه خود را درکناره رود ینوا گذارده آنها را مانع از بیرون آمدن ازکشتی نموده بالاخره بی‌نیل مقصود مراجعت نموده بودند. مدت چهارماه طراحی شهر و خانه‌ها و نارنج قلعه در میانهٔ شهر و سایر متعلقات آن به‌اتمام رسید. لیکن به علت آذوقه و جا و مکان یکصدهزار نفر از عمله‌جات مزبور تلف شده‌اند. بالجمله بعد از یک سال از تاریخ ابتدای شهر، سی‌هزار خانهٔ معمور خوب با نارنج قلعهٔ که در وسط حقیقی شهر واقع و رود ینوا احاطه به‌آن می‌نماید با برج و با روی نارنج قلعهٔ مزبور به‌اتمام رسیده. بعد از اتمام شهر مزبور در صدد جمع‌آوری ساکنین شهر مزبور برآمده اولا شهر چنتس که بیست ورث فاصله از پطرپورغ بوده با عیال و اطفال و اسباب خانهٔ آنها کلا طرا کوچانیده به‌پطرپورغ آورده و بعد از آن حکمی به‌اهالی مسکو فرستاده که از آنجا برخی کوچیده به‌پطرپورغ روند اکثر امرای ساکنین مسکو به‌این معنی راضی نبودند که پایتخت قدیم آنها تبدیل یابد. و به‌این ملاحظه بسیاری متمسک به‌معاذیر شده به‌پطرپورغ نرفته لیکن جمعی کثیر از تجار و کسبه و برخی از اعزه مسکو رفته و بعد از آن ارباب صنایع و کسبه از هر صنف از فرنگستان به‌پطرپورغ آورده و در صدد تربیت آنها برمی‌آید و چون خود مدت هفت‌سال در لباس مبدل به‌فرنگ رفته بود که انشاءالله برخی از احوالات او را خواهد نوشت، طریق تربیت نمودن و تحریص و ترغیب عمله‌جات و ارباب صنایع به‌رسم اهل فرنگ پیش گرفته به‌نهج مفصله عرض خواهد شد. بعد از اینکه پطر از ساختن شهر اندك فراغتی یافته و مردم را جا به‌جا نموده در صدد تکمیل نارنج قلعه برآمده قلعهٔ مزبور را به‌ترکیب مسدس نموده دیوار آنرا از سنگ و آجر ساخته. دوره آن آب است. مقابل درب آن پلی ساخته‌اند که هنگام

عبور، آن را خوابانیده مردم می‌گذرند. یک کلیسای بسیار خوبی در آن ساخته و اطاقی در آن جبه‌خانه و سلاح جنگ پادشاهی را گذارده و اطاقی دیگر مملو از دواها و ادویه‌ها به‌جهت اشخاصی که محصور در آن شوند و سایر آذوقه و ضروریات قلعه مزبور را مهیا کرده و بعد از آن در اکمال شهر کوشیده خانه‌ای که ساخته بودند از تخته بوده برخی از آنها سوخته مجدداً حکمی می‌دهد که هر کس خانهٔ خود را از سنگ و آجر ساخته و به‌تدریج مجموع دیوارها از سنگ و آجر ساخته می‌شود. و کوچه‌ها را هر کس به‌اندازه و حدود خانهٔ خود سنگ کاری نموده بالفعل مجموع کوچه‌ها سنگ و هر جا نزدیک رودخانه است. یعنی رود ینوا را منقسم به‌چند نفر نموده چهل‌وپنج قسمت آن در کوچه‌ها می‌گردد. در کناره نهرها پنجره‌های آهنین گذارده‌اند که کسی در آب نیفتد. و چون در آن هنگام گاری کمتر به‌مصرف می‌رسیده به‌ملاحظه این که مردم عادت به کشتی نموده حکم می‌دهد که در نهرها در کمیهای کوچک نشسته به‌دیدن یکدیگر رفته بالفعل آن بنا باقی است. در عصرها مردم تفنناً در کمیهای کوچک نشسته تردد می کنند. و به‌نهجی که عرض نمود در بیشتر کوچه‌ها نهر آب بزرگی می‌گذرد. و چون نصفه شهر پطر پورغ به‌طریق جزیره است که دورهٔ آن آب است و نصفهٔ دیگر اتصال به‌صحرا دارد، پلهای عظیمی بسیاری ساخته که مردم از یکطرف به‌طرف دیگر آمده و ملاحظه هریک از آن نظار گانرا متحیر می کند که به‌چه انضباط و انتقام پلهای مزبور را ساخته‌اند. در میانهٔ هر پلی به‌قدر دو چشمه آن را به‌طریقی که تخته پل شهر را می‌سازند ساخته هنگام عبور کشتی تخته پل مزبور را به‌آسانی بالا کشیده کشتی عبور نموده و بعد از آن تخته پل مزبور را به‌جای خود گذارده مردم را بالای آن تردد می کنند و هر کدام از پلها را به‌این نظام ساخته‌اند. در کنار رود ینوا، خانه به‌جهت نشیمن سلاطین ساخته‌اند. در بلندترین جا های شهر است.

دیوار آن از سنگ سفید است. به‌همراه رفقا به‌دیدن خانهٔ مزبور رفته. حال الکزندر پادشاه روسیه توقف در آن دارد. اگر چه تعریف خانهٔ مزبور را نوشتن در در قوهٔ بنده نیست لیکن چند ملاحظه که در آن نموده نوشته می‌شود. اولا خانهٔ مزبور چند طبقه بالای یکدیگر ساخته‌اند و چون قاعدهٔ فرنگستان این که در طبقهٔ دویمین خانه را به‌جهت نشیمن خود معین می کنند ما نیز همان طبقه را دیدیم.

خانهٔ مزبور مربع طولانی است. اطراف آن به‌قدر چهل‌اطاق است هریک از اطاقها مملو از اسباب و زینت بزرگان از قبیل چهل‌چراغ بلور و آینه‌های دوزرعی و سه‌زرعی و ساعتهای طلا و مکلل به‌جواهر و کرسیهای طلاکاری و میناکاری ساخته و پرداخته همه جا به‌جا گذارده هرکدام از دربهای اطاق آیینه است. مجموع آنها به‌یکدیگر راه دارد. در وسط آن اطاق نشیمن پادشاهی است. صندلی زرنگاری در صدر آن می‌باشد که محل نشیمن پادشاهی است. و چند کرسی زرنگار دیگر در یمین و یسار تخت مزبور است که منسوبان آن نشینند. در مقابل اطاق مزبور رود ینوا و کشتیهای بسیار نمایان است. قطع نظر از جبروت و عظمت خانه پادشاهی، منظر رود به‌حسن آن می‌افزاید. و در هر اطاق تصاویر بسیاری از کار فرنگ و استادان زبردست قابل، حاضر و به‌دیوارها و سقف آنها نصب کرده‌اند. و سنگهای بسیاری از اطراف بلاد روسیه و سیبره و فرنگ تراشیده و به اشکال مختلفه نموده به‌اطاقها گذارده‌اند. در اطاقهای بزرگ در مرکز اطاق سنگ آبها را به‌شکل خوب درآورده و گذارده‌اند. چهار سنگ سبز و آبی و قرمز و کبود در آنجا دیدم. قطع نظر اوستادی و حجاری آن، سنگ به‌آن خوبی و بزرگی تا به حال ندیده‌ام به‌جهت زینت اطاقها بیشتر اطاق چنین سنگها به‌طریق و شکل کشکول و دوری ساخته و تراشیده و گذارده هرکدام دو سه‌زرع اندازه دارد. ما اولا هرکدام از آنها را دیده و زبان به‌تعریف آن گشاده در تعریف بودیم تا این که به‌اطاق دیگر وارد شده از آن بهتری دیده سنگ اولین را فراموش می کردیم. در یکی از اطاقها ساعتی ساخته در بالای صندوقی موسیقار گذارده. ساعت مزبور در گردش است و موسیقار در ساز مشغول است. ساعتی در آنجا نشسته از نوای ساز مزبور حضار را حالتی داد که تقریر آن وجدانی نیست. در اطاق دیگر دو صندوق گذارده که در نغمه مشغول است به‌طریق زیروبم. یکی از آنها زیر و دیگری بم. هردو را کوك کرده سازی در نهایت خوبی زده هنگامی که می‌خواهند تبدیل نغمه و دستگاه را کنند آنها را به‌طریق دیگر کوك کرده نغمهٔ دیگر می‌زند. و موسیقار ساعت و صندوقهای مزبور را کلا به‌مثل ساعت ساخته‌اند که به‌چرخ می‌گردد و ساز می‌زند. و از جملهٔ چیزهایی که همهٔ رفقا را حیرت دست داد و من هرگز او را فراموش نمی کنم این است که در یکی از اطاقهای خانه در میانه وسط

آن درختی از طلا ساخته‌اند. سه‌زرع بلندی آن است. در بالای درخت طاووسی از طلا ساخته‌اند. در زیر پای طاووس در شاخهٔ دیگر خروسی ساخته‌اند از طلا. و در شاخهٔ دیگر آن بومی از طلا ساخته‌اند و هر سه طاووس و خروس و بوم مزبور در شاخه‌های درخت آرام دارند. در زیر درخت دستگاهی ساخته‌اندکه هیچ کدام از مردم او را نمی‌بینند. به‌طریق کوك کردن ساعت شخصی آمده و دستگاه را با کلید کوك کرده به‌فاصلهٔ دو سه‌دقیقه بوم مزبور در گردش آمده سرآن در حرکت دوری مشغول به‌عینه مثل بومی که از ترس مردم متزلزل باشد. و چشمهای او در حرکت آمده و متصلا در اطراف ناظر و سرآن متحرك و جستجوی مردم را نموده از سویی خروس طلای مزبور از شاخهٔ دیگر در حرکت آمده بالهای طلا را بر یکدیگر زده به‌عینه مثل خروسی که شروع در خواندن نماید و ابتدا به‌ساکن بالهای خود را برهم زند و بعد از آن بانگ گوید، خروس مزبور بالی به‌هم زده و سر خود را بلند کرده در نهایت خوبی خواند. یعنی اگر چشمه در آن نبود احدی نمی‌توانست باور کندکه بانگ مزبور از خروس حقیقی نبوده. و بعد از آن طاووس مزبور در نهایت طنازی و آرام بالهای خود را به‌تدریج باز کرده بالاخره چتری در نهایت خوبی زده. اگر رنگ طاووس مزبور زرد نبود یعنی از طلا نساخته بودند رنگ خود طاووس بود، هرکس اینگونه حرکات و سکنات و چترزدن را دیده بود قبول نمی کرد که کسی بگوید طاووس مزبور مرغ حقیقی نیست. چند اطاق دیگر دارد که از جمله معدنیات و عجایب دریایی و صحرایی را در صندوقها گذارده و از شیشه بالای آنها را پوشانیده. مردم اهیله خود پادشاهی هر وقت به‌جهت تفریح دماغ به‌ملاحظهٔ عجایب مزبور رفته باشند. و در سمت دیگر اطاق بسیار بزرگی ساخته‌اند. انواع طیور بلکه هرچه طیار صحرایی دیده یك جفت از آن را در اطاق مزبور آورده‌اند. هرکدام از طیور آشیانهٔ به‌جهت خود ساخته‌اند. و اطاق مزبور اتصال به‌باغچه دارد. توری در یکسمت باغچه گذارده‌که هرکدام از مرغها داخل به‌باغچه و بالای درختان رفته لیکن تور مزبور مانع آنها می‌شودکه از آنجا به بیرون روند. اطراف طبقهٔ اول مزبور اطاقهای مزبورهٔ معروضه است. لیکن صحن آن باغچه ایست. در تابستان درختهای خوب در اطراف باغچه سبز و خرم است و در میانهٔ باغچه علف است. در زمستان سرمای پطرپورغ سنگ را می‌شکافد.

درختهای مزبور را تعبیه کرده‌اند که در میانه خمره چوبین کرده‌اند در زمستان علف باغچه را برداشته و خمره‌های چوبین با چرخ و دستگاه بسته یک یک درختها را در طبقه اول زمین، جایی گرم برده و گذارده در زمستان و تابستان آینده با چرخ و دستگاه یک یک درختان را بالا آورده جابه‌جا کرده بالفعل که هنگام تابستان است، هیچکدام از ماها ندانستیم که چگونه تعبیه آن را نموده‌اند. بلکه خیال کردیم که باغ حقیقی است. با وجود این که دوازده زرع ارتفاع از زمین دارد. سایر حجرات طبقه سیمین را بنده ندیدم و به‌آن سبب چیزی عرض نمی‌نمایم. این خانه نیز یکی از انبیه پطر است. اگر چه هنگامی که او ساخته به این هنگام انتظام و اسباب و سلیقه نبوده است. در مقابل خانهٔ مزبور در سمت دیگر رودخانه مزبور، خانه به‌جهت تابستانی ساخته‌اند. آن نیز به‌همین دستگاه است. و در حوالی خانه تابستانی پادشاهی، جبه‌خانه و قورخانه و جای ساختن توپ و اسباب جنگ ساخته‌اند. در خانهٔ مزبور اسباب جنگ و توپ و سایر لوازمات جنگ ساخته می‌شود. و خانه اکثر امرا و بزرگان در حول‌وحوش خانهٔ تابستانی پادشاهی است. و از جمله بناهای روسیه در آن شهر آنست که پطر ارباب صنایع را از فرنگ به‌ولایت خود آورده و در تربیت آنها مشغول گردیده. اولا مدرسه به جهت تحصیل علم ساختن کشتی و جنگ دریا و طریق بردن کشتی و لوازمات آن ساخته از هر قبیله یک نفر جوان با هوش و زیرک به‌مدرسه داخل کرده که به جهت تحصیل علوم مزبور کامل شوند. جوانان مزبور از ده ساله الی هیجده ساله بوده‌اند. و استادان در تربیت آنها کوششیده بالفعل مدرسهٔ مزبور در نهایت انتظام است. اخراجات طلبه از سرکار پادشاهی به‌آنها رسیده جوانان مزبور در علم نظام و مشق جنگ و غیره مشغول هستند. دوازده سال بعد از ساختن پطرپورغ به نهج مفصله ارباب دستگاهها ساخته‌اند. دستگاه کتان‌بافی، دستگاه شوره‌سازی دستگاهی که گوگرد را صاف کنند. دستگاه باروت سازی با چرخ، دستگاهی که چوب را به‌زور آب برند و کوره آجرپزی صنایع و بدایع متعلقه به‌آهنگری و توپ سازی و غیره و بعد از آن از اطراف ولایات فرنگستان راه تجارت به‌پطرپورغ باز شده اول تجارت آنجا چوب و تخته بوده که از جنگل حول‌وحوش بریده و کشتی از ولایات فرنگ به‌آنجا آمده چوب و تخته از آنجا ابتباع نموده الی حال جزو معظم

تجارت پطرپورغ با فرنگستان چوب و پیه و روغن ماهی است که از اینجا حمل و نقل به‌ولایت خود می‌کنند. و بعد از آن بنای ساختن کشتی تجارت و جنگ گذارده به‌علت اینکه آذوقه پطرپورغ کم است کشتیهای خود را با آدمهایی که در مدرسه تربیت یافته بودند در روی آب انداخته خود بنای تجارت و آوردن آذوقه از ولایات قریبه نموده. و از جمله بناهای پطر اینکه مردم ترغیب به مجالست با یکدیگر و مصاحبت کرده. خود خانه ساخته که اهالی شهر در آنجا جمع شده برخی به‌خواندن کتاب و بعضی ببازی شطرنج و سایر مشغولیات و دیگر تفریح نموده و هر روزه پنج‌ساعت اوقات مردم در خانه مردم صرف می‌شود. و خانهٔ مزبور را پنج‌ساعت باز می‌کنند. هر روزه پنج‌ساعت خانهٔ مزبور را باز کرده که مردم جمع شوند. و چون ارباب صنایع و کسبه بسیاری از ولایات فرنگستان آمده بودند و در تربیت آنها ساعی بوده خواسته بود که در علوم و ترغیب طلبه سعی نموده. مدرسه بنیاد کرده اهل آن مدرسه و اطفال تازه که داخل آن مدرسه شده قرار داد کرده بودند که چهار فرقه نماید. و به‌جهت هر فرقه پنج‌نفر مدرس صاحب فهم معین فرموده. زبان فرانسه و لاتین و ایتالیا و حکمت طبیعی. و هر کدام از آنها را اخراجات و مایحتاج و مواجب از خزانهٔ خود معین کرده و چون فوت او رسیده کوین کثرین[1] بزرگ حرم او سعی بسیار در تکمیل مدرسهٔ مزبور نموده. بالفعل مدرسهٔ مزبور رواجی دارد و طلاب آن مشغول به‌تحصیل هستند. و از تاریخی که مدرسهٔ مزبور ساخته شده که بیست‌وسه‌سال بعد از بنیاد پطرپورغ بوده الی حال هر ساله کتابی به‌طریق دفتر درست کرده در عرض سال طلبه جدیدی که وارد به‌مدرسه گردیده اسامی آنها و شروع آنها در علوم محوله به‌آنها در آن کتاب ثبت می‌شود. و اشخاصی که در آن سال ترقی کرده یا بیرون رفته بر سر خدمتی از خدمات دیوانی مرجوع شده‌اند و یا اینکه در علومی که ترقی کرده‌اند شروع در علم دیگر نموده‌اند. با اسامی تعداد نفری طلاب و مدرسین را کلا ثبت در کتاب مزبور کرده و چاپ نموده یک نسخه آنرا در کتابخانهٔ مدرسه گذارده و یک نسخهٔ آن را در خزانهٔ پادشاهی فرستاده. اگر چه اسامی که پطر بزرگ بنیاد کرده و ترقی که او را منظور کرده که به‌دولت خود و رعایای خود و ولایت خود

---

۱. ملکه کاترین.

داده باشد به‌اتمام نرسانیده فوت آن رسیده، کوین کثرین بزرگ که حرم او بوده بعد از فوت پطر همت مردانه در تکمیل کار پطر گماشته به‌حدی که اهل روسیه را اعتقاد این است که به‌قدری که رهین منت پطر بوده همانقدر ممنون زن شاه بوده. برخی از ابنیه آن را با آنچه بعد از آن فوت کوین کثرین روی داده و ترقی در اینولایت کرده‌اند به‌حمایت مسترولیم می‌نویسم. و از جمله چیزهایی که عجیبه است در این شهر این است که صورت پطر اول را در بالای اسبی گذارده‌اند. اسب و صورت مزبور را از برنج و مس ساخته‌اند. بسیار صورت بزرگی است. مجموع را در قالب ریخته‌اند و در بالای تخته‌سنگی نصب کرده‌اند. سنگ مزبور را هیچکس باور نمی‌کرد که توان حمل‌ونقل نمود. پارچه کوهی است. تخمیناً از قرار زرع روسیه که موازنه به‌زرع شاهی نموده‌ام از چهارده زرع شاهی طول دارد. هشت زرع‌ونیم عرض و شش زرع بلندی. در جایی که اولا سنگ مزبور را پیدا کرده الی جایی که صورت و اسب پادشاه را در آن نصب کرده‌اند یکفرسخ و ربع بوده. مدت ششماه در آوردن آن مشغول بوده و طریق آوردن آن را پرسیدم. گلوله‌های بزرگ و آهنین در زیر آن گذارده به‌زور اهرم در بالای گلوله آن را گردانیده در همه راه آورده. هرچه سنگ از گلوله او را به‌عقب گذارده مجدداً گلوله دیگر را برداشته در پیش سنگ گذارده و به‌این نهج سنگ را در میانهٔ شهر، مقابل نارنج قلعهٔ مزبور گذارده و صورت مزبور را سواره در بالای سنگ نصب کرده. به‌شادی و احترام پطر، کوین الیزابت سلطانه روسیه در آنروز مجموع اسرا و محبوسین زندان را آزاد کرده به‌خانه‌های خود می‌فرستد. و مقصرین را بجز اشخاصی که قاتل دیگران بوده در آنروز آنها را بخشیده. بالفعل هرکس از ولایات بعیده محض از برای دیدن تصویر پطر و سنگ مزبور به پطربورغ می‌آیند.

و اما جمعیت پطرپورغ؛ از قرار سیاهه که کرده‌اند دویست وپنجاه هزار نفر جمعیت شهر است. سوای تجار غریبه از اهالی فرانسه و انگریز وسایر و مسلمانان که به‌اینولایت به‌جهت تجارت آمده‌اند. و بعضی از اهالی انگریز و فرانسه به جهت ارزانی این‌ولایت نسبت به‌ولایت خود، به‌این ولایت آمده توطن دارند و از قراری که بنده تصور نمودم اخراجات شخص در این‌ولایت سه مقابل ولایت ما و گرانی اشیاء نیز به‌دستور. در اینصورت نمی‌دانم ولایت انگلند چقدر گرانی است

که مردم آنجا عیال خود را به‌جهت ارزانی به‌این ولایت آورده گذران کنند. و اما بزرگی شهر پطرپورغ، دورهٔ آن چهارده میل انگریزی که تخمیناً پنج فرسخ ایرانی است می‌باشد. خانه‌ها را دو طبقه و سه‌چهار طبقه ساخته اند وپنجره‌ها مجموع شیشه است و دیوارهای آن آجر و در بالای آن گچ مالیده به‌شکل سنگ ساخته‌اند که غربا را به‌خاطر می‌رسد که همه دیوارها را از سنگ ساخته‌اند. اتصال شهر باطرفی که رودخانه ینوا حایل است از پلهای معظم می‌شود. نه پل معظم به‌نظر بنده رسیده البته زیاده و مضاعف از آنچه من دیده‌ام پل دارد. دو کوچه دارد که اتکال به‌بیرون شهر بهم می‌رساند. هر کدام دو میل انگریزی که سه‌ربع فرسخ است طول آنها است. و چون پطر سایر بلاد فرنگ‌را دیده، آنچه به‌سلیقهٔ خود و معماران فرنگ و تتبعاتی که کرده است شهر مزبور را یکدفعه طرح‌ریزی نموده با قرینه و موافق قاعده ساخته شده است. مستر ولیم انگریزی و بندگان میرزاابوالحسن‌خان واکثر مردم مذکور می‌ساختند این شهر بهترین شهرهای فرنگستان است. بنده تا به‌حال شهر به‌این خوبی و دلپذیری ندیده‌ام. باغ بسیاری دارد. در کنار رودخانه باغ ساخته‌اند. هنگام عصر زیاده از بیست‌هزار نفر در حوالی منزل ما زن و مرد به به‌گردش آمده تردد می‌کردند. و مجموع کوچه‌ها سنگ کاری است و همیشه پاك وآب‌پاشی می‌کنند. و اما هوای پطرپورغ در هنگام زمستان بی‌نهایت سرد می‌شود یعنی به‌کرات مردم از سرما فوت می‌شوند. در زمستان گذشته سی‌وچهار نفر از گاری با نان در بالای گاری به‌دفعات مرده بودند. مردم بسیار در خانه‌ها توقف می‌نمایند. لیکن رعایا و عمله‌جات به‌مفاد: العادت کالطبیعت الثانیه عادتی کرده در سرما مشغول به‌شغل خود بوده برخی از آنها را مطلقاً سرما تأثیر نمی‌کند. لیکن بعضی که عادت ندارند سرما است و پای آنها را می‌برد. در هنگام زمستان روزها زیاده از سه‌ساعت نیست. و همچنین در تابستان کوتاه‌ترین شبها سه‌ساعت است. و هوا گرم می‌شود. و از جمله افیسران پطرپورغ پـلیس است. منصب او اینکه هر خانه اعم از اعلی وادنی اسامی تعداد نفری خود را به‌او داده‌اند، در دفتر او ثبت است.

و هر کس وارد به‌شهر شود اعم از بومی و غریب، در هر خانه که فرود آید صاحب خانه به‌فاصلهٔ شش ساعت اسم او را به‌داخل دفتر پلیس نموده و ضمناً شغل و کار او را به‌او گفته و نوشته و همچنین تجار و ارباب صنعت مختصراً هر کس وارد به

ولایت شود اسامی او را و شغل و عمل او را در دفتر پولس ثبت نموده و هر کس عازم جایی شود اعم از بومی و غریب نوشته بطریق پسپرد از پلیس مزبور گرفته روانه می‌شود. و به‌این وسیله پلیس شهر اطلاع از همهٔ شهر دارد. و از جمله ممتنعات است که کسی تواند داخل به‌پطرپورغ شده بدون اطلاع پلیس و بیرون رود بدون اطلاع آن. و چنانچه کسی از شهر حرکت کند و نوشته از پلیس در شهر نداشته در هریک از بلاد روسیه که می‌رود پاسپورت از او مطالبه می کنند. چنانچه پاسپورت مربور که عبارت از نوشته پلیس است در دست او نیست او را محبوس نموده و به‌حقیقت آن می‌رسند و به‌این ملاحظه هر کس از حقیقت خبردار و سعی می کند که به‌هرجا رود نوشتهٔ پلیس در دست باشد. هنگام جلوس سلطنت الکزندر پادشاهی که بالفعل در تخت روسیه نشسته اشت مدرسه ساخته است که در آن مدرسه، حکمت طبیعی و امورات شرع عیسوی و تاریخ مملکتداری دولت روم که جولیس قیصر یکی از آنها بوده و آئین مملکت‌داری همهٔ فرنگ از آئین و طریقه او تتبع کرده‌اند و موارنهٔ دولت روس را با همه قرال و غیره در مدرسه مزبور تحصیل نموده چهار نفر مدرس زیر دست و جمعی از معلمین دیگر در تربیت طلبه آن مدرسه مشغولند و علوم فرانسه و انگریز را به‌زبان روسیه ترجمه کرده‌اند و هرساله اشخاصی که در علوم مرجوعه به‌خود ترقی کرده مراتب را مدرسین مربور به‌خدمت پادشاه عرض نموده و بعد از آن آنها را بر سر خدمتی از خدمات دیوانی مأمور می‌فرمایند و هرساله اسامی اشخاصی که در آن مدرسه ترقی کرده‌اند وهر کس آمده و هر کس بیرون رود و با اینکه اهالی مدرسه تفوقی و منصبی بافته‌اند به کتابی ثبت و چاپ کرده یک نسخه آن را به کتابخانهٔ مدرسهٔ مزبور گذارده و دیگری را به‌خزانهٔ پادشاهی می‌فرستد، و از جمله بناهای دیگر دارالشفای بزرگی است که چهار نفر از اطبای صاحب فهم و یازده نفر از اطبای زبردست آنها در دارالشفاء مربور لاینقطع مشغول به‌معالجهٔ بیماران هستند. هر کس خانه ندارد اعم از غریب و بومی و یا سالدات و غیره به‌محض اینکه خود را به‌دارالشفا رسانیده، منزل خوابی به‌آن داده خدمهٔ آنجا مشغول به‌خدمت او شده و اطبا به‌معالجهٔ او و پرداخته خوراك او را حاضر کرده به‌او می‌خورانند. و در اصل دارالشفا اطاق بزرگی است. عطاران در آنجا مشغول به‌دوا سازی هستند. دوای آنرا هرچه طبیب نسخه نویسد در آنجا حاضر

کرده به‌او می‌رسانند اخراجات دارالشفاء مربور را کلا از سرکار پادشاهی می‌دهند. از قراری که مذکور می‌شود چند دارالشفاء دیگر به‌این نسق ساخته‌اند. تجار و نجبای شهر، از خود به‌آنها اخراجات رسانیده که هر کس ناخوش شود و خود متکفل احوال خود قادر نبوده باشد در آنجا رفته مادامی که اثری از ناخوشی آن باقی است در دارالشفا می‌ماند. و چنانچه در این ضمن هریک از آنها فوت شود اطبای مزیور شکم او را شکافته ملاحظهٔ احشا و امعای او را نموده تجربه حاصل می‌کنند که چه ناخوشی داشته. آیا در معالجهٔ آن خطایی رفته یا نه مثلا در دارالشفا شخصی ناخوشی صعبی داشته همهٔ اطبای دارالشفا جمع شده اولا علامات ناخوشی او را ملاحظه نموده ثانیاً غذای او را ملاحظه نموده البته بالاخره متفق‌الفظ تعیین ناخوشی او را نموده به مصلحت یکدیگر معالجه و مداوای او را نموده فرضاً شخص مزبور را مرگ عارض شده اطبای مزبور جمع شده اعضای ناخوش او را شکافته امتحان نموده چنانچه خطایی در ملاحظه‌آن نموده‌اند من‌بعد بیشتر سعی و احتیاط در مداوا و معالجه می‌کنند. و درصورتی که ناخوشی او معالجه‌پذیر نبوده ایضاً تجربه به‌جهت آنها حاصل می‌شود. و در هرحال در دارالشفای مزبور در تجربه مشغول هستند. و اسامی اشخاصی که داخل دارالشفا شده و مدت بستری بودن آن و نام ناخوشی او را کلا در دفاتر خود ثبت می‌کنند. و از جمله خانه‌های دیگر که دیدیم خانه‌ایست که مجموع حیوانات صحرایی و دریایی را کلا در جاهای دیگر چیده و گذارده‌اند مثلا اطفالی که سقط شده‌اند در هر وقت در مدت اسقاط آنها در شیشه‌ها کرده گذارده‌اند. و همچنین بچه‌های حیوانات دیگر را نیز در شیشه‌ها در میان عرق گذارده که گنده نشوند و بسیار از جانوران که در رحم مادر توأم و اعضای آنها اتصالی به‌یکدیگر رسانیده آنها را در شیشه کرده نگاه داشته‌اند. دوبچه گوسفند دیدیم یکی از آنها شش‌پا داشته و دیگری دوسر داشته. آنها را نیز در بدن آنها کاه کرده نگاه داشته و حیوانات دیگر کل دنیا چه دریایی و چه صحرایی، هرچه توانسته‌اند در پوست آنها کاه و پنبه کرده و هرچه نتوانسته‌اند استخوان آنها را نگاه داشته که مردم را از ملاحظهٔ آنها حیرتی از صنعت صانع ازلی روی دهد. و همچنین مرغهایی که نه‌هرگز دیده و شنیده‌ام در آنجا دیدم. و همچنین جانوران زهردار و بی‌زهر، مارهای عظیمه و هر رنگ و اندازه و بزمجه‌ها

که او را کلپک می‌گویند در نهایت بزرگی دیدم. یکی از آن چهاز زرع بود. و سایر حیوانات کوچک و خواه پرنده و خواه چرنده خلاصه هرچه از حیوانات و معدنیات هر سنگی که در هر معدنی دیده و غریبه بوده و مجموع آن را در خانهٔ مزبور آورده‌اند. کتابخانهٔ بزرگ عظیمی در این خانه است. از هر زبان وهرعلم مختصراً علوم فرنگ و زبان کل فرنگ هریک با علوم متداولهٔ آنها و کتاب بسیاری از عربی و فارسی در خانهٔ مزبور است. در نهایت صفا و تقطیع خانهٔ مزبور را مترتب و با سلیقه چیده‌اند. و در اطاقی دیگر تصاویر بیشتر سلاطین روسیه در پرده‌ها نقش و آویخته است. علی‌الخصوص تصویر پطر بزرگ تعبیه بکار برده‌اند که پطر را به همان هیأتی که مشغول به کار بوده و رختهای مشمعی که با آن کار می کرده است در بالای کرسی نشسته است. صورت مزبور را به‌عینه مثل خود او ساخته‌اند. و لباسهای پطر در هنگامی که مشغول به‌ساختن کشتی وجبهٔ خانه و آهنگری بوده مجموع را در آنجا گذارده‌اند. در اطاق دیگر دستگاهی که خود از فرنگستان آورده بوده است و نموده چرخهائی که آورده بوده است کلا در آنجا حاضر است. و ازجمله ابنیه پطر پورغ تماشاخانهٔ او است. الی شصت سال قبل از این مطلقاً در ولایت روسیه تماشاخانه نبوده امپراس الیزابت سلطانه روسیه در پنجاه وپنج سال قبل چند نفر از تماشاخانه فرانسه و نمسا و سوید به‌این‌ولایت آورده. در مسکو و پطرپورغ تماشاخانه‌ها ساخته‌اند. یک شب بندگان میرزا ابوالحسن‌خان مرحمت فرموده به همشیره‌زادهٔ خود میرزا عبدالحسین که صندوق دار و درمعنی مرجع همهٔ امورات معظم‌الیه می‌بودند مقرر فرموده که معزی‌الیه ماها را برداشته به‌تماشاخانه برده. شب با رفقا به‌دیدن تماشاخانه رفته اگرچه مکالمهٔ اهالی تماشاخانه مربور به‌زبان روسیه بوده لیکن بنده را از آواز و ساز و حرکات و سکنات و اوضاع تماشاخانه مزبور خوش آمد. بعد از اتمام آن مراجعت به‌منزل خود نموده‌ایم و از جمله چیزهای دیگر پطرپورغ گاری است که اکثر بزرگان دوسه‌گاری نگاه می‌دارند. مدت چهل‌و پنج سال است که گاری در پطرپورغ می‌سازند. قبل از آن از سایر ولایات فرنگستان گاری را حمل و نقل به‌آن ولایت کرده لیکن از آن تاریخ الی حال گاری در پطرپورغ می‌سازند از اقسام آن در نهایت خوبی و اوستادان گاری سازی که حال گاری‌را در اینجا تمام می کنند به‌عینه مثل سایر قرال فرنگ است. بلکه بعضی از

انگریزیان مذکور می‌ساختند که فنرگاری را در اینجا بهتر از فرنگ می‌سازند. به‌علت اینکه معادن بسیاری در این‌ولایت پیدا شده. علی‌الخصوص آهنی که از سیبر حمل ونقل به‌اینجا می‌شود. بالجمله گاری سواری بزرگ وکوچک وگاری بارکش از اقسام مختلفه می‌سازند. برخی از ارباب صنایع پطرپورغ و معامله و تجارت آن اکثر ارباب صنعت از فرنگستان به‌این ولایت آمده بودند. و بالفعل بیشتر روسیه در صنایع سرآمد گردیده‌اند و هرکس چیزی تازه اختراع نماید از سر کار پادشاهی انعامی به‌او رسیده ثانیاً به‌جهت اینکه هرکس سعی در اختراعات نماید نشانی از پادشاهی به‌او داده و رقمی می‌دهند که مدت چند سال بجز شخص مزبور و عمله جات اوکسی دیگر چیزی راکه او اختراع کرده است نسازند. به‌این واسطه اوستاد مزبور صاحب مایه و اوضاع می‌شود که بجز او هیچکس دیگر اسباب مزبور را نمی‌سازد. و سایر مردم هرکس در شغل خود وکار خود سعی در تکمیل آن نموده و هرکس به‌تمنای تلفظات پادشاهی در فکر اختراعات تازه می‌باشد صنعت نجاری و ساختن کرسی و صندوق و متعلقات اسباب خانه به‌حدی ترقی یافته است که بالفعل بعضی ازکارهای نجاری پطر پورغ مورث حیرت همهٔ اهالی فرنگ می‌گردد. چند صندوق وکرسی‌ساخته ازکار اوستادان مزبور درخانهٔ امپراطور دیدم. الحق از خوبی وصنعت آنها چشم حضار خیره شد وکارخانه و قالی بافی بالفعل در اینجا هست. قالی فرنگ و ایرانی هردو را دراینجا می‌بافند. یعنی باکمال خوبی تمام می‌شود. پشم هم از خود اینجا به‌عمل می‌آید. وکارخانهٔ چینی سازی در نهایت خوبی در اینجا ساخته‌اند. درکارخانهٔ مزبور بجز اوستادان غربا چهارصد نفر از اوستادان روسیه در آنجا مشغول به‌کار هستند. و هرساله یکدفعه مورد نوازشات پادشاهی گردیده، کارهاییکه امتیازی دارد به‌سرکار پادشاهی تسلیم می‌کنند. صنعت حجاری در این ولایت شهرتی دارد. تذکار سنگ‌تراشی یکی از خانه‌های سرکاری به‌فاصلهٔ هشت فرسخی پطر پورغ سابقاً نمود و نیز خانهٔ امپراطور درکنار رود ینوا ذکر رفت که درسنگ‌تراشی چقدر ترقی‌یافته‌اند. کارخانه‌های دیگر از تفنگ، گاری و شمشیر سازی و چاقو و طپانچه و سایر اسلحه از هر صنعتی که در فرنگ ساخته‌اند چه اوستادان ازآنجا آمده آنها را تربیت کرده و چه از فرنگ اسباب ساخته آورده‌اند و ترقی را به‌جایی رسانیده که خود به‌عینه مثل

اسباب و آلات مزبور می‌سازند. آنچه عرض نمود کلا از سرکار پادشاهی است. یعنی متکفل احوال ایشان پادشاه می‌شود. لیکن به‌قدر یکصد کارخانه و دستگاه بزرگ و کوچک دیگر در این شهر است که مباشرین آنها تجار و نجبا و صاحب مالان ولایتی است. و به‌نهج مفصله در کارخانه‌ها اجناس و تنخواه‌تمام می‌شود:

پوست سازی کتان بافی گلابتون بافی از زنجیره طلا و نقره، قنادی، شعر بافی عرق‌گیری، پشم و پشمینه بافی شیشه سازی و بلورتراشی و بلور سازی. عمده از آن است. یکی از امرای روسیه مسمی به‌یوتیمکین مبالغ خطیر اخراجات کرده کارخانه بلورسازی و آیینه سازی در این شهر بنیاد کرده. از فرانسه اوستادان قابل به کارخانهٔ مزبور آورده. بالفعل آیینه‌ای که در پطرپورغ می‌سازند از اکثر فرنگستان بهتر است. و بخصوصه در این صنعت شهرتی دارند. بیشتر اجناسی که از پطرپورغ تجار به‌ولایات بعیده می‌فرسنند نساخته است. یعنی با وجود اینکه‌هزاران را سازند. برخی از اجناسی که از پطرپورغ می‌رود به‌ولایات بعید نه فرنگ و سایر بلاد بدین موجب:

آهن نساخته شوره گوگرد صاف نکرده پوست گوسفند و بز کتان پوست بلغار کتان‌چادر کشتی‌چوب دکل کشتی وتخته. قیروزفت موی اسب استخوان و شاخ‌گاو

و چون اجناس معدنیات روسیه زیاده از آن است که توانند به کار انداخته اسباب ساخته آنها به‌اطراف ولایات رفته منافع آنها زیاده عاید دولت می‌شود علی‌الدوام در صدد آوردن عمله‌جات و ارباب صنایع هستند. و اگر ملاحظه به تواریخ روسیه نماییم حیرت می‌افزاید که در هنگامی که پطر بزرگ به‌تخت رسیده الی حال یوماً آناً انتشار علوم و هنر و کسب و صنعت در این ولایت در تزاید است. و همیشه ارباب صنایع از فرنگستان به‌اینولایت آمده مشغول به شغل شده و هریک از پادشاهان بخصوصه الکزندر پادشاه هذه‌السنه همت غریبی گماشته است که ترقی معقولی زیاده از آنچه یافته است به‌ولایت خود داده باشد. مسترولیم مذکور می‌سازد که در سال قبل ارباب مشورت خانه ملاحظه نمودند که اجناس نساختهٔ بسیاری از این ولایت به‌ولایات دیگر می‌رود مجدداً در صدد و سعی آوردن عمله‌جات و ارباب صنایع کوشیده در این سال چهل‌ودونفر از اوستادان آهنگر و آتش‌کار از فرانسه به‌اینولایت آورده‌اند و علی‌الدوام در صدد

از دیاد عمله‌جات و ارباب صنعت هستند.

یک چشمه تجارت معظمه پطرپورغ به‌سمت سیبریه است و چون ولایت مزبور الی پطرپورغ به‌قدر شش‌هزار ورث که تخمیناً نهصد فرسخ ما می‌شود فاصله در میان است و با سهل‌ترین وجهی تنخواه به‌آنجا برده و از آن ولایت حمل‌ونقل به‌پطرپورغ معدنیات چند می‌نمایند بنده را بخاطر رسید که نگارش آنرا مفصلا نویسم شاید خالی از نفع نباشد:

رود عظیمی مسمی بوالکه است که در حوالی سیبریه می‌گذرد و داخل به روس می‌شود. اولا از سیبریه معدنیات مس و آهن و نقره همه خالص نشد بار به کشتی گردیده از رود اسکندریه که در سیبریه می‌گذرد به‌توسط چند رود دیگر اجناس معدنیات مزبور را داخل به‌رود عظمیه‌والکه نموده و الی چهارصد فرسخ راه آمده داخل به‌چند رود دیگر شده بعد از آن داخل ینوا که در حوالی و میانهٔ پطرپورغ می‌گذرد می‌شود، معدنیات مزبور را حمل به کارخانها نموده و بعد از آن اجناس دیگر را که از قبیل پوست و سایر تنخواه سیبریه می‌باشد در شهر داخل به خانهٔ تجار نموده و از آن پس به‌تنخواهی که بمصارف سیبریه باشد به‌کشتی مزبور بار و روانهٔ سیبریه می‌شوند. در هر ساله تخمیناً یکهزار و چهارصد یا زیاده کشتی از سیبریه به‌پطرپورغ به‌نهج مزبور اجناس آورده و می‌برند. در اینجا۔ تخمین و قیاس تجارت پطرپورغ و منافع دولتی می‌شود کرد. و اما تجارت به سایر ولایات روسیه هنگام بهار و افزونی آب در رودخانه‌های روسیه کشتی کمتر می‌گذرد. بیشتر حمل به‌گاری بارکش می‌نمایند و از راه خشکی می‌فرستند. گاریان مزبور را جمع کرده به‌طریق قافله هرگاری یک اسب و هر سه‌اسب یک آدم متوجه گاری شده یکصدبیست اسب قافله نموده اجناس را در گاریها بارکرده هرگاری زیاده از دویست من تبریزی بارکرده به‌نهجی چرخ و اسباب گاری را ساخته‌اند که مطلقاً سنگینی شدیدی به‌اسب ندارد. چنانچه ما خود اسبان بارکش را در عرض راه می‌دیدیم که گاری می کشیدند چندان عرق نمی کردند بالجمله سیاهه که تجارت یکساله در ولایت روس کرده بودند و در دفتر پادشاهی ثبت کرده و مستر ولیم از برای روزنامه خود گرفته و نوشته است یکساله تجارت روس پنجاه میلیان رویل وجه روسیه بوده است که به‌پول شاهی ما بیست کرور

اشرفی با جاقلوکه پانزده کرورتومان شاهی است. زیاده از نصف آن در پطرپورغ درسال مزبور تجارت نموده‌اند.

در نگارش حدود کل ممالک روسیه، ممالک روسیه یکی از بزرگترین ممالک کل دنیا و بالفعل قوی‌ترین همه‌فرنگ است. برخی از ولایات مزبور از فرنگستان محسوب می‌شود. یوروپیان می‌گویند و بعضی از آن در سمت شمالی ینگی دنیا است که پسفیک اوشان می‌گویند و بیشتر ممالک مزبور از مشرق محسوب می‌شود که آنها را ایشیا می‌گویند از طرف شمالی آن به‌قطب شمال و دریای ارکتک اوشان که محیط است اتصال دارد. از طرف اتصال به‌ممالک چین و هندوستان و قسطنطنیه و ایران دارد. از طرف مشرق به‌سمت شمالی محیط که او را پسفک می‌گویند و یا اینکه طرف مشرقی محیط. و از طرف مغرب به سمت نمساوپروسیه و دریای بالتک می‌باشد. طول ممالک روسیه آنچه مساحان برآورد کرده‌اند از یکطرف الی طرف دیگر به‌خط مستقیم طولا نه‌هزاروهشتصدمیل است و عرض ولایت مزبور از یکطرف به‌طرف دیگر مستقیماً دوهزاروچهارصد میل است. بالجمله ممالک روسیه که متعلق به‌فرنگستان است که او را یوروپیان می‌گویند یکهزارودویست‌هزار میل در میل است و ممالک روسیه که آنها را ایشاتیک! و مشرقی می‌گویند عرصهٔ آنها زیاده از همهٔ فرنگستان است. آنچه مساحان فرنگستان تخمین ولایت روسیه را نموده‌اند هفت یک همهٔ دنیا است بجز دریا به‌این نحوکه ارض ینگی دنیا و چین و فرنگستان و ایران و هندوستان و سند و روم و توران و مابقی ربع مسکون را کلا مساحت نموده ممالک متعلقه به روسیه هفت یک همه ممالک مسکونه دنیا محسوب می‌شود. برخی از ولایت مزبور مطلقاً قابل زراعت نیست و حتی علف در آنها نمی‌روید. بخصوصه ولایات شمالی که نواحی سیبربه که در آنجا از شدت سرما کمتر درخت می‌روید طرف جنوبی روسیه جنگل بسیار و درختهای عظیمه دارد و زراعت آنحدود در نهایت خوبی می‌شود و همچنین چمن بسیاری به‌جهت چرانیدن گله در آنحدود دارند. ولایت روسیه عرصهٔ مسطح است وکمتر از سایر بلاد دنیا کوهستان دارد. برخی کوهستان در میان مسکو و ملک تاتاریه می‌باشد. و از مسکو الی پطرپورغ بلندترین ولایات روسیه است و جنگل بسیاری از مسکو پطرپورغ می‌باشد.

و اما حیوانات روسیه؛ اسب این مملکت از سوئه‌لیوانیا از جمله مشاهیر اسبان آنها است. بسیار قوی و مصنبوط می‌شوند. و از میانه قزاق نیز اسب خوب بعمل می‌آید. لیکن اسبان لیوانیا، پطر اول مادیان بسیاری از عربستان ابتیاع نموده و با اسبان ولایتی جفت نموده و بعد از آن به‌تدریج مادیان از عربستان به آنجا آورده بالفعل اسبان لیوانیا از آن طایفه است و شهرتی در خوبی و ترکیب دارد. گوسفند این مملکت در ولایت ماویرا است. اکثر اهالی آن ولایت گوسفند دارند. بعضی از آنها پنجاه و شصت‌هزار گوسفند نگاه می‌دارند. در ولایت روسیه گراز بسیاری به‌جای گوسفند نگاه می‌دارند گوشت آنرا به‌مصرف خوراك رسانیده پوست او را دباغی کرده به‌مصرف می‌رسانند و موی آنها را به‌فرنگستان فرستاده بورس می‌سازند. در ولایت مشرقی بهم می‌رسد. مردم در آنجا رفته آنها را زنده صید می‌کنند. در سمت شمال روسیه یوزپلنگ و خرس‌سفید بسیاری دارد. در ممالك سیبریه و آن نواحی حیواناتی که پوست آنها خز وثمور و سنجاب و کجن و غیرها به‌هم می‌رسد. و مردم به‌شکار آنها رفته آنها را شکار می‌کنند. یك جنس روباه سیاهی در سیبریه دارد که در سیبریه پوست او را ده‌تومان می‌فروشند. پوست مزبور را از آنجا به‌پطرپورغ آورده بیشتر به‌اسلامبول می‌فرستند. گوسفند وحشی در سیبریه که آنها را نیز شکار می‌کنند. در ولایت متصله به‌چین آهوی مشکین دارد که آنها را نیز صید کرده و نافهٔ آنرا به‌پطرپورغ می‌آورند و به‌فروش می‌رسانند. مرغهای شکاری بسیار در جنگل روسیه به‌هم می‌رسد و سایر سباع گراز جنگی و گرگ و غیره دارد. و اقسام ماهیان در دریای حاجی‌ترخان و سایر رودهای روسیه بسیاری گرفته به‌جهت قوت فقرا در زمستان به‌مصرف می‌رسانند. و اقسام میوه‌جات در پطرپورغ به‌هم می‌رسد. و از بلاد بعیده نیز حمل‌ونقل به‌آنجا می‌شود.

در ممالك روسیه معادن بسیاری علی‌الخصوص سیبریه دارد. در حوالی مسکو معدن آهن بسیار خوبی است که لاینقطع درکاراند. در سیبریه یکصد کارخانه است که هر کدام از عمله‌جات کارخانه‌ها به‌بیرون آوردن معادن مشغولند معدن طلایی در سیبریه است. بعضی اوقات خالصاً به‌عمل آمده و برخی اوقات ممزوج است. معدن سرب قرمزی در آنجا پیدا کرده‌اند و حال درکاراند. و معدن دیگر از لاجورد پیدا شده و نیز نمك طبرردا[1] و گوگرد و شوره و زرنیخ و نوشادر

---

۱. بلور نمك طعام.

پیدا کرده‌اند. و نیز جواهرات چند از قبیل زمرد و یاقوت و لعل و زبرجد در سیبریه پیدا کرده‌اند و اوستادان معدنچی مزبور در سیبریه همیشه در تفحص پیدا کردن معادن و تخلیص معدنیات مربور هستند. بعد از تصفیه و تخلیص و سایر معدنیات مزبور به‌نهجی که عرض نموده حمل به کشتیان نموده از آنجا به‌پطرپورغ می‌فرستند. چون برخی از احوالات روسیه را در اینجا قلمی داشته است. خیال نموده که برسبیل اجمال به‌نهجی که درکتاب تاریخ روسیه اسامی پادشاهان آنها را با وقایع عظمیه که در سلطنت هریک از پادشاهان مذکور روی داده و سعایت[1] هر کدام در ترقی ولایت و اهالی روسیه ذکر رفته است در این رساله قلمی نموده باشد. بنابراین در نگارش آن می کوشد.[2]

اما تاریخ بزرگان روسیه، مورخین روسیه و فرنگستان در تاریخ روسیه و سایر فرنگ آنچه خبر از حکومت روسیه می‌دهند اول وهله حکومتی که در ولایت روس برپا شده روریک نام بزرگ روسیه است در تاریخ ۸۶۰ عیسوی مطابق سنه ۲۶۸ هجری بنای حکومت روسیه را گذارده و قبل از حکومت روریک مزبور مورخین خبر نمی‌دهند که چه‌نوع وچه قسم ولایت مزبور می‌گذشت. مذهب روسیه در آنوقت بت‌پرستی بود. الی یکصدوبیست‌ویکسال طایفه مزبور به‌همان طریق باقی مانده در تاریخ سنه ۹۸۱ عیسوی ولیدیمر نام بزرگ روسیه داخل به‌مذهب عیسوی گردیده و از آن پس از ولایت‌گریک که ما آن را یونان می‌گوییم برخی آداب دین عیسوی وکتاب چند به‌ولایت روسیه آورده انتظامی در زبان روسیه داده و تربیت معقولی به‌مردم کرده آنها را از بت‌پرستی بازداشته به‌دین عیسوی داخل نموده و چون مشارالیه سبب آن گردیده بود که روسیه داخل به‌مذهب عیسویه شوند و مادام حیات خود از جهات دیگر نیز ساعی در تربیت آنها بوده بالفعل نام او در میانه روس مشهور و نام او را تالی‌پطر بزرگ می‌دانند و به تدریج روسیه از حالت سبعیت بازمانده و بزرگان آنها درصدد تربیت آنها بوده الی تاریخ سنه ۱۲۲۳ عیسوی مطابق سنه ۶۲۰ هجری توسچی‌خان خلف‌چنگیزخان تاتار و جمعی سپاه جرار از طایفهٔ تاتاریه به‌ولایت روس داخل شده ولایت مزبور

---

۱ جمع سعی ـ مثل رخوت جمع رخت که فراوان آورده شده است.

۲. نامبرده توضیح فراوانی داده است اما باید گفت این طور تاریخ نگاری علمی ومنطبق برواقعیات نیست.

را مسخر نموده لیکن خود در آنجا نمانده حکام روسیه را از جانب خود بر سر روسیه معین نموده و جمعی از سپاه خود را در آنجا گذارده که متوجه آنها شوند. و خود مراجعت به‌ولایت خود نموده الی تاریخ سنه ۱۳۶۲ مطابق سنه ۷۷٤ هجری دیمیتری‌ایوان‌اوویتچ نام در مسکو جلوسی کرده و اظهار سلطنت کرده و به‌سپاهی معدود طایفهٔ تاتاریه را که بعد از ورود توسچی‌خان‌خلف‌چنگیز در ولایت روسیه مانده بود از ولایت روسیه بیرون کرده خود را مستقل نموده لیکن سی‌و یکسال از آن گذشته تیمورخان تاتار با جمعی از سپاه تاتاریه مجدداً برسر روسیه آمده مسکو را مسخر کرده در ثانی سپاهی معدود در مسکو ساخلونموده و تاراج معقولی! در آنجا نموده الی تاریخ سنه ۱٤۷۰ عیسوی مطابق سنهٔ ۹۱۲ هجری ایوان و سلویچ نام بر سر حکومت و بزرگی روسیه رسیده طایفه تاتاریه را بکلی از مسکو بیرون می‌کند و برخی از ولایت غربیه از مزداق و بعضی از جاهای دیگر و غیر آن نواحی را گرفته و از آن وقت دولت روسیه روی به‌وسعت گذارده تجارتی که روسیه بنا گذارده در تاریخ سنه ۱۵۵۲ عیسوی بنای تجارت با انگریز گذارده و تنخواه بوده ایوان شرحی به‌چارلس پنجم پادشاه نمسا نوشته خواهش از او می‌نماید که جمعی از ارباب صنعت به‌ولایت روسیه فرستاده مردم را تربیت نمایند. معزی‌الیه قبول نموده به‌زودی یکصدنفر ارباب صنعت از هر کسب چند نفر را انتخاب نموده از نمسابه‌روس می‌فرستد. لیکن در عرض راه طایفهٔ سکسانیه که در آن وقت با دولت روس نزاع داشته حسد از رفتن عمله‌جات‌برده آنها را نگاه داشته چند نفر از آنها به‌طمع نفع دنیوی مخفی از طایفهٔ سکسانیه شب گریخته خود را به‌ولایت روس رسانیده در مسکو می‌روندو بنای کسب و رواج بعضی از صنایع در آنجا می‌دهند. در آن وقت دولت روس بنای ترقی گذارده ولایت سیبریه و حاجی‌ترخان را ایوان مزبور مسخر و داخل به‌ولایت روسیه نموده در آخر عمر او دولت عثمانی با جمعی از تاتاریه بر سر مملکت روس رفته به‌علت شدت سرما و عدم آذوقه اکثر تلف شده مابقی بی‌نیل مقصود مراجعت نموده به‌تاریخ سنه ۱۵۷۱ عیسوی مطابق سنهٔ ۱۰۱۵ هجری هفتادهزار نفر از سپاه پول[1] و سوید که از فرنگ هستند ومعدودی از تاتاریه بر سر مسکو رفته شهر مسکو را گرفته اموال

---

۱. پولند ـ لهستان.

مردم را غارت نموده و سپاه آنها را شکست و شهر مسکو را بکلی آتش زده یکصدوبیست‌هزارنفر از روسیه را مقتول نموده لیکن به‌علت‌عدم جا ومکان وآذوقه سپاه مزبور در آنجا نمانده مراجعت به اوطان خود نموده‌اند. و بعد از آن فیدور نام حکومت طایفهٔ روسیه را نموده لیکن این گونه سوانح مورد قلت ازدحام و قوت روسیه گردیده و پادشاهی این طایفه در فیدور به‌آخر رسیده به‌علت اینکه اولادی از او باقی نمانده این سلسله به‌آخر رسیده سلسلهٔ مزبور از سلسلهٔ روریک می‌گویند از اول حکومت روسیه الی این وقت که عبارت از هفتصد و چیزی باشد طایفهٔ روسیه حکمرانی و سلطنت روس را می‌کردند. به‌تاریخ ۱۰۹۸ عیسوی بوریس کودانف برادر زن فیدور پادشاه سابق روسیه به‌تخت رفته در هنگام‌حکومت او سه سال متوالی در مسکو قحطی عظیمی رو داده در این عرض سه سال بوریس مزبور زحمات کشیده از هر جا آذوقه جمع نموده مردم را دستگیری کرده لیکن جمعیت بسیاری از گرسنگی مرده و بسیاری به‌علت گوشت حیوانات را خوردن مرده بودند. در این عرض قحطی زیاده از پانصدهزار نفر از مسکو و اهالی آن مرده بودند. از آن پس بوریس فوت شده ایضاً دولت روس بدون پادشاه مانده به‌تاریخ ۱۶۱۳ مطابق سنهٔ ۱۰۳۳ هجری پادشاهی روسیه منتقل به‌سلسله‌ای شده است که الی حال نسلا بعدنسل به‌اولاد آنها می‌شود و الکزندر پادشاه هذه‌السنه از آن نسل است. لیکن داستان شخصی که اولا ازین سلسله به تخت آمده طرفه‌گی دارد. به‌آن سبب عرض می‌شود. بعد از مطالعه به‌مردم معلوم خواهد شد که عوام‌الناس روسیه چه قدر ساده بوده‌اند. بلکه خواص آنها نیز ساده بود و یا اینکه به‌سبب زیادتی اعتقاد آنها به‌بزرگان دین خود برده است بالجمله میکل‌فیودورویچ که یکی از منسوبان پادشاه قدیم بوده بزرگ کل کلیسای روسیه در روزی در میانهٔ مردم را خطاب نموده بود که من دیشب از جانب رب‌الارب ملهم شده‌ام و حکم به‌من رسیده که شما را از جانب او حکم دهم که یکی از طایفهٔ فیودورویچ را پادشاه خود کنید. روزانهٔ دیگر مردم را خبر می‌دهد که جناب‌اقدس الهی به‌من حکم فرموده است که شما را حکم دهم که میکل را پادشاه خود کنید. مردم غوغایی بر سر میکل فیودورویک نموده به‌التماس او را به‌تخت برده در ایام پادشاهی او انتشار علوم زیاده از سابق در روسیه یافته

ایلچیان به‌سمت فرنگستان فرستاد و رشتهٔ موافقت با قرال فرنگ مستحکم نموده لیکن عمر او چندان بقای نکرده فوت شده به‌تاریخ سنهٔ ۱۶٤۰ عیسوی مطابق سنهٔ ۱۰۶۰ هجری پسر میکل مسمی به‌الکسیه به‌تخت شاهی به‌جای پدر خود نشسته اولا عهد خود را با طایفهٔ قزاقیه تازه می‌کند. همیشه هر وقت دولت روس را احتیاجی به‌لشگر باشد بدون مضایقه و تعلل سپاه مزبور در خدمت مزبور حاضر بوده و اخراجات همه سپاه با بزرگ آنها باشد و نیز احدی از پادشاه آینده مدخلیتی به ولایت آنها نکند و از جمله آیینی که الکسیه به‌جهت قانون ولایت بسته اینکه سابقاً حکم پادشاه روسیه مطلقاً حکم محکم بوده و قاعده و قوانینی در میانه نبوده او را اراده اینکه قانونی بسته که مجموع مردم اعم از اعلی وادنی از عهد خود و احکام پادشاهان در امورا عظیمه به‌نهجی که در کتابها چاپ شده جمع نموده قانونی بسته یکی از جمله قوانین اینکه هیچکدام از بزرگان روسیه در تنبیه رعایای خود قیام ننموده هر کس غلطی کند آنها را به‌خانهٔ شرع فرستاد موافق شرع عیسوی و آیین و قواعدی که خود بسته بود آنها تنبیه شوند. بزرگان روسیه که هر کدام جمعیت کثیری از رعایا داشتند از آنجا که کافه‌ناس کلا طالب حکمرانی بوده و می‌باشند اظهار نارضامندی نموده هر کدام ادعا نموده بودند که ما از روی کاغذها و احکام پادشاهان قدیم حق در آن داریم که خود تنبیه رعایای خود را نموده باشیم. الکسیه حکم به‌آنها می‌دهد که هر کدام کاغذهای خود را در مسکو آورده که آنها را ملاحظه نموده مطابق احکام‌مزبور آیینی بسته که خلاف رأی و رضای بزرگان ولایت نبوده همه از آیین او راضی باشند. روزی معین می کنند که مجموع بزرگان کلا با احکام قدیمهٔ خود در مسکو حاضر شوند. بعد از اینکه مجموع شده احکام مزبورات که در دست هر کدام بوده در اوطاقی گذارده روزانهٔ دیگر وعده بوده است که به‌نوشتجات مزبور برسند. شب آتشی در اطاق یا عمداً یا سهواً انداخته اطاق و نوشتجات کلا سوخته روزانهٔ دیگر پادشاه بزرگان مملکت و دین را جمع نموده خطاب می کند که از جمله بدی طالع اطاق و نوشتجات بزرگان و امرای ولایت من سوخته ازین پس کسی را حکمی به‌رعیت من نیست. پادشاه پدر رعیت است و پدر را حکم بر سر فرزندان خود آنست که آنها را هدایت کرده راهی بنماید. بالفعل من کتابی نوشته که آیین شرع و مملکتی کلا در آن

مندرج است. مجموع مردم اعم از اعلی‌وادنی باید از حکم کتاب مزبور بیرون نروند و هیچکس از بیچارگان رعیت من از دست نرفته بکلی مخذول مالک خود باشند. مجموع به‌حکم من اقرار نموده و دستخطی در کتاب مزبور نموده که از احکام مزبور تجاوز نکنند و نیر الکسیه بنای تجارت با چین گذارده از چین چای و ابریشم و ریوند و چوب چینی و غیره به‌ولایت روس آمده و از آنجا پوست خز و ثمور و سنجاب و سایر اجناس روس به‌چین فرستاد و بسیار شایق به‌ساختن کشتی جنگ بوده لیکن به‌علت اینکه با دول فرنگ همه دوستی نداشته یعنی با بعضی از با بعضی از قرال همیشه جدال داشته فرصت به‌ساختن کشتی ننموده در تاریخ سنهٔ ۱۶۸۶ عیسوی وفات یافته. سه‌پسر و شش دختر داشت. دوپسر آن فیودور و ایوان از زن اول بوده‌اند و پطر بزرگ از زن دویم. آن فیودور و ایوان بسیار ضعیف‌المزاج بوده‌اند. اگر چه منسوبان او مایل نبودند که فیوردور به‌جای پدر نشیند لیکن به‌علت اینکه قاعدهٔ ولایت روس آنست که پسر اول به‌جای پدر نشیند او را بر سر تخت نشانیده مدت شش‌سال در حکمرانی روسیه مشغول بوده و فوت او در رسیده در هنگام فوت وصیت می‌کند که برادر او پطر اول به‌جای او نشیند و چون مشارالیه مرد بزرگی از جمله مشاهیر روسیه است اوصاف آن را لازم دیده که مفصلا نویسد.

اما پطر بزرگ در سال سنه ۱۶۸۲ تولد یافته و در چهار سالگی پدر او وفات کرده خواهر او سوفیه در تعلیم و تربیت او تعلل ورزیده که برادر بطنی خود ایوان به‌تخت پادشاهی نشیند و چون ایوان مزبور مزاجی علیل داشته قادر به سلطنت نبوده در سن ده سالگی پطر بجای پدر نشسته اگر چه در تربیت او تعلل رفته بود لیکن بالذاته او را میلی غریب با وصف صغرسن در لشگرکشی و تهیهٔ اسباب جنگ بوده پنجاه نفر سالدات نظام درست می‌کند. و یک نفر افسر نمسا را آورده نظام پنجاه نفر مزبور را به‌نظام نمسا درست می‌کند و به‌جهت ترغیب اهالی روسیه‌خود پطرطبال دستهٔ‌مزبور گردیده‌و درآن صغرسن به‌کرات مذکورمی ساخته است که شخص را باید استعداد باشد که نه‌ملقب‌به‌لقب به تنهایی. و به‌این سیاق بعد از چندی جمعیت عظیمی از سپاه روسیه را با نظام کرده و چون در آن وقت جنگی در میانه نداشته روزها سپاه خود را مشق جنگ با یکدیگر به‌او داده و

افسران نمسایی طریق جنگ را با افسران خود روسیه نموده در آن اوقات در یکی از بنادر روسیه کشتی جنگی از طایفه دچ[1] میلی به ساختن کشتی جنگی به‌هم رسانیده اولا جمعی از دچ را به‌مسکو آورده کشتیهای کوچک در مسکو ساخته بعد از آن مدت دو سال در کشتی دچ و انگریزی رفته که ملاحظه کشتی جنگی نموده بلکه تواند خود کشتی جنگی سازد. بعد از دو سال مراجعت به‌مسکو نموده در صدد تهیهٔ ساختن کشتی برآمده لیکن در این ضمن امری رو می‌دهد که سبب ترقی دولت روسیه بلکه همهٔ روسیه گردیده و سبب نیکنامی پطر گردیده. چنانچه امر مزبور روی نمی‌داد شاید دولت روس ومردم روس الی‌حال‌در حالت‌سبعیت و جهالت باقی می‌ماندند. تفصیل این اجمال، در سال سنه ۱۶۹۵ عیسوی ایلچی از دولت سویسرلند به‌مسکو رفته جوانی مسمی به‌لیفورت به‌همراه ایلچی مزبور بوده مشارالیه مردی عاقل و در اکثر زبان فرنگ مربوط بوده و زبان روسیه را نیز می‌دانسته. پطر را از بزرگی و قابلیت او خوش می‌آید و چند دفعه او را طلبیده از در مکالمه بیرون آمده و به‌تدریج پطر از قابلیت و استعداد او شیفته شده بنا را به‌تحقیقات اموارت ولایتی گذارده و گاه و بیگاه او را طلبیده از او تحقیقات نموده بعد از چندی از قرار تقریر لیفورت مزبور پطر متأثر شده زیاده از در مصاحبت بیرون آمده یکدفعه پطر را یقین می‌شود که در متن واقع نه مردم روسیه را می‌توان آدم دانست و موازنه بسیار مردم فرنگ نمود و نه خود را آدمی دانسته که تواند دم برابری با سایر پادشاهان زده. سبب زینت ولایت فرنگ انتشار علوم و وصنایع و آداب دانی است. ولایت او بکلی بی‌بهره هستند. و از سویی عظمت و بزرگی پادشاهان فرنگ آنست که در تربیت رعایا کوشیده و بناهای خیر گذاشته و قواعد و ضوابط مملکتی و دولتی را انتظام داده و بنایی گذارده که نام نیکی از او باقی ماند. در این خصوص خود را بنفسه ناقص دیده اگر چه این معانی را در آیینهٔ ضمیر منقش کرده بود لیکن بنا بر آداب ظاهری ابر از مکنون خاطر را نداده بالاخره در شبی لیفورت مزبور شفاهاً به‌او می‌گویند اگر شما را خوش و یا ناخوش باشد چند کلمه عرضی دارم کرده و مرخص می‌شوم این است که نه دولت شما را می‌توان دولت نامید و نه ولایت شما را ولایت بلکه در نظر من بالفعل مردم روسیه

---

۱. داچ‌لند ـ دویچ‌لند قسمتی ازسرزمین هلند ـ آلمان ـ بلژیك.

حیوانند. پطر از راه انصاف و مردانگی سر پیچیده و عرایض او را معلل به‌غرض نداشته بلکه مشعر بر خیر خواهی دانسته و اقرار به‌قول او کرده فوراً در صدد چارهٔ کار خود دامنی به کمرزده مصمم به‌تعمیر کار گردیده و این معنی را یقین نموده که مادامی که ولایت فرنگستان را ندیده نمی‌تواند تتبعی از آنها و وولایت آنها نماید و هیچکس را قابل به‌آن ندانست که بفرنگستان فرستاده باشد بالاخره به‌تاریخ سنه ۱۶۹۸ عیسوی ایلچی از خود به‌سمت هالند که یکی از قرال‌فرنگ است فرستاده و خود ولایت را گذارده تبدیل لباس نموده بدون اطلاع احدی به‌صورت یکنفر از نوکران ایلچی خود به‌همراه او رفته در عرض راه به‌جای یکنفر از نوکران به‌خدمت ایلچی مشغول گشته در پایتخت‌هالند مسمی به‌امستردم خود را به کشتی جنگی انداخته مشغول به کار نجاری گردیده نام خود را میکل هاف گذارده مدتی در چند کشتی مشغول به‌نجاری بوده بالاخره می‌شنود که در انگلند نجاران قابل و کشتی سازان زبر دست به‌هم می‌رسد از آنجا به‌انگلند رفته روزها مشغول به‌نجاری و آهنگری گردیده و شبها به‌گردش کردن ولایت و ملاحظه آنجا کوشیده مدت دو سال اوقات او مصروف به‌اینگونه اشغال شده از آن بعد به‌ولایت خود مراجعت کرده اولا چند۔ نفر بزرگان روسیه را حکم می‌دهد که سیاحت به‌فرنگ نموده و جوانان چند به همراه برده که در آنجا تعلیم نمایند و خود در انتظام نظام کوشیده به‌اندك وقتی سی‌هزار نفر از سپاه خود را به‌نظام آورده و شب و روز در تهیهٔ انتظام ولایت و نظام سعی نموده و ارباب علوم و صنایع از فرنگستان به‌ولایت خود آورده و انواع مراحم و تفقدات مشمول به‌احوال آنها مبذول داشته به‌تدریج از هرسو ارباب صنایع در ولایت او گردیده و انتشار به‌صنایع داده و چون شهرت انتشار صنایع و شهرت نظام روسیه به‌ولایت سوید که سالها با او مناقض بوده رسید اهل سوید حسدی به‌او برده بنای مجادله با او گذارده و چون سپاه خود را تازه و خام دانسته که تاب مقاومت دشمن را آورند. عهد موافقت با آکتس پادشاه پولند استوار نموده و از جانب او حمایتی به‌پطر رسیده به کرات با طایفهٔ سوید مجادله نموده و شکست خورده لیکن نقصی به‌همت او روی نداده و به کرات با سران سپاه خود گفته بود اگر چه حال ما شکست می‌خوریم و غالب به‌دشمن نمی‌آییم لیکن مرا یقین است که در آخر مظفر خواهیم آمد. سپاه ما خام و جنگ نـــا آزموده است مـــا طریقهٔ جنگ را از آنهـــا

می‌آموزیم. بالاخره بر سر سوید غالب آمده و سپاه آنها را شکست معقولی داده در تاریخ سنهٔ ۱۷۰۳ مطابق سنهٔ ۱۱۱۷ هجری شهر پطر پورغ را بنیاد کرده به نهجی که عرض نمود در تاریخ ۱۷۱۳ عیسوی طایفهٔ عثما نلو سپاه معدود بر سر او آورده درکنار رود پروث مجادله فیمابین واقع شده نزدیک به‌آن بوده است که بکلی مغلوب گردیده باشد. در این ضمن کوین کشرین زن او مخفی تحفهٔ عظیمی به رسم رشوه به‌وزیر اعظم دولت عثمانلو فرستاده و جنگ را موقوف داشته. در تاریخ سنهٔ ۱۷۱۶ مجدداً در صورت تبدیل به‌طرف نمسا رفته و مدتی در آنجا مانده و از آنجا به‌پاریس پایتخت فرانسه رفته و مدتی در آنجا مانده و مراجعت به‌ولایت خود نموده بالجمله به‌اندك وقتی سپاهی در نهایت انضباط انتظام داده و مردم ولایت را آداب دان و مؤدب و فرزانه کرده و در هریک از بنادر روسیه جاها به‌جهت لنگرگاه کشتی ساخته وکشتی‌های جنگی و تجارتی به‌هر طرف روان کرده و در هرطرف از ولایت روسیه که ضرور دانسته قلعجات و سنگرات [1] با توپخانه و سپاه مهیا کرده و مذهب روسیه را که سالها مستغرق اعتقادات فاسده که خلاف احکام شریعت عیسوی بوده است باز داشته همه را موافق شریعت مزبور هدایت کرده و قواعدی دولت و ولایت را لازم آید بنیاد کرده شهرها ساخته چشمه‌های آب بیرون آورده به‌جهت آسانی مردم رودها بریده که کشتی به‌آسانی عبور کند. در جزای ارباب صنایع کریم الطبع و درعدالت و دادرسی مردم و تنبیه مقصرین با عزم و شدید و سختگیر بوده در اوایل سن خود و هنگام جوانی طالب شرب بوده لیکن در آخر عمر ترك عمل مزبور را نموده آنچه از اوصاف بیمروتی او نوشته‌اند قتل پسر خود بوده لیکن کشتن او را نیز مبنی بر دولتخواهی دانسته تذکار وقایع مزبور چون طرفگی دارد لهذا به‌نگارش آن پرداخت.

پطر را پسری بود مسمی به‌الکسیس مشارالیه با لطبع و با لذاته ضد پدر خود بوده مطلقاً مایل به‌ساختن پطر پورغ نبوده گویند درکوچه پطر پورغ می‌گذشته یکی از عمله‌جات شکایت از تعدی پطر نموده که او را گرفتار به‌فعله‌گی نموده مشارالیه از روی جهالت می‌گوید غصه مخورید شهر مزبور بر پا نخواهد مانده غرض این که بعد از فوت پدر و انتقال پادشاهی به‌او شهر مزبور را خراب

---

۱. جمع سنگر.

خواهد کرد. و در سایر اوقات او مصروف به‌لهوولعب و شرب گردیده هر وقت مهم عظیمه به‌پدر او روی داده او را حکم نموده که به‌امر ولایتی رسیده تعلل و مخالفت ورزیده چنانچه او را حکم نموده که ملحق به اردوی او شود به‌عذر و بهانهٔ ناخوشی در رفتن کوتاهی نموده و دوا خوردن و در بستر خوابیدن را پیشهٔ خود کرده و به کرات پطر او را از اصرار به‌تحصیل علوم جنگ نموده ایضاً تکاهل ورزیده بالاخره به‌علت زیادتی دوا و خفیتاً شرب، دماغ او مخبط شده و به کرات با پطرمناقشه نموده و چند دفعه پطر قسمی یاد کرده بود که چنانچه دست از ارتکاب اعمال شنیعه برندارد او را فرزندی خود خلع خواهد نمود. در دفعهٔ آخر که در لباس‌مبدل به‌فرانسه رفته بود او را ولیعهد خود نموده بود به‌روسیه گذارده و خود به‌پاریس رفته در آن بین که پدر خود را دور دیده ترك ولایت خود را نموده زیاده از یکسال در ایتالیا مانده واحدی از احوال او اطلاع نداشته بعد از مراجعت پطر به‌مسکو آدمی به‌عقب او فرستاده او را به‌مسکو آورده در مقابل همهٔ بزرگان شرع او را خلع از فرزندی خود نموده و به‌تصور اینکه شاید موافق قاعده روسیه بعد از خود ملك روسیه به‌حق ارث به‌او رسیده مورث تخریب اوضاعی که او بنیاد کرده و اساسی که چیده گردد او را مقصر به‌دو خیانت نموده و حکام شرع عیسوی به‌حقیقت گناه او رسیده بعد از انجام محکمه همه متفق شده بودند که به‌مفاد عمل شرقلیل از برای خیر کثیر جایز است، فتوی قتل او را نوشته روزانهٔ دیگر او را وفات یافته دیدند. معلوم نشده بود که به‌چه او را از دنیا نجات داده‌اند آنچه مظنه می‌کنند گویا او را زهر داده بودند.

به کرات پطر با ارباب مشورت خود گفتگو می‌کرده در یکی از گفتگوی خود گفته بوده که قتل فرزند خود را از برای نیکی مملکت خود راضی شدم او را قربانی دولت خود ساختم که بعد از من اساسی که چیده‌ام مردم منتفع از آن شوند و نام نیک من مادامی که روس باقی باشد در زبان آنها مذکور شود بعد از آن الی‌هنگام وفات خود شغل پطر منحصر به‌تربیت مردم علی الخصوص ارباب صنایع و نظام بوده. گویند پطر با کمترین کسبه الی بزرگان جنرال خود مکالمه نموده و به‌قدر استعداد هر کدام با آنها از در مکالمه بیرون آمده ولیکن هرگز سخن را به‌اتمام نرساینده که هر کدام را چیزی تعلیم نکند. و از هر شغل یا سر رشته داشته و یا

آشنا بوده. بسیار در صدد احترام ارباب استعداد و ماده بوده چنانچه در ایام زندگی آنها را مورد تفقدات و انعامات خود نموده و بعد از وفات دستگیری بازماندگان او نموده.

در تعریف پطر نوشته‌اند که مرد بی‌مروتی سختگیری و بد طبیعتی بوده اهالی روس با آنهمه سبعیتی که آنها داشته بودند در صورتیکه از پطر خوفی در دل آنها نبوده هرگزاهل روس‌را اقلب ماهیت نمی‌شد. لهذا مردم‌روس صغیراً کبیراً اناثاً و ذکــــورا اعلی وادنی همیشــــه بــــه‌ذکــــرخیر او مشغول بوده و خــــواهنــــد بود. به‌تاریخ ۱۷۲۵ عیسوی فوت او رسیده. پطر دو زن گرفته زن اول او که مادر الکسیس باشد طلاق گفته و از آن پس زن دیگر مسمی به کثرین باشد گرفته. اگر زن مزبور سابقاً رابطه با او داشته و بعد از اینکه او را به‌عقد در آورده مشاراليها را در میانهٔ روسیه شهرت داده و بالاخره جای‌نشین خود نموده چون کوین کثرین زن با استعداد و آماده بوده و اعمال خیر بزرگانه‌از او همیشه سر زده و او را به‌نام نیک یاد می کنند برخی از احوال او راو اصل او را نگارش نمود که مورد عبرت مردم روزگار شود.

کوین کثرین در هنگام طفولیت بدون پدر بلکه اصل او معلوم نیست که از کجا بوده در شهر میریان‌یور در خانهٔ‌افسری نمسایی بزرگ شده و تربیت یافته در هنگامی که یکنفر از جنرالان‌روس مسمی به‌بور،شهر مزبور را مسخر نموده کثرین را اسیر نموده به‌همراه خود آورده مدتی در خانه بسر می‌برده بعد از آن دوك‌منزی کاف که یکی از بزرگان سپاه روسیه بوده او را دیده و از جنرال بور گرفته به‌خانهٔ خود آورده سه‌سال در نزد خود نگاه داشته در سن هفده سالگی او پطر تعریفی از آوازه جمال و آداب دانی و فراست او شنیده هوس دیدن مشاراليها را نموده در خانهٔ منزی کاف رفته او را دیده میلان[1] غریبی نسبت به‌مشاراليها از پطر استنباط افتاده به‌اندك وقت او را به‌خانهٔ خود آورده مدت هفت‌سال در نزد خود نگاه داشته و چون پطر را عادت و دستور اینکه چندان ملاحظه به‌اصالت تنهایی ننموده بلکه اشخاصی که استعداد وقابلیت داشته در نزد او محبوب‌تر و نجیب‌تر از امرا و بزرگان ولایت خود بوده و همچنین در جماعت نسوان نیز ملاحظه استعداد آنها را

---

۱ . میلان ـ جمع میل!

نموده و فراخور فراست آنها مرحمت به‌ایشان نموده کثرین مزبور از رفتار و کردار خود بعلاوه حسن سرشار خود پطر را بکلی مایل خود نموده و پطر در پولند او را مخفیاً عروسی نموده به‌موافق دین عیسوی و از آنجا به‌روسیه آمده در سال دیگر به‌مردم اظهار کرده که او را به‌عقد خود در آورده و با احترام او جشنی ملوکانه چیده و چون مشارالیها در سفر و حضر همیشه به‌همراه پطر بوده اکثر اوقات واسطهٔ بخشش مقصرین گردیده و وساطت بزرگان و امرارا در نزد پطر نموده و چون پطر را طبیعت آتشین بوده هر وقت پطر کسی را مغضوب نموده بیم هلاك او بوده فوراً کثرین مزبور خود را به‌آنجا رسانیده به‌نهجی او را به‌حال آورده مانع از کشتن و غضب او گردیده. به‌اندك زمانی مجموع سپاه‌و بزرگان روسیه خصوصاً سپاه روسیه را مایل به‌خود نموده در هنگامی که دولت روسیه با دولت عثمانی مجادله داشته بودند در جنگ مشهور به‌پروث نزدیک به‌آن بوده است که بکلی سپاه روس دستگیر به‌دولت عثمانی شده بلکه ولایت روس خراب از لشکر عثمانی گردد و پطر هم عزمی مصمم و جزم نموده که یا شکست به‌دولت عثمانی می‌دهد و یا اینکه خود شکست می‌خورد کثرین مزبور خفیه از پطر رشوهٔ معقولی به‌نزد صدراعظم دولت عثمانی فرستاده معاهده می‌کنند و این معنی باعث این می‌شود که کل روسیه از جان و دل فدای کثرین شده در مراجعت از سفر مزبور پطر کوین کثرین را وصی‌و جانشین خود نموده تاج شاهی بر سر او گذارده بعد از فوت او نیز عامهٔ مردم راضی به‌آن نبودند که کثرین سلطانه آنها بوده به‌علت اینکه پسری از الکسیس پسر پطر مانده بود که میراث پادشاهی به‌او برسد کثرین شرحی به‌اقصای ولایت نوشته و مردم را آرام نموده به‌این سیاق که نه من را مایل به‌سلطنت است و نه جبراً می‌خواهم ملك را صاحب شوم وارث ملك بالفعل طفلی است و از رموز مملکت داری اطلاعی ندارد. او را به‌مکتب گذارده وتربیت نموده‌ام و در این ضمن به حسب وصیت پطر متوجه امورات ملکی و انتظام و تکمیل امورات ناتمامی که پطر بنیاد کرده بود می‌کوشم و هر وقت طفل الکسیس به‌حد کمال رسیده فوراً ملك را تسلیم به‌او می‌نمایم. به‌این ملاحظه مردم آرامی گرفته و از آن پس مشارالیها به امور ملکی به‌نهجی که‌عرض می‌شودپرداخته اولا کثرین تخفیفی در خراج شاهی داده و فقرا و رعایایی را که قادر بدان خراج نبوده بکلی معاف نموده ثانیاً مقصرین

که پطر آنها را مغضوب نمود و اخراج بلد نموده به‌ممالک سیبریه فرستاده چون بعضی از آنها مردمانی کار آمد بودند مجموعاً را بخشیده فرمانی صدور نمود که آنها به‌اوطان اصلی خود مراجعت کنند و دیگر اینکه مواجب سالدات که مدتهانرسیده بود و هیچکس یارای درخواست مواجب خود را از پطر نداشته مواجب آنها را کلا از خزانه می‌دهد. و دیگر اینکه عهد و میثاقی با پادشاه نمسا بسته بودند که هر کدام این دو دولت در صورت ضرورت به کومک یکدیگر بر آیند مثلا هروقت دشمنی به‌نمساروی آورد سی‌هزار لشکر نظامی از روسیه به کومک او رفته و در صورتی که دولت روس را ضرورتی افتد سی‌هزار سپاه از دولت نمسا به کومک او آیند. و دیگر هریک از ابنیه که پطر بنیاد کرد و ناتمامی در آنها بوده در تکمیل آنها کوشیده و در انتظام نظام و انضباط قلعجات و سنگرات روسیه سعی تمام نموده طایفهٔ قزاق که سالها در ولایت روس بوده و احقاق چند موافق عهد و میثاق پادشاهان قدیم روسیه با طایفهٔ مزبور جاری نموده بودند و پطر مبنی بر مصلحتی برخی از احقاق آنها را کم کرده و تبدیلی داده بود و با آن واسطه طایفهٔ قزاقیه راضی نبوده‌اند و شکایت داشته کثرین احقاق آنها را جاری و عهدی تازه با سپاه مزبور بسته که الی حال به‌آنقرار باقی است. برخی از ولایات تاتاریه و مزداق و آن نواحی ملحق به‌ولایت روس گردیده و همیشه درصدد تکمیل روسیه بوده لیکن عمر او چندان وفایی نکرده مدت دوسال به‌حکمرانی دولت روس مشغول بوده‌هنگام فوت خود وصیت کرده بود که پسر الکسیس پطر ثانی که پسر زادهٔ پطر اول باشد به‌تخت پادشاهی رسد به‌تاریخ سنهٔ ۱۷۲۷ عیسوی پطر ثانی پادشاه روسیه گردیده به‌سن دوازده سالگی مدت سه‌سال سلطنت کرده در پانزده سالگی به‌علت ناخوشی آبله فوت شده به‌تاریخ ۱۷۳۰ عیسوی کـوین‌آن دختر ایوان پسر ثانی پطر اول به‌تخت روسیه رسیده مدت وقتی مشارالیها زندگی ننموده و امورات عظیمه از او سر-نزده مگر اینکه معاهده با طهماسب شاه دولت ایران نموده که بعضی از روسیه که بدون حق و حساب خود را داخل به‌مملکت ایران نموده و ارادهٔ توطن درکنار دریای حاجی ترخان داشته از ممالک مزبور برداشته بکلی ممالک مزبور را گذارده بیرون روند و دولت ایران راه تجارتی به‌روسیه داده که از دریای قلزم اجناس روسیه را به‌مملکت ایران فرستند و از آن پس فوت او در رسیده به‌تاریخ ۱۷۴۹

عیسوی ایوان نام طفل دو ساله خواهرزاده کوین‌ان مسمی به‌سلطنت روسیه نموده مدت سالی امورات مملکت روس به‌اسطه وزرا و کارگزاران روسیه مـی‌گذشته لیکن بعد از آن الیزابت دختر پطر اول مسمی به‌سلطنت روسیه گردیده و مخفیاً طفل مزبور را مسموم نموده مدتی در تخت روسیه حکمرانی نموده بعد از چندی فوت او در رسیده و ولایت را به‌پطر ثالث سپرده به‌تاریخ سنه ۱۷۶۲ عیسوی پطر ثالث مسمی به‌سلطنت روسیه گردیده چون مشارالیه مردی ضعیف العقل و بدخوی و مجهولی بوده اکثر اوقات به‌ضرب روسیه مصروف می‌گردیده احدی را از رفتار او رضامندی نبوده مدت شش‌ماه مشارالیه در تخت نشسته بالاخره مردم از رفتار او به‌تنگ آمده بلوای عامی نموده او را به‌قتل رسانیده زن او را مسمی به کثرین ثانی که دختر پادشاه نمسا بـوده به‌تخت نشانیده بودند چون مشارالیها زنی صاحب عزم و رزم بوده و جبروت و عظمت تامی داشته و امورات خبر از او بسر زده و به کار دولت روسیه و انتظام آن و سپاه و رعیت آن سعیها نموده برخی از احوال او راقلمی می‌نماید لیکن چنانچه بخواهد طریقه و رفتار او را بیان کند مورد طول کلام می‌گردد.

بالجمله بعد از اینکه کوین کژین ثانی به‌تخت روسیه رسیده اول و هله به تاریخ ۱۷۶۸ طریقهٔ آداب مملکت داری و شریعت آن و طریقهٔ مذهب عیسوی را تبدیل داده به‌اینمعنی که هر امری که خلاف طایفه شرع و مملکت داری روسیه بوده ازدرج ساقط نموده و بجای آنها طریقه و آداب خوب گذارده که به کار مردم آید و دیگر این که بنای مجادله با دولت عثمانی گذارده ایل کریمه که از تاتاریه بوده و خدمت به‌دولت عثمانی می کرده از حیطهٔ دولت مزبور به‌در رفته و به‌خدمت دولت روس داخل گردیده و عرصهٔ وسیعی که اهل مزبور تمکن داشتند مطلقاً ملحق به‌ولایت روسیه گردیده و شهر کویان و جزیرهٔ تومان متعلقهٔ به‌دولت عثمانی در تصرف روسیه گردیده و پس از آن طوعاً وکرهاً دولت عثمانی را راضی می کند که بنادر آنها مزاحم کشتیان جنگی‌و تجارتی روس نگردیده گذارند کشتی آنها داخل به‌دریا شوند و دیگر اینکه ولایت روس را منقسم بـه‌چند حدود نموده و هرحدی و ولایتی را به‌حاکمی سپرده که امورات ولایات مزبور را به‌عهدهٔ حکام گذاشته و مطالب عمده را به‌خدمت او عرض کنند و دارالشفای عظیمه در مسکو

بنیاد کرده که ذکر آن رفت. و نیز در مسکو چشمهٔ خوشگواری بیرون آورده که رعایای مسکو و آن نواحی منتفع شوند. و صورت پطر اول را در بالای پارچه کوهی به‌اسب نصب کرده در پطر پورغ کیفیت آن را در شرح آن ولایت مذکور نمود به‌تاریخ سنهٔ ۱۷۸۳ عیسوی اریلکی خان والی گرجستان اظهار ارادت و خدمتگزاری به‌او نموده در پطر پورغ مدرسه می‌سازد که مطلقاً در آن مدرسه اطفال امراو بزرگان روسیه تربیت شوند و اخراجات آن ازکیسهٔ خود او باشد و مدرسهٔ بزرگ عظیمه دیگر در پطر پورغ ساخته که در آنجا صاحب کمالان که تربیت یافته‌اند در آنجا رفته یا خود کتاب تصنیف می کنند و یا تألیف کتب علوم و صنایع فرنگ را نموده باشند. یازده مدرس زبر دست متبحر بزرگ طلب‌های مزبور نموده که هرکدام از علوم تصنیفی و تألیفی مزبور را دیده و رسیده و مدرسهٔ دیگر مخصوصی به‌علم طبابت و جراحی و دوا سازی و متعلقات آن در پطر پورغ بنیاد کرده که در علوم مزبور ماهر شوند و مقرر کرده که هر یک از شهرها مکتب خانه‌ها ساخته اطفال مردم را تربیت کنند. والی حال در هر شهر مکتب خانه‌ها می‌باشد که اخراجات اهل مکتب خانه‌ها و معلمین را اهالی شهر می‌دهند. و در سال آینده مقرر می کند که در هر شهری مکتب خانه‌ها بنیاد کنند که دختران را تربیت و تعلیم به‌خواندن و نوشتن و کار خیاطی و غیره کنند. و هر ساله خود به امتحان مکتب خانه‌ها رفته و جرح و تعدیل نموده و هر طفلی که ترقی کرده انعام داده و مواجب معلمین را زیاد کرده و مدرسهٔ دیگر در پطر پورغ بنیاد می کند که در آن مدرسه علم جنگ دریا و طریق بردن کشتی و ساختن کشتی ومتعلقات‌دریایی را در آنجا تحصیل کنند. در سال دیگر راه از مسکو الی پطر پورغ را به‌طریقی ساخته که گاری در نهایت سهولت تواند گذشت. موازی چهار کرور اشرفی باجاقلو اخراجات ساختن راه از مسکو الی پطر پورغ شده و پنجاه‌هزار عدد اشرفی با جاقلو به‌مدارس مسکو و اخراجات آنهازیاده کرده به‌تاریخ سنه ۱۷۹۵ مطابق‌سنهٔ ۱۲۱۰ هجری سپاهی از روسیه به‌دست اندازی ممالک ایران فرستاده. سپاه روسیه در داغستان و در بند رسیده پادشاه ایران آقا محمدخان قاجار فوجی از سپاه را به تخریب و انهدام روسیه مقرر فرموده سپاه روس را شکست معقولی داده خبر انهدام روسیه به‌او رسیده عزمی جزم ساخته که مقاتله و مجادله با سپاه عثمانی و دولت

ایران نموده لیکن عمر او وفا ننموده فوت می‌شود. مشارالیها زنی صاحب عزم ورزم بوده بنیادی که از او باقی مانده‌و سعایتی[1] که مشارالیها در تربیت مملکت روس نموده زیاده از آن است که تحریر نموده در هنگام فوت خود پسری داشته پال‌نام. سران سپاه را و حکام روسیه را طلبیده و صیت می کند که پسر او، پال نام را به تخت روسیه نگذارند که مورث تخریب روس می‌شود. مردیست بی‌قابلیت. پسر پال را به‌تخت گذارند. لیکن بعد از فوت او موافق قانون مملکتی پال را به‌تخت آورده مشارالیه مردی نا قابل و مجهول و ابله و مبهوت مدت پنجسال و چیزی سلطنت روسیه مفوض به‌او بوده امری که مقرون به‌صواب باشد از او صدور نیافته بلکه سبب تخریب روسیه گردیده به‌حدی که مردم از سوء رفتار او به‌تنگ آمده در شبی چند نفر متعهد شده داخل به‌خانهٔ او شده بدون اینکه احدی او را اطلاع دهد اضطرابی به‌او دست داده عیال خود را طلبیده با همگی وداع نموده. اهالی خانه را به‌خاطر می‌رسد که ناخوشی دماغ او طغیانی نموده. بعد از وداع هریک به‌منازل خود رفته پاسی از نصف شب گذشته افسران متعهد مزبور حمله به‌خانهٔ او برده یکنفر سالدات که در درب حجرهٔ او بوده زخمی کرده داخل به‌اطاق او گردیده او را گرفته هرچه التماس می‌نماید چاره نشده بالاخره او را خفه نموده هریک از پی کار خود می‌روند و صبح روز مزبور خبر مرگ او شیوع نموده به‌نهج مفصله پسراو پادشاه می‌شود. به‌تاریخ ۱۸۰۱ عیسوی مطابق ۱۲۱۶ هجری الکزندر خلف پال از فوت پدر اطلاع یافته و چون سن او در آن وقت بیست‌وچهار ساله بوده و درایام حیات پدر خود پال وجدهٔ خود کثرین از حسن سلوک خود همهٔ مردم را شیفتهٔ خود نموده مردم روسیه را مطلقاً و سپاه و بزرگان دولت را خصوصاً فرحی از کشتن پدر او روی داده خوشحال شده کلا امر او سران سپاه به‌خانهٔ پادشاه روی آورده الکزندر پادشاهی که بالفعل در تخت روسیه است با کمال اجلال و جبروت سوار کرده سپاه نظام به‌عقب او را داخل به‌خانه مختصی پادشاهی نموده مبارکباد گفته اگرچه مطلقاً کارها و بنیادی که از او در روسیه شده است در دست ندارم لیکن آنچه از اوصاف شنیده در این دیباچه مذکور می‌نمایم:

اول دفعه که الکزنـدر به‌تخت روسیه آمده وزرای پدر را که مردم روسیه از

---

۱. سعایت = جمع سعی.!

آنها راضی نبودند معزول کرده به‌جای آنها وزیری جدیدی آورده و ثانیاً اینکه الی‌حال همهٔ طایفهٔ روسیه هر صنف و جمعی لباسی بخصوصه داشته و هیچکدام تجاوز از لباس خود ننموده و نتوانسته نماید. الکزندر حکمی می‌دهد که هرکس از اهالی روسیه هر لباس که می‌خواهد بپوشد مختار است و هیچکس را با آنها گفتگو و ادعایی نیست. این معنی مردم را بی‌نهایت مایل کرده به‌سبب اینکه بسیار از رعایا و کسبه متمول و قادر به‌پوشش لباس فاخر بوده و به‌علت حکم و قانون مملکت قادر به‌استعمال نبوده بعد از رسیدن حکم مزبور الی حال هرکدام از روسیه هر لباس که می‌خواهند می‌پوشند و کسی مانع آنها نیست. و از جمله بناهای تازهٔ الکزندر اینکه در کاغذ اخبار روسیه نوشته بودند که هرکس بنایی و اختراع در صنایع خود نموده و یا اینکه دستگاهی از ولایت فرنگستان آورد و یا اختراع چرخ و دستگاهی از خود نماید که به‌کار دولت روس آید فلان مبلغ را اولا به‌او انعام داده و از آن پس خود متوجه دستگاه وضعت مزبور بوده که منفعت کسب مزبور به‌خود او رسد. بعد از نگارش مزبور الی حال بسیاری از ارباب صنایع اختراعات تازه در کارخانه‌ها نموده و چرخ و دستگاه بسیاری از فرنگستان آورده و می‌آورند و هرکدام بقدر حال مورد انعام او شده و می‌شوند.

در تاریخ ۱۸۰۳ دو کشتی جنگی با جمعی از فضلا و منجمین و عقلا و ارباب خبرت با آذوقه و اسباب و مایحتاج سه ساله‌مقرری آنهامعین فرموده که در دوره کل دنیا سیاحت کرده مدت یکسال ونیم سفر کل دنیا را نموده در مراجعت او را آگاهی دادند و از ولایات و امورات کل دنیا او را خبر دار کرده‌اند. در تاریخ سنه ۱۸۰٤ مدرسه در شهر کرکاف بنیاد کرده که ارباب صنایع در آن مدرسه تربیت یافته باشند. انتظام مدرسهٔ مزبور را به‌عهدهٔ مسترفلاچر کیل از اهل اسکاتلند محول فرموده. مشارالیه مردی عاقل و دانا بوده موافق مدارس انگلند مدرسهٔ مزبور را منتظم نموده اخراجات مدرسهٔ مزبور را شانزده هزار اشرفی با جاقلو بوده از خزانهٔ پادشاهی تسلیم به‌مستر فلاچر نموده و حکمی دیگر به‌مدارس ولایات روسیه جاری نموده که در هریک از مدارس مزبور به ملاحظات علم مسی‌تیاالاجی[1] پردازند. علم مزبور علمی است که ملاحظات هوا و باران و حالت و اختلافات هوا

---

۱. میتورولوژی Meteorology.

درهر ماه‌نموده‌وارباب‌فلکی از روی دقت کیفیت‌اختلافات‌سال را کلانوشته به‌عرض پادشاهی رسانیده الی‌حال هر ساله ارباب علوم به‌نهجی که مقرر شده است مشغولند. اخراجات سالیانهٔ این بنیاد تازه در همه روسیه چهار صدهزار اشرفی با جاقلو بوده از خزانه تسلیم به‌کارگذاران مدارس مزبور نموده و چون طایفهٔ یهودیه ساکنین روسیه الی هنگام سلطنت الکزندر چندان عزتی نداشته مخذول روسیه بوده وخلاف حسابی به‌آنها رودادە الکزندر اینگونه رفتار را موقوف و حکم می‌دهد که اطفال خود در مکتب خانه‌های یهودیه موافق قاعدهٔ خود تربیت نموده واحدی یارای‌آن نداشته‌باشد که در صدد اضرار آنها برآمده. بالفعل طایفهٔ مزبور در مهد راحت استراحت و مشغول به‌شغل خود هستند.

در تاریخ ۱۸۰۵ طایفهٔ فرانسه با روسیه منازعه نموده و دولت روس بادولت نمسا متفق گردیده و ازسویی الکزندر عهد موافقتی با دولت انگریز مستحکم نموده و در معاهده شرط شده بود که دولت روس و نمسا و انگریز و اسپانیال و پورتکال و سایرین متفق شده پانصد هزار سپاه جنگی از همه دولت جمع شده با فرانسه جدال کنند و دولت انگریز هر صدهزار نفر سپاهی که بمیدان جنگ‌حاضر شود دوازه صدهزار تومان به‌جهت اخراجات سپاه مزبور دهد. بعد از استحکام معاهدهٔ مزبور ناپالیان شکست معقولی به‌نمسا داده وینه پایتخت نمسا را مسخر و پادشاه و لشکر نمسا را در تحت فرمان خود آورد و شکست معقولی به روس داده ارادهٔ تخریب و تسخیر روس را نموده دولت روس مجبوراً مصالحه با فرانسه نموده از آنسو دولت انگریز اظهار مناقشه با دولت روس نموده جمعی از سپاه و کشتیان جنگی خود را بر سر کشتیان روس فرستاده پانزده کشتی جنگی روس در بندر پورتکال لنگر انداز بوده مجموع را دستگیر و به‌انگلند می‌برند. در این بین دولت روس را انکساری از هر سو روی داده و مدتی با فرانسه‌به‌مصالحه مدارا نموده لیکن درچهار سال قبل خواهش زیادی تعدی‌آمیز از ناپالیان نسبت به‌دولت روس رفته و دولت روس را از این معنی ناخوش آمده منازعه مجدداً فیما بین آنها روداد و ناپالیان به‌عزیمت تسخیر کل روس همتی گماشته و خود را به‌مسکورسانیده طریق آمدن و مراجعت او و تخریب سپاه او را کلا معروض بعد از مراجعت ناپالیان سایر قرال فرنگ همتی به‌قلع و قمع ناپالیان گماشته و از قراری که مذکور می‌شود

در حوالی فرانسه ناپالیان شکست خورده ولیکن چون بالفعل مطلقاً خبر صحیحی نداریم و طی دعوا نشده و الکزندر امپراطور روس بالفعل در فرانسه است زیاده از این از احوال او بنده را اطلاعی نیست. به‌شرط حیات بعد از رسیدن به‌انگلستان و استفسار از احوالات جنگ مزبور به‌نهجی که دانم و توانم برخی از آنرا قلمی‌خواهیم نمود. و از جمله چیزهای که در انگلند از الکزندر مسموع افتاد اینکه در هنگامی که ناپالیان را به‌جزیرهٔ سنت هلینه فرستاده بودند الکزندر به‌پاریس رفته سپاه روسیه را خیال افعال ناپالیان و سوختن مسکو در خاطر افتاده ارادهٔ تاخت و تاراج وخراب کردن پاریس بوده الکزندر از این معنی آگاه شده در سرپلی از پلهای شهر سپاه خود را مخاطب نموده به‌این نحوکه حال از قراری که مسموع من گردیده سپاه ما را اراده تلافی مسکو است. اگرچه سوختن مسکو هر وقت به‌خاطر من می‌آید مرا آتش به‌جان می‌زند لیکن طریقهٔ مردی و مروت این است که شخص در هنگامی که به‌دشمن ظفر یافت به‌تلافی دشمنی او او را منفعل از محبت خود نماید. اینک به فضل خدا مظفر و منصور آمده‌ام. تلافی بیرحمی ناپالیان را به‌دو علت نمی‌کنم یکی اینکه اشخاصی را که شریک و سهیم او در خرابی مسکو بوده‌اند منفعل نمایم که در هنگامی که قدرت و توانایی داشتم دست از تنبیه آنها باز کشیدم و دیگری اینکه هزاران مردم در این شهر هستند که مطلقاً گناهی در اعمال ناپالیان نداشته در اینجا بیگناه خشک و تر از پای هم نسوزند. به‌این سبب همه مردم فرانسه را فدوی خود نموده با هرکس به‌نوعی در طریق رأفت کوشیده که همه از برای اوجان می‌دهند و هنگامی که مراجعت به‌روس نموده اشخاصی را که ناپالیان بجا گذارده دیده طالب مراجعت به‌ولایت فرانسه گردیده اسرای مزبور را یک یک دیده هر کدام افسر خوبی بوده خانه داده و انعام داده و بالطاف خود مستمال[1] نموده بیست‌هزار نفر از آنها را منتخب نموده به‌هرکدام جداگانه انعامی داده راضی نموده که در ولایت روس مؤبداً مانده و ارباب صنایع را به‌همه ولایات روسیه فرستاده، و اما جمعیت کل ولایت روس و متعلقات آن اگرچه اختلاف در میانه حسابی که خود دارند و آنچه درکتاب انگریزی نوشته‌اند در تعدادی نفری روسیه بوده لیکن آنچه شنیده و درکتاب تاریخ روسیه و انگریزی نوشته‌اند به‌نهجی است

---

۱. مستمال ـ دلجوئی ـ استمالت.

که عرض می‌شود

در یک صد سال قبل از این کل جمعیت روسیه و توابع آن زیاده ازچهارده میلیان تعداد نفری روسیه نبوده ولیکن به‌تدریج در تزاید بوده‌اند و در هر ساله سیاهه اسامی اشخاصی که تولد یافته و مرده می‌نویسند. چنانچه در هفتاد سال قبل بیست‌ویک میلیان بوده لیکن بالفعل محالات متعلقه به‌روسیه کلاً طراً تخمیناً چهل میلیان و یا زیاده می‌شوند و روز به‌روز جمعیت آنها در تزایده می‌باشد. سیاهه یکساله تعداد نفری که در روس مرده و تولد یافته‌اند داخل کتابخانه و در دفاتر سرکاری ثبت می‌کنند. در شش‌سال قبل حساب یکساله را که به‌دفتر رسانیده بودند این است که در آن سال تعداد نفری که مرده و تولد یافته‌اند موازنه نموده پانصد-وچهل‌وهشت هزار نفر و چیزی زیاده از تعدادی که مرده بودند طفل تولد یافته بود. و احتمال هست که یوماً فیوماً اگر حادثه به‌جهت آنها روی ندهد جمعیت آنها در تزاید باشد. به‌سبب اینکه در ولایت روسیه صنایع و علوم و تجارت در ازدیاد است و همهٔ مردم در صدد تحصیل معاش هستند و شغل هم به‌جهت بیشتر آنها معین است هرکدام به‌جای اینکه مثل حیوانات بدون علاقه در بیابان حیران گردیده مشغول به‌شغلی شده و بیشتر سواد و خط دارند و تربیت یافته‌اند و در هر شهر افسران چند محول و مرجوع فرموده‌اند که احدی را بدون شغل نگذارند. هرکدام توانند نانی پیدا کنند در طلب مزاوجت کوشیده و بزرگان ولایت درصدد تربیت کوچکان هستند حتی گدایان شهر به‌علت اینکه اساسی چیده‌اند که نان خوراك گدایان از متمولین داده شود هرکدام عروسی کنند خرج آنها را می‌دهند و اطفال خود را به‌دارالشفاها و خانه‌هایی که سابقاً عرض نموده گذارده متکفل می‌شوند و اطبای خوب دارند که مرض آنها را تشخیص می‌دهند.

و اما خراج و وجوه احقاق پادشاه که از ولایت حاصل می‌شود وجوه دیوانی که ازکل ولایات روسیه حاصل و به‌خزانهٔ پادشاهی می‌رسد در یکساله موافق تاریخ انگریز و خود روسیه بیست میلیان که چهل کرور اشرفی با جاقلو باشد می‌رسد. ولیکن وجوهی که می‌رسد کلاً همین است. مواجب سپاه روسیه وسایر اخراجات ابنیه و مدارس و دارالشفا و غیره از وجوه مزبور داده می‌شود و دیناری صادر نمی‌دهند موافق مقرری وجوهی که هرکس موافق قانون باید دهد او

را فرض دانسته و می‌دهند. و اما سپاه روسیه به‌موجب تفصیل ذیل است:

توپچی سواره و پیاده نظامی و قلعجات و سنگرات چهارهزار نفر

سالدات نظام با تفنگ ویراق و سایر ضروریات سیصدوپنجاه هزار نفر

سپاه قلماق و سکرس و تاتاریه و غیره با نظام و بی‌نظام صدهزار نفر

سواره نظام از هر فرق به‌جهت قزاق و قالماق صد هزار نفر

سواره بی‌نظام قزاق و برخی پیاده و توپچی و غیره هشتادهزار نفر

مستمراً بیست‌هزار اطفال سالداتها را در مکتب خانه‌ها گذارده هر کدام به‌حد تکفل رسیده داخل به‌نظام نموده و دیگری را به‌جای او برده که همیشه بیست‌هزار طفل سالدات در مکتب خانه ها حاضرند.

در هر شهر دارالشفای مختص به‌سالدات ساخته‌اند که در هرجا ناخوش شوند داخل بدارالشفا گردیده خدمه و رخت خانه و خوراك و دوا و اطبای صاحب وقوف از سر کار پادشاهی در دارالشفا حاضرند و بدون توقع دیناری اخراجات، آنها را چاق می کنند و در هنگامی که به‌اردو روند نیز هر فوجی طبیب و جراحی بخصوصه دارد. و اما بخصوصه مذهب و طریقهٔ روسیه؛ سابقاً از اول تقبل روسیه مذهب عیسوی را، الی هنگام سلطنت پطر بزرگ همهٔ روسیه به‌طریق فرق ارامنه بوده که مجموع در حیطهٔ تصرف پوپ که خود در ایتالیا است بوده حتی اینکه پادشاهان روسیه به‌اذن او به‌تخت نشسته و چنانچه هر کس را پوپ مخذول نموده فوراً از تخت معزول می کرده است احدی را یارای دم‌زدن نبوده. پطر اول این طریقه را نپسندیده سر از موافقت آن کشیده بلکه مذهب را به‌فرقهٔ گریک می گرداند و از آن پس نظامی می‌گذارد به‌نهجی که عرض می‌شود:

اهل کلیسا به‌راه عبادت خود مشغول شوند. اولا سه نفر ازخیل بزرگان دین عیسوی که آنها را میترا پالینس می‌گویند مقرر می کنند که به‌مطلق شریعت عیسوی رسیده باشند. و ثانیاً هفت نفر از میترا پالینس کمتر که آنها را ارك بیشاب می‌گویند معین می کنند که هر کدام در یک پر کنه‌ده از ولایات روس رفته به امورات مطلق دین عیسوی مدخلیت نموده و مردم را هدایت کنند. و ثالثاً از ارك بیشاب کمتر هجده نفر که آنها را بیشاب می‌گویند. آنها نیز در اطراف ولایات روس رفته و هر کدام جمعی کثیر از کشیشان در حیطهٔ تصرف آنها هستند. و در هیچکدام

ازکلیساها کشیشی مقرر و معین نمی‌شود مگر به‌اذن بیشاپان مزبور. و رابعاً در کل روسیه شصت وهفت‌هزار ونهصدکشیش هستندکه درکلیساها عبادت می‌کنند و مردم را پیش‌نمازی می‌کنند. درکل ممالک روسیه هجده هزار وسیصد وپنجاه‌کلیسا است و هرکدام از میتراپالینس وارك بیشاپان وکشیشان موافق قاعده مواجب معین از ولایت دارندکه همه ساله به‌آنها رسیده. بجزکلیساهای مزبور وکشیشان در میان روسیه فرقه‌ای هستند از عیسوی‌که هرکدام از دختران و پسران آنها که خواهش ترك دنیا داشته باشند در صومعه‌ها رفته مادام حیات در صومعه‌ها به‌اصطلاح خود مشغول به‌عبادت خدا می‌شوند. وکشیشان چند در صومعه‌های مزبور روز یکشنبه‌ها رفته با آنها نماز می‌کنند.سابقاً سایر مذاهب جرأت نداشتندکه برملا مشغول به‌عبادت خود بوده باشند. پطر اول حکمی می‌دهد و قانونی می‌گذاردکه هرکس موافق هر مذهب و ملتی‌که دارد عبادت‌کند و هیچکس از سلاطین و بزرگان مدخلیت به‌مذهب هیچ فرقه نداشته گذارندکه هر کس موافق اعتقادات خود و دین خود عبادت‌کنند. بالفعل جمعی از تاتاریه و قلماق و سایر فرق مسلمانان در ولایات روسیه مساجد دارند و بدون امتناع احدی مشغول به‌عبادت خود هستند. و همچنین طایفهٔ یهودیه بسیاری در روس توقف دارند و موافق دین موسوی در مساجد خود رفته به‌عبادت مشغول می‌باشد.

روز چهارشنبه بیست وچهارم (۲۴) رمضان‌المبارك —هنگام صبح به‌خدمت بندگان میرزا ابوالحسن‌خان، ایلچی بزرگ دولت علیهٔ ایران رفته معزی‌الیه فرمودند که وجوهی که بندگان نواب‌والا به‌رسم انعام مصحوب‌قولونل‌خان مرحمت فرموده‌اند تا به‌حال نفرستاده است. در نزد او رفته وجه مزبور را گرفته بیاور. اگرچه بعد از بیرون شدن از مسکو به‌علت حرکاتیکه از قولونل‌خان نسبت به‌بنده روی داد نه بنده با ایشان حرف و گفتگوی کرده و نه ایشان حرفی زده. با خود اندیشه کردم که شکایت از قولونل‌خان نمودن در نزد ایلچی ما باید پس از آن با قولونل‌خان گفتگو نکنم و از او بکلی سوا شوم و درصورتی‌که خود به‌تنهایی بودم می‌توانستم از او سوا شوم. اگر بنده از او دوری گزینم شاید دیگری از رفقا که هرکدام را دلی است از دست کج‌خویی و بدطبیعتی او پرخون میل به‌سویی نماید بلکه منازعه فیمابین روی دهد. تا خود به‌تنهایی بدون‌هادی نمی‌توانم به‌انگلند روم و در

صورتیکه نزاع شود در پطرپورغ نیز خلاف حکم اولیای دولت ماست. و درصورتی که نزاع با او کنیم هرچه روی دهد تقصیر را به‌گردن من می‌گذارند و من مورد مؤاخذه دولت قاهره خواهم بود. در اینصورت حیران ماندم. و از سویی بندگان ایلچی اصراری فرموده‌اند که وجوه انعام خود را از قولونل‌خان بازیافت نماید. بعد از ساعتی گفتگو اولی آن دانستم که بعینه مثل قولونل‌خان رفتار نموده در هر وقت هرچه پیش آید عمل نموده یعنی به‌روی مبارك خود نیاورده که مرا با او گفتگوئی هرگز شده. از منزل ایلچی سوار گاری او شده به‌منزل قولونل‌خان رفته در نهایت تعارف مثل سابق بدون حرف و گفتگوی نقاض آمیز حرفی از هرجا زده و ساعتی نشسته وجه انعام بندگان ایلچی را گرفته مراجعت و تسلیم نموده. عصر آنروز در خدمت خان به‌تماشای باغی که محاذی دولتخانهٔ ایلچی بوده رفته روز دیگر به‌دیدن خانهٔ پادشاهی که‌برخی از حقایق آن تذکار رفت وکتابخانه که حیوانان و عجایبات کل دنیا در آن است رفته و از آن پس به‌اطاق دیگر که صورت پطراول و بعضی از پادشاهان دیگر است رفته به‌نهجی که در تعریف آن تذکار یافت. و از آنجا مراجعت به‌منزل نموده توقف کردم. روز دیگر به‌تماشای بازار و شهر رفته الحق شهر به‌آن خوبی و لطافت و پاکیزگی و اسلوب از همه عمر ندیده بودم. شبها در همه کوچه‌ها و راهها جراغها درفانوس شیشه نصب کرده می‌سوزد. و در اکثر کوچه‌ها آب جاری است. و بسیاری ازکوچه‌ها باغها نمایان است. همه دیوار باغها پنجره‌های آهنین است و در هنگام عصر در هر باغی مرد و زن به‌رسم تفنن گردش می‌کنند. در یکی از روزها در خدمت بندگان ایلچی و سایر رفقا به دیدن یکی از باغها رفته تخمیناً بیست‌هزار نفر جمعیت در باغ مزبور بود. و در بعضی از خانه‌ها مردم نشسته بودند و به‌صحبت مشغول بودند. مدت ده روز در پطر پورنج مانده.

روز پنجشنبه دویم شهر شوال —به‌خدمت بندگان ایلچی رفته مرخص شده به‌همراه رفقا به‌منزل قولونل‌خان رفته. قولونل‌خان میرزا رضا وبنده را به‌همراه خود در گاری سوار کرده از راه خشکی روانهٔ لنگرگاه کشتیی شدیم. و میرزا جعفر طبیب و مهندس و استاد محمدعلی درکشتی نشسته رفتند. خارج از پطرپورغ الی پانزده ورث همه را باغات و خانه‌ها در جنبین بودند. و از آنجا گذشته برخی راه

خانه و برخی صحرا بوده. دو ساعت‌قبل‌از نصف شب‌به‌دهی رسید مسمی به ارنگ پورغ. از پطرپورغ الی ارنگ پورغ سی‌وپنج ورث بود.

روز جمعه سیم شهر مزبور—از آنجا برخاسته درکنارهٔ دریا رفته و درکشتی نشسته چون باشپرد از پولیس شهر پطرپورغ در دست نداشتیم ما را مانع گردیذه. برگشتیم و به‌منزل خود آمده و آدمی درکشتی به‌عقب باشپرد خود فرستاده الی سه‌ساعت ازظهر گذشته باشپرد آورده و سوار به‌کشتی گردیده چای خورده و چون آنشب عازم راه نبودیم ازکشتی پایین رفته در بندرکرا نسته فرود آمدیم. دریکی از مهمانخانه‌ها منزل کرده. شب شام را در منزل یکنفر از اهالی انگریزکه در معنی‌کونسل وکارگذار دولت انگریز خوردیم. بعد از شام به‌همراه مشارالیه شطرنج بازی کردیم. سنگر و سربازخانه رفته.

عصر آن روز در منزل کونسل مربور مهمان بودیم. چهار نفر از فرانسه در آنجا شام خوردند. و اما کرانسته یکی از بنادر معظمه ولایات روسیه است. تجارت فرنگستان به‌پطرپورغ و پطرپورغ به‌فرنگستان در آن بندر می‌شود. کرانسته در جزیرهٔ کوچکی واقع است‌که او را رویتوسیری می‌گویند. در معنی جزیرهٔ مزبور سنگر ولایت روسیه است و به‌این سبب سپاه نظام وتوپخانه در آنجا حاضر بود. بانی آن بندر پطربزرگ بود. دورهٔ بندر مزبور سنگری ساخته بودند و توپخانه و توپهای سی ودو پوند و خمپاره گذارده و سالداتها مستمراً کشیک کشیده به‌قراولی مشغول می‌باشند. و در محاذی سنگرکرانسته سنگری دیگر ساخته‌اند مسمی به‌کرانسلات. در آن سنگر نیز توپخانه و سالدات و اثاثهٔ جنگ مهیا است. باید دانست‌که سنگر دیگر مسمی به‌کرانسلات است اتصال به‌سنگر مزبوره ندارد. و در میانهٔ دریا جزیره و سنگری ساخته‌اندکه‌کشتی از هربلاد آید لابد از میانهٔ سنگرکرانسته و کرانسلات بگذرد و در صورتی‌که‌کشتی آید اعم از اینکه به جهت تاخت و جنگ آید و یا اینکه بدون رضای اهالی آنجا باشد قادر به‌دخول کرانسلات و آن سنگر هفتصد توپ و خمپاره و قورخانه و متعلقات آنها با سالدات و توپچی همیشه در آنجا حاضر است. و سمت دریایی سنگر مزبور از چوب و سنگ ساخته شده و دارالشفا برای سربازان و قشون جنگی دریایی ساخته‌اند و اطبای صاحب وقوف همیشه در آنجا حاضر است. از سپاه هرکدام را ناخوشی روی دهد

فوراً به‌آن خانه رفته متوجه او می‌شوند. مدرسه به‌جهت تعلیم اطفال ساخته‌اند. که درس علم کشتی سازی و ناخدایی و هدایت کشتی و جنگ دریا را به‌اطفال مزبور می‌دهند. همیشه در میانه سیصدالی چهارصد طفل در مدرسهٔ مزبور مشغول به تحصیل هستند. در وقت پنجسالگی اطفال را به‌مدرسه آورده الی هفده سالگی در مدرسه شب وروز آنها را نگاه داشته در هنگام زمستان معلمین به‌موجب مفصلهٔ آنها را تربیت می کنند:
علم حساب، علم قلعه‌سازی و سنگر، علم نقاشی، زبان فرانسه، زبان نمسا، زبان انگریز، زبان سوید، مطلق علم کشتی‌سازی و هدایت کشتی وناخدایی و جنگ به‌دریا و متعلقات آنها.

در تابستان کشتیان جنگی روس را بیرون آورده همه سپاهیان دریایی و جوانان مزبور آن اهالی مدرسه و سایرین را در کشتی سوار کرده الی کنارهٔ بالتک که حدود روسیه است برده در عرض راه مشقی به‌جهت تعلیم جوانان تازه می کنند و هر کدام را از روی عمل تعلیم می کنند. و سایر سپاه نیز از کار نیفتاده در کار خود قابل‌تر می‌شوند. و در نزدیک به‌زمستان مراجعت به کرانسته نموده ایضاً معلمین مدارس مزبور در تعلیم اطفالان! مزبور کوشیده و هر کدام که به‌سن هفده رسیده او را امتحان کرده موافق استعداد و قابلیت او، او را به‌خدمتی از خدمت خدمت کشتی محول فرموده دیگری را به‌جای او می‌گذارند. و اخراجات مدارس مزبور و معلمین و خوراك و رخوت آنها کلا از سرکار پادشاهی داده می‌شود. و دو لنگرگاه دارد. یکی را مختص به کشتی تجارت نموده‌اند که کشتی تجارت مطلقاً به‌آنجا رفته و دیگری را مختص به کشتی جنگی نموده‌اند. و قریب به‌لنگرگاه کشتی جنگی جایی ساخته‌اند که او را داق می‌گویند. پطرجای مزبور را بنیاد کرده که هروقت هر کدام از کشتیان جنگی عیب کند به‌جهت تعمیر آن در آنجا برده آب آنجا را بیرون کنند و از آن پس کشتی مربور را تعمیر کنند. امپراس الیزابت ثانی سلطانه وسعتی به‌آنجا داده بالفعل کشتی در آنجا می‌سازند. برخی از تعریف داق عرض می‌شود، اولا عرصهٔ وسیعی ششصد قدم طولا و سیصد قدم عرضاً به‌طریق حوض آب و یا دریاچه ساخته است. دیوار آن از چهار طرف از سنگ و آهك در نهایت انضباط ساخته‌اند. حوض و یا دریاچهٔ مزبور متصل به دریا است. بعد از ورود

به‌دریاچه درب را بند کرده آب‌دریاچه را از چرخ که بخار او را می‌گرداند با دستگاه مزبور از حوض بیرون کرده و کشتی در روی زمین مانده در آنوقت او را تعمیر و از آن پس درب او را از سمت دریا گشوده حوض مزبور مملو شده و کشتی رادریایی می‌کنند. نه کشتی جنگی در دریاچهٔ مزبورجا می‌توان داد.

روز یکشنبه پنجم شهر مزبور—مطالق دهم سپتنبر عیسوی باد به‌سمت انگلند وزیده یکساعت از ظهر گذشته داخل به کشتی شده ملاحان چادران کشتی را بالا کشیده عازم گردیده از قولونل‌خان احوال پرسیده که روزنامه را چگونه نویسم. جواب گفت هروقت امر عظیمی روی دهد مثلا شکستن دکل کشتی و طوفان شدن و آب آمدن به کشتی، بنده را از این معنی‌توهمی شد که هنگامی که دکل کشتی بشکند و بنه غرق شود که را در آن حالت دماغ نگارش روزنامه است بعد از آن مکالمه صحبت ما به‌جایی انجامید که احوال زنک گرجیه رفیق راه را از قولونل‌خان پرسیده جواب داد از مسکو الی پطرپورغ همیشه به‌من می‌گفت که شوهر من در پطرپورغ کرنل یکی از افواج پادشاهی است‌و در پطرپورغ شما و ایرانیان را به‌خانهٔ خود برده میهمانیها می‌کنم و محبتها خواهم نمود. بعد از رسیده به‌پطرپورغ مطلقاً نزدیک به‌ما نیامد مگر اینکه پیغامی فرستاد که شوهر من را دماغ مخبط شده و در خانهٔ دیوانگان می‌ماند. از آن پس بنده را عبرتی از اوضاع مردم روزگار زیاده گردید. زن مزبور خارج از چرکس و گرمان ما را دیده اولا از راه سالوس و تقدس پیش آمده جنس تقدس او در نزد قولونل‌خان قربی نداشت چندی گذشته روی صفا داده و لباس مقطع دربرکرده قلوب بعضی را بخصوصه جناب خان را جذب نموده و از آن‌پس به‌خیال اینکه خود را عزیز آن وجود نموده بنایی شیطنت و ضرب‌گیری ما را در نزد قولونل‌خان گذارده و قلب ایشان را بکلی جذب نموده و به‌تدریج نصفه‌گاری قولونل‌خان را صاحب شده از قرار تقریر افسر مهماندار ما در مجلسی از مجالس روسیه رفته مذکور ساخته که گاری قولونل‌خان از من است و من او را به‌مهمانی و حامی خودبه‌همراه‌آورده‌ام که تنها نباشم. و از سویی به‌هرکس وعده‌های مهربانی و مهمان‌نوازی داده به‌محض ورود به‌پطرپورغ یار قدیم را ترک کرده بلکه مطلقاً احوال او را نپرسیده و بهانه آورده که شوهرم را دماغ ناخوش است. بالجمله‌دست ناامیدی از هرسو

به‌سینۀ قولونل‌خان زد.

روز سه‌شنبه چهاردهم شهر شوال —مطابق نوزدهم سپتنبر عیسوی درحوالی بندر التور رسیدیل کپیتن کشتی عَلَمی بالا کرده نشانۀ آن بود که هرکشتی که که برسبیل عبور از ین راه می‌گذرد اهالی بندر مزبور آدمی که بلدراه است به کشتی فرستاده کشتی را از راهی که آنها دانند گذرانیده داخل بندرگاه و لنگرگاه می‌کنند. و چون در این بندر از هرکشتی چیزی به‌رسم گمرك می‌گیرند اولا به‌گردن اهالی بندر مزبور آن است که کشتیان را به‌سلامت بگذرانندو در صورتی که آدمی از اهالی دن‌مرك[1] وارد به‌کشتی شده که آنها را راه‌نمایی کنند کشتی مزبور را وهنی روداده یا بشکند و یا غرق شود اهالی بندر از غرامت قیمت کشتی و اموال آن بیرون می‌آیندو درصورتی که اهالی کشتی درخواستن راه‌نما تهاون ورزند و یا قبول نکرده که راه‌نمایان مزبور داخل به‌کشتی آنها شوند و درحوالی بندر مزبور وهنی روی دهد تقصیر به‌گردن صاحبان کشتی است به‌این سبب آدمی از بندر مزبور داخل به‌کشتی ما شده و کشتی را داخل بلنگرگاه نموده لنگر انداخته لنگرگاه کشتی درمیانۀ تنگی است که یک‌سمت دن‌مرك است و سمت دیگر خاك سویداست. فاصله میان دن‌مرك و خاك سوید به‌قدر یک میل ونیم زیاده نیست. و در میانه همین تنگ مزبور واقع است. و اما بندر السنور از ابنیۀ ایرك پادشاه دن‌مرك است در تاریخ ۱۴۴۵ مطابق ۸۴۹ هجری‌شهر مزبور را بنیاد و ملعه به جهت بندرگاه ساخته و به‌تدریج جمعیت درآنجا زیاده شده. بالفعل بعد از پایتخت دن‌مرك که مسمی به‌کوپن‌هینکن است آن بندر بزرگترین سایر شهرهای دن‌مرك است. جزیره‌ای که الستور را درآن بنیاد کرده‌اند مسمی به زیلان است. درشهر مزبور تجار غربا و کونسل قرال فرنگ توطن دارند و تجارت با قرال فرنگ دارند. پنجهزار جمعیت دارد. و اطراف بندر سنگر ساخته‌اند سنگر که به‌سمت دریا است شصت توپ است که اکثر آن چهل وهشت پوند است. و طرف خشکی سنگر نیز توپ و خمپاره مرتب است. و هرکشتی که‌از آن راه بگذرد وجهی به‌طریق گمرك می‌دهند. و اشخاصی که می‌گذرند باید باشپرد خود را به‌آنها نشان داده و مجدداً از آنها باشپرد بگیرند و وجوهی که به‌جهت گمرك می‌گیرند برخی را به‌خرج راه و

---

۱. دانمارك.

کناره دریا نموده به‌این طریق که بروج چند ساخته‌اند که در شبها چراغ در آنها سوخته که کشتی نزدیک به‌آنها نرفته بشکند یکروز قبل از ورود ما کشتی در حوالی بندر آمده ناخدا که کپتن کشتی باشد تحمل ننموده که راه نما ازآنجا آمده کشتی او را هدایت کند و به‌علت عدم بلدیت کشتی او شکسته. بعد از وضع اخراجات مستحفظین بروج و چراغها و مواجب بلدراه در سالی یکصدهزار تومان از وجه گمرك آن بندر به‌دولت دن‌مرك می‌رسد.

روز چهارشنبه پانزدهم شهرمزبور—مطابق بیستم سپتنبر هنگام صبح لنگر کشتی را بالا کشیده و چادر آن را آویخته از میانهٔ السنور از سمت مغرب روانه شدیم. باد خوب هم می‌وزید تا دو روز بعد از آن باد مخالف وزیدن آغازید و دریا در تلاطم آمد. چند روزی طوفان و باد و باران و تلاطم بود. نه روز و نه‌شب اهل کشتی را آرام بود. در شبی بنده در جای میرزا محمدرضا خوابیده و مشارالیه در جای من به‌علت ناخوشی قادر به‌خوابیدن درستی نبود. در نصف شب آواز همهمه کشتی پیچید و هر کس ازطرفی دوان گردیده و دریا را نیز بی‌نهایت تلاطم‌داشت. بنده را یقین آن شد که کشتی ما غرق شده. حالت یأس و قطع تعلقات‌دنیوی بر بنده دست داد که تابه‌حال چنان حالتی مشاهده ننموده بودم. از جای خواب برخاسته هرکس از سویی روان و دوان من بیچاره دستی‌از جان شسته، گردن رضا پیش نهاده نشسته. سه‌دقیقه اضطراب مردم کم گردیده. به‌خاطرم این رسید که کشتی ما غرق شده کپتن از طبقهٔ بالایی به‌پایین آمده بدون لباس اظهار وجدی نموده. بعد از استفسار معلوم که که کشتی در مقابل آمده توهم نموده بودند که که شاید کشتیان مزبور به‌یکدیگر خورده بشکنند و به‌های وهوی عنان آنها را گردانیده‌اند.

روز پنجشنبه بیست وسیم شهر شوال—مطابق بیست وهشتم سپتنبر در مقابل بندر یاموث لنگر انداخته. قولونل‌خان اراده نموده که از بندر مزبور سوار گاری شده به‌خانهٔ پدر خود رود. و کپتن کشتی به‌دیدن پدرزن خود با زن خود رفته هرسه ازکشتی پیاده شدند و ما ماندیم. لیکن از حالت قولونل خان مرا خوش آمده. شوقی تمام و خوشی مالا کلام به‌او دست داده که به‌دیدن پدر و منسوبان خود می‌رود. للهالحمد بعد از سالها از روی آنها خوشنود و ایشان را از رؤیت

خود محظوظ می‌کند. بعد از قولونل‌خان و کپتن ما به‌نایب کپتن اصرار کردیم که کشتی کوچکی به‌ما داده ما را بگذارد که داخل به‌خشکی شویم و ساعتی یاموث را دیده مراجعت کنیم. بنده در خدمت رفقا سواره کشتی کوچک شده حوالی یاموث پیاده شدیم. در بالای پلی از چوبین جایی ساخته که به‌طریق پل دویست قدم طول آن بود. مردم شهر از مرد در آنجا آمده گردش می‌کردند. دختران ماه سیما و جوانان سرو قامت در آنجا خرامان و با یکدیگر به‌صحبت مشغول بودند. ساعتی در آنجا توقف کرده کپتن آمده اولا حرف او اینکه شما اذن ندارید که داخل به‌این بندر شوید. ضمناً مکنون خاطر او گویا چنین بود که انتظار تعارفات از من نداشته باشید. ما هم فوراً او را خاطرجمع نمودیم که از اینجا خواهیم برگشت. ولیکن از وضع رفتار مردمی که در آنجا در گردش بودند حیرتی دست داد. به‌علت زنان و دختران خیره خیره نگاه می‌کردند در آنجا مردم مایل دیدن غربا بودند بخصوصه همچو منی که ریشی ساخته بودم هفت رنگ. لیکن دختران و زنان هر وقت که من نگاه به‌آنها نموده آنها تجاهل کرده سر را به‌زیر انداخته نگاه به‌جایی دیگر می‌کردند. و همچنین اطفال آنها در نهایت آرام و بدون آزار بودند. این معنی دلالت برآن می‌کند که اهالی آنجا مؤدب و قاعده دانند. یاموث یکی از بنادر انگلند از محال نارفالک است. بیست وهفت میل فاصله به‌شهر بازویچ دارد ویکصد و دوازده میل میانه لندن و یاموث است. رود بار ازکنارهٔ او گذشته‌داخل به به‌دریا می‌شود. و وجه تسمیهٔ آن اینکه در دهنه دریا او را بنا کرده‌اند! و سنگر مضبوطی با توپ و اسباب آن به‌جهت محافظت از طرف دریایی ساخته‌اند. ابنیهٔ خوب در آن نمایان. از قراری که مذکور می‌شود جای خوبی است بخصوصه از برای تجارت و کلیسای بزرگی دارد که‌منارهٔ آن از چند راه میانه دریا دیده می‌شود و لنگرگاه خوبی دارد و جمعیت یارموث بقدر پانزده هزار نفر است. از آنجا سوار لتکه و مراجعت به‌کشتی نمودیم. شب کپتن و زن او مراجعت نموده سه‌روز در آنجا توقف کرده.

روز دوشنبه بیست وهفتم شهر شوال — مطابق دویم اکتوبر از یاموث چادرها را به‌بالا کشیده همه‌جا در کناره دریا می‌رفتیم. الی‌وقتی که هوا تاریک شده وکپتن حکم داد که چادرها را انداخته لنگر انداز شوند. به‌علت اینکه در آن

حوالی جایی است که زمین نمایان است و کشتی در آنجا است و چراغ در آن می‌سوزد که اگر در شب کشتی بگذرد بداند که در کجا می‌رود و بدون اطلاع کشتی آنها نشکند. شب در آنجا مانده.

روز سه‌شنبه ۲۸ شهر مزبور — هنگام طلوع آفتاب از آنجا لنگر کشیده وارد به کنار کریوزن قریب چهار ساعت از شهر گذشته وارد شدیم. جاییست در نهایت صفا. در رودخانه تمز لنگر انداز گشته و چون منزل مزبور آخر جاییست که سفر ما به‌آنها می‌رسد. و ازین به‌بعد وارد به‌آنولایت گردیده انشاءالله مدتی خواهیم ماند و تحصیل نموده. به‌آن سبب باید این فقره را کوتاه نموده و رجوع به‌فصل سیم سفر بنده که عبارت از توقف انگلند است نمایم و بالله التوفیق.

فصل سیم

در نزول به‌انگلند و توقف آنجا است

روز چهارشنبه ۲۹ شهر شوال — مطابق چهارم اکتوبر دو ساعت بعد از غروب آفتاب دو نفر از اهالی و افسران گمرك خانهٔ پادشاهی در کشتی ما آمده ما را بیرون بردند. لیکن نمی‌دانستم که چه کار دارند آنقدر معلوم شد که ما را می‌خواهند به‌خشکی برند. از آنجا بیرون رفته در بندر کریوزن منزل گزین شدیم.

روز پنجشنبه سی‌ام (۳۰) شهر مزبور — مطابق پنجم اکتوبر از خواب برخاسته به‌اطاقی دیگر رفته ناهار خورده و از آنجا به‌تماشای بندر مزبور رفته. شهرکی کوچکی است از محال کنت درکنار رود تمز. در سمت مشرق رود واقع فاصلهٔ کریوزن الی لندن بیست وپنج میل بود. سنگری مستحکم ساخته که حفاظت بندر را نماید از سمت رودخانه در سمت دیگر رود سنگری دیگر است مقابل سنگر کریوزن که‌او را تیلبری فورت می‌گویند. در صورتی که کشتی دشمن داخل به‌رود شود از دو طرف مورد آتشخانه سنگرهای مربور می‌شود. بعد از نیمساعتی قولونل خان آمده مذکور ساخت که سابقاً در آنجا گمرك بوده بعضی اجناس تجارتی ولایت غریب را به‌آنجا آورده گمرك می‌گرفتند. لیکن بالفعل اجناس را به‌لندن می‌برند. لیکن افسران گمرك خانه در آنجا توقف دارند و کشتیان را در هنگام عبور آنجا نگاه داشته و اسامی مردم و اثاث و نام کشتی رانوشته از آن پس مردم و کشتی را به‌لندن می‌فرستند ما را به‌منزل گمرك چیان برده اسم ما را ثبت و از آن پس گاری گرفته ما را سوار و روانهٔ خانهٔ کرنل دارسی کرده. عرض راه باغات‌و بستان و صحرا همه‌جا سبز و راه صاف تا به‌شهر کوچك استرود رسیده و از میانه

او گذشته به‌چیتم رسیدیم. در مهمانخانه منزل به‌جهت ما معین کرده بودند. و ما به‌منزل کرنل دارسی پدر قولونل‌خان رفتیم و پدر او را دیده بعد از ساعتی مادر و خواهر او را دیده منتهای محبت و مهمان‌نوازی از او نسبت به‌ما به‌عمل آمد. بعد از صرف شام یکی از خواهران کرنل دارسی چنگ می‌زد و دیگری ساز. شب از آنجا بیرون و به‌منزل مراجعت نمودیم.

روز دوشنبه سیم ذیقعده —به‌تماشای رودخانه و عمله‌جات مهندسین وسنگر رفته بودیم. سربازانی که در چیتم متوقف هستند روزها مشق ساختن مارپیچ و طریق بردن یورش به‌قلعه می‌نمایند. بعد از ملاحظهٔ سربازان مزبور و کار آنها سوار یک کشتی کوچکی شده به‌سیر رود و کنارهٔ دستگاه و کارخانه‌ها رفته از آنجا به‌جایی رفتیم که توپ و اسباب کشتی حاضر بود. چهارهزار توپ و متعلقات آن خمپاره‌ها در آنجا حاضر بود. و در انبار دیگر رفته تفنگهای سالداتی و سایر اسلحهٔ جنگ را به‌ترتیب چیده بودند. از قرار تقریر کرنل چهل‌هزار تفنگ سالداتی در آنجا حاضر بود و عملهٔجات چند همیشه مشغول به‌پاک کردن و صیقل دادن اسلحهٔ جنگ بودند. و همچنین نجارخانهٔ بزرگی بود که عمله‌جات مشغول به‌کار بودند. از آنجا مراجعت به‌منزل کرده.

روز ششم شهر ذیقعده —قولونل‌خان از لندن مراجعت کرده مذکور ساخت که در این شب به‌خانهٔ رفته که در آنجا مردم شهر به‌رقاصی می‌روند. در شام روز مزبور در گاری نشسته و به‌تماشاخانه رفته. زنان و مردان نجبای شهر در خانهٔ مزبور به‌رقص مشغول بودند و مغنیان در طبقهٔ بالا نشسته به‌ساز نوازی هنگامه را گرم می‌کردند. از سویی پیره‌زنان کهنهٔ رند و دختران و پسران به‌باختن گنجفه بلکه نرد عشق مشغول بودند. الی یکساعت از نصف شب گذشته در آنجا بودیم.

روز هشتم ذیقعده —به‌تماشای راچنر که متصل به‌چتیم است رفته پلی عظیمی داشت که از سنگ ساخته بودند. بیست ویک طاق دارد. از ابنیه ادوارد سیم بود به‌تاریخ ۱۲۰۶ عیسوی او را بنیاد کرده‌اند. از پل مزبور گذشته داخل به‌شهر شده عمارات خوب داشت و سه کلیسای خوب ساخته بودند. ویک کلیسای دیگر داشت که او را کیشد رل می‌گفتند. کلیسای مزبور متعلق به‌بیشاب است که بزرگ کشیشان باشد و به‌قدر دوهزار نفر جمعیت راچنر است.

روز جمعه نهم شهریور — مطابق سیزدهم اکتبر عیسوی به خانهٔ کرنل دارسی رفته از آنها وداع نموده. الحق در آن چند روز منتهای مهمان‌نوازی و محبت و مهربانی ازکرنل دارسی و دختران او نسبت به همهٔ ما مرعی افتاده بلکه بنده را رهین منت خود نموده بودند. از چیتم بعد از وداع آنها سوارگاری شده به کریوزن رفته جای بزرگی مسمی به‌نارث کلیت سربازخانه داشت وکلیسای داشت. از آن گذشته ده دیگری بود مسمی به‌قور از میانهٔ ده و بازار او گذشته جایی بود که از هر گاری وجهی می‌گرفتند که راه را بسازند از ما دو قدر سایر مردم گرفتند وچون این معنی را دریافته ساعتی به‌قال ومقال مشغول بودیم. از آنجا گذشته از حوالی ولیج که سربازخانهٔ پادشاهی بود گذشته اسب را عوض کرده و از آن پس قریب به‌هشت میل فاصله به‌لندن الی لندن خانه و عمارات و جایهای خوب بود. داخل به‌لندن شده‌از پل ویست مینستر که درزیر آن رود تمز می‌گذرد گذشته پلی است از سنگ وگج ساخته‌اند و تخمیناً چهارصد قدم از اول الی آخر به‌پل مزبور است. از آنجا گذشته وارد به‌منزلگاه شدیم. شش ساعت از ظهر گذشته به‌مسته‌اسکور گردیدیم و هرکدام منزلی پیدا کرده و رفته. از آن پس به همراه قولونل‌خان به‌شام رفته و مراجعت کرده و به‌حمام رفته الحق تا به‌حال به‌این نوع دوچار به حمام نشده بودم. مرا به‌خاطر رسید که حمام انگلستان مثل حمام ایران است و باید ایضاً تیماری برریش هفت‌رنگ داد. رنگی بیرون آورده و به‌حمام رفته و استامحمد‌علی ریش بنده را رنگ بسته. استاد حمامی به‌کرات داخل حمام گردیده و پای خود را برزمین زده و ناله وزاری کرده و بیرون رفته. نه او زبان بنده را می‌فهمید و نه بنده زبان او را. گاهی به‌زبان فرانسه و دمی به‌انگریز و لحظه‌ای به‌روسیه با فریاد و زاری گفتگو می‌کرد. بعد از دو ساعتی از حمام بیرون آمده و به‌منزل خود آمده و قبل از آنکه به‌خواب روم اکلمه آمد مذکور ساخت که حمام را بکلی خراب کرده بعد از استفسار معلوم گردید که هرکس به‌حمام می‌آید اول باید در حوضی که یک زرع ونیم طول و نیم زرع عرض آن است نشسته خود را می‌شوید و هرگز خارن آن حوض را باید تر نکند. بعلاوه اینکه بنده حمام او را ترکرده‌ام و رنگ ریش بسیاری در آنجا ریخته‌ام و سنگهای مرمر او را بکلی رنگین و خراب کرده‌ام، آنهمه گریه وزاری آن از برای همین بوده است. گفتم از بهر خدا چیزی

به‌نوکر بده که حمام او را پاک کند. پنجهزار پول تبریزی پنج شلنگ است به‌او داده بود که سنگها را پاک کند. حیرت برحیرت من افزود. و اما روزنامه را من بعد به‌نهجی که دانم و توانم می‌نویسم.

روز شنبه دهم ذیقعده—هنگام طلوع صبح ناهار خورده و قدری به‌تماشای شهر رفته کثرت غریبی مشاهده کردیم. تا به‌حال شهر به‌آن جمعیت ندیده‌ام عصر روز مزبور در باغچه میانه اسکور راه می‌رفتیم. و شب شام کرده به‌منزل خود خوابیده. روز دیگری که یازدهم شهر مزبور باشد قولونل‌خان مذکور ساخت که مستر موریه از ایران شرخی به‌دولت انگریز نوشته است که ما را کرنل دارسی فضولا بدون اذن او آورده است. و برادر مستر موریه که نویسنده لارد کسلری و بر جمعیت در دفتر غربا دارد مطلقاً متحمل به‌او نشود و ارادهٔ او این است که هرگز بنایی به‌کار شما نگذارد و مرا اراده آنست که به‌دیدن سرگور اوزلی روم بلکه معزی‌الیه حمایتی ار خصوص شما کند. بعد به‌دیدن معزی‌الیه رفته و روز دیگر مراجعت کرده مذکور ساخت که سرگور اوزلی را دیدم و گفتگوی با مشارالیه مشارالیه کرده فوراً گفت نام حضرات ایرانی را مبرکه مرا ناخوش می‌آید. نمی‌دانم مقصود کرنل دارسی این بود که اخلالی کرده که ما به دیدن سرگوراوزلی نرویم و با اینکه به‌قاعدهٔ کلی کمون ابن‌الوقتی ظهورکرده و ماهم بالفعل در نظر بجز زحمت و تصدیع چیزی نداریم. خلاصه بنده را اعتقاد آنست که اگر بتوانم در صدد زحمت، سرگوراوزلی برنیایم.

روز سه‌شنبه ۱۳ شهر ذی‌قعده—هنگام صبح به‌دیدن سربازان شهر که به قراولی می‌فرستند رفته یکدست بند موسیقی و جمعیت سرباز در نهایت تقطیع از سربازخانه جمع شده به‌قراولی می‌رفتند. هرروز دو ساعت قبل از ظهر سربازان مزبور نهایت اجتماع و مسلح و مکمل به‌تبدیل قراول می‌رفتند. بعد از ملاحظهٔ سربازان مزبور مراجعت نموده. شخصی را دیدیم که زبان فارسی حرف می‌زد. از ما پرسید چرا به‌خانهٔ ما نیامدید. ما متحیر بودیم که آیا که باشد و به‌چه مناسبت ما را می‌خواهد به‌خانهٔ او رفته باشیم. گفت گویا مرا نمی‌شناسید مرا نام سرجان مالکم است. تعارفاتی به‌جا آورده نشان خانهٔ خود را به‌ما داد روز دیگر به‌همراه رفقا به‌دیدن مشارالیه رفته در نهایت خوشی و مهربانی و محبت نسبت به‌ما کوشیده زن

خود را هم به‌ما نموده و تعارفات به‌جا آورده. از آنجا بیرون آمده تا درب کوچه به‌عقب ما آمده و گفت خانه خانهٔ شما است و من خدمتگزار دولت علیه ایران هستم و نمک خوار پادشاه فلک بارگاه ایران بوده‌ام اگر شما را کاری باشد که بنده بتوانم به‌انجام رسانم حاضرم. ما هم شکرگذاری به‌معزی‌الیه کرده و فی‌الواقع منتهای تعارف و محبت را به‌عمل آورده از آنجا مراجعت به‌منزل خود کرده آقا حاجی بابا افشار که مدت پنجسال بود که در آن ولا حسب‌الامر قدرت نواب والا روحی‌فداه به‌تحصیل آمده بود دیدیم ملبس به‌لباس انگریز و با او صحبت داشتیم.

روز پنجشنبه پانزدهم شهر شوال — کرنل دارسی گفت باید به‌دفتر غربا که اسامی نفر نوشته شود. قبول کرده به‌همراه او به‌دفتر غربا رفته اسامی و سن هریک را و خدمات مرجوعه به‌هریک را استفسار نموده و در دفتر خود ثبت نماید. روز دیگر باشبرد بهرهریکه‌ازکمترینان از دفتر مزبور به‌این شروطات اولا اینکه هیچکدام ازکمترینان به‌قدر ده سفر نکنیم بدون رخصت و اذن و باشبرد از دفتر و ثانیاً اینکه در جایهای که کشتی و اسباب جنگ سازند نرویم، و ثالثاً اینکه به قدرده میل نزدیک به‌دریا نرویم و بعضی شروطات دیگر که بالفعل به‌عینه‌محبوس و عبید هستیم و در صورتی که هرکس از ایں شروطات تجاوزکند ششماه محبوس به‌زندان می‌شود. سبب کلی این حکم گویا معرفی و سفارشنامجات مسترموریه باشد که به‌دفتر دولت انگریز نوشته است. بعد از رسیدن باشبرد مزبورکرنل دارسی مذکور ساخت چون لاردکسلری که یکی از وزرا بود که امورات دولت خارج از انگلند هر دول غریبه با معزی‌الیه مرجوع و مفوض بود و بالفعل معزی‌الیه با وکیل سایر قرال فرنگستان در نمسا به بستن عهد و میثاق تازه مشغول است بعد از ورود معزی‌الیه امر بهتر می‌شود و انتظام می‌پذیردبالفعل علی‌المجالة اذنی ازدولت انگریز خواهم گرفت که هرکدام از شما را به‌مدرسه فرستاده و از آن پس مراتب را مفصلا به‌دولت انگریز حالی خواهم کرد. از آن استفسار نمود که آیا نوشته در خصوص سفارش ماها از دولت علیه ایران به‌دولت انگریز به‌همراه دارید یا نه بنده گفتم شما خود مرا مانع کردید و به‌کرات در تبریز بندگان خداوندگار اعظم قایم‌مقام دولت علیه ایران پیغام فرستاده و به‌من فرمودند ما شرحی به‌دولت می‌-نویسیم. شما گفتید باید از مسترموریه سفارش و معرفی بدولت انگریز برسد. و

مجدداً فرمودند نوشتهٔ به‌سرگوراوزلی و سر هرفرد جونس و سرجان مالکم می‌نویسم قبول نکردید بلکه مانع شدید. بالفعل به‌این سبب همه معطل هستیم.

روز جمعه ۱۶ ذیقعده — قولونل خان مذکور ساخت که معلمی دیده‌ام و طی کرده‌ام که شما را درس بگوید. هر کدام در هفته چهار با جاقلونیم که دو کینی انگریز است بدهید و خانه‌ای که خوراك و جای نشیمن شما را که هر هفته پنج عدد باجاقلو گرفته که در معنی هفتهٔای پنج تومان انگریزی خرج یومیهٔ خوراك و منزل و معلم شما بوده باشد. و درکرایدن جای ده میل فاصله از لندن رفته باشید. بنده سکوت اختیار نموده عصر روز مزبور تنها به‌دیدن قولونل خان سؤال نمودم که اخراجات ما را برآورده کرده‌اید زیاده از دویست وپنجاه تومان معلم و خوراك و منزل می‌شود. و آنچه در ایران قلم داد کرده‌اید یکصد تومان خرج سالیانهٔ من و میرزاجعفر را نوشته‌اید. در صورتی که اخراجات ما نرسد چه خواهید کرد گفت نمی‌دانم چه خواهد شد. گفتم اولی آن است که به‌قدر کفاف هر کس معلم گیرد نه اینکه معلم الف وبی را هر کدام را دو کینی دهند. گفت مطلب درست است و هرگاه وجه از جایی دیگر نرسد همه معطل می‌مانند. گفتم و جه از کجا خواهد رسید گفت دولت ما حمایتی دربارهٔ شما می کنند. گفتم در میان عوام‌الناس ایران مثلی مشهور است که نیکی سال از بهارش پیداست. بالفعل به‌فضل‌الهی دولت انگریز ما را محبوس ساخته‌اند. بسیار مشکل است که محبوسین را حمایتی شود. گفت مطلب من آن نیست که محبوسین در دهی باشند بعد از دو هفتهٔ دیگر اذنی از دولت خود حاصل خواهم کرد و هر کدام شما را برسر کار خود معین کرده به‌مدارس پادشاهی می‌فرستم. جواب دادم که از دو حال بیرون نیست. یا اینست که دولت شما مارا به‌مدارس می‌فرستند یا نمی‌فرستند هرگاه الی دوهفتهٔ دیگر به مدارس می‌فرستند ضرورتی داعی نشده است که اخراجات زیاد کنیم و به ده رفته و بعد از دو هفته مراجعت کنیم و در صورتیکه دولت شما متحمل مانشوند این معنی هم بدون عقل است که به‌خیال امید حمایت از دولت شما خود را به اخراجات زیاد و مورد قرض نماییم. گفت چه باید کرد گفتم اگر می‌خواهی رفقا را کلا اخراجات آنها را متکفل شوید من جوانی پیدا کرده‌ام مستر بالفور نام او در زبان فارسی ماهر بوده و اجرت زیادی نمی‌خواهد بلکه ممنون است که از برای

ترقی خود یابنده در فارسی حرف زند و هیچ اجرت نمی‌خواهد. قبول کرده و مستر بالفور را دیده روز دیگر رفقا به‌ده به‌منزل مشارالیه رفته.

روز شنبه هفدهم ذیقعده —از منزل مستر استوارت‌حرکت‌و درکوچهٔ منزل گرفته با اجرتی معین و خوراك در آنخانه کنند و شروع در تحصیل در نزد مستر بالفور مزبور گذارده دو هفته به‌ین منوال گذشت. روزی نزد قولونل‌خان رفته و احوال پرسیده که آیا اذنی از دولت انگریز گرفته است یا نه. گفت نه لکن از قرار سیاق کلام معزی الیه چنین استنباط نموده شد که ایشان را شخصی گفته است درصورتیکه نوشته از دولت ایران در دست نداشته باشند که از دولت بهیه به شوکت انگریز نوشته باشد که در حمایت ما کوشند چگونه ممکن است که در اعانت ما کوشند و اصعب کار ما اینکه در هنگامی که قولونل‌خان در تبریز می‌بود جلوه‌ای که او نموده بود و شهرتی که داده بود اینکه در همهٔ انگلستان آدمی به به‌مدرك و تدبیر و کارگذاری او نیست و برآورد اخراجات هر کس را از روی دقت و تدبیر نموده لیکن خود از اخراجات ولایت خود مطلقاً خبر نداشته بود. تربیت او در مدارس پادشاهی بدون دیناری اجرت شده و خوراك او و یا در خانهٔ پدر و یا از اوضاع ولایت نداشته بالفعل ما را به‌اینجا آورده اخراجات دومقابل آنچه در ایران برآورد نموده بود می‌باشد در عین حیرت فکری کرده است که ما را به‌دولت انگریز چسبانیده و البته زیادتر اخراجات ما را خواهند داد. و علاوه برآن آنچه مقصود بالذات خود بوده و هست سالی سیصد تومانی از دولت انگریز به‌ازاء این خدمت به‌او داده باشند. بنده یقین نیست که آیا آمال او به عمل خواهد آمد یا نه. این خیلی است مشکل، از سوئی قولونل‌خان خود مانع شد که ما نوشته به‌ایلچیان انگریز آورده که مبادا ما را آنها متکفل شده و از جانبی نوشته از دولت خود در دست نداریم و از طرفی مستر موریه از ایران چیزها نوشته است که ما راقولونل‌خان فضولا آورده است. و برادر و بعضی دوستان او در دفتر آندولت مهمان ناخوانده انگاشته و باشبردی می‌دهند که از جای خود حرکت نکنیم بدون اذن. از همه چیزها مشکل‌ترین کار ما اینکه بالفعل ناپالیان را گرفته ومحبوس نموده و احتیاجی که سابقاً آندولت را به‌دولت ایران بوده رفع شده است. و ابن الوقتی همهٔ دنیا بجای خود است. علی‌الخصوص با اینهمه اشکال و صعوبت قولونل‌خان را امید

حمایت از آندولت به‌ما دارد و بنده را اعتقاد آن نیست که در این اوقات ما را محبتی کنند. مادامیکه لارد کسلری وارد به‌لندن نشود و به‌او حالی نشوذ. بالجمله بنده در این ضمن باید درسی بخوانم از ضعف طالع مستر بالفور بعد از سه هفته روانه به‌پاریس گردید و بالفعل معطل مانده‌ام.

الیوم که روز ششم شهر ذیحجه بود به‌دیدن قولونل‌خان رفته و سؤال نموده که آیا جوابی از دفتر خود شنیده است. جواب گفت مطلقاً جوابی به‌من نداده‌اند. گفتم مرا چه لازم است. گفت در منزل خود آرام گرفته تا جوابی از دولت انگریز رسد. در مراجعت از منزل او ملاقات با حاجی بابا نموده گفت هرگاه صلاح می‌دانی مادامیکه از دولت انگریز حکمی برسد و تورا اذن دهند که داخل به‌مدرسه شوی باید درسی بخوانی. بنده منزلی در حوالی خانهٔ خود گرفته و معلم خود را دیده اجرتی به‌او داده درس بخوانی. قبول کردم منزلی دیده و خودم‌هم منزلی که گرفته بود دیده و پسندیده. از آن پس به‌دیدن قولونل‌خان رفته مراتب را به‌او گفته اولا گفت بهتر آنست که موافقت کنی تا حکمی از دولت بتو رسد. گفتم هروقت که حکم از دولت برسد فورا حاضر می‌شوم. قبول کرده موافق قاعدهٔ انگلند مدت دو هفته را تمام نموده هنگام خروج استاد محمدعلی از من پرسید مرا چه لازم است که کنم. گفتم حال در منزل بود آرام گیر که حکمی از دولت انگریز به‌قولونل‌خان برسد و تو را به‌یکی از دستگاه و کارخانه پادشاهی بفرستند. مدت بیست ونه روز در وارداستریت مانده و از آن پس حرکت و به‌کمپتین‌تون متصل به‌شهر لندن در حوالی خانهٔ آقا حاجی‌بابا منزل گزین گردیده.

روز چهاردهم شهر ذیحجه مطابق هفدهم نوامبر عیسوی در کمپتین‌تون منزلی گرفته و معلم حاجی‌بابا را دیده که هرروزه مرا درس دهد. در آنجا آرام گرفته لیکن همیشه آرام نداشتم. گاهی استاد محمدعلی نزد من آمده شکایت بیکاری را می‌کرد و گاهی سرزنشم می‌زند به‌این زبان که من مردی بودم شاگرد جبه خانه تو مرا مغوی[1] شده اینجا آورده و خود را حالا به‌کنار کشیده روزها در شهر حیرانم. به‌نهجی که دانستم او را دلداری داده آرام گرفت بعد از رفتن او رقعه از عالیشأن میرزا جعفر مهندس رسید. دردناك چون مشارالیه را با بنده موافقتی و محبتی بود

---

۱. اغوا.

دل آن بیچاره از هرجا که گرفته می‌شد از برای تشفی قلب خودچرندی به‌بنده می‌نوشت و بنده هم جواب می‌نوشتم. از مضمون رقعه‌جات عالیشأن مشارالیه چنین استنباط می‌شد که گویا قولونل‌خان مجدداً بنای بدرفتاری را گذاشته به‌این‌معنی که اخراجاتیکه معزی‌الیه در ایران از برای ماها بناگذارده کمتر از وجهی است که به‌معلم و برخانه می‌دهند و کرنل دارسی را منظور اینکه مادامیکه از دولت انگریز بنایی به‌کار ماها نگذارند احدی دیناری خرج نکند حتی اینکه یکزوج جوراب و دوهزار کاغذ خریدن را مضایقه دارد. وجه هم در دست اوست و به‌این‌سبب هر کدام هروقت وجه ضرور دارند و مطالبه نمایند باید ناخوشی کنند. حوصلهٔ رفقا تنگ شده و هریک به‌جان رسیده و گاهگاهی شکایت به‌او می‌نویسند که ما به‌این ولایت آمده و بدون معلم مانده برسر کار نرویم صورتی ندارد و کرنل دارسی به‌لحاظ مزبور مجبور است که خود را متوسل به‌دولت خود نموده و ما را سریشام به‌آنها چسبانیده لیکن از جملهٔ کارهایی که کرده بود اینکه به‌دفتر قلمداد نموده است که پنج نفر جوان یعنی اطقال ایرانی آورده‌ام. منظور او از این شهرت اینکه دولت انگریز خیال کنند که اطفال را مربی ضرور است و بدون مربی اطفال نمی‌توانند خود را به‌راه برند. و مربی هم بهتر از او به‌جهت ما نمی‌توانند پیدا کرد ولیکن از این‌معنی غافل بود که چون لارد کسلری در این شهر نیست دیگری جواب صریح به‌او نمی‌دهد. گاهی شفاهاً به‌او می‌گویند اطقال ایرانی باید در مکتب‌خانه رفته درسی بخوانند، لیکن دستی درکار ما نیاورده وکسی او را راهنمایی نمی‌کند. و گاهگاهی هم اهالی دفتر انگریز او را طعنه می‌زنند که ما را فضولا بی‌اطلاع ایلچی خود آورده است و از دولت ما هم سفارشنامچه نیاورده است. در این بین هم قولونل‌خان معطل است و هم رفقا و هم بنده لیکن چون مطلب بنده در تحصیل بود. روز وشب خودرا مشغول می‌داشتم و به‌نهجی که مذکور شد گاهی استاد محمدعلی را به‌نصیحت آرام داده و گاهی رفقا مرا نصیحت می‌کردند. یک هفته بعد از ورود به‌کمپتین‌تون سرجان مالکم ایلچی انگریز دو دفعه به‌طریق سفارت به‌ایران آمده بود بنده را وعده خواست که در هرهفته روزهای یکشنبه بااو ناهار کنم و بعضی از شبها شام به‌همراه او کرده باشم. مدت سه هفته به‌این‌منوال گذشته در اواسط شهر محرم مسموع افتاد که برخی از نوشتجات بنده

به‌پطرپورغ رفته و از آنجا ایلچی دولت علیه ایران در میان تعلیقه خود ملفوف و به‌نزد سرگوراوزلی فرستاده. بنده استاد محمدعلی را به خانهٔ سرگور اوزلی فرستاده که نوشتجات مربور را آورده. معزی‌الیه پیغاماً گفته بودند سبب چیست که صالح مدت دو ماه می‌شود که به‌لندن آمده و به‌دیدن من نیامده بگو به‌دیدن من آید. فردای آنروز به‌دیدن معزی‌الیه رفته ده دقیقه مانده مراجعت نمود و سفارش به‌من نمود که هروقت رفقا را میلی باشد که به‌دیدن من آیند مرا خوشحال می‌سازند. بعد از رسیدن به‌منزل خود و ملاحظهٔ نوشتجات ایران معلوم به‌بنده گردید یعنی از دوستان شرحی به‌من نوشته بودند که رفقای عرض راه سوء رفتار قولونل‌خان را وکج‌خلقی او را علت غایی بنده را می‌دانند. و چون خیال کرده بودند که چنانچه بنده در جزو در صدد شیطنت برآمده و سعی نموده که قولونل‌خان در صدد اغتشاش و پریشانی اوضاع رفقا کوشد. آنها نیز باید در جزو پوست ازسربنده کنده وعلی‌الظاهر مثل بنده سلوك نمایند و تعارف بجای آورند. برخیالی صلحشان و جنگشان برخیالی فخرشان و ننگشان. طرفه‌اسنادها به‌بنده داده‌اند و در هر زبانی ذکر بدرفتاری وبد افعالی بنده مذکور است. طرفه‌تر اینکه بعضی از آشنایان متوقفین تبریز که با قولونل‌خان ناخوشی بوده و خیال نموده بودند که بنده سبب بدرفتاری او می‌باشم هرکس ازکمینگاه جسته و هرچه خواسته دروغ و راست به‌هم بافته و بنده را در زبانها انداخته شاهد اقوال خود نوشتجات رفقا و اطوار بنده را که در این سفر ذکر کرده‌اند در میانه آورده هرکس ایضاً به‌خیال خود زرنگی و زیرکی به‌کار برده درصدد اضرار بنده خوسته. دو روز از این معنی متوحش بودم بالاخره با خود خیال کردم که آنچه در این عرصهٔ کون و فساد برشخص عارض شده یا می‌شود مبنی برمصلحتی است. البته خلّاق علی‌الاطلاق یا جزای اعمال ناشایست مرا می‌دهد که مرتکب شده‌ام و یا اینکه فی‌الواقع من‌باب التنبیه مرا آگاه می‌کند. گریه‌و زاری صورتی ندارد. و از طرفی آنچه شنیده خیالی بیش نیست. اگر زنده ماندی که دوباره به‌ایران برگشتی اینگونـه مراتبِ خود به‌خود به‌نظر اولیای دولت توظاهر و هویدا می‌شود. و اگر زنـده نماندی و مردی بعد از فوت تو هرچه مذکور می‌شود تو خود باید محاسبهٔ اعمال خود را با محاسب حقیقی پس داده باشی. والعیاذبالله معارضه به‌مثل کردن قطع نظر از اینکه از شیوهٔ آدمی و شأن دور است و به‌خدا توسلی

می‌آید و اولیای دولت قاهره را از این‌معنی خوش نمی‌آید. نفس بی‌منت من مطلق راضی به‌آن نیست که خود را در میانه آورده فکری در اینباب کند. به‌خدا واگذارده‌ام وبس. وتذکار آن را زیاده کردن صورتی ندارد.

روز بیستم محرم‌الحرام —عریضهٔ خود و دیگری ازکرنل دارسی به‌خدمت ایلچی دولت علیهٔ ایران که متوقف پطربورغ نوشته و استدعا نمودم که اوضاع ما پریشان است و چارهٔ آن اینست که دولت علیهٔ ایران شرحی به‌دولت انگریز نوشته سفارش فرمایند که متوجه ما شوند و عریضه در این‌خصوص به‌خدمت بندگان قائم مقام معروض داشته ولیکن زیاده درازنفسی را سوء ادب دانسته و لب بسته آرام گرفتم. میجربزلی خاله‌زادهٔ سرجان مالکم در آن اوقات بابنده لطفی بهمرسانیده گاهی به‌خانهٔ خود و برخی اوقات، به‌خانهٔ مادر خود مرا برده محبت می‌کردند. دو شب قبل در آپرا که یکی از تماشاخانه‌های بزرگ آن شهر بود رفته بودیم. اگرچه زبان بازی‌کنان را نمی‌دانم لیکن منتهای خوبی و لذت در ساز ونوای مغنیان بود. از اشخاصی که بسیار لطف دارند داکتربری نام است که مشارالیه نیز بی‌نهایت لطف داشت و گاهگاهی بنده را به‌خانهٔ خود وعده می‌گرفت و قولونل‌خان با آنها آشنا بود. دو روزقبل دختر او را دیده خواهش معلمی فارسی دان‌نموده و ایشان چنین صلاح دانستند که بنده او را درس داده باشم. به‌بنده گفت. من گفتم اگر دختر پادشاه هر درسی را یکصد تومان به‌بنده دهد درس نخواهم داد. در این ولایت شهرتی یافته است که ولیعهد دولت ایران آدمی چند به‌این ولایت فرستاده است که تحصیل علم کرده مراجعت کنند. که‌راضی خواهد بود که در میانهٔ مردم شهرت باید که نوکران پادشاه ایران از غایت احتیاج بنا را به‌تعلیم گذارده‌اند. این معنی را یقین کنید که در صورتی که از گرسنگی بمیرم راضی به‌بدنامی دولت خود نخواهم شد. ایشان را بکلی مطمئن نمودم که اینگونه امورات از بنده محال است. مدت سه‌ماه ونیم درکمپتین‌تون مانده و به کرات به‌منزل قولونل‌خان رفته و استفسار نموده گفت جوابی مطلقاً از دولت انگریز نرسیده. طالع بنده کمکی کرده که گوشی به‌وعدهٔ قولونل‌خان نکرده خود معلمی پیدا کرده مشغول به‌درس‌بودم. والا بعینه مثل استاد محمدعلی بیکار مانده بودم. بالجمله همان روز به‌دیدن سرجان مالکم رفته معزی‌الیه مدتها بود که سعی می‌کرد که نوع بنایی به کار ما بگذارد

بنده گفت مادامی که از دولت علیه ایران سفارشنامچه به‌دولت انگریز نرسد شما را برسرکاری نمی‌آرند. بنده مجدداً به‌دیدن کرنل دارسی رفتم و کیفیت را به‌او گفتم و به‌همراه او عریضه به‌خدمت بندگان قائم‌مقام معروض نموده عرض کردم که اگر چه مطلب دولت انگریز مبنی به‌دفع‌الوقت و معاذیر است لیکن بالفعل عذر اهالی دفتر مزبوره اینست که کرنل دارسی حضرات ایرانی را بدون اذن ایلچی ما آورده است و نوشته از دولت آنها نیاورده است و عریضتین مزبورتین را مصحوب حامل خاطرجمعی مرسول داشت.

روز غره شهر ربیع‌الثانی میرزا جعفر طبیب و بنده به‌دیدن سرجان مالکم رفتیم معزی‌الیه در عالم صحبت روی به‌میرزا جعفر کرده گفت چون من خود را نمک‌خوار و نوکر پادشاه ایران می‌دانم شما را نصیحت پدرانه می کنم، اگر شما را بدنیاید. میرزا جعفر گفت هرگز مرا بدنخواهد آمد هرچه نصیحت کنید ممنون از شما خواهم شد. گفت شما تازه به‌این ولایت آمده‌اید واز اطوار اینولا اطلاع ندارید. چنانچه مایل صحبت با مردم و دخول مجالس باشید مردم ولایت ما مردمانی عیاش می‌باشند و مایل به‌دیدن عجایبات هستند و همه شب اوقات خود را به به‌مصاحبت و مهمانی یکدیگر ورقاصی می‌گذارند. در هر شب شما را به‌مهمانی طلبیده اوقات شما شبها به‌مهمانی و روزها به‌بازدید صاحبان مصروف می‌شود یکدفعه اطلاع بهم می‌رسانید که چهارپنج سال عمر شما بدین منوال گذشته است و آنچه تحصیل باید کنید مقدور نشده بعلاوه اینکه در نزد دولت خود منفعل خواهید شد که خدمات مرجوعه به‌خود را به‌انجام نرسانیده‌اید مادام حیات افسوس می‌خورید که فرصت را از دست داده‌اید و تحصیلی که باید و شاید ننموده‌اید که همیشه از آن محظوظ شوید. بعد از اینگونه مکالمات و استماع این‌نصایح سرجان مالکم اگرچه روی او به‌میرزا جعفر بود ولیکن خود را خارج از نصایح او ندانسته پند او را به‌گوش جان شنوده بلکه ممهّد به‌این هستم که من بعد دقیقه و آنی را از دست نداده باشم. از دو شخص بزرگ در این مدت قلیل عمر خود دو نصیحت شنیدم که کالنقش فی‌الحجر در دلم منقش گردیده است. یکی اینکه در هنگامی که درتبریز بودم رطب و یابس به‌هم بافته نام او را شعر گذارده و در پیش نفس طبع موزون راکمالی دانسته مثل اکثر مردم ولایت خود که به‌محض فهمیدن

معنی دو شعری و یا به‌نظم آوردن دوسطری خود را صاحب کمال دانسته و به همین درجهٔ اکتفا نموده سعی در ترقی نفس و مُدرك خود نمی‌نمایند بنده چرندی به‌هم بافته خود را صاحب فهم می‌دانستم. روزی در خدمت بندگان خداوندگار قائم‌مقام دولت علیه ایران نشسته بودم. شخصی از نجبای اهالی تبریز پسر خود را به‌جهت تحصیل به‌اصفهان فرستاده بود. بعد از مدتی پسر مزبور تحصیلی کرده و بندگان قائم‌مقام گذرانیده معظم‌الیه بعد از ملاحظه و مطالعهٔ صفحات مزبور فرمودند که کلامی است موزون لیکن حیف و افسوس است که طلاب سعی در ازدیاد و افزونی ماده و استعداد خود نمی‌نمایند و به‌همین هرزه درآیی پیمایی خود را مشغول به‌شعرنویسی و شعر خوانی می‌دارند. بعد از استماع الفاظ مزبور لب از شعرگویی بستم و پای به‌عرصه پیمایی گشودم و همیشه منتظر فرصتی بودم که بلکه سعی در ازدیاد ماده نمایم تا اینکه به‌اینجا آمده‌ام اگرچه تا به‌حال تحصیلی نکرده‌ام لیکن طالب هستم و دیگر ناصح من سرجان مالکم است که او نیز از راه خیرخواهی و نیك ذاتی و آدمیت رفقا و بنده را متنبه نموده. مراجعت از نزد معزی‌الیه کرده در صدد انتظام تحصیل و ترك مصاحبت و مجالست با مردم کرده لیکن آشنایان چند در لندن دارم که ترك مصاحبت آنها را بدون عذر نمی‌توانم نمود و چون در خواندن زبان انگریزی اندك ربطی بهم رسانیدن بودم یعنی می‌توانستم الفاظ را اندك از هم تشخیص دهم خیال می‌کردم که بالفعل الی وقتی که قولونل‌خان بتواند. اذنی از دولت گیرد و مرا به‌مدرسه فرستد به‌نزد رفقا رفته آنها معلمی دارند فارسی فهم و در صرف ونحو انگریز زیاده از بنده ربط دارد. من به‌آنجا رفته تحصیلی می‌کنم. و ترك آشنایی مردم لندن را هم نمود. اوقات خود را موافق صوابدید و نصایح سرجان‌مالکم به‌تحصیل می‌گذرانم. چنانچه اندك نقاری در میانهٔ‌قولونل‌خان و رفقا پیدا شده بلکه بکلی رفع کنم. به‌این ملاحظه مصمم‌خروج از لندن گردیدیم.

روز دویم شهر ربیع‌الثانی — به‌دیدن قولونل‌خان رفته از او اولا پرسیدم که آیا بنایی گذارده‌اید که ما برسرکار رفته باشیم گفت هنوز جوابی نشنیده‌ام. گفتم حال اگر صلاح دانی بالفعل قصوری در صرف ونحو انگریزی دارم. سایر رفقا در این فن مربوط هستند، در نزد رفقا رفته تحصیلی کنم هروقت موافق قرارداد دولت

قرار داد دولت مرا به‌مدرسه فرستند بنده حاضرم، گفت نه بهتر آنست که حال بمانی تا اینکه بنایی به‌کار تو بگذارند. گفتم مادامی که از ایران شرحی، سفارشنامچه نرسد بنایی نخواهند گذاشت و اوقات بنده ضایع می‌شود. گفت چه عیب دارد که دو ماه دیگر در شهر بمانی و در نزد معلم خود درس بخوانی. گفتم تفاوت در اخراجات من نمی‌کند لکن در شهر معلم فارسی فهم ندارم که صرف ونحو تواند به‌من تعلیم کند. گفت موافق نظام نیست که بروی. گفتم نظام را به‌اینجا حد مدخلیتی دارد ملاحظهٔ احوال خود و ما را بنما و از آن پس هرچه بهتر است بفرما. شخص عاقل موافق اقتضای دقت باید به‌عمل آورد. قبول ننموده بنا را به ناخوشی و کج خلقی گذارده. بنده آرام گرفتم. بعد از ساعتی گفتم مقصود شما را من درست می‌دانم و رفتن من به‌دهی خارج از شهر منافات با خواهش و مکنون ضمیر شما ندارد. از این معنی برآشفته گردیده می‌خواست امر را به‌بنده مشتبه نموده به‌عذر اینکه رفتن تو خارج از لندن بدون دلیل و برهان و خلاف نظام می‌باشد. متمسک شده بنده گفتم التماس بنده به‌خدمت شما آن است که چنانچه بنده مستحسنات رفتن از لندن و منافع او را و ترجیح ماندن در لندن را مفصلا به‌شما گفتم شما هم شمه‌ای در نرفتن بنده و دلیل ماندن در لندن و ترجیح آنرا مختصراً بگویید. گفت دلیل از بنده مخواه و مرا لازم نکرده است که دلیل به‌تو بگویم، جواب اینگونه امورات را خود به‌خدمت بندگان نواب والا می‌دهم و چون مطلقاً چارهٔ او را نمودم و بدون دلیل کلی حرف او اینکه از اینجا حرکت مکن بوده است. مراجعت به‌منزل خود نمودم. با خود اینگونه خیالات مالیخولیا کردم؛ اولا قولونل هر کدام ما را برسر کاری معین و به‌مدرسه فرستاده و در معنی مواجبی به‌جهت خود او قرار داد کنند و در صورتی که بنده معلمی پیدا کرده و دیگری نیز معلمی برای خود پیدا کرده‌اند وجود او چندان مصرفی نخواهد داشت و دولت انگریز مواجب زیادی به‌او نخواهد داد. قطع نظر از آن خود شهرتی داده است که پنج نفر اطفال به‌اینجا آورده‌ام درصورتی که بنده خود معلمی پیدا کنم بدون اذن و مصلحت او خلاف قول او به‌عمل خواهد آمد که ماطفل نبوده‌ایم. و اگر در منزل خود نشسته تا اینکه قولونل‌خان خود مرا به‌مدرسه فرستاده باشد یک شرط آن اینست که دولت انگریز او را برسر کار ما معین کنند و معین کردن او از قرار گفتگوی سرجان مالکم

و دیگران موقوف به‌آن است که از دولت علیه ایران سفارشنامچه به‌دولت انگریز رسیده و از آن‌پس از دولت مزبورحکمی به‌او رسیده و مواجبی داده و در آن وقت ما را برسر کار گذارده. و این معنی البته مدت ده ماه دیگر اقلا انجام نمی‌گیرد و در این بین بنده باید بیکار مانده و به‌نهجی که سرجان مالکم مذکور ساخت شبها به مهمانی رفته و روزها گاهی خسته از شب‌بیداری بوده و دمی به‌بازدید مردم روم. لیکن بالفعل در نزد رفقا می‌رویم اگر قولونل‌خان در این ضمن اذنی از دولت‌گر و مقصود او به‌عمل آمده و مدخل کارما شده فبها بنده قرارداد او عمل می کنم و به‌مدارس پادشاهی می‌روم. چنانچه حکمی از دولت به‌او نرسد تا اینکه از دولت علیهٔ ایران سفارشنامچه به‌دولت انگریز رسیده و او را معین برسر کار ما نمایند من تحصیل زبانی کرده‌ام که داخل به‌مدارس پادشاهی که می‌شوم زبانی دانسته باشم.

روز سیم شهر ربع‌الثانی –مجدداً به‌نزد قولونل‌خان رفته به‌اصرار بلیغ التماس نمودم که یک دلیل به‌بنده بگو که رفتن بنده نفع‌برای دولت ما ندارد. قبول نکرده مرا تهدید نمود که در صورتی که نزد رفقا روم شکایت از بنده به‌نزد امنای دولت علیه روزافزون ایران می‌نویسند. بنده را بالفعل یقین است که قولونل‌خان به‌دولت ایران شکایت از بنده می‌نویسد و شکایت او مزید برآنچه رفقا نوشته‌اند خواهد گردید و مرا مرد ابله و هرزه خواهند دانست. و اگر در لندن بمانم وجهی از او گرفته خرج خواهم نمود و تعریف بنده را خواهد نوشت و در هرجا خوش مرد خواهم درآمد. لکن توکل به‌خدا می کنم و این‌قدرهم نامرد نیستم که وجهی گرفته در پیش نفس خود منفعل گردیده که تحصیل نمی‌کنم خود را رسوای عالم ساخته‌ام که تحصیل کنم. بالفعل ترک تحصیل نموده و ترس از شکایت قولونل‌خان داشته باشم از طریقهٔ راستان دور است. برخاسته به‌قولونل‌خان گفتم، چون شما مطلقاً دلیل به‌بنده نمی‌گویید و من هم در صرف انگریزی ناقص هستم اولی این را دانسته‌ام که الی وقتی که دولت انگیریز شما را برسر کار معین کنند بنده در گوشه رفته مشغول به‌تحصیل بوده هر وقت شما بنده را به‌مدرسه فرستید حاضرم علی‌الظاهر هرچندان اظهار بیدماغی نموده گفت خود می‌دانی. و بنده از منزل بیرون آمده و به‌منزل خود آمدم. مصمم خروج از لندن شده‌مدت پانزده

هفته که قریب چهار ماه باشد در کمپتن‌تون مانده بودم و آقاحاجی‌بابا به‌من درس می‌داد.

روز جمعه یازدهم ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۳۱، مطابق سیزدهم مارج عیسوی از لندن خروج نموده و به کرایدن دهی که رفقا آرام داشتند رفته قرار گرفتم و چون مستر شکسپر نام که در زبان فارسی مربوط بود و سابقاً قولونل‌خان در هفته سیزده عدد اشرفی با جاقلو به‌او طی کرده بود که شش روز در هفته به‌رفقا درس داده که در شش روز سیزده عدد باجاقلو گرفته باشد چندی بود که نمی‌آمد مجدداً او را دیده طی کردیم که چهار نفر را درس داده و هفته ده عدد اشرفی گرفته باشد اول وهله که کرنل دارسی کاری کرد اینکه بنای نزاع را بامسترشکسپر گذارده حرف او اینکه چرا اجرت خود را کمتر از آنجه با من قرار داد کرده‌بودی با آنها نمودی. این معنی بسیار غریب در نظر مر آمد. مدت سه ماه در نزد مشارالیه درس می‌خواندیم در این ضمن قولونل‌خان موافق قاعده که همیشه دارد در صددناخوشی برآمده بنای مجادله گذارده بنده به‌همراه میرزا جعفر مهندس به‌لندن‌رفته و او را دیده گفت لارد کسلری به‌شهر آمده و قرار داده است که بنایی به کار شما بگذارد. مطالبه وجه از او نمودیم گفت دیناری از شما در نزد من حاضر نیست و من هم چیزی ندارم به‌شما دهم اتفاقاً بنده دو شال ترمه داشتم در لندن فروخته بودم قدری از وجه مزبور را به کرایدن برده وجه معلم را داده مشغول به‌تحصیل بودیم، ماه دیگر قولونل‌خان به کرایدن آمده به‌محاسبهٔ همه رسیده خواهش نمود که سیاهه اخراجات خود را مهر کرده. روز دیگر به‌لندن رفتیم و سیاههٔ مزبور را به اتمام رسانیده عریضه به‌خدمت‌اولیای دولت قاهره معروض و شب در منزل قولونل خان شام خورده روزانهٔ دیگر مجدداً میرزا جعفر و بنده به‌نزد قولونل‌خان رفته استدعا نمودیم که معلمی در کرایدن حاضر است که مدرس مدارس کمپانی است و افسران انگریزی که هرساله به‌هند می‌روند و مشارالیه تربیت می‌کند. نام او مستر-پادوین است اگر در کرایدن آید و او را دیده به‌اجرتی طی کرده که هر روز درس میرزا جعفر و میرزا رضاداده و دو نفر معلم دیگر به‌جهت میرزاجعفر طبیب وبنده دیده‌ایم همه را خود دیده برسر درس گذارده قبول این مطلب را کرده و وعده نمود که فردای آنروز آمده معلمین مزبور را دیده و هر کدام را به‌دست معلمی دهد.

الی دو هفته بسروقت ما نیامده یکدفعه معلوم شد که به‌ولایت فرانسه رفته است. حال اینگونه رفتار را حمل برچه چیز کنیم مگر اینکه قولونل‌خان را منظور اینکه او را دولت انگریز حکم دهد که برسر کار ما معین شود و بعد از آن آنچه مقصود او بوده است که عبارت‌از سالیانهٔ خود اوست‌به‌او رسیده و چنانچه هرکدام از رفقا را برسرکاری گذارده آنوقت ادعای مواجب‌از دولت خود می‌کند وکسی چیزی به‌او نمی‌دهد. به‌این‌سبب مشارالیه در آمدن به‌کرایدن و تعیین هرکدام برسر خدمت محوله کوتاهی نمود و چون نه از دولت ایران سفارشنامچه آمد او نه کرنل دارسی به‌کرایدن آمد که بنایی یگذارد و نه دولت انگریز بنایی به‌کار ما گذارد. بنده در ششدر حیرت مانده در این‌ضمن مستربست نامی کشیش یکی ازکلیسای کرایدن را دیده با اوطی کرده که دو ساعت به‌من درس داده وسه‌روز درس آن به‌یک کینی که زیاده از دو اشرفی با جاقلو است اجرت آن باشد.

روز شنبه بیست وهفتم شهر شعبان‌المعظم — مطابق‌شهر سلخ جولایی‌عیسوی مستربست کشیش کلیسای کرایدن را قرار دادکردم که در منزل ما آمده زبان لاتین را در نزد او شروع نموده خواندم و تاریخ انگلند را که برخی در نزد مستر شکسپر خوانده بودم در نزد او بخوانم و در ساعت هفت‌آمده الی ساعت نه می‌رفت ولله‌الحمد مطلقاً بامردم آمیزشی ندارم که مانع از تحصیل بنده باشند و خارج از لندن نیز هستم لیکن برخی از اوضاع قولونل‌خان عرض کنم. هنگامی که مشارالیه به ولایت فرانسه رفته بود نایبی به‌جهت تعیین نموده شخص مزبور مسمی بود به‌مستر پارسی. او به‌کرایدن آمده باهمه صحبتی داشته گویا با یکی از رفقا نقاری پیدا کرده و یا اینکه به‌علت‌غرابت از یکدیگررفتار رفقا را مبنی برعدم محبت دانسته مشارالیه در نزد قولونل‌خان رفته نوعی به‌او گفتگو کرده که مشارالیه را بکلی از ماها بری کرده و یا اینکه قولونل‌خان متمسک به‌معاذیر گردیده است که مادامی که از دولت ایران سفارشنامچه نرسیده و او را برسر کار ما نگذارند و بالمآل‌مواجب او نرسد نزدیک بما نباید. در این‌ضمن مستر موریه به‌محض ورود از قرار تقریر قولونل‌خان که پیغاماً فرستاده بود دولت انگریز از او برخی استفسار می‌نمایند که ما را به‌چه نوع فرستاده‌اند. جواب می‌گوید مرا خبری نیست اینقدر می‌دانم که من کرنل دارسی را روانه نمودم و او فضولاً حضرات ایرانی را به‌همراه‌آورده است.

این‌معنی نیز مزید برعلت شده مطلقاً به کرنل دارسی اهل‌دفتر متحمل نمی‌شوند و از تاریخی که مستر پارسی نام در میانه آمده است هرچه سعی می کنم که یکدفعه مشارالیه نزدیک به‌ما آمده باشد ممکن نیست. می‌گوید انتظار نگارش از دولت علیه ایران هستم و به‌تدریج کرنل‌دارسی درگوشه وکنار ضرب اهالی دفتر خود را گرفته که ما را معطل کرده‌اند. وگاهی ضرب ما را هم می‌گیرد. چنانچه آقا حاجی‌بابا مذکور می‌سازد که درمجالس و محافل کرنل‌دارسی ضرب شما را می‌گیرد. و ماهم درگوشه‌ای آرام داریم تاببینیم چه می‌شود و چه مقرر شده است. و از قراری که کرنل‌دارسی مذکور می‌سازد لاردکسلری شرحی به‌او نوشته است که از دولت انگریز به‌قدر سیصد تومان بهریک از ماها به‌جهت اخراجات سالیانه بدهند. لیکن معین نشده است که وجه راکه دهد. چند دفعه سعی نمودم بلکه کرنل‌دارسی نزدیک به‌ما آمده حمایتی کند. پیغام فرستاده است که منتظر رسیدن خبر از ایران هستم و دولت انگریز نیز شرحی به‌ولک صاحب ایلچی و وقایع نگار خودنوشته‌اند که مراتب آمدن ما را مفصلا بنویسد. بالجمله مقصد ایشان اینکه ما را معطل و سرگردان کنند و دفع الوقت نمایند در این مدت توقف درکرایدن هروقت ازایران کاغذ به‌ماها می‌رسد دوستان می‌نویسند که حضرات انگریزی متوقف دارالسلطنه تبریز در صدد ضرب ماها برآمده هرروز شهرتی از سوء رفتار وکردار ما به‌خدمت اولیای دولت معروض می‌دارند. گویا نواب والا روحی‌فداه از طریقهٔ تکاهل و مسامحه دولت انگریز گله فرموده بودند و حضرات اهالی انگریز از راه پاس‌داری دولت خود در صدد پرده‌پوشی دولت خود برآمده. چنانچه صدقی داشته باشد که. حضرات انگریزان در ضرب گرفتن ما مشغول هستند درست فکر کرده‌اند. یا باید اقرار کنند که دولت انگریز ابن‌الوقت می‌باشد و ملاحظه کرده‌اند که حال ما را به‌دولت ایران احتیاجی نیست چرا خود را زحمت دهیم و یا اینکه شهرت دهند که ما مردمان لاابالی هستیم و درعقب تحصیل نمی‌رویم. دراینصورت ما را بدبقلم دادن و دولت خود را بری الذمه نمودن اولی داشته‌اند و هرروزه درصدد ضرب برمی‌آیند و دست ماهم به‌جایی نمی‌رسد. آرام گرفتن را بهتر از همه چیز می‌دانیم مدت یازده ماه می‌شود که درکرایدن مانده‌ام. امری که قابل نگارش باشد و تازگی داشته باشد نبود مگر اینکه کرنل‌دارسی مطلقاً نزد یک ما نمی‌آمد که از دولت

خود او را برسر کار گذارند و مواجبی به‌او دهند و دولت نیز بدون نفع و منفعتی در کارما دست نزده همه روزه به‌دفع الوقت می‌گذشت. و مدت ششماه ونیم بود که مستر بست را گرفته بودم مرا درس می‌داد. چون مایل آن بودم که شروع در طبیعیات کنم و معلم مزبور ربط در حکمت طبیعی نداشت قبل از این کرنل دارسی را گفتگو اینکه بنده لبالی انگریز پوشیده باشم بنده قبول نمی کردم بعلت اینکه در هرجا تحصیل با لباس ایرانی می‌توانستم کرد. و نیز نواب والاروحی‌فداه به لفظ مبارك فرموده بودند که تغییر لباس مکن. چون قولونل‌خان سعی بلیغی در تغییر لباس بنده داشت در کرایدن محاسبات مردم را طی کرده و ریش را تراشیده لباس انگریزی دربر کرده و ملاحظه عادت وقاعده را نکرده اگر ریش است قطع نظر از قاعده و عادت مشتی پشم است، چهار ماه نتراشی باز بلند خواهد شد و بمضمون شعر شیخ سعدی عمل نموده:

میفـــراز گـــردن بـه‌دستار و ریش　　　　که دستار پنبه‌است وسبلت حشیش

و همچنین به‌لباس ایران بودن را نیز از عقل دور دانستم. اگر قولونل‌خان را سعِی اینست که بنده لباس انگریزی پوشیده باشم به‌این واسطه چیز فهم می‌شوم و صلاح وقت این است که ملبس به لباس انگریز شوم. این هم آسانست. و در متن واقع گرفتار این و آن بودن و ترجیح کلاه پوست را ببرنس فرنگی دادن ایضاً خوش‌آیند است. باز به‌مضمون شعر شیخ سعدی:

تفـاوت کنـد هرگـز آب زلال　　　　گـرش کـوزه زریـن بـود یـا سفـال

لهذا لباس را هم تغییر داده از دوستان وداع کرده روانه به لندن گردیدم یازده ماه در کرایدن ماندم.

روز دوشنبه هفتم شهر ربیع‌الاولی ۱۲۳۲ مطابق سیم فبروری انگریزی در کرایدن ملبس به‌لباس انگریزی شده بعد از ناهار از دوستان وداع حاصل و به‌شهر لندن آمده دو روز اوقاتی صرف نموده مسترپارسی را دیده‌گفتم مرا لازم است که کرنل دارسی را دیده باشم. دو روز بعد از آن کرنل دارسی به‌منزل بنده آمده مرا به‌همان لباس دیده حیرتی نموده بنده گفتم قبل‌از این شما را سعی بسیار که شما می‌خواهید می‌روم لکن جایی باشد که توانم حکمت طبیعی بخوانم گفت بسیار خوب است در این‌خصوص فکری می کنم. ساعتی نشسته از آن پس بیرون

رفته که بنده را خبر فرستد.

مدت ده روز مطلقاً خبر نفرستاد بعد از آن مجدداً مسترپارسی را دیده جواب گفت که کرنل دارسی می‌گوید حال خبر درستی از دفتر ما به‌من نرسیده است و از دولت ایران نیز چیزی به من ننوشته‌اند. بهتر آنست که تو در منزل خود نشسته باشی تا اینکه خبری از دولت به‌من برسد و بعد از آن بدانم که چه باید کرد گفتم، سبحان‌الله در پانزده ماه قبل در همین منزل که بالفعل هستم اصرار کرنل‌دارسی این بود که از اینجا حرکت مکن تا اینکه خبری از دولت من برسد. من اتفاقاً بکمپتین‌تون رفتم و مدت چهار ماه ماندم و از آن پس از کرنل دارسی پرسیدم که چه کنم گفت حرکت مکن تا اینکه از دولت من خبری برسد. بنده را هم تجربه حاصل شده و هم خبری رسیده که دولت انگریز نه متحمل ما می‌شوند و نه وجهی کرنل دارسی به‌ازاء این خدمت خواهند داد و بعد از آن به کرایدن به‌نزد رفقا رفتم مدت یازده ماه در آنجا ماندم و بالفعل برگشته‌ام حال نیز همان حرف را می‌زند. از کجا خبر به‌او رسیده است که در اینمدت جوابی به‌او خواهند داد و کسی را برسر کاری خواهد گذاشت یا نه. مثل من مثل استاد محمدعلی است. از روزی که آمده است الی حال در این منزل خوابیده است و او را به هیچ دستگاهی نفرستاده است. اگر خود محمدعلی به جایی و کارخانه رفته است و کاری کرده است والااحدی او را برسرکار نخواهد گذاشت. گوئیا اگر بنده اولا منتظر کرنل دارسی بودم الی حال بایست در اینجا نه‌مانده باشم. بعد از مکالمهٔ مسترپارسی در نهایت حیرت معطل مانده این معنی را هم یقین دارم که مادامیکه کرنل‌دارسی را از ایندولت مواجبی ندهند مطلقاً متحمل به‌ما ها نمی‌شود و منزل خود را به‌من نمی‌نماید. در ششدر حیرت فرومانده هنگامی که از کرایدن بیرون می‌آمدم صاحب خانهٔ ما مرا نشانی داده است که در لندن یکی از دوستان او پیرمردی است طبیب و فاضل اگر او را بپسندم به‌خانهٔ او رفته باشم. بعد از اینکه از کرنل دارسی مأیوس مأیوس شده به‌خانهٔ او رفته. خانه‌ای داشت محقر و کوچک و بد. ولکن بنده در بند خوب وبد خانه نیستم و قراری که در پیش خود داده‌ام اینکه نه به خانهٔ احدی روم و نه احدی به‌خانهٔ من آید و به‌آن سبب درقید خوبی خانه نیستم. قرارداد با معلم مزبور کردم که در هر هفته سه کینی ونیم که در سالی یکصد ونود ودوتومان

انگریزی باشد به‌او داده که بنده را درس لاتین و انگریزی و حکمت طبیعی داده و اطاقی به‌جهت نشیمن و اطاقی به‌جهت خواب و خوراك و متعلقات مرا بدهد. و بعد از اینکه اجرت خانه و معلم را طی کرده مسترپارسی اطلاع یافته گله کردند که چرا بنده به‌خانهٔ او نرفته و در نزد او تحصیل نکنم. گویا مشارالیه کرنل دارسی را مانع شده بود که بنده نزد او و به‌خانهٔ او رفته باشم. چون مأیوس در این معنی شده بنا را به‌ناخوشی و عداوت را با بنده گذارده و بنده سر تسلیم پیش گرفته متحمل به‌او نشدم و لباس و اسباب خود را بسته به‌خانهٔ معلم مزبور که مسمی به‌مستر جان کرات است رفتم. لیکن لباس انگریزی را بیرون آورده ملبس به‌لباس ایرانی شده.

روز سه‌شنبه بیست وسیم شهر ربیع‌الاول —مطابق نوزدهم فبروری وارد به خانهٔ مستر کرات گردیده اول تعهدی که کرده و می‌نمایم این است که به‌خانهٔ احدی نروم و با هیچکس الفتی نورزم. بلکه تحصیلی نمایم و امروزشروع در حکمت طبیعی نموده و لاتین هم می‌خوانم لیکن کرنل دارسی را از این معنی ناخوش آمده به‌علت اینکه اگر بنده درگوشه‌ای نشسته بدون‌معلم می‌بودم راه حرف او به‌دفتر دولت انگریز باز گردیده می‌توانست همیشه عریضه جات بنویسد که اطفال ایرانی سرگردان هستند. شال دیگر خود را فروخته و بقدر هفتاد تومان انگریزی کتاب و اسباب وکره و سایر ضروریات ابتیاع نمودم. حال مدت دو ماه و نیم است که کرنل دارسی وجه به‌جهت من نفرستاده و چون حرف او این است که وجه شما تمام شده است بنده هم ادعای وجه نکرده‌ام و چون مسترپارسی نام رابطه‌میان ما وکرنل‌دارسی است منتهای سعی‌او این است که میانهٔ ما وکرنل‌دارسی ناخوش باشد و درصورتی که میانهٔ ما و او ناخوش باشد وجود او که پارسی باشد ضرور و درکار می‌شود. و در این‌ضمن مواجب ازکرنل‌دارسی به‌او می‌رسد. قوزی دربالای قوزکرنل دارسی است. به‌اصطلاح عوام ریشخندی به‌او نموده راهی می‌رود. درسه چهارماه یکدفعه کرنل‌دارسی را دیده نوعی به‌مصالحه و مدارا بااو سازش می کنم و وعده می کند که خود نزدیک ما آمده به کار ما برسد و روزانهٔ دیگر وعدهٔ او خلف استاد مسترپارسی او را مانع می‌شود. خدا او را نیز توفیقی‌دهد. در آن اوقات ولك صاحب شرحی به کرنل‌دارسی نوشته و او را مبارکباد داده است

که نواب والا ولیعهد دولت علیهٔ ایران حکم فرموده‌اند که بچه‌های بدبخت ایرانی مراجعت کنند. اما مجدداً کرتاً بعداخری به‌قولونل‌خان چنان نوشته است که این‌معنی که راضی کردن دراحضار حضرات ایرانی باشد امری آسان نبود. به‌ماجرای چند وچندین صرف اوقات بندگان نواب والاراضی شده حکمی فرستاده‌اند که حضرات ایرانی ازفرنگستان برگشته رقعهٔ ولک صاحب را میرزا جعفر مهندس خوانده بوده بنده را اطلاع داد، بنده به‌دیدن کرنل‌دارسی رفته پرسیدم آیا به‌ولک صاحب در خصوص ما چیزی نوشته است یا نه جواب داد نه. ازفحوای کلام خود و مظنه که که‌مشارالیه می کند گویا اشارت از اینطرف شده باشد که ما را پس طلبیده باشند وصریحاً در اینجا ما را جواب نداده باشند چنانچه خبر مزبور صریح باشد ماده به خود ضعیف می‌رسد و ما را بکلی مقصر می کنند. خدا رحمی کند. درآن روزها که اواسط شهر شعبان بود تعلیقه از بندگان نواب والا رسید مشعر براینکه شرحی به دولت انگریز رفته است که در حمایت ما سعی کرده و در تعلیقهٔ مزبور احکام مطاعه صدور یافته است که‌هرکس را از دولت انگریز معین کنند که به امورات ماها رسیده باشند از سخن وصوابدید او بیرون نرفته باشیم. و از قراری که رفقا نوشته‌اند استنباط می‌شود که کرنل دارسی شکایتی از هرکس نوشته خصوصاً از بنده چیزها نوشته است. منظور مشارالیه گویا این بوده است که چیزی می‌نویسد که ما مرتکب افعال ناشایست هستیم و پاس ملاحظه ما را خودسر نگذارند و و دولت انگریز احدی را برسرکارما معین می کند واحد مزبور قونونل‌خان خواهد بود، وازآن پس مواجب ملحوظ او ازدولت انگریز وصول اومی‌شود و دولت انگریر مجدداً وعده به‌قولونل‌خان نمودندکه بنایی به‌کار ما خواهند گذاشت. و گرگین بیک گرجی جلودار سرگور اوزلی عازم ایران بود. عرایض مفصل مشروح به خدمت بندگان نواب والا و به‌بندگان قائم‌مقام معروض و مصحوب گرگیین بیک درصدد شیطنت ما برآمده بودند بنده عریضه مشعر به‌روزنامچه خود و صرف اوقات خود در این عرض عریض و تحصیلی که کرده بودم مفصلا معروض و به‌خدمت بندگان خداوندگاری معروض داشتم ومستدعی گردیدم که درصورتیکه تحصیلی که کرده‌ام و صرف اوقات من شکی در آیینهٔ ضمیر اولیای دولت قاهره باشد همین عریضه را درنزد سرگور اوزلی فرستند که مضامین آنرا مطابق من واقع به‌معزی‌الیه

مسجل دارم. لیکن به‌حرف بنده گویا از این پس اعتماد ننمایند. اولا فساد بعضی از رفقا از راه جهالت با یکدیگر و نگارش به‌دارالسلطنهٔ تبریز و مورد توهمات اولیای دولت قاهره گردید و از آن پس شکایات قولونل‌خان نیز موجب ازدیاد توهمات دولت گردید. و هر روزه افیسران انگریزی نوعی افسادی که دانند و توانند می‌نمایند. آن نیز مورد اضعاف مضاعف تشکیکات اولیای دولت قاهره شده و می‌شود. بالجمله از قراری که شنیده و می‌شنوم نه به‌حدی بنده را در ایران بی‌آبرو کرده‌اند که وصف آن را توان کرد. لکن معهذا توسل بنده به‌حبل‌المتین توکل آن کسی است که مقلب القلوب‌است و مدبرالامور. آخر اگر بالفعل مبنی برمصلحتی از مصالح چنین دانسته است که مرا چنین جلوه داده باشد البته هرچه جزای اعمال من است خواهد داد و هرگز مرا ناامید از درگاه خود نکرده قطع نظر از آن دم از چون وچرا زدن خلاف طریقه رضا و تسلیم است. هرچه پیش آید:

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله

هر وقت هر ناملایمی که به‌من رو داد و می‌دهد مجبوراً خود را متوسل به درگاه او کرده واندك انفتاحی که رو می‌دهد مجدداً در صدد فراموشی می‌کوشم. اینحالت دلالت برضعف نفس من می‌کند. و خدای فرد حکیم علی‌الاطلاق ایضاً چیزی و حکمتی که علی‌الظاهر منافع طبع من است در پیش راه آورده که بار دیگر روی دل را به‌سوی او آورده خود را فارغ از یاد او ندارم. به‌مضمون این‌مقام و مطابق اینحال شعری به‌خاطر فاتر آمده معروض می‌شود:

خلق را با تو بدو بدخو کنند تا ترا ناچار روی آنسو کنند

و بعد از فرستادن گرگین بیک و نگارش عرایض و غیره به‌دولت علیه روز افزون مدت بیست وپنج روز مطلقاً جوابی از دولت انگریز نیامده بود. در این اوقات که‌عشر ثانی شهر رمضان است حکمی از دولت انگریز به‌کرنل‌دارسی رسیده که مضامین آنرا مختصراً نوشتن اولی وانسب است. شرحی از لاردکسلری به کرنل دارسی رسید مشعر براینکه دولت علیهٔ ایران شرحی به‌ما نوشته‌اند که به‌عهدهٔ یک نفر مقرر کنیم که اطفال ایرانی را برسرکار گذاشته ما نیز شما را برسرکار آنها معین کردیم که هرکدام را برسرکار خود گذارید ولیکن این‌معنی را بدان که دیناری نه به‌عنوان کمک آنها می‌دهیم و نه به‌تو به‌ازاء این خدمت چیزی می‌-

دهیم. در اینجا کرنل دارسی را بکلی مأیوس کردند. از روز اول الی حال آنهمه سعیها نمود گاهی ماها را مطلق مانع از تحصیل بوده نمی‌گذاشت که برسرکاری رفته باشیم و هر کدام مثل بنده مطلب او را دریافته معلمی گرفته مشغول به به‌تحصیل بوده. ممانعت این معنی را شرحی شکایت‌آمیز به‌ایران نوشته متمسک به‌معاذیر چند گردیده که هر کدام به‌خلاف قاعده مرتکب می‌شویم. اگر یک نفر از دولت انگریر معین نشود که هر کدام را برسرکاری معین کرده ضایع را ناچیز خواهند بود. و از آن‌طرف ما رادرایران بدنام کرده و نگارش ایران به‌دولت‌انگریز باآنهمه سعیها بالفعل که همه کارها درست‌شده و مارا معین کرده‌اند که او متوجه شود دولت انگریر همان‌مطلب عمده او که عبارت از رسیدن مواجب اوست قصور نموده. مشارالیه شرحی به‌دولت انگریر نوشته که مادامیکه دویست‌وپنجاه تومان سالیانه، به‌بنده‌ندهید من نزدیک به‌جوانان‌ایرانی نمی‌روم. تابه‌حال مقصود کرنل‌دارسی وسعی‌او درکارما کمونی داشت بالفعل به همهٔ مردم ظاهرشده است که‌مطلب اورسیدن مواجب است. وبس. بالفعل که همه کارها درست شده پای‌خود رابکلی پس کشیده‌می‌گوید مادامی که به‌او مواجب‌نرسد نزدیک به‌ما نمی‌آید. بنده‌به‌دیدن‌او رفتم مذکور ساخت که مسترپارسی چنین سلاح می‌داند که حال بکلی سر باز نزنم کیفیت را به‌دولت ایران نویسم بلکه از دولت ایران مواجب گذشته و آینده مرا دهند. با خود گفتم کرنل‌دارسی مردی است ساده، بیچاره نمی‌داند که ما همیشه به دولت خود نوشته و می‌نویسیم که او را سعی درگرفتن مواجب از برای خود است نه زحمت به‌ما. مدت بیست‌ماه است که محمدعلی را بر سرکاری نگذارده و حال اینکه شب و روز او گریه و زاری بیکاری می‌کرد و مطلقاً خود را متوسل او می‌دانست بعد از اینکه هیچکس‌او رابر سرکاری نگذارده خود به‌دکاکین‌استادان رفته کار می‌کند این مطلب داریم نوشته ولیکن مسترپارسی بخیال اینکه اگر حال کرنل دارسی‌به‌کلی از ما دست بردارد او را مرخص از خدمت خود می‌کند و مواجب او قطع می‌شود به‌آن سبب مسترپارسی راهی ضعیف و پوچ به او نشان داده است که از دولت ایران به‌قدر پانصد عدد اشرفی با جاقلو می‌رسد یعنی در سالیانه به‌او خواهد رسید. در اینصورت چرا دست بردارد. عریضه در اینباب به‌دولت ایران نوشته و ما هم نوشتنیم و از آن پس کرنل‌دارسی مثل

سابق دورکشی نموده به‌طمع اینکه مادامی‌که از دولت انگریزی وجهی به‌او نرسیده و او هم نزدیک به‌ما نیامده و هرکس بر سر جای خود بوده میرزاجعفر مهندس در روزی ازکرایدن برخاسته به‌لندن آمده و به‌منزل بنده مذکور ساخت که بالفعل به‌لندن آمده‌ام که خود از برای خودکاری ببینم. کرنل به‌دولت خود نوشته است که مادامی‌که مواجب به‌او نرسد نزدیک به‌ما نمی‌آید و دولت انگریز هم وجهی به‌او نمی‌دهند تا بکی به‌وعدهٔ خشک و خالی کرنل دارسی در گوشهٔ دهی نشسته باشم. اگر مرا اذن ندهند که داخل به‌مهندسخانهٔ پادشاهی شوم اقلا کسبی می‌آموزم که به‌کار دولت من آید. مدت یکهفته در لندن مانده کرنل‌دارسی را دیده گفته بود حال شما را اذن نیست که داخل به‌مهندسخانه شوید. جواب داده بود که بالفعل آمده‌ام اذن می‌گیریم. از آن پس یک نفر از اهالی مشورت خانه مسترپطرورث نام با یکی از مدرسین مدرسهٔ افسران پادشاهی رابطهٔ تامی داشته شرحی به‌نزد او نوشته و روز دیگر مسترپطرورث و میرزا جعفر در ولیج که یکی از جاییکه افسران پادشاهی را در آن تربیت می‌کنند رفته به خانهٔ مدرس مزبور مسمی بداکترکری‌کاری فرود آمده. از سویی کرنل از رفتن اطلاع یافته به‌خیال اینکه انگشت خود را در آن بندکرده به‌آنجا می‌رود. از قراری‌که داکترکری‌کاری در حضور جمعی روبروکرده بود و به‌کرنل‌دارسی موجه داشته بود مدت یکسال‌ونیم تمام بودکه از دولت انگریزی شرحی به بزرگ مدرسهٔ مزبور رسیده بودکه افسران ایرانی را به‌آنجا اذن دخول دهند. و به علت اینکه مواجب خود او معین نشده بود تعلل در فرستادن رفقا را به‌آنجا نموده. خلاصه میزاجعفر به‌آنجا رفته میرزا رضا ازکرایدن آمده کرنل‌دارسی دو کلمه به‌مشارالیه نوشته که من سفارش شما را به‌داکترکری‌کاری نموده‌ام. بعد از دو روزی میرزا رضا از لندن به‌ولیج رفته مطلقاً کرنل در خصوص مشارالیه سفارشی نکرده حتی اینکه نمی‌داند درکجا منزل کرده باشد. بیچاره منزلی به‌حوالی منزل میرزا جعفر گرفته و به‌نزد معلمی که میرزاجعفر داشته هر دو مشغول به‌درس می‌شوند. و چون میرزاجعفر طبیب ازکرایدن به‌لندن آمده بود مسترپطرورث معلمی طبیب به‌جهت او دیده که در خانه او به‌سر برده مشغول درس و تشریح خانه و دارالشفای پادشاهی شود. لله‌الحمد بالفعل همهٔ رفقا بر سرکار خود معین و

قرار هستند. ولیکن به‌کرات از ایران اخبارات به‌ما می‌رسید که نواب والا حکم فرموده‌اند که ما مراجعت کنیم به‌جهت اینکه ماها معطل و سرگردان هستیم ولی به‌ما نرسیده است. و ما هم آرامی داریم.

در عشر اول شهر صفرالمظفر ۱۲۳۳ـ شرحی از بندگان قایم مقام رسید که ماها در صورتی که بیکار هستیم به‌ایران مراجعت نماییم. از قراری که تعلیقه مزبور قوم افتاده بود کرنل دارسی شکایتی از ماها نوشته است چنانچه غلطی که در خصوص بنده پیدا کرده و به‌ایران نوشته این است که کرنل دارسی بنده را کم می‌بیند. همچنین خبری از احوال بنده ندارد. از کرنل دارسی پرسیدم. قسمها یاد نمود که مطلقاً شکایت ننوشته است. بنده شرحی به‌سرگور اوزلی نوشتم و اظهار احوال خود را به‌او نمودم. جوابی نوشت که من از اکثر شنیده‌ام که تو در درس خود ساعی هستی و نیز کرنل دارسی خود می‌گوید که تو از روزی که آمده‌ای الی حال در خدمات نواب والا ساعی هستی. همان نوشتهٔ سرگوراوزلی را با عریضه به طریق روزنامه خود را به‌خدمت بندگان خدایگانی فرستادم که ملاحظه فرمایند. از طرفی کرنل دارسی از این معنی متوحش شده که در صورتی که ماها برگردیم البته گریبان او را گرفته در میانهٔ مردم او را مفسد و شیطان به‌قلم داده در صدد دست و پا افتاده. اولا به‌کلی منکر نگارش شکایت از ما گردیده. مجدداً معلمین رفقا هر کدام به‌نحوی که ترقی کرده بودند شروح چند به‌سرگوراوزلی نوشته و معزی‌الیه به‌دفتر دولت انگریز رفته و گفتگو نموده که هیچکدام از ما را بالفعل پس نفرستند تا اینکه در خدمات مرجوعه به‌خود کامل شوند. و قولونل خان خود شرحی در ترقی هر کدام نوشته ضمناً چنین نوشته است که هر کدام از مأمورین را او بر سر کار گذارده است. و بنده هرچه روی داده کلا طراً از روی راستی و درستی به‌دولت نوشته. مثلا هر کدام از رفقا که بر سر کار خود معین شدند مطلقاً کرنل دارسی آنها را بر سر کار خود نگذاشته حتی استاد محمدعلی را که مدت دوسال‌ونیم است که معطل اوست و در منزل خود نشسته و به‌هیچ جبه‌خانه نفرستاده است و چنانچه خود به‌دکانی از دکاکین لندن رفته کاری کند خوب و اگر نکند احدی از او احوال نمی‌گیرد. چنانچه سرجنتا کلمه را به منزل محمدعلی برده‌ام و رو به‌رو مسجل داشتم که او را از روز ورود الی حال

یک روز کرنل دارسی به‌جایی نگذارده و متوجه نگردیده. خودا کلمه شرط کرد که مراتب را به‌خدمت بندگان خداوندگار اعظم قائم‌مقام دولت علیهٔ ایران خواهد عرض کرد. و از آن پس عرایض خود و کرنل دارسی و سایر رفقا را مصحوب یک نفر افسر انگریزی که از راه ایران عازم هندوستان بود ارسال ایران نمودم. و از آن پس کرنل دارسی را میل اینکه بنده به‌مدرسه از مدارس آکسفرد رفته باشم. بنده هم قبول کرده. شخصی را به‌آکسفرد فرستاد که جا به‌جهت بنده دیده باشد و خودم هم در تهیه عزیمت آنجا گردیده و چون مدتها می‌بود که خواهش دخول مجمع فراموشان را داشته فرصتی دست داد تا اینکه مسترپارسی استاد اول فراموشان را دیده که داخل به‌محفل آنها شده باشم و قرار داد روز را نمودند که در آنجا روم.

در روز پنجشنبه بیستم رجب—به همراه مسترپارسی و کرنل دارسی داخل به فراموشخانه گردیده شام خورده در ساعت یازده مراجعت کردم زیاده از این در اینباب نگارش آن جایز نیست. در روز دیگر کرنل هالدین که از جملهٔ مهندسین قابل و در زبان عربی و فارسی ماهر است و الحق در این عرض عریض که بنده در لندن بودم به هر قسم از اقسام که دانسته و توانسته در محبت من کوشیده و می کوشد. او را ملاقات کردم و گفتم به‌مدرسهٔ آکسفرد روم گفت بسیار مبارک است لیکن در این چهار و پنجماه البته نخواهی رفت گفتم دو روز دیگر گفت در هر ساله مدت پنجماه بلکه زیاده در مدارس مزبور تعطیل می‌شود علی‌الخصوص از هفتهٔ دیگر الی چهارماه‌ونیم در اکسفرد طلاب و اهالی آنجا کلا به‌اماکن خود رفته در اوایل خریف مراجعت می کند. از دو نفر دیگر نیز استفسار نمودم آنها آنها نیز مذکور ساختند که مدت هفده هفته مطلقاً در مدارس آنجا تحصیل نمی‌شود از اینجا معلوم به‌بنده شد که کرنل دارسی نیز مطلقاً خبری از آنجا ندارد. با خود خیال کردم که اگر بدون شهات احدی کیفیت را به کرنل دارسی بگویم باید نزاع کرده بلکه مجدداً چیزی مثل سابق براین به‌ایران نویسد. اولا نزد کرنل دارسی رفته گفتم در آکسفرد تعطیل می‌شود مدت پنجماه در آنوقت بدون معلم خواهم ماند گفت چه عیب دارد همهٔ مردم بدون معلم می‌مانند و خود تحصیل می کنند تا اینکه در مدارس مزبور معلمین آمده شروع به‌تحصیل نمایند. خیال کردم اگر به او بگویم که مرا عادتی است به‌تحصیل قطع نظر از تضبیع اوقات اگر دو هفته

بدون معلم مانم دیوانه می‌شوم در اینصورت در نزد معلم خود مانده مدت چهار پنجماه در لاتین و انگریزی سعی کرده در شروع و ابتدای تحصیل بنده هم به آنجا می‌روم این معنی را قبول نکرده سهل‌است که بنا را به‌ناخوشی می‌گذارد. بدون جواب از آنجا بیرون رفته و به دیدن سرگور اوزلی اقدام نموده کیفیت را به‌او مفصلا حالی کردم گفتم اگر شما به‌نهجی خوش به کرنل‌دارسی حالی کنید که مدت پنجماه عبث عبث نروم به‌اکسفرد و در نزد معلم خود مانده بعد از چهارماه ونیم دیگر به‌آنجا خواهم رفت. و چون مدتی قبل از این وعده کرده بودم که مدت دو هفته به‌یکی از ولایات انگلند رفته او را دیدن کنم این مطلب را نیز به‌سر گوراوزلی اظهار کردم. دو روز بعد از آن از معزی الیه شرحی به‌بنده رسیده که معزی‌الیه با کرنل‌دارسی گفتگوی کرده و او را مجاب نموده که ماندن بنده در لندن بهتر است. و از آن پس شرحی به‌بنده نوشته که مدت دو هفته در ده مزبور رفته باشم. و بنده در تدارك رفتن به دوانشیر که یکی از محالات انگلند است گردیده مستر ابراهم نامی که در معنی امورات شرعی شهر مزبور متعلق به‌آن است با بنده رابطه داشته و مرا مدت یکسال بود که وعده خواسته و چون عازم به جایی که خارج از شهر است مرا لازم افتاد که روزنامه برسبیل مسافرین نوشته و ملاحظاتی که در این سفر می‌نمایم به‌طریق روسیه نوشته. اگر چه در خصوص اینولایت به‌علت عدم ربط ننوشته‌ام ولیکن در فصلی مفصلا ملاحظات این شهر و سایرین را نوشته مندرج می‌نمایم. بالجمله بالفعل شروع در نگارش دوانشیر می‌کنم.

روز پنجشنبه بیست‌وهفتم شهر رجب مطابق بیست‌ویکم شهر می‌عیسوی دو ساعت بعد از ظهر در کوچ (۱) رفته عازم دوانشیر گردیدم. وضع سفر در اینولایت اینکه هر کس به‌هر یک از ولایات انگلند مسافرت می‌کند و در کوچی که همه روزه عازم آنجا است رفته وجهی معین به‌او داده و در کوچ نشسته او را به‌جایی که قرار داد کرده است می‌برند. بنده یکی از جمله مسافرین شدم و وجهی داده به کوچ نشسته یکنفر جوان اسپان‌یولی و دیگری از اهالی دوانشیر در کوچ بود جوان اسپان‌یولی مزبور مدتی در آنولایت مانده لیکن لهجهٔ او نوعی می‌بود که

---

۱. درشکه چهارچرخ ـ کالسکه (Coach)

کمتر از الفاظ تلفظی او را می‌فهمیدیم و همچنین شخص دوانشیری از جمله زراع آنجا بود و لهجهٔ بخصوصه داشته که کمتر از گفتگوی او را ما می‌فهمیدیم و همچنین بنده زبان انگریزی که آموخته‌ام از اهالی لندن بوده و لهجهٔ اهالی لندن با عوام دوانشیر تفاوتی تام دارد. و در معنی هیچکدام از ماها درست گفتگوی یکدیگر را نمی‌فهمیدیم. و به‌هزار جرثقیل مطالب را به‌یکدیگر حالی کرده وقت را می‌گذراندیم. گاری ما چهار اسب داشت در ده‌میل یکدفعه اسب را عوض کرده. قبل از رسیدن گاری به‌علت اینکه موافق ساعت معین حاضر کرده به‌محض ورود اسب حاضر فوراً اسب را عوض و عازم منزل دیگر می‌شوند. الی ساعت نه که سه ساعت قبل از نصف‌شب باشد در هیچ جا درنگ نکرده تا اینکه در چاپارخانه رسیدیم. اشخاصی که در بیرون و اندرون گاری سوار بود به‌چای خوردن رفته ربع ساعت آنها را مرخص کرده که چای خورده از آن پس سوار گاری شده الی صبح است می‌راندند. در هنگام طلوع آفتاب به‌شهری رسیدیم مسمی به سالزبری. چون در آنجا ماندیم بنده به‌دیدن شهر رفته و گردشی کرده آنچه از اوصاف این شهر از روی تاریخ دیدم عرض می‌نمایم.

اما سالزبری شهریست از شهرهای انگلند. کلیسایی از جمله مشاهیر کلیسای انگلند در اینجا بنیاد شده است. بانی آن هنری‌سیم پادشاه انگلند است. در تاریخ ۱۲۱۹ عیسوی مطابق ۶۱۶ هجری او را بنیاد کرده است در نهایت تقطیع منارهٔ آن بلندترین مناره‌های انگلند است. چهارصدوده پا بلندی آن بود. بجز این کلیسا، سه کلیسای دیگر دارد. به‌قدر هشت‌هزار جمعیت در آن شهر توطن دارند. یک نفر بزرگ که او را میار[1] می‌گویند با جمعی دیگر که آنها را کارپاریشان[2] می‌گویند به‌حکومت آن شهر گذارده‌اند. تفصیل میار و کارپاریشان بعد از این مفصلا مذکور خواهد شد. در سالزبری مشهور است که بیشتر دستگاه پشم‌بافی از برای ماهوت و غیره در اینجا بافته می‌شود. و دستگاه کارخانه چاقوسازی و سایر این قبیل چیزها در آنجا بسیار است. و استادان آن شهر مشهورند در صنایع مزبور. ومکتبخانهٔ به‌جهت جوانان بسیار بنیاد کرده‌اند و نیز چند مکتبخانه از برای تربیت دختران بنیاد کرده‌اند و از جمله ابنیهٔ که در آن ولایت عمومی دارد

---

۱. Mayer ــ شهردار ــ کدخدا.
۲. Corporation دستیاران ــ معاونین.

چیرتی است یعنی راه خدا در هر شهر بنیاد کرده‌اند. اطفال آنها هرگاه ذکور باشند به‌مکتبخانهٔ مردانه می‌روند و اگر اناث باشند به‌مکتبخانهٔ زنانه می‌روند و اخراجات تربیت آنها و خوراك آنها را اهالی شهر می‌دهند. هنگامی که اطفال مزبور تربیت یافته به‌حد بلوغ رسیدند هر کدام را بر سر کاری گذارده مجدداً به‌جای آنها اطفال فقرا را می‌آورند. به‌الفعل در آن شهر چند مکتبخانه‌ایست که همه اطفال فقرا در آنجا برده تربیت می‌کنند. از لندن الی سالزبری صد میل است بیشاپ سالزبری که بزرگ کشیشان است در آنجا می‌ماند دو نفر از بزرگان آن شهر به‌مشورت خانه می‌فرستند. سالزبری در میانه کردی[1] واقع است. رودخانهٔ آبی از یک طرف آن می‌گذرد و اطراف آن در نهایت خرمی و سبزیست.

روز جمعه ۲۸ شهر مزبور دو ساعت بعد از طلوع آفتاب از سالزبری حرکت نموده و چون در همه شب به‌میانه کوچ بودم. به‌بالای کوچ رفته به‌تماشای صحرا و کوهسار مشغول گردیده الی بیست‌وسه میل در بالای کوچ بودم تا اینکه در دهی رسیده اهالی کوچ مشغول به‌ناهار شدند. زنکی و دختری در میانه کوچ بودند. در صدر مجلس نشسته چای از برای اهالی کوچ ساخته. بعد از آنها هر کس وجهی به‌قیمت ناهار داده از آنجا سوار و روانه گردیدیم. زن زرنگی در کوچ بود. جهان دیده بود. به‌خیال اینکه شاید من غریب هستم و به‌خواهم انگل او شده چندان اظهار خصوصیتی ننمود. دختر او به‌تصور اینکه از اوضاع ولایات غریبه اطلاعی به هم رسانیده راه صحبت را باز کرده از هر مقوله و راه گفتگو نمود. الحق چند ساعتی از فیض صحبت و مدرك و ذکاوت و فراست آن دختر بنده را بی‌نهایت محظوظ داشت. تا به‌حال به‌هیچ کدام از اهالی انگریزی سفری به‌جهت من رو نداده بود الحق آن‌طایفه در سفر وحضر و ضیافت و به‌خانهٔ‌خود در هرحال اظهار نجابت و نیک‌رفتاری و خوش ذاتی و موافقت می‌کنند طالع بنده ضعفی داشت که زیاده از فیض صحبت دختر مزبور و ما در او بهره‌یاب نشده در ساعت دو آنها در کناره در دهی از گاری ما بیرون رفته. الی ساعت ده در کوچ نشسته بالاخره به‌ایکستر رسیدیم. در یکی از مهمانخانه‌ها مسمی به‌لندن‌ان شام خورده بعد از شام به خواب رفته استراحت نمودم.و از جوانان اسپانیالی وداع نموده. ازلندن به‌ایکستر

---

۱. گرد، زمین‌های زراعی.

یکصدوهفتادو دو میل است. و اما ایکستر پایتخت دوانشیر است. شهری بزرگ دوره آن سه‌میل است. جمعیت آن دولتمندند. نوزده کلیسا داشت. یکی از کلیسای آن مسمی به کمشورن است. کلیسای عظیمی است. دوازده زنگ در یک چرخ به جهت ناقوس مرتب کرده‌اند که بهترین ناقوسهای انگلند است. ارغنونی در میانهٔ کلیسا است. بزرگترین ارغنون انگلند است. در سمت مغرب و شرق طاق کلیسا کلیسا دو پنجرهٔ بسیار بزرگ از شیشه ساخته‌اند که در روی شیشه نقاشی کرده و به کوره برده‌اند که مثل مینا می‌نمایند. تا به‌حال نقاشی به‌آن خوبی ندیده‌ام. تختی به‌جهت بیشاپ ایکستر ساخته که در یکشنبه بیشاپ مزبور در نهایت جبروت به کلیسا رفته عبادت می کنند. تخت مزبور را در نهایت خوبی و استادی‌ساخته‌اند. شهر ایکستر پایتخت البرت پادشاه سکسان بوده. هنگامی که البرت پادشاه همه انگلند می‌شود ایکستر را گذارده لندن را پایتخت می کند. ایکستر قلعهٔ بسیار مضبوطی داشته لیکن حال‌به‌طریق شهرهای دیگر انگلند بی‌حصار می‌باشد. یکطرف دیوار آن باقی مانده است. در ایکستر دو زندان است یکی به‌جهت مقصرین ارباب صنایع و دیگری مخصوص به‌قرض داران مطلقاً که هر کس مقروض شود و قادر قرض خود نباشد موافق حکم شرع به‌زندان رفته مادام ادای قرض در زندان می‌ماند و از ابنیهٔ ایکستر خانه‌ایست که وُرك هوس می‌گویند یعنی خانهٔ کار. در آنخانه هرفقیری که شغلی ندارد و عیالی دارد به‌آن خانه رفته او را مشغول به شغلی نموده و عیال او را متکفل شده نمی‌گذارند که از دست روند. و چنانچه عیالی ندارد خود او را مشغول به‌شغلی نموده وجهی به‌او می‌رسانند که زندگی کند. و دیگر اینکه‌چند مکتبخانه‌ساخته‌اند که‌او را چرتی‌به‌معنی راه خداسیگویند‌در مکتبخانه‌های مزبور اطفال فقرا را برده اهالی شهر وجهی به‌آنجا فرستاده که اطفال مزبور را تربیت نموده و خوراك و لباس و اجرت معلم آنها حاضر است. آنها را تربیت نموده در هنگام بلوغ هر کدام را به‌امر و شغلی موافق استعداد او مشغول می‌نمایند. و ایضاً به‌جای آنها اطفال دیگری می‌آورند. و دارالشفایی در ایکستر ساخته‌اند که از محال دوانشیر هر بیماری و فقیری که خانه ندارد به‌دارالشفا آمده طبیب و خدمه و غذا و دوا و خانه به‌جهت‌خوابیدن آنها حاضر است. بالفعل سیصدوپنجاه نفر از بیماران محال دوانشیر در دارالشفای مزبور حاضرند. و تجار

بسیاری از پشمینه در آن شهر می‌شود. یکی از مباشرین امور دیوانی سئوال کرده که در هفته چه‌قدر دادستد پشمینه می‌شود مذکور ساخت که در هفته از هشتاد الی یکصدهزار تومان دادستد پشمینه می‌شود.

مردم ایکستر بیشتر تاجر و ارباب صنعت می‌شود، و بیشتر مایل به‌آن هستند که اولاد خود را به‌تجارت و صنعت گذارند. و عموم مردم ایکستر نجیب و آدمی وش و تاجر منش می‌باشند. و مطلق اهالی ایکستر مشهور هستند به‌صنعت داری و محبت پادشاه خود چنانچه در عهد هنری‌هفتم پادشاه انگلند در تاریخ ۱٤۹۹ عیسوی شهر ایکستر مورد تاراج جمعی از یاغیان گردیده اهالی مزبور در نهایت مردانگی نزاع با آنها نموده و مدتی محصور بوده خدمت یاغیان مذکور ننموده بالاخره هنری با معدود از سپاه خود به‌کمک اهالی شهر رفته یاغیان مزبور را شکست داده و از برای اظهار محبت و مرحمت و احترام اهالی شهر مزبور شمشیر خود را به‌اهالی شهر داده بالفعل هر ساله یکنفر حاکم از خود تعیین نموده و هنگامی که حاکم مزبور را به‌خانهٔ حکومت می‌برند، همان شمشیر هنری را یکنفر از جمله نجباپیشاپیش حاکم به‌دست گرفته می‌برند. مواجب شخص حامل شمشیر مزبور یکصدتومان است. تماشاخانهٔ بزرگی داردکه هرشب اهالی شهر به‌تماشای خانه می‌روند و اوقاتی می‌گذارنند. رودا کس موث از میانهٔ شهر می‌گذرد. سابقاً کشتی در آن می‌گذشته. در سال ۱۳۱٤ عیسوی یکی از بزرگان دوانشیر از راه نزاع بااهالی ایکستر سدی بسته که کشتی داخل به‌رود شود. لیکن در ۱٦۹۷ عیسوی از پارلمنت که مشورت‌خانه باشد حکمی رسیده که راه مزبور را بازکنند. بالفعل نوعی ساخته‌اند که کشتی ازکنار رود اکس موث داخل به‌رود شده تنخواه به‌ایکستر می‌رود. موازی سه‌هزار خانه در ایکستر است و هشتادهزار جمعیت آن. بازار و دکاکین بسیاری دارد. یکنفر بیشاپ که بزرگان کشیشان کلیسا است درخانهٔ بزرگی درآن شهر می‌ماند از شهر ایکستر دو نفر بزرگان خود را وکیل خود نموده به‌مشورت خانه می‌فرستند که آنها را ممبر پارلمنت(۱) می‌گویند.

روز شنبه بیست‌ونهم بعد از ناهاراز منزل در ایکستر بیرون رفته چون

1. Member Parlement

مسیس‌لیل نامی ساکن ایکستر با بنده سابقاً رابطه داشته و در لندن او را دیده بودم خواستم او را در ایکستر دیده باشم. بعد از تفحص بسیار به‌خانهٔ مستر لیل رفته مشارالیه را ملاقات زنکی عاقل و نیکو رفتار بوده انواع مهربانی به‌جا آورده بعد از ساعتی مشارالیها بنده را برداشته به‌دیدن شهر رفتم الحق شهریست با صفا. رودخانهٔ اکس موث از میانهٔ آن می‌گذرد. و در دو طرف رود مزبور بعضی از عمارات ساخته‌اندکه آب را از رود بالا برده به‌مصارف شهر-می‌رسانند. صاحب دستگاه مردی مؤدب و خوشرفتار بود. بعد از ملاحظهٔ دستگاه او به‌همراه او به‌دستگاه دیگرکه کاغذ می‌سازند رفته الحق جوان مزبور منتهای سعی را نموده‌که همه دستگاه را فرداً فرداً به‌من نماید و پس از آن به‌دیدن آسیای دیگرکه آن نیز خالی از سیر نیست رفته و بعد از آن به‌دستگاه دیگرکه او را گس(۱) می‌گویند یعنی دود رفته. دستگاه مزبور آن است‌که ذغال زمین را درکوره‌ها پخته و دود او را داخل به‌جای دیگرکرده در شبها دود مزبور به جای چراغ می‌سوزد. بعد از ملاحظهٔ دستگاه سوار شده به‌تماشای کشیدرل مذکور رفته، ارغنون‌کلیسا را می‌نواختند. تا به‌حال ارغنون به‌آن بزرگی ندیده‌ام. بعد از ملاحظهٔ کلیسا و ارغنون و تصاویر به‌همراه مسیس‌لیل به‌دیدن سایر شهر رفته و از آن پس به‌منزل او مراجعت‌کرده شام خورده بعد از شام مسترابراهیم جوانی که وعدهٔ بنده را خواسته بودکه به‌دوانشیر رفته باشم از اشبارتن به‌ایکستر به استقبال و راه‌نمایی بنده آمده بعد از دیدن او و گفتگوی با او و صرف چای به همراه او نموده و به‌همراه او به‌دیدن کهسار و چمن ایکستر رفته الحق فصل بهار و چمن و لاله‌زار بود و به‌آن صفا کمتر جایی را دیده درودشت‌وکوه و صحرا سبز و خرم است؛

مشو غافل‌که ایام بهار است   سراسرکوه و صحرا لاله‌زار است

بعد از آن در ساعت ده به‌خانه برگشته از مسترلیل و مسیس‌لیل وداع نموده به‌منزل خود مراجعت‌کرده.

روز یکشنبه غره شهر شعبان مطابق بیست‌و چهارم می‌عیسوی در ساعت نه از ایکستر سوار گاری به‌همراه مستر ابراهیم عازم به‌اشبارتن گردیده یکساعت از

---

۱. Gas، گاز.

ظهر گذشته وارد به‌اشبارتن به‌خانهٔ مسترابراهیم رسیدیم. مادر و پدر و اهل خانهٔ مشارالیه را دیدم از آن پس به‌تبدیل لباس ایرانی مشغول شده بعد از تبدیل به‌منزل مسترابراهیم رفتم. مس‌سیرا ابراهیم و مس‌فتی‌ابراهیم را حیرتی عظیم از لباس بنده دست داده گاهی خنده نموده و دمی از ترس و هیبت لباس بنده متحیر و هولناك گردیده هیچکدام را جرأت حرکت نمانده بعد از ساعتی مسیس ابراهیم مادر آنها جرأتی نموده و نزدیکی به‌من کرده از احوال سفر و رنج راه پرسیده و تعارفات به‌عمل آورده لیکن جوانان مطلقاً جرأت گفتگو نداشته الی شب شام خورده بعد از صرف چای به‌خواب رفته. مسترجونس نامی بعضی از اقوام مستر را وعده خواسته بنده را هم طردالباب به‌همراه برده. مس کردوین نام دختری در نهایت خوش رفتار وکردار و زیرك و عاقل و خوش صورت از جملهٔ مهمانان مسترابراهیم بود. ما هر دو سوار به‌اسب شده با مس‌فتی ابراهیم و مسترابراهیم در ساعت یازده سوار در میانهٔ باغات و بساتین وکوهسار پنج‌میل فاصله به اشیارتن جایی است مسمی بهیار در سرکوهی مسترجونس و زن و جمعی از دختران ماه‌سیما حاضر بودند، شام خورده بعد از شام صحبت داشته همه در نهایت لطف و مهربانی با بنده صحبت داشته. بعد از شام از دامن کوه به‌کنار رودخانه رفته چای خورده. هشت ساعت از ظهر گذشته از آنها مفارقت و مراجعت به‌اشیارتن نموده لیکن مسترجونس وعدهٔ مرا خواست که روز دیگر به‌خانهٔ او رفته باشم.

روز سه‌شنبه سیم از اشبارتن سوار شده هرجا درکنار رودخانه وکوهسار و چشمه‌سار به‌منزل مسترجونس رفته. مشارالیه مردی است افسرکشتی. خانه دارد در نهایت خوبی. کتابخانه فراهم آورده. گاهی به‌تربیت اطفال خود مشغول و دمی به‌شکار و سیرکوهسار اوقات خود را مصروف می‌داشت. مشارالیه منتهای مهمان‌نوازی را مرعی داشته بعد از تعارفات رسمی به‌همراه او به‌سیر معدن‌ذغال زمین رفته و از آنجا به‌معدن مس و ملاحظهٔ آنجا رفته و از آن پس به کارخانهٔ چینی‌سازی رفته و مدت سه ساعت درکارخانهٔ مزبور مشغول به‌دیدن رنگ چینی و طریق و اماس به‌کوره بردن و لوازمات او را ملاحظه نموده و از آن پس به ملاحظهٔ زراعت و سیب‌زمین رفته بعد از آن به منزل مسترجونس رفته و شام خورده و ساعتی گذشته بعد از صرف چای از حضار مجلس وداع و مراجعت به

منزل خود نموده.

روز چهارشنبه چهارم مطابق بیست وهفتم می به سوی اهالی اشیرتان در کنار رودخانهٔ دارت سه‌میل فاصله اشبارتن رفته به‌طریق ضیافت شام را درآنجا خورده تخمیناً سی‌نفر از مرد و زن از نجبای قریهٔ مزبور درآنجا حاضر بوده بعد از شام دختران به‌آواز خوش با لحن داودی مشغول به نغمه سرایی گردیده و پسران گلرخسار به‌آنها به‌ساز و نواز دمساز بوده من بیچاره در کناره تنها نشسته به‌نظارهٔ آنها مشغول گردیدم. ساعتی گذشته از آنجا حرکت و به‌جای دیگر رفته چای خوردند و از آنجا چند موسیقی‌دان متعلق به قریهٔ اشبرتان به‌همراه آنها آمده به سازو نواز داخل به‌منزل مسترابراهیم گردیده و شب درآنجا خوابیده.

روز پنجشنبه مطابق بیست‌وهشتم می مسترجرویس نام مردیست صاحب اخلاق و کمال و فاضل، طبیب اشبارتن است. خواهش نمود که به‌همراه او سوار شویم. بنده و مستر ابراهیم و مسترجرویس سوار اسب شده در دورهٔ اشبارتن در بالای کوه به‌ملاحظهٔ رودخانه و چمن و سبزه و جنگل حول‌وحوش گردیده الحق جایی در نهایت صفا و خرمی است. و از آن پس درلوکلند عمارتی است متعلق به‌مسیس بسترد. در نهایت صفا و خوبی است. بعد از ملاحظهٔ آنجا درکنار رودخانه درت در بالای کوه و دشت به‌ملاحظه و تفرج خاطر خود را خرسند نموده به‌اشبارتن مراجعت نمودم.

روز جمعه ششم مطابق بیست‌ونهم می عیسوی به همراه پدر مسترابراهیم به‌دیدن اشخاصی که در آن چند به دیدن بنده آمده بودند رفته بعد از باز دید آنها به‌دیدن مسیس هاورسیسم نام زنی در نهایت فراست و خوش‌رفتاری و بزرگ‌منش است رفته، مشارالیها در بازی شطرنج مهارت تامی دارد. و چند دستی با او بازی کرده بعد از آن به کارخانهٔ پشم‌ریسی رفته الحق کارخانه به‌این عظمت تا به حال ندیده. در دستگاه مزبور در روزی سه‌من تبریزی پشم در نهایت باریکی ریشته می‌شود. کلا طراً بیست‌وپنجنفر عمله دارد. بعد از ملاحظهٔ دستگاه مزبور به‌خانه برگشته شام کرده و بعد از آن به خانهٔ مس‌ابراهیم عمهٔ رابرت ابراهیم رفته چای صرف کرده و بعد از آن مراجعت به‌منزل کرده.

روز یکشنبه هشتم مطابق ۳۱ می عیسوی به کلیسا رفته و از آن پس به

دیدن زنکی فقیره. مدت پانزده سال می‌شود که ناخوش و بستریست. تعریف- خوبی ذات و نیکی خوی این مردم همین قدر کفایت می کند که زنک بیچاره ناخوش و بستری و قادر به‌حرکت نیست. در این مدت شانزده سال دختران این شهر اکثر اوقات به‌دیدن او رفته هر کس کتابی از برای او برده. هر روز مشغول به‌مطالعهٔ کتاب است. و زن و مرد این شهر اخراجات یومیهٔ او قرار داده می‌رسانند و همیشه او را دیدن کرده نمی‌گذارند تنهایی به‌او زورآورد. مرد و زنان به‌ملاقات او رفته او را خوشحال می‌دارند. از این نوع نیکی و رفتار و کردار مردم بنده را بی‌نهایت خوش آمد. بعد از ملاقات زن مزبور مراجعت به‌منزل نموده و خود را آماده نموده که فردای آنروز به‌پلیموت روم.

روز دوشنبه نهم مطابق غره شهر جون دو ساعت قبل از ظهر ثیزی[1] کرایه کرده از اشبارتن مستر ابراهیم و خواهر او مس‌سیرا و مس کودوین نامی سوار ثیز شده عازم راه گردیدیم. چون پشت‌ثیز مزبور زیاده از سه نفر جای نمی‌گرفت مس‌سیرا و مس کودوین و بنده در ثیز نشسته و رابرت‌ابراهیم در بیرون ثیز سوار شده عرض راه از فیض صحبت مس‌سیرا و مس کودوین بی‌نهایت محظوظ شده حق مطلب اینکه تا به‌حال سفر به‌این خوبی و استراحت و فرح‌انگیز نکرده بودم. الحق مس‌سیرا دختری است در نهایت فضیلت و فراست و کیاست و نجابت، بزرگ‌منش و با جبروت در عین کوچک دلی به‌انواع کمالات آراسته. در هر ساعتی به‌نوعی اظهار غریب‌نوازی و محبت را نسبت به‌بنده مبذول داشته. و از سویی مس کودوین، آن نیز دختری است عاقل و دانا و نجیب. هر کدام علی‌قدر- مراتبهم با بنده از راه لطف و دوستی مرحمت مبذول داشته. سه ساعت از ظهر گذشته وارد به‌پلیموث گردیدیم. منزلی گرفته در مهمانخانهٔ ماندیم. ساعتی گذشته کپتن تنکاك نامی شوهر خواهر مس کودوین در آنجا مانده مس‌سیرا و مس کودوین را به‌خانهٔ خود برده وعدهٔ ما را خواست که به‌خانهٔ او رفته شام خوریم. ما نیز در ساعت پنج بعد از ظهر گذشته، از داك قریب به‌دریا رفته و چون خانه جاییست مسمی به‌تارپانیست یکطرف آب است، در کشتی کوچکی نشسته وارد به‌منزل کپتن تنکاك شدیم. شام کرده بعد از شام کپتن نش نامی، کپتن کشتی، دختری

---

۱. ثیزی = وسیله نقلیه‌ایست.

چند دارد مشاراليها در آنجا آمده به‌چنگ مشغول گردیده الی دو ساعت قبل از نصف‌شب در آنجا بودیم. از آن پس از آنجا برخاسته به‌منزل خود مراجعت کردیم و چون در هر جا و مکانی که من رسیده‌ام علی‌العجالة اولا تعریف و مکان و بنیاد و سایر آن را نوشته و از آن پس به‌روزنامه می‌پردازم، در اینجا نیز برسبیل اجمال برخی از اوصاف پلیموث را می‌نویسم.

و اما پلیموث شهریست کنار دریا و بندرگاه. از محال دوانشیر محسوب می‌شود. دویست‌وبیست میل به‌لندن فاصله دارد. بندر مزبور مضبوط‌ترین بنادر انگلند است. و هنگام جنگ و صلح بیشتر کشیتان جنگی و سپاه جنگی دریا در این بندر حاضراند. و اسباب جنگ و انبار این خزاین و قورخانه و سایر ضروریات اسباب جنگی خواه دریایی و خواه خشکی در اینجا حاضر است. پلیموث در میانهٔ دو رود واقع است. یکی رود تیمار و دیگری مپیم. هر دو رود متصل به‌دریا و داخل به‌دریا می‌شوند. لنگرگاه پلیموث آنقدر جای بزرگی است که یکهزار کشتی جنگی در اینجا لنگر می‌اندازند. سنگرات چند در اطراف بندر مزبور ساخته‌اند که از هر طرف و کناره مانع دشمن و محفوظ از حملهٔ آنها گردد. بالفعل در سنگرات مزبور سیصد عراده توپ و قورخانه و مایحتاج آنها حاضر و سالدات و توپچی در هر سنگر در شبِ و روز به‌قراولی مشغولند. بزرگترین و محکمترین آنها سنگریست مسمی به‌رایل و سیتدل. در تاریخ ۱۶۳۱ چاریس‌ثانی پادشاه انگلند او را بنیاد کرده. سنگر مزبور را بنده دیدم دو طرف او روی به‌دریاست و خمپاره‌ها و توپ و اسباب قورخانه در پهلوی توپها حاضر و سالداتها کشیک می‌کشند. و در میانهٔ سنگر مزبور، خانه‌ها برای سالدات و افسران در آن دارند. از یکصدوبیست سال قبل الی حال چهارداکس ساخته‌اند. داکس جایی است که کشتی را به آنجا برده دربی دارد. بعد از دخول کشتی به‌آنجا درب مزبور را بسته، دیگر درب را بازکرده و چون داکس مزبور را در جای بلندی ساخته‌اند هنگام افزون شدن آب دریا کشتی داخل به‌آنجا شده و درب را محکم بسته و در هنگام تقلیل آب و مد دریا اگر درب را بازکنند مجموع آب داکس داخل به‌دریا شد و کشتی در روی زمین—داکس مثل حوض بزرگی است—مانده استادان به‌تعمیر کشتی کوشیده بعد از اتمام آن نیز درب را بازکرده هنگام افزونی آب دریا در حوض و یا دریاچهٔ

مزبور پر شده و کشتی را دریایی می کنند. در هر یک‌از داکسها کشتی جنگی می‌سازند، و متعلقات و اسباب ساختن کشتی و اسباب جنگ و استادان در آنجا حاضرند. بنده را اذن دخول به‌داکس ندادند به‌این سبب زیاده ازین نمی‌توانم در تعریف آنها نوشت. سربازخانه چند به‌جهت سپاه دریایی و اهالی کشتی ساخته‌اند. و همچنین سربازخانه به‌جهت سالداتها ساخته‌اند. و بالفعل در آنجاها تمکن دارند. یکی از دارالشفاهایی که بزرگترین دارالشفای انگلند است در این جا ساخته‌اند. محض از برای سپاه دریایی. اطبای صاحب وقوف و خدمه و منزل خواب و خوراك و دوا و سایر لواحقات دارالشفای مزبور حاضر است. هنگام دخول هرکدام ناخوشی از سپاه جنگی دریایی منزل خواب و خدمه و جراح و طبیب و دوا به‌جهت آن حاضر است. دو کلیسای بزرگ و چند کلیسای کوچک دارد. و چهار پرکنه‌ده در پلیموث ساخته‌اند. محض از برای اینکه فقرا در آنجا توقف داشته موافق قاعدهٔ ولایتی وجهی معین به‌جهت آنها حاضر که گذران کنند. و اطفال آنها را به‌مکتب برده تعلیم می کنند.بالفعل قریب دویست وپنجاه اطفال فقرا در مکتبخانه است. رخوت و خوراك و تعلیم و جای خواب به‌جهت آنها در مکتبخانه‌ها حاضر است. و الی قبل از بلوغ و تکمیل آنها را در مکتبخانه‌ها نگاهداشته متکفل می‌شوند. و خانهٔ دیگر ساخته‌اند که او را وُرك هوس می‌گویند یعنی خانهٔ کار. در این خانه هر بیچاره و فقیری که راه بردار به‌جایی نیست و مستأصل است و شغلی ندارد به‌آنجا رفته افسران به‌جهت این معین هستند که آنها را موافق توانایی و استعداد بر سرکاری گذارده که از دست نروند. و از جمله انبیهٔ دیگر اینکه در هشت میل فاصله به‌پلیموث در میانهٔ دریا کوهی است چندین کشتی شکسته بود برجی در آنجا ساخته‌اند. در بالای آن منارهٔ بلندی در بالای آن فانوس عظیمی گذارده دو نفر موکل مناره مزبور است که شبها چراغ در آنجا روشن کرده که کشتی نزدیک به‌آن نرود. ازجمله انبیهٔ دیگر پلیموث جایی است که او را بریک‌واتر می‌گویند یعنی شکستن آب. در دهنهٔ لنگرگاه پلیموث به‌کرات موج دریا به‌حدی زورآور گردیده که اوقات‌را بر اهالی کشتی تلخ بلکه باعث تخریب لنگرگاه شده. در هفت‌سال قبل در چارهٔ آن شروع نموده به‌قدر یک میل راه زیاده در میان دهنهٔ لنگرگاه را سنگ ریخته. گودی آن سیصد قدم است.

یک میل طول و چهارصد پاعرض و سیصد قدم عمق را در این مدت هفت سال پر کرده بالفعل مشغول به کار هستند. ولاینقطع سنگ در میانهٔ کشتی گذارده در حوالی آنجا آمده سنگها را در دریا خالی می کنند. دوازده صدهزار تومان انگریزی خرج آن شده. آنچه تخمین کرده‌اند هشتهزار تومان دیگر خرج می‌شود که او را تمام کنند. می‌خواهند سنگری در آنجا بسازند. بنده به‌آنجا رفته وکار آنها را ملاحظه کرده.

جمعیت پلیموث و داک که یک میلی پلیموث است و تارپانیت به‌قدر پنجاه هزار نفر می‌شود. بجز آن همیشه جمعیت کثیری از سالدات و توپچی و سواره و و سپاه دریایی در آنجا حاضرند. تجارت معقولی از آنجا به‌سایر ولایات می‌شود. دو نفر از اهالی اینجا را به‌مشورت خانه می‌فرستند. آنها را منبر می‌نامند. میار و کارپاریشان حاکم اینجا هستند. شرح میار و کارپاریشان بعد از این مذکور خواهد شد. موازی یکصد کشتی جنگی بالفعل در لنگرگاه لنگر انداخته است.

روز سه‌شنبه دهم مطابق دویم جون هنگام صبح درمنزل خود ناهار کرده و از آنجا روانه و به کنار دریا آمده به‌فاصلهٔ ده دقیقه درکشتی کوچکی نشسته به‌خانهٔ کپتن تنکاك رفته. از آن پس به‌همراه او و زن او و مس‌سیرا و سایرین سوار به کشتی شده اولا به‌دیدن بریک‌وارتر جایی که مذکور نمود رفته بعد از ملاحظهٔ آن ازآنجا مراجعت و درکنارهٔ دریا به‌خانهٔ لاردمونت‌ویچ کم رفته الحق جاییست که تا به‌حال به‌این خوبی جایی ندیده‌ام. باغی ساخته است. انواع ریاحین در آن هست و اقسام نهال در آنجا کاشته دو طرف باغ و زمین خانه و باغ آن به سمت دریا است. بعد از ملاحظهٔ آنها ناهارکرده و بعد از آن به‌دیدن کشتی جنگی که او را یمپر کمبنل می‌گویند رفته. تعریف آنرا بنده نمی‌توانم نوشت. بعینه مثل شهریست کوچک. منتهای حیرت برمن رو داد که کشتی به‌این خوبی هم می‌توان ساخت. بعد از آن به‌خانه مراجعت کرده. چای در خانهٔ کپتن تنکاك خورده در این روز به‌ملاحظهٔ رود تیمار رفته کشتی کوچکی آورده ده نفر اهالی آنجا و بنده درکشتی نشسته به‌رود تیمار رفته به‌قدرسی سی‌میل راه رفته حوالی عصر درکنارهٔ رود ناهار خورده الحق در نهایت خوبی آن روز گذشته. بعد از آن به‌ملاحظهٔ مارویل که جاییست خوب رفته. از شش نهری از میانهٔ کوه بریده‌اند

معدنی مس در آنجا پیدا کرده خاك معدن را در میانهٔ کشتی آهن گذارده از میانهٔ کوه گذرانیده. در حوالی مارویل جای بلندی است به‌قدر دویست زرع به‌سرازیر است. معدنیات مزبور را به‌چرخ بسته و به‌چرخ زنجیری پیچیده در بالای گاری آهنین، معدنی مزبور گذارده به‌زور چرخ معدنی و گاری مزبور را پایین کرده و به قدر پانزده نفر در میانهٔ گاریان مزبور نشسته در نهایت خوبی و آسانی به‌قوت چرخ ما را بالا بردند. بعد از ملاحظهٔ آنجا در میانهٔ لتکه[1] آمده و از آن پس داخل به‌رود و همه جا در یمین و یسار خانه‌ها و عمارتها ساخته‌اند. ملاحظه کرده به‌منزل برگشته در دو ساعت قبل از نصف شب به‌رختخواب رفته.

روز پنجشنبه دوازدهم مطابق چهاردهم جون روز تولد پادشاه جارج‌سیم پادشاه هذه‌العصر است. در آن روز مردم به‌مبارك باد و خوشی و عیدی می‌گذارنند. و چون به‌ملاحظهٔ سپاهی که در آنجا متوقف هستند می‌رویم بنده به‌منزل کپتن تنکاك نرفته. بعد از ناهار آنها به‌منزل ما آمده خواستم تبدیل لباس کنم آشنایان راضی نشده و گرچه بنده را یقین این بود که عوام‌الناس به‌عقب بنده های‌وهوی خواهند کرد لیکن چون رفقا بودند خیال کردم کپتن و سایرین آنها را مانع شوند و از برای اینکه مردم مرا تنها ندیده متوسل به‌انگریزان دانند دست مس‌سیرا ابراهیم را به‌دست گرفته به‌میدان سرباز گردیده به‌یکدفعه عوام‌الناس آدمی به لباس بنده ندیده از هر سو هجوم آورده به‌اندك وقتی پانصد نفر بر سر بنده جمع شده. فوراً از میانهٔ آنها گریزان درمیانهٔ گاری رفته و از آنجا به‌منزل رفته ملبس به لباس انگریزی شده مراجعت نموده احدی مزاحم بنده نگردیده هنگام ظهرتخمیناً چهارهزار از سالدات در آنجا حاضر بوده به‌شکرانهٔ اینکه عمر پادشاه باقی مانده مجموع دفعتا شلیک کرده و بعد از آن سه‌دفعه کشتیان جنگی از هرکرانه در کرانه در میانهٔ دریا توپ خالی کرده. پس از آن سربازان بابند موسیقی گذشته. بعد از آن به‌دیدن سنگر بزرگ پلیموث رفته بعد از ملاحظهٔ جایی که سنگ بیرون می‌برند و داخل به کشتی کرده به‌بریک‌واتر می‌برند رفته الحق حیرت برحیرت افزوده. از آن بعد به‌منزل خود برگشته کپتن تنکاك و مستر کودوین را وعدهٔ شام خواسته آنها به‌منزل بنده آمده شام خوردند. بعد از شام آنها به‌منزل خود رفته.

---

۱. قایق کوچك.

و در آن چند روز نوع مهمان‌نوازی و محبتی که ازکپتن نسبت به‌بنده روی داد بینهایت مرا ممنون کرد. آفرین برجوانمردی و آدمیت او باد.

در روز جمعه سیزدهم شعبان مطابق پنجم جون دو ساعت قبل از ظهر از پلیموث سوار و عازم به‌اشبارتن گردیده دو ساعت از ظهر گذشته وارد به‌آنجا گردیده و دوستان را دیدن کرده و شام خورده.

روز شنبه ١٤ بعد از ناهار به‌تماشای اشبارتن رفته. قصبهٔ کوچکی و بازار و دکاکین داشت. وکلیسای بزرگی دارد. اهالی شهر به‌توسط مس‌سیرا متکفل احوال اطفال فقرا می‌شوند. به‌این نحوکه مس‌الیزابت‌ابراهیم دختر وسطی مستر ابراهیم همتی گماشته اطفال فقرا را جمع کرده در روزهای یکشنبه دختران نجبا با مشارالیها به‌درس آنها مشغول می‌شوند. و اهالی اشبارتن متکفل خوراك آنها می‌شوند. جمعیت اشبارتن به‌قدرسه سه‌هزار نفر می‌شود. معدن در حوالی آن بود. مس و روی و قلع. دو نفر از اهالی اشبارتن را هر دفعه به‌مشورت خانه می‌فرستند. و بالفعل ارباب مشورت موقوف شده یعنی در هر دفعه که ارباب مشورت را اختیار کنند مدت هفت سال آنها از جمله وکلای ولایت خود هستند. بعد از انقضای مدت هفت سال آنها را از خدمت مزبور اخراج و مجدداً اشخاص چند اختیار می کنند که مشغول کار مزبور شوند. این مطلب را در مقام خود مفصلا خواهم نوشت. خلاصه بالفعل در صدد اهالی مشورتخانه هستند. بعد از ملاحظهٔ شهر مزبور مراجعت به‌منزل خود نموده. شب در جایی مهمان مسترتاکوکی شده او نیز به‌امورات شرعی ولایتی مشغول بوده است بعد ازصحبت به‌خانه برگشته.

روز یکشنبه ١٥ به کلیسا رفته و مراجعت کرده و شام کرده مستر کتلینس نام کشیش یکی ازکلیساها بنده را وعده خواسته که به‌همراه رابرت‌ابراهیم رفته باشم.

روز دوشنبه ١٦ اهالی اشبارتن. جوانان و پیران، مرد و زن، شامی درست کرده درکنار رودخانه دارت سه‌میلی فاصلهٔ اشبارتن رفته سی‌نفر مرد و زن در شام حاضر شده بعد از شام دختران صاحب صوت با جوانان خوش‌آواز، به‌آواز حزین دل‌حضار را از دست برده. بعد از ساعتی گردش کرده هنگام غروب چای خورده و از آن پس بند موسیقی حاضر کرده بودند. موافق قاعدهٔ اینولایت دختران و پسران

به‌رقص مشغول گردیده. بعد از آن مجموع با موسیقی و بند عشرت‌کنان داخل به اشبارتن گردیده.

روز سه‌شنبه هفدهم مطابق نهم جون به‌دیدن مستر کتلینس رفته شخصی است شوهر خواهر مسترابراهیم کشیش یکی ازکلیسا است و املاك بسیاری‌ـ داشت و مشغول به‌زراعت است به‌همراه مس‌فتی‌ابراهیم دختری است عاقل و خوشرفتار و بزرگ و صاحب فهم وکمال الحق در آن روز بنده توانستم زیاده امتحان مدرك دختران انگریری راکنم. الحق در هر مقوله‌که دم زنم او راکامل آگاه دیدم. بعد از ملاقات مستر کتلینس و صرف ناهار سوار به‌اسب شده با سران او و خود او به‌گردش رفته. اولا به‌دیدن معدن سنگ مرمر و از آن پس به‌تفرج کنارهٔ دریا رفته. درکناره دریا درمیانهٔ دره ده‌کوچکی مسمی به‌تارکی ساخته‌اند. خانه‌ها در نهایت خوبی. لنگرگاه خوبی دارد. مردمان انگلند از شهرها هنگام تابستان به‌اینجا آمده به‌سر می‌برند. اینجا را مدت سی‌سال است‌که ساخته‌اند. بعد از ملاحظهٔ به‌فاصلهٔ دو میلی خانه‌ایست‌که‌او را تارابی می‌گویند. اساس ملوکانه ساخته‌اند. یکی ازنجباء به‌مذهب رومان‌کاتولیک در اینجا می‌ماند. کمتر از خانهٔ نجبا را به‌این نهج دیده‌ام. بعدازملاحظهٔ آنجا به‌خانهٔ مستر کتلینس برگشته شام خورده بعد از آن به‌همراه مس‌فتی و مسترابرت مراجعت به‌منزل خود نموده. روزانهٔ دیگر درآنجا مانده.

روز پنجشنبه ۱۹ مطابق یازدهم جون هنگام ظهر چاشت‌کرده دوساعت از ظهر گذشته وداع از دوستان نموده لیکن از نوع مهمان‌نوازی و غریب‌نوازی و محبت و خوشرفتاری و مهربانی اهالی مسترابراهیم بی‌نهایت بنده را ممنون داشت. طرفه‌تر اینکه مجموع آن قبیله را گریه دست داده سبحان‌الله اختلاف مذهب بکجا، مغایرت طریقه‌سویی، و منافات ولایتی از سمتی معهذا نوعی گریه براهالی خانه صغیراً وکبیراً دست دادکه بنده تا به‌حالِ چنین متأثر نشده بودم و حیران گردیدم‌که اینگونه الفت ازکجا پیدا شد. با دلی پردرد و خاطرپریشان از آنجا وداع حاصل و عازم به‌ایکستر گردیده نیمساعت توقف و از آن پس با مسترابرت ابراهیم وداع کرده عازم به‌لندن گردیده و روز دیگرکه دوازدهم جون بود درساعت هفت وارد به‌لندن گردیده و شروع به‌تحصیل نموده.

روز سه‌شنبه بیست‌وچهارم شهر شعبان مطابق شانزدهم جون به‌دیدن-سرگوراوزلی رفته بعد از مکالمه گفتند که به‌دیدن کرنل دارسی رفتی گفتم نه-فردا می‌روم. روز دیگر به‌دیدن مشارالیه رفته اظهار کدورتی فرموده بعد ازاستفسار متمسک به‌معاذیر شده. اگر چه مقصد عمدهٔ ایشان این بود که سبب چه است که بنده با سرگوراوزلی ارادتی دارم و همیشه منتهای سعی او اینکه ماها به نزدیک سرگوراوزلی نرویم. به‌سبب اینکه شاید سرگوراوزلی مدخل کار ما شود و او را وجودی معطل فرض کنیم و دولت انگریز مواجبی که همیشه منظور اوست که از این کار به‌او رسد دیگر نرسد. و گویا به‌این ملاحظه بود که بعد از ورود ما به‌لندن از قول سرگوراوزلی چنین مذکور ساخت که سرگوراوزلی-می‌گوید نام اهالی ایران در نزد من میاور و ما هم نیز نزدیک به‌سرگوراوزلی نرفتیم. بعد از هشت‌ماه شنیده بود که بنده شرحی به‌او نوشته‌ام مجدداً به‌میرزا جعفرمهندس گفته بود که به‌دیدن سرگوراوزلی رفتم و طلب حمایتی از او نمودم که در کار اطفال ایرانی سعی کند جواب گفته که من دربارهٔ آنها زحمت به‌خود نمی‌دهم. و چون بنده این مطلب را شنیدم باز نزدیک به‌مشارالیه نرفتم. در این اوقات چون اظهار مهربانی از سرگوراوزلی دیده‌ایم، کرنل دارسی از این معنی متغیر است و متمسک به‌معاذیر گشته اینگونه مطالب را به‌او اظهار نکردم. لیکن گفتم سبب چه چیز است که اظهار بیدماغی می کنند. گفتند چرا مصلحت از سرگوراوزلی کردی و به‌من اظهار نکردی. گفتم خواستم او را شاهد گیرم که از این پس نتوانی گله فرمود. گفت من بعد از این کاری با تو ندارم. گفتگوی بسیاری در میانه آمد. بالاخره گفتم در این سه‌ماه و نیم که از مدرسه اکسفرد طلاب به‌ولایت می‌روند و مطلقاً تحصیلی در آن مدرسه نمی‌شود در نزد معلم خود مشغول به‌تحصیل می‌شوم. بعد از اینکه طلاب داخل به‌مدرسه شوند به‌نزد شما آمده و هرچه بنا گذارید قبول دارم. گفتند مرا با تو کاری نیست. اگر چه مطلب او را می‌دانم چه چیز است لیکن از راه استیصال به‌کج دارو مریز بقول عوام خداحافظی گفته مراجعت کردم. و بعد از آن به‌خاطرم می‌رسد که در این عرض سه چهار ماه اگر توانم برخی از اوضاع انگلند و ولایت و انتظام ولایت اینجا را به‌طریقی که در روسیه نوشتم شاید بد نباشد. ولیکن اوضاع این ولایت را نوشتن موقوف به‌شرح و

بسطی است. و در صورتی که مفصلا شرحی ننویسم مطلبی دستگیر نمی‌شود. که می‌تواند تصور کند که پرنس ریجنت که پادشاه این شهر بالفعل است، یعنی بجز تاج پادشاهی که بر سر اوست همه افعال و احکام ملوکانه او به‌طریق پادشاه جاری است کوچه‌ای در اکسفرد استریت بنیاد کرده به‌نام نامی خود. یک‌نفر استاد صنعت کار، مرد فقیری دکانی دارد در میانهٔ کوچه واقع است مدت ششماه است که هرچه سعی می کنند که دکان او را داخل به کوچه اندازند قبول نمی کند. اگر فرضاً بالفعل همه سپاه بر سر او جمع شوند نمی‌توانند به‌جبر از دست او گیرند. و طرفه اینکه پرنس خود نمی‌تواند ذره‌ای به‌او ضرر مالی و جانی رساند. ولایتی به‌این امنیت و آزادی که او را ولایت آزادی می‌نامند و در عین آزادی به‌نوعی انتظام پذیرفته که از پادشاه الی گدای کوچه کلا موافق نظام ولایتی مقید هستند و هر کدام اندکی اختلاف و انحراف از طریقه و نظام ولایتی نموده مورد تنبیه می‌شوند. نه احدی را یارای انحراف است و در عین آزادی به‌نوعی مردم صغیراً و کبیراً مقید به‌نظام هستند که احدی را یارای مخالفت نیست. مگر اینکه مورد تنبیه شود. در این‌صورت تفصیلی لازم است. و چون تاریخ انگلند را مفصلا خوانده و طریقهٔ شرع و آیین ولایتداری این ولایت را خوانده‌ام و آنچه استنباط نمودم این ولایات هم مثل سایر ولایات عربستان و غیره مردمان شریره مفسد و خون ریز بوده از چهارصد-سال قبل الی حال مردم روی به‌طریقی نموده‌اند. بالفعل این را بهتر از همهٔ ممالک ساخته‌اند و هریک از پادشاهان به‌وسیله‌ای از وسایل درصدد تربیت و ترقی مردم برآمده‌اند. و دیگری بعد از آن در انجام و اتمام بنیادی که پادشاه سابق گذارده بود، برخی از طریقهٔ شرع و آیین ولایتی و مشورتخانه و غیره می‌نویسم و بعد از آن برخی تعریف لندن را می‌نویسم که اشخاصی که مطالعه نمایند از آن بهره یاب شوند و چون به‌مرور دهور این ولایت ترقی یافته بنده را لازم افتاد که بر سبیل اجمال برخی از اول و بنیاد این مملکت را نوشته و آنچه در اینجا روی داده از روی تاریخ انگلند مختصراً قلمی نماید.

و اما جزیرهٔ برتین بزرگترین جزایر یوروب است. عرض شمالی به‌خط استوا از پنجاه درجه الی پنجاه و هشت درجه ونیم‌است که طول آن عبارت از پانصدوپنجاه میل است. و عرض آن سیصد میل است. مساحان ترکیب این جزیره را از روی

جهان نما بدون قاعده نشان می‌دهند به‌اینمعنی که به‌تدریج هرچه به‌سمت شمال این جزیره می‌روند کمتر در وسعت و عرصهٔ این جزیره کشیده به‌نظر می‌آورند. برتین منقسم است به‌انگلند و اسکاتلند و ویلز. سابقاً هر کدام از این سه‌گونه علیحده بوده در سال ۱۶۰۳ عیسوی جمز ششم پادشاه انگلند ولایت انگلند و اسکاتلند را متحد نموده و در تاریخ ۱۲۸۶ ادوارد اول پادشاه انگلند ولایت ویلز را ملحق به‌انگلند نموده والی حال انگلند و اسکاتلند و ویلز متحد و در تحت پادشاه انگلند می‌باشد. کیفیت این فقره را مفصلا قلمی خواهد نمود. مورخین صحیحاً خبری نداده‌اند که آیا در چه وقت ابتدای سکونت این جزیره شده و اصل اینطایفه به‌چه نوع تربیت یافته. مگر اینکه هنگامی که جولینس سیزا که در ایران او را قیصر روم می‌نامند عزیمت تسخیر این جزیره را نموده و بعد از آن به‌تدریج ولایت مزبور ترقی یافته بالجمله عرض می‌شود پنجاه وپنجسال قبل از تولد عیسوی جولینس‌سیزا عزیمت تسخیر این جزیره را کرده. در آنوقت مردم این‌ولایت خانه‌ها ازنی و چوب در جنگل و صحاری ساخته تمکن نموده و گلهٔ گوسفند و رمهٔ بسیاری داشته. نه شهری و خانه‌ای داشته و نه علم و آدابی یافته. مثل بهایم اوقاتی می‌گذرانیده. رخوت هم نداشته بلکه در آنوقت قاعده نبوده است که رخوت پوشند. بدن خود را رنگ نموده که قرمز شود و موی سر آنها به‌حدی دراز بوده که به‌عقب آنها آویخته و ریش خود را تراشیده و سبیل خود را گذارده. اسلحهٔ آنها شمشیر و سپر بوده و در نهایت بی‌رحمی و بی‌مروتی همیشه در صدد جدال و منازعه با یکدیگر بوده و به‌سبب نفاق و ناخوشی با هم، هم قیصر روم دست بر آنها یافته آنها را مسخر نموده طریقهٔ تسخیر اینولا اینکه قیصر روم بعد از تسخیر فرانسه اطلاع از پریشانی این جزیره بهم رسانیده عزیمت اینولا را نموده از فرانسه وارد به‌انگلند گردیده و از طرف اهالی انگلند به‌مقاومه و مجادلهٔ او قیام نموده لیکن به‌علت بی‌نظامی و عدم استقامت مغلوب نموده لیکن سپاه قیصر چندان توقف در جزیرهٔ مزبور ننموده مراجعت به‌فرانسه کرده درسال دیگر نیز سپاهی عظیم برسر این آورده و چند دفعه مجادله فیمابین سپاه قیصر و اهالی آنولایت واقع و بالاخره جزیرهٔ مزبور را مسخر و حاکمی برسر آنها تعیین کرده و چون مذهب همهٔ این جزیره بت‌پرست بلکه بیدین بوده شصت سال بعد از فوت حضرت عیسی مذهب عیسوی

در آن جزیره شیوع یافته و همه به‌تدریج به‌مذهب مزبور داخل شده و هر کدام از بزرگان روم کردی از انگلند گرفته بعلاوه حاکمی از خود بر سر جزیرهٔ مزبور گذارده مدتها در تحت روم بوده الی تاریخ ٤٣٦ عیسوی چون اغتشاشی در دولت روم به هم رسیده و دولت روم جزیرهٔ مزبور را به‌دست خود انگریزی گذارده و خود به‌روم برگشته در سال ٤٤٩ عیسوی واریکترن پادشاه جزیرهٔ انگلند منازعه و جدالی با پادشاه اسکاتلند داشته و از تعدی او به‌جان رسیده استمداد از دولت سکسان نموده و دولت سکسان سپاهی معدود در تحت‌هارسه و دونفر از جنرالان سکسانیه به‌انگلند فرستاده که به‌حمایت انگریزی کوشند و چون جنرالان مزبور وارد به‌انگلند شده ولایت مزبور را پر محصول به‌نظر آورده به‌جای اینکه دست تصرف غیر را کوتاه کنند خود دندان طمعی به‌ولایت مزبور فرو کرده در صدد تصرف جزیرهٔ مزبور برآمده و از سویی اهالی اینولا اطلاع از مکنون ضمیر آنها یافته بنا را به‌ناخوشی با آنها گذارده لیکن برخی از ولایت انگلند را به‌حیطهٔ تصرف درآورده و نزاع فیمابین آنها باقی مانده. ارثر پادشاه انگلند دوازده دفعه سپاه بر سر سکسانیه کشیده و هر دفعه آنها را شکست داده لیکن به‌تواتر سپاه سکسانیه از ولایت آنها به‌انگلند آمده چنانچه در سال ٦٨٥ عیسوی بکلی سپاه انگریز مغلوب و بعضی بیعت و اقرار به حکومت سکسانیه کرده و برخی به‌سمت ویلز فرار نموده و بعد از آن طایفهٔ سکسانیه ولایت مزبور را منقسم به‌هفت قسم کرده هر قسمی را در تحت یکنفر از بزرگان سکسانیه گذاشته همه را مسمی بهتر کی نموده و چون دولت انگلند بکلی در تصرف سکسانیه افتاده و هر کدام از بزرگان هفتگانه به‌حکمرانی سرحدی معین مشغول بوده که در معنی جزیرهٔ مزبور ملوک‌الطوایف گشته. لیکن در میانهٔ خود سکسانیه مجادله واقع هر کدام در پی تخریب دیگری برآمده و به‌منازعهٔ یکدیگر برخاسته مدتها نزاع در میانهٔ آنها برپا بوده بالاخره به‌تاریخ ٨٢٧ عیسوی البرت نام یکی از بزرگان هفتگانه سکسانیه سایرین را مغلوب و خود مستقل و همه جزیرهٔ مزبور در حیطهٔ تصرف آورده و خود را به‌نام پادشاهی مسمی کرده و مدت پنجسال تمام پادشاه انگلند بوده در سال ٨٣٢ عیسوی سپاهی از دن‌مرک مشعر بر سی‌وپنج کشتی به‌انگلند آمده که جزیرهٔ مزبور را مسخر کنند. بعد از ورود آنها به‌انگلند البرت سپاهی جمع‌آوری و بر سر آنها تاخته مجادلهٔ عظیمی واقع بالاخره سپاه

دنمرک را شکست داده و از انگلند برون کرده چند دفعهٔ دیگر نیز ارادهٔ تسخیر جزیرهٔ مزبور را کرده بی‌نیل مرام مراجعت نموده در سال ۸۳۷ عیسوی البرت فوت شده پسر او مسمی به‌اثل‌وولف[1] به‌جای پدر نشسته اول قاعده که اثل وولف گذارده که الی حال قاعدهٔ مزبور را در همهٔ انگلند مجری می‌دارند این است که محصول کل زراعت هرچه شود ده یک آن محصول متعلق به کشیشان باشد، مدتها اثل‌وولف در مجادله با سپاه و نیز که هرساله به‌تاراج و تاخت انگلند آمده و به‌تدریج ولایت انگلند را مسخر نموده الی هنگامیکه آلفرید که او را آلفرید بزرگ می‌گویند که او بکلی سپاه و نیزی را از انگلند بیرون کرده است لاینقطع میانهٔ ونیز و انگریز جدال بوده چون آلفرید یکی از سلاطین بزرگ انگلند بوده بلکه سبب احیای همهٔ انگریز گردیده و نام نیک او همیشه درالسنه وافواه مشهور است لهذالازم افتاد که برخی از احوال او را قلمی نماید:

آلفرید نبیرهٔ البرت است، تولد آن در تاریخ ۸٤۹ عیسوی واقع گردیده. در هنگام سلطنت برادر خود به کرات جنگها با سپاه ونیز کرده و اظهار دلاوری و مردانگی و شجاعت نموده و همیشه جوهر ذاتی و بزرگی خود را در هریک از جدال به‌عرصهٔ رسانیده تا اینکه برادر او اثلیربر که پادشاه انگلند بوده در جنگ به‌او نیز به‌تاریخ ۸۷۱ عیسوی مقتول شده والفرید به‌جای برادر پادشاه انگلند شده سن او بیست و دوسال بوده و چون خود را محاط به‌سپاه ونیز دیده مدتها در نهایت جلادت به‌محاربهٔ سپاه دشمن کوشیده بود. بالفعل بقدر حال در صدد مقاومت و مقابله برآمده بالاخره به‌علت آنکه سپاه او را ترک کرده، در نهایت اضطرار و پریشانی لباس بزرگی و جبروت را به کنار گذارده و لباس محقر پوشیده در خانهٔ یکی از شبانان به‌سر برده بعد از مدتی به‌جزیرهٔ کوچکی از محال لمرست رفته و قلعهٔ کوچکی ساخته عیال و اقارب خود را با چند نفر از نوکران خود به‌آنجا برده مدت یکسال بدین منوال در قلعهٔ مزبور بسر برده در این ضمن خبری به‌او می‌رسد که برخی از رعایای او یاغی از سپاه و نیز گردیده و سرداران آنها را مقتول نموده. فوراً شرحی به‌رعایای مزبور نوشته آنها را از حقیقت احوال خود آگاهی داده و مکان و مأوای خود را به‌آنها نموده و آنها را احضار به‌نزد خود نموده بعد از اینکه

---

1. Aethel Woff

رعایای مزبور به‌نزد او حاضر شده با آنها مشورت نموده که به‌چه نوع از در مجادله با سپاه و نیز بر آمده بالاخره مصلحت در این می‌بینند که یکنفر جاسوس به‌اردوی و نیز رفته خبری از اوضاع آنها گیرد. و از آن پس قرار به کار دشمن دهند. الفرید خود را به‌لباسی ملبس نموده که در آن عصر مطربان پوشند. کمانچه دردست گرفته داخل به‌اردوی و نیز گردیده در هرجا و مکان به‌ساز زدن مشغول گشته. بالاخره صوت کمانچهٔ او مستحسن و مقبول خاص و عوام گردیده او را به‌نزد پادشاه و نیز برده و پادشاه را از ساز او خوش آمده وجهی باو داده. چند روزی در اردوی آنها بسر برده ملاحظهٔ اردوی و اوضاع دشمن را نموده مراجمت به‌نزد یاران نموده همه را آگاهی می‌دهد که سپاه مزبور شبها به‌عشرت می‌گذرانند، به‌غفلت،مطلقاً هراسی از کسی دردل آنها نیست و در نهایت بی‌احتیاطی به‌لهو و لعب گرفتارند. بالجمله متفقاً صلاح در این دیده که در شبی یکدفعه بر سر آنها تازند چنانچه جمعیت عظیمی برپا کرده متفق و ممهد گشته که در یکشب مسلح و مکمل بر سر آنها تاخت آورند. در جای معهود در یک شب یکدفعه بدون خبر بر سر سپاه و نیز حمله‌ور گردیده و آنها را شکست داده و قتل معقولی از آنها نموده بعضی گریخته و بعضی اظهار اطاعت به‌الفرید نموده و از آن پس الفرید با آنها شرط کرده که هر کدام در هریک از ولایت انگلند خواسته باشند توقف نمایند. لیکن هیچکدام مأذون نیستند که بعد از این سپاهی از ونیز به‌اینولایت آورند. بعد از معاهده چند قطع مخاصمه نموده لیکن سپاه ونیز به‌عهد خود وفا نکرده چنانچه در سال ۸۸٤ عیسوی جمعی از سپاه ونیز به‌انگلند آمده و به‌تسخیر انگلندهمتی گماشته. قلعه را محاصره کرده، الفرید سپاهی جمع‌آوری کرده و با آنها جدال کرده آنها را مغلوب و فراری نموده و اول دفعه که بنای ساختن کشتی جنگ شده به‌توسط الفریده بود. کشتیان جنگی ساخته. سپاهی معدود فراهم آورده و بنادر و شهرهای کنار دریا را سنگرات و قلعجات ساخته که محفوظ از هجوم سپاه دشمن ماند. و سایر شهرهای ولایتی را بندوبست نموده از برای هر کدام قلعه و بروج و سنگر ساخته و شهر لندن را که سالها در حیطهٔ ونیز بوده از آنها پس گرفته. دیوار و بروج مضبوطی برای آن ساخته و جمعی از اهالی ونیز که در این ولا پریشان شده هر کدام به‌طرفی رفته جمع نموده و با همهٔ آنها شروط چند کرده که درصورتی که مثل سایر رعایا مشغول

به‌شغلی شده بعینه به‌طریق سایر رعایا عمل نموده و آنها اقرار و عهد کرده که سر در ربقهٔ اطاعت او گذارند. چون سپاه دنمرک لذت سلطنت انگلند را یافته بعد از چند سال به‌تسخیر فرانسه برخاسته و از آنجا دویست وپنجاه کشتی جنگی با سپاهی معدود برسر انگلند آورده در کنار کمنت که یکی از بنادر انگلند است لنگر انداخته. هشتاد کشتی جنگی خود را داخل به‌رود تمز نموده. رود تمز از کنار لندن می‌گذرد. و چون قبل از ورود کشتیان مزبور الفرید از هر قبیله از قبایل متوقفین انگلند ضامنی گرفته و یک‌نفر گروی به‌او داده و عهد کرده که هیچکدام از آنها ملحق به‌سپاه و نیز نشوند و خود با سپاهی عظیم در میانهٔ دولشکر که یکی در رود تمز و دیگری در کمنت بودند منزل گزین و راه تلاقی دو سپاه مزبور را قطع کرده در این بین اهالی و نیز متوقف انگلند با وجود معاهده و دادن گروی عهد خود را شکسته داخل به کشتیان شده ملحق به‌سپاه ونیز شده و از آن پس سپاه مزبور به‌عزم تسخیر قلعه ایکستر برخاسته قلعهٔ مزبور را محاصره وحول وحوش و دهات او را تاراج نموده. الفرید از طغیان آنها اطلاع یافته فوراً با سپاهی بر سر طاغیان مزبور رفته قبل از ورود او خبر می‌رسد که سپاه و نیز شهر ایکستر را مسخر نموده‌اند. بعد از این که الفرید وارد به‌ایکستر شده در خارج شهر اردوی او فرود آمده شهر مزبور را که به‌تصرف سپاه دنمرک بوده محاصره کرده به‌علت عدم آذوقه، قلیل وقتی سپاه و نیز از گرسنگی به‌جان رسیده یکدفعه از شهر بیرون آمده حمله به‌سپاه الفرید کرده اگر چه جمع کثیری از سپاه الفرید به‌قتل رسانید لیکن بالاخره الفرید غالب گشته برخی از ونیز را مقتول و بعضی ملحق به‌سپاه خود به‌طریق فرار گردیده. در آنوقت سپاه ونیز در ایسکس توقف داشته. یکی از جنرالان ونیز مسمی به‌لف با جمعی کثیر در اطراف یارثمبرلند رفته ولایت مزبور را خراب نموده و اموال آنها را به‌تاراج و یغما برده و شهر چستر که قریب به‌ولیز است مسخر کرده یکسال در آنجا توقف کرده و از آن پس داخل به کشتی جنگی شده و از رود تمز ملحق به‌سپاهی که‌در کناره تمز نزدیک به‌لندن توقف داشتند شده مردم. را مانع از تردد گردیده و به کرات به‌عزم تسخیر لندن همت گماشته بی‌نیل مقصود شکست خورده برمی‌گشتند والفرید با سپاهی در آن حوالی توقف و به‌جدال آنها مشغول گردیده و هنگام محصول و خرمن، الفرید با سپاه خود در کنارهٔ محصول توقف کرده سپاه و نیز مانع از خرابی

محصول گشته والفرید به‌جهت دفع سپاه مزبور تدبیری نموده چون سپاه ونیز مطلقاً در رود توقف داشته یعنی کشتیان آنها در رود مزبور لنگر انداخته آب رود مزبور را از چند جا بریده به‌سمت دیگر گردانیده چنانچه رود مزبور خشک شده کشتیان آنها در گل نشسته و از آن پس سپاه و نیز مجبوراً کشتیان خود را گذارده فرار نموده و اهالی لندن کشتیان آنها را گرفته برخی را سوزانیده و بعضی را به‌تصرف خود درآورده و سپاه ونیز را بکلی منهدم و پریشان ساخته بعد از این وقایعات مدت سه‌سال الفرید به‌حکومت انگلند بدون جدال مشغول گشته در اینمدت بسا ابنیهٔ خیر و قواعد و قوانین گذارده که بالفعل همهٔ آنها در میانهٔ مردم جاریست و نام نیک او در السنه وافواه، مشهورخاص و عام است. بلکه مردم انگلند به مثل پرستش او را می‌کنند. چنانکه مورخین نوشته‌اند که یکی از شجاعترین و داناترین خوبترین پادشاه فرنگستان است. برخی از ابنیه و قواعدی که او بنا گذارده است قلمی می‌شود، احکام شرعیه و طریقهٔ مملکتداری که او نوشته بالفعل دردست مردم است. و مردم به‌آنها عمل کرده و می‌کنند. و از جمله ابنیهٔ دیگر اینکه بزرگزادگان را ترغیب به‌تحصیل کرده و قاعدهٔ او اینکه اشخاص مجرمین و مقصرین را که به‌معرض امتحان آورده دوازده نفر را منتخب نموده که اولا به‌حقیقت تقصیر او رسیده به‌هر قسم آنها صلاح در تنبیه آن دانند قاضی حکم به‌تنبیه آنها نماید و آن طریقه بالفعل در میانهٔ مردم جاریست. اینطریقه را امتحان جوری[1] می‌گویند. و دیگر اینکه ولایت انگلند منقسم به‌چند قسم نموده و هر قسمی را به‌سه پارچه تقسیم کرده و هر قسمی را در تحت یکنفر کدخدا و بزرگ گذارده که مجموع آنها در نهایتِ آرام بدون تعدی و به‌حکم احدی عمر خود را گذرانند و هر قسمی از ولایت را به‌تصرف یک‌نفر از بزرگان داده و به‌جهت هر کدام نایبی قرارداده که او را ریو می‌گفتند و بالفعل آن منصب را شریف کونتی می‌گویند و به‌اندک وقتی ولایت به‌آن هرج و مرج را انتظام معقولی داده به‌حدی که الی حال از روی نظام و قواعد او عمل می‌کنند. بعضی از اعمال و صفات آن عرض می‌شود، الفرید پادشاهی در نهایت اخلاق و دلاوری و شجاعت‌و بزرگ منشی‌و کوچک دلی. هرگز کسی وی را متغیر ندیده و در نهایت سکونت و آرام و خوش‌خویی بوده. با دوستان به‌طریق مروت و

---

۱. زوری.

محبت بوده و عدل و انصاف او با دوست و دشمن بی‌تفاوت. و هرگز اوقات خود را بی‌مصرف صرف نکرده چنانچه اوقات خود را منقسم به‌سه قسم نموده قسمی خواب و استراحت و خوراک و قسمی تحصیل علوم و قسمی به‌انتظام امور مملکت پرداخته. و چون ساعت در آنوقت نساخته بودند که ساعات عمر او منقسم شود شش شمع ساخته که هرکدام چهارساعت بسوزد و آدمها معین کرده که علی‌الدوام متوجه شموع مزبور بوده و چون هنگام وزیدن باد شمعهای مزبور بیشتر سوخته سبب اختلاف ساعات می‌شد فانوسی اختراع کرده محفوظ از باد وزیدن گردیده و از آنوقت اختراع فانوس در اینولا شده و چون هنگام پادشاهی او مردم بی‌سواد بوده به‌این معنی که یکنفر که زبان لتین را داند در ایام سلطنت او نبوده به‌این سبب مدرسه در اکسفرد بنیاد کرده که الی حال مدارس دیگر ملحق به‌آن شده مردم در تحصیل مشغول هستند و معلمین چند از سایر فرنگ به‌اینولا آورده در صدد تربیت ارباب علوم و اصناف و صنایع برآمده یکدفعه مردم انگلند را از ورطهٔ ضلالت و جهالت به‌عرصهٔ فراست و آگاهی کشیده از جملهٔ تصانیف آن اینکه کتاب بزرگی در قواعد و قوانین سکسانیه نوشته و کتابی دیگر در طالع عقلا و پادشاهان ملاحظات دیگر نوشته و کتابی دیگر در استهزای حاکمان شرعی که حکم به‌ناحق کنند و مخالفت به‌آنها نوشته و کتابی لاتین وبگریک نوشته. در آخر عمر خود زبور حضرت داود را ترجمه کرده‌و قبل از اتمام‌او فوت او در رسیده. بعد از بیست و هشت‌سال حکمرانی با آن همه زحمت فوت او در رسیده به‌تاریخ ۹۰۰ عیسوی. پنجاه سال عمر داشته. بعد از بیست وهشت‌سال پادشاهی با آن همه زحمات وفات یافته.

در تاریخ ۹۰۰ ادوآرد پسر الفرید به‌تخت شاهی به‌جای پدر نشسته. اول مدرسهٔ کمبرج که بالفعل هم چشمی به‌اکسفرد می‌کند در نهایت خوبی و پاکیزگی ساخته‌اند. جمعی کثیر از طلاب در آن مشغول به‌تحصیل بوده و بالفعل می‌باشند. کیفیت آنرا خواهم نوشت، و بیشتر اوقات ادوارد با طائفه و نیز مصرف به جنگ و جدل شده و بعد از آن فوت شده در تاریخ ۹۲۵ اثلتن[1] پسر ادورد به‌تخت شاهی نشسته شانزده سال پادشاهی کرده و بیشتر اوقات او مصروف به‌جدال با ونیز شده از جملهٔ ابنیه‌ای که او بنیاد کرده و سبب دولت مردم شده اینکه حکمی صدور نموده و جاری کرده که هریک از تجاران انگریزی که سه دفعه سفر دریا کرده و

به‌سایر بلاد تجارت کرده در دفعهٔ ثالث او را مفتخر به‌منصبی از مناصب نموده و نام در دفتر بزرگان نویسند. به‌اینواسطه بیشتر از تجار بنای معامله با سایر ولایات گذارده تجارت معقولی در انگلند بنا شده. از هرطرف تنخواه به‌اینولا آورده و از اینجا به‌جای دیگر فرستاده و مردم در نهایت خوبی و رفاهیت رو به‌ترقی نهاده و فوت او در رسیده.

به‌تاریخ ۹٤۱ عیسوی اثلتن فوت شده اوسنه برادر او به‌تخت نشسته نیز علی‌الاتصال پریشان احوال از دست تاخت و تاراج و نیز گشته. شش سال پادشاهی کرده در بیست ونه سالگی در میان اطاق خود او را شخصی مسمی به‌دلی الف بضرب خنجر کشته و بعد از آن برادر او به‌جای او نشسته.

به‌تاریخ ۹٤۷ عیسوی ادرد به‌تخت نشسته. به‌سن بیست و سه‌سالگی بوده و چون اهالی دنمرک که ساکن اینولایت بودند هروقت که هرکدام از پادشاه فوت شده بازاری آشفته دیده بنای طغیان گذارده که خود حکومت انگلند را متصرف شوند و بعد از اینکه پادشاه جدیدی جمعی از آنها را تنبیه کرده مابقی آرامی گرفته تا اینکه پادشاه مزبور فوت شده ایضاً بنا را به‌هنگامه‌جویی گذارده در هنگامی که ادرد به‌تخت آمده نیز طایفهٔ ونیز به‌قاعدهٔ معهود خود بنا را به‌غوغا و شورش گذارده ادرد سپاهی عظیم فراهم آورده و در هریک از شهرهای انگلند حاکمی با سپاهی معدود تعیین کرده و قلعجات و سنگران چند از برای آنها ساخته و حکم به‌آنها داده که در هریک از بلاد انگلند که طایفهٔ مزبوره بنای طغیان و سرکشی گذارده آنها را سیاست کنند. ادرد مردی بوده مقدس یعنی بنا به‌مذهب کثالیک یکی از بزرگان کلیسا مسمی به‌دان‌استن در کلیسا وعظی کرده که کشیشان انگلند موافق مذهب کثالیک باید عروسی نکرده یعنی در مدت عمر مجرد و تعلق به‌لذات دنیوی نداشته باشند. ادرد حکم او را کالوحی‌المنزل دانسته حکمی جاری کرده که کشیشان مزبور ترک نکاح کرده موافق صوابدید دان‌استن عمل کنند. و بعد از آن دانستن رسوخی در مزاج ادرد کرده به‌حدیکه مدخلیت تامی در امورات ملکی نموده او را خزانه‌دار خود ساخته. مدت نه سال ادرد پادشاهی کرده و فوت شده در تاریخ ۹۵۵ ادوی برادر ادرد به‌تخت شاهی آمده. هفده ساله بوده. در هنگام حکومت او اوامری که قابل تذکار باشد در تاریخ انگلند این است که

دختری عموزادهٔ او مسمی به بالکیوا در نهایت صباحت و ملاحت بوده ادوی را میلی تام به‌مشارالیها بهمرسیده و چون موافق مذهب کثالیک منسوبان را نباید به‌عقد خود درآورند دان استن ادوی را مانع ازمیلان او و ارادهٔ مناکحت با او نموده. ازسویی میلان خاطر او را زور آور شده قبول قول دان استن را نکرده. و در روزیکه مردم به‌شکرانهٔ تاج‌گذاری او به‌عیش وعشرت مشغول بوده دان استن در بارگاه ادوی را ندیده، داخل به‌حرم او گشته. او را در منزل مادر بالکیوا دیده گریبان او را گرفته کشان کشان در نهایت خفت به‌بارگاه آورده و متهم می کند که اراده به‌خلاف شرع می کند. روز دیگر ادوی دان استن را به‌محاسبهٔ ولایتی طلبیده که سالها خزانه‌دار پدر او بوده.او را در پای حساب آورده و چون مشارالیه از حساب عاجز شده ترک ولایت را کرده و بعد از آن ادوی عموزاده خود را به‌عقد درآورده. چون در آنوقت مذهب همه انگریز کثالیک بوده از سویی مردم را تنفر از عروسی ادوی که خلاف آنها بوده بهم رسیده و از جانبی به‌علت اینکه دان استن را مثل بت ستایش می کرده و چون مشارالیه را اخراج بلد کرده نیز سبب تکدر آنها گشته ارچ بیشاب کنتر بری بزرگ همه کشیشان انگلند الکیوا زن ادوی را از حرم او به‌زور کشیده جبراً به‌ایرلند فرستاده صورت مشارالیها را داغ کرده فقیرهٔ مظلومهٔ مذکوره به‌علت اینکه زیاده از حد میلی به‌ادوی داشته مخفی از مردم به‌لندن آمده ارچ بیشاب مزبور از این معنی اطلاع یافته جمعی از سالدات را به‌عقب مشارالیها فرستاده. او را دستگیر و در نهایت بیمروتی و بیرحمی به‌قتل رسانیده. و از سویی دانستن به‌انگلند آمده و برادر او ادکر را بروی او کشیده ادکر به‌علت اطلاع از فوت زن خود و زیادی غم و اندوه فوت یافته. بساکسانیکه به‌این بدی اعتقاد مردم مورد سیاست گردیده اللهم احفظ به‌تاریخ ۹۵۹ ادکر به‌تخت شاهی آمده و در عهد شاهی ادکر نوعی انتظامی در انگلند یافته که نه احدی از خارج ولایت تواند هجوم به‌ولایت مزبور نموده و نه کسی در ولایت تواند درصدد طغیان و بلوا گردد. چنانچه جمعی سپاه در ولایت انگلند معین گشته که سپاه اسکاتلند را مانع از دخول و تاراج به‌اینولایت نموده و کشتی جنگی چند به‌جهت محافظت دریا معین کرده که از هرسو به‌محارست جزیرهٔ مزبور اجتهاد نموده و همیشه در دورهٔ انگلند گردش کرده که کسی غریب را مانع از دخول شوند. و اهالی غربا و اهل

صنعت صنایع چند به‌اینولایت آورده شیوع داده و قواعد و قوانینی که به‌جهت مملکت مصرف داشته به‌این ولایت آورده. از جملهٔ ابنیهٔ او این که گرگ بسیاری در این جزیره به‌اضرار گوسفندان کوشیده به‌جهت دفع آنها همیشه به‌شکار گرگ رفته نسل آنها را منقطع کرده و از آن پس مسموع می‌شود که در ویلز گرگ بسیاری است قراری می‌دهد که هر کس یک سر گرگ آورد فلان مبلغ را می‌دهند. بعد از این که چنین قاعده گذارده هرچه گرگ در آنولایت بوده مجموع را کشته چنانکه مطلقاً گرگ یافت نشده بالفعل در این جزیره گرگ یافت نمی‌شود. در این وقت فوت او در رسیده و بعد از آن پسر او ادوارد به‌تخت نشسته.

بتاریخ ۹۷۱ عیسوی ادورد اول پسر ادکر مسمی به‌شاهی شده مدت چهار سال به‌حکومت انگلند مشغول بوده. آدم خلیق خوش خلق کم آزاری بوده. در روزی بعد از شکار به‌دیدن الفریدا مادرثانی خود رفته. در حوالی خانه‌الفرید خواهش آبی می‌کند نوکر الفرید آبی آورده هنگام نوشیدن آب نوکر مزبور خنجری به‌پهلوی او زده از جریان خون او را غشی دست داده از اسب سرازیر کرده پای او در حلقهٔ رکاب مانده اسب دوان دوان او را هلاک کرده. گویند الفرید نوکر خود را اغوای کشتن پادشاه کرده بود که پسر خود مشارالیها به‌جای او به‌تخت نشیند.

به‌تاریخ ۹۷۵ ایثلر بر برادر او به‌تخت آمده و چون مشارالیه مردی ضعیف‌العقل و بی‌قابلیت بوده دولت و نیز سپاهی بر سر انگلند آورده سپاه مزبور در تحت سوین بزرگ بوده و از جانب انگلند دوک مرشا به‌جنگ آنها رفته سپاه او با او شکست خورده. مدتها انگریز سعی در اخراج ونیز کرده و سعی آنها باطل روزبه‌روز قوت ونیز زیاد شده بالاخره دولت ونیز همهٔ انگلند را به‌حیطهٔ تصرف درآورده چنانچه از قرار تاریخ انگلند سوین مزبور به‌تخت آمده به‌تاریخ ۱۰۱۳ عیسوی سوین پادشاه دنمرک در انگلند ادعای شاهی کرده. جزیرهٔ مزبور را به‌تصرف خود درآورده مدت یکماه ونیم از آن پس سوین مزبور وفات یافته و بزرگان انگلند شرحی به‌ایثلر بر نوشته او را استدعا نموده که مراجعت به‌انگلند کرده. بعد از مراجعت بنای بی‌تدبیری و جهالت گذارده چنانچه مردم از مکاید ظلم او به‌جان رسیده به‌تاریخ ۱۰۱۶ عیسوی کُنوت پسر سوین پادشاه دنمرک با سپاهی عظیم به‌انگلند آمده وایثلر بر فوت نموده. مدت سی‌وپنجسال پادشاهی بی‌مسمی بوده. و بعد از آن آدمند پسر

بزرگ ایثلر به‌تخت شاهی آمده. مردی شجاع و دلیر و قوی هیکل بوده. او را آهن پهلو می‌نامند. سابقاً دولت انگریز طالب این شده که او را به‌حکومت انگلند قرار دهند لیکن وقتی که او به‌تخت آمده استعداد و توانایی دولت ونیز را نتوانسته که از انگلند قرار دهند لیکن وقتی که او به‌تخت آمده استعداد و توانایی دولت ونیز را نتوانسته که از انگلند بیرون کند وعلی‌الدوام در مجادله مشغول بوده بالاخره دولت ونیز و بزرگان دولت انگریز هرطرف از جدال آنها به‌تنگ آمده بنای مصالحه با او گذارده به‌این نهج که برخی از ولایت انگلند متعلق به‌آدمند بوده و بعضی به‌سپاه ونیز. به‌این معنی که ولایات شمالی متعلق به‌آدمند و سمت جنوبی متعلق به‌کُنوت باشد. بعد از طی این مصالحه به‌فاصلهٔ یکماه آدمند به‌اکسفرد رفته و جمعی او را مقتول نموده. دوپسر و دودختر از او باقیمانده یکی از دختران آدمند جمز اول پادشاه انگلند تولد و از نسل او جارج ثالث پادشاه هذه‌العصر تولد شده.

به‌تاریخ ۱۰۳۰ عیسوی کنوت پادشاه انگلند شده. و پسر از آدمند باقی مانده هردو را به‌دنمرك فرستاد به‌بهانهٔ اینکه آنها را تربیت کنند و در مخفی حکمی به‌رعایا و امینان خود فرستاده که آنها را به‌قتل رسانند. لیکن دولت دنمرك آنها را به‌هنگری در نزد پادشاه هنگری فرستاده که در آنجا آنها را تربیت کنند. مردم انگلند را از او خوش و یا راضی از و نموده برخی را که گمان خیانت از آنها می‌رفت به‌وسیلهٔای مقتول ساخته و زن ایثلر بر را به‌مناکحت خود در آورده که مردم را مایل به‌خود کند. و نیز شرط کرده که بعد از فوت او اطفالی که از زن ایثلر بر باقی مانده به‌تخت سلطنت نشاند. و در مدت عمر خود فتوحات چند نموده و در آخر عمر در نهایت تقدس و تقوی به‌قاعدهٔ دین مسیحی عمری بسر برده‌خیرات و مبرات به‌نزد کشیشان و کلیساها فرستاده روزی بعضی از مزاح گویان بارگاه او برسبیل تعارف و رسوم دنیا بنای خوش مزاجی و چاپلوسی با او گذارده او را مخاطب خداوند بحروبر نموده. درحالت این معنی را نپسندیده بلکه استهزا دانسته فوراً درکنار دریا رفته کرسی خود را گذارده و نشسته. هنگامی که آب دریا روی به‌جزیره نموده فریادی مهیبانه به‌دریا زده به‌این سیاق که:

در آنجا که من پادشاه دریا و صحرا هستم تو که آب دریا هستی بایدایستاده نزدیک به‌کرسی من نیامده و پای خداوند خود را ترنکنی. حضار را به‌خاطر رسیده

که او را خبط دماغ بهمرسیده بعد از اینکه آب دریا نزدیک به‌او آمده و قدمهای او را ترکرده روی خود را به‌مزاح گویان کرده می‌گوید مرا سزاواری پادشاهی دریا و صحرا نیست. آنکه خداوند دریا و صحرا است و قدرت کاملهٔ او آب دریا را در حرکت می‌آورد سزاوار است که پادشاه باشد. بعد از آن گویند احدی مزاج گویی او را نکرده مدت هفت‌سال حکمرانی انگلند را کرده و بعد از آن فوت او در رسیده. سه پسر از او مانده، سوین و هررالد و هردی. کنوت مملکت ناروی را به سوین واگذارده و دنمرك را به هردی کنوت و مملکت انگلند را به هررالد واگذارده.

به‌تاریخ ۱۰۳۷ عیسوی هررالد به‌تخت انگلند نشسته معزی‌الیه مرد ظالم و بددل و بد رفتار و بیرحم بوده. فوت او در رسیده و برادر او هردی کنوت به حکومت انگلند آمده و احدی مانع او نشده لیکن چندان زیست نکرده.

به‌تاریخ ۱۰٤۱ عیسوی فوت او در رسیده. چون وارثی از او به‌عرصهٔ وجود نبوده مجدداً مردم انگلند خواهش پادشاهان قدیم خود که از سلسله جلیله‌سکسانیه بوده‌اند نموده که یکی از آنها به‌تخت انگلند آمده حکومت کنند. ادورد خلف‌ایثلر را که در نارمندی توقف داشته طلبیده او را به‌تخت انگلند نشانیده و چون منازعه فیمابین یکی از بزرگان انگلند مسمی به‌ارل گاردن وادورد پیدا شده بزرگان انگلند به‌جهت رفع نزاع دختر ارل‌گاردن را به‌مناکحهٔ او درآورده منازعهٔ آنها به‌مصالحه انجامیده ولیکن چندان موافقتی فیمابین ادورد و دختر مزبور پیدا نشده چنانکه مجدداً سبب نزاع فیمابین ارل مزبور وادورد شده. سپاهی معدود بر سر ادوردآورده و جدال به‌او نموده وادورد او را شکست داده و فرار نموده به‌فرانسه رفته مجدداً سپاهی بر سر انگلند کشیده وادورد مصلحتاً با او مصالحه کرده. بعد از چندی فوت او در رسیده پسر او مسمی بگاردین هررالد به‌جای پدر خود آمده. از پدر حرص مال دنیا و طمع ریاست داشته و چون جوانی با استعداد و قابلیتی بوده، ادورد از او متوهم گشته که بعد از فوت او شاید هررالد به‌تخت سلطنت نشیند. قرار داد کرده که ولیعهدی از برای خود تعیین کند. بنابراین به‌عقب برادرزادهٔ خود ادورد که که در هنگری توقف داشت جمعی را فرستاده. ادورد اولاد او را از هنگری به به‌انگلند آورده لکین بعد از چند روزی فوت او در رسیده و دل پادشاه از این معنی شکسته و به‌ملاحظهٔ اینکه ادکر—ایثلدبر برادر زادهٔ او قابل حکومت نبوده و از

گشته. محال نار ثمبرلند کلا طغیانی کرده. محال مزبور الی حال آباد نشده و اموال بزرگان و نجبابه تاراج رفته و به‌این سبب نجبا و خاندان قدیم به‌فقر و فنا گرفتار گردیده بسا خاندان در بدر گردیده و خارج از عزت و آبرو و دولت گشته. بزرگان رو به‌ضعف نهاده بالاخره در آخر عمر خود ولیم را میل اینکه ولیعهدی به‌جای خود گذارده که وارث سلطنت او گردد. چهار پسر داشته و چند دختر نیز داشته. رابرت از پدر خود خواهش حکومت نارمندی را نموده پدر او جواب می‌دهد که اگر چه من طالب این بوده‌ام که ترا ولیعهد کنم لیکن شرط نکرده‌ام قبل‌از رفتن به خواب جامه از بربیرون کنم. به‌این معنی که‌مادام حیات خودحکومت متعلة به‌خود من است. از این جواب رابرت پسر او از این معنی بیدماغ شده در این بین حسد و نزاعی فیمابین پسران او روی داده هرچه ولیم سعی در مصالحه و میانجی‌گری آنها کرده چاره نبخشیده و نزاع فیمابین آنهابرقرار بوده. به‌تاریخ ۱۰۷۶ عیسوی رابرت پسر ولیم با جمعی از رفقای خود از انگلند به‌عزم تسخیر قلعهٔ مروین‌پایتخت نارویج بیرون رفته حاکم قلعهٔ مزبور او را مانع از دخول به‌آنجا گشته. مدت پنجسال منازعه فیمابین پدر و پسر روی داده بالاخره جمعی از اهالی نارمندی را به‌طرف خود مایل کرده و از آن پس ولیم سپاهی عظیم از انگریزی فراهم آورده و به‌نارمندی رفته سپاه رابرت را شکستی داده، در حوالی قلعهٔ کریدای تلاقی ولیم بارابرت واقع و هردو صورت بندی داشته یکدیگر را نشناخته حمله به‌یکدیگرنموده در آنوقت رابرت به‌ضرب شمشیر پدر خود را از اسب فرود آورده. ولیم به‌نعره استمداد از سپاه خود جسته رابرت صدای پدر را شناخته شرمنده و منفعل از اسب به‌زیر آمده دست و پای پدر را بوسیده استدعای عفو تقصیرات از او نموده و فوراً قسم یاد کرده که مادام حیات سر از ربقهٔ اطاعت او به‌در نخواهد برد. هردومراجعت به‌اردوی خود نموده از آن پس به‌انگلند برگشته و اوقات به‌انتظام امور انگلند مصروف کرده بالجمله ارض انگلند را از رعایا گرفته و ناحق به‌اهالی نارمندی داده و به‌قدر یکهزار وچهارصد مزرع بزرگ از رعایای انگریز را خود متصرف شده و چون مایل به‌شکار کردن بوده محال همشیر[1] را به‌قدر سی‌میل خراب و بی‌رعیت کرده که حیوانات شکاری او در آنجا مانند. و رعایای بیچاره را از اماکن خود

---

۱. هامیشایر.

آواره کرده و حکمی جاری کرده که هر کس به‌عزم صید به‌شکارگاه او رود چشم او را خواهد کند. و قرار داد کرده که قتل نفس را به‌خونبها علاج کنند. ولیکن ولیم در اینمدت دولت عظیمی فراهم آورده دستگاهی ملوکانه در نهایت عظمت به جهت خود چیده. برادر او ادرد بیشاب میسو با دولت فراوان عازم ایتالیا بوده هنگام خروج او از انگلند اطلاع یافته او را مانع از رفتن نموده و او را گرفته به نارمندی فرستاده محبوس ساخته و اموال او را ضبط نموده و چون از اهالی کلیسا بوده پوپ که بزرگ همهٔ کلیساهای فرنگستان بلکه نایب حضرت عیسی است هرچه سعی در استخلاص او نموده چاره نبخشیده بعد از چندی یکی از ولایات متعلقه به او مسمی به‌مین از محال فرانسه یاغی شده و از انگلند سپاهی بر سر آنها برده که اهالی مین را تنبیه کند و چون مغوی[1] یاغیان مزبور را پادشاه فرانسه دانسته منازعه با او نموده و تاراج به‌بعضی از ولایات فرانسه آورده و چند ولایت او را خراب کرده و برخی از شهرهای مزبور را آتش زده در این بین گیرودار اسب او در میانهٔ خاکستر گرم رفته پای او سوخته چراغ پاشده و در بالای قاش زین افتاده اندرون او معیوب شده و ناخوش شده مراجعت به‌معسکر خود کرده و چون بیماری او شدت بهمر سانیده مرض موت در او هویدا گشته از کردار ناهنجار خود مثل اکثر مردم اهل دنیا خجل گردیده. دست ندامت به‌هم فرسوده خیرات چند نموده اموال بسیاری وقف کلیساها کرده. اکثر بزرگان انگلند را که به‌ناحق محبوس کرده بود آزاد کرده و از زندان بیرون آورد بالاخره برادر خود را از محبس بیرون آورده و ولایت نارمندی و مین را به‌رابرت پسر خود واگذارده و شرحی به‌ارچ پیشاپ کنتر بری به‌لندن نوشته و خواهش مند گردیده که پسر ثانی او را ولیم پادشاه انگلند کند. در تاریخ ۱۰۸۷ فوت او در رسیده. شصت‌وسه‌سال عمر کرده و بیست‌ویکسال پادشاهی انگلند را کرده. از جملهٔ قواعدی که در لندن گذارده بود اینکه هشت ساعت از ظهر گذشته اعم از زمستان و تابستان مجموع مردم بایست کلا در رختخواب روند. اگر در هرخانه چراغی روشن بوده یعنی بعد از ساعت هشت جریمهٔ عظیمی می‌بایست دهند. حکم مزبور را مسمی بکرفیو نموده.

به‌تاریخ ۱۰۸۷ ولیم ثانی پسر ولیم کانکور که او را ولیم سرخ مومی‌نامند

---

۱. مغوی = اغواکننده.

زده. سکهٔشاهی از رواج افتاده و مردم کلا مضطر و پریشان و حیران شده حرج ومرج غریبی دست داده. به‌تاریخ ۱۱۳۷ ال کلا بهستر بر سر طغیان و یاغی‌گری برآمده و سپاهی معدود فراهم آورده و سال دیگر داود پادشاه اسکاتلند به‌حمایت متلدا کوشیده با سپاهی عظیم به‌انگلند آمده تاخت و تاراجی کرده لیکن استیون سپاهی به‌مقاومت آنها فرستاده آنها را شکست داده و چون استیون بزرگان انگلند را مطلق العنان محصون در قلعجات خود دیده سعی در این نموده که قلعه‌جات آنها را منهدم نموده و ایضاً آنها از استیون بری و ناراضی شده و به‌مخالفت او برخاسته و ضمناً طالب مراجعت متلدا به‌انگلند شده. به‌تاریخ ۱۱۳۹ متلدا با رابرت ارل کلا بهستر به‌انگلند آمده. اگر چه اولا زیاده از یکصدوهشتاد سواره به‌همراه نداشته لکن به‌تدریج مردم به‌گرد مشارالیها جمع آوری نموده و بزرگان ولایتی درقلعجات خود نشسته هرکدام به‌تاراج دیگری قیام نموده اموال یکدیگر را به‌یغما برده و دزدان و قطاع‌الطریق سر راهها را بسته دهات و بلوکات خراب و ویران شده و زمین و زراعت لم‌یزرع مانده و قحطی درانگلند پیدا شده در این بین ارل کلابهستر در حوالی کنکنشیر به‌مجادله استیون قیام نموده و از طرفین قتل و نهب روی داده بالاخره سپاه استیون شکست خورده خود به‌تنهایی به‌جدال مشغول بوده تا اینکه شمشیر او شکسته او را زنده دستگیر کرده به‌قلعه کلاسیستر باغل و زنجیر فرستاده بعد از ماهی تاج‌شاهی بر سر متلدا گذارده و چون متلدا بزرگان ولایت را مطلق العنان و محصون در قلعاهای خود دیده سعی در این می‌کند که تخفیف در قوت آنها داده و از این معنی بسیار از بزرگان بر سر یاغی‌گری قیام نموده و طغیان کرده و شرحی به‌اهالی لندن نوشته که ساکنین لندن بلوای عامی بر سر متلدا کرده مشارالیها را دستگیر کنند. و ازسویی بیشاپ وینچستر برادر استیون جمعی برپا کرده طغیانی نموده. متلدا را خوف غالب و از لندن فرار نموده به‌قلعهٔ وینچستر رفته و مردم قلعهٔ مزبور را محاصره کرده و به‌علت قلت آذوقه و قحطی متلد از قلعهٔ مزبور گریخته و برادر مشارالیها که ارل کلاسیستر بوده دستگیر شده و او را به‌جای استیون در مجلس گذارده و استیون را مجدداً بر سر تخت آوردند. متلدا به‌شهر آکسفرد گریخته و سپاهی فراهم آورده و ایضاً مجادله با استیون نموده بالاخره متلدا از راه اضطرار فرار به‌فرانسه نموده.

به‌تاریخ ۱۱۰۱ هنری پسر متلدا به‌انگلند آمده ادعای ارث مادر خود را کرده به‌علت اینکه متلدا وارث حقی ملکی بوده و از سویی استیون سپاهی فراهم آورده به‌مقابلهٔ او قیام نموده. بزرگان انگلند به‌میانجی برخاسته قرار می‌دهند که بعد از فوت استیون هنری به‌تخت انگلند نزول کند و هنری مراجعت به‌مسکن خود نموده. سالی پس از آن استیون فوت شده.

به‌تاریخ ۱۱۰٤ هنری ثانی پسر متلدا به‌تخت انگلند آمده و اهالی انگریز او را در نهایت احترام به‌تخت آورده و فوراً حکمی می‌دهد که قلعجات انگلند که سبب حصونت و مورث طغیان بزرگان انگلند گردیده خراب کنند. مگر اینکه چند قلعهٔ مضبوطی گذارند که برای روز بد و نیک به‌کار پادشاه آید. و چون سابقاً قاعده این بود که هریک از بزرگان در هریک از بلاد که توقف و ساکن بوده رعایای آنحدود مطلقاً رعیت و فرمانبردار و اسیر بزرگان بوده این قاعده را بکلی موقوف نموده و حکمی جاری کرده که رعایا مطلق آزاد بوده چنانچه الی‌حال این قاعده در آنولایت جاریست. و نیز حکمی داده که اعزه و نجبای ولایت را موافق استعداد و قابلیت آنها به‌خدمات ولایتی مرجوع دارند نه به‌علت طایفهٔ آنها. و چون سابقاً هر فرقه از مردم برتری از سایر ناس داشته یکی بزرگان و امرا که هریک در محال خود خداوند آنسرحد بوده و همه مردم سر در ربقهٔ اطاعت آنها گذارده و سایر نجبا و اعزه و فقرای محال مزبور کلا در حیطهٔ تصرف اطاعت او بوده و فرمان او بعینه مثل فرمان پادشاهی در حدود مزبور جاری بوده و فرقهٔ دیگر اهالی کلیسا و کشیش که آنها نیز تسلطی تام بر سر مردم داشته لیکن بعد از جریان احکام او امر او بزرگان به‌تدریج روی به‌تخفیف آورده یعنی قوت و قدرت آنها، ولیکن در تقلیل کشیشان سعی کرده و بسیار امر مزبور را مشکل دیده. در آنوقت کشیشان ارامنه و یا کثالیک منتهای تسلط در انگلند داشته و عوام الناس بلکه خواص مردم آنها را نایب حضرت عیسی دانسته چنانچه هر فردی از افراد ناس هر روز آنچه در دل داشته به‌کشیشان گفته و هرکدام مرتکب گناهی که شده به‌نزد کشیش رفته و جهی به‌او داده و بخشش نامه از او گرفته در نهایت خاطر جمعی و فراغ از خوف عذاب به‌عقب کار خود رفته، طمس بکت نام یکی از بزرگان کلیسا به‌منصب ارچ بیشابی که بزرگترین کشیشان انگلند از جانب پوپ منصوب

و شهرتی در شهر پیچیده که ریچرد حکم به‌قتل یهودان کرده. بسیاری از آنها را مردم شهر مقتول نموده و خانه‌های آنها را سوخته بسا بیچارگان یهود را بی‌خانمان کرده لیکن بعضی از بزرگان شهر مردم را از اضرار یهودان مزبور مانع گردیده در این ضمن خبری از بیت‌المقدس به‌همهٔ فرنگستان رسیده که ایضاً اهالی مسلمانان بر سر آنمکان هجوم آورده و از هر ولایتی جمعی از سپاه عیسوی فراهم آمده که موافق قاعدهٔ آنها رفته. پادشاه فرانسه [1] اصراری مالا کلام به‌ریچرد نموده که به جنگ مسلمانان رود و سپاهی از انگریز و فرانسه در فرانسه اجماع کرده همهٔ آنها یکصدهزار نفر بوده و هردو سپاه با هم متعهد و ممهد شده که متفقاً به‌جنگ رفته و از راه دریا عزیمت بیت‌المقدس را کرده اتفاقاً در عرض راه طوفانی آنها را گرفته سال آینده اندك نزاعی فیمابین آنها واقع ولیکن به‌صلح انجامید و پس از آن عازم به‌جور سلام [2] گردیده. اتفاقاً بعد از ورو به‌بیت‌المقدس قلب پادشاه فرانسه را ناخوشی عارض و مراجعت به‌فرانسه نموده. ده‌هزار سپاه فرانسه ابوابجمعی خود را در تحت ریچرد گذارده ریچرد با صلاح‌الدین که از بزرگان مسلمانان بوده مجادله کرده مشارالیه سیصدهزار سپاه داشته صلاح‌الدین را شکست داده وفتوحات بسیاری نموده و مصمم به‌تسخیر شهر اسکلان گشته و شهر مزبور را تسخیر کرده و بعد از آن به‌بیت‌المقدس رفته و چون سپاه انگریز چندان قوتی نداشته که تاب مقاومت سپاه اسلام را آورند بنا را به‌مصالحه گذارده و عهد نامه با صلاح‌الدین نوشته که صلاح‌الدین رخصت به‌مسیحیان دهد که هرساله به‌زیارت بیت‌المقدس رفته و ریچرد مراجعت به‌ولایت خود نموده و به‌لباس مبدل از راه نمسا عبور کرده ولیکن دوك استریا مسمی به‌لیاپول او را شناخته دستگیر و مقید ساخته اهالی انگریز مطلق اطلاعی از احوال او نداشته. اتفاقاً یکنفر مغنی فرانسه ازکنار قلعه که معظم‌الیه محبوس بوده گذر کرده ریچرد در محبس به‌نی‌زنی مشغول بوده به‌نغمهٔ نی بیان غم و غصه و گرفتاری خود را نموده و مغنی مزبور از برون قلعه به‌نوای نی بنای مکالمه را با او گذارده. بالجمله به‌اینواسطه ازکیفیت احوال و اسم و رسم و اوضاع اطلاعی بهمرسانیده و از آن پس مغنی مزبور مراتب احوال او را به‌نزد قوم انگریز اظهار نموده و قوم مزبور سیصدهزار تومان به‌دوك مزبور داده و ریچرد

۱. فیلیپ اگوستوس.
۲. اروشلیم.

را خلاص کرده به‌انگلند فرستاده و چون از بزرگان نمسا به‌طلب وجه به‌انگلندرفته و از وضع استقبال و احترام و شادی که رعایای انگلند در آمدن ریچرد کرده حیرت مالاکلام به‌او دست داده و در مراجعت به‌خدمت پادشاه نمسا عرض کرده که اگر شمهٔ از دوستی اهالی انگریز با پادشاه خود اطلاع داشتیم و یا از دولت آنهاآگاهی می‌یافتیم هر آینه سه مقابل وجه مزبور از آنها می‌توانستیم گرفت و پادشاه آنها را پس داد. هنگامیکه او در دست نمسا محبوس بوده برادر او جان سعی بلیغی داشته که او را از حبس خلاص نکنند به‌سبب اینکه خود طالب ریاست و حکومت‌انگلند بوده. هنگام مراجعت ریچرد از بی‌حقوقی و بی‌وفایی برادر خود آزرده خاطر گشته کونسلی بر پا کرده و او را مقصر و خاین نموده‌و اموال او را ضبط کرده و خود او را مغضوب نموده لیکن چندی پس از آن محبت برادری او را بر سر لطف آورده تقصیر او را عفو کرده. اتفاقاً خزانه‌ای در بلاد فرانسه که متعلق به‌ریچرد بود پیدا شده. پادشاه فرانسه ادعا نموده که خزانهٔ مزبور متعلق به‌اوست. برخی را ادعا اینکه متعلق به‌ریچرد است. ریچرد سپاهی فراهم آورده که به‌ولایت مزبور رفته خزانهٔ مزبور را متصرف شود. در قلعه شلوث[3] تیری ناگهان به او رسیده او را مقتول ساخته و پس از آن در هنگام مرگ وصیت کرده که ملک و خزاین او را تفویض به‌جان برادر او نموده و خود فوت گردیده. چهل‌ویک‌سال عمر داشته و ده سال پادشاهی کرده و اولاد شرعی از او نمانده.

به‌تاریخ ۱۱۹۹ جان به‌تخت پادشاهی رسیده اول قدم برادرزادهٔ خود را که پسرهنری‌دویم و وارث حقی مملکت انگلند بوده به‌دست خود او را به قتل رسانیده و به‌این سبب طایفهٔ انگریز بی‌نهایت از او متنفر گردیده و از سویی ارچ‌بیشاپی از جانب پوپ مأمور به‌انگلند شده و جان او را مانع به‌تعیین خدمت و منصب مزبور گردیده. منازعه فیمابین کشیشان کلیسا و پادشاه واقع شده بزرگان کلیسا معبدها را بسته مردم را مانع از نماز بوده و حکم داده که هیچکدام از مردگان را به کلیساها دفن نکنند. بساکسانی که در این هنگام فوت شده، نعش آنها در کوچه و برزن بدون دفن افتاده. از یکسو پوپ و کشیشان به‌منازعه جان برخاسته و از طرفی رعایا و بزرگان انگلند از افعال او منزجر شده. بالاخره در قلعه

---

۳. شالوس.

مأمور به‌خدمات مرجوعه بوده‌اند در دل آنها پیدا شده و بالاخره بزرگان انگلند پیغام به‌نزد هنری فرستاده که اگر غربانیکه مدخل به‌امورات ملکی کرده است اخراج از خدمات مزبور نموده فبها، والا آنها را با خود او از انگلند اخراج خواهیم کرد. و چون پیغام آنها تأثیر نکرده ارل‌بستر در سر سپاهی از انگریزی شده و همتی گماشته که هنری را از انگلند اخراج کنند. اول وهله در هوس لارد[1] با سلاح جنگ حاضر شده و پادشاه از آنها استفسار نموده که سبب سلاح جنگ چه‌چیز است. بزرگان انگلند در نهایت ادب و خضوع جواب داده که آمده‌ایم به‌عرض و داد ما رسیده باشی و زیاده ازین ما را مخذول نکرده و قوانینی که سالها جاری بوده از دست ندهی. فوراً هنری اقرار کرده که به‌عرض آنها رسیده آنچه خاطرخواه آنها است به‌عمل آورده و در کار آنها سعی خواهد کرد و بعد از آن بیست‌وچهار نفر از بزرگان انگلند را منتخب کرده امورات ملکی را مفوض با آنها نموده و افسران و کارگذارانیکه از انگریز نبوده و بر سر خدمات چند مرجوع داشته بود خارج از خدمت مزبور نموده و از سویی از وکلای رعایا راکه آنها را نیت‌شیر می‌گفتند قرارداد کرده که در هر پرکنه ده وکیلی از آنها از برای رتق‌وفتق امورات ولایتی تعیین کنند که آنها را بالفعل اجزای هوس کامن[2]() می‌گویند. خانه و دفتری جداگانه برای آنها معین کرده وادورد شاهزاده حامی آنها گشته این اول دفعه بود که پارلمنت را بنیاد کرده‌اند. کیفیت پارلمنت را در موقع معین خواهد نوشت. دو عهدنامه که آنها را چرتر می‌گویند در اینوقت نوشته و قوانین و ضوابطی چند در آنها مندرج نموده و ارچ‌بیشاپ کنتربری پادشاه را به‌این قسم قسم داده که مادام حیات از شروطات چرترهای مزبور انحراف نورزیده و نیز لعنت بودی نوشته که هیچکس مخالفت عهدو میثاق مزبور ننموده و در دست هرکدام از بزرگان نیمسوزی بوده که می‌سوخته و بعد از اتمام عهد و میثاق و شرطنامه نیمسوزهای مزبور را به‌زمین زده که هرکس من بعد خلاف قانون مزبور عمل کند مثل نیم‌سوزهای مزبور در جهنم بسوزد و پادشاه همه را قرار داد. لیکن به اندك وقتی قسم خود را شکسته مجدداً او را زور آورده و ایضاً عهدی کرده که درست رفتار کند. و باز عهدخود را شکسته بالاخره امر او بزرگان بلوای عظیمی بر

---

۱. مجلس اعیان لردان House, Lord.
۲. مجلس عوام House Common.

پاکرده و پادشاه هم سپاهی فراهم آورده عاقبت الامر پادشاه مغلوب گشته. خود او و پسر او ادورد را گرفته محبوس ساخته و چون نزاعی فیمابین امرا و ارل‌بستر واقع شده ادورد پسر پادشاه را خلاص نموده و جمعی با او جمع‌آوری کرده و به مجادله ارل‌بستر برخاسته از جدال ارل مزبور را مقتول ساخته و بعد از آن پادشاه را از اندرون بیرون آورده و بعد از آن به‌جنگ بیت‌المقدس که سالها در آنجا منازعه فیمابین مسلمانان و مسیحیان بوده رفته. در آنوقت فوت هنری در رسید به تاریخ ۱۲۷۲ سن هنری شصت وپنجسال بوده و پنجاه و شش‌سال پادشاهی کرده در عهد سلطنت هنری مزبور ویلز به‌تصرف انگریز آمده.

به‌تاریخ ۱۲۸٤ عیسوی ادورد اول به‌جای پدر به‌تخت شاهی نشسته هنگامی که تاج بر سر می‌گذاشت با بزرگان و نجبا و اهالی انگلند کلا شرطی کرده و عهد نموده که مادام حیات در انتظام امور ولایت و رفاه رعیت سعی کرده که با آنها با انصاف سلوك کند و چون پرنس و حاکم ویلز مجدداً سر از ربقهٔ اطاعت انگلند بیرون کشیده بود ادورد سپاهی انبوه فراهم آورده بر سر ویلز رفته و از سویی اهالی ویلز سپاهی کشیده در خارج شهر تلاقی طرفین واقع به‌اندك وقتی آنها را مغلوب و پرنس آنها را مقتول نموده و از آن پس قراردادی با آنها کرده که همیشه ویلز متعلق به‌انگلند باشد. اهالی ویلز در این معنی راضی نشده حرف آنها اینکه حاکم غریب را هرگز قبول نمی‌کنند هرکس را تعیین کنند باید از خود اهالی ویلز باشد علاج این واقعه را به‌این گونه نمود که زن او کوین الینه بار حمل داشت به‌ولایت ویلز مشارالیها را فرستاده و در آنجا طفلی از مشارالیها تولد شده و بعد از آن حکومت ویلز را مسمی به‌طفل صغیره خود که در آنجا تولد یافته بود. همه ویلز از این معنی راضی شده و ولایت ویلز الی حال ملحق به‌انگلند شده و قاعدهٔ کلی گذارده که الی حال پسر اول هر یك از پادشاهان انگلند مادامی که پدر آنها در حیات می‌باشد مسمی پرنس ویلز باشند و بعد از فوت پدر پادشاه شوند.

در سال ۱۲۹۱ شروع در تسخیر اسکانلند نموده. اگر چه مادام حیات او زحمات بسیار در تسخیر ولایت مزبور کشیده لیکن به‌کلی ولایت اسکانلند را مسخر نکرده. در عهد ادورد اجزای مشورتخانه را به‌قاعده و قانونی که حال از

آنقرار عمل می‌کنند فراهم آورده آنها را مسمی به‌پارلمنت نموده. کیفیت پارلمنت مفصلا خواهد نوشت. بالجمله در هر یك از شهرها وکلای خود را به‌لندن فرستند و در هر محالی دو نفر و از هر شهری چند نفر به‌لندن فرستاده که در معنی وکلای ولایت مزبور بوده و هر امری که در ولایت روی داده به‌اطلاع وکلای آنها می‌باشند از جمله چیزهایی که به‌جهت ادورد روی داده قبل از اینکه به‌تخت سلطنت آید در جنگ بیت‌المقدس خنجر زهرآب‌گونی به‌دست او رسیده. نزدیک به‌هلاکت بوده. اطباء چارهٔ او را به‌این نحو نموده که یکنفر زخم او را مکیده زهر را از بدن او بیرون آورند. الینه زوجهٔ او زخم او را مکیده زهر را از بدن او بیرون کشیده. هیچکدام از آنها را اثر زهر ناخوش نکرده و جان ادورد به‌سلامت مانده در عهد سلطنت ادورد چیزی که لایق تذکار باشد از او سرنزده در آخر عمر او به‌ناخوشی زهیر[1] گرفتار و فوت او در رسیده در سن شصت‌وهشت سالگی و و سی‌وپنجسالگی پادشاهی او. در عهد ادوردعینک در انگلند اختراع شده و قطب‌نما برای مصارف دریا و راهنمایی کشتی درآنجا اختراع شده.

به‌تاریخ ۱۳۰۷ ادوردثانی پسر ادورد اول به‌تخت پادشاهی آمده بیست‌و سه سالگی بوده. مشارالیه مردی رقیق و بدرفتار بوده. گویند رفقای او او را بدرفتار نموده چنانچه مردم از دست بدرفتاری او عاجز شده و او نیز از شکایت مردم به تنگ آمده. عاقبت الامرترك پادشاهی کرده سلطنت را به‌پسر خود ادوردثالث مفوض داشته و بعد از آن در قلعهٔ مسمی به‌برکلی کسل او را محبوس نموده و زجر و آزاری به‌او نموده چنانچه آهنی سرخ در مخرج معتاد او کرده به‌این زجر و بیمروتی او را هلاك ساخته. در عهد سلطنت او مدرسه ویلق پایتخت آیرلند را ساخته‌اند. مدرسهٔ مزبور در نهایت بزرگی و خوبی است.

به‌تاریخ ۱۳۲۷ عیسوی ادوردثالث به‌تخت سلطنت آمده پادشاهی رزم جو و جنگ دوست بوده اول سلطنت خود همتی به‌تسخیر اسکاتلند گماشته و به کرات جنگ و جدال با آنها نموده پادشاه اسکاتلند مسمی به‌ادورد را محبوس کرده و بعد از آن سپاهی موازی سه‌هزار نفر اجتماع و بر سر ولایت فرانسه برده و از طرف فرانسه یکصدوبیست‌هزار نفر بوده. اتفاقاً از قرار مورخین انگریزی

---

۱. اسهال خونی شدید.

فرانسه را شکست داده. در این جنگ چهار توپ آورده بودند و این اول دفعه ایست که توپ متداول شده و سابقاً با تیر و کمان و شمشیر و سایر، جدال می‌کردند چون در این جنگ فتح عظیمی از برای انگریز دست داده بود این جنگ را گرمی می‌نامند. و بالفعل فخر بسیاری از این جنگ می‌کنند. و چندی بعد جنگ دیگر با فرانسه کرده و شکست معقولی به‌آنها داده و جان پادشاه فرانسه را دستگیر و به‌انگلند فرستاده. در این بین پادشاه اسکاتلند سپاهی بر سر انگلند آورده کوین قبیه زن پادشاه سپاهی فراهم آورده و مقابله با آنها نموده و بعد از تلاقی و مجادله به‌اندک وقتی قشون اسکاتلند را شکست داده و پادشاه آنها را اسیر و به‌لندن فرستاده بالجمله در عهد ادورد اکثر اوقات به‌جنگ وجدال مشغول و بیشتر غالب آمده در عهد ادوردثالث آدرکرتر که نشان بزرگان است اختراع شده و بعد از آن سایر پادشاهان انگلند هرکدام را خواهند مفتخر و منصب دهند آدرکرتر می‌دهند به‌او. پادشاه مزبور شصت‌وپنجسال عمر کرده و پنجاه‌ویک پادشاه بوده بهترین پادشاهان انگلند بوده رزم‌جو و بزم‌آرا لقب‌پادشاهی فرانسه به‌او ملقب شده و بعد از آن هرکدام از شاهان انگلند ملقب به‌لقب مزبور گردیده. پادشاه هذه‌العصر لقب مزبور را که نامی بی‌مسمی بوده از القاب خود بیرون کرده. و درسن شصت‌وپنجساله فوت شده.

به‌تاریخ ۱۳۷۷ عیسوی پسرزاده هنری، ریچردثانی به‌تخت آمده در سن یازده سالگی بوده وقتی که به‌تخت نشسته امور سلطنت مفوض به سه عموی او دوك‌لنکستر و دوك یارك و دوك کلاستر گردیده و مشارالیها بعد از چندی خراجی از برای مردم گذارده که الحق کسی تحمل او را نمی‌آورده. این است که قراری داده که هر نفری که در لندن توقف دارد و سن او زیاده از پانزده سال است یک شلینگ باید بدهد و هنگامی که محصل دیوان به‌جهت تحصیل وجه مزبوره، رفته اتفاقاً شخص آهنگری را دختری بوده کمتر از پانزده سال. محصلان مزبور را حرف اینکه دختر او از پانزده زیاده است به‌جهت امتحان دختر مزبور بیعصمتی کرده ملاحظه جامه زیرین مشارالیها را نموده و وات‌تیلر پدر دختر با چکش آهنگری خود را از روی غیرت و غضب محصل مزبور را کشته فوراً بلوایی کرده. تخمیناً یکصدهزار نفر بر سر او جمع شده در میدانی وسیع جمع شده و حمله به

به‌قلعهٔ طور آورده و درب او را شکسته ولاردچنلر و ارچ بیشاپ کنتربری و لاردتری زردی و ریچرد و جمعی دیگر در آنخانه آمده که از مردم استفسار احوال آنها را نمایند. در این بین لاردمیار لندن به‌ضرب دکنک خود او را کشته سایرین دست به کمان برده که به‌جنگ مشغول شوند. ریچرد خود را به‌معرکه حاضر کرده و به‌آواز بلند مردم به‌اینگونه خطاب نموده که آیا میل به کشتن پادشاه خود دارید. اگر سردار شما کشته شد من اینک سردار شما هستم. هر چه خواهش شما است از آنقرار معمول خواهم داشت و مردم را آرام و پراکنده کرده و لیکن به‌اندك وقتی ایضاً مردم بلوایی بر سر او کرده به‌علت اینکه مردی بوده رفیق دوست و مردمان ازازل را ترقی داده بلکه برتر از سپاه و بزرگان ولایتی نموده همهٔ مردم از او ناراضی بوده و عموی او دوك کلاستر سعی بلیغی در ترك رفقای ازازل او نموده به‌علاوه اینکه گوش به‌نصیحت عموی خود نداده و در خفیه جمعی را گماشته دوك مزبور را خفه کرده و دوك‌لنکستر عموی دیگر او فوت شده و پسری داشته در فرانسه توقف نموده. بعد از فوت پدر او به‌انگلند آمده. شصت‌نفر به‌همراه داشته. بعد از اندك وقتی شصت‌هزار نفر شده و بنای مقاومت و مجادله با ریچرد گذارده عاقبت الامر او را مغلوب نموده و به‌قلعهٔ طور او را محبوس ساخته و دوك مزبور که دوك یارك باشد به‌تخت پادشاهی آمده مسمی به‌هنری چهارم.

به‌تاریخ ۱۳۹۹ هنری چهارم به‌تخت انگلند آمده و ریچرد را در محال یارك فرستاده در قلعه مانده. جمعی را بعد از چندی به‌نزد او فرستاده او را به قتل رسانیده. سی‌وسه‌سال داشته. در این عهد خمپاره و مصارف آن در جنگ در انگلند اختراع شده و بازی گنجفه نیز در اینولایت متداول گشته. و نیز در این عصر زنان در یکطرف زین سوار شدند. و از آن پس الی حال هر وقت زنان سوار شده یکپا در رکاب و دیگری را در بالای گردن اسب برگردانیده به‌طریق خاصی همهٔ مردم را از دیدن آنها خوش می‌آید. سابقاً مثل زنان ایران در هنگام سواری هر دو پای آنها در حلقهٔ رکاب بوده. و هنگامی که هنری به‌تخت نشسته به سبب اینکه وارث به‌حق ملك نبوده سبب نزاع فیمابین دو قبیله پیدا شده به سبب اینکه عموی او از پدر او بزرگتر در سن بوده وارث ملك عموی او بوده و بعد از فوت عموی او پسر عمو که وارث ملك بوده بایست به‌تخت پادشاهی

نشیند. و به‌سبب اینکه پدرهنری چهارم برادرکوچکتر پادشاه بوده، پسر آن برادر بزرگتر او بایست در تخت نشیند. و به‌این سبب سالها نزاعی فیمابین دو طایفه یکی هوس‌اف‌یارك و دیگری لنکستر پیدا شده و هنری مزبور مدتی مورد مؤاخذه و جدال گردیده و بلوای عظیمی از اسکاتلند نموده بر سر او جمع شده. لیکن هیچکدام غالب او نیامده. در این بین شخصی مسمی به‌وکفیل[1] کسیکه‌بانی مذهب پراتستنت گردیده چون در آن وقت همهٔ مردم به‌مذهب کثالیک فرقهٔ عظیمهٔ عیسوی بوده ویک‌لیف مزبور خواهش رواج پراتستنت که اندك اختلافی باکثالیک دارد بوده، هنری او راکافر و مخترع دین دانسته. او را با جمعی دیگر زنده سوزانیده اول دفعه که در انگلند آدم زنده سوزانیده هنری چهارم پادشاه مزبور بوده. اول دفعه منصبی که او را نیت‌پات می‌گویند و هرکس را به خواهند عزتی دهند او را نیت می‌کنند در انگلند اختراع شده و به‌مردم داده و بعد از آن به‌همهٔ مردم هر وقت خدمتی‌کنند به‌ازاء خدمت آنها، آنها را سرافراز به‌آن مذهب می‌کنند. هنری در عمر چهل‌وشش‌سالگی بود، سیزده‌سالگی پادشاهی او به‌ناخوشی عتق[2] مبتلا و فوت شده.

به‌تاریخ ۱۴۱۳ عیسوی پسر هنری مسمی به‌هنری پنجم به‌تخت پادشاهی آمده اگر چه اولا مرد بی‌ادب و قابلیتی بوده لیکن بعد از ورود به‌تخت مردی با عزم‌ورزم در نهایت فراست وکیاست ظهورکرده. اولا که آمده عاقل‌ترین مردمان ولایت خود را مفوض به‌امور وزارت نموده و رفقایی که داشته حکم داده که در صورتی که آنها رفتار وکردار ناهنجار جهالت را ترك نکنند و در نهایت ادب و حرمت با او سلوك نکنند مطلقاً نزدیک به‌او نیامده باشند. و خواهش تسخیر فرانسه در دل او پیدا شده پانزده هزار سپاه جرار از ولایت خود برداشته به‌عزم تسخیر فرانسه داخل به‌آنولایت شده جمعی از سپاه او ناخوش و فوت شده نه‌هزار نفر سپاه کاری داشته و از آن طرف یکصدوپنجاه هزار نفر سپاه فرانسه به‌مقابل او آمده و چون کثرت تعداد فرانسه لاتعدولاتحصی بود همه مغرور و خاطر جمع به فتح گشته آدم به‌نزد هنری فرستاده که چون ما را یقین است که همهٔ شما را هلاك خواهیم‌کرد اگر چیزی به‌عنوان پشیمان نامه و یا رشوه به‌ما دهید بدون

---

۱. جان ویك‌لیف.
۲. عتق= کهنه شدن لغت‌نامه دهخدا، (باصطلاح امروز پیری زوددرس).

آزار وکشتن و خونریزی شما را گذاریم که مراجعت به‌ولایت خودکنید. هنری جواب فرستاده که چند ساعت دیگر به‌شما جواب خواهم گفت. و از سویی سالداتهای انگریزی را بر سر غیرت آورده. همه هم با هم شرط کرده که الی نفس آخرین مادامی که جان داریم جنگ خواهیم کرد و در مکانیکه مسمی به‌اجنگتن کرت است مقاتله واقع شده تخمیناً چند زخم کاری به‌هنری رسیده لیکن غالب به سپاه فرانسه آمده به‌حدی که بالفعل نام اجنگتن کرت در میانه انگریزی مشهور است. آنچه در تاریخ مذکور افتاده زیاده از ده‌هزار نفر از فرانسه مقتول گردیده و جمعی کثیر اسیر و منهوب گشته و به‌قدر پانصد نفر از انگریزی مقتول گردیده و ولایت فرانسه مغلوب به‌او گشته. دختر پادشاه فرانسه را که مسمی به‌چاریس بوده به‌عقد خود درآورده و معاهده فیمابین انگریز و فرانسه ثبت افتاده به‌این مضمون که در حال حیات چاریس ولایت فرانسه در تصرف او بوده و بعد از فوت او ولایت فرانسه متعلق به‌هنری بوده باشد. بعد از چندی در فرانسه فوت او در رسیده. سی‌وچهار سال عمر او بوده و دهسال سلطنت کرده و پسر نه‌ساله‌ای از او مانده و به‌جای او به‌تخت آمده.

به‌تاریخ ۱۴۲۲ عیسوی پسر هنری پنجم به‌تخت آمده مسمی به‌هنری ششم و به‌علت صغر سن دوك کلاستر عموی او درانگلند نیابت او را کرده به حکمرانی مشغول و در فرانسه دوك هر فرد حاکم و نایب او بوده. در مدت عمر هنری خواه در انگلند و خواه در خارج ولایت او همیشه به‌او بد گذشته و مشغول به‌خون‌جگر خوردن بوده، در فرانسه سپاهی از انگریز ساخلو بوده و به‌حکم هنری ششم متوجه ولایت فرانسه بوده لیکن مدتی از آن نگذشته که در سال ۱۴۲۹ عیسوی دختری مسمی به‌جون[1] ادعای پیغمبری کرده عوام‌الناس به‌عقب او افتاده بالاخره خود را بر سر سپاه فرانسه انداخته و سپاه انگریز را از فرانسه دوانیده و از آن وقت اختلافی در حکومت هنری که در فرانسه داشته به‌همرسیده و قدری از آن پس چون دختر مزبور را زنده سوزانیده بودند به‌علت اینکه مذهب عیسی ادعای پوچ پیغمبری کرده هنری طالب حکومت فرانسه بوده و اهالی انگریز راضی به جدال و قتال و خونریزی نبوده اگر او را مانع گشته و از سویی دوك یارك مسمی

---

۱. ژاندارك.

به‌ریچرد به‌مخاصمه برخاسته به‌جهت اینکه هنری از اولاد کوچکتر پادشاه سابق بوده و دوك یارك وارث حقیقی تاج شاهی بوده. بالجمله مناقشهٔ عظیمی فیمابین دوك یارك و هوس‌لتکه واقع گردیده و چون مدتها این نزاع بوده بساکسانیکه از اعلی‌وادنی به‌قتل رسیده. بالاخره دوك یارك غالب آمده و پسر خود مسمی به ادورد چهارم را پادشاه انگلند نموده و هنری و پسر او را به‌قتل رسانیده.

به‌تاریخ ۱۴۶۱ عیسوی ادورد به‌تخت سلطنت آمده و علی‌الدوام به‌نزاع و جدال مشغول بوده امری رونداده که از تاریخ آن نقلی کرده خواننده را خوش آید مگر اینکه بعضی اختراعات در آن هنگام در انگلند شده که برخی از آن قلمی می‌شود. در سال ۱۴۴۰ در هالند اختراع چاپ زنی شده و در سال ۱۴۷۱ به‌انگلند صنعت مزبور را آورده. در سال ۱۴۰۶ با سمه کردن تصاویر در بالای مس و نسخهٔ آن در بالای کاغذ در انگلند اختراع گردیده. در سال ۱۴۸۲ کوچ چهار اسبه که مردم در تحت وفوق آن نشسته سفر می‌کنند در انگلند بنا شده و بالفعل در نهایت خوبی و رفاهیت مردم در آن نشسته سفر می‌کنند در سال ۱۴۷۸ کیپ کودهوب[1] که جزیره‌ایست، در آنجا آذوقه و آب کشتیانی که به هندوستان می‌رود در آنجا مهیا می‌کنند. بندر مزبور در آن سال پیدا شده و در آن سال نقشه همه دریا را به‌نزد پادشاه انگلند آورده امور تجارت به‌جهت پیدا کردن جزیرهٔ کیپ کودهوب و نقشهٔ دریا رواجی گرفته به‌علت اینکه تجار در نهایت خاطر جمعی کشتی خود را به هندوستان فرستاده.

در سال ۱۴۹۱ زبان‌گریك که ما آنرا زبان یونان می‌گوییم به‌ولایت انگلستان آورده و شروع در تحصیل آن کرده. در سال ۱۴۹۷ هندوستان یعنی از راه دریا راه آن را پیدا کرده‌اند که در نهایت آسانی پس از آن در تجارت با هندوستان سعی و کوشش کرده. شخصی از اهالی پرتگال راه مزبور را پیدا کرده.

به‌تاریخ ۱۴۸۳ عیسوی ادوارد پنجم پسر پادشاه سابق به‌جای پدر نشسته مسمی به‌ادورد پنجم گشته لیکن بعد از چندی عموی او ریچرد ادورد و برادر کوچکتر او دوك یارك هردو را در طور که قلعه‌ایست در لندن به‌قتل رسانیده زیاده از دو ماه ادورد به‌تخت ننشسته و از آن پس ریچرد به‌تخت نشسته مسمی

---

۱. دماغه امید نیك.

به‌ریچرد سیم. مشارالیه به‌حدی خونخوار و بی‌باك و بیمرت بوده که او را بلاد کینگ[1] می‌گویند یعنی پادشاه خونخوار. مردم از مکاید جور او و اضرار او به جان آمده به‌التماس و استدعا عرایض چند به‌ارل‌ریچمن نوشته که از فرانسه به انگلند آمده مردم را از دست ظلم او خلاصی دهد. ارل مزبور حسب الاستدعای اهالی فرانسه به‌انگلند آمده. دوهزار نفر سپاه به‌همراه خود داشته و به‌اندك وقتی پنجهزار نفر بر سر او جمع شده و بر سر جدال و نزاع با پادشاه برآمده و از سویی ریچرد سیزده‌هزار نفر سپاه فراهم آورده. هر دو سپاه مقابل یکدیگر صفها را آراسته. در این بین مدرواستنلی از طرف ریچرد به‌سمت ارل‌ریچمن رفته و به‌حمایت او شکست معقولی به‌سپاه ریچرد داد. ریچرد در نهایت ناامیدی خود را به‌سپاه دشمن زده مقتول گردیده. بعد از آن ارل مزبور به‌تخت نشسته مسمی به‌هنری هفتم.

به‌تاریخ ۱۴۸۵ هنری هفتم به‌تخت انگلند نشسته و دختر هنری چهارم که از طایفهٔ لنکستر بوده به‌عقد خود درآورده و چون خود از طایفه یارك بوده نزاعی که سالها فیمابین دو طایفه که آنها را هوس یارك و هوس لنکستر می‌گفتند بوده بکلی قطع شده. لیکن خود هنری حرص غریبی در اجماع اموال و ازدیاد منال دیوانی داشته خراج بسیاری به‌مردم حواله کرده و مردم را تاب و توانایی نمانده بنا را به‌نزاع گذارده. بلوایی برپا کرده و چند دفعه طغیانی نموده. بالاخره فوت او دررسیده. پنجاه ودو سال عمر و بیست وچهار سال پادشاهی کرده. پسری ازو مانده به‌تخت شاهی نشسته و دو دختر داشته یکی مرکویت پادشاه اسکاتلند به‌عقد آورده و دیگری مری را پادشاه فرانسه عقد کرده.

بتاریخ ۱۵۰۹ هنری هشتم به‌تخت شاهی آمده. یک میلان وهشت هزار تومان[2] وجه نقد از مال پدر بدست هنری رسیده. اولا کثرین زن برادر خود را به‌عقد خود درآورده و شروع به‌جدال کرده بعضی اوقات با فرانسه و برخی به اسکاتلند کینگ جمز پاب‌شاه وجلیس هنری بودند. کرونل و ولیزی[3] بوده مردی قصاب‌زاده به‌حدی او را ترقی داده که در آخر حال او را وزیر اول و مشیر خود نموده مهام سلطنت و امور دولت خود را مطلقاً به کرونل و ولیزی واگذار کرده. و

---

1. Blood King

۲. میلیون،
۳. توماس ولزی Thomas Wolsey

چون هنری مردی نظرباز و شهوت پرست و خراج بوده از هر سو در تحصیل وجوه به‌جهت اخراجات خود سعی نموده جمع کرده کرونل و ولیزی وجهی از کشیشان بجهت او گرفته و از سویی به‌هوس کامن که وکیل رعایا باشند ادعای وجهی نموده یعنی خواهش اعانت کرده. وکلای مزبور وجوهی که او خواسته بود از رعایا گرفته و به‌او رسانیده. در آن عصر امور غریبه در انگلند روی داده تذکار آن مورد حیرت غربا می‌شود. لهذا مجملا برخی از آن را عرض می کند لیوپوپ دهم که بزرگ دین عیسوی بوده و در آنعصر قدرت او به‌حدی بوده که هریک از پادشاهان فرنگستان در تحت فرمان او بوده و عوام‌الناس الی‌حال او را خلیفةالله دانسته. مشارالیه اراده به‌ساختن کلیسیای بزرگ عظیمی در روم داشته و اخراجات کلیسیای مزبور زیاده از آنچه پوپ مزبور در دست داشته بوده است لهذا پوپ بخشش‌نامه از برای گناه مردم نوشته در دکاکین و بازارها و قمارخانه‌ها و میخانه‌ها فرستاده که مردم آنها را بخرند. مثلا هریک که گناهی کرده به‌نزد پوپ رفته وجهی داده گناه او را می‌بخشد. این قاعده همیشه جاریست. در آنوقت بخشش نامه‌های پوپ تنها در روم شیوع یافته بلکه در بلاد بعیده فرستاده و هر فاسق و فاجری بخشش نامهٔ مزبور را خریده و اعتقاد آنها اینکه هرگناه عظیمه و کبیره که مرتکب شوند بعد از رسیدن بخشش‌نامهٔ مزبور از گناه پاک می‌شوند. قباحت اینگونه بخشش‌نامه اظهر من‌الشمس شده و در بلاد فرنگستان فسق وفجور زیاده از اندازه به‌عمل آمده. مرتن‌لوثر نام مدرس مدرسه وارتن برك یکی از ولایات نمسا چون اطلاع از رفتار پوپ و بخشش‌نامهٔ او بهمرسانیده سعی در این نموده که مردم را آگاه از اینگونه افعال ناشایست کند. کتابی در ضد پوپ نوشته و به‌علت بودن چاپ، کتاب مزبور چاپ شده و هرکس کتاب او را مطالعه نموده. مردم هر بلاد از افعال پوپ متنفر شده و پوپ از این‌معنی اطلاع یافته. هنری محض مزاح گویی به‌پوپ شرحی به‌پوپ نوشته استدعا نموده که او را رخصت دهد که شرحی به‌رد کتاب مارتن‌لوثر نویسد. فوراً او را رخصت داده و مشارالیه شرحی درکتاب خود به‌رد قول مارتن نوشته و به‌نزد پوپ فرستاده. مشارالیه بی‌نهایت از او راضی شده و او را حامی دین عیسوی لقب نموده والی حال پادشاهان انگریزی به‌این لقب ملقب هستند. بالجمله هنری هجده سال کثرین‌زن خود را نگاهداشته. یکی

دختران حرم خود را دیده عاشق به‌حمال او شده مصمم به‌طلاق کثرین شده و او
را متهم به‌افعال بد نموده و با به‌خیال اینکه زن مزبور را شرعاً نبایست عروسی کند
بهانه کرده او را طلاق داده و دختر مزبور را عروسی کرده و بعد از آن آن‌بولین
را عروسی کرده در این بین پوپ را از عروسی و طلاق زن اول او اطلاع بهمرسیده
هنری را بیدین قلمداد کرده و خارج از کلیسیا و مذهب عنسوی نموده و مشارالیه
نیز باپوپ نزاع کرده و خود را به‌سر چارچ و یا کلیسیا گذارده و گوشی به‌حرف
پوپ نداده و اهالی کلیسیا را به‌نزد خود خوانده و اظهار تقدس و بزرگی دین‌عیسوی
نموده که حسب‌الاشارهٔ پوپ او حامی دین عیسوی است. هر کس مخالفت او را
نموده یا ازکلیسیا خارج ساخته و یا او را مقتول کرده. بعد از چندی دختری از
آن‌بولین به‌عرصهٔ وجود آمده مسمی به کوین الیزابت و بعد از چند نظر خود را به
به‌دختر دیگر انداخته مسمی به‌جین‌سیمور و به‌جهت عقد کردن مشارالیها سعی کرده
که آن‌بولین را به‌قتل رساند. بعد از آن جین را عقد کند. چنانچه زن مزبور را به
بهتانی دچار و به‌قتل رسانیده و جین را بعقد آورده و در هنگام تولد طفل او فوت
شده. وبعد از آن آن کلیوه را عقد کرده و از آن پس به‌بهانهٔ دیگر او را طلاق داد و
دختر دوك‌نار فارك را عروسی کرده و به‌بهانهٔ از او استخلاص یافته. سر او را به
بهانهٔ زنا کردن با غیری از بدن جدا کرده و از آن‌پس بیوه‌زنی مسمی به کثرین را
به‌عقد درآورده. اینقدر باید دانست که در همهٔ ولایت عیسویان احدی را یارای
دوزن گرفتن نیست یعنی حرام است که احدی دو زن گرفته باشد و نیز حضرت عیسی
فرموده است که هر کس دو زن گرفته باشد و یا زن خود را طلاق دهد مثل آن
است که با زن دیگران زنا کرده است. بدبختی و بیرحمی و بددلی هنری از اینجا
معلوم می‌شود که به‌خلاف مذهب خود هشت زن کرده وهر کدام را به‌بهانه‌ای
متهم کرده. بعضی را ناحق کشته و بعضی را طلاق داده بی‌آبرو و سیه روزگار در
عرصهٔ گیتی گذارده. بالجمله پنجاه وشش سال عمر کرده و سی‌وسه سال پادشاهی
نموده. به‌تاریخ ۱۰٤۷ فوت او در رسیده. برخی از وقایع اتفاقیه که درعهدسلطنت
هنری هشتم روی داده و اختراعاتی که در انگلند شده قلمی می‌نماید. اولا در عهد
هنری سبزیات[1] در آنولا کاشته که سابقاً مطلقاً سبزیات در آنولا نکاشته از ولایات

---

۱. جمع سبزی = سبزیجات؟.

غریبه به‌آنجا آورده به‌مصرف می‌رسانیدند. در عهد سلطنت شروع در اختلاف و انحراف انگریز از مذهب کتالیک نموده و به‌فرقهٔ پرانستنت که الحق فرقهٔ ازبهترین فرق عیسوی است، طایفهٔ انگریز داخل شده. در سال ۱۵۲۱ اختراع تفنگ‌سازی و مصارف آن در انگلند شده. در سال ۱۵۳۰ توب در انگلند ریخته شده. در سال ۱۵۳۷ تورات و انجیل را از زبان یونان ترجمه به انگریزی کرده چاپ نموده‌اند. در سال ۱۵۴۳ خمپاره و توپ آهنی در آنجا ریخته شده. و به‌تاریخ ۱۵۴۷ بعد از هنری هشتم پسر هنری مسمی به‌ادوارد ملقب به‌ادوارد ششم به‌تخت نشسته. عمر او نه سال بوده. زبان فرانسه و لاتین و اسپانیال و ایتالیارا دانسته. شانزده نفر مربی از برای او تعیین شدهٔ. مدار و مهام امور او به‌عهدهٔ شانزده نفر مزبور مفوض بوده. برادر هنری هرفرد که او را پس از آن دوک سمرست نامیده‌اند سرکردهٔ مربیان مزبور بوده. معزی‌الیه را خواهش اینکه مری کوبن اسکاتلند را به‌عروسی ادوارد درآورد و پادشاه فرانسه از برای پسر خود او را خواستگاری کرده مری پسر پادشاه فرانسه را ترجیح به‌ادوارد داده و به‌عقد او درآمده. دوک سمرست از این‌معنی متغیر شده سپاهی برسر اسکاتلند کشیده و سپاه اسکاتلند را شکست داده. سایر مربیان پادشاه حسد به‌دوک سمرست برده او را متهم نموده که میل به‌خیانت دولت انگریز داشته و در پارلمنت او را آورده و امتحان نموده و از آن پس او را گناه‌کار کرده به‌قتل رسانیده و بعد از آن ارل واریک مسمی به‌دوک نارثمیرلند، گششه و سرکردهٔ مربیان پادشاه شده و به‌امر رتق‌وفتق سلطنت قیام نموده و چون آثار ناخوشی در ادوارد ظاهر شده دوک نارثمیرلند، لیدی‌جین گیری یکی از نزدیکترین شاهزادگان را به‌عقد پسر خود درآورده که بعد از فوت ادوارد پسر او به‌تخت نشیند. و در این بین سعی کرده که ادوارد وصیت‌نماید که لیدی‌جین‌گیری بعد از او به‌تخت سلطنت نشیند. و ادوارد حسب‌الخواهش او وصیت کرده که بعد از فوت او لیدی مزبور بتخت سلطنت آید خود ادورد بسیارطالب شیوع مذهب پراتستنت بوده و مخالف مذهب کتالیک بوده. در شانزده سالگی فوت او در رسیده. در سلطنت او برخی از ابنیه و اختراعات عرض می کند. در عهد سلطنت ادورد قاعده و قانونی بسته‌اند که همه کشیشان انگریزی که به‌مذهب پراتستنت هستند عقد و مناکحه با زنان نمایند و سابقاً به قاعدهٔ کتالیک مطلقاً کشیشان عروسی نکرده. حرف آنها اینکه کشیشان باید مطلقاً

مجرد بوده، دامن آنها ملوث به‌علایق دنیوی نباشند. لیکن در این عهد الی هذه‌العصر همه کشیشان عروسی می کنند. و نیز سابقاً هر کس گناهی کرده وبه‌نزد کشیش رفته اقرار به‌گناه خود نموده، وجهی به‌آنها داده بخشش نامه از او گرفته. لیکن در عهد ادورد الی حال این قاعده بکلی موقوف است.

به‌تاریخ ۱۵۵۳ عیسوی مری دختر هنری ششم به‌تخت انگلند آمده. و از سویی لیدی جین‌گری را ادعا اینکه ادوارد وصیت نموده که مشارالیها به‌تخت آید. منازعه فیمابین هردو واقع و اهالی انگلند مری را ترجیح به‌لیدی داده و مشارالیها وشوهر او رابه‌قتل رسانیده.بعدازاینکه مری ملکه انگلند شد پادشاهزاده اسپانیال مسمی به‌فلپ او را به‌عقد آورده. چون شوهر و زن هر دو به‌مذهب کتالیک بوده‌اند بنا را به‌رواج و اشتهار مذهب کتالیک گذارده بسیاری از مردم انگلند به‌منازعه برخاسته و با این سبب ملکهٔ مزبور را خشم غالب و در صدد تنبیه مردم برآمده. هر که ترجیح مذهب پراتستنت را داده به‌قتل رسانیده و بسیاری از آنها را سوزانیده چنانچه یکنفر ارچ‌بیشاب و چهار نفر بیشاپ و بیست ویکنفر کشیش و جمعی از زن و مرد و دختران و اطفال که کلا سیصد نفر باشند سوزانیده و سوءظن در اعتقاد خواهر کوچکتر خود الیزابت بهمرسانیده. مشارالیها پراتستنت بوده از ترس اینکه او را به‌قتل رسانند اعتقاد را مخفی داشته لیکن خود مری لاینقطع پریشان روزگار و مضطرب احوال بوده از سویی در صدد قتل مردم برآمده و از جانبی میل زایدی به‌شوهر خود داشته و معزی‌الیه مطلقاً به‌او میلی نداشته. اکثر اوقات با شوهر خود مناقشه نموده. اضطراب او بسرحد کمال رسیده و ناخوشی به‌او عارض شده و منجر به‌مرگ گشته در چهل وسه سالگی و پنج‌سال ونیم سلطنت فوت او دررسیده. او را به‌لادی مری ملقب نموده‌اند یعنی خونخوار. در عهد مری کوچ سواری اختراع شده که هر کدام از مردم کوچ ساخته الی حالی حال مردم سواره به کوچ می‌شوند. به‌تاریخ ۱۵۵۸ بعد از فوت مری، الیزابت خواهر او ملکه انگلند شده به‌محض آمدن بنا را به‌اشتهار مذهب پراتستنت گذارده و قواعدی که مری گذارده بود که کتالیک را رواج دهد موقوف داشته و به‌حمایت فرقهٔ پراتستنت برآمده. در هرجا ازفرنگستان هر کدام ازآنها را محبت برآمده. در هرجا ازفرنگستان هر کدام از آنها را محبت کرده و هنگامی که کوین اسکاتلند به‌عقد پادشاه زاده

فرانسه درآمده بود فوت شوهر او در رسیده مراجعت به‌اسکاتلند نمود، درصدد اضرار پراتستنت برآمده. الیزابت ازمشارالیها ناخوش و بنا را به‌منازعه به‌مشارالیها گذارده از راهی الیزابت پراتستنت و مری[1] کتالیک بوده، نقاضت دینی و از راه دیگر هم چشم به‌الیزابت بوده، ادعای سلطنت انگلند را داشته. مشارالیها مقبولترین زنان انگلند و اسکاتلند بوده شهرت حسن او همهٔ جهان را گرفته بود به‌اقسام مختلف سعیها کرده و مری را به‌دست آورده به‌قتل رسانیده. الیزابت مطلقاً مواصلت کسی را قبول نکرده، به‌کرات بزرگان فرانسه و سایر دول طالب مواصلت مشارالیها بوده و اظهار نموده، مشارالیها قبول ننموده. در سال ۱۵۸۸ پوپ تحریک به‌پادشاه اسپانیول نموده که به‌تخریب انگلند قیام نمایند. یکصد وهفتاد کشتی جنگی مملو از آلات و ادوات و سپاه جنگ آماده کرده و به‌هر کدام ازکشتیان مربور پوپ یک علم داده و با آنها گفته مادامیکه علم مزبور در کشتی آنها است و برپا می‌نمایند هرگز خطری به‌کشتی آنها نمی‌رسد. و محفوظ از دشمن خواهند ماند. الیزابت سپاهی معدود در بنادر انگلند گذارده و سنگرات و قلعجات بنادر مزبور را مستحکم نموده و خود سپاهی فراهم آورده و جمعی ازکشتیان جنگی را به‌سرداری لاردهور با سپاهی عظیم به‌دریا فرستاده که در عرض کشتیان اسپانیا را ملاقات نموده جدال نمایند. لاردهور در حوالی انگلند به‌کشتیان اسپانیا برخورده برخی به‌جدال قیام نموده به‌اندك وقتی شکست معقولی به‌آنها داده اکثر آنها را شکسته غرق نموده و برخی را دستگیر کرده و معدودی فرار نموده. پنجاه وشش کشتی از آنها به‌اسپانیا برگشته. و از آن پس پادشاه اسپانیا جمعی از غربا را رشوه داده که‌به‌انگلند رفته الیزابت را زهر داده هلاك کنند. بعد از سالی راز آنها فاش و هرکدام را سیاست نموده، ایضاً پادشاه اسپانیا بی‌نیل مرام گشته. در سال ۱۵۹۶ الیزابت سپاهی‌معدود کشتیان جنگی به‌تلافی پادشاه به‌تخریب بنادر اسپانیال فرستاده. لاردهور سردار کل کشتیان مزبور بوده. لاردهور حوالی بندرکیدتر یکی از بنادر معظمهٔ اسپانیال رفته و بندر مزبور و سنگرات آنرا خراب کرده سی‌وپنج کشتی جنگی اسپانیال را شکسته و ضرر فاحشی به‌دولت اسپانیال رسانیده و مراجعت به‌انگلند نموده. و بعد از چندی فوت مشارالیها در رسیده در سن هفتاد وسه سالگی و چهل‌وشش ساله

---

۱. ماری استوارت.

سلطنت کرده. برخی از وقایع و صناعات و ترقیات انگلند را در سلطنت ملکه مزبوره عرض می‌نماید:

در عهد الیزابت تضنیفات افلاطون و صقراتیس را از زبان گریک ترجمهٔ زبان انگریز کرده‌اند. و خود ملکهٔ مزبور شروح چند در حواشی آن نوشته. در عهد الیزابت طایفه انگریز شروع در تجارت به‌اقصای بلاد فرنگستان و سایر بلاد نموده بلکه سبب ترقی و دولت را در تجارت دانسته و از آن عهد الی حال صغیراً وکبیراً اصل وسرمایه فتح و عزت و دولت و آبرو در تجارت یافته و انگلندی که تاکنون مورد هجوم و حملهٔ سپاه دشمن گردیده سبب تجارت‌و ساختن کشتی و به حمایت تجارت به‌دریا مورد هول و ترس سایر دول گشته سروالتر رالی یکی از بزرگان انگریز به‌طرف شمالی ینگی دنیا رفته بنادری از بنادر ینگی دنیا را محل تجارت انگلند نموده والی حال تجارت عظیمی از آنولا به‌انگلند و از انگلند به‌آنجا می‌شود. سرفرنسیس یکنفر سرمایه‌دار دیگر انگریزی درکشتی انگریز به‌حکم الیزابت سوار و به‌دورهٔ دنیا گردیده عجایبات و غرایبات وکیفیت اماکن و دول و مردم بلادهایی که بنظر آورده نوشته به‌نظر الیزابت رسانیده. و اول کشتی که به دورهٔ دنیا گردیده این کشتی بوده. بالجمله به‌تدریج روز به‌روز علوم و صنایع و بدایع انتشار در آنولا نموده و علی‌الدوام اهالی انگلند در صدد تحصیل علوم و کسب هنر و ترقی خود بوده چنانکه به‌اندك وقتی از حالت جهالت به‌مرتبهٔ کمال آمده. آن عهده را موائنه به‌وقتی نموده‌اند که دولت روم به‌اعلی مرتبهٔ ترقی کرده خواه در فنون ملك‌داری و جنگ و خواه در انتشار علوم و صنایع و بدایع در تحت پادشاه روم. و این عهد را موازنه به‌همان عهد کرده در تواریخ نوشته‌اند که‌آن ملك انگلند بوده مختصراً مذهب انگلند از خطایای اعتقادات فاسده کتالیک پاك و در تجارت و علوم به‌اعلی‌مرتبه ترقی یافته. شکسپیر یکی ازشعرای عصر ازجمله مشاهیر درآن عهد به‌عرصهٔ وجود آمده. درسال ۱۰۶۳ کارد سازی در آنولا شده. سابقاً کارد قصابی وکارد مطبخی را از سایر بلاد می‌آوردند. در سال ۱۰۸۸ کاغذسازی وکارخانه در انگلند شروع شده. درسال ۱۰۹۷ دوربین‌سازی از نمسا به‌آنولایت آمده و صنعت مزبور در آنجا بهتر از همه قرال فرنگ است. به تاریخ ۱۶۰۳ الیزابت فوت شده وصیت کرده که جمز ششم پادشاه اسکاتلند را

به‌تخت انگلند گذااند. مشارالیه را ملقب به‌جمز اول نموده. امری که در سلطنت او روی داده که مورد حیرت مردم باشد اینکه در یکسال بعد از اینکه به‌تخت آمده حکمی صادر نموده که هر کس از کشیشان انگریزی که اعتقاد به‌پوپ دارند از انگلند اخراج کنند. و به‌این سبب و سبب دیگر که اهالی کتالیک را به‌پارلمنت راه نداده. جمعی مصمم به‌تخریب پارلمنت و دولت انگریز گردید. که خانه‌هائی که اهالی مشورتخانه می‌نشینند در هنگامی که همه خانه‌ها مملو از اهالی مشورت بوده آتش زنند. سی‌وشش خمره باروت در زیر خانه‌های مشورت‌گذارده و مدتها منتظر وقت و فرصت بوده‌اند که بیکدفعه آنها را با اهالی آن آتش زده. چند شب قبل از وقت معهود در خفیه، اهالی مشورت از قصد آنها مطلع شده. گی‌فاکس نامی که عازم آتش زدن خانه‌های مزبور بوده گرفته‌اند. فانوشی سیاه و فشنگ به‌جهت آتش زدن در جیب آن. بعد از استفسار معلوم شده که جمعی از کتالیک مصمم امر مزبور گشته. در سال ۱۶۰۰ (۱) آنها را سیاست کرده. در سال ۱۶۱۲ منصب برونت کمترین مناصب انگریزی که از پدر به‌او منتقل می‌شود اختراع شده و بعد از آن منصب مزبور را الی حال بهر کسچ که خدمتی به‌دولت کنند پادشاه عصر او را مفتخر به‌منصب مزبور می‌نماید. کیفیت مناصب اهالی انگریز را مفصل و مشروحاً قلمی خواهد نمود.

در سال ۱۶۱۹ داکتر هروی یکی از اطبای پادشاهی استفسار نموده که در ابدان انسانی و سایر حیوانات، خون علی‌الدوام در گرش است که آنرا می کلشان می‌گویند یعنی دوری. تفصیل این اجمال اینکه اطبای آن ولا مثل اطبای ولایت ایران اعتقاد این نبرده که خون انسانی از دل انسان متصلا داخل به‌شریان شده و به‌انتهای اعضا خون را برده و از آنجا به‌رگهایی که آنها را وین می‌گویند برمی گرداند. بالجمله بالفعل اعتقاد همهٔ اطبا اینست که دقیقه چهار دفعه خون از دل به‌همهٔ اعضا رفته از رگ شریان که آنها را آرتری می‌گویند و انتهای اعضا انتها را به‌واسطهٔ بدن برمی‌گرداند که آنها را وین می‌گویند. این قاعده بالفعل درمیانه اطبا جاریست.

در سال ۱۶۲۱ دستگاه ابریشم بافی را به‌لندن آورده الی آن عصر مطلقاً

---

۱. درشب چهارم یاپنجم نوامبر ۱۶۰۵ این اتفاق افتاده است.

در انگلند پارچه ابریشم بافته نمی‌شده ودرآن عهده یکی از بزرگان لندن آب تمیز به‌لندن آورده مجموع خانه‌ها را از آب مزبور بهره‌یاب نمود. الی آنؤقت آب را بادست به‌خانه‌ها می‌آورند و بالفعل همهٔ خانه‌ها از آب رود مزبور کارسازی می‌شود

به‌تاریخ ۱۶۲۹ عنسوی جمز فوت شده در پنجاه وپنج سالگی عمر. بیست و دو سال پادشاهی کرده. پسر او چاریس مسمی به‌چاریس اول به‌تخت پادشاهی آمده دختر پادشاه فرانسه را به‌عقد خود درآورد. چاریس طالب قدرت و قوت بوده. گویند چون ارادهٔ این داشته که اهالی مشورت را و مشورتخانه را موقوف‌نماید و قواعد و ضوابط را که قدیم بود برهم زند. بلوای عامی نموده و به‌محکمهٔ شرع او را کشانیده و قتل نموده. در سن چهل ونه سالگی و بیست وچهار سال پادشاهی. در سال ۱۶٤۰ بلوای عامی درآیرلند برپا شده جمعی ازکتالیک به‌مخالفت پراتستنت برآمده چهل هزار نفر از مردوزن و اطفال پراتستنت متوقف آیرلند را به‌قتل رسانیده و خانه‌های آنها را ویران نموده. بـه‌تاریخ ۱۶۵۳ بعد از قتل چاریس اول پارلمنت و بزرگان انگلند چنین صلاح دانسته بودند که بعد از آن دولت انگریز بدون‌پادشاه بوده مثل دولت روم که او را پری بابلیکان کنند یعنی دولتی متعلق به‌همهٔ مردم بوده و کلای دعایا در رتق وفتق امور حادثه کوشیده چنانکه همیشه روم به‌اینطریقه حکمرانی می‌شده.

یک‌نفر از اهالی مشورت سر آنها شده. بدون پادشاه امور آنها و ولایت آنها می‌گذشته. در اینوقت دولت انگریز به‌خیال اینکه تتبع از روم کنند یکنفز از نجیب زادگان مسمی به‌ارلیور کرمویل مردی که در اوایل حال بدون منصب بوده و بعد از آن داخل به‌پارلمنت شده، اجزای مشورتخانه گشته و بعد از آن داخل به‌سپاه شده سردار سپاه گشته مردی بدطالع بوده به‌هر جنگ که او را فرستاده‌اند غالب آمده بالاخره مشارالیه در سرپارلمنت گشته امور ولایتی و مملکت به‌عهدهٔ او و پارلمنت منتظم گشته. مردی هوشیار و کاردان و زیرك و عـاقل و فرزانه در امور مملکتداری متبحر، گویند در آن عهد امری از امور در هیچیک از دول فرنگستان روی نداده که جواسیس او، او را خبر نداده و در هر بلاد جواسیس او رفته او را اطلاع از امور داده. همه دول فرنگ از او متوهم بوده. جزیرهٔجما[1] که بهترین

---

۱. جامائیکا.

جزایر ویست‌هنری است به‌کاردانی و هدایت او به‌تصرف دولت انگریز آمده الی حال در تصرف آنها است و منافع بسیاری به‌دولت انگریز می‌رسد به‌علت جزیرۀ مزبور.

در سال ۱۶۵۷ اهالی مشورتخانه و سایر دولت انگریز استدعا به‌او نموده که ملقب به‌لقب پادشاهی شود. به‌تصور اینکه سایر قوم انگریز شاید از این‌معنی راضی نبوده، مورد نزاع آنها شود قبول این معنی را ننموده. اتفاقاً دختر او و در سال ۱۶۵۸ فوت شده در هنگام فوت و دم نزع با پدر خود از راه شماتت برخی از بدرفتاری و ناهنجاری اوضاع او و ظلم و تعدی که به‌مردم کرده و قتل نفسی که از او سرزده او را حالی کرده ضمناً او را خبر می‌دهد که احتیاط در رفتار و کردار خود کند والا به‌زودی مردم او را به‌قتل خواهند رسانید. نصایح مشارالیها او را از خواب غفلت بیدار ساخته. مخوف و هراسان می‌شود. گویند بعد از فوت مشارالیها از عامۀ مردم ترسان و خوفی از کافۀ ناس دردل او پیدا شده دوشب در جایی نخوابیده و دودفعه از راهی نگذشته. و هنگام رفتن از ترس مردم در نهایت سرعت عبور نموده و هرگز بدون حربه نمانده و همیشه با چند نفر کشیک‌چی بوده. عاقبت الامر مرگ گریبان جانش را از دست اضطراب و اضطرار نجات داده. فوت او در رسیده. نه سال حکمرانی به‌انگلند نموده. بعد از فوت او پسر او مسمی به‌ریچرد ادعای جانشین پدر را نموده لیکن چون استعدادی نداشته ادعای او به‌جایی نرسیده. از انگلند بیرون رفنه بعد از چندی مراجعت و گوشه‌نشینی اختیار کرده.

به‌تاریخ ۱۶۶۰ چاریس ثانی پسر چاریس اول به‌جای پدر به‌تخت انگلند نشسته. مشارالیه دختر پادشاه پرتگال را به‌عقد خود درآورده برخی با طایفه دچ و فرانسه جدال وقتال نموده از جمله چیزهایی که در سلطنت او روی داده آتشی عظیم در لندن افتاده ششصد کوچه سوخته هشتاد ونه کلیسا که یکی از آنها سنت پال که بزرگترین کلیسای انگلند است سوخته، سیزده‌هزار و دویست خانه و چند خانه‌های عامه متعلق به‌ولایتی کلا سوخته. شبانه‌روزی آتش شعله‌ور بوده. در آخر عمر به‌ناخوشی عسق[1] مبتلا و فوت او در رسیده. پنجاه و پنجسال عمر داشته و بیست و پنجسال سلطنت نموده. پسر عقدی از او نمانده. چند پسر از او مانده با وجود

۱. عسق تنگ حوصلگی.

اینکه حلال‌زاده نبوده لیکن آنها را دوک نامید. و بالفعل اولاد آنها را دوک می‌نامند یعنی شاهزاده. از آنجمله دوک و یجنی است و دوک کرفتان و دوک سنت‌ها بسند و دوک‌گلوتن در عهد چاریس ثانی رایل سوسیتی بنیاد بنیاد شد که کیفیت آن بعد عرض می‌شود.

درسال ۱۶۶۶ چاهی[1] ازچین به‌انگلند آورده و بعد از آن الی حال چاهی به‌مصرف می‌رسانند.

به‌تاریخ ۱۶۸۰ عیسوی جمز ثانی برادرچاریس به‌تخت سلطنت انگلند آمده قبل از پادشاهی او را دوک یارک می‌گفتند. و مذهب او کتالیک بوده و مردم عموماً از اهالی کتالیک ناخوش و متنفر بوده‌اند. مشارالیه اولا بنای شیوع مذهب رومن کتالیک را نموده. همتی و غیرتی و طرفداری بارومن کتالیک داشته در کلیسیاها کشیشان به‌طریق کتالیک به‌وعظ مردم کوشیده خبر رفتار و کردار او به‌روم رسیده. جناب پوپ ایلچی به‌نزد او فرستاده مجموع قوم انگریز از این معنی هراسان بوده به‌علت اینکه سالها سعیها کرده که مردم را از اعتقادات فاسده کتالیک باز داشته. بالفعل جمز میل اینکه رنج سالهای آنها را ضایع کند. اضطراراً مراتب را به‌ولیم پرنس آرنج که بزرگ طایفۀ دچ است عرض کرده مستدعی و استمداد از ولیم نموده مشارالیه به‌انگلند درسال ۱۶۸۸ آمده و چون ولیم دختر زادۀ چاریس اول بوده و دختر جمزثانی را به‌عقد درآورده بود به‌محض ورود او به‌انگلند جمع کثیری برسر او جمعیت نموده و دوک‌مایرا یکی از جنرالان بزرگ انگریزی ملحق به‌ولیم شده. چون جمزتاب مقاومت نیاورده فرار را برقرار اختیار نموده و ولیم به‌تخت انگلند آمده، پادشاه شده. آنچه نوشته‌اند در تواریخ اینست که تاریخ آمدن به انگلند است روالوشان[2] می‌گویند یعنی بیوتل انگریزی به‌جهت اینکه در اینوقت همه به‌طغیان با ولیم برآمده‌اند. درسال ۱۶۸۹ جمز سپاهی فراهم آورده به‌ایرلند رفته بلکه اهالی آیرلند که مطلقاً رومن کتالیک هستند حمایتی به‌او کنند. ولیم نیز سپاهی فراهم آورده به‌ایرلند رفته و شکستی به‌او داده و در تاریخ ۱۷۰۱ فوت او در رسیده. هنگامی که ولیم با جمز به‌مقاتله و مجادله مشغول بوده سپاهی از فرانسه بر سر ولایت او به‌هالند رفته. استماع این خبر اوضاع او را پریشان ساخته فوراً سوار

---

۱. چای.
۲. Revolutian شورش ـ انقلاب.

کشتی شده که به‌هالند رفته و از این سو جمعی در انگلند در صدد بلوا و اغتشاش برآمده بعد از انتظام ولایت به‌انگلند مراجعت کرده جمعی مصمم به‌قتل او گردیده. در یکشب قبل از اینکه آنها بنیاد عـزیمت خـود را نمایند از اسرار آنها اطلاع یافته آنها را گرفته سیاست نموده و بعد از آن صلحی فیمابین انگریز و فرانسه و اسپانیا و دچ و استریا واقع شده که سالها به‌یکدیگر به‌مرافقت می‌گذرانیدند. در آن اوقـات میل شکاری بـه‌خـاطـر ولیم افتاده در شکارگاه از اسب به‌زمین افتاده به رختخواب یکماه خـوابیده و بعد از آن فـوت او در رسیده پنجاه‌ودوسال عمر و سیزدمساله پادشاهی کرده. اولادی از او نمانده کـه به‌تخت آید. وقایعی که در عهد ولیم روی داده و یا جیزی اختراع شده بجز سرنیزه که اختراع شده که در بالای تفنگ سالداتی گذارند و ضرابخانه که او را بنک می‌نامند بنیاد شده چیزی دیگر دردست نیست که ثبت کند.

به‌تاریخ ۱۷۰۲ کوین آن خواهر زن ولیم به‌تخت انگلند نشسته و به‌اندک وقتی جدال وقتال فرانسه و انگریز و اسپانیا روی داده فتوحات چند حاصل دولت انگریز گشته. ازآنجمله سنگری جبل‌الترا[1] مستحکمترین و مضبوط‌ترین کل دنیا است، متعلق به‌اسپانیا بوده اتفاقاً سنگر مزبوررا دو روز از دست اسپانیا بیرون آورده. ولیکن ده سال متوالی ازسمت دریا و خشکی سپاه اسپانیا سنگر مزبور را محاصره کرده، از دست انگریز بیرون آوردن نتوانسته. و بجز این سنگر، خواه در دریا و خواه در خشکی سپاه انگریزی غالب آمده. در سال ۱۷۱۳ صلحی فیمابین دول فرنگ واقع شده. در عهدکوین آن پنجاه کلیسیای بزرگ معظمه در لندن ساخته‌اند. و وظیفه کشیشان را دو چندان نموده که در تحت یک پادشاه و یک مشورتخانه و یک شریعت و مذهب. کوبن آن به‌عقد شاهـزاده دانمرك درآمده. هفده طفل ازاوبه‌عرصهٔ وجود آمده لیکن ازآنها نمانده که بعد از او به تخت سلطنت آید. مشارالیها از قرار تواریخ انگلند آنچه معلوم می‌شود زنی با عصمت و عفت‌وعاقل و با رحم و مروت و نیکذات بوده و در هنگام سلطنت او بکنفر به‌ناحق ازمشارالیها آزار ندیده. مختصرا مشارالیها اول ملکه ایست که در انگلند سلطنت کرده و احدی عیب و نقصی در او ندیده و نشنیده مشارالیها درسن پنجاه سالگـی فوت‌شده و سیزده سال حکومت کرده.

---

۱. جبل‌الطارق.

در سال ۱۷۱٤ جارج اول که از اولاد زادهٔ جمز اول پادشاه انگلند بوده به‌تخت آمده. به‌اعزاز تمام و استقبال مـالا کلام بـزرگان انگلند او را به‌تخت آورد. پدر او را مسمی به‌پرنس ویلز نموده. در سال ۱۷۱٥ پسر جمزثانی که او را پرتندر می‌نامند ادعای تخت انگلند را نموده و به‌کرات جنگها شده و نزاعها برپا شده وبالاخره پرتندر مزبور مغلوب و درکشتی فرانسه نشسته فرار نموده. و چون جمعی ازبزرگان اسکاتلند سبب بلوای مزبور گردیده آنها را سیاست نموده در سال مزبور قرار داد شده که اهالی پارلمنت یعنی ارباب مشورتخانه وکلا و رعایا هرکدام هفت سال مستمرا اهالی مشورتخانه بوده و سابقاً قرارداد این بوده که هرکدام سه‌سال بیشنر اهالـی مشورتخانـه نبوده، انقضای سه‌سال‌مجدداً رعایای هرمحل وکیل از برای خود تعیین کنند والی حال این‌قاعده مجری است. کیفیت این مطلب را بعد مفصلا معروض خواهد داشت. در سال ۱۷۲۳ سپاهی برسر پرتندر مزبور جمع شده ارادهٔ تصرف تخت انگلند را داشته. در اینوقت چند نفر از اهالی شهر را گرفته به‌علت اینکه حامی پرتندر مزبور بوده. از آنجمله دو نفر بیشاپ را محبوس نموده یکنفر آنها را محبوس و به‌قتل رسانیده. دو سال بعد از آن منصب نیت بات که سالها موقوف بوده که هیچکس مفتخر به‌منصب مزبور ننموده نیز قاعدهٔ مزبور جاری والی حال هرکه را خصوصاً اهالی سالدات یعنی افیسران آنها را به‌منصب مزبور مفتخر می کنند. سرجان مالکم ایلچی قدیم ایران به‌منصب مزبور مفتخر شده است. شفای آبلـه را در عهد جـارج اول پیدا کـرده‌اند الی‌حال قاعدهٔ مزبور جاریست. اطفال لندن و سایر انگلندرا به‌علاج مزبور مداوا کرده، هم صورت و چشم آنها از نقص مصون مانده و هم جان آنها به‌سلامت در رفته است.

در سال ۱۷۲۷ جارج اول به‌عزم دیدن ولایت خود به‌نمسا رفته. در عرض راه بدون ناخوشی فوت او دررسیده. در شصت وهشت سالگی عمر و سیزده ساله پادشاهی کرده. معزی الیه مردی بوده در نهایت خوش سلوکی و مروت و رحم و انسانیت پادشاهی کرده. برخی اوقات به راهنمای وزرای خود قدری سخت‌گیری کرده لیکن خود او بالذات مردی در نهایت خلق وخوبی و نجابت رفتار نموده.

در سال ۱۷۲۷ جارج ثانی به‌جای پدر به‌تخت انگلند نشسته. پسر او مسمی به‌فردرك موافق قاعده پرنس ویلز گشته. بعد از چندی مجادله فیمابین انگلند و

اسپانیا واقع و سایر قرال فرنگ نیز به‌تدریج به‌منازعه با انگلند برخاسته از آنجمله بادولت فرانسه جنگ نموده و شکست به‌آنطایفه داده. ایندفعه آخری است که پادشاه انگلند الی هذه‌العصر به‌نفسه به‌جنگ رفته است.

در سال ۱۷۴۴ لارددسن از سفر دور دنیا برگشته اموال بسیاری به‌همراه خود آورده در این بین دولت فرانسه به‌جهت‌تسخیر انگلند بیست کشتی‌جنگی و سپاهی عظیم بدون خبر اراده دخول انگلند را نموده. سرجان نارس نام سردارسپاه دریایی باجمعی از کشیشان جنگی به‌معانعت آنها قیام نموده و آنها را شکست داده و ضرر فاحشی به‌آنها رسانیده.

در سال ۱۷۴۵ پسر پرتندر اراده تسخیر انگلند و ادعای تخت شاهی او را نموده از پادشاه فرانسه کمکی و حمایتی به‌او رسیده به‌اسکاتلند رفته چیزی که از اسباب سلطنت و پادشاهی و سپاه کشی به‌همراه داشته هفت نفر افیسر و سلاح به‌قدر دوهزار نفر به‌اندك وقتی یکهزار وپانصد نفر ملحق به‌او شده و از طرفی سرجان کوپ مأمور به‌مقاتله و مجادلهٔ او گشته لیکن سرجان مزبور شکست خورده و پرتندر را جرأت وقوت زیاد شده با جمعیت تمام به‌انگلند آمده والی حوالی منچستر آمده و از این‌سو سپاهی از انگلند مأمور و به‌مقاتلهٔ او برخاسته مقاومت را مشکل ترازگریز دیده فرار نموده و مراجعت به‌اسکاتلند کرده و دوك کیمبرلند برادر جارج ثانی با چهارده هزار جرار به‌انهدام او قیام نموده در حوالی مقامی‌مسمی به کلادن در اسکاتلند تلاقی طرفین واقع و از اسکاتلند موازی هشت هزار نفر کلا حمله‌آور گشته نیمساعتی هنگامهٔ جنگ گرم بوده بعد از آن سپاه اسکاتلند و پرتندر روی به‌هزیمت نهاده و قتل و غارتی به‌آنها روی داده و پرتندر مزبور از آنجا فرار کرده.

در سال ۱۷۴۹ صلح عامی فیمابین قرال فرنگ روی داده و در سال ۱۷۵۶ نیز فیمابین فرانسه و انگریز جدالی واقع شده. سپاهی از فرانسه برسر جزیره متارکه رفته. از طرف انگلند ادمرال‌پنک به‌حمایت و سرپرستی جزیرهٔ مزبور رفته. جزیرهٔ مزبور را سپاه فرانسه از دست انگریزی بیرون آورده. ادمرال پنک مزبور را به محاسبه و محاکمه سالداتی حاضر کرده در خدمت مرجوعه به‌او قصور و تهاونی دیده او را مقتول نموده. به‌این قسم که درکشتیی که سوار و به‌جنگ رفته او را بسته و سربازان کشتی او را به‌گلوله کشته‌اند. این معنی خوب و قاعده‌ایست که عبرت

از برای سایر افیسران شده هیچکس قصور در خدمت مرجوعه نورزد. مستر کلیو یکنفر افیسر انگریزی و به‌تدریج به‌منصب کلنلی رسیده به‌اندك وقتی بنادری که سپاه فرانسه از هندوستان نشیمن کرده بودند از دست آنها گرفتك و به‌تدریج به ملت خدماتی که کرده او را به‌منصب لاردی منصوب نموده. همین لارد وکلیو مسبب ترقی انگریز و دولت کمپانی هند گردیده و بنیادی که او گذارده سبب گرفتن هندوستان شده سبب دیگر گرفتن کلکته اینکه در سال ۱۷۵۶ یکی از بزرگان و اکابرهندوستان سپاه عظیمی برسر کلکته برده که یکی از سنگرهاییکه سپاه انگریزی در آنجا توقف داشته از دست آنها گرفته. چون قلیلی از سپاه درسنگر بوده تاب مقاومت نیاورده سنگر مزبور را تسلیم به‌نواب سابق‌الذکر کرده موازی یکصد وچهل وشش نفر از اهالی انگریز را دستگیر کرده آنها را کلا در زندان مسمی به‌بلك‌هول یعنی سوراخ تاریك گذارده. محبس مزبور بسیار تنگ و حقیر حقیر بوده. منفذ آن دو دریچهٔ کوچك بوده. هوایی داخل به‌محبس مزبور نشده. گرمی هوای کلکته از یکسو و جای تنگ بدون منفذ از سویی نفس را به‌محبوسین تنگ نموده به‌حدی که برخی از آنها غش کرده. هرچه سعی در شکستن درب زندان نموده چاره نبخشیده. التماس به‌زندان‌بان نموده که آنها را از آنجا بیرون به‌زندان بزرگتر جا داده و قدری وجه به‌آن داده قبول ننموده و نواب مزبور هم به‌خواب رفته احدی را یارای و جرأت بیدار ساختن او نبوده. محبوسین مزبور در نهایت یأس تن به‌قضا درداده آمادهٔ مرگ شده. روزانهٔ دیگر درب زندان را گشاده از یکصد و چهل وشش نفر تنها بیست وسه‌نفر از آنها نیم جانی داشته مابقی فوت شده. بعد از اینکه آنها را بیرون آورده بیشتر از بیست وسه نفر مزبور فوت شده. نواب مزبور همتی گماشته که‌انگریز را بکلی از نواحی کلکته دوانیده اخراج کند لیکن لارد کلیو موصوف با معدودی از سپاه انگریز به‌مقاومت او قیام و به‌اندك زمانی او را مغلوب و شکست داده و از آن‌پس به‌تدریج سپاه خود را به‌هند برده و آنولایت را مسخر نموده کیفیت آن را برخی بعد از این عرض خواهد نمود. در این عهد و سال وزیر تازه مستربیت نام وزیر پادشاه انگلند شده. آنچه در تواریخ نوشته‌اند به‌حمایت و سعایت و راهنمایی و کاردانی او دولت انگریز خواه درینگی دنیا و خواه درویست هندیاو خواه در افریلکاله مغرب زمین باشد و خواه در فرنگستان و انگلند قوت

عظیمی پیدا کرده یوماً فیوماً روی در ترقی و ازدیاد دولت و مملکت و وسعت ولایت و دولت انگریز گذارده گویند دو دفعه دولت فرانسه ارادهٔ تسخیر انگلند را نموده و هردو دفعه مغلوب گشته. دفعهٔ اول سپاه عظیمی و کشتی جنگی فراهم آورده،ادمرال یا میسکوین آنها را جلوگیر کرده شکست داده و دفعهٔ ثانی سرادورد هاك آنها را مقاومت و مانع از دخول انگلند گشته. گویند در آن عصر فرانسه بکلی مأیوس از تسخیر انگلند گردیده و سالها بعد از آن چنین اراده ننموده و ازقراری که در تاریخ نوشته‌اند تا به‌حال دولت انگریز چنین وزیر کاردان و جان‌فشان و دولتخواه نداشته. در سال ۱۷۶۰ جارج ثانی را بدون ناخوشی فوت عارض شده در هفتاد وهفت ساله عمر و سی‌وسه سال پادشاهی کرده. در عهد سلطنت جارج ثانی تفاوت سال شمسی و قمری را منجمین ملاحظه کرده واز برای اینکه از این پس مطلقاً تفاوتی بهم نرسد در سال ۱۷۵۲ منجمین قرار داده‌اند که یازده روز تفاوت سالیه را که بالفعل در میانه ماهانه درآورده مطلقاً حرکت قمری را مناط ندانسته والی حال قاعده مزبور جاری است. و به‌آن سبب مطلقاً تفاوت در موسم وماهها وسالها بهم نمی‌رسد. واما پادشاه هذه‌العصر مسمی به‌جارج ثالث چون در این عهد که سلطنت پادشاهی این عصر به‌او متعلق است، ترقی عظیمی در دولت و عظمت و شوکت دولت انگریز خواه در انگلند و خواه در هندوستان و فرنگستان روی داده و همچنین علوم وصنایع و بدایع اینولا به‌اعلی‌مرتبه رسیده علی‌الخصوص علم کمستری که از اول دنیا حال کیمیا و یا دواسازی به‌این نوع ترقی نکرده و غرض بنده از نگارش تاریخ سلاطین، طریق ترقی اینولا بوده نه تاریخ پادشاهان به‌این سبب آنچه در این عصر روی داده مفصلا می‌نویسد و از اشخاصی که مطالعه کنند امید عفو تقصیرات به‌تفصیل این رساله است.

و اما جارج ثالث هذه‌العصر به‌تاریخ چهارم جون ۱۷۳۸ عیسوی تولد یافته و به‌تاریخ ۱۷۶۰ عیسوی به‌تخت پادشاهی آمده چون پدر او فریدرك پرنس ویلز پسر جارج دویم قبل از فوت پدر فوت شده در تاریخ ۱۷۵۱ پدر او حیات داشته معزی‌الیه به‌تخت نرسیده و جارج ثالث پسرزادهٔ جارج دویم است. بعد از اینکه جارج ثالث به‌تخت سلطنت انگلند آمده در صدد مواصلت برآمده چون قاعدهٔ کلی است که هیچکدام از پادشاهان انگلند مواصلت با اهالی انگلند نمی‌تواند نمود و

همچنین با سایر سلاطین فرنگستان که به‌مذهب کتالیک هستند نمی‌توانند مواصلت کرد، دختری از اکابر جرمنی در سال ۱۷۶۱ به‌عقد خود درآورده متصرف گردیده. در سال مزبور دولت انگریز با همهٔ قرال فرنگستان نزاع داشته و به‌صوابدید مستر بیت موصوف وزیر اول از هرسو طایفهٔ انگریز ناصر و غالب آمده و با بعضی صلح نموده و بعد از آن مستر بیت ترك وزارت را نموده و او را به‌منصب ارلی منصوب و در سال سه‌هزار تومان وظیفه از برای او قرار داد کرده که الی حال وجوه مزبور سالیانه به‌اولاد او می‌رسد. وحکمی در اینوقت جاری شده که از پارلمنت هرساله یکصد هزار تومان اخراجات به‌کوین انگلند که زن پادشاه هذه‌العصر است داده باشند.

در سال ۱۷۶۳ عیسوی صلح عامی همه قرال فرنگ با یکدیگر نموده. در این اوقات در هندوستان نزاعی فیمابین دو نفر نواب بهم رسیده. یکنفر میرجعفر و دیگری قاسم‌علیخان. قاسم علیخان شکست از میرجعفر مزبور خورده به‌علت اینکه سپاه انگریز حمایتی به‌او نموده و میرجعفر را برسر بنگاله گذارده. از سویی نواب قاسم‌علیخان سپاهی مجدداً برسرمیرجعفر آورده و او را از بنگاله دوانیده. و از یکسو سپاه انگریز به‌سپاه میرجعفر ملحق و بالاخره بعد از جدال و قتال میرجعفر مزبور را برسر بنگاله گذارده. در معنی نواب میرجعفر دست نشان انگریز بوده. والی وقت مزبور خود به‌تصرف ولایت مزبور علی‌الظاهر نپرداخته، دو نفر از اکابر آنها را به هم انداخته و خود را ملحق به‌یکطرف نموده و بعداز آن هرطرف سپاه را به‌هم انداخته و از قوت انداخته. از آنجمله نواب حیدر، نواب ملك دکن را قوت عظیمی دست‌داده و لارد کلیو از این‌معنی هراسان و درصدد تخریب او برآمده و چون نواب حیدرعلی که نایب و والی دکن یوده عزمی جزم نموده که سپاه انگریز را از هند روانه سازد و از آن هنگام نواب حیدر علی نایب یکی از شاهزادگان بوده اهالی کمپانی و کارگذاران هندوستان در آنوقت مصلحت را در آن دیده که والی ملك دکن را مخذول کنند سپاهی عظیم از اهالی هند فراهم آورده. والی مزبور از این معنی هراسان و مصالحه را به‌مجادله ترجیح داده. لیکن نواب حیدرعلی قبول صلح نکرده سپاهی فراهم آورده خود را به‌کوهستان ومکانهای صعب کشیده طریق جمع‌آوری مردم در آنجا وسبب نزاع وسرکشی قوم مزبور از انگریز و وضع

بیعلاقگی آنها بالفعل مختصراً در این مقام قلمی نموده باشد:

سبب پیدا شدن ینگی دنیا اینکه و سکودیکامه[1] یکی از جنرالان سپاه‌دریایی پرتگال در سال ۱۳۲۱ عیسوی راهی از روی دریا به‌سمت مشرق هندوستان پیدا کرده که از بندرکیپ‌گود هوپ به‌هندوستان روند والی آنوقت مطلقاً از روی آب راه هندوستان معلوم نبوده چون راه مزبور را پیدا کرده، دولت پرتگال عرض حال را به‌خدمت پوپ که بزرگ کل فرنگستان بوده یعنی همهٔ ولایات عیسویان او را نایب حضرت عیسی دانسته کرده و استدعا از او نموده که حکمی به‌همه قرال فرنگستان فرستاده که احدی را رخصت آن نباشد که کشتی به‌هندوستان فرستد. چون پوپ مزبور در آن هنگام قدرت وقوتی عظیمی داشته و احکام او در فرنگستان برسرکل قرال فرنگستان جاری بوده، مشارالیها حکمی صدور می کنند که‌صفحات مشرقی دریا متعلق به‌پادشاه پرتگال بوده احدی کشتی خود را از آنطرف نفرستد. و به‌علت حکم، تجارت هندوستان مطلقاً متعلق به‌دولت پرتگال گشته. کلمبس نام مردی از اهالی ایتالیا و در خدمت پادشاه اسپانیا سردار سپاه دریایی اسپانیا بوده. مشارالیه از علم نجوم ربط کاملی داشته و از طریقهٔ مساحت زمین و اوضاع وترکیب آن ماهر بوده. او را به‌خاطر می‌رسد که زمین کروی است و محاط به‌دریای محیط است. اگر حضرت پوپ حکم داده است که هیچ کشتی از سمت مشرق دریا به هندوستان نرود، او می‌تواند از تحت مغرب دریا رفته و راهی به‌هندوستان پیدا کرده. هم مخالفت به‌احکام پوپ نکرده و هم راه تجارتی به‌جهت دولت خود و ولی‌نعمت خود به‌هندوستان پیدا کرده. به‌این‌ملاحظه مصمم و عزیمت سفر دریا نموده.

در سال ۱۴۹۲ کلمبس سه کشتی جنگی به‌آذوقهٔ تمام و مایحتاج ضروری از اسپانیا مهیا و از راه مغربی دریا عازم هندوستان گردیده مدت سه هفته متصلا در دریای محیط می‌رفته. افیسران و زیردستان و اهالی کشتی را وهمی‌عارض شده. به‌خیال اینکه راهی هرگز نرفته عرصهٔ دریای محیط را لاتناهی دیده. مجموع را یأس مراجعت از این سفر دست داده و با یکدیگر از در مشاوره درآمده. یکی به دیگری گفته بود که کلمبس را خیال سودا در دماغ زورآور گشته، جمعی کثیر را

---

۱. واسکو دوگاما.

برداشته به‌دریای بی‌پایان محیط آورده. چه چاره بجز برطرف شدن هست. از هرسو اینگونه گفتگو برخاسته بالاخره عزم را جزم نموده که اولا مراتب حال را به کلمبس عرض کنند و التماس مراجعت به‌اسپانیا نمایند. در صورتیکه او را حرفی باشد، او را زنده به‌دریا انداخته خود مراجعت کنند. از این‌سو کلمبس از وجنات احوال اهالی کشتی بیدلی و کم‌جرأتی و یأس استنباط نموده بدون اینکه مطلقاً اظهاری به‌آنها کند از در مصاحبت و مکالمه با آنها برآمده به‌این نوع: بساعزت و اعتبار و افتخار حاصل اهالی کشتی خواهد شد در هنگامی که راه هندوستان را پیدا کنیم و توانیم تجارتی در آن مملکت نموده. البته هر کدام از ماها بعلاوهٔ اینکه تا دامن قیامت نام ما زنده خواهد بود صاحب دولت و مکنت خواهیم گشت. و ولی‌نعمت ماها را هر کدام بقدر حال مفتخر و به‌انعامات و نوازشات خود خواهد نمود. ولیکن هر کدام از ماها را لازم است که در خدمت خود سعی و اجتهاد نموده نوعی نکنیم که مورد سخط و غضب پادشاهی گشته ما را از حیز آبرو انداخته و درنزد دوست ودشمن خوار باشیم. مدت یکهفته نیز به‌این نهج ولطایف‌الحیل اهالی کشتی را به بازیچه و فنون نگاهداشته. چون از هیچ سو راه زمینی پیدا نشده و اهالی کشتی برخی که سابقاً تصدیق‌قول کلمبس را نموده آنها نیز مأیوس از این سفر گشته یکدفعه کلا سر از ربقهٔ اطاعت او ببرون کشیده انواع و ناخوشی فضاحی با او نموده، متفق‌اللفظ ممهد شدند که در صورتی که عنان کشتی را به‌سمت‌اسپانیا معطوف ندارد او را به‌قتل می‌رسانند. چون کلمبس مجموع را طاغی دیده چاره را بجز آرام و نصیحت به‌آنها ندیده افیسران و عقلای آنها را به‌نزد خود طلبیده و علامات چند را به‌آنها نموده که زمین نزدیک به‌آنها است از آنجمله مرغان صحرایی چند در در بالای دریا در پرواز بودند وهوای دریا اعتدالی به‌هم کرده و طغیان و تلاطم دریا فرو نشسته به‌التماس و زاری آنها را به‌این نوع ساکت نموده که سه‌روز به‌او مهلت دهند در صورتیکه روز سیم زمینی پیدا نشود مراجعت کنند. مجموع مردم شرط کرده سه روز دیگر به‌همراه او رفته. در آن روز چوبدستی تازه تراشیده و کاسهٔ چوبی تازه تراشیده در روی آب پیدا کرده. این‌معنی نیز مقوی قول او شده که زمین نزدیک به‌آنها است. در شب سیم کلمبس کشتیان را لنگر انداخته که شاید به به کوهی خورند و در نصف شب کلمبس به‌علت اضطراب و بی‌آرامی خود در بالای

کشتی رفته از هر سو ملاحظهٔ دریا را نموده چشم او به‌روشنی آتش افتاده که سمتی به‌سمتی می‌برند و از آن پس‌دو نفر دیگر آتش مزبور را دیده هنگام طلوع فجر کشتی پیشین به‌آواز بلند سایرین را خبر داده که زمین پیدا شده است و از هرگویه وکنار آوازهای وهوی اهالی کشتیان بلند شده صبح آنروز جزیرهٔ پرسبزه وجنگلی نمودار گشته چون اهالی کشتی را چشم به‌جزیره مزبور افتاده کلا منفعل و خجل ازکلمبس گردیده. کلمبس شخصی را، که سه روز قبل مورد طعن نموده و به‌اقسام فضاحی و فحاشی روز او را چون شب تار نموده بودند. بالفعل از هرجانب بدست بوسی و عفو تقصیر از او گردانیده. سه‌روز قبل او را دماغ خشک و سودا زده و پریشان انگاشته بالفعل او را ملهم آلهی شمرده. هنگام صبح کشتیان کوچک را به آب انداخته سپاه کشتی با طبل و علم مسلح ومکمل داخل به کشتی کوچک شده. اول کسی که به‌جزیرهٔ مزبور قدم نهاده کلمبس بوده. اهالی جزیره را از آمدن کشتیان مزبور آگاهی شده از هرسو به‌طرف آنها هجوم آورده. حیرت و تعجبی به آنها دست داده اهالی کشتی را رسولان خدا و یا به‌قواعد یونانیان که به‌رب‌النوع قائل بودند. ایشانرا فرستادگان خدایان دانسته. صدای توب آنها را نیز صدای خدایان انگاشته. گویند اول وهله که کلمبس با سپاه خود به‌جزیرهٔ مربور رسیده به‌سجده در افتاده سجدات خدا را به‌جای آورده که یکبار دیگر پای آنها به‌زمین رسیده. جزیرهٔ مزبور یکی از جزایر ویست هندیا است که مقابل ینگی دنیا است که آنرا سن‌سلوه‌دوره[1] می‌نامند. بعد از ملاحظه آنجا، کلمبس مراحعت به‌اسپانیا نموده. پادشاه اسپانیا او را مفتخر و معزز داشته. در پهلوی خود نشانیده. دفعهٔ دیگر نیز کلمبس سفر دریا از سمت مغرب نموده. در جزیرهٔ مزبور جزایر چند پیدا کرده لیکن چون از قواعد نجوم و مساحت کرهٔ ارضی و ترکیب زمین ماهر بوده، می‌دانسته که باید جای دیگر در حوالی جزایر مزبور پیدا شود. دفعهٔ دیگر کشتیان جنگی از اسپانیا برداشته به‌سمت مغرب روانه شده.

به‌تاریخ ۱۴۹۸ عیسوی در سفر ثالث خود مملکت ینگی دنیا را پیدا کرده و چون دولت اسپانیا درسمت ثوث یا جنوب ینگی دنیا رفته سپاهی به‌آنجا برده و نشیمن نموده، سایر قرال فرنگستان هرکدام کشتیان فرستاده که جاها در آنحوالی

---

۱. سان‌سالوادور.

پیدا کنند و از برای خود نشیمن نمایند. از آنجمله دولت انگریز به‌تاریخ ۱۴۹۹ هنری هفتم پادشاه انگریز کپتن کیپات مسمی به‌سیمتیان را با کشتیان چند به ینگی دنیا فرستاده، سمت شمالی مملکت مزبور را محل نشیمن نموده‌اند. و از قرال فرنگستان محلی از برای خود در ینگی دنیا گرفته نشیمن ساخته. لیکن طایفهٔ معظمه که از اهالی فرنگستان در ینگی‌دنیا می‌باشند سه فرقه هستند. اولا طایفهٔ اسپانیال ثانیاً طایفهٔ انگریز و ثالثاً پرتگیز. هریک از طایفه‌های مزبور قسمی از ولایت مزبور را گرفته. شهرها بنیاد کرده توطن دارند. وطایفهٔ فرانسه و دچ هر کدام قدر قلیلی جمعیت در آنولایات تمکن می‌نمایند. لیکن قابل تذکار نیستند.

و اما طایفهٔ انگریزی متوقف ینگی‌دنیا؛ بعد از اینکه طایفهٔ انگریز سمت شمالی ینگی‌دنیا را پیدا کرده سپاهی به‌آنجا فرستاده. به‌تدریج کوچ و بنه آنها را فرستاده و به‌تواتر فقرای انگلند به‌آنجا رفته و توطن نموده و اشخاصی که مقصر بوده به‌دفعات اخراج بلد نموده به‌آنجا فرستاده جمعیت عظیمی در آنجا پیدا کرده و خانه ها بنیاد نموده بنای زراعت و شجارت را نهاده. طایفهٔ فرانسه برخی از بنادر و ولایات را گرفته که نشیمن کنند اهالی انگریز جزایر و بنادر مزبور را از دست ایشان و از ینگی‌دنیا اخراج نموده خود روی به‌ترقی نهاده. علوم و صنایع در میانهٔ آنها شیوع بهمرسانیده طایفهٔ فرانسه بنا به‌نقاضتی که قلباً با انگریز داشته جمعی را خفیه در نزد اهالی ینگی‌دنیا فرستاده نفاقی فیمابین ساکنین انگریزی در ینگی‌دنیا و انگلند انداخته و آنها را راهنمایی کرده؛ خود را مطلق العنان نموده‌اید دست تصرف انگریز را از ینگی‌دنیا کوتاه کنند. و علی‌الدوام آنها را از دولت انگریزی بیزار کرده به‌حدی که دل آنها از دولت انگریز سیر شده که بعد از آن اهالی انگریز ساکنین ینگی دنیا دولت انگریز را حاسد و رقیب و مدعی خود دانسته. در این نقاضت و تغییر سالها بوده‌اند. الی در سال ۱۷۶۴ حکمی از پارلمنت انگلند جاری شده که خراج شاهی و گمرك بعضی اجناس غربیه که‌داخل به‌ینگی‌دنیا شود زیاد کنند. اهالی ینگی‌دنیا قلباً نارضامندی از انگریزان داشته. داکتر فرنکی که یکی از جمله فلاسفه و دانایان خود را به‌انگلند فرستاده عرایض چند به‌خدمت پادشاه نوشته و داکتر مربور وارد به‌انگلند شده عرایض خود را معروض و اهالی پارلمنت که هوس کامن باشند اقرار نموده که عرایض آنها را دیده جواب شافی و کافی به

به‌آنها داده آنها را مستمال کنند. لیکن وزرای انگلند عرایض آنها را نشنیده و خواهش آنها به‌درجهٔ اجابت مقرون نشده. داکتر مزبور بی‌نیل مرام مراجعت کرده ایضاً برگشتن او بی‌نیل و مقصود مورد تکدر انگریزان متوقف ینگی دنیا گشته.

در سال ۱۷۷۱ حکمی از پارلمنت انگلند جاری شده که خراجی در شیشه و کاغذ و چاهی که وارد به‌چنگی‌دنیا می‌شود زیاده کنند. طایفهٔ مزبور قبول حکم آنها را نکرده محصلان آنها را پس فرستاده. گویند یکنفر از آنها در یکی از شهرها لوط کرده. مجموع اعضای او را سقز مالیده و بعد از آن درپر مرغ بسیاری غلطانیده به‌هیأت مزبور در شهر گردانیده. الحق آلت مضحکه خاص و عام گشته و از هر سواطفال برسر آنها جمع شده و بعد از آن چای انگلند را پس فرستاده یعنی بدون اینکه چاهی را خالی کنند باکشتی پس فرستاده و اهالی انگلند سپاهی عظیم برسرآنها فرستاده که آنها را مجبورکرده خراج دهند. ساکنین ینگی‌دنیا نیز پرده از روی کار برانداخته بنای مجادله و مقاومت و اظهار بیعلاقگی و بی‌نیازی به‌انگلند نموده. اگرچه سپاهی که از انگریز ینگی‌دنیا رفته بود کفایت جدال با آنها را می‌نمود لیکن طایفهٔ اسپانیال و فرانسه و دچ به‌حمایت ساکنین ینگی‌دنیا برخاسته چون به‌کرات قبل از این، مجادله فیمابین هردو واقع شده وطایفهٔ انگریز غالب به‌آنها نیامده بودند. بالفعل که طایفهٔ فرانسه و اسپانیا و دچ به حمایت آمده، البته خوشی راضی به‌این شده که باساکنین ینگی‌دنیا صلحی‌نموده آنها را طایفهٔ علیحده مطلق‌العنان دانسته نه رعیت خود.

از طرف انگلند سر کی کارتلین به‌ینگی‌دنیا رفته، جنرال واشنگتن نام سردار بزرگ اهالی ینگی‌دنیا را دیده که با او صلح نماید. یعنی سر کی کارتلین از جانب دولت انگریز وکیل بوده وجنرال واشنگتن از طرف طایفهٔ ینگی‌دنیا وکیل‌شده صلح نموده اما چه صلح صلحی که هزاران هزار تومان خرج دولت انگریز شده و بسا خونها ریخته گردیده. اگرچه اهالی ینگی‌دنیا طالب صلح و مذهب بوده لیکن سخت‌گیری و بدطوری وزراکار را به‌جایی رسانیده که سر کی‌مزبور گویا به‌عجزو التماس نموده. به‌این نحوکه از تاریخ ۱۷۸۲ پادشاه انگلند جارج ثالث اقرار نمود که بعد از این طایفهٔ انگریزی متوقفین ینگی‌دنیا را طایفهٔ علیحده مطلق‌العنان دانسته و ترك احقاق شاهی را بکلی از ولایت مزبور نموده آنها هم مثل سایر

طوایف فرنگستان طایفهٔ علیحده بوده، اگر تجارت و معامله به‌انگریز نمایند به‌عینه مثل سایر طوایف باشند. و از آن تاریخ الی حال طایفهٔ مزبور جمعی علیحده هستند. چون برخی از احوال آنها نوشته وآنچه در تواریخ ینگی‌دنیا که در انگریزی نوشته است در تعریف ولایت مزبور قلمی می‌شود:

بعضی بنادر ینگی‌دنیا متعلق به‌انگریز است که بالفعل تجارت و اهالی انگریز وسپاه انگریز در آنجا هستند. و همچنین جزایر چند مسمی به‌ویست هندی که جزایر مقابل ینگی‌دنیا است، محسوب می‌شود، در تحت انگریز است. شکر و قهوه و پنبه و قرمز فرنگی و چوب مهاکس بسیاری از ولایت و جزایر متعلقه به‌انگلند به‌همهٔ فرنگستان می‌رود و منافع عظیمه از این راه عابد به‌دولت انگریز می‌شود اگرچه اکثر شمالی و جنوبی ولایت مزبور اهالی فرنگستان توطن نموده لیکن احدی تا به‌حال همهٔ ینگی‌دنیا را ندیده اهالی آنها مردمان سیاه رنگ بدگلی آرام‌داری هستند. آنچه در کتابها نوشته‌اند یک ربع کل دنیا را ینگی‌دنیا گرفته گرفته، لیکن ربع بزرگترین است. اجناسی که از ینگی‌دنیا به‌یوروپ می‌آورند و در آنجا به‌عمل می‌آید اولا فلزات معدنی در آنجا پیدا شده. اجناس آن به‌یوروپ می‌آید. درختهای میوه‌دار و غیره مثمر و غریبه بسیاری دارد که تجارت معقولی از چوب و میوهٔ آنها به‌فرنگستان می‌نمایند. معدون طلا ونقره در ینگی‌دنیا است و به فرنگستان می‌آید. گویند هنگامی که طلا و نقره در ینگی‌دنیا به‌عمل آمده به‌علت اینکه به‌فرنگستان می‌آورند، قیمت هردو در فرنگستان‌بسیار کم شده است. و از جواهرات الماس و مروارید و زمرد و لعل و زبر جد وسایر جواهرات دیگر در آنجا پیدا می‌شود. نیز از تاریخی که جواهرات مزبور به‌فرنگستان آمده قیمت آنها در این ولایات کمتر از سایق است. قرمز فرنگ ونیل وپوست سنجاب و خز و سایر اجناس از آنجا به‌ولایات فرنگ می‌آورند.

واما جمعیت اهالی ینگی‌دنیا هنگامی که از انگلند سوا شده تخمیناً دومیلیان بوده لیکن به‌تدریج از هر یک از بلاد فرنگستان مردم به‌آنولایات رفته. بالفعل دوازده میلیان جمعیت دارند. ششصد نفر از اهالی آنها مشغول به‌رتق و فتق امورات ولایتی ینگی‌دنیا هستند که آنها را اهالی مشورتخانه می‌نامند، دویست نفر آنها را در خانهٔ و چهارصدنفر در خانه‌ای کرده. دویست نفر مزبور را لارد و

بزرگان نامیده، مدت سه سال دویست نفر مزبور در خانهٔ بزرگان مشغول به‌رتق و فتق مهام ولایتی هستند. و چهارصد نفر دیگر که کلا ششصد نفر مزبور در هر امراز امور متعلقه به‌ینگی‌دنیا مشورت نموده بعد از اینکه همه در هر امر از امور مزبور راضی شده امور مزبور را جاری نموده و یک‌نفر را مدت هفت‌سال سرکرده و همه ششصد نفر و ولایت ینگی‌دنیا کرده که به‌جای پادشاهی به‌حکمرانی ولایت مزبور قیام نموده. بعد از هفت سال شخصی دیگر را به‌جای او معین می‌کنند. و مدارس بسیاری ساخته. علوم و صنایع و بدایع در آنولا انتشار دارد. و هرساله طلاب چند به‌انگلند فرستاده که تربیت یافته مراجعت به‌ینگی‌دنیا نمایند. و شهرهای خوب در آنجا ساخته‌اند که مردم تمکن دارند. و از هالی همه مذاهب در آنجا مشغول به عبادت خود هستند. و به‌تدریج هرکس از انگلند سیر شده و یا اخراجات کفاف احوال او را ننموده از اینجا بامراکه[1] می‌رود. و آنچه از تواریخ انگلند در عهد پادشاه هذه‌العصر در خصوص ینگی‌دنیا روی داده بود نوشته، امید آنست که مورد ذکر خیری گردد.

و چون برخی از امور ینگی دنیا نوشته‌ام قصد پادشاهی و تاریخ وقایع سلطنت او از دست رفت. حالا لازم است که مراجعت بگذشته کنم بقصد و وقایع اتفاقیهٔ سلطنت پادشاهی را نمایم.

در سال ۱۷۸۰ امر عجیبه در انگلند روی داده که هیچکس را در خاطر نیست که در داستانی چنین امری روی دهد. لاردگارد نام یکی از بزرگان انگلند را دفاع ضعیف شده و تقدس زیاد و مالیخولیا او را به‌این راه داشته که اهالی مشورتخانه را شاید میل به‌این است که مذهب کتالیک را مجدداً در انگلند شیوع دهند. به‌فاصلهٔ دو روزی یکصد هزار نفر از عوام‌الناس برسر خود جمع نموده اولا حمله به‌پارلمنت کرده و بعد از آن مردم در شهر افتاده بعضی از خانه‌ها را سوزانیده و خراب کرده بالاخره سپاهی از پادشاهی به‌لندن آمده هرکوچه و برزن را گرفته جمعی از عوام‌الناس را زخمدار نموده و بالاخره سران اشرار را گرفته سیاست نموده. لاردجورج‌گاردن را محبوس نموده جمعی از حکام‌شرع او را به‌محکمهٔ شرع آورده. بعد از اینکه اطلاع یافته بودند که لارد مزبور را اراده ای‌به غوغا نبوده مقصود او

---

۱. امریکا.

دینداری بوده او را بخشیدند. پس از آن خشکی دماغ او را به‌این امر داشته که به‌مذهب یهود داخل شود. ریش خود را از تراشیدن باز داشته. مدتی در آنحالت بوده بالاخره فوت شد. در اواخر سال مزبور دولت انگرنز دو کشتی که به‌ملاحظه کل دنیا فرستاده بودند برگشته. کتن کوك از جملهٔ مشاهیر روزگار است و چنددفعه به‌دورهٔ دنیا رفته بود. در این دفعه فوت شد!.

در سال ۱۷۸۱ یکی از سیارگان تازه مسمی به‌جارجم سیدس داکتر منجم از اهالی جرمنی پیدا کرده. ستارهٔ مزبور در هشتاد ودوسال یکدفعه دورهٔ فلك را سیر می‌کند. جارج سیم پادشاه هذالعصر دوربیتی ساخته است چهل پاوسه‌پا دهنهٔ آن و داکتر مزبور به‌حمایت پادشاه ستارهٔ مزبور را پیدا نموده بعد او به‌زمین دو مقابل زحل است. و با چشم بدون دوربین او را نمی‌توان دید. میرزاجعفر و بنده به‌دیدن دوربین مزبور رفتیم.

در آنسال، ۱۷۸۷ مسنر هستین فرمانفرمای هندوستان را متهم به‌تقصیر کرده که بیحسابی در هندوستان نموده، جمعی از اهالی شرع را به‌امتحان او فردستاده امور مفوضه به‌او را جزواً و کلا ملاحظه نموده. مدت هفت سال به‌حساب آن رسیده بالاخره تقصیری به‌آن ثابت ننموده او را نجات داده‌اند.

در سال ۱۷۸۸ عیسوی ناخوشی خبط دماغ به‌پادشاه هذه‌العصر عارض شده اگرچه تا به‌حال به‌علاج آن کوشیده‌اند و به کرات عود نموده و ایضاً روی به‌بهبودی نهاده لیکن بالفعل درکنج خانه با خبط دماغ وآرام نشسته است.

در سال ۱۷۹۲ لاردگاردن والس فرمانفرمای هندوستان سپاهی به‌مجادله پتمپو سلطان والی وملك دکن فرستاده و بالاخره بعد از جدال پتمپو سلطان مزبور کم‌قوت شده، صلح با لارد مزبور نموده و برخی از ولایات خود را مفوض به کمپانی نموده و به‌رسم معهود و خاطرجمعی کمپانی، دو پسر خود را به‌رسم گرو به‌نزد کمپانی هند فرستاده و مدتی مدید در آن عرصه، نه‌سال مستمراً سپاه انگریز با سایر دول عموماً و با فرانسه خصوصاً جدال نموده و از هرطرف خواه دریا و خواه خشکی سپاه انگریز غالب آمده و بالاخره صلحی در میانهٔ فرانسه انگریزی واقع شده که در تاریخ ۱۸۰۹ صلح مزبور به‌اتمام رسیده و مصالحه را به‌ناپارت که در آنوقت سراریاب مشورت بوده کرده. بنده را لازم افتاد که برخی از احوالات بناپارت

و طریق تربیت او بیان کنم. و اما بناپارتی از اهالی شهر جاشیو، شهر کوچکی است در جزیرهٔ کاسیله متعلق به‌ایتالیا، پدر او کالوبناپارات از اهالی شرع آنولا بوده، در سال ۱۷۶۹ تولد او شده. کونت ماریوف حاکم جزیره کاسیله حامی و مربی او بوده به‌حمایت کونت مزبور او را به‌مکتبخانه پادشاهی که در فرانسه از برای تربیت جوانان بنیاد کرده بودند فرستاده. در مکتبخانهٔ مزبور اطفال را علم جنگ و زبان فرنگستان و تواریخ قدیم و جدید همه فرنگستان تعلیم می کنند. بعد از اینکه بناپارت را به‌مکتب گذارده، در سن ده سالگی مشارالیه شروع در تحصیل نموده. مشارالیه را میل به‌آموختن زبان نبوده لیکن سعی ملالا کلام در علم جنگ و ساختن قلعه و سنگر و یورش بردن و لوازمات آن داشته و نیز در خواندن تواریخ گریک و روم که ما آنها را یونان می‌گوییم، لذتی و مذاقی داشته و علی‌الدوام در قصد جنگجویان و جراران روزگار غوری نموده چنانچه به‌تدریخ خیالات جنگ‌جویی و سپاه کشی در نهاد او متمکن گردیده حرکات و سکنات او در مکتب اینکه در حالت طفولیت علو همتی از او استباط افتاد چنانچه هرگز با اطفال دیگر به‌لهوو لعب و باز و حرکات بیجا آمیزش ننموده ده‌گونه معلم او هرگز از او نشینده که استدعای عفو تقصیر کند. هروقت تقصیر در درس کرده در نهایت استقامت ایستاده، بعد از تنبیه به‌جای خود رفته و نیز در طریق سختگیری درآن به‌حدی استدامت داشته که هر طفلی که او را آزرده نموده هرگز او را نبخشیده و با او صلح ننموده و هروقت عزم به‌چیزی گماشته احدی او را مانع نشده. به‌این معنی که هیچکس او را از خود رایی بازنداشته. طفلی مغرور و خودرأی و سختگیر، باوقار و تمکین، ذهن‌تیز، باهوش و زیرك بوده. بازیچهٔ او اینکه اطفال را به‌گرد خود آورده خود را سردار و مابقی را افیسر و سالدات نموده، فوجی قرار داده که‌سنگری سازند.

در سال ۱۷۸۳ گویند هوا به‌شدت سرد بوده و به‌علت کثرت برف ساختن سنگر مقدور نبوده. حکمی به‌اطفال مکتبخانه داده که قلعه وسنگری از برف سازند. خود بیلی در دست گرفته و اطفال را هرکدام بیلی به‌دست داده، سنگر و برج و آن را کلا از برف ساخته به‌نهجی که از روی کتاب درس خوانده بودند سنگری مضبوط از برف ساخته، همهٔ مردم از گوشه و کنار به‌دیدن سنگر مزبور آمده تحسین بلیغ به‌او نموده. یک سال بعد از آن موافق قاعده فرانس هرسال ممتحنان به‌امتحان

اطفال مکتبخانهٔ مزبور آمده هر کدام ترقی کرده و قابلیت دارند از مکتبخانه مزبور بیرون آورده به‌مدرسهٔ پادشاهی او را می‌فرستند. در آن وقت مدرسان در آن مکتب آمده بناپارت را امتحان نموده، جوانی مستعد و قابل و لایق در علوم جنگ و قلعه‌و سنگر و سایر لواحقات‌ماهر دیده و از وجنات احوال و حرکات وسکنات او علو همتی به‌مراتب زیاده از دیگران استنباط نموده، موسیؤ رینالت نام که از جمله بزرگان و صاحب مدرکان فرانسه بوده نوشته به‌بزرگ مدرسهٔ شاهی نوشته که بخصوصه در تربیت بناپارات ساعی باشد و او را افیسر پادشاهی کند. یک‌سال در مدرسهٔ پادشاهی توقف نموده. در سال ۱۷۵۸ او را نایب توپخانه نموده‌اند. در آن اوقات اغتشاشی در دولت و امور فرانسه روی داده چنانچه در سال ۱۷۸۹ بلوای عامی دوولایت فرانسه برپا شده و از هر شو از پادشاه خود لوئیس شانزدهم ناراضی‌گشته. اولا اهالی مشورتخانه قدرت و تسلط پادشاهی را تخفیف داده چنانچه نه‌قادر به‌جدال با سایر دول بوده و نه یارای صلح. بالجمله او را وجودی معطل انگاشته‌اشخاصی را که پادشاه به‌منصب و بزرگی مفتخر فرموده از مناسب مزبور معرول نموده. حرف آنها اینکه صاحب منصب وعزت اشخاصی را سزاوار است که‌خود قابلیت‌واستعدادی داشته نه اینکه پادشاه هر بوالفضولی را بزرگی بخشد. و بعد از آن حمله به‌خانهٔ پادشاهی نموده، سالداتهای قراولخانهٔ او را به‌قتل رسانیده، داخل به‌حرم شاه شده و پادشاه سایر منسوبان او از آنجا گریخته داخل به‌پارلمنت و یا مشورتخانه گشته. پادشاه با اهالی پارلمنت قرار نموده که ترك شاهی را می کند گذارند به‌طرفی رود حرف او مسموع نیفتاده پادشاه و زن و منسوبان او را به‌محبس فرستاده.

در سال ۱۷۹۳ اهالی شرع فرانسه جمعیتی کرده و به‌حقیقت رفتار لوئیس مزبور رسیده او را مقصر یافته و فتوای قتل او را نوشته و او را مقتول ساخته. و بعد از آن بعد از ده ماه زن شاه را مقتول ساخته و چندی بعد از آن الیزابت خواهر پادشاه را به‌قتل رسانیده. در این بین دولت انگریز از حرج و مرج و غوغای آنها اطلاع یافته، خواسته بودند که مزاحم اینگونه افعال شوند. دولت فرانسه را با انگریز جدال و نزاع واقع شده روبیسپر نام شخصی در اصل فقیر و حقیر در فرانسه ترقی یافته و اصل و سرمایهٔ اینهمه فساد مشارالیه بوده. گویند بجز پادشاه و منسوبان او تخمیناً چهل هزار نفر در این بلوا و طغیان به‌قتل رسیده از آنجمله سی وپنج نفر

از فلاسفهٔ فرانسه که هر کدام وحید عصر بوده‌اند بدون تقصیر مقتول نموده‌اند. چون روبسپیر مزبور را سرمایهٔ فساد دیده مشارالیه و جمعی از منسوبان او را که بیست نفر باشند گرفته مقتول نموده و بعد از آن دولت فرانسه را به‌خاطر رسیده که مثل دولت روم بدون پادشاه و بزرگان امور ولایتی را رتق و فتق نموده، راتق و فاتق، اهالی مشورتخانه باشند. جمعی کثیر از اهالی مشورت بوده، سه‌نفر سرانها بوده. از جملهٔ سه‌نفر مزبور یکنفر ماانام بوده و به‌تدریج اعمال و دلاوری و رشادت بناپارت را به‌نظر آورده در صدد ترقی او برآمده. به‌کرات او را با توپخانه به‌جنگها فرستاده و فتح و نصرت نموده و به‌تدریج بناپارت شهرتی کرده و هر کس از وحسابی‌برده. و داستان او به‌زبان خاص و عام افتاده و چون اوضاع ولایت فرانسه پریشان شده بناپارت میدانی خالی دیده، دولتی بدون پادشاه، خیال او اینکه به‌نحوی که قیصر روم اولا جنرال بوده و به‌تدریج ولایات فرنگستان را مسخر کرده و در آخر بزرگ قوم رومی گردیده، او نیز رفتار و کردار قیصر را سرمشق خود کرده. اگر چه در اکثر حالات قصهٔ بناپارت وقصهٔ قیصر مشابهت تامی دارد. هر که قصهٔ هردو را خوانده یقین می‌کند که هردو در رفتار و کردار مشابه بوده‌اند. خلاصه حکمی از پارلمنت فرانسه جاری شده که بناپارت سپاهی برسر نیس مکانی است رفته و بعد از اینکه به‌آنجا رفته اهالی مشورت او را معزول و محبوس نموده. و بعد از اینکه به‌آنجا ئفته اهالی مشورت او را معزول و محبوس نموده. و بعد از چندی بناپارت به‌تنهایی به‌پاریس رفته که شکایت بی‌انصافی اهالی مشورتخانه را کند. اهالی مشورت خواسته بودند که او را سردار سرباز کنند، قبول ننموده، خدمت خود را استعفا نموده، خواهش نموده بود که او را رخصت دهند که به‌استامبول رفته مشغول به‌خدمت دولت اسلامی گردد، و قبول ننموده. گویند خواهش خدمت انگریز را نموده و به‌لندن آمده و قلیل وقتی در لندن توقف نموده. لیکن معلوم‌نیست که آیا به‌عزیمت خدمت انگریزی آمده و یا چیز دیگر مکنون ضمیر او بوده و بعد از آن به‌فرانسه برگشته. مجدداً در سال ۱۷۹٤ سردار سپاه فرانسه گشته و مأمور تسخیر جزیرهٔ کاسیله وطن مألوف خود شده لیکن در آن جنگ شکستی به‌او رسیده و بعد از آن نیز اوضاع او پریشان گردیده. در گوشه‌ای آرام گرفته گویند در آنوقت محتاج به‌امر معاش گشته و آرامی گرفته الی یک سال در پاریس مجدداً غوغا و

بلوای روداده و او را سردار پاریس نموده‌اند که فتنهٔ شهر را بخواباند. حامی او ماارانام یکی ازسه‌نفر مشورتخانه بوده وچون درآنوقت ماارا آرائدی طولی درحکمرانی فرنس داشته، بناپارت خود را به‌او چسبانیده. ماا، بیوه‌زنی از بزرگان فرانسه را در نزد خود نگاهداشته، یعنی بدون عقد در نزد او مانده. چون ماا از زن مزبور سیر شده و یا ناخوش شده خواسته بود که او را از سر خود بازکند. زن مسمی به جوسفین[1] بوده است. با بناپارت شرط کرده که در صورتی که جوسفین مزبور را به به‌عقد خود درآورد، اولا بیست هزار تومان از نقد به‌او داده، ثانیاً او را سردار سپاه فرانسه نموده به‌ایتالیا می‌فرستد. بناپارت راضی به‌امر معهود شده. جوسفین را به عقد خود درآورده و وجه بیست هزار تومان را از ما گرفته. و او را سردار سپاه فرانسه نموده در سال ۱۷۹۶ به‌ایتالیا رفته و فتوحات چند در آن صفحات نموده و شهرتی عظیم در آنجا کرده. چون سالها دولت فرانسه در این سعی داشته بودند که دست انگریز را از هند کوتاه کنند و از هر راه حمایت یه‌اهالی هند نموده که با انگریز جدال کنند. چنانچه پادشاه فرانسه لوئیس شانزدهم سازشی با نواب حیدر علی والی ملت دکن داشته و افیسران فرانسه را به‌آنجا فرستاده که طریقهٔ جنگ و نظام را به‌اهالی دکن نمایند. و نواب حیدرعلی نیز با سپاه خود در نهایت جلادت و مردانگی جنگها با انگریز کرده بود. در این بین که پادشاه فرانسه کشته شد و حرج ومرجی به‌دولت فرانسه روی داده کسی به‌فکر حمایت نواب حیدرعلی مزبور، از اهالی فرانسه، نیفتاده، دولت انگریز سپاهی برسر دکن کشیده و علی‌الدوام در تخریب نواب مزبور کوشیده و ضررهای فاحش به‌او رسیده. بعد از فوت نواب مزبور، تیپو سلطان به‌جای او والی ملک دکن شده و بیشتر ازپدر خود در صدد نزاع با دولت انگریز برآمده. سپاه فرانسه و اهالی مشورتخانه آنجا را به‌خاطر می‌رسد که سپاهی به‌حمایت تیپو سلطان به‌هند فرستند که با سپاه تیپو ملحق و جدال باانگریز نماید. لهذا بناپارت را با هفتاد هزار سپاه جنگی سپاه فرانسه باکشتیان جنگی، از پاریس به‌تاریخ ۱۷۹۸ به‌سمت مصر روانه نموده که از مصر به‌هندوستان رفته در ملک دکن ملحق به‌سپاه تیپو سلطان شوند. فکر فرانسه صحیح و به‌جا بود ولیکن از آنجا که اهالی انگریز نیز در امر خود و ملاحظهٔ ولایت و افعال و حرکات دشمن

---

۱. ژوزفین.

آگاه بوده، دفع آنها را نموده و مانع رفتن سپاه مزبور شده. به‌این نحوکه بعد از اطلاع حرکت بناپارت به‌سمت مصر، دولت انگریز جمعی ازسپاه کشتیان جنگی خود را در حیطهٔ تصرف و سرداری ادمرال نیلسان به‌تعاقب سپاه فرانسه فرستاده، درکنار رود نیل لنگر انداخته بودند. به‌محض ورود، ادمرال نیلسان بنای جدال با فرانسه گذارده. بعد از آتشباری بسیار، ادمرال نیلسان غالب به‌فرانسه آمده. نه‌کشتی فرانسه را دستگیر کرده و دوکشتی آنها را سوزاییده بناپارت در یکی ازکشتیان بوده در حالتی‌که‌کشتی او سوخته خود را به‌کشتی‌کوچکی انداخته به‌شهر مصر داخل می‌شود. و ادمرال نیلسان در مراجعت، به‌ازاء این خدمت به‌منصب لاردی ملقب می‌شود. بعد از اینکه بناپارت داخل به‌شهر مصر شده شهرتی می‌دهدکه اراده مسلمانی دارد و بعد از آن داخل به‌یکی از مساجد شده، سلیمان ومحمد و ابراهیم نام از پیشنمازان و مفتیان مصر را در نزد خود خوانده، اولا به‌آنها حالی می‌کندکه مرا خوابی روی داده درعالم واقعه به‌من حکمی رسیده است‌که مسلمان شده به‌زیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف شوم و بقرأت کلام‌الله‌المجید مشغول شوم. به‌این حیله قلب اهالی مسلمانان را به‌خود راغب نموده و به‌نماز حاضر شده و بعد از آن به‌مردمان مسلمان می‌گویدکه درصورتیکه بنای دوستی و تجارت را با اهالی فرانسه‌گذارند هم نفع دنیوی حاصل مسلمانان می‌شود و هم به‌تدریج اهالی فرانسه به‌دین اسلام مشرف می‌شوند. و بعد از آن فصل مشبعی در مذهب بیوفایی و بدعهدی و ابن‌الوقتی اهالی انگریز را با آنها بیان نموده. چندی در مصر مانده. چون سپاه انگریز در رود نیل مانده بودند چاره منحصر به‌این دیده‌که یکدفعه از مصر بیرون رفته بدون اطلاع مردم درکشتی جنگی نشسته سپاه خود را گذارده از راه بندر اسکندریه به‌فرانسه برگشته. اگرچه‌کشتیان بسیاری از انگریز در روی دریا از هرسو او را تجسس نموده لیکن یک‌کشتی به‌او برنخورده و او وارد به‌فرانس شده و به‌علت اینکه سپاه فرانسه به‌کمک تیپوسلطان نرسیده جنرال هرس سپاهی برسر قلعهٔ سرینک پنان برده و سپاهی عظیم ازجانبین مقتول شده،

بالاخره در سال ۱۷۹۹ قلعهٔ سرینگ پنان را مسخر نموده تیپوسلطان را مقتول ساخته. خزینهٔ بسیاری و اموال و اسلحهٔ بی‌شماری از تیپو سلطان به‌دست دولت انگریز افتاده و ممالک دکن کلا متعلق به‌انگریز گردیده و از آنوقت امتزاجی

در دولت کمپانی هندوستان بهم رسیده و الی‌حال در ترقی هستند بعد از اینکه بناپارت از مصر به‌پاریس برگشته یکی از اهالی مشورتخانه فرانسه شده یعنی یکی از سه‌نفر سران فرانسه. و از آن‌پس درتاریخ ۱۸۰۳ به‌تسخیر انگلند گرویده. سیصد هزار نفر سپاه فرانسه درکشتیان کوچک و بزرگ با آذوقه و ادوات جنگ آماده و در دورهٔ انگلند آمده وکشتیان مزبور را به‌نهجی تعبیه کرده که توانند نزدیک به به‌خشکی آمده، و داخل به‌رودتمز شوند. و از این طرف اهالی انگلند اطلاع یافته که فرانسه عزیمت تسخیر ولایت آنها را نموده. هر فردی از افراد ناس، یعنی از ولایت مزبور کلا مصمم به‌جنگ شده.گویند ششصد هزار نفر درکل ولایت‌انگلند به‌عزم جدال برخاسته و هر فردی هر روزه به‌عشق سربازی و سواره حاضر گردیده و هرکس از خرج خود در تهیهٔ اسلحه جنگ و جدال برآمده. مدتی سپاه فرانسه در بالای دریا به‌گردش بوده لیکن بناپارت اطلاع یافته که مرد و زن و برنا و پیر انگریز مصمم به‌جنگ فرانسه هستند. جرأت دخول ننموده، فسخ عزیمت را کرده.

در سال ۱۸۰٤ بناپارت مسمی به‌امپراطور و پادشاه فرانسه گردید و بعد از آن یدطولائی در فرنگستان بهم رسانیده. از هرسو به‌حدال و جنگ مشغول شده و آنها را ملحق به‌ولایت فرانسه نموده. در سال ۱۸۰۷ دولت عثمانی را به‌منازعهٔ روسیه و انگریز انگیخته و خود حمایت به‌دولت مزبور نموده و از هرسو به‌فتح هر جا همت گماشته غالب آمده. شهرکونیکز بورك متعلقه به‌نمسا را به‌تصرف درآورده. از جملهٔ غنایم آن شهر یکصد وهفت هزار تفنگ تازه در انباران به‌دست بناپارت آمده. بعلاوه خزاین نقدی و جنسی و اسباب جنگ و غیره.

در سال ۱۸۰۸ به‌تسخیر اسپانیا همت گماشته. سپاهی عظیم برسر آن‌مملکت برده و آن ولایت را مسخر نموده. پادشاه اسپانیا و منسوبان آنرا محبوس و به‌فرانسه فرستاده و برادر خود جوسف نام را پادشاه اسپانیا نموده و طایفهٔ اسپانیا راضی به‌این امر نبوده اغتشاشی در آنجا بهمرسیده و هرکس به‌طغیان و شور وغوغا برآمده. سپاهی برسر پرتکال فرستاده. پادشاه پرتکال تاب مقاومت نیاورده، عیال و اطفال خود را برداشته به‌ینگی‌دنیا رفته. الی حال مراجعت به‌پرتکال ننموده. در هنگامی که پادشاه پرتکال عزیمت فرار می‌نمود استدعای اعانت از دولت انگریز نموده دولت انگریز سپاهی را به‌سرداری سرارتر ویلزنی به‌پرتکال فرستاده و بعد از اینکه

سرارثر مزبور به‌پرتکال رفته از آنجا به‌اسپانیا رفته. مدتها سرارتر مزبور بافرانسه جنگ کرده بالاخره سپاه فرانسه را بکلی از اسپانیا بیرون کرده.

در سال ۱۸۱۰ عیسوی بناپارت، جوسفین زن قدیم خود را طلاق داده دختر پادشاه استریا را به‌عقد خود درآورده و ولایت نمسا و استریـا را کلا به‌حیطهٔ تصرف خود درآورده.

در سال ۱۸۱۴ چهارصد ونود وسه‌هزار نفر از فـرانسه و سایر قرال فرنکستان به‌سمت روسیه برده. کیفیت رفتن و مراجعت او در تاریخ مسکو نوشته شده. بعد از مراجعت از روسیه

به‌تاریخ ۱۸۱۴ سپاه روسیه و انگریز و استریا و پروشیا و نمسا و سایر قرال فرنگستان سپاهی عظیم به‌فرانسه آورده که قلع و قمع بناپارت را نمایند. چون سپاه جنگی او کلا در میانهٔ روسیهٔ برطرف شده تاب مقاومت سپاه چهار پنجقرال را نیاورده مجبوراً او را به‌جزیرهٔ البا، جزیرهٔ کوچکی است متعلق به‌ایتالیا، فرستاده‌اند که مادام حیات در آنجا مانده، خرجی به‌او رسیده در آنجا ماند. و لوئیس هجدهم که سالها از ظلم بناپارت گریخته بود و در انگلند توقف داشت، از قرار معاهده قرال فرنگ او را برسر تخت فرانسه گذارده که موافق میراث خود به‌ملک موروثی رسیده باشد.

درسال ۱۸۱۵ بناپارت از جزیرهٔ آلبا بیرون آمده، وارد به فرانسه برگشته در عرض راه فرانسه جمع کثیری از سپاه بر سر او جمع آمده. هنگام ورود به‌پاریس لوئیس هجدهم پادشاه از پاریس فرار کرده و از طرف انگریز سپاهی به‌سر داری لاردویلینگتن که سابقاً سرارثرولیزنی بوده و بعد از فتح اسپانیا مسمی به‌لاردویلینکتن گشته با سپاه انگریزی، و از سویی سپاه پروشیه حرکت و به‌مقاومت بناپارت برخـاسته. در دهی مسمی به‌واترلو تلاقی طرفین واقع، از طرف سپاه انگریز لاردویلینگتن و از سمت فرانسه بناپارت سردار سپاهان مزبور بوده. دو ساعت قبل از ظهر شروع در جنگ نموده الی هفت ساعت از ظهر متصلا بازار جدال گرم بوده. در این جنگ صدوسی‌هزار نفر از فرانسه بوده‌اند. لیکن سپاه کار دیده و جنگ آزمودهٔ فرانسه در میانهٔ مسکو کشته و برطرف شده بودند. بالجمله در ساعت هفت بعد از ظهر سپاه انگریز غالب و فرانسه فرار نموده. گاری سواری بناپارت و سلاح جنگ او که در گاری بوده به‌دست انگریز افتاده. پنجاه‌هزار نفر از طرف

فرانسه کشته و زخمدار گردیده و از طرف انگریز سی‌هزار نفر کشته و زخمدار گردیده. سیصد عرادهٔ توپ و چهارده‌هزار سپاه فرانسه به‌دست انگریز دستگیر-گشته. بعد از این شکست بناپارت از میانهٔ پاریس گذشته، به کشتی نشسته خود را به‌بندر انگلند مسمی به‌پلی‌موث انداخته. ارادهٔ پیاده شدن داشته. اهالی بندر مشورتخانه مصلحت در آن ندیده که او را اذن دخول دهند. بعد از دو روز او را به‌جزیرهٔ سنت‌هلینه که در میانهٔ ینگی دنیا و فرنگستان واقع است، جایست در نهایت انضباط، دورهٔ آن کوه و سنگرهای مضبوط دارد، فرستاده. سپاهی معدود از انگریزی با کشتیان جنگی در دوره و میانهٔ جزیره کشیک آنرا می کشند. الی حال در آنجا مانده و هر ساله اخراجات او را از انگلند به‌نزد او می‌فرستند. اگر چه آرامی دارد ولیکن آدم زندانی چگونه قلب او آرام خواهد گرفت، چندی قبل از این همهٔ پادشاهان فرنگستان او را محترم و مغرز داشته و از نام او لرزه براعضای آنها افتاده. بالفعل به‌این حقارت بودن البته به‌آن بسیار بد می‌گذرد. اما نمی‌توان ساکت شد که دولت باوجود آنهمه نقاضتی که با او دارند. قطع روزی او را ننموده و قصد جان او را نکرده، باز هم به‌دشمن خود رحم می کنند.

چون برخی از اوضاع بناپارت نوشته مابقی اموراتی که در انگلند واقع شده، به‌تدریج نوشته تا اینکه در اینوقت که ما در اینولایت هستیم تاریخ آن به‌رسد.

در سال ۱۸۰۸ عیسوی جزیرهٔ کیپ‌گودهوب از جمله بنادر مشاهیر دنیا است از تصرف فرانسه بیرون رفته به‌دست انگریز منتقل شده و نیر در این سال بنا در سمت جنوبی ینگی دنیا مسمی به‌یونیاسن ارن به‌سرداری جنرال بریسفورد و سرهوم‌پاپ به‌دست انگریز افتاده خزاین دو دولتی که از جزایر مزبور داخل به انگلند شده هشت گاری بزرگ زر داخل به‌بنک‌انگلند نموده‌اند.

در سال ۱۸۱۰ دختر کوچک جارج‌ثالث مرضی عارض شده. در دم مرگ مایل به‌دیدن پادشاه شده. هنگام ملاقات انگشتری از خود به‌دست پادشاه به رسم یادگار داده و در نهایت عجز استدعا نموده انگشتر مزبور را در دست به رسم یادگار نگاهدارد. چون محبتی و افر در میانهٔ پدر و فرزند بوده، تأثیر غریبی در دل او نموده. چند روز بعد فوت مشارالیها در رسیده و شدت درد مفارقت والم مهاجرت، پادشاه را به کلی مجهول کرده، الی حال دیوانه و کور در خانه مانده.

اطاق نشیمن او را درب و دیوارش را مخمل دوخته‌اند که در صورتی که خدمهٔ او حضور نداشته از جای خود حرکت کند آزاری به‌او نرسد. مدتی در اینحالت شعوری داشته چنانچه بعد از فتح عظیم واترلو و شکست فرانسه و گرفتاری بناپارت مراتب را به‌خدمت او عرض کرده بودند بسیار محظوظ شده بود. جارج‌ثالث مردی خوش ذات و نیکو سیر و رعیت دوست و کوچک دل بوده، در هیچ عهدی دولت انگریز اینقدر ترقی نکرده بود، که در عهد جارج‌ثالث کرده. قریب شصت سالست که سلطنت نموده. اهالی انگریز در علوم به‌اعلی مرتبه ترقی کرده‌اند. و در صنایع و بدایع به‌طریق اولی. جزایر بسیاری به‌سعایت پادشاه و راه‌نمایی وزرا در این عهد ملحق به‌مملکت انگلند گردیده. مرد و زن اهل این ولایت در دعای او مشغول هستند و قلباً او را دوست می‌دارند.

و در سال ۱۸۱۱ پرنس‌ویلز پسر اول پادشاه را به‌مخاطب به‌پرنس ریجنت نموده‌اند یعنی ولیعهد یا فرمانفرمای. و الی حال احکام پادشاهی و اعمال پادشاهی متعلق به‌اوست. الحق مردیست در نهایت ذکاوت و فراست. در علوم ماهر و در موز مملکتی کامل. خود هم مردیست زنده دل و خوش‌گذران و دریا دل و خراج یعنی در بند اجماع پول دنیوی نیست بلکه زیاده از درآمد خود خرج می‌کند. عمارت ملوکانهٔ عظیمی در بریتن ساخته. بالجمله آنچه خصلت بزرگان است با او است اگر چه عوام‌الناس را چندان از خود راضی نداشته لیکن رعیت ولایت از حکام و سلاطین خود من جمیع‌الجهات راضی نخواهند بود لیکن در طریقهٔ بزرگی و کوچک‌دلی و خوش‌ذاتی یگانه است. کمتر کسی از او آزار دیده آنچه از او شنیده‌ام عرض می‌کنم. لیکن تا به‌حال به‌خدمت او نرفته‌ام.

در سال ۱۸۱۵ بناپارت از جزیرهٔ البا بیرون رفته و به‌فرانسه داخل شد و بعد از آن مقاتله فیمابین لاردویلینگتن و او واقع شد و فتحی به‌جهت سپاه انگریز حاصل افتاده چنانچه مفصلا نوشته‌ام. بعد از دستگیری بناپارت و فرستادن به‌جزیرهٔ سنت‌هلینه، ولایت فرانسه عهد کرده که در مدت پنجسال بیست‌ونه میلیان تومان به‌دولت روس و انگریز و استریا و پروشیه بدهند. و در اینمدت یکصدوپنجاه‌هزار نفر سپاه ساخلوی دول مزبور را مواجب دهند. و دوک‌ویلینگتن سردار کل سپاه بوده و در فرانسه توقف نموده که مردم آرام گرفته و دولت فرانسه

امتزاجی پذیرفته به‌حالت اول برگردند. و دولت انگریز لاردویلینگتن را به‌منصب دوکی ملقب نموده که اولاد او از این پس ملقب به‌دوکی یعنی شاهزادگی ملقب باشند. این رسم ترقی دادن سرداران سپاه مورث ترغیب همهٔ سپاه شده که هرکس خدمتی کند اجر او ضایع نخواهد گشت. مثلا اولا معزی‌الیه، سرارثرویلزنی بوده و بعد از آن به‌علت فتی که در اسپانیا کرده بود او را ویکونت‌ویلینگتن نامید و از آن پس به‌ازاء فتح گران ارل‌ویلینگتن وایضاً مرکویث ویلینگتن و در جنگ واترلو او را دوك‌ویلینگتن نامیده‌اند. و بعضی از مناصب دیگر که قرال فرنگ کسی را مفتخر کنند به‌آن ارزانی افتاده. بالفعل معظم و بزرگترین جنرالان کل دنیا است، خواه در منصب و خواه در طریقهٔ جنگ و رموز مملکتداری. در سال مزبور دولتهای فرنگستان و پادشاهان قرال مزبور و نایبان هرقرالی در یکجا جمع شده ولایات و ممالاتیکه بناپارت مسخر نموده، از اجزاء فرانس نموده بود، به دست بزرگان و حکام سابق خود داده و حدود یوروب را قسمت نموده هرحدی را به‌دولتی واگذارده و عهدنامه در میانه به‌دست خط پادشاهان نوشته که هرکس از حدود خود تجاوز نکند و در صورتیکه هر یک از قرال فرنگ ارادهٔ شکست عهدنامهٔ مزبور را داشته و یا به‌خواهد ولایت قریبهٔ خود را تصرف نماید، سایر قرال کلا سپاهی فرستاده او را مانع شوند. بالجمله کلا ولایت فرنگستان و یا یوروب بوده نه با یکدیگر مجادله نموده و نه در صدد تسخیر ولایت یکدیگر بوده و به‌هرکدام دشمنی رو دهد سایرین کمک به‌آن کنند. و عهد مزبور را مهر کرده و در دفاتر ثبت افتاده است.

در سال ۱۸۱۹ سپاه ساخلوی انگریزی که در فرانسه بوده مراجعت به انگلند کرده و سنگرات فرانسه را به‌تصرف دولت فرانسه داده و پادشاه هالند دوك‌ویلینگتن را ملقب به‌پرنس واترلو نموده. به‌علت اینکه واترلو جاییست که فتح فرانسه شده، از ولایت هالند است. در این سال ایلچی بزرگ عظیمه دولت علیهٔ ایران میرزاابوالحسن‌خان از جانب پادشاه ممالك ایران به‌عزم سفارت به ولایت انگلند آمده و ابلاغ رسالت خود را نموده است و بالفعل در انگلند تشریف دارد. و چون مدتیست مدید که در اینولایت مانده‌ام و بیشتر اوقات توقف در لندن نموده‌ام بهتر آن دیده که برخی از تاریخ لندن در ابنیه و عمارات و اماکن

و مدارس آن با متعلقات دیگر مذکور داشته که اطلاع به‌سایر اشخاص که این شهر را ندیده به‌همرسد. و نیز شرحی در اوضاع مملکت و حکمرانی و تجارت اینولایت قلمی نموده باشد.

و اما شهر لندن شهری است معظمه و پایتخت انگلند است. عرض شمالی آن از خط استوا پنجاه‌ویکدرجه‌ونیم است. دویست‌وبیست‌وپنج میل فاصله فیمابین لندن و پاریس پایتخت فرانسه است. قبل از اینکه قیصر روم این جزیره را مسخر نماید، شهر لندن شهر بزرگ و محل تجارت بوده طایفهٔ پنشیان و فرانسه وگریک تجارت با اینها یعنی اهالی انگلند می‌نموده. در سال‌شصت‌ونه‌عیسوی‌سیاووشش که یکی از حکام روم بوده او را حصاری کشیده‌ده دروازه از برای او قرارداده‌هنگامی که فلاسفه سکسانیه شهر مزبور را مسخر نموده آنرا پایتخت سکسان نموده.

در سال ۱۸۱۹ البرت ولایات هفت‌گانه سکسانی را به‌نهجی که در تاریخ انگلند نوشته، ملحق نموده کلا را انگلند و یک مملکت نموده و لندن را پایتخت انگلند کرده. در سال ۱۰۶۶ ولیم کانکور که در معنی ناصر باشد، نظامی بسته در معنی الدرمنان مزبور کدخدایان بوده و الی حال قاعدهٔ مزبور جاری است. و از آن قرار امور رعایا به‌عهدهٔ لاردمیار[1] می‌باشد. این مراتب را بعد خواهم نوشت. چون مدتی طاعون و وبا در آن پدید آمده و جمعی برطرف شده و بعد چارهٔ طاعون و بعد چارهٔ طاعون را نموده‌اند بالفعل تذکار می کند:

در سال ۱۳۴۸ طاعونی روی داده که جمعی کثیر که یکصدهزار نفر بوده فوت شده.

درسال ۱۴۸۱ ایضاً طاعونی پیدا شده که سی‌هزار نفر فوت شده.

درسال ۱۴۸۸ نیز وبایی به‌همرسیده که سی‌هزار نفر فوت شده.

درسال ۱۵۰۰ ایضاً سی‌هزار نفر تلف شده.

درسال ۱۵۹۴ چهار یک جمعیت لندن فوت شده.

درسال ۱۶۳۱ چهل هزار نفر تلف شده.

در سال ۱۶۶۰ هفتادهزار نفر فوت شده. کلا اهالی مزبور به‌مرور دهور و ایام به‌علت ناخوشی وبا فوت شده‌اند. لیکن در ایندفعه به‌علت فراست و کیاست

---

۱. شهردار.

ارباب علوم و فلاسفه، استفسار نموده‌اند که آیا سبب طاعون چه چیز است. عاقبت‌الامر سبب آنرا این دانسته که آب باران و یا سایر آنها درکوچه‌ها مانده و فضلات چند در آن افتاده تابش آفتاب به‌خارات ضاره از روی فضلات مزبور متصاعد نموده، هوای شهر را متعفن نموده و مردم نفس در آن هوا کشیده مزاج آنها ناخوش می‌شود. چارهٔ این امر را چنین کرده که در هر کوچه راه بزرگی در زیر زمین، دو زرع و یا بیشتر وکمتر دهنهٔ آن، ساخته‌اند. و در هر کوچه آب شیبی چند در آن مرتب است که اعم از آب باران و یا فضلات دیگر داخل به آبشیبان مزبور نموده و در هرخانه آبهای گندیده را بعد از کارسازی و شست‌وشو، ازممر چند داخل به‌راه آب نموده وکلا داخل رود تمز شده و از آن جا داخل به دریا می‌شود. یکی از آن راهها را گشاده بودند که تعمیر کنند. آبی که از آن می‌گذرد و به‌اخلاط مثل رودخانه‌ایست که شب‌و روز داخل به‌رودخانهٔ تمز می‌شود. و از راه دیگر چاره‌ای که کرده‌اند اینکه در هر محله چند باغچه‌ساخته‌اند. بعینه خانه‌های حول و حوش آنها و باغچه‌ها مثل کاروانسرهای ولایات ایران است که در دوره به‌جای حجرات تجارتخانه ساکنین است و در میانه باغچه سبز و خرم با اشجار و پاکیزگی است. دوره باغچه‌های مزبور پنجرهٔ آهنین است که هرکس داخل آن نمی‌تواند شد، مگـر ساکنین خانه‌ها که اخراجات سالیانهٔ باغچه‌ها را دهند در آن باغچه می‌توانند رفت. بالجمله به‌علت پاک‌کردن کوچه‌ها و باغچه‌های شهر که لاینقطع هوای شهر بسبزه و درخت خنک خوب شده وفصلاتی مطلق درکوچه‌ها نیست، از آن تاریخ الی حال مطلقاً ناخوشی طاعون در لندن پیدا نشده است. یحتمل بعد از این‌هم در آن شهر طاعون پیدا نشود. سابقاً در لندن خانه‌ها راکه ساخته بودند، چون کلا از چوب بوده یکدفعه خانه‌ها راآتش افتاده چندین خانه بزرگ آن آتش گرفتـه. چنانکـه در سال۱۶۶۶ آتش درلندن افتاده سه‌شبانه‌روز آتش شعله‌ور بوده. چهارصد کوچه سوخته که سیزده‌هزار ودویست خانه و بسیاری از خانه‌های بزرگ عامه که آنها را تبلیک می‌گویند سوخته بود و همچنین هشتاد و هفت کلیسای بزرگ وکوچک آتش گرفته. یکی از آنها کلیسای سنت‌پال است که بزرگترین کلیساهای لندن است. ضرری که از آن آتش به‌مردم رسیده به‌قدر یازده‌میلیان‌تومان انگریزی بـوده. و بعد از آن قرار داد کرده‌اند که

خانه‌ها را به‌آجر ساخته دروب و طرف اندرونی اطاقها و خانه‌ها تخته است. و در بیرون و اطراف خانه آجرکاری و به‌این علت حال در خانه‌که آتشی افتاده کمتر سرایت به‌دیگری نموده و اگر سرایت کند چندان سرایت نمی‌کند، بیست‌سی‌خانه را بسوزاند و فوراً در هنگام اطلاع جمعی حاضر و آن را خاموش نموده. بعد کیفیت این را می‌نویسم.

در سال ۱۶۸۸ عیسوی لوئیس چهادهم پادشاه فرانسه چهارده‌هزار نفر از اهالی فرانسه‌که به‌مذهب پراتستنت بوده به‌علت اینکه خود پادشاه مزبور از اهالی کثالیک بوده اهالی مزبور را از فرانسه با عیال خود اخراج نموده و مشارالیهما به‌انگلند آمده. در آنوقت در انگلند توقف و سکنی کرده دستگاه ابریشم‌بافی را در آنوقت به‌لندن آورده‌اند. و قبل از آن مطلقاً ابریشم‌بافی در لندن و انگلند متداول نبوده است. و بالفعل در نهایت خوبی و لطافت صنعت ابریشم‌بافی و پارچهٔ آن در آنجا به‌عمل می‌آید.

در سال ۱۷۰۵ عیسوی در کوچه لندن‌واچ‌من قرار داده قرارداد شده. یعنی کسی‌که ساعت را نگاه دارد. در کیفیت آن جماعت اینکه در هرکوچه یک‌نفر آدم در هنگامی‌که هوا تاریک می‌شود الی طلوع آفتاب در نیمساعت یکدفعه از اول کوچه الی‌آخر کوچه راه رفته به‌آواز بلند صدا می‌کند که وقت ساعت چه‌است. مثلا در ساعت دو فریادی کرده که حال دوساعت است. و یکدفعه از اول الی آخر کوچه فریاد نموده، بعد از آن در منزل خود که در میانهٔ کوچه است آرام گرفته. نیمساعت از آن گذشته نیز از منزل خود بیرون آمده صدایی کرده که حال دوساعت و نیم است. به‌این طریق از اول شب الی‌صبح مردمان مزبور در گردش‌اند. منافع آن اینکه هرکس اطلاع از ساعت بهمرسانیده که چه‌وقت است و ثانیاً هیچ دزدی را فرصت نداده که خانه‌ای را ببرد. و در صورتی‌که دزدی را دیده فوراً چرخی دارد در دست و چرخ را حرکت. این علامتی که از هرکوچه هر یک از آنها صدای‌چرخ مزبور را شنیده به‌کمال تعجیل به‌نزد او رفته، مشارالیه را گرفته حبس می‌کنند. و اگرکسی با کسی ناخوشی کند، آنها مانع مردم از شرگشته بلکه محبوس‌می‌کنند و بجزواچ مزبور، شبگرد و داروغه و غیره ندارد. اولا پانصد وهشتادو سه‌نفر بوده‌اند لیکن بالفعل شاید دو مقابل از آن باشند.

در میانهٔ لندن رود عظیمه مسمی به‌تمز می‌گذرد و داخل به‌دریا می‌شود. در هنگامی که آب جزر ومد نشود و آب باران و سیلاب بهار ملحق به‌آن نشود، عمق آن دوازده پا که چهار ذزع است می‌باشد. و ربع میل عرض آن است و هنگامی که جزر دریا واقع شود بعلت اینکه جزر آب دریا به‌پانزده میلی لندن می‌آید درآنصورت آب رود مزبور عرضاً زیاد می‌شود. و هوای انگلستان بعلت اینکه جزیره است بیشتر از همهٔ بلاد باران می‌آید و بخصوصه‌در لندن‌زیاده از بلادانگلندباران می‌آید. آنچه در حساب آمده در سالی ششماه در لندن باران می‌آید. به اینکه مستمراً باران آید، چند روزی باران آمده و چندی هوا خوش شده. برخی اوقات کره دودی[1] در لندن گرفته به‌حدی هوا را تاریک کرده که در روز روشن چراغ ضرور می‌شود. ولیکن با آنهمه جمعیت وکثرت باران، هوای انگلند سلامتی دارد و بیشتر مردمان صحیح هستند، وکمتر مردم ناخوش می‌شوند. از پیرو جوان مردم کلا هرروزه قدری راه می‌روند. و اما کوچه‌های لندن اکثر موافق قرینه ساخته‌اند به‌این‌معنی که‌خانه‌ها قرینه به‌یکدیگرند و دیوارها را آجرکاری کرده‌اند و در دهنهٔ هرکوچه و محله را نوشته‌اند. و درب هر خانه تعداد او را به‌خط انگریزی نوشته‌اند. وکوچه‌ها به‌حدی فراخست که در اکثرکوچه‌ها چهار گاری به‌پهلوی یکدیگر می‌توانند رفت و دو طرف کوچه‌ها را سنگکاری کرده‌اند که‌مردم راه روند. و در میانهٔ کوچه‌ها گاری و بارکش و اسب می‌گذزد و از هر طرف کوچه به‌فاصلهٔ شش زرع الی ده‌زرع چراغی در فانوس شیشه در بالای دروب گذارده‌اند که همه شب می‌سوزد و مدت دهسال است که از دود ذوغال زمین[2] چراغها ساخته‌اند که در دکانها دودها را از آنها روانه کرده که بسوزد. و بالفعل درکوچه معظم چراغها را از دود ذوغال روشن می‌کنند. و از خارج لندن در هر راه چند میل چراغ در میانهٔ فانوس روشن است.

خانه‌های لندن بسیاری شش و هفت طبقه است. وکمتر از پنج طبقه نیست. دروب و پنجره‌ها مجموع شیشه‌کاری است و در هر خانه طبقهٔ اول مطبخ و ثانی اطاق شام و ناهار و طبقهٔ ثالث نشیمن و رابع نیزگاهی نشیمن کرده و طبقهٔ پنجم و ششم و هفتم نوکران و اطاق خواب صاحبان و نوکران می‌باشد. و به‌وضعی‌خانه‌ها را درست کرده‌اند که رطوبت کمتر داخل به‌خانه شود و اقسام بناها از برای‌رفاهیت

---

۱. مه.
۲. گاز ذغال‌سنگ که قابل اشتعال است.

خانگی ساخته‌اند که مردم آرامی گرفته و فراغت داشته باشند. مثلا نوکر کمتر در مقابل آقای خود آمده می‌ایستد. هر کس در منزل خود نشسته خدمتی دارند و هر اطاق را زنگی به‌سیم بسته از بالا سیم مزبور را حرکت داده نوکران زنگ مزبور را شنیده به‌نزد صاحبان و اشخاصی که با آنها کار دارند رفته بعد از انجام خدمت، مجدداً مراجعت به‌منزل خود می کنند.

شهر لندن شهر بزرگ عظیمه ایست. طول آن از سمت مشرق به‌سوی مغرب است. هفت میل طول دارد. و عرض آن سه‌میل است. و سی‌وشش میل دورهٔ آن است. جمعیت اصل لندن دوازده‌هزار نفر هستند و روز به‌روز در از دیاد است. در شهر لندن تجاران بسیاری توطن دارند، با دولت و عزت و آبرو. مرکز و محل تجارت انگلند لندن است از اقصای بلاد عالم تنخواه به‌آن شهر آمده و از آن شهر به‌اقسام ولایت یوروپ و هندوستان و ینگی دنیا و ایران و روم تنخواه می‌فرستد و علی‌الدوام کشتی تجاران از رود تمز وارد به‌لندن شده، تنخواه آورده و از این سو تنخواه می‌روند. تجاران مردمان متمول هستند و قرض به‌دولت انگریز داده‌اند. یکی از تجاران لندن پنج‌میلیان تومان فرانس قرض داده است. دکاکین و بازارهای لندن در نهایت لطافت و پاکیزگی از اقسام اجناس و اقمشهٔ کل دنیا در دکانهای مزبور حاضر است. و به‌ترتیبی زینت دکاکین و اماکن خود را داده‌اند که چشم از دیدن آنها ملذذ می‌شود. و بازارهای چند به طریق ایران و روم ساخته‌اند. لیکن مجموع دکاکین آنها در گیشه شیشه دارد. و در دکاکین مزبور بیشتر دختران و زنان در فروش اجناس مشغول هستند. در لندن اگر چه علی‌الدوام جمعیت آن زیاد می‌شود لیکن هر ساله اسامی اشخاصی که فوت شده به‌قلم آورده. سابقاً در سالی بیست‌وسه الی بیست‌وچهار هزار نفر فوت می‌شده و از قرار سیاهه سالیانه که از تاریخ ۱۸۰۰ الی حال نوشته‌اند هر ساله زیاده از شانزده الی هفده هزار نفر فوت نمی‌شود. سبب آنرا دو چیز می‌دانند یکی اینکه علاج دوای آبله که از گاو گرفته و به‌لندن آورده و هر طفلی را دوای آبله داده نه صورت و چشم و اعضای آنها به‌آبله ناقص و معیوب می‌شود و نه فوت می‌شوند و دیگری اینکه انتظامی به‌دارالشفاها داده که به‌حمایت و سعایت اطبا و جراحان، مرض آنها شفا یافته فوت نمی‌شوند. آنچه بالفعل به

حساب می‌آید از میانه پنجاه و چهار هزار نفر یکنفر آنها از مرض آبله فوت شود و سابقاً در هر ساله جمعی کثیر از مرض مزبور فوت می‌شده. در لندن و هوای آنجا صحت و سلامتی دارد و مردم صحیح و سالم هستند. سبب آن این است که هر کس هرچه بتواند در روزها راه رفته و خوراك آنها هم لطیف و خوبست. حتی فقرا و مساکین خوراك پاك و لطیف می‌خورند. نان لندن عامه مفید و خوبست و گوشت حیوانات خصوصاً گوساله و گوسفند و گاو بهترین گوشت‌های کل جاها است که من دیده‌ام و خورده‌ام. از قراری که در سیاهه خوراك و اجناس لندن را از آنجا نقل به‌این رساله نموده است که هر ساله چه‌قدر مصرف می‌شود. و قیاس جمعیت شهر را از آن قرار می‌فرمایند.

گاو بزرگ ۱۱۰۰۰۰ گوساله بزرگ و کوچك ۲۱۰۰۰۰ گراز بزرگ و کوچك ۲۸۰۰۰۰ گوسفند و غیره ۸۰۰۰۰۰.

ماهی هرساله بیست‌هزار کشتی کوچك مملو مصرف می‌شود.

شیر گاو و به‌قدر هفت میلیان من تبریزی مصرف می‌شود.

کره ده میلیان من تبریزی هرساله‌به مصرف می‌رسد.

و پنیر به‌قدر سه میلیان من تبریزی به‌مصرف می‌رسد.

بجز این، غاز و مرغابی و آهو و خرگوش و سایر حیوانات شکاری بسیار به‌مصرف اهل لندن می‌رسیده لیکن طرفه اینکه قطره‌ای شیر گوسفند و بز را نه به مصرف خوراك می‌رسانند و نه کره و پنیر می‌کنند. و هنگامی که مردم از ما می‌شوند که در ولایت ما شیر گوسفند را به‌مصرف می‌رسانیم تعجب می‌کنند. مطلقاً کره و شیر را از گاو به‌مصرف می‌رسانند.

و اما تجارت لندن موافق جمعیت آن است. جمعی کثیر به‌توسط تجارت مزبور به‌جز اشخاص صاحب مایه، از دادوستد تنخواه آنها منتفع می‌شوند. آنچه از سیاههٔ گمرك چیان آنشهر به‌قلم آورده در یکسال زیاده از شصت میلیان تومان انگریزی از خارج ولایات به‌اینولایات آمده و تنخواه و اجناس ساخته از آنولایت به‌ولایات دیگر می‌رود. و وجوه تنخواه آن شش میلیان تومان انگریزی حاصل گمرك خانهٔ انگریزی می‌شود. پانصد کشتی علی‌الدوام در بالای رود تمز تنخواه بیرون می‌رود. و کمپانی دولت هندوستان هر ساله هجده میلیان تومان انگریزی

تجارت به‌لندن می‌کنند به‌این معنی که کمپانی مزبور هجده تومان انگریزی‌مختص تجارت لندن در میانه خود گذارده که به‌توسط نایبان به‌آنولایت آمده و بیرون از آنولایت می‌رود و تخمیناً یک میلیان ونیم تومان انگریزی به‌گمرکخانه اجناس مزبور حاصل به‌دولت انگریز می‌شود. و وقتی که تنخواه از گمرکخانهٔ لندن گذشت دنیاری از دکانداران وجه از بابت منال و خراج دیوانی نمی‌گیرند. حتی اینکه تنخواه از هر بلادی به‌بلاد دیگر انگلند به‌برند به‌علت اینکه وجوه گمرك آنرا داده‌اند دیناری وجه گمرك یا بصیغهٔ دیگر به‌گمرك نمی‌دهند. دستگاهی که در لندن اسباب و آلات ساخته می‌شود و به‌خارج انگلند می‌رود خالی از تعجب نیست. چند قلم آنرا قلمی نموده و هر کدام از دستگاهها لاتعد و لاتحصی اسباب بیرون می‌رود:

اسباب و آلات بریدن از قبیل چاقو و کارد و شمشیر و سایر آنها.

اسباب مس آلات و آهن و غیر آن‌اسباب طلا و نقره از برای ظروف خانه و غیره.

شیشه و الماس تراشی سوار کردن جواهرات اسباب تجاری وصندوق وسایر آن خیلی اقسام گاریها و در بهای شیشه‌ئی خوبی.

اجناس ساختهٔ مزبور فوق هر کدام زیاده از اندازه در کشتیان حمل و نقل به‌سایر بلاد فرنگستان نموده و به‌عوض آن تنخواه ‹نساخته یعنی به کارگاه نرفته به‌آنولایت می‌آورند که در اینجا به‌سازند. کیفیت آن را بعد خواهم نوشت به تدریج بلکه در هنگامی که تجارت کل انگلند را نویسد مفصلا خواهد نوشت.

در لندن یکنفر حاکم و یا کلانتر هست که او را لاردمیار می‌گویند. شغل او اینکه در هر سال یکنفر باید کلانتر لندن بوده بعد از انقضای یکسال مجموع مردم در مکانی جمعیت کرده، ده نفر یا بیشتر یا کمتر، اسامی خود را نوشته که به‌منصب مزبور رسند و بعد از آن اهالی شهر هرکس آمده اقرار نامهٔ خود را نوشته که فلان شخص را من انتخاب می‌کنم که لاردمیار شود. و دیگری یکنفر دیگر را. الی پانزده روز بعد از انقضای روز مزبور هریک از آنها که مردم مایل به کلانتری او بوده او را به‌منصب لاردمیاری منصوب می‌کنند. واحدی از ارکان دولت را مدخلیت به‌انتخاب شخص مزبور نیست. مطلقاً اهالی شهر او را اختیار

می‌کنند. بعد از اختیار آن در نهایت احترام او را و زن او را به‌خانهٔ بزرگی که آنرا منش هوس می‌نامند برده. و خانه ملوکانه‌ایست. بعد از چندی لاردمیار مزبور مهمانی به‌اهالی شهر داده و برخی اوقات سه‌هزار نفر و بعضی اوقات چهار هزار نفر در سال قبل از آنجا از هر قبیل مردم کسبه در آنجا می‌روند و حرج و مرجی در آنجا می‌شود. بنده را میل به‌این آمده که طریق مهمانی او را دیده شرحی به‌لاردمیار مزبور نوشته رخصت‌نامه به‌جهت بنده به‌همراه نوکر خود فرستاده و بنده در لباس انگریزی به‌آنجا رفته. نه‌کسی بنده را شناخته و بنده هم سه ساعت در آنجا ماندم. گاهی به‌دیدن رقص زنان و مردمان رفته و دمی به‌تماشای اشخاصی که از برای پارچهٔ نان و آب‌لیمو و فقاعی انواع سعی نموده و از کثرت هجوم مردم در بالای یکدیگر ریخته متوجه شده و بعد مراجعت کردم. اخراجات یکسال لاردمیار مزبور زیاده از بیست‌هزار تومان می‌شود. این اخراجات را محض از برای این می‌کنند. هرکه تنها یکسال او را لارد نامند و جمعیتی به‌همرسانٔد بعد از انقضای سال ایضاً دیگری را به‌منصب کلانتری‌اختیار ولاردمیار سابق مسمی به‌مسترفلان و یا آقافلان اسم سابق خود می‌گردد. به‌جز لاردمیار بیست‌وشش نفر دیگر، در لندن بیست‌وشش محله است و هرکدام از محلهٔ مزبور یکنفر الدرمن به‌کدخدایی آن محله مشغول آنها اینکه هرکس خلاف قاعده کند که خدای مزبور را اطلاع داده و به‌اطلاع او شخص مقصر مزبور را به‌زندان فرستاده که بعد از آن قضات به‌تقصیر او رسند و موافق تقصیر او او را تنبیه کنند. کیفیت قضات و تنبیه مقصرین را بعد از این خواهم نوشت. و در لندن هشت نفر وکیل و یا ارباب مشورت به‌مشورتخانه فرستند که به‌مطلق امور لندن به‌رسند.

در لندن هجده زندان در محلات ساخته‌اند که هرکدام ارباب مقصرین و خونیان و دزدان و طاغیان قرضداران را به‌اطلاع کدخدایان به‌زندانهای‌مزبور فرستاده که بعد قضات شهر آنها را به‌محکمهٔ شرع آورده، امر آنها را رسیده و هر کس را موافق تقصیر او سیاست کنند. در چهار زندان مزبور رفته دیدم. آنها مثل قلعه‌ایست. حجرات بسیاری از برای خواب و نشیمن ارباب تقصیر مهیا است. و منسوبان و اقارب آنها هر وقت به‌خواهند به‌نزد آنها رفته، به‌دلداری آنها کوشیده و از هر راه سعی در استخلاص آنها نموده وکنده و زنجیری هم در آنجا نیست.

مردان و زنان در خانه مزبور راه رفته و در صحبت مشغول هستند. بلکه در آنوقتی که بنده آنها را دیدم تشخیص نمی‌توانستم داد که آیا که قرض‌دار است و محبوس و که‌منسوب قرضداران است. لیکن به‌سایرین محبوسین به‌خصومه داده و فرقه نموده که به‌مردم مشخص شود که هرکس چه قسم مقصر است و در صورتی که یک نفر فقیر و بیچاره باشد و قادر به‌تحصیل خوراك نباشد اهالی محله خوراك به‌او می‌دهند. محل انصاف و مکان قضات لندن در اطاق عظیمهٔ بزرگی است که مسمی به‌ویست سنترهان، نودویک زرع طول اطاق مزبور است و بیست‌و پنج زرع عرض و سی زرع ارتفاع دارد. اصل سقف آن را طور غریبی ساخته‌اند، چنانکه مطلقاً ستونی ندارد که در میانه آنرا گرفته باشد. ریچرد ثانی پادشاه انگلند مهمانی کرده، ده هزار نفر را یک دفعه در اطاق مزبور طلبیده، قبل از اینکه مشورتخانه علیحده ساخته باشند در آن اطاق اهالی مشورتخانه آمده، به‌رتق و فتق امورات ولایتی می‌پرداخته. چاریس اول پادشاه انگلند را در آن خانه آورده و قضات به‌تقصیر او رسیده، او را مقتول ساخته. در آن اوقات هریک از بزرگان و خوانین انگلند که متهم به‌تقصیری بوده و به‌خواهد او را به‌محکمه آورند در آن مکان اجماع نموده به‌تقصیر او می‌رسند. در اطراف آن اطاق مزبور اهالی شرع محکمه‌ها دارند. و هریک از محکمه‌ها به‌شغلی مختصه مشغولند. و هرکس داخل به‌محاکم مزبور شود باید از این اطاق گذشته داخل به‌آنجا شود. در یک سمت اطاق مزبور، هوس لارد است. یعنی بزرگان. اطاق بزرگ مربع طولانی است. در نهایت خوبی تصاویر جنگ کشتیان اسپانیا به‌انگریز و شکست خوردن آنها را با سوزن‌دوزی کشیده و دوخته، در چهار اطراف دیوارها. از بالا الی پایین نصب کرده‌اند. در صدر آن تختی از برای نشیمن پادشاه گذارده‌اند و دو طرف آن کرسیان از برای منسوبان پادشاه گذارده‌اند که در هنگامی که پادشاه و یا ولیعهد در اطاق مزبور آمده نشینند. بزرگان ولایت اجزای خانهٔ مزبور هریک به‌جای خود نشسته به‌رتق و فتق امورات دولت و ولایت مشغول می‌شوند. کیفیت اجزای اطاق مزبور بعد خواهم نوشت. و در یک سمت دیگر جاییست که او راکامن می‌گویند یعنی خانهٔ عام. اجزای اطاق مزبور اهالی مشورتخانه که در معنی وکیل رعایا هستند می‌باشند. بالفعل ششصدوپنجاه وهشت نفر اجزا دارد که آنها را

منبر پارلمنت و یا اجـزای مشورتخانـه می‌نامند. اطاقی است کوچک. اهالی مشورتخانه در حوضهٔ آن نشسته. در بالاخانه‌ها که آن را گلری می‌نامند، اهالی شهر می‌روند و می‌نشینند. کیفیت آنرا نیز خواهم نوشت.

امورات مذهب و کلیسیا و کشیشان و انتظام کار آنها مطلقاً متعلق به‌بیشاپ است که در معنی ملاباشی می‌باشد. در انگلستان دو نفر ارچ بیشاپ که سر کردهٔ بیشاپها باشند و بیست‌وچهار نفر بیشاپ دارد. و هریک از بیشاپان مزبور ملاباشی محالی از محالات انگلند هستند. و هر کدام به‌امورات مذهب و کلیسیا و کشیشان می‌رسند. از آنجمله لندن یک نفر بیشاپ دارد که کل کلیساها و کشیشان و حول و حوش لندن به‌عهدهٔ اوست که او به‌انتظام امور آنها می‌پردازد. مذهب انگریزی مذهب عیسوی است که بعد از تسخیر دولت روم آن جزیره را به‌دین عیسوی داخـل کرده‌انـد. لیکن فرقـهٔ خـاصه‌ای هستند که آنها را پراتستنت می‌نـامند. اختلافی عظیم بارومن کثالیک دارد. مثلا رومن کثالیک اشکال حضرت عیسی و مریم و حوارییـن را در معبدها گذارده که به‌یاد آنها همیشه بوده و زیارت آنها را لازم دانسته و به‌تدریج عوم‌الناس صورتهای مزبور را پرستش کرده و بالفعل در هر طرف کلیسیای کثالیک مردم به‌پرستش تصاویر، همه روزه حاضر می‌شوند. و لیکن طایفهٔ انگریز که بالفعل پراتستنت هستند پرستش به‌تصاویر را بت‌پرستی و حرام دانسته در هیچ یک از کلیسیای خود تصاویر نصب نمی‌کنند. و اگر تصویر کار استادی وقف به کلیسای آنها بوده نتوانند از آنجا بیرون برند مطلقاً پرستش و ملاحظه به‌او ننموده، در وقتی که به کلیسیا روند به‌جز ذکر خدا و حضرت عیسی که او را پسر خدا می‌دانند چیزی دیگر نمی‌کنند. هرگز نه‌تعظیم و سجده به تصاویر آنها نموده و نه ملاحظه به‌آنها کرده و نبودن تصاویر در نظر علی‌السوی است. و نیز اختلاف کثالیک و پراتستنت در آن است که در هنگامی که حضرت عیسی را به‌دار کشیده بودند گویند نان و شرابی تناول فرموده و به‌حوارییـن خود فرموده که برای یادآوری من، امت من نان و شراب در کلیسیا خورند یعنی چشیده باشند. و این قاعده را می‌دارند محض به‌یادآوری حضرت عیسی لیکن روم کثالیک را اعتقاد اینکه در هر هفته یکدفعه کشیش کثالیک نان و شرابی حاضر کرده به محض اینکه دمی بـه‌آن دمـیده نـان مزبـور در معنی مبدل بـه گوشت حضرت

عیسی می‌شود و شراب مزبور بدل به‌خون حضرت عیسی که فی‌الحقیقه خون و گوشت حضرت عیسی را در یک هفته، یکدفعه می‌خورند. و به‌این سبب اهالی انگریز انکار این مطلب را می‌کنند. کثالیک آنها را کافر و زندقه می‌داند و مطلقاً عیسوی نمی‌شمرند. و اعتقاد دیگر کثالیک اینکه پوپ بزرگ دین کثالیک و در معنی خلیفة‌الله به‌اعتقاد آنها است. در اقوال و افعال او افعال حضرت عیسی است. پوپ و نایبان او و کشیشان کثالیک هرکدام می‌توانند بخشش‌نامه به‌افعال ناشایست مردم داده، هرکه هر فعلی قبیحه مرتکب می‌شود و به‌نزد پوپ و یا نایب و کشیش کثالیک رفته اقرار و اعتراف به‌تقصیر خود کند و وجهی به‌رسم نذر به‌او داده که به‌کلیسیا فرستد فوراً او را عفو فرموده، مطلقاً گناهی از او باقی نخواهد ماند. و اعتقاد پراستنت و اهالی انگریز اینکه پوپ و نایب و کشیشان او به‌عینه مثل دیگر مردمانند. نه می‌توانند کسی را از گناه پاک کنند و بخشش‌نامه به‌او دهند و نه از دیگری برتری دارند و اعتقاد اینکه پوپ و نایب و سایر کشیشان همیشه مثل حضرت عیسی و خدا مجرد بوده، دامن او ملوث به‌امور دنیوی نشده، مناکحت نکنند. و هرگز متعلق به‌دیگری نشده. و لکن پراتستنت را اعتقاد اینکه کشیشان و پوپ همه مثل سایر مردم‌اند در صورتی که ترک مزاوجت نموده اولا از لذت دینوی که خدا قرار داد کرده است که هرکس متلذذ شده باشند باز مانده و ثانیاً قطع نسل از آنها شده. به‌این سبب افعال پوپ و نایبان و کشیشان آنها به‌کلی غلط و نامربوط است. و در بعضی نکتهای دیگر نیز مخالف در میانه کثالیک و پراتستنت هست. مثلا انجیل را کثالیک حرام می‌دانند که از زبان لاتین ترجمه به‌انگریز نموده به‌خوانند. حرف آنها اینکه کلا باید در زبان لاتین وگریک خوانده شود. و لکن انگریز این معنی را پسند ننموده، انجیل را ترجمه به‌انگریزی نموده بلکه به‌سایر زبانها ترجمه کرده‌اند و در این سال تفصیل ترجمهٔ انجیل را دیدم. در پنجاه و چهار زبان ترجمه کرده‌اند که مردم هر مذهب و ملت از آن کتاب چیزی خوانده و فهمد و یا مرور به‌اعتقادات آنها کند. و سایر مذاهب خواه فرقه‌های عیسوی و خواه سایر فرق به‌هر طریق که دارند بدون ممانعت احدی و به‌جز تقیه در معبدهای خود رفته مشغول به‌عبادت می‌شوند. برخی از معبدهای اهالی آنولایت را قلمی می‌نمایم:

درلندن یکصدوده پرش هست که پرش در معنی پرکنه[1] است. و هریک از پرش یک کلیسیا داردکه به‌مذهب پراتستنت درکلیسیاهای مزبور عبادت می‌کنند. طریقهٔ عبادت آنها اینکه کشیشان در بالای منبری رفته از تورات و انجیل خوانده و بعد از آن زبورداودی را به‌آواز ارغنون (ساز بزرگی) در نهایت سوزناکی خوانده. زنان و اطفال به‌آواز حزین زبور را خوانده و به‌همان نوا ارغنون می‌زنند. و هرگز جمعیتی درکلیسیا جمع نشده‌که اختتام به‌حقیقت و- حقیقت و راستی و درستی مذهب عیسوی از روی انجیل و تورات فصل مشبعی وعظ ننموده و دلایل و براهین به‌راستی و درستی مذهب عیسوی و اعتقاد ثلاثه که ذات بیچون را منقسم به‌سه قسم نموده، پدرکه ذات مطلق خدا، و پسر اوکه حضرت عیسی باشد. و روح‌القدس است. و هر سه را در حالتی‌که سه‌شخص ثلاثه دانسته یک شخص واحد می‌دانند.

یک کلیسیای ارمنی در لندن است‌که آنها نیز به‌طریق ارامنه عبادت می‌کنند. و یک کلیسیا متعلق به‌سویس و سیزده کلیسیا متعلق به‌سویس و پنجاه وهفت چپل که آنها نیز مثل کلیسیا به‌وعظ مشغول هستند و یکصدوسی وشش کلیسیا متعلق به‌فرقهٔ از پراتستنت‌که آنها را مستربث می‌گویند. فرقهٔ مزبور تقدس غریبی دارند. و شش محل عبادت متعلق به‌طایفهٔ کویکر است و شش مسجد یهودکه بالجمله کلا طراً چهارصدوچل‌ونه محل عبادت در لندن است. و همیشه در صدد بنیاد کلیسیا هستند. چنانکه در آنسال از پارلمنت‌که مشورتخانه باشد حکمی جاری شده است‌که پنجاه کلیسیای تازه بنیاد کنند. و هر فرقه و مذهبی به هر طریق‌که دارند و هرکس را پرستش نمایند در آن ولایت بدون اینکه احدی مزاحم احوال آنها بوده مشغول به‌عبادت می‌شوند. از جمله کلیسیاهای مزبور فوق، دوکلیسیا است‌که آنها راکثیدرل می‌گویند یعنی محل عبادت بیشاپها. و چون هرکدام از آنها را در نهایت خوبی ساخته‌اند. مجملا برخی از اوضاع آن عرض می‌کند. اولا کثیدرل ویست‌منستر است‌که او را سیبرت پادشاه سکسان بنیاد کرده و هنری‌سیم او را دوباره تعمیر نموده و هنری هفتم چپل بزرگی ملحق به‌آن نموده. طول کلیسیای مزبور یکصدوشصت‌وسه زرع است و عرض آن شصت

---

[1] پرکنه ـ سرزمینهائی است‌که مالیات می‌پردازند.

و دو زرع است و سی‌ویکزرع ارتفاع دارد. درآن و یا کشیدرل[1] هر یک از پادشاهان وقتی که به‌تخت می‌آیند تاج شاهی در این کشیدرل بر سر گذارده و قسم به‌آن می‌دهند که حافظ و حامی مردم و مذهب پراتستنت بوده باشد و او از صمیم قلب قسم یاد نموده که حامی دین خواهد بوده در این کشیدرل صورت پادشاهان و پهلوان و اشخاصی که خدمت به‌دولت انگریزی نموده و یا شهرتی داشته و شعر او بلغا و فصحای انگلند را از سنگ تراشیده در دیوارها نصب کرده‌اند از طرف بیرون آن کلیسیا منبت کاری و سنگتراشی که کرده‌اند خالی از طرفه‌گی نیست. و یکی دیگر از کلیسیاهای کشیدرل، سنت پال است که به‌نظر آمده طول آن از طرف اندرونی یکصدوهشتادوسه زرع و عرض آن هشتادوچهار زرع می‌باشد و یکصدو دوازده زرع ارتفاع و هشتصد زرع دورهٔ آن است. مجموع این کشیدرل را از سنگ سفید ساخته‌اند، هفتصدوپنجاه هزار تومان اخراجات ساختن آن شده. اگر حال به‌خواهند چنین کلیسیا سازند البته پنج مقابل آن خرج می‌شود. به‌علت اینکه بالفعل عمله را ربع تومان روزانه می‌دهند و سابقاً ربع تومان را به‌ده نفر عمله می‌دادند. از این قبیل سایر ضروریات کلیسیای مزبور تمام شده. تا به‌حال کلیسیا به‌این خوبی به‌نظر بنده نیامده است. درسال ۱۶۷۰ شروع درساختن آن کرده

درسال ۱۷۱۰ به‌اتمام رسیده که در معنی سی‌وپنجسال مستمراً عمله در آن کار کرده. فرش زمین آن کلا از سنگ مرمر است. یک خشت آن سنگ سفید مرمر و دیگری سنگ مرمر سیاه است. تصاویر اشخاصی که در جنگ کشته شده از سنگ تراشیده‌اند در دیوارها نصب نموده‌اند و هریک از فضلا و بلغا و ارباب مشاهیر بالجمله هرکس خدمتی به‌دولت انگریز کرده صورت آنها را به‌رسم یادگار تراشیده نصب کرده‌اند و عملهای جنگ که از دست دشمن، خواه سپاه دریایی و خواه سپاه خشکی گرفته‌اند در این کلیسیا آویخته‌اند. کتابخانهٔ عظیمی متعلق به کلیسیای مزبور است. خواه لاتین وگریک و عبرانی و عربی و فارسی و خواه زبان یوروپ هرکدام از زبانهای مزبورکتاب بسیاری در آنجا حاضر است. در وسط کلیسیای مزبور گنبدیست که از سنگ ساخته‌اند. در میانهٔ گنبد است او را ویسپرینگ‌گلری می‌گویند یعنی جای سرگوشی. کیفیت آن اینکه در یک طرف

---

۱. کشیدرل-معبد، کلیسیا

گنبد که یکصدوچهل زرع دورهٔ آن است شخصی نشسته و دیگری در مقابل آن از طرف دیگر نشسته هر دو سرخود را به‌دیوار گذارده هرکس هر چه گوید دیگری از سمت دیگر می‌شنود، اگر در نهایت آهستگی حرف زند. اگر هوا صاف باشد هرکه در بالای گنبد رود می‌تواند خیال بزرگی آن شهر را کند که چه قدر عرصه را گرفته است. در خصوص مکتبخانهٔ لندن اگر چه مکتب به‌جهت اطفال و تربیت آنها در لندن لاتعد ولاتحصی است لیکن برخی از ابنیهٔ بنای خیر آنها را بیان می‌کند که به‌چه نوع اطفال را تربیت می‌کنند.

یکی از آنجمله کریست‌هاسپتل است. جای عظیمی است. ادورد ششم پادشاه آن را بنیاد کرده و وظیفه قرار داد کرده که هر ساله به‌جهت تربیت اطفال فقرابه هاسپتل مزبور رسیده. سی‌هزار تومان وظیفهٔ آن است. یکهزار نفر اطفال یتیم را در آن تربیت می‌کنند. رخوت و خوراك و محل خواب برای هر یک حاضر است. مدت هفت سال در آن مکتب اطفال را تربیت می‌کنند و بعد از آن آنها را به‌مدارس اکسفرد و یا کمبرج فرستاده که هرکدام کشیش کلیسیا شوند. و بسیاری از آنها را سپاه کشتی نموده و برخی را به کسب می‌گذارند. و مادامی که آنها قادر به‌تحصیل روزی خود نیستند از سر کار محل مزبور وجوه به‌جهت اخراجات آنها حاضر است. و بعد از آنکه جمعی از آنها را به‌مدارس دیگر و یا بر سرشغلی گذارده مجدداً اطفال تازه به‌آنجا آورده که متصلاً یکهزار نفر اطفال یتیم در آن مدرسه حاضرند و بعد از هفت سال تربیت، هرکس را به‌قدر قابلیت و استعداد آن به‌خدمتی مأمور کرده. یکی از افسران کشتی که بالفعل با بنده آشنا است در آن مکتب تربیت شده. بعد از مدت هفت‌سال بنا به‌قابلیت او، او را بر سر خدمتی که افسری باشد مرجوع داشته. غرض اینست که نه مردم خیال کنند که در آن میانه اطفال مزبور را به کسب گذارده هرکس را به‌قدر استعداد به‌خدمتی رجوع می‌کنند. دارالشفا و دوا و غذا و خوراك و اجرت خدام و اجرت معلمین به‌جهت تربیت آنها کلا از مال وظیفهٔ مزبور اخراجات می‌رسد.

چهار مکتبخانه عظیمی است که اطفال نجبا را تربیت می‌کنند. یکی از از آن را مسمی به‌ویست‌منستر و دیگری چارتر و دیگر مرچندتبلرز و دیگری سنت‌پال که در هر یک جمعی کثیر از اطفال نجبا را تربیت می‌کنند. و سوای

آن در هر محله دارالشفاهای متعدد ساخته، اخراجات بیماران فقرا و تربیت اطفال بی‌چیز را در آنجا می‌کنند و اخراجات مزبور را ساکنین محلهٔ مزبور کلاً طراً باید بدهند. و هرکس وجوه قسمتی خود را ندهد مورد مؤاخذه خواهد بود. و از جملهٔ ابنیهٔ خیر دیگر به‌جهت تربیت اطفال مرین‌سوسیتی است. تفصیل این اجمال آنکه جمعی متکفل احوال اطفال اهالی کشتی بوده به‌این معنی که اطفال را اولا به‌مکتب فرستاده بعد از تربیت آنها در مکتبخانه یکصد نفر آنها را به‌کشتی برده که مشق و تعلیم در خدمات کشتی از قبیل راه انداختن و علاج سوانح کشتی در دریا و وقایعی که به‌جهت کشتی رو دهد و لوازم جنگ کلا و جزواً به آنها تعلیم نموده بعد از اینکه مهارتی به‌هم رسانیده آنها را داخل به‌کشتی جنگی و یا تجارتی نموده و مواجبی از برای آنها قرار داد کرده و یکصد نفر دیگر را داخل به‌آن کشتی می‌کنند. خوراك ولباس و جای خواب برای آنها حاضر است. در دفعهٔ آخر که دولت انگریز با فرانسه جدال نموده سپاه دریایی آنها کم شده، بیست‌ودوهزار نفر از اطفال مزبور را که در کشتی تجار و غیره خدمت کرده بودند داخل به‌کشتیان جنگی نموده خدمات شایان از آنها به‌ظهور رسیده. و همیشه قاعدهٔ مزبور در تربیت اطفال مزبور جاری است. و از جمله ابنیهٔ دیگر اینکه کپتن کوروم نام کپتن کشتی به‌کرات اطفال صغیرهٔ شیرخواره را دیده که از بیمروتی مادر آن بر سر راه انداخته، برخی تلف شده و هیچکس متکفل احوال آنها نشده. رحمی از این معنی در دل او پیدا شده قدر معتدی از خود و جمعی از اهالی لندن پول فراهم آورده، زمینی ابتیاع نموده و وجوه سالیانهٔ زمین مزبور را وقف اخراجات اطفال مزبور نموده خانه ساخته مسمی به‌فوندلندهاسپتل و دایگان در آن خانه جمع نموده و اماکن به‌جهت خواب و محل تربیت آنها حاضر است. اطفال صغیره که در آن خانه داخل کنند به‌دایگان سپرده در سن هفت سالگی به دست معلمین داده الی شانزده سالگی تربیت به‌آنها می‌کنند. و بعد از آن دختران را هرکدام به‌خدمت و شغلی فرستاده و پسر آن را برسر کسبی گذارده. چهارصد نفر اطفال مستمراً در هاسپتل مذکور می‌باشند. هرکدام از سن شانزده گذشته بر سر خدمت گذارند و دیگری را به‌جای آنها می‌آورند و از ابنیهٔ دیگر لندن اسیلیم است. جایی است مطلقاً دختران یتیم را تربیت می‌کنند عمده مطلب از بنیاد این

خانه دختران یتیم فقرا که سرپرست ندارند در آن‌خانه فرستاده، زنان چند به‌تعلیم آنها در خواندن و نوشتن و آموختن خیاطی و خانه‌داری و لوازمات خانه‌داری گماشته‌اند. اخراجات خوراك و رخوت و محل خواب و معلمین آنها را کلا مردمان صاحب خیر، سالیانه به‌آنها می‌رسانند. و الی شانزده سالگی دختران مزبور را در اسیلیم مذکور نگاهداشته، بعد از آن هر کدام آنها را به‌شغلی مأمور داشته که از دست به‌در نروند.

و محلی دیگر از برای تربیت اطفالی که کور از مادر تولد شده‌اند ساخته اطفال نابینا را در آنجا برده تعلیم به‌خواندن انجیل نموده و به‌شغل زنبیل‌بافی و حصیربافی آنها را مشغول داشته. و به‌دون اینکه زیاده از این در صدد زحمت برآید و مردم را از مطالعهٔ این روزنامچه خسته نماید مجملی از طریقهٔ خیرخواهی و مروت مردم و رحم دلی آنها اینکه در لندن چهارهزاروپنجاه مکتبخانه و اماکن برای تربیت اطفال اغنیا و فقرا و ضعفا و اشخاص ناقص الاعضا ساخته که آنها را تربیت نموده که مردم از دست به‌در نروند و کلا طرآ پانصدو دو مکان برای عبادت که خواه کلیسیای مذاهب عیسوی و خواه مسجد یهود باشد در لندن حاضر است که هر فرقه به‌دون اینکه احدی مزاحم آنها شود به‌عبادت مشغول می‌شوند.

دویست‌وسی‌وهفت از مکتبخانه‌های فوق کلا به‌اخراجات مردمان صاحب خیر برپا است. در لندن هشت فرقه و یا سوسیتی[1] هست که هر کدام از آن سوسیتی جمعی هستند که جمع شده متکفل احوال کاسبکاران می‌شوند. مثلا یک فرقه و یا سوسیتی در صدد تربیت فلان صنعت هستند و دیگری تربیت فلان. و هر کدام از اهل صنعت کار و ارباب علوم و صنایع و بدایع و علوم ترقی کرده و یا اختراعی نموده، سوسیتی مزبور حمایت بِه‌او نموده انعام به‌او داده، سایرین را نیز غیب ترقی در کسب مرجوعه متعلقه به‌آنها می کنند.

در لندن یکصدوبیست‌ودو خانه است که از هرکدام از خانه‌ها جمعی کثیر کارگذار آنخانه‌ها است. شغل اهالی آن خانه‌ها اینکه هرکدام از فقرا و مساکین ناقص‌الاعضا و یا پیر و ناقص‌العقل، بالجمله هرکس ازکار افتاده قادر به‌شغل وکسبی نیست در آن خانه‌ها برده خوراك و رخوت و محل خواب به‌آنها

داده که از دست نروند. در لندن سی‌هاسپتل است، یعنی دارالشفا. در آن خانه‌ها اشخاصی فقیر بوده و یا ناخوش شده قادر به‌اخراجات خود نباشد، به‌خانه‌های مزبور رفته. هر کس که در محله‌ای توطن دارد به‌دارالشفای متعلقه به‌محلهٔ مزبور رفته، دوا و غذا و خدمه و جای خواب و اطبا در آن خانه حاضر است. مادامی که مریض صحت نیافته در خانه‌های مزبور توقف نموده بعد از صحت، نوشته از بزرگ دارالشفا گرفته از آنجا بیرون می‌رود. و زنانی که فقیر و بار حمل داشته قادر به‌اخراجات وضع حمل خود نبوده به‌بعضی از آن دارالشفاها رفته وضع حمل نموده به‌امور مشارالیها متکفل و بعد از آن از پی کار خود می‌رود. بالجمله هفتصدوچهار مکانست که هر کدام از آن مکانها از امکنهٔ مزبور بوده، بر اهالی آن مکان لازم است که در هر حال حمایت به‌او نموده نگذارد از دست روند. مبالغ خطیری اخراجات اماکن مزبور می‌شود و کلا خرج آنها را ساکنین لندن محضاًلله می‌دهند.

در لندن دو خانه است که آن را مدهوس[1] می‌گویند یعنی خانهٔ‌دیوانگان. هر کس مجهول شود و یا دیوانه گردد به‌خانه‌های مزبور برده هر کدام از آنها کم‌آزار و آرام بوده روزها در باغچه و باغ خانه‌های مزبور گردش کرده و شبها اطاق، مکان برای آنها معین کرده خوراك و لباس و خدمه برای آنها حاضر است. و هر کدام از آنها که سبع و با آزار هستند، مقید به‌خانه‌ها نموده و خوراك و لباس و خدمه برای آنها معین است. و اطبای چند در آن خانه‌ها هستند که همیشه که‌سر پرستی دیوانگان مزبور مشغول بوده. در صورتی که بیماران شفا یابند خوب. والا مادام حیات در آنجا می‌مانند و در انگلند طریق ترسیل و ایصال نوشتجات مصحوب کوچ به‌نهجی خوب و مرغوب می‌باشد. هر شنبه در لندن در ساعت هشت یعنی هشت ساعت ازظهر گذشته سی‌وهشت کوچ از لندن به‌ولایت انگلند و اسکاتلند و ویلزولواحقات می‌رود که کلا کوچه‌های مزبور حمل و نقل مراسلات را می‌کنند و در دقیقهٔ که معین شده نوشتجات مردم را می‌رسانند. نه‌تنها منافع این بنیاد این است که نوشتجات مردم در نهایت سلامتی و استعجال می‌رسد بلکه مبالغ خطیر از این ممر عاید به‌دولت انگریزی می‌شود. در ساعت هشت فرضاً گاری معین است که نوشتجات لندن را به‌اسکاتلند برد. از لندن بیرون رفته. چهار اسب در گاری بسته و همهٔ راه الی اسکاتلند به‌فاصلهٔ ده میل کمتر و زیاد

است از برای آن گاری حاضر است که در دقیقهٔ ورود اسب را عوض کرده فوراً به منزل دیگر می‌رود و نوشتجات عرض راه از لندن الی اسکاتلند را، در هر جا و شهر و قصبه و ده به‌محض ورود تسلیم نموده، کارگذاران کوچ در هر محل آدمها تعیین کرده که نوشتجات مردم را رسانیده و وجه اخراجات آنها را گرفته باشند. اجرت حمل و نقل نوشتجات موافق اندازه و وزن کاغذ و بعد مسافت راه تفاوت می‌کند لیکن از قراری که قرار داد کرده‌اند دیناری زیاده از وجوه معینی نمی‌گیرند. بنیاد ترسیل مراسلات مصحوب کوچ در سال ۱۰۶۱ کرده‌اند آنچه در تواریخ مذکور افتاده است مخترع حمل و نقل مراسلات مصحوب کوچ کیخسرو بزرگ پادشاه ایران بوده که به‌جهت رفاهیت و استراحت ولایت رعایا و ولایت خود اختراع فرستادن مراسلات مصحوب کوچ را کرده و بالفعل در همهٔ فرنگستان متداول است. در انگلند علی‌الخصوص در لندن کاغذ اخبار[1] را به‌تعجیل هر چه تمامتر به‌ولایات انگلند مصحوب کوچ مذکوره می‌فرستند. به‌علاوه اینکه اموری که در کل دنیا واقع می‌شود مجموع مردم انگلند و بلکه اهالی انگریز در هندوستان اطلاع می‌یابند. وجوه عظیمه از بابت خراج کاغذ اخبار حاصل دولت انگریز می‌شود. اولا هر کاغذی را چهار پول سیاه از بابت خراج شاهی به‌دولت انگریز می‌دهند. و ثانیاً هر که را خانه و اسبابی است به‌فروش رساند و یا به‌خرد و هر کاری دارد به‌خواهد مردم را اطلاع دهد، در چاپخانه رفته موافق سطور اخبار اجرت به‌چاپخانه داده مطلب او را کاغذ اخبار چاپ می‌کنند و کمترین وجهی که برای مطالب مزبوره به‌استادان چاپزن دهند، شش‌شلنگ‌ونیم است. و هر چه مطلب زیاده دارد زیاده وجه اجرت را به‌استادان داده و به‌علاوه اینکه از هر کاغذ اخبار چهار پول خراج شاهی را می‌گیرند، هر یک از اخباراتیکه مردم علاوه وجهی داده و چاپ می‌زنند سه‌شلنگ‌ونیم به‌دیوان می‌دهند اینگونه اخبار را ادورستیز[2] منت می‌گویند. در هر کاغذ زیاده از شصت‌ادورستیز منت می‌نویسند و از هر کدام از آنها سه‌شلنگ‌ونیم به‌دیوان می‌رسد. و تخمیناً از قرار سیاههٔ سالیانه اشخاص چاپ زدن، که به‌بنده رسیده است در هر ساله بیست‌وپنج میلیان کاغذ اخبار در کل انگلند چاپ می‌شود این چشمه‌ایست که مبالغ لاتعد ولاتحصی

---

۱. روزنامه News Paper
۲. آگهی Advertisement

بدون اینکه به‌احدی ضرر رسد، خراج شاهی عاید می‌شود. مثلا هرکس که مطلبی دارد و می‌خواهد به همهٔ انگلند اطلاع دهد، شش‌شلنگ‌ونیم دادن را چندان چیزی نمی‌داند و استادان چاپخانه بعد از اینکه وجه مزبور را گیرند اگر نصف آنرا به‌دیوان دهند چندان زور به‌آنها نمی‌آورد و در این ضمن مبالغ خطیری عاید دولت می‌شود. و در لندن بیست و دو مسکن ضمانتخانه[1] است. در هر یک از آن جمعی کثیر راتق و فاتق خانه‌های مزبور می‌باشند و شغل ضمانت خانه‌ها اینکه هرکه راکشتیی است اجناس آن فلان مبلغ شده، در ضمانتخانه مزبور رفته قیمت کشتی و اجناس خود را به‌قلم داده، در هر صد تومان، دو تومان یا بیشتر آن اقرار می‌کند که به‌ضمانت خانهٔ مزبور داده، اگر کشتی او به‌سلامت رفته مراجعت کند فلان مبلغ را به‌ضمانت خانه می‌دهد. و اگر ضرری به‌کشتی رسد و یا غرق شود قیمت کل کشتی و اجناس آنرا از ضمانت خانه مزبور می‌گیرد. و همچنین ضامن عمر مرد شده که مادام حیات چیزی به‌آنها داده و بعد از فوت او به‌بازماندگان او چیزی دهند. و همچنین در چند ضمانت خانهٔ مزبور خانه‌های نشیمن لندن و اهالی انگلند را به‌ضمانت در آورده مثلا شخصی خانه دارد، در لندن قیمت خانه و اسباب و تدارکات آنرا به‌قلم ضمانت خانه‌ها هرساله جزوی وجهی به‌ضمانت خانه فرستاده. هر وقت اتفاق افتدکه خانهٔ مزبور آتش گیرد، ضمانت خانه‌که ضامن آن شده از غرامت آن بیرون می‌آید و به‌این سبب اشخاصی که خانه‌ها را ضامن شده درکوچه‌ها راه آب چند ترتیب داده‌اند که هرروزه در تابستان کوچه‌ها را آب پاشیده و ثانیاً هرخانه راکه آتش افتد افسران وکارگذاران ضمانت خانه فوراً انجین (دستگاهی که آب به‌خانها پاشیده) به‌خانها فرستاده در نهایت سهولت آتش را خاموش کرده و در صورتی که خانهٔ مزبور را خاموش کردن نتوانند، آتش را مانع از نفوذ و رسوخ به‌خانهٔ دیگر می‌نمایند. در لندن خانه‌ایست که آن را تریتی می‌نامند. خانهٔ مزبور جمعیت کثیری دارد. یک نفر سر آنها و چهل نفر زیر دست دارند که هرکدام به‌رتق و فتق امورکشتی مشغولند. به‌این نحوکه اولا اهالی خدمه و افسرانی که مشغول به‌خدمات کشتی تجارتی و پادشاهی شوند. قبل از اینکه آنها را به‌خدمت مزبور مرجوع نمایند در نظر ارباب

---

[1]. بیمه Insurance

خبره امتحان نموده و در صورتیکه قابلیت دارند مأمور به‌خدمت می‌نمایند و اجرت و مواجب سالیانه هرکدام را موافق استعداد آنها در این خانه معین می کنند و چراغها در هر یک از جزایر و ولایات که کشتی تجارت انگریزی می‌رود، در هر یک از اماکن با صعوبت و یا سنگلاخ چراغها گذارده که در شب کشتیان نزدیک به‌اماکن مزبور نیامده کشتی آنها به‌گل نشیند. و همچنین هرنزاع و جدالی که فیمابین اهل کشتی خواه افسر و خواه خدام واقع شود، قطع و فصل آندعوا در آن خانه می‌شود. و همچنین رودخانه تمز راکه از میانهٔ لندن می‌گذرد همیشه پاك کرده نمی‌گذارند زیاده گل شود که کشتی تجارت نتواند عبور کند. و اشخاصیکه در جنگ دریا کشته شده و یا درکشتیان تجارتی فوت شده و عیال و اطفال آنها بی‌چیز مانده، در همه باب متکفل احوال آنها گشته نمی‌گذارند ازگرسنگی بمیرند.

در لندن سه‌داکس[1] است. یکی مسمی به‌ایست و دیگری ویست هندی، و دیگری لندن داکس است. داکس جایی را می‌گویند که کشتی تجار و باردار به‌آنجا وارد شده عمله‌جات گمرکخانه در آنجا رفته اجناس کشتیان را دیده گمرك از آنجا گرفته و بعد از آن اجناس را داخل به‌لندن می کنند. حوضهٔ بزرگ و عظیمی دارد که کشتیان را در آنجا جا داده بعد از اینکه جنس مزبور را خالی کرده، کشتیان را تعمیر نموده و بعد از آن هنگام رفتن کشتی در آنجا کشتی را حمل کرده روانه می‌شوند. طریق دخول نمودن کشتیان در داکس مزبور اینکه، هنگامی که آب دریا جزر می کند و آب رود تمز بالا می‌آید از رود تمز کشتی را داخل به‌داکس نموده و چون محل حوض داکس بلندتر از رود تمز است دو درب دارد. هنگام دخول کشتی در راه داکس درب اول راه را بسته و درب ثانی که متصل به‌حوض و یا دریاچه که کشتی می‌ایستد باز نموده آب دریاچه داخل به درب اول شده راه را با دریاچه مساوی نموده کشتی مزبور داخل به‌داکس مزبور شده و بعد ازآن درب مزبور را بسته که آب بکلی نرود و طریقی که دروب[2] مزبور را ساخته‌اند به‌نهجی است که بعد از دخول کشتی قطره آب از درب مزبور نفوذ نمی کند. در هرداکس ششصد یا پانصد کشتی می‌ایستد. اطراف دریاچهٔ مزبور

---

۱. اسکله Dock

۲. جمع در، میرزاصالح زیاد این کلمات را استعمال کرده مثل رخوت که بجای رختها آورده است.

انبارها و حجرات چند است که اجناس محمولی کشتیان را در انبارها خالی نموده و در یکی از انبارهای زیر زمین آن به همراه میرزا جعفر به دیدن آن رفتیم. هر کدام چراغی در دست گرفته، تخمیناً چهارصد قدم طول انبار مزبور بوده. الی سقف مملو از خمره‌های خمر و غیره بوده.

در لندن چهار پارك می‌باشد (یعنی باغ عام) یکی هیدپارك و دیگرسنت جمز پارك و دیگری گرین پارك و دیگری ریجنت پارك. در هریك از پارکهای مزبور اهالی شهریکساعت از ظهر گذشته داخل به‌آنها شده. مردان و زنان که خویش و یا دوست با یکدیگر باشند، دستی به‌دست یکدیگر داده در گردش و صحبت مشغول بوده. و اشخاصیکه کاری دارند با گاری خود در آنجا رفته و بعضی سواره، یعنی مردان و زنان سوار شده به‌گردش مشغول بوده الی وقتی که تاریك شود مردم در گردش هستند. طرفه اینکه یك نفر بلند حرف نمی‌زند. اگر کسی کور بوده در آنجا باشد خیال می‌کند که احدی از آنها قوت ناطقه ندارد و یا اینکه قدغن شده است که صدا نکنند. و هیچکس یارای بی‌ادبی نمودن ندارد. الحق زنان بسیار خوش صورت در آن باغها گاهی پیدا می‌شود. و هر کدام از غربا در آن باغ رود اندك خیالی در پاکیزگی و یا تمیزی اهالی انگریز بهم می‌رساند که هرگز لباس چرك خواه مرد و خواه زن در آنجا یافت نمی‌شود. همه پاك و پاکیزه با نهایت ادب به‌گردش هستند.

در لندن چهار پالس است یعنی خانهٔ نشیمن پادشاه. اولا سنت جمز پالس ثانیاً باکینگهام هوس ثالثاً کنزینگتن پالس را بعاً کالتن هوس که محل نشیمن پرنس ریجنت شاهزادهٔ هذه العصر است. و هرکدام از پالسهای مزبور در نهایت انضباط و انتظام است مگر سنت جمزپالس که مدتی است سوخته و مجدداً تعمیر نشده. در کنزینگتن پالس اکثر پادشاهان توقف نموده تا وقتی که جارج ثالث‌به‌تخت انگریزی‌نشسته لیکن‌جارج ثالث مزبوربا کینگهام هوس را محل نشیمن خود نموده و منسوبان او در آنجا می‌مانند. در وقتی که سلام عام می‌بود و در عیدها که مردم به‌خدمت پادشاه می‌رفتند، در سنت جمیزپالس بوده است. در لندن محلی است که او را طور[1] می‌نامند. قلعه ایست که سالها پادشاهان

---

۱. تاور.

سلف در آن قلعه زندگی نموده الی وقتی که کوین الیزابت محل نشیمن خود را خارج از آن قلعه نموده. بانی قلعهٔ مزبور جولیس سیزر که ما او را قیصر روم می نامیم بوده. لیکن یک سمت او را که مسمی به‌یت طور است ولیم کانکور پادشاه انگلند ساخته و بعد از آن هرکس از پادشاهان به‌تدریج عمارتی در آن اضافه نموده. ولیم ثالث خندقی از برای دوره آن ساخته که بالفعل آب در خندق آن علی‌الدوام می‌ماند و توپهای عظیم در بروج و دروازهٔ آن گذارده‌اند و درب آن تخته پلها گذارده که در هنگام ضرورت او را بالا کشیده یکهزار ودویست زرع دورهٔ قلعهٔ مزبور است. خانه‌های چند در آن است که افیسران و سرکردگانی که مشغول به‌حراست قلعهٔ مزبور هستند در آنجا توقف می‌کنند. در این قلعه‌جواهرات و اسباب شاهی را جا داده و هرکدام از اهالی شهر وجهی داده به‌تماشای آنها می‌روند. بنده هم به‌تماشای آنجا رفته تاج و چوب دست و اثاثهٔ سلاطین را دیده. هر وقت هریک از بزرگان که تقصیری عظیمی کرده و یا بلوایی نموده به‌قلعهٔ مزبور می‌فرستند که محبوس گشته و همیشه جمعی از سالداتهای نظام پادشاهی در آنجا به‌کشیک مشغولند. در آن جواهر خانهٔ آن قلعه، تاجی که تازه پرنس ریجنت ساخته است دیده و تاج مزبور را پانصدهزار تومان اخراجات کرده بجز اینکه در کلهٔ تاج مزبور سنگ آبی رنگی است که احدی از جواهریان قیمت آن را نمی‌دانند. بدون قیمت است. در آن قلعه حیوانات سباع از قبیل شیر و پلنگ و سایر حیوانات درنده که از ولایات بعیده به‌رسم پیشکش فرستاده‌اند در آنجا هست وهر روزه از سرکار خوراك برای آنها معین است. در آن قلعه اطاق بزرگی است که اسلحهٔ بسیاری در آن است. تکبر اهالی انگریز و خود بینی آنها نام اطاق مزبور را اسپانش آرمی گذارده‌اند یعنی اسلحهٔ اسپانیا. به‌سبب اینکه اسلحه که از سپاه اسپانیا گرفته در آنجا گذارده‌اند شخصی به‌همراه ما در آن‌اطاق آمده هرکدام از اسلحهٔ مزبور را نامی گذارده و به‌رجز خوانی چند بیان یغما کردن سپاه اسپانیا را کرده. و در صدر اطاق مزبور صورت کوین الیزابت را ساخته که در پهلوی اسبی ایستاده همان لباسی که در آنوقت مشارالیها پوشیده، در برصورت مزبور نموده‌اند که بالفعل در آنجا بعینه مثل آدم زنده می‌ماند. و دیگر اطاقی است که اسلحهٔ جنگ در آن گذارده‌اند. سیصدوچهل وپنج قدم که عبارت از یکصدوپانزده زرع باشد طول

اطاق مزبور است. اسلحهٔ جنگ از قبیل شمشیر و تفنگ و طپانچه به‌قدر کفایت دویست‌هزار نفر در اطاق مزبور حاضر است. و جمعی علی‌الدوام مشغول پاك کردن و صیقل دادن اسلحهٔ مزبور می‌باشند. و درب و دیوار، حتی سقف اطاق مزبور در نهایت سلیقه مرتب نموده‌اند. در زیر اطاق مزبور اسلحهٔ توپخانه است یکصدوسی زرع طول آن و هفده زرع عرض آن و هشت زرع بلندی آن. از دوطرف از پایین الی قریب سقف توپهای عظیم و سایر لوازمات توپخانه در آنجا حاضر است. و نیز توپهای عجیبه و بزرگ قدیمه در آنجا می‌باشد. و اطاق دیگری است که او را هارس آرمی می‌گویند یعنی اسلحهٔ سواره. در اطاق مزبور از هنگامی که ولیم کانکور به‌انگلند آمده الی پادشاهی جارج ثانی، هر کدام از پادشاهان را با اسلحهٔ آنها به‌این نحونشان می‌دهند. مثلا صورت آنها را به‌عینه به‌اندازهٔ آدم از مقوا ساخته و اسبان آنها را نیز از مقوا ساخته. در بالای اسب، آنها را با اسلحه سوار کرده، هر کس از دور آنها را ملاحظه نماید، نمی‌تواند دانست که آیا صورت مزبور جان دارد و یا بیجان است. سوای صورت پادشاهان در آن اطاق اسلحهٔ که از جنگهای دشمن به‌دست آورده در آن اطاق می‌گذارند. مثلا در هنگامی که دوك ویلینگتن غالب به‌سپاه فرانسه آمده البسه سیصدوچهار نفر از سواران فرانسه را به‌دست آورده و در آن اطاق گذارده‌اند.

در بالای رود لندن که عبارت از تمز باشد، چندین پل از آهن و سنگ ساخته‌اند. قدیم‌ترین پلها پلی است مسمی به‌لندن برج. در سال ۱۱۰۰ او را از چوب ساخته و در سال ۱۲۰۹ از سنگ او را ساخته‌اند. طول پل مزبور یکصدو-هفتاد و دو زرع است و پانزده زرع عرض آن، نوزده طاق دارد. در دست راست پل مزبور دستگاهی ساخته‌اند که آب از دستگاه مزبور بالا کشیده و کوچه‌ها و خانه‌های بیشتر از اهالی لندن از آن آب کارسازی نموده. پل دیگری است که آن را ثوث ورك می‌گویند. وقتی که بنده وارد به‌لندن شدم، شروع در ساختن آن نموده بالفعل تمام و معبرعام است. پل مزبور از آهن است. سه‌طاق بیشتر ندارد. طاق میانی آن گویند عریضترین طاقهای دنیا است. هفتاد زرع دهنهٔ آن است. وپل دیگری است مسمی به‌لیك فیربرج طول آن پل سیصدوپنجاه زرع است. یکصدو-پنجاه و سه هزار تومان اخراجات ساختن آن پل شده. نه طاق بیشتر ندارد. و پل

دیگریست مسمی به‌واترلو، شروع آن در وقتی شده است که سپاه فرانسه درواترلو شکست خورده از راه غرور نام پل را واترلو گذارده‌اند. دوازده و صدهزار تومان اخراجات آن شده. و پل دیگریست مسمی به‌ویست منستربرج.

در سال ۱۷۵۰ عیسوی پل مزبور به‌اتمام رسیده چهارصدوهفت زرع طول آنست و هشت قدم عرض و پانزده طاق دارد. چهارصد هزار تومان اخراجات آن شده است. و آخرین پلهای لندن پل داکس هال است که از آهن ساخته‌اند. و طریقهٔ ساختن پل اینست که جمعی کثیر از دولتخواهان لندن اجماع نموده و هرکدام مبلغی داده پلی می‌سازند. بعد از اتمام پل مزبور در دو طرفهٔ آن آدمی نشانیده هر آدم یک پول سیاه می‌دهد و هر اسب سه پول سیاه و هرگاری نه ویاده پول سیاه و گاری بارکش به‌قدر چرخ آنها وجهی داده. ما دامی که وجه اخراجات پل مزبور جمع نشده، مردمان در سر پل نشسته از مردم پول می‌گیرند. و هنگامی که وجه اخراجات آنها داده شده فوراً آدم را از آنجا برداشته پل مزبور متعلق به شهر می‌شود.

و در لندن خانهٔ معظمه و بزرگی است که آن را سرست هوس می‌گویند. سابقاً پالس پادشاهی بوده. خانه ایست که چهار اطراف آن عمارتست. از یک سمت آن رود تمز می‌گذرد. در سمت مقابلی رود تمز طول خانه مزبور قریب به چهار صد زرع است. فی‌الحقیقه عظمت و بزرگی خانهٔ مزبور زینت رودخانه تمز است. در خانهٔ مزبور اطاقی است که او را رایل اکدمی می‌نامند. نقاشان شهر در آنجا آمده جمعی که از اهالی اکدمی هستند هر روز و شب به‌نقاشی مشغول هستند. هر شنبه یکنفر مرد و یا زن وجهی داده دو ساعت او را برهنه کرده شکل او را می‌کشند. و در مدت یکسال هرکدام از نقاشان آنجا و سایر نقاشان لندن صورتی کشیده‌اند کار خود را در اوایل تابستان به‌اطاقهای متعلقه به‌نقاشان گذارده. مردم شهر هرروزه جمع کثیری به‌تماشای صورتها رفته و جوهی که عاید شود کلا به‌خرج اطفال یتیم نقاشانی که فوت شده و مال دنیوی نداشته که اطفال آنها صرف کنند می‌رسانند که مطلق وجوه عایدی این ممر به‌اطفال یتیم نقاشان صرف می‌شود. و رایل سوسیتی در آن خانه است. که همهٔ فلاسفهٔ لندن جمعیتی دارند. سرجوف بنک نامی، پیرمرد هشتاد ساله چیرمن و یا کرسی نشین سوسیتی مزبور است. هرچه

تازه اختراع شود و هر علمی و کتابی که تازه بنیاد شود به‌نظر معزی‌الیه رسیده یکدفعه به‌عزم دیدن او به‌خانهٔ او رفتم. در ساعت هشت از ظهر گذشته الی‌ساعت‌ده در خانهٔ خود می‌نشست و مردم هر ولایت به‌خدمت او رفته از هرمقوله با او صحبت داشته و هرچه تصنیفات تازه در لندن شده به‌نظر او می‌رسانند. و در رایل سوسیتی مزبور هرساله چهار ماه یا بیشتر لکچر[1] می‌دهند. یعنی علوم فلسفی و کمیستری و صنایع متعلقه به‌آن بیان کرده و مردمان مستمعین هر کدام وجهی‌معین داده گوش و استفاده به‌معلم و یا کرسی‌نشین رایل سوسیتی می‌نمایند. و هر کدام بعد از اتمام لکچر کار خود می‌روند. و هر روزه دوساعت لکچر می‌دهند. بجز این اطاقها در سرست هوس بیست‌ویک آفیس است. یعنی دفتر. که در هر کدام از دفاتر مزبور رتق و فتق امور متعلقه دیوانی در آن می‌شود. در لندن دو مدرسه است که به‌امتحان جوانان که مشغول به‌طبابت و جراحی هستند می‌باشند. یکی از مدارس مزبور مسمی به کالج فزیشان است که اطبا را امتحان نموده و دیگری مسمی به کالج سرجن است که جراحان را امتحان نموده به‌این معنی که هر کدام از جوانان طبیب و جراح که مدتی تحصیل نموده و بعد از تحصیل عزیمت سفری و یا مأمور به‌خدمتی دارند، در مدرسهٔ مزبور رفته او را به‌نظر دقت امتحان نموده در صورتی که در علم طبابت و جراحی کامل بوده نوشته به‌او داده که بعد از آن به هرخدمتی رود مردم از کمال و ربط او در طبابت و جراحی خاطر جمع شده مرضای خود را به‌آنها نموده و آنها مشغول به‌طبابت و جراحی می‌شوند. و بدون نوشته مدرسهٔ مزبور احدی اعتبار به کمال او بهم نمی‌رساند. در محلات چند باغچه‌ها هست که آن را اسکور می‌گویند. جاییست مربع مثل باغچه دوره آن پنجره و محجر آهنین کشیده که هر کس داخل به‌باغچه‌ها نشود. اهالی ساکنین حول و حوش هر کدام وجه سالیانه به‌شخص باغبان داده که در تعمیر و تربیت باغچه برآمده و به‌هر کدام کلیدی سپرده که داخل به‌باغچه شده در گردش باشند. هوای لندن هم از این معنی سالم می‌ماند و هم زینت شهر است و هم مردم ساکنین اسکور به‌رفاهیت مشغول به‌گردش باغ مزبور خواهند بود. بالفعل در لندن سی‌و شش اسکور بزرگ است و به‌تدریج درصدد ساختن اسکور هستند.

---

۱. کنفرانس Lectur

از جمله ابنیهٔ هاسپتل جیسی است یک میلی لندن، درکنار رود تمز ابنیهٔ مزبور است. طول آن دارالشفا و یا هاسپتل دویست‌وهفتاد زرع است. دو اطاق بزرگ دارد یکی برای شام خوردن که سی‌وهفت زرع طول آنست. باغچه در نهایت خوبی مقابل عمارت مزبور است. وکلیسیای بزرگ دارد که سالداتهایی که درآنجا توقف دارند هر یکشنبه به‌نماز روند. پانصد نفر سالداتی که زخم خورده و عضو آنها معیوب گشته خدمت از آنها به‌عمل نمی‌آید در آن دارالشفا روز و شب توقف دارند. اخراجات آنها از سرکار می‌رسد. در هفته یک شلینگ‌ونیم برای جزوی خرجی به‌هر نفر آنها داده به‌جز اشخاصی که در آنخانه حاضرند ده‌هزار نفر سالدات معیوب یعنی زخم خورده و ناقص الاعضا هرکدام را هرساله دوازده تومان به‌آنها می‌رسد. در حوالی جیسی جاییست مسمی برایل میلتری اسلیم، جاییست برای تربیت پانصد نفر اطفال سالدات ساخته‌اند. قدر معتدی وجه از پارلمنت برای‌مصارف اطفال مزبور به‌آنجا می‌رسد ولیکن همهٔ سپاه انگریزی، خواه افسران و خواهسربازان قرار داد و محمز در نزد خود نموده‌اند که هرکدام در هرسال یکروز مواجب خود را به‌اطفال مزبور داده که در معنی متکفل احوال آنها شده باشند.

وابنیه که برای سپاه دریایی انگلند بنیاد کرده‌اند گرین ویچ هاسپتل است. ولیم ثالث پادشاه انگلند، خانه در نهایت بزرگی درکناره رود تمز ساخته کلا از سنگ سفید. دویست‌وهشتاد زرع طول آنست. کلیسیایی در آنجا دیده‌ام که تا به حال به‌آن خوبی کلیسیا ندیده بودم. درب آن از تخته شمشاد و دورهٔ درب سنگ‌ـ مرمر یکپارچه منبت‌کاری است. اطاق بزرگی است که محل شام مردمان است. پنجاه‌ودو زرع طول آن و بیست‌ودو زرع عرض آنست و هفده زرع ارتفاع سقف اطاق مزبور را نقاشان در نهایت خوبی تصاویر خوب کشیده‌اند. دو هزاروده نفر سپاه دریایی که در جنگ دریا زخمدار شده و قادر به‌شغلی نیستند مستمراً در آنجا می‌مانند. بعضی درها سپتل مزبور توقف می‌کنند. اطاقهای کوچک برای خواب هریک علیحده درست شده. رخوت و رختخواب و خوراك روز و شب به‌آنها می‌رسد و در هرهفته یک شلینگ برای وجه جزوی اخراجات به‌هرکدام می‌دهند. و اشخاصیکه خارج از هاسپتل می‌مانند هرکدام بعلاوه خوراك و لباس در سالیانه هفت‌تومان به‌آنها می‌رسد. و زنان سالدات دریایی که شوهران آنها در جنگ کشته‌ـ

شده است و قادر به‌آن نیست که تواند اخراجات خود را متکفل شود به‌جهت خدمت سالداتهای مزبور به‌آنخانه آورده هر کدام را مواجبی داده که امر آنها بگذرد. یکصدوچهل و نه نفر بیوه زن از پیر و جوان در آنخانه به‌خدمت سپاه مزبور مشغول است. طبیب و جراح و عطارخانه در آن حاضر است. اخراجات کل آنجا از سرکار پادشاهی یعنی دولت انگریز می‌رسد. در مقابل هاسپتل مزبور مکتبخانه ایست که آنرا رایل ینول اسیلم می‌گویند. در آن مکتبخانه اطفال سپاه دریایی مزبور که پدران آنها مرده و یا در جنگ کشته شده تربیت می کنند. یکهزار دختر و پسر در آن مکتب می‌باشند. پسران آنهارا تعلیم خواندن و نوشتن و علم حساب و کرباس بافی به‌جهت چادرکشی و تابیدن ریسمان کشتی ولو از مات خدمت کشتی می کنند. دختران مزبور را به‌خواندن و نوشتن و خیاطی و خانه داری تعلیم نموده در هنگام چهارده سالگی هر کدام از پسران را برسر خدمتی مشغول داشته و دختران را نیز بشرح ایضاً. و همه ضروریات برای هر کدام آنها حاضر است. اینگونه بنای خیر اولا سبب دعای خیر فقرا گردیده و ثانیاً اشخاصی که در جنگ جان نثاری کرده تلف نمی‌شوند. ثانیاً مطلقاً سربازان مسامحه در جدال ننموده خیال می کنند که اگر فوت آنها رسیده است و در جنگ کشته شوند اولاد ومنسوبان آنها بعد از مرگ آنها سرگردان و بی‌چیز نخواهند ماند. و در صورتیکه زخمدار شوند وظیفه و مکان و خوراك مادام حیات برای آنها مهیاست. در اینصورت چرا سپاه انگریز در جانفشانی کوتاهی کنند.

در لندن مکتبخانه ایست که در مکتبخانهٔ مزبور اکثر جوانان مغربی که مطلقاً سوادی نداشته از مغرب به‌آنولایت آورده تعلیم به آنها نموده و به‌مغرب می‌فرستند که اهالی ولایت خود را تربیت کنند. و مکتبخانهٔ دیگری است که هر کدام از دزدان و قطاع الطرق که به‌محکمهٔ شرع آورده به دار کشیده‌اند، اطفال آنها را ذکوراً و اناثاً به‌مکتبخانهٔ مزبور آورده تربیت نموده نمی‌گذارند در پی افعال پدران به‌دزدی و غیره مشغول شوند. و دختران آنها داخل به‌اهالی فیوج شوند هم‌نام نیکی برای مردم آنولایت وهم موجب رضای خدا و هم به کرات جوانانیکه در آن مکتبخانه و یا دیگر تربیت شوند بعد از اینکه در مقدمات کامل شده خود آنها را میل به‌خواندن علوم دیگر بهمرسیده صاحب مدرك شده

پای از مرحله فقرو حقارت بیرون کشیده به‌خدمتی و یا شغلی مناسب داخل شده به تدریج اوضاعی بهم رسانیده مثل سایر مردم کسبه. و برخی اوقات مثل سایر نجبا عمری بسر می‌برند. یکی از افسران کشتی با بنده آشنا بود. صاحب زن و اوضاع و زندگی داشت و در آن مکتبخانه تربیت شده. مشارالیه مذکور می‌ساخت که هزاران اطفال فقرا بعد از اینکه در مقدمات انگریزی اطلاع بهم رسانیده وسعتی به خیال او رسیده و بعد از آن طالب شغلی برتر از آنچه مناسب کسبه است گردیده و موافق استعداد و مدرك او شغلی برای او پیدا شده به‌رفاه خاطر عمری بسر می‌برند. و همچنین دختران فقرایی که در آن مکتب تربیت یافته صاحب ذکاوت گردیده مثل دختران نجبا به‌جوانان عروسی کرده زندگی می کنند. فی‌الحقیقه، در متن‌واقع فیمابین اشخاصی که تحصیلی بهمرسانیده چه تفاوت می کند که شخص مالیهٔ‌دنیوی داشته یا ندارد. هر کدام از جوانان مزبور که تحصیلی کرده و از تواریخ عالم و اوضاع دنیا اطلاع بهمرسانیده بعد از آن سر آنها به‌فقر و فاقه فرود نیامده. از هرراه سعی می کنند که امور چند را مشغول گشته اعم از کسب و شغل دیگر که بالجمله توانند خود را در میانه آدم پیدا کرده، گویند آنها مثل سایر ناس مردی صاحب مدرك و صاحب چیز است. مایه تربیت، تحصیل است و اهالی انگریز در تربیت اعلی و ادنی کوتاهی نمی کنند.

از جمله ابنیه که الحق بوی آدمیت و نیکذاتی و خیرخواهی و مروت از آن می‌آید هاسپتل و یا دارالشفایی است که او را مکدانل هاسپتل می‌گویند در سال ۱۷۰۸ اهالی انگریز محل مزبور را بنیاد کرده. مقصود از بنیاد آن این است که زنانیکه مرتکب اعمال ناشایست گردیده داخل به‌قبیلهٔ فیوج گردیده پشیمان از افعال خود شده توبه نموده مراجعت به‌اوطان خود کنند و به‌پرهیزکاری مشغول شوند. بالجمله همه ماهه جمعی از زنان فاحشه به‌خانهٔ مزبور رفته تادیب می‌شوند.

طریقهٔ توبهٔ آنها اینکه در اول هرماه روز شنبه آنها را داخل به‌خانهٔ مزبور می‌نمایند. و هرماهه بیست‌و یا بیست‌وپنج نفر داخل به‌آنخانه می‌شوند اولا داخل به‌اطاقی مشخص و معین شده دو نفر از اهالی بزرگان آن هاسپتل از آنها تحقیقات کرده و استفسار می‌نمایند که آیا هر کدام فی‌الواقع پشیمان از افعال خود بوده‌اند. بعد از یقین کردن به‌هر کدام از آنها کاغذی داده که داخل به‌هاسپتل مزبورشده.

اولا توبه نامه به‌آنها داده و بعد از آن هر کدام را به‌حجرهٔ مکان داده رخوت و خوراك برای آنها حاضر می کنند و معلمی برای تعلیم آنها در مذهب عیسوی هر روزه رفته و آنها را به‌شغل خیاطی و لوازمات دوزندگی مأمور نموده و در این ضمن سعی می کنند که منسوبان آنها را پیدا کرده آنها را به‌خانهٔ خود برده. اگر منسوبان دارند و به‌خانهٔ خود رفتند فبها، والا مادام حیات آنها را در آن خانه نگاهداشته اگر به‌شغل خیاطی و یا شغل دیگری ماهر نباشند آنها را تعلیم کرده که امور آنها بگذرد. منافع این ابنیه کالشمس فی وسط السماء ظاهر است و ضرور به نگارش آن نیست. در روزهای یکشنبه در کلیسایی که متعلق به‌هاسپتل مزبور است. زنان تایبهٔ مزبور در پس پرده‌ها نشسته زبور داودی را به‌آواز حزین خوانده و به‌آن نوامغنیان، ارغنون زده دل مستمعان را کباب می کنند. بنده در دو هفته به کلیسا-ی مزبور رفته. در دفعهٔ اول هنگامی که زنان تایبه شروع به‌زبور خواندن نموده و مغنی به‌ساز ارغنون به‌همان نوا در ترانه آمده خیال توبهٔ تایبان را از یکسو وطریق نیکذاتی و خیرخواهی مردم آنولایت از جانبی و خوشی آواز ارغنون و صوت‌حزین زنان سوخته دل از طرفی به‌بنده حمله آورده حالتی به‌من دست داد که تقریرندارد. نیمساعت مفصلا گریه به‌من دست داد.

و خانهٔ دیگری است به‌عینه مثل اینجا. او را نپلتشان هاسپتل می‌گویند او نیز به‌همین طریق جمعی از فیوج را آورده، توبه داده نگاه می‌دارند. از یومی که هاسپتل مکدانل را بنیاد کرده الی‌حال چهارهزار زن فاحشه تایب و به‌خانه و قبیلهٔ خود مراجعت کرده‌و از ابنیهٔ پادشاه هذه‌العصر لومین سوسیتی است.

در سال ۱۷۷٤ بنیاد آن سوسیتی شده است. داکتر هاز نام علاج یکنفر آدمی که تازه در آب غرق شده و خفه گشته نموده و خانه‌های چند، پادشاه مزبور در کناره رود تمز ساخته و علی‌الدوام طبیب و خدمتگذاری چند در هر خانه حاضر است و به‌محض اینکه کسی به‌آب تمز افتاده، غرق گردد و نعش او را به‌خانه‌های مزبور آورده و موافق دستورالعمل داکتر هاز مزبور او را به حیات آورده. و این قاعده در کل فرنگستان جاریست. از وقتی که داکتر مزبور علاج شخص غرق مزبور را نموده الی‌حال پنجهزار نفر غرق شده را به‌حیات آورده.

و اما طریقهٔ انتشار علوم و کتاب و تصانیف در انگلند خصوصاً در لندن خالی از

تعجب و نیز تعداد اشخاصی که مشغول به‌چاپ زدن کتاب در چاپخانه هستند از از شماره بیرون است. هرساله بقدر هشتصد جلد کتاب، خواه تصنیف علوم و صنایع و بدایع، خواه از قبیل تاریخ دول و ولایات بعیده و خواه روزنامهٔ تازه در چاپ می‌زنند. و هر کدام از کتابهای مزبور را هزاران چاپ کرده به‌مصرف می‌رسانند. و سوای این، کتاب‌هایی که سال قبل چاپ کرده‌اند، هر کس جرح و تعدیلی به آن نموده مجدداً چاپ می‌زنند. و اخراجات اجرت چاپ کردن و قیمت کاغذ و صحافی کتابهای مزبور موافق سیاهه که در دست بنده است یک‌میلیان‌ودویست‌هزارتومان انگریزی می‌شود. زیاده از دوهزار نفر علی‌الدوام به‌چاپ کتابهای‌مزبور مشغول می‌باشند. و بجز این کتابها دویست کتاب خلاصه کاغذ اخبار را هرساله چاپ می کنند. و هر کدام معدودی کثیر نسخه از چاپ بیرون می‌آید. موازی‌یکصد چاپخانه است که هرساله در کار هستند.

در لندن خانه ایست که آن را براتش میبوزیم[1] می‌نامند. خانهٔ بزرگی شاهانه ایست اولا متعلق به‌دوك مانیتکو بوده.

در سال ۱۷۵۳ خانهٔ مزبور را میوزیم نموده‌اند و نهری سلون برونت حکیم پادشاه هذه‌العصر میوزیمی یعنی عجایبات بری و بحری و معدنیات چند به‌قدری که صدهزارتومان انگریزی جمع کرده بود. در هنگام فوت وصیت نموده که همهٔ آنها متعلق به‌طایفهٔ انگریزی بوده. در براتش میوزیم گذارند که هر کس به‌دیدن آن رود. و پارلمنت یعنی مشورتخانهٔ انگریزی یکصدهزار تومان وجه داده که تمامی اسباب خانه را اتمام نموده که مردم شهر به‌تماشای تعجبات روزگار به‌خانهٔ مزبور روند. و هرساله دوهزار تومان به‌جهت اخراجات خدام و اشخاصی که راتق و فاتق خانهٔ مزبور می‌باشند می‌دهند. و بجز آن در وقت که کارگذاران خانهٔ مزبور چیزی تازه خواه حیوانات غریبه و خواه معدنیات و غیره هرچه طرفه‌گی داشته‌باشد و خواهند که ابتیاع نمایند وجه قیمت آنرا از مشورتخانه داده. کیفیت دادن وجه را خواهم نوشت. بالجمله تعجبات خانهٔ مزبور را بالفعل مینویسم:

اولااطاقیست که او را کتابخانه می‌نامند. چنداطاق تو برتو مملو از کتابهای علوم و صنایع از هر زبان در آن خانه حاضر است. تصاویر سنگ بسیاری از روم

---

۱. موزه انگلیس British Museum

و قسطنطیه و مصروشام و تخت جمشید ایران و مغرب زمین و فرنگستان به‌آن خانه آورده، جا برجا گذارده‌اند. و هنگامی که کپتن کوك به‌سفر کل دوره دنیا گردیده از هر جزیره و مکان هرچیز عجیبه از قبیل رخوت و سلاح جنگ و ظروف آنها را به رسم تحفه به‌آن خانه فرستاده. و از جمله معدنیات کل دنیا هرچه در روی زمین یافت می‌شود در آنجا آورده‌اند. و هرجنس از وحوش وطیور کل دنیا هست، خواه رام و خواه وحشی وزننده و گزنده را به‌آنجا آورده‌اند و ماهیان و حیواناتی که به مرور ایام سنگ شده در آنجا آورده‌اند. سکه و مهر پادشاهان قدیم و جدید کل دنیا در آن خانه حاضر است. اشخاصی که پول ندارند که کتاب بخرند و طالب خواندن کتاب هستند هرروزه به‌آنجا رفته بدون اینکه دیناری به‌احدی دهند مشغول به خواندن کتاب می‌شوند. هر کس به‌آنخانه رود تنها اسم خود را نوشته بدون اینکه ایضاً دیناری به‌احدی دهد به‌آنخانه رفته عجایبات کل دنیا را دیده مراجعت می‌کنند. هفته‌ای سه روز خانهٔ مزبور باز است. جمعی از سالداتهای پادشاهی روز و شب در آنجا قراول می کشند. در سالی قریب به‌پنجاه هزار نفر در آنجا رفته تماشا می کنند. چند میوزیم دیگر در لندن است که مردم به‌آنجا رفته و جهی داده سیر می کنند. و اما تماشا خانهٔ لندن؛ در لندن ده تماشا خانهٔ بزرگ و کوچك است که شبها مردم آنولاها به‌تماشاخانه‌های مزبور رفته اوقاتی به‌خوش گذرانی صرف می کنند. و هرکدام از تماشاها خانه‌های مزبور جمعی کثیر کار گذاران و بازیگران دارند. اوضاع بازی کردن و طریق گفتگوی بازیگران و روح خانهٔ مزبور و دستگاهی که پرده‌های تماشاخانه را بالا و پایین می کنند کیفیتی است که از قوهٔ بنده بیرون است. بالجمله مطلق تذکاری در این باب نمی‌نماید. یکی ازتماشاخانه ها مسمی به کاونت گاردن است. خانهٔ ملوکانه ایست. صحنی بزرگ دارد که مردم در آن می‌نشینند. و در دورهٔ صحن پنج طبقهٔ حجرات دارد. و در هر حجره فانوس با شمع دارد. بعلاوه در مرکز تماشاخانهٔ مزبور که طاقیست عظیم چهل‌چراغ بلور الماس تراشی که به‌دود ذوغال زمین روشن است، می‌سوزد. همهٔ خانه از آن روشن می‌شود. و در یك طرف تماشاخانه مغنیان بسرود مشغول و در بالای سر مغنیان برابر حجرات، باری‌گران مشغول به‌بازی کردن و شبیه آوردن می‌باشند. اشخاصی که در تماشاخانه روند هرکه در صحن نشیند سه شلنگ‌ونیم می‌دهد و

هر که در حجرات نشیند هفت شلنگ می‌دهد. و هر که در بالای حجرات نشیند دو شلنگ می‌دهد. از هفت ساعت بعد ازظهر الی نصف شب به‌تماشا و به‌بازی‌گری مشغول هستند و بعد از آن هر کس بیرون رفته به‌خانهٔ خود می‌روند. اخراجات کاونت‌گاردن از اجرت بازیگران و قیمت رخوت وخدام و غیره در هر هفته یکهزارو-دویست تومان انگریزی می‌شود. بازی‌گران آنولایت نه به‌طریق سایر ولایات هستند خفیف و حقیر هستند بلکه عزت و احترامی دارند. و هر کدام صاحب دولت هستند و گاهی دختران بازیگر به‌حدی مغرور می‌شوند که عابه آنها می‌آید که جواب سلام و تعارف نجبا را دهند. یکی از بازیگران مشهور آنولایت را در خانهٔ شخصی طبیب بزرگی به کرات مدت سه‌سال دیدم هر دفعه تبختر و کبر و غرور او را زیاده از سابق مشاهده نمودم. و سایر تماشا خانه‌ها زیاده و یا کمتر از این دستگاه دارد. باغی است که او را داکس هال می‌گویند که در معنی تماشاخانهٔ تابستانی است. باغ مزبور یک میل ونیم فاصله به‌لندن است. درکنار رود تمز واقع شده. باغ مزبور وسعتی دارد و به‌طریق کوچه باغ، جاها درست کرده‌اند. بالای آن گرفته و دو طرف آن باز است. جای مزبور مختص به‌این است که اگر شبی بارانی بارد مردم در آنجا رفته توقف کنند. قنادیل شیشه بسیاری درکوچه-باغهای مزبور روشن است. در مرکز باغ مزبور خانهٔ کوچک هشتی ساخته‌اند. سه طبقه دارد مثل کلاه فرنگی از پایین الی بام خانهٔ مزبور قنادیل بلور رنگارنگ به تراکیب مختلفه نصب کرده‌اند. در طبقهٔ ثانی عمارت مزبور مغنیان و مطربان و سازندگان به‌ساز و سرود و نغمه‌سرایی مشغول می‌باشند. و در آخر باغ مزبورجاییست ریسمانی کشیده‌اند که دختران و پسران چند در بالای بندی، ریسمان بازی‌می کنند در نهایت چستی و چالاکی، بدون لنگر. و در سمت دیگر طاق دیگر بامی است و در میانهٔ اطاق چهل چراغان گذارده و مردان و زنان دست به‌دست یکدیگر داده به‌گردش مشغول هستند. و درسرجا در میانهٔ آن باغ ارباب طرب نشسته‌اند. هر-کدام شروع به‌نواختن ساز نموده مردم جمعیت به‌دور آنها نموده جمعی از زنان و مردانیکه چندان عزتی ندارند به‌رقص مشغول می‌شوند. دوساعت قبل‌از نصف‌شب از یک سمت باغ صدای زنگی آمده که مردم را خبردار نموده. علامت زنگ‌مزبور این است که مردم اطلاع یابند که آتشبازی شروع می‌شود. و مردم به‌محض

استماع صدای زنگ از هرکرانه به‌جانب صدا روانه شده ریسمانی بلندی قریب پنجاه زرع طول و ده زرع بلندی کشیده‌اند. زنکی فرانسه در بالای ریسمان مزبور رفته و بعد از آن شروع به‌آتشبازی کرده. مشارالیها در بالای ریسمان مزبورمشغول به‌بازی است و از هر طرف تیر آتش فشان روانه بود. آتش بازی به‌آن خوبی تا به حال بنده ندیده‌ام. در اطراف باغ مزبور دکاکین چند است که خوراك و شربت و غیر آن در آنجا هست. هرکس چیزی خورده و یا نوشیده و جهی به‌آنها می‌دهند. تخمیناً بیست‌هزار چراغ در آن باغ در یک‌شب روشن می‌شود. در یکی از شبها شانزده هزار نفر از مرد و زن در آنجا جمع شده بود ولکن اینگونه جمعیت همبشه‌در آن باغ نمی‌شود. اشخاصی که آن باغ را ندیده و نشینده یکدفعه وارد آن باغ شود می‌داند که آن چگونه باغ است. چهارصد نفر عمله جات هرشنبه مشغول به کارگذاری باغ مزبور هستند. از آنجمله یکصد نفر آنها سازنده و ارباب طرب می‌باشند. اجرت دخول هریک نفر به‌باغ مزبور زیاده از سه شلینگ نیست. در لندن بعضی باغچه‌های کوچک و با صفا است که آنها را تی گاردن می‌نامند یعنی‌باغچهٔ چای. بعضی از آنها خالی از سیر نیست. در عصرها هنگام تابستان مردم به‌تماشای شهر و گردش رفته و در وقتی که خستگی به‌آنها دست داده به‌باغچه‌های مزبور رفته چای می‌خورند. در حول و حوش و میانهٔ لندن موازی سی باغچه است که در هرکدام به‌نهجی که نگاشته چای می‌خورند.

و اما قهوه‌خانه و یا آشپزخانهٔ لندن؛ در هیچ یک از ممالک دنیا قهوه‌خانه و آشپزخانه مثل لندن ندارد. جای برای خواب و نشیمن و جای برای شام وناهار و ظروفات نقره و قلع در نهایت صفا و خوبی و پاکیزگی است. در جایی که شخص تواند شام و ناهارکرده بخوابد او را هوتل می‌نامند. و قهوه‌خانه جاییست که شخص در آنجا رفته قهوه و چایی خورده وکاغذ اخبار خوانده بیرون رود. یکصدو پنجاه هوتل وقهوه‌خانه دارد. و هفتادوهشت آن دارد. ان‌جایی است که کوچهای مسافر به‌آنجا رفته مسافران را از ولایات بعید به‌آن خانه آورد و یا از آن خانه به ولایت بعید برد. وسوای این هوتل و قهوه‌خانه و آن موازی پنجهزار خانهٔ کوچک برای شام خوردن مردم شهر و غربا دارد. و بجز آن در محلات وکوچه‌ها وبازارها دکاکین چند است که آنها را پستی کوك شاپ می‌گویند. حلوا و شیرینها و یخ‌

بندها در نهایت نزاکت می‌فروشند. و در آن‌دکاکین مطلقاً دختران شیرینی می‌-
فروشند. و صاحب دکانهای مزبور منتهای سعی می‌کنند که دختران خوب صورت
برای جلب قلوب مردم و رواج دکان خود در دکانها آورده باشند. بالجمله در
هر کوچه که شخص را خستگی عارض شده به‌دکان حلوا فروش رفته حلویات و
میوجات خورده وجهی داده بیرون می‌رود. و اما مننی کوچ یعنی کوچ عامه که
مردم را در لندن حمل و نقل بجاها در لندن می‌کند. یکهزارو دویست مننی کوچ
یعنی کوچ کرایه در لندن به‌کار مشغول هستند. و هر کدام تعداد آنرا نوشته در
پهلوی گاری آویخته‌اند. و چنانچه هر کدام اجرت کوچرا زیاد گیرد مورد مؤاخذه و
جریمه خواهد بود. و بجز کوچ مزبور معدودی کرسی پوشیده و یا مثل پالکی
چیزی تعبیه کرده‌اند که زنان ناخوش را در آن گذارده یکنفر از پیش و دیگری از
عقب کرسی مزبور را می‌برند. و دهاتیکه ده‌ودوازده میل به‌لندن فاصله دارند هر-
روزه کوچهای چهار اسبه به‌لندن فرستاده آدم در آن نشسته، شش نفر در میانه آن
و ده و دوازده نفر در بالای آن بطریق کاروان به‌لندن آمده و می‌روند. و ششصد
کوچ چهار اسبه از لندن به‌اقصای بلاد انگلند به‌طریق کاروان می‌روند و می‌آیند.
هر کدام چهار نفر در میانه کوچ و ده ودوازده نفر بلکه بیشتر در بیرون کوچ سوار
و در هر ده میل و یا زیاده اسب را عوض کرده، به‌چاپارخانهٔ دیگر می‌روند. و هر-
کس بقدر مسافت راه اجرت به‌آنها می‌دهند. و در بالای رود تمز کشتیان کوچک
به‌جهت حمل و نقل مردم ایستاده‌اند. تعداد کشتیان مزبور را نیز در بالای آنها
نوشته‌اند. و سوای آنها مدت پنجسال است که اختراع کرده که کشتی بزرگ را در
رود لندن به‌علت زور بخار بدون پارو و چادر می‌برند. در دو طرفهٔ کشتی چرخها
تعبیه کرده به‌زور بخار چرخ مزبور در گردش است و آب را بریده می‌رود. بالفعل
یازده کشتی از آن قسم در رود لندن حمل و نقل مردم را به‌ولایات می‌کند. در آن
روزها از ینگی دنیا کشتی تجارت به‌این قسم آمده بود که در دریا اعم از اینکه
باد مخالف باشد و یا موافق، کشتی مزبور می‌رود. و بدون چادر و پارو.

ششصد کوچ که آنرا دیکن می‌گویند کوچهای بزرگ بارکش است از لندن
اجناس حمل، نقل به‌ولایات بعیده نموده و از آنجا به‌لندن جنس می‌آورند. و در
خود لندن از این قبیل کوچ بارکش بسیار است.

نوع حکومت انگلیس و داشتن مجلس

بعضی از طریقه و قواعد و قوانین انگلند را بیان می کنم:

قواعد دولت دارای و قوانین مملکت انگلند مخصوص است به‌خود انگلند. به‌این معنی که هیچکدام از ممالک دنیا نه به‌این نحو منتظم است و نه به‌این قسم مرتب. سالها جانها کنده و خونها خورده و خونها ریخته‌اند تا اینکه به‌این پایه رسیده است. بالجمله کلیهٔ دولت انگلند منقسم به‌سه قسم است. اولا پادشاه و ثانیاً لارد و یا خوانین ثالثاً کامن و یا وکیل عامهٔ مردم. به‌عبارت اخری خوانین را هوس لارد می‌گویند و عامه را هوس کامن. هر کدام از این اقسام ثلاثه قواعد و احقاق چند دارند. که بخصوصه مختص به‌خود آنها است. و نیز جداگانه هر کدام دفتری علیحده دارند که به‌امور ولایتی می‌رسند و تعریف هر کدام راجداگانه عرض می کند.

و اما پادشاه می‌تواند جنگ و یا صلح به‌سایر دول نماید. و وزرا و علی الخصوص صدراعظم را پادشاه منصوب و معزول می‌تواند نمود و سفیر به‌سایر دول می‌فرستد و کارگذاران دولت را او منصوب و معزول می کند و بزرگان و خوانین را پادشاه به‌منصب خانی و بزرگی مفتخر می‌نماید. و ارچ بیشاپ که سر ملاباشیان و بیشاپ که ملاباشی است او منصوب می کند. و هر کدام فوت شوند دیگری را به جای او منصوب می کند و سپاه خشکی و دریایی کلا محکوم به‌حکم پادشاه می باشند. و احکامی که به‌سپاه جاری شود و به‌خدمتی رجوع شوند کلا باید از فرمان پادشاه و یا نایب او باشد. و درصورتی که پادشاه علیل و ناخوش بوده و یامجهول باشد احکام و احقاق او متعلق به‌پسر اول که او را ریجنت می‌نامند می‌باشد. چنانکه بالفعل امور سلطنت مفوض به‌پرنس ریجنت می‌باشد. در صورتی که پادشاه از انگلند به‌عزم سیاحت بیرون رود نیز پرنس ریجنت به‌جای پدر به‌حکمرانی‌مشغول می‌شود و نیز پادشاه قادر به‌بخشش گناه هر گنهکاری که به‌حکم شرع او مقصر و واجب تنبیه هست می‌باشد و پادشاه و منسوبان پادشاه خراج مملکتی نمی‌دهند یک ملیان تومان که عبارت از هزارهزارتومان است از پارلمنت به‌جهت اخراجات سالیانهٔ پادشاه می‌رسانند به‌جز اینکه بعضی احقاق متعلق بپادشاه است که بعد عرض می‌شود. اما لاردو خوانین و بزرگان ولایتی که به‌مذهب پراتستنت می‌باشند و آنها دوک و هرکولس وارل و دیگر تنها و برن و ارچ بیشاپ و بیشابهای ولایتی

هستند. و بزرگان رومن کتالیک الی‌حال داخل به‌هوس نمی‌شوند. به‌این معنی که مدخل به‌امور مملکتی و مشورتخانه نمی‌شوند. و احقاق آنها اینکه هرکدام از آنها گناهکار شوند بجز خوانین و بزرگان کسی او را امتحان ننموده. مثلا جمعی از لاردها معین شده که تقصیر او را امتحان نموده و بعد از آن قسم یاد نموده که هرچه تقصیر او باشد بدون طرفداری بیان کنند. هوس لارد که خانهٔ بزرگان است همیشه به‌روی مردم باز است به‌این معنی که هرکدام از خانه‌های شرعی که به حقیقت دعوای مردم نرسند مدعیان مزبور رجوع به‌خانهٔ بزرگان نمود و بر آنها لازم است که در هرحال سعی در انتظام کار مظلومان نمایند و داد آنها را بخواهند و بزرگان نیز دو قسم هستند. یک فرقه که تمپرل و دیگری اسپرتوال. و امالارد تمپرل خوانین و بزرگان ولایتی هستند که در خانهٔ بزرگان در مشورتخانه حاضر بوده و بعد از فوت آنها پسران آنها خوانین نیستند مثل بیشاپها وارچ بیشاپها که در مدت عمر خوانین نیستند تعداد نفری آنها معین نیست که چند نفر باید لارد باشد به‌علت اینکه هر وقت پادشاه هرکس را بخواهد لارد کند مختار است چنانچه کوین آن در هنگام سلطنت خود یکدفعه دوازده نفر را به‌منصب خانی مفتخر نمود. جارج اول طالب این بوده که تعدادی معین برای خوانین‌قرار داد نمایند که از آن عدد بیشتر و زیاده نباشند. اهالی هوس کامن و یا وکیل رعایا قبول اینمطلب را ننموده به‌خیال اینکه شاید اهالی آنها شغلی و یا خدمتی مرتکب شده که مورث خوشنودی پادشاه بوده او را به‌منصب بزرگی منصوب کند. و اما هوس کامن و با وکیل رعایا؛ هرکس می‌تواند از اهالی مشورتخانه و یا وکیل رعایا شود اهالی آن محل آن را اختیار کنند. مگر شروطات چند دارد. اولا اینکه اهالی هوس کامن را رعایای شهر و هرده خود اختیار نموده. چنانکه خود بنده حاضر بودم در هر شهر و بعضی دهات دو نفر و محال آن نواحی دو نفر اختیارنموده که برای اینکه وکیل محل مزبور بوده اموراتی که به‌جهت ولایت رو دهدبه هر قسم صلاح محل خود را دانسته حمایت آن محل را نماید و نگذارد تعدی به ولایت متعلقه به‌خود روی دهد. به‌این خیال هریک از شهرها در هنگامی که می‌خواهند اجزای مشورتخانه را تبدیل دهند هریک از شهرهای مزبور شش یا هشت یا چهار یا سه نفر را اختیار نموده نام خود را نوشته. مدت پانزده روز هرروزه

مردم آمده اقرار نامچه‌ای نوشته که فلان شخص را من وکیل خود نمودم که به مشورتخانه رود و بعد از پانزده روز هرکدام از آنها که بیشتر مردم میل به‌آن داشته و تعداد نفری بیشتر اقرار نامچه خود را در طرف او نوشته، او را منتخب و به‌مشورتخانه می‌فرستند. لیکن اولا منتهای سعی می‌کنند که اشخاصی را که به مشورتخانه فرستاده وکیل رعایا کنند عاقل و فرزانه و مرد درست باشد. مثلا اولا طفل نباشد و سن او از بیست‌ویک سال زیاد باشد و اشخاصی نباشد که تقصیری کرده و تنبیه شده به‌سبب اینکه هرکس تقصیری کرده است که واجب تنبیه‌بوده ایضاً مورد خطاکردن خواهد بود. و اشخاصی باشند که علی‌الظاهر افعال آنها خلاف شرع نباشد. و اشخاصی که مواجب خور پادشاه باشند وکیل رعایا شوند به‌علت اینکه پادشاه می‌تواند در ضمن خدمت آنها، آنها را مرجوع به‌شغلی دیگر فرماید وکار رعایا در اینصورت معوق ماند. و نیز اشخاصی که همهٔ اهالی‌مشور-تخانه مایل به‌بودن او در پارلمنت نباشند و او را اخراج کنند نمی‌تواند مجدداً اجزای مشورتخانه شود. مگر اینکه همهٔ آنها راغب به‌آمدن او شوند. و چون مطلقاً اختیار اجزای مشورتخانه به‌عهدهٔ رعایا است واحدی نباید به‌جبر آنها را راضی کرده که فلان شخص را اختیار و فلان را رد کنند لهذا در هنگامی که رعایای شهر مشغول به‌انتخاب ارباب مشورت هستند، یکروز قبل‌از گفتگوی، سرباز نظام و سپاه سلطانی باید از محل مزبوره الی دومیل فاصله دور شده الی یکروز بعداینکه ارباب مشورت را انتخاب کرده‌اند. و اگر هرکدام از اجزای مشورت فوت شده و یا استعفای خدمت مزبور را نماید دیگری را فوراً اهالی شهر و یا محال مزبور باید انتخاب نمایند. و هیچکس از اهالی کثالیک نمی‌تواند داخل به‌مشورتخانه شود و جماعت زنان نه داخل به‌مشورتخانه می‌شوند و نه اقرار نامه نوشته که فلان کس را قبول نموده که وکیل شود. و اشخاصی که می‌توانند انتخاب ارباب مشورت را کنند، اگر ساکن شهر است که او را فری من گویند یعنی صاحب خانه، می‌تواند خود اختیار ارباب مشورت را کند. و اگر از اهالی دهات و ولایتی است که اطلاق شهر به‌آن نشود، باید صاحب ملک و یا زمینی بوده که در سالی دو تومان مداخل زمین داشته‌باشد. و هریک از ارباب مشورت را که منتخب نموده اولا او را قسم می‌دهند که به‌پادشاه وفادار بوده و خدمت گذار او باشد و مطلقاً به‌مذهب

پراتستنت اقراری داشته و اصلی منکر کثالیک بوده و هیچ کدام از غربایا خلاف مذهب انگریزی یعنی پراتستنت نمی‌تواند از ارباب مشورتخانه شود. و درصورتیکه معلوم شود که شخصی از اهالی مشورتخانه به‌ساکنین اماکن مزبوره رشوه داده است که او را اختیار کنند فوراً او را خارج از مشورتخانه می کنند. چنانکه دوماه قبل دو نفر از اشخاصی را که تازه به‌مشورتخانه آمده بودند متهم نمودند که رشوه داده است و فوراً آنها را از مشورت خانه بیرون کردند. لیکن بعد از اینکه تهمت مزبور را ثابت کرده و تقصیر را به‌گردن او گذارند که رشوه داده است آنوقت او را بیرون از مشورتخانه کردند. و اما احقاق اهالی مشورتخانه برخی از منافع احقاق آنها اینکه اولا هرکدام از اجزای مشورتخانه رخصت دارند که در مشورتخانه هرچه به‌ذهن آنها رسد در امور ملکی و سایر مواد بیان نموده و احدی را یارای ممانعت آنها از گفتگوی مزبور نیست. و هیچکس را نباید تمسخر کنند. چنانچه اول حرف پادشاه در دفعهٔ اولی که پارلمنت را بازمی کند این است که احدی نباید استهزا به‌دیگری کند و هیچکس از طلب کاران، اجزای پارلمنت را نباید خفت داده و یا به‌زندان فرستد. و لیکن اگر اجزای مشورت خانه هرکدام انکار در دادن وجه طلب کاران داشته و یا مسامحه در دادن نموده، مشارالیه می‌تواند شکایت به‌مشورتخانه نماید. و هیچکدام از خوانین انگریز را قرض خواهان نمی‌توانند به‌زندان به‌جهة ندادن وجه فرستند. و اما اجزای مشورتحانه اولا هوس لارد و یا خوانین هستند. آنها نیز برخی از اهالی انگلند و بعضی از اهالی اسکاتلند و آیرلند هستند و بعضی از بزرگان مزبور و کثالیک هستند که داخل بهوس لارد نمی‌شوند به‌این تفصیل:

شاهزادگان انگلند هشت نفر ارج بیشاپ‌ها هشت‌نفر دوک‌های انگلند هجده نفر هرکول هفده نفر ارل یکصد نفر ویلز بیست و دونفر بیشاپ بیست و چهارنفر برن یکصدو سی‌وچهار نفر خوانین اسکاتلند شانزده نفر خوانین آیرلند بیست‌وهفت نفر اجزای هوس و خوانین انگلند سیصدوشصت و هشت نفر

بعلاوه این دوازده نفر حاج که در معنی قاضی هستند آنهانیز از اهالی خانه لارد هستند که در آنجا می‌نشینند و به‌آن سبب جارجها نمی‌توانند وکیل رعایای انگلند شوند و همچنین کشیشان کلیسیا نمی‌توانندوکیل رعایای انگلند شوند. حال

برخی از نشستن پارلمنت یعنی مشورتخانه و جریان احکام در پارلمنت و موقوف‌ـ
کردن آنها و اجماع آنها کلا مفصلا بیان می‌کند.

طریقهٔ اجماع و نشستن و حکم‌کردن پارلمنت: اولا پادشاه و یا ولیعهد او
چهل روز قبل از اینکه ارباب مشورت جمع شوند، حکمی به‌توسط لاردچنلر که وزیر
اعظم اوست جاری فرموده که اهالی مشورتخانه خواه خوانین و خواه وکیل‌رعایا
بعد از چهل روز باید درمشورتخانه حاضر شوند. و در روز موعود پادشاه در نهایت
استقلال بکاری هشت اسبه سوار و با امرا و بزرگان دولت به‌خانهٔ خوانین که هوس
لارد باشد رفته در تختی که سابقاً عرض شد نشسته و اجزای خانه خوانین در
اماکن خود جابرجا نشسته و اجزای کامن یا خانهٔ وکیل رعایا نیز جابرجا نشسته
شروع در رتق‌وفتق مهام ولایتی نموده. بالجمله دولت انگریز منقسم به‌این سه‌فرقه
می‌باشد. و هیچ حکمی و امری نمی‌شود اعم از جزوی وکلی مگر به‌رضای هرسه
فرقه. فرضاً اگر پادشاه حکمی حاری کند که موافق مصلحت ولایتی نباشد وکیل
رعایا مقاومت و ممانعت در جریان حکم مزبور نموده مطلقاً تأثیری نمی‌بخشد و جاری
نخواهد شد. و همچنین اگر خوانین و پادشاه متفق شوند و وکیل رعایا راضی‌نبوده
ایضاً حکم آنها اگرچه مقرون به‌مصلحت بوده جاری نخواهد شد. و اگر پادشاه و
وکیل رعایا اراده در انتظام مهمی نمایند و خوانین قبول نکنند مهم مزبور بدون
تأثیر می‌ماند. بالجمله دولت انگریز را مثل دستگاهی قیاس کرده‌اند سه‌گوشه در‌ـ
صورتی که هرسه گوشه منتظم بوده امور دستگاه برقرار والا مختل می‌ماند. فرضاً
پادشاه می‌تواند جدال با سایر قرال فرنگ نماید لیکن اخراجات سپاه را کامن و یا
کیل‌رعایا حواله می‌کنند و در صورتی که آنها راضی به‌جدال نبوده وجوه
اخراجات جنگی را حواله نمی‌کنند و به‌آن سبب امور جنگ مختل می‌ماند. مختصراً
وکیل‌رعایا مطلقاً در حواله‌کردن وجوه دیوانی، پادشاه و خوانین را مدخلیت‌ـ
به‌وجه نمی‌دهند. و هر امری از جزوی وکلی که در جزیرهٔ مزبور روی دهد و یا
اموری که تازه رودهد که باید فیصل دهند، مراتب را به‌مشورتخانه رسانیده. هوس
کامن یکنفر کرسی نشین دارد. مشارالیه ازکرسی خود برخاسته، کیفیت را براهالی
مشورتخانه بیان کرده. قطع و فصل آن به‌این نحو است که همهٔ اهالی مشورتخانه
غور در مهم مزبور نموده. بعد از غور هرکس یا اقرار به‌جریان مهم مزبور نموده

و یا انکار و بعد از آن هر کس مقر بر جریان امر مزبور است در یک طرف نشسته اقرار می کنند و اشخاصی که منکرند انکار نموده و هر کس آنچه به‌خاطر رسد در قبول کردن و رد کردن آن از جای خود برخاسته گفتگوی و دلایل در آن نموده باالاخره بعد از مناقشه چنانچه اقرار در امر مزبور نموده به‌خانهٔ لارد می‌فرستند و آنها نیز غور در این نموده چنانچه پسند طبع آنها افتد فبها والاعیوبات جریان امر مزبور را نوشته مجدداً پس می‌فرستند. بعد از اینکه کلا طراًدوخانهٔ مزبور اقرار در جریان آن نموده به‌خدمت پادشاه فرستاده اگر پادشاه داند که امر مزبور مقرون به‌صرفه و سلوک است امر مزبور را قبول کرده دست‌خط نموده و در آن وقت حکم مزبور جاریست‌والا مطلقاًقبول نکرده حکم مزبور جاری نخواهد شدو قیاس‌این یک فقره موقوف به‌اندک غور است. بعد از آن می‌دانند که هیچکدام از این سه‌فرقه بدون مصلحت به‌دیگری مطلقاً امری از جزوی و کلی را نمی‌تواند جاری کند و کلا طراً هرچه حکم شود مبنی به‌مصلحت و دولتخواهی خواهد بود و هر کرا آزاری رسد و نتواند از عهدهٔ اخراج شاهی بیرون آید شرحی به‌پارلمنت نوشته و به‌نهجی که عرض نموده جزوی و کلی امور او رسیده جوابی می‌دهند.

و همچنین همهٔ امور مملکتی و ولایتی و تجارتی مطلقاً به‌رضای سه‌فرقهٔ‌مزبور می‌گذرد. ولیکن اینقدر باید دانست که این سه‌فرقه که عبارت از پادشاه و خوانین و وکیل‌ورعایا باشند متفقاً قدرت عظیمی دارند و هر حکمی که در مشورت‌خانه صدور یابد کالوحی‌المنزل است و احدی را یارای مخالفت آن نیست. پارلمنت می‌تواند درصورتیکه ضرور باشد مذهب را عوض کند. چنانچه سی‌صدوپنجاه سال قبل مذهب پراتستنت را اختیار نموده و همچنین در سایر مواد بشرح ایضاً.

ولیکن هنگامی که پادشاه بخواهد پارلمنت را موقوف نماید مثلا حکمی می‌فرستد که پارلمنت نباید الی چهل‌روز در خانه‌ها نشیند. ایضاً بعد از چهل روز می‌تواند چهل روز دیگر موقوف دارد. و وقتی که همه مشورت‌خانه و یا پارلمنت امور ولایتی یک ساله قطع و فصل نموده پادشاه در نهایت جلال درگاری هشت اسبه با منسوبان خود به‌خانهٔ خوانین یا هوس لارد رفته شکرانه به‌اهالی‌مشورتخانه گفته که در این‌مدت سعی در انتظام مملکت او کرده‌اند.

اما طریقه و قوانین شرع و احکام قضات در انگلند دوازده قاضی بزرگ است

که آنها را جاج می‌گویند. از قرار حکم پادشاهی آنها را جاج و معین به‌امور قضا فرموده که به‌امور شرعی ولایت رسند و از برای اینکه امور شرع انگلند استدامت و استقامتی داشته، مادام حیات قاضی فرموده، به‌این معنی که اگرچه خود پادشاه آنها را قاضی نموده لیکن قادر به‌آن نیست که بدون عذر شرعی و گناه کبیره آنها رامعزول سازد. و مادام حیات به‌شغل قضا مشغولند و هروقت فوت آنها در رسد دیگری را به‌جای او منصوب می‌نمایند. مواجبی معین به‌آنها رسیده امر آنها از آن ممر می‌گذرد و در هر سال مستمراً دو نفر آنها دو دفعه به‌ولایات انگلند سفر نموده در هر محلی از محلات و شهرهای متعلقه بـه‌امتحان اشخاص مقصرین رسیده و هر کدام را علی‌قدر تقصیر هم تنبیه نموده. لیکن هیچکدام از قاضیان مزبور را رجوعی‌به‌امتحان و تنبیه مقصرین نیست. به‌این معنی که فتوی نمی‌تواند داد. مثلا شخصی تقصیر کرده او را به‌محکمه آورده دوازده نفر از اهالی مکان مزبور را هر کس که مقصر. مذکوره انتخاب و اختیار نماید برگزیده. دوازده نفر مذکوره اولا قسم یاد نموده که بدون اینکه طرف‌گیری نمایند از روی راستی و درستی به‌حقیقت تقصیر او رسیده مراتب را خدمت قاضی عرض می‌کنند و بعد از آن مدعی و مدعی‌الیه را در محلی دوازده نفر با جمعی او را مقصر دانسته و جمعی بیگناه. هر طرف که تعداد نفری رجحان دارد، آن طرف غالب و از آن پس اگر مقصر نیست مراتب را به‌خدمت قاضی عرض و او را خلاص نمود. و اگر مقصر است، قطع و فصل تنبیه او را نموده ایضاً به‌خدمت قاضی کیفیت تقصیر و شهادت جانبین وجه تقصیر او را بیان کرده و بعد از آن قاضی مزبور فتوی به‌قتل و یا تنبیه دیگر او نوشته او را تنبیه می‌کنند و در انگلند احدی از آحاد ناس را تنبیه نمی‌کنند مگر اینکه به‌قاعده و قانون‌ولایت جوری که در معنی دوازده نفر مزبور باشد به‌تقصیر آنها رسیده و به‌طریقی که بیان نمود قطع و فصل تنبیه او را نموده و به‌خدمت قاضی عرض نموده. این نوع امتحان مقصرین نوعیست که هرگز هیچکدام از مقصرین و یا متهمین بدون تقصیر و ناحق تنبیه نمی‌شوند و هیچکس از مقصرین زیاده از ششماه در مجلس نمی‌مانند بـدون اینکه آنها را به‌محکمهٔ شرع آورده و درصورتی که مقصر تقصیر کند و به‌محبس رفته مدت یکروز از ششماه زیاد ماند دیگر احدی را با او حرف نیست و آزاد از پی کار خود می‌رود. بجز آن دوازده نفر جاج یک نفر از بزرگان که او را لاردچنلی

می‌نامند به‌امورات اموال متوفی می‌رسد و هیچکدام از اهالی انگلند که در خصوص اموال با یکدیگر ادعا و منازعه دارند نمی‌توانند در خصوص جزئی و کلی اموال بدون اطلاع لاردچنلر، قطع منازعه خود را نمایند. و در اینخصوص هرکس به‌دست لارد مزبور افتاده به‌زودی نمی‌تواند نجات یابد. و برخی از مردمان دیگر هستند که آنها را جیتس‌اف‌پیس می‌گویند. شغل آنها اینکه در هریک محل از محلات یکنفر مرد کارآزموده نجیبی از اهالی آنجا منتخب نموده محض برای اینکه مقصرین را دیده امتحان تقصیر او را کرده و شهادت از جانبین آورده در صورتی که بداند مشارالیه مقصر است او را به‌محبس فرستاده. مادامیکه جاج و یا قاضی معین و مشخص آن‌سرحد به‌عادت معهود به‌دیدن ولایات و امتحان مقصرین رفته او را نیز در خدمت جاج آورند و به‌نهجی که عرض شد به‌اعانت جوریان به‌تقصیر او رسند. و اگر مقصر مزبور چندان تقصیر نداشته او را به‌محبس نخواهند گذاشت. سعی می‌کنند که مدعی و مدعی‌الیه با یکدیگر صلح کنند. و اما خراج انگلند؛

خراج و منال دیوانی به‌حدی زیاد است که هریک از اهالی غربا را حیات از امتحان آن به‌هم می‌رسد. سبب زیادتی اینکه سالها دولت انگریز و جزیرهٔ‌مزبور به‌علت با سایر بلاد در زیر قرض مانده. یکجا منفعت قرض خود را باید دهند و دیگر جا سعی در دادن اصل سرمایه که هرگز نخواهند داد می‌باشند. و قرض مزبور را نشانل‌دت می‌گویند یعنی قرض قبیله. از تحصیل وجوه دیوانی و اخذ آن، اعظم مطلب و عمدهٔ مقصد اینکه فقظا و مساکین و ضعفای انگریز خراج کمتر دهند که آنها از دست نروند. و به‌خلاف آن متمولین آن طایفه که در هرحال اقسام مختلفهٔ وجوه دیوانی از آنها وصول نموده. مثلا هرچیز که مورد خوشگذرانی و جلال آنها باشد و اضافه از ضروری گذران باشد خراج دارد.

مثلا هر که نوکر نگاه دارد یک نفر آنرا سه‌تومان به‌دیوان داده و اگر دونفر دارد ده‌تومان. و هر که یک اسب نگاه دارد فلان مبلغ دهد و هر که دو اسب دارد زیاده می‌دهد. و همچنین هر که یک گاری نگاه دارد ربع آن کسی که دو گاری نگاه دارد زیاده‌به‌دیوان می‌دهد. بالجمله هرچه ازین قبیل باشد و شخص نگاه دارد خراج می‌دهد. حتی هر کس سگ نگاه دارد بجز سگ گله، وجوهی به‌رسم

خراج به‌دیوان می‌دهد. هر نمک و تنباکو دماغ[1] و چوماق[2] و شراب و عرق و و سایر اجناسی که موجب خوشگذرانی مردم می‌شود، خراج می‌گذراند. اگر کسی شکایت کند جواب می‌دهند که اگر وجه‌داری که خوشگذرانی کنی باید وجه دیوانی را نیز بدهی و اگر وجه نداری چرا طالب خوشگذرانی هستی. مثلا گاری نگهداشتن و اسب و سگ نگاهداشتن و استعمال تنباکو و شراب و عرق‌و غیره و لوازمات آن، حیات به‌کسی نمی‌دهد و اگر کسی فرضاً هیچکدام آنها را استعمال نکند نخواهد مرد. در اینصورت هر که طالب خوشی است و می‌تواند اخراجات زیادتی کند نیز می‌تواند منال دیوانی را بدهد. جوانانی که‌زن نگرفته‌اند اگرنوکر نگاه دارند یا اسب و گاری دارند دومقابل خراج دیوانی را می‌دهند. به‌علت آنکه آنها جوانان صاحب پول هستندو طالب خوش‌گذرانی می‌باشند می‌باید از آن قرار وجوه دیوانی را دهند. اشخاصی که اسب بچوگان می‌فرستند هر رأس اسب را ده تومان می‌دهند.

در هنگام جدال یعنی وقتی که دولت انگریز با طایفه از طایف جدال دارد خراج دیوانی را موافق مداخل شخص می‌گرفتند. مثلا هر کس ده هزار تومان مداخل داشته فلان مبلغ خراج دیوانی داده وهر که دو هزار تومان مداخل دارد فلان مبلغ. و دیگر خراج عمدهٔ انگلند گمرکخانه‌ایست که هر یک از اجناس غریبه را زیاده از جنس آن یعنی زیاده از قیمت اصلی آن گمرك می‌گیرند .مثلا چای که به‌گمرك انگلند آورده یک قیمت ونیم آن گمرك می‌گیرند واقمشه ولایات غریبه را نیز به‌شرح ایضاً مثلا اولا اجناس ولایات غریبه را مانع دخول ولایت خود شده که هرچه در هرجا به‌عمل می‌آید خود سعی نموده که مثل آنرا درست کنند و اجناس ولایت خود به‌مصارف اهل ولایت رسد و ثانیاً هر که مایل به‌خرید اجناس غریب بوده وجوه زیادی عاید به‌دولت انگریز می‌شود، و دیگر وجوه خراج دیوانی را از قرار بزرگی خانه و اندازهٔ پنجره آن می‌گیرند. هرخانه که پنجره دارد از قرار تعداد و اندازهٔ پنجره و بخاری آتش وجوه دنوانی را می‌دهد بالجمله خراجی که از این ممر عاید به‌دولت انگریز می‌شود هرساله سی‌ملیان تومان انگریزی می‌شود ولیکن مابقی خراج را درجای دیگر عرض خواهم نمود.

۱و۲. شاید انفیه منظور باشد.

و اما سپاه دریایی و خشکی انگلند. در هنگام انفصال دعوا انگلند بافرانسه و سایر قرال فرنگ یکهزار وپنجاه وسه کشتی بزرگ و کوچک جنگی داشته‌اند و هر کدام از کشتیان مزبور قشون و آذوقه و ادوات جنگ داشته ویکصد وپنجهزار نفر سپاه دریایی از قبیل ملاحان کشتی و سربازان و افیسران وسایر خدمهٔ کشتی داشته بودند و سپاه خشکی انگلند نیز در آن هنگام خواه اهالی ولایت که خود را به‌رسم دولتخواهی داخل به‌نظام نموده بودند و خواه سپاه ساخلو و مأمور به‌خدمتی کلا طراً پانصد وپنجاه هزار نفر بوده‌اند لیکن بعد از انفصال جدال البته برخی اخراجات و بعضی نصف مواجب و بعضی مأمور به‌ولایات دیگر گردیده اعم از سپاه دریایی و خشکی و لیکن درآن سال موافق حکم پارلمنت سیاهه مفصله سپاه انگریزی که بالفعل مواجب می‌دهند از قرار مفصله است[1]

کل سپاه انگلند ۱۱۰۰۰۰ نفر سواره نظام ۱۵۲۴۳ سرباز پیاده ۹۳۲۹۹ قرالخانه ۳۲۶ و قراولچی شهر لندن ۱۰۵ افسر ۵۷۷

سوای این سپاه اهالی لندن و سایر بلاد محض خیرخواهی به‌دولت خود و دوستی به‌ولایت خود هر کدام از کسبه اسلحه از خود خریده، هم خود را سرباز نام نهاده هنگام جنگ هرروزه در لندن مشغول به‌مشق گردیده و هنگام صبح در ماهی یکدفعه به‌مشق حاضر شده در آن اوقات مطلقاً مشق نمی کنند. لیکن اسم آنها در دفاتر ثبت است که هنگام ضرورت فوراً یراق بسته به‌خدمت حاضرمی‌شوند.

در لندن بیست‌هزار نفر از این سرباز دارند. و در سایر بلاد انگلند هرجا به‌قدر جمعیت و حال خود، اسامی خود را نوشته که در وقت ضرورت حاضر به‌خدمت شوند. و این قسم سپاه مطلقاً دیناری خواهش از دولت ندارند. و هنگامی که بناپارت عازم تسخیر انگلند بوده یکدفعه ششصد هزار نفر سالدات از ولایات انگلند با اسلحه و یراق هر روزه به‌مشق حاضر و منتظر ورود سپاه فرانسه بوده و هر کدام فرداً فرداً ممهد شده که مادامی که جان در بدن دارند جنگ نموده‌نگذارد که سپاه فرانسه در حیات او مالک انگلند شود. به‌سبب اینگونه سپاه که آنها را والان تیر می‌گویند سپاه فرانسه جرأت دخول انگلند و تسخیر آن جزیره را ننموده.

و اما تعداد نفری انگلند. جمعیت انگلند روز به‌روز در ترقی هستند. سبب تزاید آنها یکی اینکه ابنیهٔ خیری که بنیاد کرده اطفال فقرا را تربیت نموده به

مکتب گذارده و بعد از آن هر کدام را برسر کاری می‌گذارند. او نیز مناکحه نموده و اطفالی که از او به‌عرصهٔ وجود می‌آید اگر خود او نتواند به‌تکفل احوال او پردازد مردم خیرخواه ابنیه چند در هریک از بلاد بنیاد کرده که هرکدام از فقرا را دستگیری کنند. اطفال او به‌طریقی که خود تربیت یافته تربیت می‌یابد و همچنین اطبای بزرگ و با تجربه در هرکدام از دارالشفاها حاضر و نمی‌گذارند که فقرا به به‌علت ناخوشیهای سهل از دست رفته تلف شوند و نیز دوای آبله شیوع یافته که کمتر طفلی آبله دار می‌باشد و کمتر طفلی به‌علت مرض مزبور فوت می‌شود. و علی‌الدوام در صدد خفاظت و حراست جان فقرا هستند. اغنیا و کسبه که قادر به به‌اخراجات و تربیت اطفال خود هستند آنها نیز در هرحال سعی در صحت و سلامتی اولاد خود کرده به‌این سیاق روز به‌روز جمعیت انگلند با وجود آنهمه جدال و قتال دوشمن در تراید هستند چنانچه در هر سال سیاهه تعداد نفری مزبور را در دفاتر ثبت می کنند. برخی را عرض می کنم؛

در سال ۱۸۰۱ که عبارت از هجده سال قبل باشد تعداد نفری ساکنین انگلند سوای آیرلند یازده ملیان بوده و ده سال بعد در سال ۱۸۱۱ تعداد نفری ساکنین انگلند به‌قدر دوازده ملیان وسیصد وپنجاه هزار نفر بوده. چنانکه در عرض ده سال جمعیت مزبور به‌قدر چهارده صدهزار نفر زیاد شده. بالفعل باید دو مقابل زیاده از آن شده باشد. وجمعیت آیرلند پنج ملیان وپانصد هزار نفر می‌باشد.بالجمله بالفعل جمعیت انگلند و اسکاتلند و ویلز وآیرلند کلا هیجده ملیان نفر می‌باشد.

طریقهٔ تعداد نفری را به‌این نحو می کنند که حکمی صدور می‌یابد که در کل جزیرهٔ انگریزی در یک شب در هرکدام خانه و اماکنی که مردم تمکن دارند یکدفعه تعداد نفری اماکن مزبور را در نزدکدخدایان برده وکدخدایان به‌حکام شهر مزبور رسانیده و حکام شهر به‌نزد دولت انگریز می‌فرستند و در شب مزبور که تعداد نفری را می‌نویسند هرکدام از سراها آدم را منع از سفر و حرکت نموده هرکس به‌جای خود توقف نموده و بیکدفعه سیاههٔ تعداد نفری را می کنند. و به‌این وسیله نوعی که نزدیکترین واضح سیاهه باشد از مردم می‌گیرند. و اما بزرگان ملک انگلند اگر چه‌سابقاً برخی در مبحث دولت انگلند معروض رفت، اما بالفعل لواحقات و لوازمات پادشاه و بزرگان را به‌نهجی که شاید و باید عرض

می‌نماید:

و اما پادشاه انگلند مطلقاً وارث ملک مزبور است و سلطنت او به‌نهجی که هر کس از اهالی انگلند که فوت شود املاک او متعلق به‌پسر بزرگتر اوست تاج انگلند نیز متعلق به‌پسر اول اوست و به‌این سبب پادشاهان انگلند بدون مناقشهٔ احدی، بعد از فوت پادشاه سابق، به‌تخت انگلند برقرار می‌شوند و چنانچه پادشاه را پسری نماند، دختر بزرگ او به‌تخت انگلند می‌آید. و در صورتی که پادشاه را چند پسر است پسر اول وارث ملک است. اگر در حال حیات پادشاه پسر وارث مزبور فوت شود پسر دیگری به‌جای او نمی‌نشیند. باید پسر وارث ملک که فوت شده به‌جای او به‌تخت نشیند. و چنانچه پسر وارث مزبور که فوت شده، پسری از او باقی نمانده باشد، پسر ثانی پادشاه بعد از فوت پادشاه به‌تخت می‌نشیند و چون قاعدهٔ مزبور مستقیم است قاعدهٔ آنها اینکه پادشاه انگلند هرگز فوت نمی‌شود و همیشه حیات دارد. و از جمله قواعد کلیه انگلند اینکه جان و بدن پادشاه مقدس است به‌این معنی که نباید احدی ضرر مالی و جانی به‌پادشاه رساند و هر کس کاری کند که مورث خفت پادشاه باشد مورد قتل خواهد بود و به‌این سبب قاعده گذازده‌اند کلی آنکه پادشاه معصوم است و احدی را یارای آن نیست که با معصوم منازعه نماید و در صورتی که پادشاه در صدد ناخوشی با کسی برآید و امری خلاف قانون شرع کند، وزیر او را که صدراعظم است به‌محکمهٔ شرع آورده او را تنبیه می‌کند. حرف آنها اینکه پادشاه به‌صوابدید او فلان عمل را نموده است و از آنجا که به‌قاعده و قانون کل دنیا پادشاه که در معنی خداوند مملکت است، باید تفاوت تامی تمام باسایر ناس داشته باشد لهذا دولت انگریز موافق قانون شرع آنها پادشاه را بزرگترین انگلند دانسته، بزرگ قوم و کلیسیا، و خداوند انگلند می‌دانند و حکم قانون ولایت اینست که احکام پادشاه را که موافق قاعده است احدی خلاف‌ننماید. و پادشاه قادر به‌آن است که با هر دولتی صلح و جنگ کند و هر حکمی که در پارلمنت، مجموع بزرگان و وکیل رعایا نمایند، پادشاه می‌تواند بدون اینکه دلیلی به‌آنها آورد رد حکم مزبور را نماید. و هر سکه که در ولایت زند باید به‌حکم و نام او باشد. و هر کس را که ارادهٔ او تعلق پذیرد به‌منصب عالیه مفتخر کند و هر کس تقصیری کرده و قاضیان فتوای قتل او را نوشته باشند باید به‌نظر پادشاه

گذرانیده و اسم خود در آن حکم نوشته و بعد از آن او را تنبیه کنند. و پادشاه می‌تواند هر کدام از مقصرین را بخشیده خلاص کند.

و اما بزرگان و خوانین انگلند؛ اول دوك است که شاهزادگان وسایر بزرگان انگلند که به‌منصب مزبور مفتخر می‌شوند ثانی هرکویس ثالث ارل رابع ویکونت وخامس برن است. احقاق که متعلق به‌منصب آنها هست اینکه اولا در هوس لارد که عبارت از خانهٔ بزرگ مشورتخانه باشد حاضر شده به‌امور ولایت می‌رسند و ثانیاً اینکه هیچکدام از قرض خواهان، آنها را به‌زندان نمی‌فرستند. و ثالثاً اینکه اولاد اول آنها به‌منصب آنها می‌رسد و اگر اولادی ندارند برادر ومنسوب اقرب آنها بعد از فوت آنها به‌منصب مزبور می‌رسند. و رابعاً اینکه هر کدام از آنها تقصیری کنند، آنها را به‌محکمهٔ شرع نمی‌آورند جمعی از خوانین هم منصب آنها معین شده که به‌منازعه و یا تقصیری متعلقه به آنها رسند وکمتر از آنها منصب دیگری است که او را برونت می‌گویند. اولاد آنها به‌منصب مزبور می‌رسند ولیکن مطلقاً احقاقی متعلق به‌منصب مزبور نیست و همیشه به‌طریق سایر مردم در میانهٔ مردم محسوبند. و منصب دیگری است که او را نیت می‌گویند که افیسران و سرکردگان را به‌منصب مزبور مفتخر می‌کنند لیکن بعد از فوت آنها اولاد آنها به‌منصب مزبور نمی‌رسند. در انگلند مدارس معظمه جهت تحصیل علوم مردم دو مدرسه است. یکی مدرسهٔ آکسفرد و دیگری کمبرج. مدرسهٔ آکسفرد اصلی بانی آن آلفرد پادشاه انگلند است. وکمبرج نیز بزرگان انگلند. که در این خصوص بعد شرحی خواهم نوشت. درآیرلند مدرسهٔ بزرگی است، در شهر دبلین پایتخت آیرلند در سال ۱۰۹۱ بنیاد او شده. در اسکاتلند چهار مدرسه است. در مدارس ادین برگ پایتخت اسکاتلند مدرسه‌ایست که به‌ترتیب جراحان و اطبا مشغولند، در انگلند پبلیک جرتی بسیاریست یعنی خانهٔ خیرات عامه. در آن مملکت از این قبیل مکتبخانه زیاده از اندازه دارد. در هر شهر ودهی مکتبخانه دارد که به‌ترتیب اطفال می‌کوشند به‌نهجی که سابقاً برخی از آن را در خصوص لندن بیان کرد.

در انگلند دارالشفای بسیاریست که به‌سرپرستی بیماران و فقرا قیام نموده در هر شهر و بلوك دارالشفاها ساخته‌اند که در هر حال دستگیری فقرا و مساکین نمایند. و از جمله قواعدی که سبب احیا و دستگیری فقرا می‌گردد وجوهی است که

او را پورات می‌گویند یعنی احقاق فقرا. طریقهٔ جمع‌آوری وجوه مزبور اینکه هر کدام ازولایات و شهرهای انگلند وجوهی سالیانه قرار داد کرده‌اند که به‌فقرا رسیده بیوه‌زنان و پیره مردان و ضعفا و فقرای ناقص‌الاعضا را دستگیری از وجوه مزبور نموده و اطفال آنها را به‌مکتبخانه‌ها گذارده تربیت می‌کنند.

در سال ۱۵۷۲ عیسوی بنای اجماع وجوه مزبور اخراجات فقرا شده والی حال هر ساله وجوه مزبور از متمولین وصول و ایصال به‌فقرا و ارباب حاجت می‌شود و وجوهی که از انگلند و ویلز به‌فقرا ومساکین می‌رسد درسالی دوازده ملیان تومان انگریزی است و سوای آن مبالغ خطیری هر کس به‌راه خدا به‌اخراجات فقرا صرف می‌کند.

و اما ساختن دستگاه و حاصل اجناس، در انگلند در دستگاه سازی و چرخ و کارگری مهارتی تام ویدی طولی دارند چنانکه دستگاهها ساخته‌اند که به‌علت گردش چرخ وقوت بخل کار یکصد نفر عمله را یک چرخ و سه‌نفر آدم می‌کنند تفصیل آن از برای بنده ممکن نیست مگر برخی از اجناسی که در آنولایت به‌عمل می‌آید بیان کند:

در سال ۱۳۳۱ در انگلند ماهوت به‌عمل آمده و بالفعل خوبی آن در قماش و نرمی و دوام ماهوت انگلند به‌حدیست که به‌اکثر ولایات فرنگستان و سایر بلاد دنیا می‌برند. و در هر ساله مستمراً موازی بیست ملیان زرع ماهوت خوب و بدانگریزی از دستگاه بیرون آمده به‌ولایات می‌رود و دستگاه ریسمان‌بافی در انگلند علی‌الخصوص در اسکاتلند بسیار است. یکی از شهرهای اسکاتلند مسمی گلاسکو، بیست ملیان پوند پنبه که عبارت از چهار ملیان من به‌وزن تبریز پنبه در دستگاهها ریشته شده و بافته می‌شود. و پانصد هزار نفر از مرد و زن و اطفال به‌شغل ریشتن ریسمان و بافتن کرباس مشغول هستند. و دستگاهی شعاری و ابریشم‌بافی اگرچه اینقدر زیاده نیست لیکن زیاده از آن است که تصور توان نمود. دستگاه ابریشم بافی بسیاری در لندن می‌باشد و اما دستگاه آهنگری و سایر آلات و ادوات جنگ در هر کدام از ولایات انگلند متداول است که بسازند. و در نهایت انضباط و امتیاز می‌سازند. لیکن بخصوصه شهر کوان‌من‌محال اسکاتلند مشهور است به‌توپ ریزی که در نهایت خوبی توب می‌ریزند در کلبروك ویل انگلند پلی از آهن

ساخته‌اند در آنجا که کشتی بزرگ جنگی باد کل آن در هنگامی که چادر زده از زیر آن می‌گذرد و آهنگری پل مزبور در آن شهر شده. در برمنگام جایی مشهور است که آلات جنگ از قبیل تفنگ و شمشیر و طپانچه و چاقو ؤ سایر ادوات جنگ را در آن می‌سازند و دستگاه بسیار و جمعیت کثیری در آنجا مشغول بکار هستند. در برسنک و برمنگا و لندن شیشه‌گری و بلور سازی والماس تراشی درنهایت خوبی و سلیقه می‌سازند. دستگاه چینی‌سازی به‌مراتب قشنگ‌تر و خوش‌مصالح تر از چینی در اکثر بلاد انگلند ساخته می‌شود ؤ همچنین ساعت بزرگ و کوچک در آنولایت‌در نهایت خوبی و سلیقه ساخته می‌شود. بالجمله در صنایع و بدایع و اختراعات، سرآمد روزگار هستند و این معنی را باید دانست که در هیچ دستگاهی بدون چرخ کار نمی‌کنند عمده شاهکارایشان اینکه چرخ خواه از آب بگردد و خواه از بخار آب گرم. معادن انگلند. عمده معدن انگلند که بسیار مصرف دارد ذوغال زمین است که در هر خانه و هر دستگاه مطلقاً ذوغال زمین به‌مصرف می‌رسد و کمتر هیمه ذوغال به‌مصرف می‌رسانند و منافع عظیمه از مصرف ذوغال زمین عاید مردم ولایت می‌شود و بجز آن معدن مس وآهن و قلع وسرب و چند معدن نقره دارد که همه درکار هستند و معدن طلایی هم دارد لیکن چندان منفعتی در آن نیست و بسیار از آن کار نمی‌کنند. و از ممر ماهی‌گیری منافع عظیمی عاید مردم انگلند می‌شود.

سپاه دریایی که حال به‌شغلی مشغول نیستند به‌علت ماهی‌گیری امر آنها می‌گذرد. یک قسم ماهی است که آن را هرن می‌نامند. نمک به‌آن زده سالها می‌ماند. و به‌مصرف مردم می‌آید. در اسکاتلند پانزده هزار نفر مستمراً به‌ماهی‌گیری مشغول می‌باشند و بسیاری از مردمان دیگر مشغول به‌حمل ونقل و خرید و فروش آنها هستند و جمعی کثیر از اهالی انگلند و اسکاتلند مشغول به‌گرفتن ماهی هستند که آنرا کاو می‌گویند. ماهی مزبور را نمک زده به‌مصارف انگلند و فرانسه و ایتالیا و جرمن و سایر ولایات یوروپ می‌رسانند. ماهی کاو را از بنادر نیوفرلند می‌گیرند و مبالغی خطیر از وجوه داد وستد ماهیان به‌دولت انگریز می‌رسد وطریق ساختن راه شارع عام در انگلند خالی از طرفه‌گی نیست.

در سال ۱۶۶۳ عیسوی در انگلند شروع دریافتن راههای نموده‌اند. طریق آن اینکه در هر پنج میل و یا ده میل در عرض راه، دربی گذارده‌اند آدمی نشسته

و هر کس عبور نماید اگر سواره باشد سه پول سیاه می‌دهد و اگر گاری دارد شش پول و یا زیاده می‌دهد و وجوه آن را اخراجات راه می‌نمایند و به‌این سبب همه راه انگلند اعم از کوه و جنگل و راه صاف به‌نهجی ساخته شده است که هر گاری در نهایت استراحت عبور می‌کند و علی‌الدوام جمعی‌را گماشته‌اند که راه پاک کرده تعمیر می‌نمایند. بالفعل در هریک از بلاد انگلند، راهها در نهایت خوبی ساخته‌اند حتی در کوهستان صعب اخراجات کرده راه را درنهایت خوبی ساخته‌اند که گاری می‌تواند عبور کند.

و اما تنخواهی که از ولایات بعیده به‌انگلند آمده و از آنجا به‌خارج ولایات می‌رود؛ اجناسی که از ولایات غریبه به‌انگلند آمده همه نساخته است و بعد از آمدن اجناس مزبور به‌انگلند هر کدام به‌عمل آمده بیرون می‌برند. لیکن هرچه به آنولایت می‌آید کلا گمرك بسیاری دارد و هرچه بیرون می‌رود تجارده نیم قیمت اشیایی که خریده‌اند در گمرك پول‌می‌گیرند. غرض دولت انگلند اینکه هرچه‌سعی دارند در آن نمایند که تنخواه از ولایت دیگر به‌اینولایت نیامده بلکه خود مردم سعی نمایند که خود تنخواهی که ضرور دارند در انگلند پیدا کنند و احتیاج به‌دیگر دول نداشته و از آنطرف سعی بسیار می‌کنند که تنخواه آنها از انگلند بیرون رفته تجارت با سایر بلاد نمایند.

و اما زراعت انگلستان؛ زراعت انگلستان به‌سبب تربیتی که به‌زمین می‌کنند از کود دادن و تخم کردن با وجود اینکه هوای آن سبب ترقی زراعت نیست لکن به‌حدی زراعت آنها پر محصول می‌شود که از اندازهٔ تحریر بیرون است. آلات و اسباب زراعت آنها نیز به‌مرتبهٔ کمال است. و زراع انگلند مردمان متمول با آرام خوشگذرانی هستند و مطلقاً زراعت انگلند یه‌آب باران می‌شود. سبزی آلات بسیار خوب به‌عمل می‌آید. و عمده سبزی که با همه خوراك اعلی وادنی می‌خورند سیب‌زمینی است. سیب مزبور زیاده از صد تخم به‌عمل می‌آورد و اکثر فقرای آیرلند و اسکاتلند از قراری که مذکور می‌شود قوت آنها سیب‌زمین است. و حیوانات به علت سیب‌زمین در زمستان چاق و فربه می‌شوند. آنچه از مصارف سیب‌زمین نویسند کافی نیست.

گله و رمهٔ آنولایت که به‌مصرف خوراك اهالی آنجا می‌رسد گاو وگوساله و

و گوسفند و آهو و گراز است. از طیور، مرغ و بوقلمون و تذر و غار وسایر مرغها نیز به‌مصرف خوراك می‌رسد. حیوانات وحشی سبع مطلقاً ندارد. و حیوانات شکاری وحشی بجز خرگوش ندارد. نجبا و بزرگان آهوی چند داشته هنگام شکار، دستی آنها را در صحرا انداخته شکاری می‌کنند. لیکن عموماً مردم به‌شکار خرگوش و روباه وسایر وحوش وطیور می‌روند با تفنگ. و به‌علت اینکه همهٔ انگلند در همه‌جا مثل باغی است پرسبزه وعلف، شکارکردن و سفرکردن و به‌سیر رفتن ولایات انگلند خالی از تکلف نیست.

اسب انگلند در نهایت خوبی وخوش‌ترکیبی است. ازکل دنیا مادیان و اسبان خوب آورده و تربیت نموده و تخم گرفته. بالفعل اسبان گاری که در لندن هست بهترین اسبانی است که به‌نظر آمده یعنی اینقدر اسب خوش ترکیب در هیچ جا نیست. یکی از افواج انگریزی کلا اسب سپاه است. هر اسب از دیگری بهتر است. اسبان بارکش که یابوها باشند که به‌گاری بارکش می‌بندند، در نهایت بزرگی و در غایت خوش ترکیبی است.

و اما صرف کردن اوقات اهالی انگلند، اهالی انگلند چون مردمانی هستند عاقل و دانا نهایت سعی آنها اینکه عمر آنها به‌هرزه تلف نشود. با یکنفر از تاجران آنهارا با بنده آشنایی بود. سرمشقی به‌جهت‌خود داده بود که به‌این قبیل اوقات او مصروف می‌شد، مثلا هنگام صبح، چهار ساعت قبل از ظهر از خواب برخاسته اولا لباسی تبدیل نموده و بعد از آن دست ورو را صفا داده و ریش خود را موافق قاعده خود تراشیده سه ساعت قبل از ظهر در اطاقی دیگر با عیال خود ناهارکرده و بعد از آن به‌حجرهٔ تجارت خود رفته الی پنجساعت بعد از ظهر به‌امور تجارت و داد و ستد خود شده و بعد از آن به‌خانهٔ خود برگشته لباسی تبدیل نموده، دست ورو را صفا داده. اگر خود مهمانی در خانه دارد با مهمان خود به‌شام رفته، با عیال و اطفال خود و مهمانان خود مشغول به‌شام خوردن شده واگر مهمان یکی از دوستان خود باشد نیز در خانهٔ دوستان به‌وقت معین معهودی رفته و اگر هیچکدام نیست باعیال خود به‌شام رفته. بعد از شام زنان از قبیل دختر و زن و سایر منسوبان اناث او به‌اطاقی دیگر خوابیده، خود با پسر خود ساعتی دیگر در مکان شام توقف کرده. زنان اهل خانهٔ او چای و قهوه حاضرکرده نوکری یا زن و یا مرد به‌عقب

مشارالیه فرستاده او را خبر می‌دهند که چای حاضر است. بعد از آن از اطاق شام داخل به‌اطاق نشیمن خود شده با زنان مزبوره چای و قهوه صرف کرده چون در شب کمتر مردم به‌امور داد وستد و سایر مشغلهٔ دنیوی مشغولند، بعد از صرف چای به کتابخانهٔ خود رفته الی دو ساعت قبل از نصف شب مشغول به کتاب خواندن و مطالعه است. و بعد از آن اگر میلی دار با عیال خود خورده‌ای نان وپنیر و قدری از حلویات و شراب و یا آب خورده و اگر میل ندارد سایر منسوبان او خورده این نوع خوراك را سیر می‌گویند. و بعد از آن در نصف‌شب به‌جامهٔ خواب رفته استراحت می کند. و بجز عمله و فعله و اشخاصی که در روز مشغول به‌شغلهای مشکله ضرب‌دار هستند، هیچکس قبل از نصف‌شب به‌بستر نمی‌رود. واشخاصی که مشغول به‌شغل زحمت‌دار هستند چهار ساعت یا سه ساعت قبل از نصف‌شب به خواب می‌روند و پنج وشش ساعت قبل از ظهر از خواب برخاسته به‌شغلی مشغول می‌شوند. و هرگز بزرگان و نجبا و تجار واکثر کسبهٔ اهل رنگلند قبل از طلوع آفتاب از خواب برنمی‌خیزند. بنده را استادی بود کشیش یکی از کلیسای انگلند. مشارالیه مذکور می‌ساخت که مدت چهار سال است که مطلق طلوع آفتاب را ندیده در هر هفته یکدو شب زیاده و کمتر به‌تماشاخانه رفته. بعضی هر شبه به‌تماشاخانه‌ها می‌روند و در فصل تابستان اشخاصی که در شهرستان می‌باشند علی‌الخصوص آنهائیکه در شهر لندن توقف دارند بعلت شدت گرما وقلت معامله، عیال و اطفال خود را برداشته مدت سه‌ماه شدت گرما در ولایت کنار دریا رفته در آنجا می‌مانند. و بالفعل در فصل تابستان هرکس معانتی دارد کسبی ندارد به کنار دریا رفته در نهایت خوبی اوقات خود را می‌گذراند و هنگامی که هوا اندك سرد شده ایضاً مراجعت به‌شهرستان می کند. و بیشتر از نجبا و بزرگان خانه‌ای دارند که در دهات جاهای خوش‌آب وهواست. و خانه‌ای درلندن دارند. در فصل تابستان به‌ولایات و دهات رفته و در زمستان به‌خانهٔ شهرستانی خود برگشته و برخی جوانان صاحب دولت هستند که همیشه اوقات آنها به‌خوشگذرانی مصرف می‌شود. گاهی سفر کرده و دمی به‌تماشاخانه‌ها و مهمانی عمر او صرف می‌شود.

و اما زنان انگلند، بعد از صرف نهار به‌تهیهٔ اسباب خانه مشغول می‌شود و یکساعت از ظهر گذشته لباسی تبدیل نموده یا به‌دیدن مردم می‌رود و یا مردم

به‌دیدن مشارالیها می‌آیند. وسبب اینکه یکساعت ازظهر گذشته لباس را تبدیل می‌کنند این است که هیچکدام از اهالی انگلند قبل ازظهر به‌دیدن زنان نمی‌روند و هرکس به‌دیدن زنان رود باید یکساعت از ظهر گذشته باشد. و امور خانه و رتق وفتق خانه مطلقاً با زنان است. و مردان مطلقاً اطلاعی از خانه و اخراجات خانه ندارند. سرجان مالکم ایلچی ایران مذکور می‌ساخت که من در خانهٔ خود محکوم به‌حکم زن خود هستم. و از امور خانه هیچ خبر ندارم. هروقت وجه عمده ضرور است من حواله می‌کنم ویس. باالجمله زنان یکساعت از ظهر گذشته الی چهار ساعت ونیم از ظهر گذشته به‌دیدن یکدیگر می‌روند و معاملات بازار را می‌کنند و هر روزه اعم از اعلی وادنی و جوانان و پیر و فقیر و غنی، اناث و ذکور به‌جهت صحت بدن قدری راه می‌روند که قدری هوای تازه به‌بدن آنها خورده و اطفال خرد را نیز نوکران به‌گردش برده که بخوبی بخوابد بالجمله همهٔ مردم علی‌الدوام مشغول به‌امور دنیوی وساعی در صحت مزاج و خوشگذرانی هستند و غصهٔ دنیوی را کمتر می‌خورند.

و اما طریقهٔ اکل وشرب و وضع مهمانی اهالی انگلند؛ اولا هنگام صبح برخی چهار ساعت و برخی سه ساعت قبل از ظهر ناهار می‌کنند. ناهار آنها مطلقاً چای و قهوه که از جمله لوازمات ناهار آنها است با تخم‌مرغ نیم پخته و نان وکره و بعضی زبان گاو دوسال مانده که لذتی دارد و بعضی چیزهای دیگر در ناهار حاضرکرده طریقهٔ گذاشتن ناهار و نشستن در ناهار آنها اینکه قبل از آنکه اهل خانه ازجامه‌های خواب خود برخاسته، نوکران خانه‌ها در اطاق معین میزی گذارده، جامهٔ سفیدی در نهایت لطافت در بالای آن پوشیده، اطراف آن بقدر تعداد نفری حضار مجلس کرسی گذارده، در پیش هرکرسی یک بشقاب وکارد و چنگالی گذارده هنگامی‌که اهل خانه از خواب برخاسته هرکدام با جامه‌های پاکیزه و لطیف در آن اطاق حاضر شده زن صاحبخانه و یا دختر بزرگ او در بالای میز در صدر مجلس نشسته و هرکدام از اهل خانه در اطراف میز نشسته. آنکه در صدر نشسته چای و قهوه را درست‌کرده و به‌آنها می‌دهد. و هرکدام ظرف علیحده و فنجان علیحده دارند. و مشغول به‌ناهار خوردن می‌شوند. لکن از اول الی آخر ناهار، حضار مجلس به‌صحبت داشتن و شوخی کردن ناهار را صرف می‌کنند. و هر

مردی که به‌ناهار آید باید لباس پاك و دست و رو را صفا داده و ریش تراشیده در نهایت پاکیزگی آید. و هر زن و دختری با جامه‌های پاکیزه آید.و هیچکدام بشقاب و فنجان یکدیگر را صرف نکرده. بنده هروقت با اهالی آن ولایت ناهار کردم لذت از عمر خود بردم. همه با یکدیگر در نهایت ادب و مذاق گویی بودن. بعد از ناهار هریك از مردمان به‌عقب شغل خود و کار خود رفته و دختران و زنان به‌تهیهٔ اسباب خانه و یا به‌شغلی از مشاغل خانه‌داری مشغول شده بعضی از دختران به‌نواختن چنگ و سه‌تار و سازهای متداوله که نواختن آنها جزئی بر کمال زنان آنها است الی یکساعت از ظهر گذشته در آنوقت مردم آنولا به‌دیدن یکدیگر می‌روند الی چهار ساعت از ظهر گذشته. و در این بین هر زنی که به‌دیدن زن دیگر رود، و یا مردان آشنایی دارد که به‌دیدن زنان روند، خرده‌نان و پنیر و فقاع و شرابی آورده که صرف کنند. نام این خورش را پفان می‌گویند. هر که را میل است بعد از تعارفات رسمی قدری از خوراك مزبوره خورده هر کس میل ندارد چیزی نمی‌خورد و فقرا و ارباب صنعت یعنی اشخاصی که صبح زود از خواب برخاسته و به‌شغل خود مشغول شده یکساعت از ظهر گذشته الی دو ساعت از ظهر گذشته شام می‌خورند. لیکن نجبا و بزرگان و اعزه بعضی پنجساعت وبرخی شش ساعت و قدری از مردم هفت ساعت از ظهر گذشته شام می‌خورند. طریقهٔ شام کردن آنطائفه به‌این نحو است که همهٔ اهل خانه با یکدیگر شام می‌خورند. مثلا شخصی کلا در وقت شام در ساعتی معین در اطاقی جمع شده مردان همه لباسهای تازه و ریش خود را تراشیده، دست ورو را شسته در نهایت صفا. و دختران و زنان هم لباسی در نهایت لطافت دربر کرده دستها الی شانهٔ آنها باز است. و سروگردن الی سینهٔ آنها باز است. لیکن پستان آنها هرگز نمایان نمی‌شود. به‌این هیأت زنان و مردان در اطاقی جمع شده و وقتی که شام حاضر باشد یکنفر از نوکران خانه داخل به‌اطاق شده مردم را خبر داری‌سازد که شام حاضر است. بعد از آن یکنفر از مردان عزیزتر از مهمانان، دست چپ خود را چمبر کرده، دست راست زن صاحب‌خانه را در دست خود انداخته از اطاق نشیمن به‌اطاق دیگر که شام حاضر است روانه گشته بعد از آن هریك از مردان به‌طریق مزبور دست زنان را گرفته دو نفر بطریق مزبور داخل به‌اطاق شام شده میزی بزرگ گذارده سفرهٔ سفیدی در بالای میز کشیده

اطراف میز مزبور به‌قدر تعداد نفری کرسی گذارده در مقابل هر کرسی در روی میز بشقابی و غیره که مذکور شد گذارده و دستمال سفیدی هم گذاشته. هر کس به‌جای خود نشسته. زن صاحبخانه در صدر مجلس نشسته و مرد صاحب‌خانه در پایین مجلس در مقابل زن خود نشسته شروع به‌شام خوردن می‌کنند. اولا آب‌گوشتی خورده بعد از آن ماهی و بعد از آن مرغ و کباب و اقسام خورشهای لطیف را صرف کرده. و دست مطلقاً به‌طعام نمی‌زنند. طریقهٔ نشستن حضار اینکه یک مرد و یک زن در سر سفره نشسته بعد از صرف شام حلویات آورده و بعد از آن پنیر وسبزی و قدری نان آورده بعد از آن قدری‌میوه وشراب و بادام وسایر چیزها آورده. زنان زیاده از یکدو فنجان شراب نمی‌خورند و بعد از آن زنان به‌خلوت خرامیده مردان حضار یکدو ساعت مشغول به‌صحبت داشتن ونوشیدن شراب گردیده لیکن هیچکدام از اهل مجلس سرشار از باده نمی‌شوند. و در صورتیکه کسی سرشار و یا مست از باده شود در نظر حضار مجلس حفیف وبلکه بی‌آبرو گشته‌بعد از آن احدی او را راه به مجلس نمی‌دهد. بالجمله در هنگامی که زنان به‌خلوت خرامند، بعد از قضاء حاجت و شستن دست ورو قهوه و چای حاضر کرده نوکری به‌عقب حضار مجلس فرستاده آنها را خبرداز می‌کنند که چای وقهوه حاضر است. بعد از آن مهمانان داخل به به‌مجلس زنان شده، چای وقهوه با زنان خورده. و یک قسم مهمانی می‌کنند این است که شام نمی‌دهند لیکن مردم را هشت ساعت از ظهر گذشته مردم را می‌طلبند. در آن مهمانی یا رقص می‌کنند و یا می‌خوانند و یا به‌گنجفه بازی ویکدیگر را را طلبیده نه ساعت از ظهر گذشته در اطاقی جمع شده چای وقهوه به‌طریقی که بعد از مهمانی می‌دهند، به‌حضار مجلس داده بعد از آن مردم را به‌اطاقی دیگر که مختص به‌رقص خالی کرده‌اند برده، دوسه نفر سازنده در پایین مجلس نشسته اشخاصی که رقص می‌کنند خواه زن و خواه مرد لباسهای فاخر تازه دربر کرده. زنان دستکش در دست کرده که الی ساعد آنها را ببندد. و مردان نیز دستکشها در دست کرده که در هنگام رقص رطوبت دست زنان به‌مردان اثر نکرده. از اول مجلس الی آخر مجلس دو نفر دونفر. یک مرد و یک زن در مقابل یکدیگر ایستاده لیکن هر کس نمی‌تواند به‌هر زنی تکلیف رقص کند.

و اما وضع خانه و اسباب‌خانه‌های انگریزی؛ اولا خانه‌های انگریزی یعنی

اشخاصی که در شهرستان، بخصوصه کسانی که در شهر لندن توطن دارند، مطلقاً صحن ندارند و به‌علت زیادتی جمعیت و گرانی مکان هر خانه زیاده از شش هفت زرع عرض و ده دوازده زرع طول ندارد. و طریق ساختن آنها به‌نهجی است که یک یک نفر مرد کدخدای با عیال در آن خورده زمین در نهایت فراغت بسر می‌برد. خانه طبقهٔ اول آن انبار به‌جهت اجناس و مطبخ خانه است و مطبخ آنها در نهایت پاکیزگی هر مطبخی شیری دارد که از بیرون خانه آب علی‌الداوم داخل به‌آن می‌شود و اخلاط و فضلات مطبخ را نیز در آب کرده که از آنجا داخل به کوچه شود و از زیر کوچه داخل به‌رود تمز و از آنجا داخل به‌دریا می‌شود. و لوازمات آشپزخانه کلا در مطبخ حاضر است. و در طبقهٔ ثانی جاهاییست که ناهار و شام در آن اطاق صرف می‌شود و در آنجا کمتر نشیمن می کنند مگر وقتی که شام و ناهار صرف می کنند. وطبقه سیم جای نشیمن صاحبخانه و محل آمد و رفت مردم است، که بهترین مکانها است. و طریقهٔ نشستن آنها اینکه هر کس در بالای کرسی نشسته و یا در بالای صندلی. و هر کس داخل به‌اطاق شود با کفش و چکمه داخل می‌شوند. و قبل از دخول چکمه و کفش خود را اگر گل باشد در دالان خانه پاک می کند. لیکن مردان به‌جای اینکه کفش از پا درآورند، کلاه را از سر برداشته بالجمله هیچکس درهیچ خانه کلاه بسر نمی‌گذارند. وطبقهٔ چهارم وپنجم کتابخانه و منازل خواب و اطاق دایگان و اطفال است. و طبقهٔ ششم و برخی هفتم محل نوکران و سایر کارگذاران اهل خانه است. و هرکدام از اهالی خانه اطاقی به جهت خواب علیحده باید داشته باشند. و هر اطاقی اعم از نشستن و خوابیدن و حتی مطبخ هرکدام علیحده ترتیب داده نوکران همیشه در مطبخ نشسته‌اند به محض اینکه صدای زنگی به‌گوش نوکران رسیده معلوم می‌شود که درکدام اطاق شغلی دارند فورا نوکر مزبور به‌عقب درب اطاق آمده و دست به‌درب زده حضار مجلس او را اذن دخول داده بعد از آن داخل به‌اطاق می‌شود. و این قاعدهٔ کلی است که در انگلستان احدی داخل به‌اطاقی نمی‌شود مگر اینکه اول دستی به‌درب زده باشد. و مادامی که اذن دخول از اندرون نشنود اگر پدر ومادرش شخص هم باشد و محرم اسرار او شود داخل نمی‌شود. و اطاق خواب هرکس باید علیحده باشد. و در اطاق خواب تختی گذارده اطراف و بالای آنرا از پارچهٔ لطیف

پوشیده. روی تخت رختخواب را مرتب کرده و هر هفته جامه‌های خواب را شسته
که لطیف باشد. و شپش مطلقاً در انگلند یافت و بهم نمی‌رسد. و در هراطاق خوابی
یک صندوق قشنگ است. که در خانه‌های صندوق مزبور رخوت هر کس گذارده
است، و در طرف دیگر ظرف دستشویی و صابون و دستمالی گذارده‌اند که هرروزه
از خواب هر کس دست و رو را شسته ومردان ریش خود را تراشیده، لباس خود
را عوض کرده بیرون روند. هر کس در جامهٔ خواب که می‌رود لباس شب دربر
کرده، هیچکس در لباس روز به‌جامهٔ خواب نمی‌رود، و وضع ساختن خانه‌های
به‌نهجی است که از اول مرتبه که داخل به‌آن شده الی وقتی که به‌طبقهٔ هفتم رسند
مطلقاً هوا داخل به‌خانه نمی‌شود. دروب اطاقها را پنجرهٔ آئینه‌دار ساخته‌اند. در
هنگام سرما و باران خانه‌ها در نهایت روشنی می‌شود و بخاریها می‌سوزد وهوا گرم
می‌شود. و رطوبت داخل به‌خانه نمی‌شود. بالجمله در آن خرده زمین یکسر کدخدا
در نهایت رفاهیت توطن می کنند. واما وضع تربیت اطفالان؛ اولا زنی که بار حمل
دارد یکنفر از اطبا سعی در وضع حمل مشارالیها نمودة، خود طفل مزبوره راگرفته
چندان زنان ماماچه نیستند. بعد از اینکه طفل تولد نمود، خود او را مطلقاً در
قنداق نمی‌بندند در جامهٔ سفید و پاك او را پیچیده دایهٔ علیحده شیر به‌او داده و هر
روزه او را شسته و جامه‌های سفید پوشانیده و به‌زودی غذای به‌او می‌دهند. و
بسیار شیر به‌او نمی‌دهند. اولا که طفل بنای حرف زدن می‌گذارد، حروفات الف‌بی
را به‌آن تعلیم کرده در نهایت ناز او را پرورش می‌دهند. و هر روزه نوکران او را
به‌گردش برده که هوا بخورند. و هنگامی که به‌سن چهار پنج ساله می‌رسند، با
بالطاف و مهربانی هرروزه آنها را درس داده که درسن هفت سالگی هر طفلی قادر به
به‌خواندن کتاب ونوشتجات هستند. بعد از آن اگر دخترند در مکتب زنانه و اگر
پسرند در مکتب مردانه می‌گذارند. و قاعدهٔ گذاردن آنها به‌مکتب اینکه، شب و
روز در مکتبخانه مانده در هر ساله دو ماه یا شش هفته هنگام عید آنها را مرخص
کرده که پدر و مادر و منسوبان را دیده باشند. مدت هفت هشت سال در مکتب
توقف نموده پسران را اولا زبان انگریزی در نوشتن و خواندن تعلیم نموده و بعد از
آن زبان فرانسه و لاتین و غیره تعلیم کرده بعلاوهٔ آن رقاصی که جزء تربیت آنها
است و نقاشی و علم حساب و لوازمات تعلیم و آداب دانی و راستگویی و اخلاق به

آنها تعلیم نموده. در معنی طفلی که پانزده ساله شده اولا از تواریخ کل دنیا باخبر است و ثانیاً در زبان لاتین و فرانسه و انگریز وگریک و نقاشی و رقاصی و ریاضی ماهر است. و بعد از آن اگر پدر آنها را میل به‌اینست که پسران خود را داخل به‌نظام نمایند آنها را داخل به‌مدارس پادشاهی نموده از سرکار پادشاه مدارس چند به‌جهت تربیت افیسران با معلم از هر باب حاضر است. که هر افیسر بیست ویکدو ساله در هر باب کامل است. و اگر پدر آنها را اراده اینکه فرزندان آنها کشیش کلیسیا شوند و یا به‌امور شرعی داخل شوند، به‌یکی از مدارس اکسفرد و یا کمبرج که ذکر آن بعد ازین مذکور خواهد شد فرستاده مدتی در آنجا تربیت یافته بعداز آن به‌شغلی از مشاغل موافق شأن خود او را مشغول می‌سازند. بالجمله کمتر جوانی است که نجیب‌زاده بوده و از علوم معروضه بهره‌یاب نباشند. واما تربیت دختران اولا که آنها را بمکتب‌خانه فرستاده فوراً زبان انگریزی در خواندن و نوشتن او را ماهر نموده و بعد از آن زبان فرانسه وایتالیا را به‌آنها تعلیم داده اگر چه قاعده این نیست که دختران را زبان لاتین وگریک تعلیم دهند لیکن بعضی زنان در لاتین وگریک ماهر می‌شوند. و همهٔ دختران بلکه از ده نفر هفت‌نفر آنها آواز دارند. و از جزء تربیت دختران خواندن وساز زدن از قبیل پیانه فورتی که سازی است قریب سنتور مالیکن ساز مزبور صندوق بزرگی دارد و در میانه صندوق پست و بلند او را کوك کرده، با انگشت از بیرون آن می‌زنند. و چنگ و سه‌تار و بعضی از سازهای دیگر است. و همچنین دختران را خیاطی و آداب خانه‌داری و طریقهٔ رفتار با شوهران و منسوبان آنها را تعلیم می‌دهند که فرضاً دختر پانزده ساله که از مکتبخانه بیرون می‌آید، درکمالات ظاهری از قبیل خیاطی و خانه‌داری و رفتار وکردار با مردم و شوهران خود و نواختن سازها و خواندن و رقص کردن و خواندن فرانسه و ایتالیا و نقاشی ماهر هستند و هر شخص نجیبی راکه دختر و پسر است و معانت تربیت اولاد را دارد لازم است که اخراجات تربیت اولاد خود راکشیده باشد. اخراجات تربیت آنها نیزکم نمی‌شود. هر طفلی که به‌مکتب گذارند در سالی کمتر از یکصدتومان انگریزی که دویست عدد باجاقلو باشد نمی‌شود. در چنین ولایتی که تربیت اولاد را به‌این سعی و زحمت کنند، البته بعد از اینکه هر دختر و یا پسری که در مجالس حاضر می‌شوند، در هرکمال کامل

هستند. و برخی از آنها بعد از آنکه از امور روزگار اطلاعی بهم رسانید، ولذات علم و کمال را دریافته، خود مادام الحیات سعی در تحصیل کمال نموده نفس خود ترقی می‌دهند. قطع‌نظر از آن، اهالی آنولایت مجبور هستند که تحصیل کنند. مثلا هر جوانی که داخل مجالس چند می‌شود و به‌امثال و واقران صحبت می‌دارد، البته باید نفس خود را ترقی داده از همگنان برتری داشته در نظر آنها خفیف نباشد. و همچنین هر جوانی که در مجالس دختری را بیند و می‌خواهد به‌عقد خود درآورد البته سعی می‌کند که کمالات صوری و معنوی خود را اولا به‌نظر دختر مزبور جلوه داده وبعد از آن اصل ونجابت او در نظر دختر مزبوره جلوه کند به‌سبب اینکه یک نشان آدم نجیب این است که در کمالات صوری ومعنوی ماهر باشد. و همچنین دختری که می‌خواهد در نظر مردان جلوه کند باید درنظر آنها کمالات او جلوه کند و از رفتار و کردار وطریقهٔ نشست و برخاست ودلبری آگاه باشد. بالجمله در مدارس انگریزی همهٔ زن ومرد در جلوه دادن کمالات خود ساعی هستند. و هر کدام از زن و مرد در مجالس نوعی رفتار می کنند که محبوب‌القلوب همه گردند.

و اما طریقهٔ عروسی و مزاوجت اهالی انگلند این است که مردی دختری را دیده و پسند کرده مدت شش ماه و یا یکسال و یا زده با یکدیگر آشنایی کرده بعد از آنکه از خو و طبع و رفتار و کردار همدیگر آشنا و باخبر شده اگر همدیگر را پسند کرده‌اند، مرد از دختر مزبورسؤال می کند در نهایت ادب که آیا مشارالیها او را به‌شوهری قبول می کند یانه. اگر ختر مزبور او را پسندیده است قبول می کند وُ اگر او را نپسندیده در نهایت ادب دست رد به‌سینهٔ او زده، بعد از آن‌بکلی ترک آشنایی باهم کرده. و اگر همدیگر پسندیده‌اند به‌اتفاق یکدیگر به کلیسیا رفته، بعد از آنکه در نزد کشیشی عقد آنها را بسته از کلیسیا بیرون می‌روند. و سوار گاری شده از شهر بیرون رفته مدت یکماه و یا بیشتر در خارج شهر مانده بعد از آن برگشته وفاداری رفتار می کنند. بینی‌بین‌الله کمتر از رنان انگریزی مرتکب اعمال شنیعه می‌شوند. و اگر فرضاً کسی مرتکب شود و کسی اطلاع بهمرساند رسوا وبدنام بلکه مبالغ کلی جریمه به‌مرد و زن می کنند. عجبتر اینکه با وجود آنکه زنان روی نمی‌-پوشند مطلقاً فرصت به‌ارتکاب اعمال ناشایست ندارند. بعلت آنکه زنان و دختران هرگز از خانه تنها بیرون نمی‌روند. و در وقت ماندن به‌خانه کسی به‌آسانی نمی‌-

تواند به‌عزم اعمال قبیحه داخل به‌خانهٔ کسی شود. اگر چه خوب و بد درهرجا هست، لکن تربیتی که به‌زنان می کنند تقاضای اعمال قبیحه نمی کند. و دیگر در انگلستان احدی نام لواط را به‌زبان نمی‌راند. و اگر کسی مرتکب شود و به‌اثبات رسد او را به‌قتل‌می‌رسانند. البته اهل فیوج در انگلند هست و مرتکب هم می‌شوند زیاده از این زیاده است.

و اما رخوت اهالی انگلند؛ اولا مردان اهالی آنولایت مطلقاً تفاوت در رخوت بزرگان و تجار و کسبهٔ آنجا نیست. واما زنان انگلند بجز زنان پادشاهان و بزرگان که تفاوتی در لباس آنها هست، زنان اعم از بزرگان و نجبا و کسبه و امثال آنها بدون تفاوت است والحق لباس زنان انگلند بهترین لباس کل دنیا است. همه کمرچین دربر کرده الی پای آنها. و همهٔ زنان اعم از نوکر و خانم و نجبا کمربندی بسته که در نهایت خوش‌ترکیبی می‌باشند. وهرکدام پر شتر مرغی به طریق ابلق برسر زده‌اند و جوراب و چکمه و کفش درپا کرده. طرفه اینکه هر کس از اعلی وادنی و پیر و جواب و نجبا و کسبه و اناث و ذکور درکوچه نمی روند. مگر با لباس پاك. در وقتی که الکسندر به‌عزم دیدن انگلند رفته بود به‌علت اینکه پادشاه روسیه بوده همهٔ اهالی انگلند به‌استقبال او رفته. در هنگام ورود نواب معزی‌الیه به‌جمعی از خواص خود گفته بود که فقیر و بیچارهٔ این ولایت کیست. بعلت اینکه مردم همه لباس پاك و پاکیزه دربر دارند.

و اما پول انگلسنان آنچه خرج جزوی در میان مردم می‌شود طلا و نقره است. پول طلای انگریزی اولا تومانی است که او را کنی می‌گویند، بیست ویک شلنگ است که به‌قیمت دو عدد باجاقلو است. و نیم تومان است که یک عدد باجاقلو است. و ربع تومانی است که نیم عدد باجاقلو استو بعضی دیگر است که ثلث کنی است. همه در یکطرف آنها صورت پادشاه هذه‌العصر را کشیده‌اند. و اما پول نقره، بزرگترین پولها کرون است که پنج شلنگ ونیم قیمت یک عدد باجاقلو است و نیم کرون است که دو شلنگ ونیم است. و یعنی سه‌شلنگ و دوشلنگ و یک شلنگ ونیم است. بیست شلنگ یک پونت است. و هر شلنگ دوازده پول سیاه است که آنرا پنی می‌گویند. و نیم پنی هم دارند. و زیاده از این پول کاغذ است که از یک تومان الی هزار تومان درکاغذسکه نقش کرده و در هرساله بسیار از مردمان

کاغذ جعلی ساخته آنها را می‌گیرند و می‌کشند زیاده از این زیاده است.»

در هنگامیکه با عالیجاه قولونل‌خان ملاقات نمود قرار چنین داد که الی‌چهار ماه دیگر در نزد مستر کرات توقف نموده بعد از آن در اوایل اکتوبر در هنگامی که طلاب مدارس اکسفرد از اماکن خود برگشته بنده هم از لندن حرکت و به اکسفرد رفته مشغول به‌تحصیل شود.

در روز هجدهم سپتنبر مطابق سلخ ذیقعده مسترپارسی را ملاقات نموده مشارالیه مذکور ساخت که سر رابرت بستن شرحی از اسلامبول به‌عالیجاه قولونل‌خان نوشته که عالیجاه میرزا ابوالحسن‌خان از دولت علیهٔ ایران مأمور است که به‌عزم سفارت به‌انگلند آمده چهار ماه در اسلامبول و نمسا توقف خواهد نمود و دو ماه در پاریس. و بعد از آن وارد به‌انگلند شده از جمله کارهایی که اول می کند این است که از دولت علیهٔ ایران حکمی به‌او رسیده که ما ها را برگرداند بالجمله پنج شش ماه دیگر در انگلند نخواهیم ماند. مستر پارسی مذکور نمود که به‌علت اینکه قولونل‌خان در اینجا نیست من بایست شما را از این معنی خبردار کنم که در تهیهٔ برگشتن باشید، البته رفقای خود را خبردار کن. چون قولونل‌خان در ولایت فرانسه رفته بود بنده نتوانستم او را دیده گفتگویی در اینخصوص کرده‌باشیم با خود خیال کردم که اگر مدت پنج شش ماه زیاده نتوانم در آنجا توقف کرده زبان لاتین را به‌نهجی که خوانده‌ام درایران می‌توانم زیاده تحصیل کرده، کمالی بهمرسانم. حال بهتر این است که شروع در مقدمات فرانسه نموده باشم که اقلا توانم در ایران خود زیاده تحصیل در آن کنم. به‌علت اینکه بنده حسب‌الحکم ولی‌نعمت خود مأمور هستم که زبان فرانسه و انگریز و لاتین را خوانده، حال در لاتین خرده ترقی به‌جهت بنده حاصل افتاده است. بهتر این است که شروع در فرانسه نمایم. و نیز حضرات رفقا تکلیف به‌من نموده بودند که به همراه ایشان قدری نجوم بخوانم چون مستر کرات در زبان فرانسه مهارتی نداشت مصمم به‌این شدم که از خانهٔ مشارالیه بیرون رفته معلمی پیدا کنم که‌زبان فرانسه به‌من تعلیم نماید و به‌اتفاق رفقا تحصیلی کنم که در این پنج‌شش ماه به‌اتمام رسد. و دراین خصوص از عالیجاه سرگور اوزلی استمزاجی نمودم و حساب خود را با مستر کراسی طی کرده، چون رفقا منزلی از خود گرفته بودند که بکلی متعلق به‌خود آنها بوده

بنده هم با رفقا گفتگو کرده که یک ثلث اخراجات خانهٔ مزبور را بنده داده باشم و بعد از آن عازم بولیچ گردیدم که در معنی مدت نوزده ماه و یکروز انگریزی در در خانهٔ مستر کرات مانده و الحق در این عرض عریض موافق روزنامهٔ خود چهارده شب به‌مهمانی رفته بودم.

بتاریخ یکشنبه غره شهر ذی‌حجةالحرام هجری ۱۲۳۴ مطابق بیستم شهر سپتنبر عیسوی ۱۸۱۸ هنگام عصر از لندن بیرون و عازم ولیج در جایی مسمی بکاس رفقای بنده میرزا جعفرو میرزارضا خانه گرفته بودند. در آنجا منزل کرده چون مشارالیها هردو به کمبریج رفته بودند توقف در آنجا نموده روز دیگر رفقا آمده مستر بالفور نامی از اهالی انگریز که در زبان فرانسه ماهر بود دیده که همه روزه درس به‌بنده داده باشد در آنروز شروع در فرانسه نموده مدتی در آنجا توقف نموده چون داکتر کری معلم میرزا جعفر و میرزا رضا مذکور می‌ساخت که با سرگور اوزلی گفتگو کرده بود که بعد از ورود میرزا ابوالحسن‌خان نوعی کنند که یک سال زیاده خود به‌اکسفرد رفته جایی معین کند که در آنجا تحصیل کرده کرده باشد و در صورتیکه در آنجا زیاده نمانیم اقلا مدرسهٔ اکسفرد را دیده باشیم. و میرزا جعفر مهندس را نیز بعضی از اهالی اکسفرد وعده خواسته که درسیزدهم شهر اکتوبر جمعی از طلاب متوطن آنجا را بعد از اینکه تحصیل کرده‌اند امتحان نموده مرتبهٔ به‌آنها داده، هنگام تحصیل آنها تمام می‌شود و دیدن مدارس و طریقهٔ امتحان آنها خالی ازسیری نیست. لهذا حسب‌الصلاح داکتر کری هردو مصمم شده که به‌ملاحظهٔ شهر و مدرسهٔ اکسفرد و بعضی از ولایات حوش وحول آن نواحی را دیده باشد. میرزارضا در ولیج توقف نموده و ما به‌همراه یکدیگر به‌لندن آمده و کوچی دیده جایی به‌جهت هردو در آن گرفته که روانه شویم.

طریقهٔ سفرکردن در انگلند را اگرچه سابقاً برخی نوشته است لیکن مجدداً عرض می‌شود که همه روزه به‌هر یک از بلاد انگلند از لندن کوچ می‌رود و می‌آید و به‌سمت اکسفرد دو کوچ می‌رود هر کوچی چهار رأس اسب می‌بندند و هرده میل راه یکدفعه اسبها را عوض کرده چنانکه در هریک از چاپارخانه‌ها در ساعت معین اسبان حاضرند و اشخاصی که کوچ را می‌رانند به‌طریق وقت و ساعت کوچ می‌رانند که دقیقه‌ای اختلاف از وقت خود نمی کند. برخی از کوچها چهار نفر و بعضی شش

نفر در میانهٔ آن می‌نشینند. و در بالای آن دوازده الی بیست نفر می‌نشینند. وهر کدام از مسافرین به‌قدر دومن تبریزی رخوت وسایر چیزها به‌همراه خود می‌برد. و اگر زیاده باری داشته باشند، بعلاوه اجرت حمل ونقل بار خود را می‌دهد. لهذا ما هم دوجا در میانهٔ کوچ گرفته که الی اکسفرد ما را برده باشد.

به‌تاریخ روز دوشنبه[1].... ذیحجه مطابق دهم اکتوبر عیسوی پنجساعت قبل از ظهر از جرن کراس سوار و عازم راه شدیم لیکن میرزا جعفر به‌کوچ نرسیده به‌علت اینکه دقیقه‌ای کوچ را برای هیچکس نگاه نمی‌دارند. بنده رفته و اجرت میرزا جعفر را با وجود اینکه در آن کوچ سوار نشده گرفتند. بالجمله چهار اسب کردند. رفقای عرض راه ما دختری دوازده ساله بود مطلقاً حرف نمی‌زد. و زنی دیگر بود بیست‌وچهار ساله. بنده را به‌خاطر رسید که مشارالیها رفیق راه خواهد بود و همه راه صحبت خواهیم داشت لیکن از بدی طالع مشارالیها ناخوشی سردرد کهنه داشت، همهٔ راه را به‌استفراغ کردن مشغول بوده و بنده بیمارپرستی او را کرده تا اینکه وارد به‌اکسفرد شدم. چهار ساعت از ظهر گذشته وارد به‌شهر اکسفرد گردیده از لندن الی اکسفرد پنجاه وچهار میل راه است. هنگام ورود به‌اکسفرد در یکی از مهمانخانه‌ها مسمی به‌استار منزلی گرفته لیکن مستر هیل نامی کشیش یکی از کلیسیاها و معلم یکی از مدارس مسمی به‌نیو کالج انتظار میرزا جعفر وبنده را می‌کشید. ما را به‌خانهٔ خود برده ساعتی گذشته مبرزا جعفر درکوچ دیگر نشسته وارد به‌اکسفرد گردیده و به‌خانهٔ مستر هیل آمده. شام خوردیم و بعد از آن چای خورده در منزل به‌خواب رفتیم.

روز سه‌شنبه بیست ذیحجه مطابق یازدهم اکتوبر به‌عزم دیدم مستر هیل رفته و به‌همراه مشارالیه به‌دیدن داکتر یکرید رفته مشارالیه مردی بوده آدمی‌وش و با آرام. بعلاوه زبان یوروپیان در زبان عربی ماهر بود یعنی در اکسفرد معلم زبان عربی است. ناهار در آنجا کرده و بعد از آن به‌همراه او به‌دیدن مدارس رفته. درکلیسیای نیو کالج رفته، کلیسیایی است در نهایت خوبی. بعد از ملاحظهٔ آنجا مستر دنمیل بزرگ مدرسهٔ نیو کالج وعدهٔ شام از ما خواسته. وبعد از آن محلی است

---

۱. تاریخ روزنوشته شده وپس ازکلمه دوشنبه مقداری جای خالی وجود دارد اما براساس تطبیق با ماه جاری باید بیستم ذیحجه باشد.

۲. بیست ویکم ذیحجه.

مسمی به‌آبرزوتاری. جایی است که درس نجوم در آنجا می‌دهند. دوربین واسترلاب بسیار بزرگی است که اشخاصی که نجوم می‌خوانند در آن خانه آمده، ثوابت و سیارات سماوی را به‌دوربین مذکور ملاحظه می‌کنند. محل مزبور جایی است بهشت‌آسا. خانه‌ایست در نهایت بزرگی وخوبی بعد از ملاحظهٔ آنجا به‌مدرسه کویست رفته، مدرسهٔ مزبور نیز بسیار خوب جایی است. از آنجا به‌منزل خود رفته. شام در منزل کرنیل کرده پانزده نفر از بزرگان مدارس دیگر در آنجا شام کرده. دو ساعت در آنجا نشسته بعد از آن به‌منزل مستر هیل آمده چای صرف کرده بعد از آن یکساعت از نصف‌شب گذشته به‌خواب رفته.

روز چهارشنبه[1] ذیحجه مطابق دوازدهم اکتوبر در منزل مستر پیت نام نام همشیره‌زادهٔ مستر پیت وزیر سابق پادشاه ناهار خورده به‌علت کثرت باران، فرصت به‌دیدن مدارس ننموده به‌کتابخانهٔ اکسفرد رفته کتابخانهٔ عظیمی است. سیصدهزار جلد کتاب در آن هست. بعلاوه زبان یونان و روم وسایر فرنگستان، کتاب فارسی و عربی وترکی بسیاری با مرقعات و تصاویر بیشماری دارد. طریقهٔ کتابخانهٔ مزبور اینکه هرکس از ارباب خیر کتاب بسیاری وقف مدرسه نموده و هرکس از طلاب که‌معانت به‌ابتیاع کتاب ندارد، هر روزه دوساعت قبل از ظهر الی چهار ساعت بعد از ظهر درکتابخانهٔ مزیور رفته، هرکتابی به‌هر زبان که می‌خواهد برداشته مطالعه می‌کنند، و بعد از آن بزرگ کتابخانه درب آنرا بسته، هرکس بجایی می‌رود. و روز دیگر ایضاً به‌جهت مطالعه در وقت معهود آمده کتابها را مطالعه می‌کند. و هرکس از اهالی مدرسه کتابی بخواهد به‌حجرهٔ خود برده نوشته به‌بزرگ کتابخانه داده مادامیکه کتاب مزبور را ضرور دارد در حجرهٔ نگاه دارد. و خدمهٔ چند در آنجا هست که متوجه کتابها می‌شود و نمی‌گذارد که گرد یاگرمی کتابها را خراب کند. در هنگامی که رفتیم الی ساعت چهار از ظهر گذشته به‌مطالعهٔ کتابهای عربی و فارسی وکوفی مشغول بوده. از آنجا بیرون آمده.

مکتبخانه ایست که جوانان طلاب را امتحان می‌کنند. رفته. طریقهٔ امتحان آنها اینکه جوانانیکه از برای تحصیل علوم به‌اکسفرد می‌آیند مدت سه چهار سال تحصیل می‌کنند و هرساله ممتحنین در یکجا جمع شده، فرضاً شخصی در زبان لاتین

---

۱. بیست ودوم ذیحجه.

وگریک تحصیل کرده، معلم گریک ولاتین آمده، در صدر مجلس نشسته، درسی که خوانده‌اند از ابتدا الی انتها از او پرسیده هم ممتحن از حفظ سؤال می کند و که از او می‌شنود ایضاً باید از حفظ باشد اگر فی‌الواقع در تواریخ یونان و روم و وقایع اتفاقیهٔ آنها و قواعد علوم و ضوابط صرف ونحو متداوله آنها اطلاع تامی دارد، بعد از آن نوشته به‌او داده و مدارس بزرگ مرتبه به‌او داده که بین‌الامثال سرافراز بوده و سایرین را نیز تطمیع به‌تحصیل نمایند. و همچنین شخصی که در طبیعیات والهیات و منطق و معانی و بیان و نجوم و مطلقاً فلسفی، اگر چه همه علوم اجزاء فلسفی است، هر کس هرچهٔ تحصیل کرده ممتحن آن فن او را امتحان نموده. بالجمله جوانی را که امتحان می کردند، گویا آنچه خوانده مجموع را در سینهٔ خود ثبت کرده بود. بعد از ملاحظهٔ آنجا مراجعت به‌منزل کرده شام خورده خوابیدیم.

روز پنجشنبه[۱] ذیحجه مطابق سیزدهم اکتوبر ناهارکرده و بعد از آن به محلی رفتیم که ویس‌چنلر که در معنی بزرگ اکسفرد است مردم را امتحان نموده به‌مرتبهٔ داکتری آنها را مفتخر می کنند. اطاقی است مربع و طولانی. کرسی بزرگی در صدر مجلس گذارده‌اند. دو کرسی در دست راست و چپ کرسی مزبور گذارده‌اند از دو سمت اطاق جاییست که مردم می‌نشینند. جمعی از مرد وزن در آنجا نشسته وقتی ویس‌چنلر آمده مردم همه از جای خود برخاسته. چند نفری از پیشاپیش با چوبهای طلا و نقره آمده و بعد از آن خود ویس‌چنلر لباس قرمز مثل باشلق در دو کرسی دو طرف تخت او دو نفر دیگر نشسته که آنها را پراقتر می‌گویند. دو نفر از ارباب علوم را قبل از وقت، علمای مدرسه امتحان کرده و نوشته به‌دست آنها داده که آنرا در زبان لاتین نوشته بودند. چنلر مزبور از جای خود برخاسته نامهٔ مزبور را خوانده و حضار مجلس شنیده بعد از آن دو نفر پراقتر مزبور هر کدام از بالای کرسی خود برخاسته اولا شخصی که در دست راست چنلر نشسته برخاسته کاغذی که برای شخص طلاب‌مزبور نوشته‌اند، در زبان لاتین به‌آواز بلند می‌خواند و بعد از آن به‌میانهٔ اطاق رفته مراجعت به‌جای خود نموده می‌نشیند. و بعد از آن شخصی که در دست چپ مشارالیه نشسته برخاسته کاغذ مزبور را به‌همان طریق

---

۱. بیست وسوم ذیحجه.

خوانده و به‌میانهٔ مجلس رفته و مراجعت کرده می‌نشیند. و به‌این طریقه سه دفعه آمدو رفت در نظر حضار خصوصاً در نظر ما بجز ریشخند و چیز بی‌مصرفی نیامد. لیکن از قراریکه معلوم می‌شود گویا سابقاً چنین قاعده بوده است که هر کس را که در آن مدرسه، مرتبه می‌دادند اعمال و افعال او را از حضار مجلس پرسیده و به‌این طریق سه دفعه از هر طرف مجلس پراقتران می‌رفتند. اگر کسی از حضار مجلس را در خوبی او وکردار او شکی بوده دامن یکی از پراقتران را گرفته او را منع از خواندن نامه شخص صاحب علم مذکور می‌نموده است به‌علت اینکه هر کس را که در آن مدرسه به‌مرتبه مفتخر می‌کردند بایست من‌جمیع‌الجهات در اعمال و کردار او مطلقاً عیبی نباشد. و قاعدهٔ مزبور الی حال جاریست و مرعی می‌دارند. بالجمله بعد از آن دو نفر مذکور را جامهٔ قرمز از مدرسه داده مسمی به‌داکتر نموده که فلانکس در فلان علم کامل است. و بعد از آن ویس‌چنلر آنها را نیز مرتبه داده مجلس برهم خورد. وهرکدام را به‌اسم ومرتبه وطریقهٔ تحصیل، کماً و کیفاً در دفاتر ثبت نموده. در آنجا ویس‌چنلر مزبور با وجود آنکه زیاده از یکنفر داکتر نیست و بزرگ اکسفرد یکی از اعیان و بزرگان انگریری است، و داکتر مزبور نایب آن است معهذا نوع تکبری به‌ماخرج داد که هیچکدام از خوانین آنجا به‌این نوع با بنده رفتار نکرده بود. از اول ورود ما یه‌اطاق‌مزبور الی وقتی که بیرون آمدیم نه مطلقاً حرفی به‌ما زد و نه نگاه به‌سمت ما نمود. ما هم مطلقاً حرفی بهیچ کس نزده بیرون رفتیم و به‌تماشای بتان گاردن رفتیم. باغی است که درخت وگل و ریاحین و دواهای کل دنیا در آنجا سبز کرده‌اند. هر گیاهی که از گرمسیر است آورده‌اند در اطاقها گذارده. دروب و دیوار و سقف آنها شیشه است. و بقدر درجه هوای آنجا آتش کرده که در آن‌هوا، نمو کند. و هرگیاهی که‌در آب تربیت می‌یابد ایضاً در آب گذارده که در آب نمو کند. سالها مبالغ کلی اخراجات باغ مزبور است. و جمعی کثیر از زراع و باغبان مشغول تربیت آنها هستند. از اقسام اشجار و سبزیهای دنیا در آنجا هست محض‌از برای آنکه اطبا و دواشناسان وسایر طلاب به‌ملاحظهٔ سبزیهای مزبور صنعت صانع آنها را در اشجار مزبور به‌رأی‌العین بینند اینگونه اخراجات را متحمل می‌شوند. بعد از ملاحظهٔ باغ مزبور به‌باغ کریست چارچ رفته. جای بزرگیست یعنی باغی است پردرخت و نهر آبی دارد. هر روزه

طلاب آنجا در خیابانهای آن باغ گردش کرده که دماغ آنها از تحصیل نسوزد. الحق جایی است بهشت‌آسا.

بعد از ملاحظه آنجا مراجعت به‌منزل مستر هیل کرده شام خورده وچای صرف نموده. شنیدیم که دوك مایسرا یکی از بزرگان انگلند خانهٔ خوبی دارد ومردم به‌دیدن آن می‌روند و در میانه راه دستگاه کاغذگری است. که در آنجا کاغذ می‌سازند اراده نمود که فردای آنروز به‌عزم دیدم کاغذ گرخانه وخانهٔ دوك مزبور رفته باشد. پشت سیزی کرایه کرده ومستر پر کیت نام کسی از طلاب را به‌راهنمایی به‌همراه خود بوده باشد. شب به‌منزل خود خوابیده.

روز جمعه مططابق چهاردهم اکتوبر سه ساعت قبل از ظهر نـاهار کرده مسترپرکیت و میرزاجعفر و بنده سوار پشت‌سیز شده سه‌میل فاصله از شهر اکسفرد جاییست مسمی به‌وستان‌لی، مستر چاریس و نیلز کاغذگرخانه ساخته است. مدت یکساعت ونیم به‌همهٔ دستگاه او ملاحظه کرده. مشاراليها مردی مودب و خوشرفتار بوده منتهای سعی نموده که جزءجزء دستگاه خود را به‌ما حالی کرده. بعد از آن از آنجا سوار و به‌خانهٔ دوك معزی الیه رفته. آنجا مسمی است به‌بکنم هوس خانه‌ایست در نهایت بزرگی و عظمت در یکصد وپنجاه سال قبل جنرال مایسرا یکی از جنرالان انگریزی،سپاهی برسر فرانسه کشیده، لشکر لوئیس‌چهاردهم پادشاه فرانسه را شکست داده و دولت انگریزبه‌جهت حق آنخدمت او را به‌منصب دوکی که بزرگترین مناسب است مفتخر نموده و مبلغ پانصدهزار تومان انگریزی اخراجات خانهٔ مزبور نموده و از آن وقت الی حال در خانهٔ مزبور، اولاد معزی‌الیه ساکن و ملقب به‌دوکست آنچه از آن خانه دیده عرض می‌نماید؛

اول مرتبه درب بزرگ عالیه است. دربانی در آنجا نشسته درب را گشوده داخل به‌خیابانی شدیم در دست چپ ما خانه‌ای بود که چینی‌خانهٔ دوك مزبور است. چند اطاق است. چینی‌های قدیمی وُ پاکیزهٔ کل‌دنیا به‌تراکیب و اندازه‌های مختلفه است که در اطاقها گذارده‌اند. گویند چهارصد هزار تومان قیمت چینی خانهٔ مزبور شده. از آنجا گذشته در میانهٔ خیابان به‌درب عمارت آن رسیده. عمارتی در نهایت شوکت بود. یکطرف آن به‌رودخانه که متعلق به‌عمارت مزبور است نگاه می‌کند. در هنگام دخول به‌خانهٔ مزبوره، هرکدام اسامی خود را درکتابی نوشته،

داخل به‌اطاقها شده. چون دوك معزی‌الیه در آنجا توطن دارد و در آن روز به‌شکار رفته بود، مؤدب به‌همراه ما آمده مرتبهٔ تحتانی خانهٔ مزبور را به‌ما نموده تخمیناً سی‌اطاق تحتانی آن را دیده. هر کدام مملو از اسباب خانه در نهایت تنقیح و درب به‌نظر بنده نرسیده. در کتابخانهٔ او هفده هزار جلد کتاب بود. و آن دوك که حال در حیات است شوق تامی در کتاب قدیم دارد. در یکی از حراج خانه‌ها کتابی در زبان ایتالیا بوده، با یکی از بزرگان به‌ضدیکدیگر کتاب مزبور را یکهزار ودویست تومان انگریزی خریده است. نسخهٔ آن را بالفعل در بازار یک شلنگ می‌فروشند. محض اینکه شوق به‌ابتیاع کتاب مزبور داشته به‌ضد حریف خود به‌قیمت مزبور است. گویند مبالغ معتدی از این قبیل صرف ابتیاع کتاب نموده است.

در یکطرف خانهٔ مزبور گلزاریست که بینی و بین‌الله بوستان جنت است. اقسام گلها ورياحين درآن به کمال سلیقه و لطافت کاشته‌اند. چند اطاقی بزرگ ساخته‌اند که درب ودیوار و سقف آن مثل قفس از سیم است. اقسام مرغهای دنیا در آنجا جمع کرده است. تذروهای رنگارنگ که در آنجا به‌نظر بنده رسید، در مدت عمر خود ندیده‌ام. باغی که اطراف خانهٔ مزبور است دوازده میل دورهٔ آن است. هفتاد نفر باغبان دارد که شغل آنها همه روزه تربیت درختان و بریدن علف صحن باغ و پاك زمین است. راههای باغ را کلا از ریگ کوچک کوبیده مثل خرپشته در نهایت امتیازساخته‌اند. و بقدر دویست سیصد قدم فاصله صورتها از پرندگان ساخته‌اند که در آنجا هنگام گردش خالی از سلیقه نیست. در یکطرف عمارت آب بسیاری تخمیناً یک میل طول ونیم میل عرض آن ایستاده جوی آبی از یکطرف آن می‌آید. وبه‌طرف آن آبشاری ساخته‌اند که زیاده ازسی زرع پایین می‌رود. دوك مزبوررا میل ماهی‌گیری است. خانه از چوب در کنارهٔ آب ساخته. برخی از اوقات در آنجا نشسته ماهیگیران به‌صید ماهی رفته، خود در اطاق چوبی مزبور نشسته لذت می‌برد. و آهو و گور وگوزن و پازن و امثال آنها در باغ مثل حیوانات وحشی در باغ محض به‌این گذارده‌اند که هروقت دوك مزبور را میل به‌شکار باشد از آنها شکار کنند. و همچنین مرغان بسیار از تذرو و کبک و امثال آنها به‌جهت شکار گذارده که حیوانات و طیور مزبور در تابستان و زمستان در باغ مزبور مانده هنگام شکار آنها را شکار می‌کنند.

حوالی غروب سوار به‌گاری شده با یک نفر سوار در میانهٔ باغ مزبور به‌عنوان تفنن گذرکرده. در میانهٔ باغ منارهٔ بلندی چهارگوشه ساخته‌اند. در بالای مناره صورت دوك را از سنگ تراشیده از آنجا گذشته. پلی است در بالای رودخانه کشیده‌اند از آنجا گذشته. خارج از خانهٔ مزبور دهی است مسمی به‌بلنم. از میانهٔ مزبور گذشته در عرض راه دهی است مسمی به‌دویستاك که در آنجا دستکش می‌سازند، ازکل انگلند بهتر است. در آنجا چند دستکش ابتیاع نموده و بعد از آن وارد به‌اکسفرد شده از اکسفرد الی بلنم دوازده میل است. بعد از ورودبه‌اکسفرد شام خورده خوابیدیم.

روزشنبه ذیحجه[1] مطابق پانزدهم[2] مسترکتسن نام، جوانی از اهالی دوانشیر، پسر شخص کشیش منسوب مستر ابراهیم، کسی که بنده او را در خانهٔ پدر او دیده بودم. به‌دیدن بنده آمده. مسترجونس نامی که برادر او را نیز در دوانشیر دیده بودم، او نیز به‌منزل ما آمده وعدهٔ بنده را خواست که شب مهمان او باشم. لهذا ناهار در منزل مسترکتسن خورده و بعد از آن به‌منزل مستر جونس در مدرسهٔ اکسفرد رفته بعد از تعارفات رسمی، مستر جونس به‌همراه ما به‌باغ سنت‌جمز رفته. باغی است در نهایت خوبی. بعد از ملاحظهٔ آنجا به‌کتابخانهٔ داکتر برتلف رفته. داکتر مزبور چهل هزار تومان از خود خرج کرده کتابخانه ساخته مسمی برتلف لیبریری کتاب بسیاری ندارد یعنی مملو نیست. از آنجا مراجعت به‌منزل کرده به‌همراه میرزا جعفر در مدرسهٔ مسترجونس رفته مشارالیه منتهای مهمان‌نوازی را نسبت به‌ما مرعی داشت. هشت نفر از بزرگان مدارس یعنی از معلمین در شام حاضر بودند. و یکنفر جوان سیه چرده به‌سن بیست و دوساله از اهالی سیلان در آنجا حاضر بود. پدر مشارالیه مردیست متمول مدت هفت سال است که پسر خود را به‌اینجا فرستاده است که مشغول تحصیل بوده مدت پنجسال دیگر خواهد ماند. هرساله چهارصد تومان پدر او به‌جهت اخراجات مالیهٔ مشارالیه می‌فرستد. بالجمله حضار مجلس، هریک جدا جدا نوع لطفی به‌ما نموده و بعد از آن مراجعت به‌منزل مستر هیل نموده. برخی از اوضاع اکسفرد که استحضار بهمرسانید معروض می‌شود؛

اکسفرد شهریست پایتخت اکسفرد. رود تمز از میانهٔ آن می‌گذرد و بازار

۱و۲. بیست وپنجم ذیحجه وپانزدهم اکتبر.

و دکاکین بسیاری دارد. بالفعل درکوچه مسمی بهی استریت قرارداد کرده‌اند چراغهای روغن را موقوف و از دود ذوغال آنرا روشن کنند. بیست مدرسهٔ بزرگ و پنج مدرسهٔ کوچک که آنراهال می‌گویند در این شهر هست. و مدارس مزبور را به‌مرور و دهور پادشاهان انگلند ساخته و در هر مدرسه هالی یا اطاق دارد که طلاب درآنجا شام می‌کنند. و تصاویر بانی مدارس را دراطاقهای مزبورگذارده که یادگار ماند. و هرکدام از مدارس را هریک از سلاطین انگلند بنیاد کرده مبالغی کلی‌وظیفهٔ سالیانه از برای مدرسهٔ مزبور وقف کرده که هرساله به‌اهالی و طلاب آن می‌رسد. و هرکدام ازمدارس حدی ازحدود انگلند را قرار داده که اطفال مزبور در آنجا رفته. اخراجات خوراك و منزل و معلم از وجه وظیفهٔ مزبوره می‌رسد. و جوانان را در آنجا فرستاده بدون اینکهٔ دیناری اخراجات کند کمال بهمرسانند. و وقت معهود که بسر رسید از مدرسهٔ مزبوره بیرون رفته به‌جای آنها دیگری می‌رود. و هر مدرسه یکصد ویازیاده و یاکمتر طلاب در آن هستند. چنانکه بالفعل درکل مدارس اکسفرد، ازقبیل معلم و مدرس و طلاب زیاده از سه‌هزار نفر در آنجا ساکن هستند. و همیشه مردمان صاحب خیر چیزی مضاعف به‌مدارس مزبور می‌کنند. لباس طلاب مخصوص به‌اهل مدرسه است وبس کلاهی چهارگوشه و جامهٔ بلند ابریشم و خدمه حاضر است.

بجز مدارس و هال مذکوره میوزیمی است مثل میوزیم لندن که عجایبات دریایی و صحرایی در آنجا گذارده‌اند و هر مدرسه کتابخانهٔ مختص به‌مدرسهٔ مزبور حاضر است که طلاب هرکتابی بخواهند از برای آنها حاضر است. و هرکس که داخل به‌مدرسه می‌شود، اولا باید قسم یادکند که مذهب پراتستنت می‌باشد. و همیشهٔ خدمتگذار پادشاه انگلند خواهد بود هرگز خیانت به‌دولت انگلند نخواهد کرد. یک کثیدرل که کلیسایی مختص به‌بیشاب است و سیزده کلیسیای دیگر دارد.

دارالشفای بزرگی داکتر برتلف ساخته است که بیماران را در آن فرستاده طبیب و خدمه و دواکلا در آنجا حاضر است. و هرکس بیمار شود به‌دارالشفای مزبوره برده بدون حرف او را خدمت و معالجه می‌کنند.

دوهزار و دویست درب خانه دارد و سیزده هزار نفر جمعیت دارد. چهار

نفر به‌مشورتخانه لندن می‌فرستند. دو نفر آنها وکیل شهر و دو نفر آنها وکیل مدارس هستند.

بعد از اینکه به‌منزل مستر هیل برگشته از مشارالیه و زن او وداع نموده، درساعت یازده یعنی یکساعت قبل از نصف‌شب به‌کوچ رفته روانهٔ چیتین‌هم شدیم. و همه‌شب در راه بودیم.

روز یکشنبه[1] ذیحجه مطابق شانزدهم اکتوبر، شش ساعت قبل ازظهر وارد به‌چیتین‌هم شدیم. درمهمانخانه توقف‌کرده سه ساعت قبل ازظهر ناهار خورده و دو ساعت قبل ازظهر به‌کلیسیا رفته، یکساعت ازظهر گذشته ازکلیسیا بیرون آمده. باغی بود که تمسن نام شاعری ازشعرای مشهور اسکاتلند ساخته است و درحوالی آن‌فضا جاییست چند خیابان دارد. چون در آنجا چند چاه دارد که آب خردی دارد و مردم از جاهای دور، در فصل تابستان به‌آنجا آمده. به‌جهت صحت مزاج آب مزبور را می‌خورند و در آنوقت جمعیت بسیاری در آنجا می‌شود. از آب مزبور خورده قدری راه رفته. هنگام شام به‌منزل برگشته، شام کرده.

شهر مزبور جایی است آباد. بازار و دکاکین وکلیسیای چند دارد و هزار درب خانه دارد و موازی نه هزار نفر جمعیت شب در آنجا خوابیده. از اکسفرد الی چیتین‌هم چهل میل است.

روز دوشنبه مطابق هفدهم شهر اکتوبر، هنگام صبح به‌عزم نوشیدن آب مزبور، برسر چاهها رفته، آبی خورده. مستر موریه را سابقاً ایلچی دولت علیهٔ ایران بود، ملاقات نمود. بعد از لمحهٔ از او سوا شده، کوچی به‌کلاسیستر می‌رفت. به‌عزم دیدن ماهوت خانه و دستگاه سوزن سازی سوار به‌کوچ مزبور شده از آنجا الی کلاسیستر نه‌میل راه است. و همه عرض راه آهنی ساخته‌اند که گاری که ذوغال و بار می‌کشند از بالای آهن به‌سهولت رود. در یکساعت بعد ازظهر به‌کلاسیستر رسیدیم. مس بلچ‌لی نام دختری متمول و زاهد و مقدس، دختری درکمال فصاحت وکمال، بامیرزاجعفر و بنده وسایر رفقا سالها بود که آشنایی داشت و گویا به‌زعم خود چنین یافته بود که اگر ماها در زبان انگریزی ماهر شویم و انجیل آنها را بخوانیم، و ازکنه دین عیسوی باخبر شویم، البته داخل به‌دین عیسوی خواهیم

---

۱. بیست وششم ذیحجه.

شد. وبه‌آنها ملاحظه به‌هر کدام از ما‌ها جداگانه محبتها کرده و با مردمان صاحب دین و تقوی آشنا کرده و ما هم سالها بود که با مشاراليها و رفقای او به‌مباحثه مشغول بوديم. مشاراليها در آنجا بود. از آمدن ما خبردار شده، با عموی خود به ديدن ما آمده و هردو را به‌منزل عموی خود برده شب در آنجا شام خورده جمعی از دختران بدگل و مقدس در آنجا آمده. الحق تا یکساعت قبل از نصف‌شب با دختران مزبوره چرند گفتیم و بعد از آن به‌منزل خود رفته.

روز سه‌شنبه مطابق هجدهم اکتوبر، سه‌ساعت قبل از ظهر ناهار کرده بعد از آن مس‌بلچ‌لی به‌منزل ما آمده یه‌همراه مشاراليها به‌کثیدرل و یا کلیسیای بزرگ آنجا رفته. کلیسیای عظیم و قدیمی است. چندتن از پادشاهان درآنجا مدفون هستند. و از آنجا به‌همراه مشاراليها به‌دیدن بیشاب کلاسیستر که یکی از بزرگان و نجبا، و یکنفر از بیست وچهارنفر است که کلا بزرگان دین و سران کشیشان هستند، می‌باشد و آن شخص بخصوصه تقدسی دارد. الحق مردی کوچک‌دل و کوچک‌قد وخوشرفتار می‌نمود. احتمال می‌رفت که مس بلچ‌لی مزبورمکنون خاطر خود را به‌بیشاپ‌اظهار نموده که شب دیگر در اینجا آمده چای بخوریم و بعد از آن از آنجا بیرون آمده به دیدن زندان کلاسیستر رفته. در آنجا زندانی است در نهایت انضباط و پاکیزگی اطاقها در نهایت صفا. اشخاصی که مقصر هستند مادام توقف آنها در اطاقها مانده هرکدام به‌کسبی مشغول شده منافع آن عاید خود آنها می‌شود و هرکدام از مقصرین، آذوقه و اطاقی دارند که اخراجات آنرا اهالی کلاسیستر می‌دهند. ولکن ولکن اشخاصی که دزد هستند با سایرین علیحده هستند. مکانی قرار داد کرده‌اند که منسوبان مقصرین هر وقت میل بدیدن آنها دارند در آنجا رفته آنها را می‌بینند. ودر زندان، کنده دوشاخه و زنجیر نیست. همه روزه چهار ساعت آنها را بیرون آورده راه می‌روند. و به‌جهت هر فرقه لباسی علیحده قرار داد کرده‌اند که در زندان هر کس وارد شود به‌محض رویت می‌داند که قتل نفس کرده و کدام سارق و مقروض است. و هیچکس نمی‌تواند اذیت و آزار به‌آنها رساند. زنذان مزبور یک سمت قلعه ایست که ولیم کانکوپر ساخته است. بعد از ملاحظهٔ آنجا به‌منزل عموی مس‌بلچ‌لی رفته، شام خورده و بعد از آن چای خورده با جوانی شطرنج باخته، دوساعت قبل از نصف‌شب به‌خواب رفته.

روز چهارشنبه مطابق نوزدهم اکتوبر ناهار کرده، دو ساعت قبل از ظهر مستر کیپ عموی ملس بلچلی و میرزاجعفر و بنده پوشت سیری گرفته سوار و به‌عزم دیدن دستگاه ماهوت سازی روانه گردیده. در دستگاه مزبور مدت پنجساعت به‌هر جزئی از اجزای اسباب رسیده و تحقیقات نموده و بعد از آن برنگرزخانه رفته بعد از ملاحظات آنجا مراجعت به‌منزل‌مستر کیپ نموده شام در آنجا خورده و بعد از در اطاقی دیگر رفته الی یکساعت قبل از نصف‌شب چرند گفته و به‌خواب رفته.

روز پنجشنبه مطابق بیستم اکتوبر ناهار کرده به‌همراه مس بلچلی به‌دیدن کرت جسینس رفته. خانه‌ایست که اهالی کلاسیستر برای رتق وفتق امور شرع و انفصال دعوا ساخته خانهٔ بزرگ وخوبی است. و از آنجا به‌دیدن مکتبخانه رفته. مکتبخانه عامی است که اطفال فقرا را تعلیم می‌کنند. دویست وپنجاه طفل را در آنجا تعلیم می‌دهند. و از آنجا به‌دیدن دستگاه سیم‌کشی و سوزن و سنجاق‌سازی الحق دستگاهی است در نهایت خوبی و آسانی. در آن دستگاه زیاده از پانصد نفر مشغول به‌کار هستند. و بعد از آن به‌منزل برگشته با مستر کیپ شام کرده و بعد از آن به‌منزل بیشاپ کلاسیستر رفته چای خورده و از آنجا مراجعت به‌منزل کرده.

و اما شهر کلاسیستر پایتخت کلاسیستر است. اگرچه شهر برستل که اجزای آن محال است، از کلاسیستر بزرگتر است لیکن مردم شهر کلاسیستر را به علت نشیمن بیشاپ بهتر می‌پسندند. زمین آن محال، پرزور و پر محصول است مگر اینکه در سمت مشرقی آن که بسیار کوهستان دارد. معدن ذوغال و آهن در آن محال است. پنیر کلاسیستر شهرتی تامی در خوبی دارد. یکصد وچهار میل راه است الی لندن. هنگامی که دولت روم آنولایت را تسخیر کرده بودند آن شهر را امان خود کرده. رودخانهٔ رسورن از بریستل به کلاسیستر می‌آید وکشتی در آن کار می‌کند. یعنی اجناس از آنجا به‌اینجا می‌آورند بعلاوه کشیدرل، دوازده کلیسیا دارد. سوای ماهوت، جامهای پشمینه در آنجا می‌بافند بازار و دکاکین دارد و میوه‌های خوب به‌عمل می‌آید. یکهزار و هفتصد درب خانه دارد وموازی نه هزار نفر جمعیت دارد.

در روز جمعه مطابق بیست ویکم اکتوبر سه‌ساعت قبل ازظهر در کوچ نشسته عازم برستل گردیده. عرض راه خوب و باصفا بود. از کلاسیستر الی برستل

بیست وچهار میل است. در برستل در یکی از مهمانخانه‌ها توقف نموده. غرض اصلی برآمدن برستل اینکه کارخانه بلور وشیشه‌سازی دارد که به‌فرنگستان و هندوستان می‌برند. و آهنگری وسایر صنایع در آنجا هست، آنها را دیدیم بالجمله در آن شب در آنجا خوابیده.

روز شنبه مطابق ۲۳ اکتوبر به‌علت عدم آشنایی با مردم در آنجا نمانده. داکتر کری کری شرحی به‌میس‌سندمور زنی هفتاد ساله در کمال فضیلت و ازجملهٔ مشاهیر آنولا نوشته بود و چون مشارالیها چندین کتاب از خود نوشته و چاپ کرده است و هرکس خواه غریب و خواه بومی و از اعزه واکابر به‌دیدن او می‌رود. داکتر موصوف ما را هم اصرار نمود که به‌دیدن مشارالیها رفته باشیم. بنده هم سالها بود که از هرکس تعریف مشارالیها را شنیده بودم. بالجمله مصمم به‌این شدم که دیدن مشارالیها کرده باشم. پوشت‌ثیزی گرفته میرزا جعفر و بنده سوار و داخل به‌خانهٔ او شده. دوازده میلی برستل در میانهٔ دوکوهی درکمر کوه خانهایست در نهایت خوبی. انواع گل و ریاحین در آنجا آورده خود مشارالیها و خواهر او در آنجا بسر می‌برد چند نوکر مرد و زن دارد. و بعد از رسیدن به‌درب خانهٔ مشارالیها کاغذ داکتر کری کری را فرستاده، فوراً آدمی به‌عقب ما آمده داخل به‌اطاق او شده. اطاقی در نهایت قشنگی و صفا. و انواع معدنیات و نباتات درآنجا جمع کرده. کتابخانهٔ بزرگی داشت. روزها گاهی به‌مطالعهٔ کتاب ودمی بسیر باغچهٔ خود و برخی به‌دیدن معدنیات اوقات خود را صرف می‌کند. و از همهٔ عالم کناره جسته. از هر باب با ما صحبت داشته. الحق در مذهب مسلمانان و طریقهٔ ماها ربط کاملی داشت. بعد از مکالمهٔ بسیاری چند جلد کتاب تصنیف کرده بود به‌تفصیل آنرا به‌ماها نمود که هرکدام را پسند کنیم، هرکدام از ما به‌رسم یادگار کتابی از تصنیفات او برداشته میرزا جعفر موافق خواهش خود کتابی از او گرفته و بنده کتابی مشتمل به‌دو جلد از او گرفته. مضمون کتاب مسطوره تحصیل تقوی است که آنرا پریستکل بینی می‌گویند نام خود را بدست خط خود درکتابهای خود نوشته. الحق از سیاق سلیقه و فضل مشارالیه بنده را بی‌نهایت ارادت دست داد. بعد ازگفتگوی دو ساعت نشسته و بعد از آن وداع کرده به‌منزل خود برآمد.

روز یکشنبه مطابق ۲۳ اکتوبر بعد از ناهار استماع افتاد که در حوالی ما

کلیسیای مسمی بیوتی تریان یعنی موحدین سلسله هستند که مطلقاً قابل به‌تثلیث نیستند. حضرت عیسی را پیغمبری دانسته که‌مبعوث به‌پیغمبری گردیده‌بعد از فوت بایدخدا را پرستید وبس. و در هریک از بلاد انگلند جمعیت بسیاری به‌این طریقه قایلند بلکه بیشتر اهالی با مدرك انگلند علی‌الظاهر قابل به‌تثلیث هستند و قلباً موحوند. و بینی‌بین‌الله بنده باهیچکس که مدرکی دارد ودرآنولایت صحبت نداشتم که خود اقرار کند که موحد نیست. بالجمله ما را میل به‌دیدن کلیسیای آنها شد، رفتیم. در یکی از حجرات کلیسیا نشسته اتفاقاً حجرهٔ مزبور متعلق به‌کشیش کلیسیا بود کشیش مزبور مسمی به‌مستر روبود. مشارالیه بربالای منبر رفته، بوعظ مردم مشغول گردیده، زن و دختر او در حجرهٔ مربوره داخل شده، بعد از استماع وعظ و خواندن زبور حضرت داود علیه‌السلام واتمام وعظ، هرکس از پی کار خود رفته کشیش‌مزبور نزدیک به‌ما آمده، تعارفی به‌عمل آورده. چون اطلاع بهمرسانیده که ما ازسلسلهٔ ناخیهٔ[1] محمد (ص) هستیم میل تامی به‌ما رسانیدهٔ که وجه مناسبتی میانهٔ او وما بود. بالجمله نام منزل ما را گرفته و به همراه ما به‌منزل آمده و بعد از تعارفات رفت. وچون هنگام بیرون آمدن ازکلاسیستر مس بلچ‌لی شرحی به‌مستر هتلینگ ومستر اسناك نام نوشته که درآن ولاما را رهبری کرده باشند، مسترهتلیگ را به‌خانهٔ خود برده. سوار گاری او شدیم و عازم همبری جایی چهار میل راه فاصله برستل خانه مستر اسناك گردیده. در یک میل فاصلهٔ از برستل، جاییست کیلفتن می‌نامند. الحق جای مربور دربالای بلندی واقع شده، روح خوبی دارد. از آنجا درکنارهٔ رود آثی که کشتیان از دریا اجناس را داخل به‌شهر برستل می کنند گذشته وارد به‌خانهٔ مستر اسناك گردیده. مشارالیه مردی بود متمول. به‌امر تجارت مشغول می‌باشد و خانهٔ درنهایت خوبی داشت شب درآنجا مانده روز دوشنبه مطابق ۲٤ اکتوبر نهار در خانهٔ مستر اسناك خورده. الحق مشارالیه و زن او منتهای محبت نسبت به‌ما مرعی داشته بعد از آن از آنجا به خانهٔ مستر هرفرد مرد تاجر متمول رفته. خانهٔ ملوکانه داشت. الحق اطاق و تصاویر و و اسباب خانه و باغ و فضای خانهٔ او راکمتر جایی دیده‌ام بعد از ملاحظهٔ آنجا سوار گاری و مراجعت به‌برستل نموده. به‌کلیسیای بزرگی که آنرا کشیدرل می‌گویند

---

۱. ناخیه = سربلند.

رفته و بعد از آن به‌منزل خود مراجعت کرده شب در خانهٔ داکتر ریچرد نامی‌طبیب بزرگ دارالشفا مهمان بوده بعد از شام جمعی از مرد وزن به‌چای خوردن آمده و قهوه خورده. یکساعت قبل از نصف شب به‌منزل خود برگشته.

روز سه‌شنبه ۲۵ اکتوبر —داکتر کرینستر یکی ازکشیشان موحدین وعدهٔ ناهار از ما خواسته بود. در منزل او ناهار کرده بعد از آن به‌همراه مستررو به‌دیدن تجارتخانه رفته. جایی است که تجار در آنجا جمع شده چند اطاق بزرگی بود که تجاران بسیاری درآنجا جمع شده معاملات خود را رتق وفتق می‌کنند. و بعد از آن به دیدن شیشه گر خانه رفته درنهایت‌بزرگی دستگاهی بود.چرخی ساخته بودند که یکصد وپنجاه نفر تنها به‌شغل بریدن شیشه مشغول هستند. بزرگ شیشه‌گرخانه مردی خوب وخوش طور بوده منتهای سعی را نموده که هرچیز را از دستگاه خود نموده باشد. و بعد از آن به کارخانهٔ صابون سازی رفته. دستگاهی در نهایت بزرگی بود. و از آنجا به‌دیدن دارالشفا رفته، دارالشفای مزبور هرساله دویست هزارتومان خرج دارد. وکلا از مردم صاحب خیر وجه مزبور وصول می‌شود. الحق بنای خوبی بود و همیشه زیاده از دویست نفر ناخوش در آن هستند. و اطبا به‌معالجهٔ آنها مشغول و دوا و غذا و خدمه و رخوت جهت بیماران حاضر است.

و از جمله بناهای خیر آنولاست مکانی است که کوران که از بطن مادرکور متولد شده‌اند در آنجا جمع شده زنبیل بافی‌می‌کنند. از دختری زنبیل باف کور پرسیدم که چند سال است که کوری جواب داد که از اول تولد کور هستم. زنبیلی که می‌بافت سه رنگ بود. از هرکدام از رنگها را به‌محض لمس تشخیص از یکدیگر می‌دارد و بعد از آن می‌بافت. بعد از ملاحظهٔ آنجا به‌منزل برگشته. در آنجا برگشته و به‌منزل خود آمده.

روز چهارشنبه ۲٦ اکتوبر —در منزل داکتر دینار یکی از اطبای دارالشفا رفته. جای او درکرمانت در بالای کیلفتن پست جایی است[1] در نهایت خوبی و صفا. در خانهٔ مشارالیه ناهارکرده و بعد از آن به همراه زن داکتر دینار به‌دیدن هوتل کیلفتن رفته. خانه‌ایست در نهایت بزرگی و خوبی و پر اسباب مثل آشپزخانه ایست. در هنگام تابستان که مردم به‌اینجا آمده بسیاری از مردم در آنجا ساکن

---

۱. یعنی در دره یا گودی واقع شده است.

می‌شوند. بعد از ملاحظهٔ آنجا به‌خانهٔ مسترول نامی که موحد و یا یوتی تاریان‌رفته مشارالیه ده دختر داشت. هر کدام بساز ونوای مشغول بوده بعد از گفتگو به‌خانهٔ خود برگشته پنجساعت از ظهر گذشته در منزل مستر هتلینگ شام کرده، مایار و یا حاکم برستل در آنجا شام خورده و چای خورده شطرنج باخته. مایار مزبور وعده ما را خواسته که فردای آنروز در خانهٔ او شام خوردیم. بعد از آن به‌منزل خود برگشته.

روز پنجشنبه ۲۷ اکتوبر در منزل داکتر کارپنز ناهار کرده مشارالیه وسایر یوتی تریان منتهای محبت بعمل آورده و به‌هر کدام ما چند جلد کتاب به‌رسم یادگار داده و بعد از آن به‌همراه مشارالیه به‌دیدن چینی گرخانه رفته وآهنگرخانه رفته. بالفعل کشتی‌بزرگی از آهن‌می‌سازند که زنجیر بجای بندآن بسته و جون ازینگی دنیا کشتی به‌آنجا آمده است که بدون چادر، مطلقاً از بخار می‌رود، خواه باد خوب باشد و خواه بد. و بالفعل نیز در آنجا کشتی میسازند که همهٔ آن از آهن است. لنگر آن بزرگترین لنگرهاییست که در کل دنیا ساخته شده. آنجا را دیده بعد از آن به دستگاه جولایی رفته. کرباس کشتی که هشت زرع عرض آنست بالفعل در آنجا می‌بافند. بعد از دیدن کارخانهٔ مزبور، به‌منزل مستر مایار حاکم برستل رفته شام خورده. بعد از آن به‌منزل دیگر رفته که چای می‌خورند. چون مشارالیه از جملهٔ بزرگان آنولا است، جمعی کثیر از مرد وزن نجبای آن ولا را وعدهٔ چای خواسته از آنجمله لارد کانوبل وزن او لیدی کان‌ویل بود. معزی‌الیه لارد ادمرال است و بزرگ کشیشان متوقف برستل است. معزی الیه مردی نجیب بود. وعدهٔ بنده را خواست که اگر در تابستان آینده در آنولایت باشیم، در اسکاتلند به‌خانهٔ او رفته. لیدی کانویل نیز در اینخصوص فرموده. اگر چه‌نه بنده‌را امید زندگی الی تابستان آینده بود و نه معلوم می‌شود که گذار بنده به‌آنجا افتد، لکن بنده را بی‌نهایت از از الطاف خود ممنون ساخت. سوای آنها جمعی از دختران وپسران خوش‌آواز بوده، ساز و نوازی باخته، الی دوساعت قبل از نصف‌شب در آنجا بوده بعد از آن سوار گاری شده به‌منزل خود رفته خوابیده.

روز جمعه ۲۸ اکتوبر از برستل گاری گرفته که به‌باث رفته و از آنجا به‌لندن رویم. در هنگام ظهر از برستل بیرون آمده در کوچ که نشستیم نوشتهٔ از عالیشأن

میرزارضا به‌ما رسید که اگر هرکار و شغلی دارید، بزودی آمده باشید که روانه هستیم. چون از تمهید مقدمه ما را اطلاعی نیست نمی‌دانم مقصود ازین نوشته چه بوده است. بالجمله کوچ را گرفته عازم به‌شهرباث شدیم. سه‌ساعت از ظهر گذشته رسیدیم و در مهمانخانه منزل کردیم. از برستل الی باث دوازده فرسنگ است. در هنگامی که وارد به‌باث شدیم، مستر استرجی نام، شخص انگریزی که در نوزده سال قبل از این به‌همراه سرجان مالکم به‌ایران آمده بود ملاقات کردیم. مشارالیه در در زبان فارسی ماهر بود. بعد از صحبت مستر تری ویلین پسر سرجان ویلین برونت شخص کشیش کلیسیای همبری را دیده به‌همراه او به‌سیر شهر رفته. شب در خانهٔ سرجان تری ویلین رفته معزی‌الیه مردی بود از نجبا. دردکمری عارض او شده مجموع اطبای انگلند از علاج آن عاجز شده مدت دوازده سال است که مطلقاً نمی‌تواند راه رود وشب وروز درجای خود نشسته چون مرد صاحب مال با با آبروی بزرگ زاده‌ایست مردم را از دیدن او بی‌نهایت فرحی دست داد. مردی هشتاد ساله در نهایت آداب دانی باما گفتگوی کرده و از هرجا سؤالی نموده و بعد از آن به‌شام رفته بعد مراجعت به‌منزل خود نمود.

روز شنبه ۲۹ اکتبر—در خانه داکتر پرسول ناهار خورده وبعد از آن به همراه برادر مشارالیه به‌دیدن کرسینت رفته واسکوریست در میانه شهر. آنجا را دیده و بعد از آن به‌سرنی‌گاردن رفته. باغی است در نهایت خوبی وصفا. متعلق به‌عامهٔ مردم است و عصرها زنان و مردان شهر به‌آنجا می‌روند. و بعد از آن به‌همراه استرجی به‌تماشاخانه رفته. چون در آن هنگام به‌علت فوت زن پادشاه، تماشاخانه‌ها بسته است، استادان تماشاخانه‌ها به‌همراه مستر استرجی ما را داخل به‌آنجا کرده، از اول الی آخر آنچه در آنجا کارمی کردند به‌ما نشان داده بعد از آن به‌کلیسیای بزرگ مسمی به،آبی رفته گویند درعهد هنری هفتم پادشاه انگلند او را بنیاد کرده‌اند. و از آنجا به‌منزل برگشته شام خوردیم.

روز یکشنبه ۳۰ اکتوبر—به‌کلیسیای موحدین ونا یوتی‌تریان رفته بعد از آن در خانهٔ مستر هسنت[1] کشیش موحدین رفته شام خورده مراجعت به‌خانهٔ داکتر کیپ، شخصی طبیب نموده. بعد از آن به‌همراه پسر مشارالیه به‌کرسینت رفته. کرسینت جاییست مثل نصف دایره. خانه‌هایی که در آنجا است همه سنگ در

نهایت لطافت و خوبی ساخته‌اند و مردم در روزها علی‌الخصوص روزهای یکشنبه از زن ومرد جمع شده راه می‌روند. جمعیت بسیاری بود. بعد از آن به‌همراه میرزا جعفر به‌دیدن سرجان تری‌ویلین رفته. گفتیم ارادهٔ رفتن به‌لندن داریم گفت بهتر آنست که از راه ویندراز رفته دو روز دیگر زن پادشاه را دفن می کنند، جنازهٔ او را هنگام دفن کردن مشارالیها دیده، خالی از سیری نیست. و چون پسر او کشیش همبری بود، شرحی به کشیش کلیسیای ویندزار نوشته که اگر تواند ما را داخل به کلیسیای مزبور نموده که هنگام دفن کردن مشارالیها در آنجا حضور داشته باشیم مراسلهٔ مزبور را نوشته به‌میرزا جعفر داد و بامعزی‌الیه وداع نموده به‌منزل رفته.

روز دوشنبه غره نوانبر در منزل داکتر پرسول ناهار خورده و شب در منزل داکتر کیپ شام خورده. بعد به‌منزل خود آمده عازم بودیم.

اما شهر باث شهریست از محال سمرست‌ثیر. یکصدونه میل فاصله به‌لندن دارد. وجه تسمیهٔ آن اینست که ازقدیم الایام الی حال آب گرمی دارد که به‌جهت دفع امراض نافع است و هرکرا ناخوشی دارد در آنجا رفته خوب می‌شود. وبه‌این سبب از هر بلاد انگلند مردم به‌آنولا آمده هنگام تابستان می‌مانند. و از آب گرم مزبور، شش حمام ساخته‌اند. آب حمامهای مزبور از زمین می‌روید. زنان ومردان مردان بایکدیگر در یکجا به‌حمام می‌روند واز برای آنکه چندان قباحتی نباشد، زنان پیراهنی پوشیده که همهٔ اعضای آنها را می‌پوشد. وتماشاخانهٔ بزرگ قشنگی دارد. وسوای آن دواطاق بزرگ دارد محض از برای مردم شهر که در آنجا رقص می‌دهند و مهمانی می کنند. وهمهٔ شهر را با سنگ سفید ساخته‌اند سنگ آن در هنگامیکه ازکوه می‌آورند نرم است به‌حدی که با تیشه مثل چوب آنها را بهر ترکیب که‌می‌خواهند می‌تراشند. همه کوچه‌ها و خانه‌ها را به‌قرینه ساخته‌اند و فرش کوچه‌ها همه از سنگ است. تا به‌حال شهر به‌این خوبی بجز شهر پطرپورغ به‌نظر بنده نرسیده است. اسکوری دارد در نهایت خوبی و صفا مسمی به کوئین اسکور. دورهٔ آن خانه‌های قشنگ با سنگ و قرینه بایکدیگر ساخته‌اند. وبجز آن جای دوری دیگرنست که آنرا سرکس می‌گویند. وآنرا نیز از سنگ ساخته‌اند. و دورهٔ آن خانه‌ها باقرینه است. و در میانه سرکس مزبوره حوض بزرگی است که آب آن از بیرون شهر داخل به‌حوض مزبور می‌شود و از آنجا به‌همهٔ شهر قسمت می‌شود.

دوکرسنت دارد یکی بالا ودیگری پایین. هرکدام به‌ترکیب نصف دایره است. اطراف کرسنتهای مزبور خانه‌ها هست، همه به‌یک قرار. عصرها مردم در آنجاآمده راه می‌روند. یک دارالشفا دارد که همه مردم بیماران غربا را در آنجا برده معالجه می کنند وقاعده‌ایست کلی که اهالی شهر مطلقاً داخل به‌دارالشفای مزبور نمی کنند. به‌علت اینکه اهالی شهر خود می‌توانند طبیب وغذا ودوا برای خود پیدا کنند. و اگر بیماران اهل شهر را داخل به‌دارالشفای مزبور کنند، جای بیماران غربا در آن نمی‌شود. یکصد قدم طول آن، نود قدم بلندی آنست. و چند طبقه است. یکصد و پنجاه ناخوش مستمراً داخل دارالشفا می‌ماند. بجز آن دارالشفا چند دارالشفای کوچک دیگر دارد که اهالی شهر هرکس فقیر است و قادر به‌تحصیل غذا و دوانیست درآنجا رفته همه‌چیز برای مداوای او حاضر است.

چند مکتبخانهٔ عام است که آنرا چرتی اسکول می‌گویند. اطفال فقرا را به طریقی که درلندن متوجه می‌شوند درآنجا تربیت می‌دهند. و نیز چند خانه‌ایست که پیرمردان وپیرزنان فقرا واشخاص ناقص الاعضاء که قادر به‌تحصیل معاش نه، درآن خانه‌ها برده نان ولباس و مکان خوابیده به‌آنها می‌دهند. یعنی مادام حیات.

وکتابخانهٔ عظیمی است که هرکس به‌آنجا رود هرکتاب بخواهد گرفته می‌خواند. یک کثیدرل بررگ در نهایت خوبی دارد وبجز آن چهار کلیسیای بزرگ به‌جهت عبادت مردم دارد وسوای آنها چند چپل به‌جهت عبادت سایر فرق‌ساخته‌اند که موافق قاعدهٔ خود درآنجاها رفته عبادت می کنند. رود ایوان از میانهٔ شهر می‌گذرد. در بعضی جاها از زیرکوچه‌ها می‌گذرد. وکسی نمی‌داند که آیا رودی در آنجا هست یا نه. رود مزیور به‌حدی بزرگ است که کشتی در بالای آن کار می کند. چندین پل به‌جهت عبور مردم درآن ساخته‌اند. قهوه‌خانه و مهمانخانهٔ بسیاری‌دارد. و بازاری در نهایت صفا دارد و دکانهای آن در نهایت پاکیزگی است. کوچ مطلقاً ندارد. هرکس دولتمند است وقادر به‌نگاهداشتن گاری است خودگاری دارد یکی پیش مردم را درچپر مزبور گذارده. اگر از نیم میل زیاد نرود شش پول سیاه‌می‌دهد موازی چهار هزار وپانصد درب خانه دارد. وجمعیت باث سی‌وپنجهزار نفر می‌شود. یکنفر ما یار ویا حاکم دارد. و هشت نفرالدرمن ویا کدخدا. و بیست وچهار نفر کوتسلر که کلا به‌رتق وفتق امور شهر می‌پردازند ودو نفر ممبر ویا وکیل شهر را

از باث به لندن می‌فرستند که بامور شهر رسیده، وکیل آنها شود.

روز سه‌شنبه ۲ نوانبر دو ساعت بعد از نصف شب از باث روانهٔ ویندزار شده هنگام صبح در یکی از قهوه‌خانه‌ها به‌جهت ناهار پیاده شدیم. چون زیاده از پانزده دقیقه هیچکس اذن ندارد که در ناهار ماند و هرکس زیاده ماند. کوچ او را گذارده می‌رود. بنده ساعت خودم را از کمر بیرون آورده که ملاحظهٔ وقت را کنم. بعد از شخص کوچ به‌آن تعجیل نموده که به‌زودی رویم. هنگام رفتن ساعت طلای خود را به‌جا گذارده. به‌فاصلهٔ سه میل اطلاع بهمرسانیده که ساعت را گذارده‌ام. چون کوچ مزبور به کمال تعجیل می‌رفت و فرضاً اگر پتجاه تومان به‌آن داده جرأت مراجعت نمی‌کند و نه دقیقهٔ آنجا تأمل می‌نمود. بنده را یقین شد که ساعت مزبور هرگز به‌دست نمی‌آید. بالجمله بعد از اینکه ده میل راه از قهوه‌خانهٔ مزبور دور شده، اسبها را عوض کردند. هنگام عوض کردن اسبان، به کوچ بان مراتب را اظهار نمود مشارالیه گفت، مطلقاً عیبی ندارد البته فردا ساعت شما را خواهند آورد در آنجا. هرکس این صفحه را مطالعه کند، دیانت امانت داری انگریزی را می‌فهمد که به‌چه مرتبه است. شخص کوچ بانی دیگر از آنجا به‌سمت باث می‌رفت و نوبت او این بود که فردای آنروز دروبند زار می‌رسد. کوچ بان ما به‌او سفارش نمود که فردا ساعت بنده را آورده باشد. مشارالیه رفته و ما به‌منزل خود رفتیم. فردای آنروز به‌وقت معین ساعت مزبور را کوچ‌بان آورده و بنده قدری وجه به‌او دادم. بالجمله نوکر قهوه‌خانه ساعتی که چهل اشرفی با جاقلو قیمت داشت طمع نکرده. اگر پس نمی‌داد، نه بنده ساعت را به‌دست او سپرده بودم و نه سخن حسابی به‌او داشتم و نه احدی می‌توانست ساعت مزبور را از او پس بگیرد، این معنی پر ظاهر است که بجز پاك بازی و راستی شخص قهوه‌چی چیزی دیگر باعث پس دادن ساعت مزبوره نبود. خلاصه در شش ساعت از ظهر گذشته به‌قهوه‌خانه قریب دو میلی ویندزار توقف نموده رختخواب بسیار بدی گرفتیم. به‌علت اینکه مردم از اطراف بلاد در اینجا آمده که تشییع جنازهٔ زن پادشاه را کرده باشند. و و اجرت هر رختخواب یکعدد اشرفی با جاقلو است. اگر وقت دیگر بود، دوازده رختخواب یک اشرفی بود. از باث الی قهوه‌خانه هشتادوهفت میل است.

روز چهارشنبه سیم شهر (۱) هنگام صبح ناهارکرده، بعد از آن به‌دیدن سر ولیم هر شل شخص منجم بزرگ انگلند رفته معزی الیه از اهالی جرمنی است. پادشاه هذه‌العصر دوربینی ساخته است یعنی به‌حمایت سر ولیم هرشل مزبور و اخراجات آن را جارج ثالث کرده. دوربین مزبور چهل پاطول دارد و سه پا عرض آن، که عبارت از سیزده زرع طول و یکزرع دهنهٔ آن است.

در سال ۱۷۸۱ سر ولیم مذکور، سیاره‌ای پیدا کرده است نام آن را جارجم سیدس گذارده. ستارهٔ مزبور دورهٔ فلکی را در هشتادودو سال یک دفعه طی می‌کند. و بعد مسافت او به‌زمین دو مقابل زحل است. و با چشم بدون دوربین ستارهٔ مزبور دیده نمی‌شود. داکتر کری کری شرحی در اینخصوص به‌سر ولیم‌هرشل نوشته و خواهشمند شده که دوربین مزبور را به‌مانشان داده باشد. در درب خانه سر ولیم، نوشته داکتر کری کری را به‌نزد سرولیم فرستاده معزی‌الیه به‌محض خواندن نوشتهٔ مذکوره، پسر خود را بدرب خانه فرستاده، ما را داخل به‌اندرون کرده. عمه‌ای دارد که مشارالیها نیز مهارت تامی در نجوم دارد پیدا کرده. مشارالیها با زن سرولیم نزدیک به‌ما آمده تعارفات چند بجا آورده و بعد از آن سر ولیم آمده، پیرمردی لرزان و خیزان، تعارفی کرده و با ما گفتگو کرده و عذر از ما خواست که به‌علت پیری همراهی به‌شما نمی‌توانم کنم پسر من به همراه شما خواهد آمد و آنچه لازمه است از نشان دادن دوربین و تحقیقات نجوم به‌شما حالی می‌کند و خود به‌خلوت خرامید و ما شکر گذار احسان او شدیم. و به همراه پسر سرولیم به‌دیدن دوربین مزبور رفته. مثل منجنیق چرخ بلندی ساخته، دوربین مذکوره را در آن بسته و دوربین دیگر که از آن کوچکتر است ساخته. بعد از ملاحظهٔ دوربینها از پسر سرولیم جدا شدیم. بعد از خروج از آنجا داخل به‌ویندر از شده، نوشتهٔ پسر سرجان‌تری ویلین را به‌دست گرفته از شخصی سؤال خانهٔ کشیش ویند زارکرده، درب خانهٔ او را کوبیده، نوکر آمده جواب داد که مشارالیه درخانه‌نیست.

میرزا جعفر نوشتهٔ مزبور را در خانهٔ او گذارده، به‌او گفت وقت ظهر بنده به اینجا خواهم آمد هرچه جواب به‌تو دهد بنده را خبردار کن و بعد از آن به‌همراه یکدیگر به‌مهمانخانه‌ها رفته و بعد از آن مراجعت به‌درب کلیسا نموده اتفاقاً

---

۱. بقرینه باید سوم نوامبر باشد.

خانهٔ کشیش مزبور در عقب کلیسا بود و در آنوقت چند نفر سر باز درب کلیسا را گرفته ما را مانع از دخول شده، ما هم مأیوس گشته. هنگام مراجعت شخصی میرزا جعفر را دیده داخل به‌دکانی کرده، اتفاقاً شخص دیگری به‌دکاندار گفته بود که یکنفر شخص غریب دو کاغذ رخصت نامه به‌تو خواهد داد و میرزاجعفر را شخص غریب معهودی دانسته، نوع غریبی رو داده، ما خودم هم به‌طلب کاغذ رخصت نامه رفته‌ایم و دیگری از ما رخصت نامه می‌خواهد. بنده می‌خواستم با او به‌رسم طعنه حرفی بزنم میرزاجعفر بنده را مانع گشته خود به‌او گفت اگر آدمی به‌عقب کشیش این کلیسیا فرستی جواب آن را به‌تو خواهم داد. دکاندار مزبور آدمی به عقب کشیش فرستاده اتفاقاً دور روز قبل از رفقای میرزا جعفر طبیب شرحی به کشیش مزبور نوشته که رخصت نامه از برای میرزا جعفر فرستد و کشیش مزبور در این روز به‌هزار زحمت یکرخصت نامه پیدا کرده و چون در کاغذ پسر سرجان‌ـ تری ویلین نام میرزا جعفر مذکور افتاده چنین یافته بود که میرزا طبیب همین است. بعد از اینکه آدم دکاندار به‌خانهٔ کشیش رفته، مشارالیه خود به‌دکانی که ما بودیم آمده، رخصت نامه را به‌دست میرزا جعفر داده و ما را به‌صحن کلیسا برده از ما عذر خواست که او را مقدور نیست که رخصت نامهٔ دیگر پیدا کند، باید یک نفر از ما بیرون بماند و دیگری داخل به کلیسیا شود. میرزا جعفر داخل به کلیسا شده لکن هشت ساعت ازظهر گذشته وقتی بود که جنازهٔ زن پادشاه را داخل می‌کردند، اولا بنده رخصت نامه را به‌دست گرفته داخل به کلیسیا شدم. کلیسیای بزرگی در نهایت قشنگی است که هر کدام از پادشاهان و منسوبان او را فوت در رسد در این کلیسا دفن می‌کنند. در این روز درب و دیوار و سقف کلیسیای مزبوره را سیاه پوش کرده، فرش سیاهی در زمین انداخته. در کلیسیای مزبور نشان هریک از بزرگان انگلند را در بالای علمها نصب کرده، در اطراف کلیسیا آویخته‌اند. در میانهٔ صحن کلیسیا دخمه ایست که هر مرده را در صندوقی گذارده را به‌بلغار پیچیده در دخمهٔ مزبور باز بود. چهار صورت بزرگ در چهار گوشهٔ کلیسیا در روی شیشهٔ نقش کرده بودند که در عمر خود چنین صورت ندیده بودم. ازکلیسیای مزبور بیرون آمده از درب کلیسا الی درب صحن کوچه از تخته تازه ساخته‌اند. و اطراف کوچه ها را شمع نصب کرده بالای آن را پوشیده و کلا نیز آن کوچه را سیاه

کرده‌اند. بنده در بالای بام صحن جایی به‌مد نظر آورده که در آنجا مانم و در چهارساعت بعد ازظهر به‌منزل خود رفته شام خورده و مراجعت به کلیسیا کرده.

در صحن کلیسیا مستر هریس نامی را که بزرگ خانهٔ فراموشان بود و بنده را بدو مرتبه از مراتب مزبوره رسانیده مرا دیده مذکور ساخته که یکهفتهٔ دیگر عازم به‌ایران هستید و فردا فراموشخانه باز است اگر فردا شب خود را به‌آنجا رسانیدی مرتبهٔ استادی را به‌تو می‌دهم و اگر نه ناقص به‌ایران می‌روی. خواستم زیاده در خصوص رفتن صحبت کنم فرصت نشد. اگر چه در ویندزار محل نشیمن پادشاهی است و پادشاه هذه‌العصر در اینجا توطن دارد و خانه‌های پادشاهی را دیدن از برای همچو منی غریب واجب بود لیکن یکی به‌ملاحظهٔ فراموشخانه و دیگری اینکه مشارالیه می‌گوید باید هفتهٔ دیگر عازم ایران شویم مصمم به‌این شدم که فردا صبح عازم لندن شوم. بعد از آن شخصی از اهالی شرع که با میرزا جعفر آشنایی داشت ملاقات کرده سؤال نمود که رخصت نامه در دست دارید گفت زیاده از یکی نداریم گفت مرا فکری به‌خاطر می‌رسد غریبه که تا به‌حال عهدی نکرده که در رخصت نامهٔ شما نوشته‌اند که حامل این نوشته را گذارند داخل به کلیسیا شود و به‌قاعدهٔ انگیزی، هر مفرد را که میخواهند جمع درآورند، حرف‌سین در آخر آن گذارده، اگر حامل است حاملین می‌شود. من می‌توانم که رخصت نامهٔ شما را جمع کنم، یعنی شامل به‌هر دو باشد. یک حرف سینی در آخر آن زاید کرده، هشت ساعت از ظهر گذشته خود به‌همراه ما آمده اسم ما را نجبای ایرانی برده و خود را مترجم ما به‌قلم داده بعلاوه اینکه چاره کرده که مرا داخل به کلیسیا نمود، خود نیز داخل شده. در بالاخانه در پهلوی ارغنون کلیسیا جایی خوب پیدا کرده و بعد از آن شروع به‌آمدن مردم و اهالی تشییع جنازه شد. اولا افیسران بسیاری، هر کدام دستمالهای سیاه به‌دست پیچیده داخل کلیسیا شدند. و بعد از آن اعیان و بزرگان انگلند لباس سیاه در بر و جنازهٔ مزبوره را به‌دوش کشیده در نهایت آرام آمده و هر کدام بجز خوانین واعزه شمع سیاهی در دست داشته و بعد از آن پرنس‌ریجنت که در معنی پادشاه این وقت است با هفت نفر برادر و چندین نفر دوک و بزرگان آمده و زنان بسیاری همه لباس سیاه در بر تخمیناً سه هزار نفر در آنجا جمع بوده جنازهٔ مزبوره را در دم دخمه آورده، ارچ بیشاپ کنتر بری و سایر بیشاپها

وکشیشان بسیاری حضور داشته هرکس به‌آواز حزین خوانده و خواندن اهالی کلیسیا با رقت، حضار را نیز رقتی دست داده، بعد از دو ساعت مشارالیها را در دخمه گذارده، هرکس از پی کار خود رفت و ما هم ازکلیسا بیرون و نیم‌ساعت از نصف شب گذشته وارد به‌منزل شدیم.

و اما شهر ویندزار، شهرکی است و قلعهٔ آن در بالای بلندی واقعست که همه شهر را می‌بیند. یکهزارو یکصد درب خانه دارد و شش‌هزار نفر جمعیت دارد. دو نفر وکیل به‌مشورتخانه می‌فرستند. ویندزار محل نشیمن سلاطین است. و بالفعل پادشاه هذالعصر و دختران او در این مکان توقف دارند. چون پادشاه مجهول است، اطاقی دارد، دیوار و فرش آنرا مخمل پوش کرده‌اند که به‌پادشاه، در و دیوار ضرر نرساند. به‌علت اینکه چشم او نمی‌بیند یک نفر از دختران پادشاه خود متوجه اوست. و حکیم بزرگ پادشاهی در هفته دو دفعه به‌دیدن او می‌رود. و چون بنده زیاده از این از اوضاع ویندزار معلوم نکردم زیاده هم چیزی قلمی نمی‌شود.

روز پنجشنبه ٤ نوامبر هنگام صبح از مهمانخانهٔ مزبور سوار شده دو ساعت از ظهر گذشته وارد به‌لندن گردید و چون روزی بود که بنده بایست داخل به فراموشخانه شوم یکساعت بعد از آن که سه ساعت از ظهر گذشته باشد داخل به فراموشخانه شده و هفت ساعت از ظهر گذشته بعد از شام از فراموشخانه بیرون رفته و شب همراه کوچ بولیج رفته میرزا رضا و میرزا جعفر را در آنجا دیده مذکورساختند که دوازده روز قبل شرحی از میرزا ابوالحسن خان رسیده به‌اینضمون که چون عالیجاه معزی‌الیه حسب‌الامر قدرقدر بندگان ظل اللهی مأمور است که از دارالخلافهٔ اسلامبول به‌نمسا رفته و از آنجا به‌ولایت فرانسه رفته و بعد از آن به انگلستان آمده باشد و مدت پنج ششماه آمدن معزی‌الیه طول خواهد کشید، و هنگام خروج از دارالسلطنهٔ تبریز، بندگان نواب اشرف والا روحی فداه نایب‌ـ السلطنةالعلیه، رقمی صدور فرموده که کمترینان را روانهٔ ایران سازد. لهذا خان معزی‌الیه رقم مزبور را به‌لندن فرستاده، شرحی هم به‌دولت انگریز نوشته که تدارك ما را دیده به‌زودی روانهٔ ایران سازند و به‌عالیجاه قولونل خان نیز رقیمه از بندگان قائم مقام رسیده که ما را برگردانند و معزی‌الیه حسب‌الفر مودهٔ دولت انگریز در تهیهٔ تدارك سفر ما گردیده کشتی دیده که ما روانه شویم. داکترکری کری،

عالیجاه سرگوراوزلی را دیده و گفتگو نموده و تحصیل ماها همه ناتمام است و قطع نظر از آن زمستان در پیش است و هیچ تدارك ما درست نیست. بالجمله قولونل خان سیاههٔ تدارك ما را به‌دولت انگریز نموده به‌قدر یکهزاروپانصد تومان می‌شده. گویا ثقل تدارك سبب عدم فرستادن ما شده و سرگور اوزلی نیز با کارگذاران دولت انگریز گفتگو کرده که الی ورود میرزا ابوالحسن خان ما را گذارد که در اینولایت ماند. بعد از ورود معزی‌الیه اگر فی‌الحقیقه بندگان ایلچی خود صلاح داند که ما بمانیم، یعنی یکسال دیگر، فبها والا هنگام تابستان کشتی در نهایت سهولت می‌تواند به‌اسلامبول رود و از آنجا نیز می‌توانیم به‌آسانی خود را به‌ایران رسانیم و از اینقرار دولت انگربز حکمی به‌قولونل خان فرستاده که الی ششماه دیگر، الی ورود ابولحسن ما را گذارند در اینولایت توقف کنیم. بعد از استماع اینگونه سخنان از میرزا رضا و داکتر کری کری بنده را یقین شد که رفتن ما را به‌ایران جزم است. با خود اندیشه نمودم که بجز تحصیل اگر توانم چیزی از اینولایت به‌ایران برم که به کار دولت علیه آید، شاید خوب باشد. و مدتها بود که خیال بردن چاپ و صنعت با سمه در سر من افتاده بود. چند روز بعد از آن به‌لندن رفته قولونل خان را دیده کیفیت را به‌او حالی کردم. این مطلب را پسندیده و بعد از آن مستر دانی نامی که اوستاد چاپ ساز است، یعنی مختص به‌آنست که انجیل را در زبان فارسی و هندی و سریانی و عربی و سایر زبانهای غریبه چاپ می‌زنند دیده هر روزه دو ساعت بنده در کارخانهٔ او رفته من اوله الی آخره چاپ را آموزد. و بعد از آن، خانه در حوالی کارخانهٔ او دیده، اطاق نشیمن و اطاق خواب و اطاق به‌جهت معلم فرانسه طی کرده، مستر بالفور که در زبان فرانسه مهارت تامی داشته دیده که الی ورود ایلچی ما، در منزل من شب و روز مانده خوراك و غیره‌او در پیش بنده باشد و اجرت هفتگی به‌او طی کرده مشارالیه در نزد من بماند. وهمهٔ این امور را از قولونل خان شور کرده مشارالیه پسند نموده بعد از آن از ولیج حرکت نموده روانهٔ لندن شده. در لندن در سالنو بری استریت منزل گزین و در پنج‌ساعت قبل ازظهر از خواب بر خاسته الی دو ساعت قبل‌ازظهر در نزد مستربالفور زبان فرانسه خوانده و بعد از ناهار مجدداً درس خود را خوانده و بعد از آن الی دوساعت بعد ازظهر کتاب دیگر فرانسیس خوانده و بعد لباس انگریزی در بر کرده به‌منزل

استاد چاپ زن رفته الی چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته در کار خانهٔ چاپ سازی مانده و بعد از آن به‌یکی از مهمانخانه‌ها شام خورده به‌منزل برگشته بعضی از تواریخ روم وگریک و روس و ترکی و ایران و داستانها به‌زبان انگریزی خوانده و صفحه‌ای از فرانسه ترجمه به‌زبان انگریز نوشته.

روز یکشنبه‌ها که روز تعطیل است درس نخوانده و یکشب در هفته به مهمانی یا به‌تماشاخانه رفته. هرکس در میانهٔ هفته بنده را وعده می‌خواست عذر می‌آوردم بالجمله همه روزه مستمراً درس می‌خواندم و به‌چاپخانه می‌رفتم. مستر با لفور هم به‌تدریج با عالیجاه قولونل خان خصوصیت بهمرسانیده. بلاخره معلوم شد که در دوسال قبل شخصی شیطان از قول بنده سخن چینی بسیاری در نزد قولونل خان کرده بود. مستر بالفور به‌بنده گفته و بنده خود با او گفتگو کرده معلوم شد که بنده مطلقاً نه مایل به‌ضرر زدن مالی و جانی و آبروی او بوده‌ام و نه به کسی حرفی گفته و الحق سخن حسابی هم هرگز به‌بنده نداشته. بلکه به‌مستربالفور گفته بود که امر بر من مشتبه شده. بالجمله بنده مطلقاً تفاوت در رفتار خود نداده به همان نحو با او سلوك نموده مشغول به کار خود بودم.

و از جمله اشخاصی که بالفعل در لندن به‌دست ابن‌الوقتی قوم انگریز گرفتار شده شیخ محی‌الدین غلام حیدر است. مشارالیه از جمله اهالی و قوم هندو بوده، در ایام طفولیت به‌شرف اسلام مشرف و در خدمت نواب ایاز علیخان نواب بدنور آمده و مدتها در خدمت معزی‌الیه بوده، دختری از منسوبان نواب معزی‌الیه به عقد خود در آورده. در اوقاتی که نواب حیدر علی و بعد از آن تیبو سلطان و الی ملك دکن را با طایفهٔ انگریز نزاع بوده چون ملك بدنور از جمله توابع ملك‌دکن محسوب می‌شود نواب ایازالدوله از راه بیحقوقی به‌تیبو سلطان حق نمك او را فراموش کرده ملك مزبور را به‌دست طایفهٔ انگریز داده و خود خدمت کمپانی هند را ترجیح به‌ولی نعمت خود داده. سرداران قوم انگریز او را خطاب به‌شاهزادگی کرده. چهل هزار روپیه در ماهی مواجب به‌او قرار داد کرده و بعد از اینکه تیبو-سلطان را مقتول و ملك دکن را به‌حیطهٔ تصرف در آورده، ماهی چهارهزار روپیه قرار داد کرده و کاغذی به‌او داده که اولا او پشت در پشت مواجب مزبوره را هر-ماهه گرفته باشند. بعد از فوت او کمپانی هندوستان پسر او نواب فیاض علیخان را

به‌جای پدر نواب نموده و چهار هزار روپیه ماهیانه پدر او را دو هزار کرده و به تدریج بنای بدرفتاری با معزی‌الیه گذارده و در ماهه او را به‌هزار روپیه رسانیده. معزی‌الیه مبالغی مقروض شده چارهٔ او به‌جایی نرسیده نوشتجات فرمانفرمای هندرا، اقرار نامجات چهل‌سالهٔ کمپانی را نواب فیاض علیخان به‌دست شیخ محی‌الدین داده، شکایت نامچه از حضرات کمپانی هند به‌انگلند نوشته. شیخ مشارالیه مدتی است به‌اینولایت آمده و به‌علت اینکه صرفهٔ به‌قوم انگریز ندارد که دعوای او را شنوند، هیچکس متحمل او نمی‌شود. این است کار معزی‌الیه و به‌علت اینکه مشارالیه در اینوقت غریب است، با آنهمه امید، با شش نفر نوکر و یکنفر نویسنده نواب موصوف مسمی به‌میرافضل علی به‌اینولا آمده باخراجات بسیار، گاهی غمخوری او را می کنم و دمی به کار خود مشغول هستم مشارالیه مردی است زیرك و با آرام. دمی به‌دیدن من می‌آید و گاهی بنده او را دیدن می کردم و همه روزه به تحصیل مشغول بودم و به‌چاپخانه هم می‌روم. تا آنکه خبر ورود بندگان میرزا ابوالحسن خان در فرانسه رسیده و بنده عریضه مشعر بر اظهار عقیدت و شوق ادراك خدمت معزی‌الیه معروض و مصحوب نوشتجات سر گوراو زلی به‌ولایت فرانسه فرستاده منتظر ورود معزی‌الیه می‌بودیم.

بعد از یکماه به‌تاریخ ۱۰ اپرل خانه به‌جهت معظم‌الیه از دولت انگریزی معین کرده و هشت نفر نوکر و گاری سواری برای معزی‌الیه از دولت انگریز قرار داد کرده و مستر موریه که سابقاً ایلچی دولت ایران بود، مهماندار بندگان ایلچی قرار داد کرده. مستر موریه الی بندر دور که یکی از بنادر انگلند است رفته منتظر ورود خانه معزی‌الیه بوده.

در بیست‌وهفتم اپرل ۱۸۱۹ مطابق ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۲۳۰ هجری در هنگام عصر، هفت ساعت از ظهر گذشته بندگان ایلچی مزبور وارد به‌لندن و به‌خانهٔ معینی خود در چاریس استریت بر کلی اسکور منزل گزین و یازده ساعت از ظهر گذشته میرزا جعفر به‌منزل بنده مذکور ساخت که به‌دیدن بندگان ایلچی رفته فرمودند روز دیگر همهٔ حضرات ایرانی به‌هیأت اجتماع به‌خانهٔ معزی‌الیه رفته باشند. لهذا روز دیگر هنگام ظهر همگی به‌دولتخانهٔ ایلچی رفته بعد از ورود در خانهٔ معزی‌الیه تخمیناً به‌فاصلهٔ ده دقیقه در اطاق دیگر تشریف آورده ازهر کدام

سؤالی کرده فرمودند انشاءالله هر کدام در هر کار کامل هستند. بنده گفتم اگر یکسال زیاد بمانیم زیاده تحصیل کرده کامل می‌شویم و هر کدام علی‌قدر مراتبهم در تحصیل و خدمات مرجوعه به‌خود ساعی بودیم. بعد از آن هر کدام به‌منزل خود برگشته میرزا جعفر و میرزا رضا به‌ولیچ رفته و بنده در شهر مانده. چهار روز از آن گذشته روز غرهٔ شهر می‌مطابق سیم رجب، استاد محمد علی شرحی به‌بنده نوشته مشعر بر اینکه بندگان ایلچی فرموده‌اند فوراً باید عازم ایران شوید. بنده به‌خدمت معزی‌الیه رفته عرض کردم شما فرموده‌اید که باید به‌زودی روانه شویم فرمودند به حسب‌الحکم نایب السلطنه که بزودی مراجعت کنید. عرض کردم خواه کامل باشیم و خواه نباشیم فرمودند بلی مرا مطلق رجوعی به‌تکمیل شما نیست. بنده هیچ جواب نگفته مگر اینکه گفتم وقتی که حضرات رفقا عازم شوند بنده هم حاضر هستم می‌روم.

از آنجا بیرون آمده کیفیت را به‌میرزا رضا و میرزا جعفر نوشته، مشارالیهما به‌شهر آمده روز دیگر به‌دولتخانهٔ ایلچی رفتیم. اتفاقاً ایلچی الجیر که در این اوقات به‌ایلچی گری این ولا آمده بود به‌دیدن ایلچی ایران آمده و سرگوراوزلی نیز وارد به اطاق شده لمحهٔ گذشته، ایلچی تشریف آورده. بعد از اینکه همه جابجا نشسته، ما را حکم به‌نشستن نداده، میرزا جعفر و میرزا رضا و بنده از اطاق بیرون رفته، بنده به رفقا گفتم که هر کدام از جانب بنده وکیل هستید هرچه ایلچی حکم کند اگر شما قبول کنید بنده هم قبول دارم و خود به‌منزل بـرگشته. مشارالیهما سـاعتی توقف کرده، بعد از رفتن ایلچی الجیر به‌خدمت ایلچی رسیده گفته بودند که ماشنیده‌ایم شما حکم فرموده‌اید که عازم به‌ایران شویم، هنوز کتاب و اسباب از برای ماابتیاع نشده فرموده بودند من خود کتاب و اسباب از عقب شما خواهم فرستاد جواب داده بودند که مصارف اسباب را باید از اوستاد آموزیم و کتاب را خود انتخاب کرده باشیم. سر گوراوزلی تصدیق قول رفقا را نموده و مستر موریه نیز از سویی مصدق شده، بالاخره قرار داد چنین شده که سه‌ماه دیگر همگی در اینجا مانده، هر کدام کتاب و اسباب ضروری خود را ابتیاع نموده، بعد از آن عازم ایران شوند. میرزا-جعفر و میرزا رضا به‌ولیچ رفته که یکماه در آنجا یعنی در قورخانه ولیچ بعضی چیزهای ناتمام را تحصیل کرده و بعد از آن به‌چیتم رفته علم نقب و کار خندق را

آموخته بعد از آن به‌شهر آمده تدارك خود را به‌بینند و بنده به‌منزل خود رفته چون به‌استاد خود مستربالفور شرط کرده بودم که الی هنگام ورود ایلچی در نزد من بماند، به‌مدرسهٔ اکسفرد رفته. جوانی از اهالی فرانسه به‌واسطهٔ آقاحاجی‌بابا به جهت تعلیم فرانسه گرفته، مشارالیه هر روزه دو ساعت آمده بنده را درس داده.

تاریخ روز پنجشنبه ۱۸ شهرمی، ۲۱ شهر رجب—بندگان ایلچی با کمال استقلال به‌خدمت نواب پرنس ریجنت رفته شش گاری اسبه از سرکار به‌درب خانه معزی‌الیه آورده. گاری میرزامحمدعلی برادر او با نامهٔ بندگان همایون ظل‌اللهی در پیشاپیش می‌رفت و گاری دیگر تحفه‌ها و ارمغانهای شاهی را گذارده و گاری دیگر شش نفر از نوکران ایلچی و گاری دیگر خود ایلچی و مستر موریه و مستر جانس نام وایشک‌آقاسی. آنچه مذکور می‌شد یکی از گاریها از آنجا خالی برگشت. و از درب خانه ایلچی الی خانهٔ پرنس ریجنت همه راهها سربازان و سواره و افسران ایستاده، بند موسیقی در پیشاپیش با علم و طبل و کبکبه و جلال. معزی‌الیه را با کمال احترام داخل به‌خانهٔ پرنس نموده و معزی‌الیه را نوعی احترام نمودند که گویند الی‌حال به‌هیچکس ایلچیان مگر الکسندر پادشاه کل روسیه، چنین احترام ننموده‌اند.

روز چهارشنبه ۲٤ شهر می نیز شرحی از قولونل‌خان رسید که حسب‌الأمر ایلچی اینست که در سیم ماه جون که عبارت از یازده روز دیگر باشد کشتی عازم به‌اسلامبول است. به‌همراه آن روانهٔ ایران شوید. نیز گفتگوی با کرنل موصوف نموده و مشارالیه با ایلچی حرف زده چون اسباب همه تمام نبود، لهذا در ایندفعه قولونل‌خان خود سعی نموده که در دفعهٔ ثانی که کشتی عازم اسلامبول می‌شود ما را روانه نماید. اگر چند بندگان ایلچی ناراضی بود لیکن به‌علت اینکه اسباب همه مهیا نبود رفتن ماموقوف شده و هر یک به‌تهیهٔ اسباب خود ساعی گردیده بالجمله هرکدام در تهیهٔ اسباب سفر بوده.

روز شنبه بیست‌وهفتم می، ۲۹ شهر رجب استماع افتاد که استاد محمدعلی دختری ازکسبهٔ اهالی انگریز گرفته و به‌کلیسیا برده موافق طریقهٔ انگریزی مشارالیها را به‌عقد خود در آورده. بنده کیفیت را به‌بندگان ایلچی گفتگو کرده و معزی‌الیه چندان صلاح ندانست که با او گفتگو کند و قولونل‌خان نیز با او حرف

زده و بنده در خلوت با او گفتگوی کرده چاره نبخشید. مشارالیه مست دیدار دختر مزبور است و نصیحت بنده و همهٔ عالم به‌گوش باد است. بالجمله در هر باب سعی در اتمام کار خود نموده و عریضه مشتمل بر عزیمت رفقا و خود به‌خدمت بندگان قایم‌مقام معروض و مصحوب کپتان‌هارت برادر هارت صاحب ارسال نمود. چون در آن اوقات مستر رابرت از دوانشیر موازی دویست میل راه طی کرده، آمده که بنده را دیده باشد و در منزل بنده توقف داشت، بنده را میل به‌همرسید که مدرسهٔ کمبرچ را دیده باشم. در خدمت ایلچی رفته اذن خواستم که مدرسهٔ مزبور را دیدن کرده باشم و بعد از آن باقولونل‌خان گفتگو کرده و معزی‌الیه نیز صلاح در آن دانست که مادامیکه در این ولایت مانده مدرسه کمبرچ را نیز دیده باشم.

لهذا در روز سیزدهم شهر چجون درکوچی نشسته، مسترابرت ابراهیم و بنده عازم مدرسه گردیده. در آن روزکوچه را به‌عینه مثل دنیا دیدم. فرضاً مرد و زنی با طفل خود داخل به‌کوچ شده باحضار طریقهٔ مصاحبت را گرم کرده بنای صحبت و آشنایی گذارده که بیکدفعه ازکوچ بیرون رفته دیگری می‌آید. به‌علت آنکه هرکس خانه پنج میل و ده میل فاصله دارد در هنگام عبورکوچ در راه آمده منتظر می‌ماند و به‌محض ورودکوچ وجهی معین به‌کوچیان داده بعد از آنکه به‌درب خانه خود رسیده از پی کار خود می‌رود، دیگری می‌آید. لکن دنیای خوبی به‌نظر می‌آید، به‌علت اینکه همه‌با یکدیگر در نهایت ادب علی‌الظاهر- مهربان هستند.

از لندن الی کمبریج خانه‌های بسیاری در عرض راه بود که در پیش آنها باغهای بزرگ، گلهای رنگارنگ کاشته و اکثر راه سبز و خرم است. چهار دفعه اسبان را عوض کرده. از لندن الی کمبرچ پنجاه و دومیل است. چهار ساعت از ظهر گذشته داخل به‌کوچ شدیم. هنگام به‌رسیدن کوچ ما شکسته هفت نفر در بالای کوچ نشسته بودند. برخی از آنها آزاردیده لکن الله‌الحمد کسی نمرد.

و اما در جوف گاری زنکی خیلی به‌دگل و بدرؤیت بود و بنده، وقتی که کوچ افتاد و درب آن شکسته مردم را به‌خاطر می‌رسد که اشخاصیکه در میان آن نشسته‌اند، مرده‌اند جمعیتی عظیمی از هر سو به‌دورهٔ کوچ جمع شده و چون ما هردو به‌یک طرف افتاده زنک مزبور اظهار نازك مزاجی نموده از او سئوال

کردم که کدام عضو از اعضای او را ضرر رسید گفت همه‌ام. مردمی که در دوره کوچ جمع شده به‌احترامی که مطلق در اینولایت به‌طایفهٔ نسوان می‌نمایند، اولا مشارالیها را بیرون کشیده و بنده غافل از اینکه زنان اینولایت مطلقاً زیر جامه نمی‌پوشند چشمی به‌هوا کرده از زانوالی کمر او به‌دون جامه مرئی بود. الحق منظر خوب به‌نظر نیامد. بعد از دیدن زن مزبور مردم سعی در بیرون آوردن بنده کرده چون منتظر مردهٔ بیجانی بودند یکدفعه کلاه‌پوست من پیدا شده و بعد از آن صورت مهیب و هیأت عجیب بنده بیرون آمده قدی طویل و لباس غریب و کلاهی و رخوتی که هرگز هیچکدام در خواب ندیده بودند وحشت و اضطراب آنها به‌یکدفعه به‌دل به‌خنده شده از هر سو صدایی برآمد. بنده سعی کرده که به زودی خود را از میانهٔ مردم بیرون کشم. اتفاقاً مسترلی نام، مدرس زبان عربی، کسیکه بنده به‌توسط او به کمبرج رفته‌ام در آنجا منتظر بنده ایستاده بود. نزدیک به‌بنده آمده و قریب آنجا به‌دکان شخصی مرا برده چون سعی داشتم که به‌زودی روم ازکوچ به‌زمین افتاده مجدداً مردم شروع به‌خنده کرده، به‌هزار سعی خود را به‌دکانی کشیده اگر چه مطلقاً دردی در اعضای بنده نبود لکن در آنجا آرام گرفته که مردم از آنجا پریشان شوند. در دکان مزبور نشسته ولایت آزادیست یکی به‌دیگری می‌گفت این مالک دوزخ است و یا ملکهٔ عذاب و دیگری گفته این شخص آدم دریایی است و دیگری گفته اینمرد قاصد حضرت عزرائیل است و هر دفعه که یکی از الواط مزبور مرا به‌لقبی مخاطب می‌نمود سیصد نفر یکدفعه شروع به‌خنده کرده بنده شق اصح را در آن دیدم که خود را به‌زبان ندانی زده هیچ حرف نگفتم. و مسترلی بیچاره گاهی می‌ترسد که شاید بنده را از گفتگوی مردم ناخوش آید. بنده گفتم از شهزادگان اینولایت عزیز نرنیستم که عوام‌الناس آنها را سنگسار می‌کنند و قطع نظر از آن صورت من و بیرون آمدن به‌آن قسم از گاری جای خنده داشت. قدری خود و استاد دکاندار و زن او خندیده قهوه خورده بیرون آمدیم و لباس تبدیل کرده به‌حجرهٔ مسترلی رفته. مشارالیه در مدرسهٔ‌ـ کوین کالج مدرس عربی است. مشارالیه جوانی چهل ساله، پسر شخص نجاریست. و او اوایل عمر نجار بوده در هفده سالگی شروع در تحصیل نموده در زبان لاتین وگریک و فرانسه تحصیلی کرده به‌اینمعنی که به‌دون استاد و معلمی روزها به

به‌شغل نجاری مشغول و شبها به‌تحصیل، اوقات خود را گذرانیده. بالجمله زبان تحصیل زبان کل فرنگستان را کرده. شخصی هندی را باو آموخته. به‌محض تلفظ، الفاظ را یاد گرفته، خود تحصیل نموده بالفعل انجیل را به‌زبان عربی و فارسی و هندی و غیره ترجمه کرده. چنانچه حال مدرس عربی و فارسی است و هفده زبان را درکمال پاکیزگی نوشته و می‌خواند. خلاصه چون مشارالیه وعدهٔ بنده را خواسته است. در منزل او شام خوردیم. دو نفر از بزرگان مدرسهٔ مزبوره یکی مسترمندل کشیش مدرسه و دیگری مسترجی خزانه‌دار مدرسهٔ مذکوره در شام حاضر بودند. بعد از شام به‌تماشای مدارس رفته از جملهٔ مدارس مشهوری آنجا ترنتی کالج است. مدرسه‌ایست که سراکس‌نیوتان یکی از فلاسفهٔ انگریزی که چشم و چراغ انگلند بوده در آن مدرسه تربیت یافته مدرسه‌ایست در نهایت بزرگی که یکصدوهشتاد نفر طلبه دارد. صورت نیوتان از سنگ تراشیده در میانهٔ اطاقی ایستاده است. کتابخانهٔ بزرگ دارد. بعد از تماشای آنجا به‌دیدن زن مسترلی که یکمیل‌ونیم خارج ازکمبرج است رفته شب درآنجا مانده.

روز سه‌شنبه ١٤ جون بعد از ناهار از آنجا به‌منزل مسترمندل رفته بعد از صحبت به‌تماشای مدارس رفته و از آنجا در ساعت سه‌به‌منزل مسترلی در مدرسه کوین رفته مسترمندل و مسترجی و جمعی دیگر در آنجا شام کرده بعد از آن به تماشای باغ متعلقه به‌مدارس رفته. از جملهٔ کلیسیا هایی که دیده‌ام کلیسیائی است مسمی به کینگزچیل کلیسیا مطلق ستون ندارد از استادی و بزرگی، از مشاهیر کلیسیاهای روزگار است. بعد ازگردش به‌منزل آمده در مدرسهٔ کوین در یکی از حجرات به‌خواب رفته. روز چهارشنبه یازدهم جون در منزل مسترمندل ناهارکرده و بعد از آن به‌باتانی گاردن رفته یعنی در باغی که مثل باغ اکسفرد گلهای کل دنیا و سبزیات و دواها در آنجا سبز کرده‌اند رفته مسترلمبرت نامی از بزرگ مدارس کمبریج خصوصاً ترینتی، بنده را وعده خواسته شب در منزل بزرگان مدرسه با جمعی کثیر شام خورده بعد از شام به‌تماشای باغ متعلقه به‌مدرسهٔ مزبور رفته و از آنجا به‌منزل مسترمندل آمده خوابیدیم. حق مطلب این است که نوع لطفی که از اهالی کمبرج نسبت به‌بنده مبذول افتاد هرگز فراموش نخواهم نمود. اولا مسترلی منتهای غریب‌نوازی کرده ثانیاً مسترمندل و مسترجی همه‌روز و شب اوقات خود را

صرف بنده نموده. ثالثاً مستربرون نوعی محبت و مهربانی که به‌بنده کرد، و هر وقت به‌خاطر می‌آورم شکرگذار احسان او هستم و رابعاً مسترلمبرت، پیر مرد زنده دل هشتاد ساله در نهایت مهربانی، مختصراً اهالی کمبرج حتی چاپخانهٔ آنجا محبت به‌بنده کردند. و از همهٔ اهالی آنجا ممنون شدم. روز آخر پیغامی به‌چاپخانه‌ فرستادم که نام بنده و قصهٔ افتادن ازکوچ را چاپ نکند و الحق مطلقاً ذکری در آن باب نکرد.

و اما طریقهٔ تدارك مدارس و وظیفهٔ طلاب و اوضاع مدرسه کلا آنچه لازم بود مثل طریقهٔ اکسفرد است و آنجا را نیز نوشته‌ام.

و اما شهر کمبریج شهریست ازمحال کمبریج، طول آن دوو نیم عرض آنست سیزده مدرسه دارد و چهار هال. هزار و پانصد طلبه و مدرس کارگذاران مدارس مزبور می‌شوند. خانهٔ بزرگ عظیمه دارد که آن را سنت هوس می‌گویند. سی‌وچهار زرع طول آن و پانزده زرع عرض و یازده زرع بلندی آن بود. خانهٔ مزبور را محض از برای این ساخته‌اند که اگر امری روی دهد، در آن قطع و فصل آنرا کنند. بالاخانه دارد که آنرا گلری می‌گویند. یکهزار نفر آدم در آنجا می‌تواند هر کس از فقرا را درس در آنجا می‌دهند و دارالشفای بزرگی دارد که بیماران را در آنجا معالجه می کنند کتابخانهٔ بزرگی دارد که جارج اول آن را بنیاد کرده است. سی‌هزار جلد کتاب از هر زبان در آن هست و همه وقف عام است. میوزیم مثل اکسفرد دارد. و زبان لاتین وکریك و عبرانی و عربی و فارسی در آنجا تحصیل می کنند. چهار نفر ار ارباب مشورتخانه به‌لندن می‌فرستند. دو نفر وکیل مدارس و دو نفر وکیل شهر به‌لندن می‌رود. و موازی چهارده کلیسا درکمبریج است از لندن الی کمبریج پنجاه و یک میل راه است. وکمبریج و دو هزار و یکصد خانه دارد. و پانزده هزارو پانصد نفر جمعیت دارد.

روز جمعه هفدهم جون مطابق بیستم شهر شعبان ازکمبریج بیرون و وارد به‌لندن شده از قولونل‌خان استماع افتاده که در دهم ماه جولائی عازم ایران هستیم و بنده به‌دیدن مستروانس رفته چون در آن مدت وقت درکارخانهٔ مستمر رفته یعنی هر روز دو ساعت در خانهٔ او رفته الحق از ابتدا الی انتها کار او و از آموخته و مشارالیه از راه خیرخواهی و نیک‌ذاتی و صداقت و راستی کار خود را به

من نموده. او و زن او نوع رفتاری با بنده کرده مبالغی متعدی اجناس چاپ‌سازی را با پرس کوچکی برای من خریده و هر چه خریده در نهایت ارزانی بود و قدری از وجه اسباب چاپ باقی بود از سرگوراوزلی قرض کرده و قدری دیگر نیز به‌مستر وانس قرضدار شده و از سویی قولونل‌خان اسباب و اثاثهٔ هر کس را آماده کرده. و مسترابراهیم که از دوانشیر به‌دیدن بنده آمده بود مراجعت به‌دوانشیر کرده و صندوقها و اسباب هر کس را به کشتی فرستاده. در بیستم شهر جولائی مطابق ۲۶ شهر رمضان بندگان ایلچی بنده را احضار فرموده بودند. غلام سیاه مرا به همراه خود برده در دارالسطنهٔ تبریز به‌عالیجاه حیدرعلیا بسپار و بعد از آن نوشتجات چند به‌امنای دولت علیهٔ قاهره نوشته و تسلیم به کمترین نموده. بعد از آن شفاهاً عرایض چند داشته به‌بنده فرموده و بعد از آن مراسله به‌رئیس‌افندی رجال دولت عثمانی قلمی داشته، سفارش ما را در آن قلمی، و نیز نوشته به‌عالیجاه سر رابرت‌مستین ایلچی بزرگ علیه انگریز و عالیجاه‌میرزافرج‌الله وقایع نگار دولت علیهٔ ایران مرقوم فرموده و به‌هر کدام قلمی فرموده که در فرستادن ما کوتاهی نکرده ما را به‌زودی از اسلامبول روانه کنند. نوشتجات معروضه را تسلیم به‌بنده فرموده بعد از آن به‌عزم وداع دست بندگان ایلچی را بوسیده معزی‌الیه صورت بنده را از راه مهربانی بوسه داده، از خدمت معزی‌الیه مرخص شده چون در آنروز عازم نبودیم به‌دیدن بعضی از دوستان رفته الحق از هر کدام جداگانه اظهار دلگیری از مفارقت بنده کرده و بنده از صمیم قلب دعاگو و ثنا خوان آنها بوده و خواهم بود. از جمله اشخاصی که خلطه و آشنایی با بنده داشته داکتردنیس نامی پسر دنیس جراح بوده. مشارالیه و پدر او تشریح‌خانه داشتند و همیشه اظهار لطف و مهربانی به‌من کرده، داکتر دنیس همیشه بنده را تحریص و ترغیب می‌نمود که داخل به‌مجالس شده ازطریقه و اوضاع مردم و رسم نشست و برخاست اهل انگلند مطلع شده در گفتگو کردن و مصاحبت با مردم اطلاع به‌همرسانیده و بنده را با او حرف اینکه اگر در این مدت قلیل که رخصت توقف در انگلند دارم حسب‌الصلاح سرجان مالکم به‌درس و بحث نرسیده یکدفعه اولیای دولت قاهره مرا احضار می کنند و به‌دون حرف باید برگردم هم تحصیلی نکرده‌ام که به کار باقی عمر من بیاید و هم قادر به‌خدمتی از خدمات ولی‌نعمت خود نیستم، منفعل و

شرمسار بوده بلکه مادام حیات در پیش نفس خود خجل هستم. بالجمله در آن روز داکتردنیس را در خانهٔ میرزارضا دیده به‌او گفتم آیا من محق بودم که در مجالس نمی‌رفتم، یا نصایح شما دربارهٔ من صادق بود که می‌گفتید در مجالس باید رفت. گفت من هرگز خیال نمی‌کردم که شما را سه سال و هشت‌ونه‌ماه زیاده نمی‌گذارند در این ولایت توقف کنید اینک آقای حاجی‌بابا را مدت ده سال است که به‌اینجا فرستاده‌اند، اگر من می‌دانستم که زیاده از این نخواهند ماند هرگز ترا ترغیب رفتن مجالس نمی‌نمودم فی‌الحقیقه تو محق بودی که چندان با با مردم آشنایی نمی‌کردی و بعد از آن با همدیگر مصافحه کرده وداع نمودیم.

روز جمعه ۲۳ شهر جولائی هنگام صبح مراسله از قولونل‌خان به‌بنده رسید مشعر براینکه دو ساعت از ظهر گذشته همهٔ رفقا در یکی از مهمانخانه‌های خارج قلعه که درکنار رود تمز باشد درآنجا جمع شده با هم شام می‌کنیم و از آنجا به همراه بکریوزند می‌رویم. لهذا بنده هم باید درآنجا حاضر شده باشم. لهذا در تهیهٔ تدارك خود گردیده اولا مستردانس و اهل خانهٔ او را دیده، از آنها وداع نموده در مراجعت از آنجا شیخ‌محی‌الدین و میرافضل‌علی، کسانی‌که از جانب نواب فیاضعلی‌خان به‌اینولایت آمده به‌دیدن بنده آمده، حق مطلب این است که در این عرض عریض، نوع محبت که از آنها مشاهده افتاد و از سویی عدم فراغت آنها از این ولایت وگرفتاری آنها بحدی به‌بنده زور آور شده که بی‌نهایت گریه برمن‌دست داده آتشی بجان بنده افتاده بالجمله با دل مغشوش و خاطر پریشان اسباب خود را درکشتی کوچکی گذارده و خود در آن نشسته، تمز عبورکرده، سه‌ساعت‌ونیم از ظهر گذشته وارد به‌کشتی خود گردیده حضراتی‌که از رفقا به‌همراه یکدیگر می‌رویم. میرزاجعفرمهندس و میرزارضا و آقاحاجی‌بابا و استاد محمدعلی و بنده هست و اما میرزاجعفرطبیب چون تحصیل طبابت خالی از اشکالی نیست و به‌این قلیل وقت در خدمت مرجوعه به‌خودکامل نبوده، به توسط سرگورازلی، مستربلینی نویسنده عالیجاه لاردکسلری، به‌عالیجاه میرزاابوالحسن‌خان‌قلمی و عرض کرده بودکه میرزاجعفر در خدمت مرجوعه کامل نیست چنانچه یکسال زیاد بماند در خدمت تشریح خانه، کامل می‌شود. و هم در دارالشفا خدمت‌کرده و اگر بعد از آن مراجعت کند منشاء خدمتی‌که مکنون خاطر اولیای دولت قاهره بوده است

خواهد شد. لهذا مشارالیه مانده که درسال دیگر آید. و به‌جای مشارالیه آقاحاجی‌-
بابا آمده. به‌علاوه آن استادمحمدعلی زنی به عقد خود درآو.ده، بدون احدی او
را به کلیسیا برده و بندگان ایلچی خبردار نبوده. لهذا نه او را ترغیب بردن زوجهٔ
خود نموده و نه او را احدی مانع از بردن مشارالیها کرده بلکه او را کان‌لم‌یکن
شمرده، اخراجات کشتی مشارالیها را نیز کسی نداده. آقاحاجی‌بابا و استادمحمدعلی
درکریوزند خوابیده و بنده‌ومیرزاجعفر و میرزاجعفر و میرزارضا درکشتی مزبور خوابیده.

تدارك سفر دریای ما را به‌این قسم دیده‌اند که هرکدام را جای خوابی و
رختخوابی با سایر تدارکات الی اسلامبول دیده‌اند. شب هرکس در منزل خوابیده.

در روزشنبه ٤ ٢ شهرجولائی مطابق دویم شهرشوال چهارساعت قبل ازظهر از
کشتی بیرون رفته، به کریوزند رفته که در آنجا بعضی از آشنایان را دیده وبعد از
آن مراجعت کند. اول وهله مستر هریس نام، شخصی از ارباب صنعت، کسی که
دوربین و هزار بیشه مذهبی و اسباب چاپ زنی را می‌سازد ملاقات کرده،
مشارالیه مطالبهٔ هجده اشرفی باجاقلو نمود. اگرچه اینگونه مطالب را در این مکان
نوشتن خوش‌آیند نیست لیکن چون برخی از صاف‌بازی اهالی اینولا قلمی نموده بود،
این فقره را نیز عرض می کند که مردم، همهٔ اهالی اینولا را مردمانی درست ندانند.
مشارالیه با بنده آشنا بود. چون بنده را عازم سفر می‌دانست اجرت پاك کردن
دوربین مزبور را نه عدد اشرفی باجاقلو مطالبه نموده و سه عدد هزار بیشه گرفته
بودم هرکدام دو باجاقلوو نیم قیمت آنها بود. چون پاك نبود به‌او دادم که پاك
کند هرکدام را سه باجاقلو مطالبه نمود که قیمت آنها در معنی کمتر از اجرت
پاك کردن آنها شده. چون اینولارسم اینست که هرکس هرچه به کسبهٔ اینولا داده
که بسازد اگر اول وهله اجرت آنرا طی نکند، بعد از ساختن آن هرچه بخواهد
می‌تواند گرفت. لهذا مشارالیه خواهش وجه نموده و بنده را مطلقاً وجهی نیست
از نوکران ایلچی که‌عازم ایران هستند وجه مزبور را قرض کرده بدون اینکه او
را حرفی زنم وجه را به‌او داده. الحق تا به‌حال در اینولایت کسی بنده را بهدین‌نحو
مغبون نکرده است. و از آن پس آقا حاجی بابا رادیده مذکور ساخت که شخصی
مستر ولیم نام از ایران آمده بنده به‌دیدن او رفتم مذکور ساخت که در ایران
شهرتی دارد که مأمورین انگلند شب وروز مرتکب افعال شنیعه هستند و تحصیلی

هم نکرده شغل آنها منحصر به‌خودسازیست. و از آن پس مشارالیه از بنده پرسید که چگونه اینولایت را پسندیده دلگیر از رفتن از این ولا هستی با خشنود هستی که به‌ولایت خود می‌روی. بنده را از مکالمهٔ او نمکی به‌زخم کهنه پاشیده گفتم بسیار خوشنودم که از اینولایت می‌روم. نه آنکه شایق به‌دیدن قوم ومنسوبان خود هستم و نه اینکه از اینولایت سیر هستم، لکن آنچه در دل داشتم به‌او عشری را بیان کرده و بالفعل عرض میکنم:

بالجمله گفتم اولا که ما به‌اینولایت رسیدیم ما را دولت انگریز کان‌لم‌یکن دانسته و مستر موریه از راه بی‌حقوقی ونمک‌نشناسی دولت علیهٔ قاهره، به‌این دولت نوشته بود که ما بدون مصلحت او آمده‌ایم ودولت شما از راه ابن‌الوقتی ما را ما را متحمل نشده و آنهائیکه مستر موریه به ایران آمده بودند بجز سرگواوزلی همه با ما بیمهر شده، محبتی به‌ما نکرده و ما هم گوشه‌گیری را بهتر از همه‌چیز دانسته به‌دولت خود عرایض چند معروض داشتیم و افیسران انگریزی که در ایران بودند، محض از برای اینکه دولت خود را خوش مرد کنند، شهرت لاابالی گری ما را داده که حرف ما مسموع نشود. یکنفر از حضرات مأمورین بنده هستم. شش روز بعد از ورود به‌لندن الی یکماه در نزد مستر بالفورد درس خوانده‌ام، الی پنج ماه در نزد مستر فرینجر در کمپدن‌تون درس خوانده و از آن‌پس یازده ماه در کرایدن در نزد مستر شکسپیر و مستربست درس لاتین وانگریز خوانده و نوزده ماه در کوین اسکور درنزد مستر کرات لاتین و انگریزی و حکمت طبیعی خوانده و در آن منزل هر کس آمده بود و وضع حقارت منزل و خود مرا دیده بود هرگز خیال نمی کرد که بنده طالب لهو ولعب وخودسازی بودم، بلکه به‌منزل حقیر مستر کرات ساخته‌ام که درس بخوانم و بعد از آن الی نه ماه توقف در نزد مستر بالفور، زبان فرانسه می‌خواندم وبینی وبین‌الله هرچه توانستم سعی در آن نمودم که داخل به مجالس انگریزی نشوم محض از برای آنکه با مردم آشنا نشوم که مانع از تحصیل می‌شود، اینک مسترهاجی‌سن[1] حاضر است و از یوم ورود من‌الی حال از حقیقت احوال بنده اطلاع دارد مشارالیه مردیست عزیز. فوراً معزی‌الیه قسمها یاد نمود که آنچه من گفتم راست است. بالجمله مستر ولیم گفت به کرات از مردم شنیده‌ام که حضرات

---

۱. هاجسن.

مأمورین هرکدام نوع رفتاری نموده‌اند که همه مردم تحسین از رفتار وکردار آنها می‌کنند و من هم منفعلم که اهالی ولایت ما اینگونه شهرت ما را بدهند. و بعد از آن مشارالیه سوا شده و با قولونل‌خان وداع نموده بعد از آن به‌شام مشغول گردیده. بعد از شام با دوستان مصافحه کرده سوا شده. **بالجمله از یومی که به کریوزند به‌عزیمت دخول اینولایت وارد شده الی روز سه سال ونه ماه بیست روز است.**

فصل چهارم

در خروج از انگلند الی دارالسلطنهٔ تبریز

در روز شنبه بیست وچهارم شهر جولائی عیسوی ۱۸۱۹ مطابق دویم شهر شوال‌المکرم ۱۲۳٤ هجری از بندر کریوزند، بادبانهای کشتی را بازکرده چهار ساعت از ظهر گذشته کشتی‌ها به‌راه افتاد. از میانهٔ رود تمز روانه گردیده اول کاری که کردیم آنکه، چهار حجره درکشتی بود که متعلق به‌چهار نفر بود. چون بعضی خوب و برخی از آن حجره‌ها بد بود و به‌نام هرکدام قرعهٔ کشیده، هرکدام هر حجره را موافق طالع خود اختیار نموده. حجره‌ای که نصیب به‌بنده گردید خارج از اطاق بود و بنده قبل از وقت فانوس شیشه وروغن چراغ به‌قدرکفاف ابتیاع نموده که شبها مطالعهٔ کتاب نمایم از جملـه اشخاصی که در اطاق کشتی توطن داشتند میرزا جعفر و میرزا رضا بودند و آقا حاجی بابا وبنده در حجرهٔ خارج از اطاق بودیم لکن در اطاق کشتی دروب آن باز می‌شد. واستاد محمدعلی وزن او در خارج از اطاق کشتی، حجره گرفته و از جمله اشخاصی که باما شام می‌خوردند و در خن[۲] کشتی شبها بسر می‌بردند، یکنفر لیفتننت سرباز جوانی مبادی آداب از اهالی آیرلند بود مسمی به‌مستر رابنسان ودیگر مستر هیتر نام از لندن روانهٔ اسلامبول می‌بود. بنده فرصت را غنیمت دانسته مستر هیتر را دیده با او گفتگو نمودم که همه روزه در نزد او قدری فرانسه بخوانم ومشارالیه در نزد بنده قدری فارسی یخواند.

در روز دویم ورود کشتی شروع در خواندن نموده از صبح قبل از ناهار الی

---

۱. کشتی خالی (مشهی‌الارب) (تاج‌العروس) خـانه زیر کشتی (فرهنگ نـاظم‌الاطباء) همه بنقل از لغت‌نامه دهخدا.

ساعت دوازده یعنی نصف شب خود را مشغول به‌خواندن فرانسه نموده تا اینکه داخل به‌دریا و یا اینکه انگلیش‌چنل[۱] شدیم. آنچه تخمین کرده‌اند و مساحت نموده‌اند ازکریوزند الی انگلیش چنل یکصد وبیست میل است. طریقهٔ مساحت دریا را به‌این نحو می کنند که شیشه ساخته‌اند دوسر دارد. هرسر آن به‌اندازهٔ نارنجی است و میانهٔ دو شیشهٔ مزبورسوراخ باریکی است قدری رمل درمیانهٔ یکسر شیشه است و هردو سر شیشه گرفته. هنگامی که کشتی روان است، چرخه‌ایست آن دویست یا سیصد زرع ریسمان پیچیده است و سر ریسمان مزبور تخته پارهٔ بسته است. هر وقت می‌خواهند بدانند کشتی در یکساعت چه قدر راه می‌رود، ریسمانی که تخته در سر آن بسته است بآب انداخته و فوراً سرشیشه که خالیست سرازیر کرده و سر شیشه که پر از رمل است بالا کرده، فرضاً رمل مزبور بقدر بیست دقیقه خالی می‌سود. و وقتی که رمل شیشه مزبور از یکطرف بکلی خالی شود چرخهٔ مزبوره را نگاهداشته فرضاً اگر یکصد وپنجاه زرع ریسمان به‌بیست دقیقه گذشته در یکساعت راه به‌همین نسبت حساب می کنند. و هر نیمساعت یکدفعه اندازه‌گرفته هر روزه یکدفعه حساب می کنند چنانچه هر روز وهرشب معلوم می‌شود که چه‌قدر راه رفته‌اند در انگلیش چنل چندین جزیره از یمین و بسارما بود. یعنی هر روزه یا دو روزه چند جزیره به‌نظر ما می‌رسید. در این کشتی از جمله چیزهایی که قابل تذکار است اینکه کپتن ما مسمی به‌مستر ولکز الی پنج روز به‌ما شام وناهار صحیح داد. بعد از آن به‌تدریج در تقلیل آذوقه و اوضاع ما کوشید. اولاد کار او اینکه شبها شمعی به‌رفقا می‌داد که توانند کتابی بخؤانند. شمع مزبور را موقوف داشته، عذر او اینکه خوف می کند که شاید آتشی درکشتی افتاده همه بسوزند. فانوسی به‌جای شمع درکشتی آویخته، فانوس مزبور به‌اصطلاح مثل چراغ دزدان بود، هیچ روشنی نداشت. ثانیاً کاریکه کرده اینکه همه روزه حلوایی به‌ما می‌داد که که بعد ازشام بخورنم، حلوا را موقوف کرده و با وجود اینکه مرغ بسیاری برداشته بود، مرغ را بدل به‌گوشت گاو نمکین کرده و نان سفیدی که می‌داد، بدل به بسکماج هزار سال مانده کرده خیال او اینکه اجرت راه همه را از دولت انگریز گرفته و قیمت خوراك همه را نیز گرفته، ما جمعی غریب و بی‌وقوف هستیم. در

---

۱. English channel دریای مانش

میانه هر چه فریاد کنیم کسی به‌داد ما نخواهد رسید. و از اسلامبول هیچکدام مراجعت نخواهیم کرد که به کسی شکایت کنیم. و از سویی بنای بدرفتاری را با نوکران ایلچی گذارده. بالاخره آقا حاجی بابا کپتن ولکسی را طلبیده به‌او گفت کارگذاران دولت انگریز ما را به‌همراه توکرده و طی نموده‌اند که خوراك ما را به‌خوبی دهی اگر به‌اینکونه رفتارکنی حال ما به‌تو زوری نداریم. البته به‌محض ورود مالنا شرحی به‌دولت انگریز نوشته، شکایت ترا خواهیم کرد. اگر وضع رفتارت تفاوت کرد مطلقاً شکایتی نخواهیم کرد. اگر چه‌علی‌الظاهر کپتن مزبور اظهار بی پروایی نموده گفت من مطلقاً ازکسی خوف ندارم لیکن بعد از گفتگوی آقا حاجی بابا فوراً رفتار را تفاوت داده بهتر از اول در خدمت‌گذاری کوشید.

و اما مشغلهٔ اهالی کشتی در این مدت اینکه میرزا جعفر ومیرزا رضا وآقا حاجی‌بابا، روزها و شبها به‌استفراغ مشغول بوده و زوجهٔ استاد محمدعلی بی‌نهایت ناخوش شده و استاد محمدعلی به‌خدمت زن مشغول بوده و آقا حاجی‌بابا حتی‌المقدور به‌معالجهٔ زن مشغول شده و من بیچاره را شغل اینکه از صبح الی نصف‌شب یا چپوق می‌کشیدم و یا به‌خوراك مشغول بودم یا به‌درس فرانسه خود را مشغول کرده و دقیقه‌ای استفراغ نکردم تا اینکه به‌حوالی جبل‌الترر سیدیم و باد خوب داشتیم وامری روی نداد یعنی طوفان وطغیان واقع نشد.

به‌تاریخ ۱۱ گست مطابق ۱۹ شوال، داخل به‌استریت و با تنگه جبل‌الترا[1] شدیم. تنگه مزبور فاصلهٔ میانه پوروپ و افریقا و یا مغرب‌زمین است. تنگ به‌قدر چهل میل طول دارد و عرض‌آن از پانزده الی بیست میل است و بعد از تنگ مزبور داخل به‌دریای مدترینان می‌شود که در زبان ترکی آنرا آغ دنکیز می‌گویند. جبل‌الترا از مملکت اسپانیا است و متعلق به‌انگریز است. سنگر جبل‌الترا در بالای کوهی واقع است کوه مزبور تخمیناً پانصد ذرع بلندی دارد مضبوط‌ترین سنگرهای کل دنیا است شکل آنرا کشیده و از چوب تراشیده افیسران انگریزی را در ولیج‌درس از روی آن می‌دهند قلعه و کوه و شهر مزبور در دست مسلمانان افریقا و یا مغرب زمین بوده است.

درسال ۱۴۶۲ عیسوی به‌حیطهٔ تصرف اسپانیا درآمده ومدتی درتصرف‌بوده.

---

۱. تنگه جبل‌الطارق.

در سال ۱۷۰٤ عیسوی درعهد کوین‌آن سلطانهٔ انگلند به‌سعایت سرجارج دوك یکی از سرداران انگریزی به‌حیطهٔ تصرف انگریز درآمده وبعد از آن سالها، کرورها دولت اسپانیا خرج کرده و هزاران آدم آنها برطرف شده. در یکی از محاصره‌ها، یازده سال سپاه اسپانیا در زمستان و تابستان مانده ولیکن نتوانسته که از دست انگریز بیرون آورد. بالفعل همیشه سپاه ساخلوی و توپخانه و خمپاره و آذوقه و مایحتاج سپاه ساخلو در سنگر مزبور حاضر دارند. به‌علت اینکه در جبل‌الترگاهی طاعون بهم می‌رسد و کپتن کشتی را شغلی نیست، در جبل‌الترلنگر نینداخته از استریت و یا تنك مزبور گذشته داخل به‌مدترینان شده. زوجهٔ استاد محمدعلی بینهایت ناخوش شده و آقا حاجی‌بابا منتهای سعی نموده او را نوعی خدمت و معالجه کرد که وقتی که قریب به‌مالتا[1] شدیم احوال او خوب بود و در خصوص کشتی مطلقاً چیزی که هولناك باشد روی نداد مگر اینکه گاهی مطلق بادی نداشتیم و برخی اوقات که باد می‌شد مخالف بود. و جزایر بسیاری در راه ما بود تا اینکه خود را به مالتا رسانیدیم.

در روز چهارشنبه غره شهر سپتمبر عیسوی مطابق دهم ذیقعدة‌الحرام در ساعت نه به‌مالتا رسیدیم[1]. از طرف دریا منظری بود در نهایت خوبی به‌علت‌اینکه لنگرگاه به‌این خوبی تا به‌حال ندیده‌ام. کپتن کشتی لنگرانداخته خود به‌جزیره رفته موافق قاعده اینست که هرکدام از کشتیان فرنگستان که داخل به‌اینجا شود اول دفعه کپتن آن داخل به‌جریره شده قسم می‌خورد که آدمی که ناخوش باشد درکشتی او نیست که جزبره مزبور محفوظ از طاعون باشد. بعد از آن که کپتن مزبور مراجعت نمود، حکمی از اهالی جزیره آورده که مردم به‌خشکی روند. آقا حاجی‌بابا به‌همراه مستر رابنسان شخص افیسر آیرلندی که درکشتی همسفر ما بود و در این عرض مدت نوعی رفتار نموده که هرکدام را جداگانه مایل خود نموده بود، هردو به‌جزیره رفته داخل به‌شهر شده مهمانخانه‌ای بود که اهالی و مستأجران انگریز بودند. در خانهٔ او منزل کرده دو ساعت توقف نموده بعد از آن کپتن کشتی و مستر رابنسان وماشام خورده خوابیدیم. در آن‌خانه افیسران انگریزی متوقف این جزیره و تجاران انگریزی کلا شام می‌خورند و

---

۱. جزیره مالت حدود ۹۰ کیلومتری جنوبی سیسل و ۳۰۰ کیلومتری سواحل شرقی تونس.

بعد از آن، بازی است که آنرا بل‌یرد[1] می‌گویند. بازی مزبور در کل فرنگستان علی‌الخصوص در میانهٔ روس شیوعی دارد. و در این خانه اطاقی پهلوی منزل خواب ما به‌جهت بازی مزبور معین کرده، افیسران به‌بازی مشغول بوده تا مدت مدیدی صدای بازی آنها ما را نگذاشت بخوابیم.

روز پنجشنبه دویم شهر مزبور[2] سه‌ساعت قبل از ظهر در آنجا ناهار کرده و بعد از آن به‌دیدن شهر رفته. شهرکی است بزرگ در بالای کوهی واقع است کوچه‌ها تنگ است و زمین آن سنگ کاری است. و خانه‌های آن را از سنگ دو سه طبقه ساخته‌اند. چون مذهب اهالی مالتا کتالیک است، در هرکوچه تصاویر چند از حوارییَن و بزرگان عیسوی از سنگ ساخته‌اند. هرکس عبور می‌کند دستی برسر ودوشانه زده. بازار و دکاکین آن مثل شهرهای فرنگستان است. برسبیل عبور به‌بازار میوه فروشان رفتیم. اقسام میوه‌جات از قبیل انگور و سیب و گلابی و هندوانه و خربزه ولیمو و تارنج وخیار وسایر میوه‌ها فراوان دارد. از آنجا به‌کلیسیا رفتیم مسمی به‌سنت جان کلیسیایی است در نهایت خوبی و وسعت بردیوار و سقف آن صورتهای حضرت عیسی به‌اقسام مختلف و حالات غریبه کشیده‌اند در هریک از محرابها نیز صورتهای حضرت عیسی به‌اقسام مختلف و حالا غریبه کشیده‌اند. از دو طرف محرابها ارغنونهای بزرگ گذارده‌اند که هنگام عبادت، به‌آواز ارغنون مشغول به‌عبادت می‌شوند. شمعدانهای نقره در سوز وگداز است. و هرکدام و از طاقها پرده‌های ابریشمین قرمز آویخته‌اند. در درب آن صندوقهای چند است که یک نفرکشیش در آنجا نشسته، مردم به‌کانفشان[3] آمده. کانفشان این است که هرکس از زن و مرد و برنا و پیر کتالیک همه روزه و اگر ممکن نیست در هفته دو روز یا اقلا یک روز در نزدکشیشان آمده، وقایعی که به‌آنها گذشته به‌کشیش اقرار نموده و عقاید و خیالات خود را به‌آنها گفته. کشیش مزبور در شکست وبست اعتقادات آنها کوشیده بالجمله هرکدام از اول عمر الی آخر عمر افسار خود را به‌دست کشیش داده، مادام حیات هرچه به‌آنها روی دهد، خواه امورات دنیوی و خواه اخروی و خواه خیالات هر روزه خود رابه کشیش گفته وکشیش مزبوره اعتقادات خود او را درست می‌کند. علی‌الظاهر مقصود از این قاعده این بوده

---

۱. بیلیارد.

۲. سپتامبر ۳. اعتراف Confession

است که عوام‌الناس را مانع از ارتکاب معاصی نمایند. هیچکس مرتکب اعمال شنیعه نگردد و یا خیالی در خاطر نگذراند وکشیش مزبور آنها را از عذاب الهی ترسانیده باشد. لیکن بالفعل شغل وکسب کشیشان این است که هرکس در نزد آنها رفته اقرار به‌تقصیرات خود کند، وجهی به کشیش مزبور داده هر تقصیری دارد او را بخشیده و بخشش نامه به‌او داده، بعد از آن خود را بدون تقصیرات مزبور می‌داند و به‌این واسطه هرکس در نهایت جرأت مرتکب اعمال شنیعه می‌شود و خاطر او جمع است که اعمال قبیحهٔ او بعد از گرفتن‌بخشش نامه بدل به‌اعمال حسنه می‌شود و زیاده از این کشیش کتالیک مطلقاً نکاح نمی کند و حرام می‌دانند که کشیشان زوجه گیرند. لهذا هرکدام از آنها بخواهند، مرتکب اعمال قبیحه و دست‌درازی به‌زنان می‌شوند. فی‌الحقیقه جمعی گوسفند را به‌دست گرگ سپرده‌اند، که شبانی آنها را کنند. و بالفعل در آن شهر زیاده از چهل کلیسیا است. و هرکدام جمعی کثیری ازکشیشان در خانه‌ها نشسته، مرد و زن جوانان وپیر در نزد آنها رفته، اقرار به‌تقصیرات و خیالات خود می‌نمایند. درکلیسیایی که ما بودیم یعنی سنت جان، ده صندوق بود و در هر صندوق یکنفر کشیش نشسته از عقب آن کرسی است زنی در بالای کرسی نشسته از سوراخ صندوق سر را داخل کرده با کشیشان در رازگویی مشغول بودند. اگرچه زبان مالتا مرکب از مالتی وعربی است، لیکن کشیشان انجیل را به‌زبان لاتین می‌خوانند. بعد از تماشای کلیسیا از آنجا بیرون آمده به‌خانهٔ سرطمس تیسن حاکم آن شهر رفته خانهٔ بزرگی از سنگ سفید ساخته‌اند. سربازان چند در اطراف آن به‌قراولی مشغولند. وسرطمس مزبور به‌دیدن جزایر دیگر متعلقه به‌آنولایت رفته. اگرچه چند اطاق عظیمه دارد که اسباب جنگ و چیزهای دیگر در آنها است و مردم به‌تماشای آنها می‌روند، لیکن چون ما کسی را نمی‌شناختیم و دروب آنها مقفل بود، اطاقها را ندیده. در طبقهٔ ثانی تصاویر چند ازکار استاد به‌نظر رسید. در صحن عمارت مزبور چاپخانها ایست. استاد چاپ زن را دیده، داخل به‌چاپخانه شدیم. کتاب ایتالیا و فرانسه و انگریزی در آنجا چاپ می کنند. وگریک و لاتین و فرانسه و انگریز و ایتالیا در مکتبخانهٔ آنجا به‌اطفال درس می‌دهند و هفته یکدفعه اخبارات را چاپ می کنند. یکطرف کاغذ اخبار به‌زبان انگریز و دیگر طرف به‌زبان ایتالیا است و بعد ازگفتگوی با شخص چاپ زن از

آنجا بیرون رفته در اینجا هر کس وارد می‌شود به محلی می‌رود تا نام او و منزل او را نوشته و نیز خبر دهد که چه‌قدر در آنولا خواهد ماند و به‌این واسطه خبردار می‌شوند که چند نفر از غربا وارد به‌آن شهر شده و هر کدام چه شغل دارند و چند وقت در آنجا می‌مانند ومنزل کدام است. واگر فرضاً کسی‌وارد به‌آنولاشود، کسی‌رانشناسدنمی‌گذارند در آن جزیره بماند، مگر اینکه کسی را ضامن خود دهد که از احوال او خبردار باشند. بالجمله اسامی هر کدام از ما را درآنجا نوشته بیرون آمدیم. چون ساعت میرزاجعفر و آقاحاجی بابا عیب کرده بود و از آنجا که ساعت اهالی کشتی جنگی اختلاف ندارد، خواستند با ساعت کشتی جنگی که تازه وارد مالتا شده موازنه کنند. از آنجا داخل به‌کشتی جنگی شدیم. هنگام دخول به‌کشتی مزبور کپتن کشتی را دیده. جوانی متعارف، خوشرفتار و خوشگل بود. چون معلوم کرد که‌ما از زبان انگریزی ربطی داریم، ما را به‌منزل خود برده، اطاقی در نهایت خوبی داشته، کتابخانه و اسباب نجوم و سایر اسباب اطاق آن بعینه مثل اطاق نشیمن لندن بود بعد از لمحهٔ زن او داخل به‌اطاق شده هر کدام از ما را به‌رسم ولایت خود معرفی کرده، مشارالیها باهر کدام در نهایت خوشی تعارف کرده در عالم صحبت کپتن مزبور اسباب اطاق خود را به‌ما نشان داده و صورتی را به‌ما نشان داده که چاپ کرده بودند. گفت این صورت پدر من است و ما او را دیده مشارالیها خیال کرد که اسم آن را شاید نخوانده‌ایم مجدداً گفت در لندن صورت لارد اکستوت به‌کران چاپ کرده‌اند، لکن به‌این خوبی تا به‌حال چاپ نکرده‌اند. و ضمناً اظهار کرد که من پسر لارد اکستوت هستم که اویکی از آدمرالان بزرگ مشهور و معروف انگلند است. و این کپتن مسمی به‌مستر پلو است. اگرچه در هرفردی از افراد خود بینی در جبلی ذات او مفطور است وکسی را گزیر نیست که از این مرض نجات یابد لیکن خودبینی مستر پلو چندان بیجا نبود. به‌علت اینسکه یکی از خدمات لارد اکستوت به‌دولت انگریز این است که الجیریکی از ولات کنارهٔ مغرب زمین است و شهری درکنارهٔ دریای مدترینان ویا آغ دنکیز دارند. از جمله مسلمانان هستند. جمعی از عیسویان را اسیر کرده بیع می‌کردند. لارد اکستوت را به‌رسم رسالت از جانب دولت انگریز به‌الجیر فرستاده یکهزار و هشتصد نفر از اسرای عیسوی را از دست طایفهٔ الجیر خلاص نموده و معاهده با آنها نموده که از آن‌پس مرتکب به

اسیر عیسویان نشوند و مراجعت به‌انگلند نموده، بعد از چندی نیز خبری به‌طایفهٔ انگریز رسیده که طایفهٔ الجیر عهد خود را شکسته، جمعی از ماهیگیران و تجار و ارباب تردد عیسویان را کشتی طایفهٔ الجیر گرفته غارت و اسیر کرده.

دولت انگریز لارد اکستوت را در سال ۱۸۱۶ با کشتی جنگی چند به‌تنبیه طایفهٔ الجیر گماشته، در آنوقت بنده در انگلند بودم. لارد معزی‌الیه در جبل‌التر چند کشتی جنگی دیگر مضاعف نموده که کلا سی‌وپنج کشتی بزرگ و کوچک جنگی به‌همراه برداشته. عمر پاشای، سردار وبزرگ کل‌الجیر، کونسل انگریزی متوقف الجیر را گرفته محبوس نموده و اموال او را ضبط کرده. لارد به‌هیأت اجتماع به‌حوالی الجیر رفته اهالی الجیر به‌علت اینکه سنگر و توپخانهٔ مضبوطی داشته. چندان از آمدن لارد معزی‌الیه هراس برنداشته، لاردا کستوت بدون درنگ یکسر داخل به‌لنگرگاه الجیر شده اگرچه طالب جنگ نبوده تنها به‌طلب اسرا آمده،لیکن اولا از سنگر الجیر توپی انداخته و از این‌سو چند ساعت از کشیشان آتش‌باری کرده، جمع کثیر از جانبین مقتول و عمر پاشا التماس صلح نموده، یکهزار و دویست نفر از اسرای عیسوی را از دست آنها پس‌گرفته و مبالغ معتدی وجه اخراجات سپاه‌کشی را از عمر پاشا گرفته ومعاهده بااو نموده که بعد از آن مرتکب به‌این‌گونه افعال نشوند. در اینصورت چگونه پسر چنان شخصی مغرور به‌پدر خود نباشد که بالفعل مشهور کل فرنگستان است. مشارالیه پسر ثانی لارد است وپوست کپتن است که منصب بزرگی است. بیست ونه سال دارد. از جانب دولت مأمور است که کشتی جنگی در تحت اوست برداشته، سه‌سال متوالی مستمراً در روی دریای مدترینان گردیده، به‌هر قسم که ادمرال این نواحی به‌او حکم دهد از آن قرار معمول دارد و زن خود را به‌همراه آورد که در دین مدت تنها نباشد. و الحق اوضاع آنها کمتر از بزرگان نیست که در خشکی زندگی می‌کنند. بعد از گفتگو با مشارالیه و زن او و از هر دو وداع کرده مراجعت به‌شهر کردیم. از شخصی استماع افتاد که سرطمس متلس حاکم و سردار انگریزی در چهار میلی این شهر باغی ساخته است خوب و هرکس از غربا به‌دیدن آن می‌روند. دو گاری کرایه کردیم. یکی از میرزاجعفر و آقا حاجی‌بابا و دیگری را میرزارضا وبنده گرفته وسوار شده، یکنفر بلد را به‌همراه برداشته از شهر بیرون رفتیم. طریق گاری اینولا اینکه گاری را به‌یک قاطر بسته

آدمی پیاده جلو قاطر را کشیده میروند اتفاقاً در آنروز بی‌نهایت هوا گرم بود و باد هم نمی‌ورزید، وراه نیز پر از خاك و گرد بود معهذا شخصی که جلو قاطر رامی کشید پای او کفش نداشته، در نهایت سرعت در جلو قاطر می‌دوید به‌حدی بنده حیرت کردم که این طایفه گوبا زحمت را نفهمیده‌اند چه چیز است تنها راحتی که از برای او بود آنکه در هر نیم میل ویك میل راه، آب‌انباری ساخته بودند. در سرآب‌انبارها، دهن شیری گذارده‌اند که ارباب تردد آب می‌خورند، لیکن سایر چیزها از قبیل راه، پر خاك و ریگ وهوا گرم و مطلقاً باد نمی‌وزید. وهمه را در جلو قاطر می‌دوید تا آنکه در هفت میلی شهر قلعه‌چه‌ایست متعلقه به‌سر طمس. اگر چه‌وقت تنگ بود و فرصت دیدن او نبود لیکن از خارج قلعه‌چه مزبور، سنگر وتوپ وخمپاره بسیاری نمایان بود و خندق و تخته پلی داشت. معلوم می‌شود که جای مضبوطی است. قریب به قلعچهٔ مزبور کلیسیایی است که کشیشان نزدیك به‌ما آمده ما به‌زیرزمینی برده، صورتی از سنگ سفید مرمر در نهایت نزاکت و استادی تراشیده. صورت مزبور شکل سنت پال یکی از حوارییِن ویکی از شاگردان حضرت عیسی بوده. کشیشان مزبور مذکور نمودند که سنت پال درآنجاظهور نموده و به‌یادگاز او، از سنگ صورت او را تراشیده‌اند. یکی از آنها خرده از پای صورت مزبوره برداشته به‌دست بنده داد و مذکور نمود که هر که رامار و عقرب زند، این خرده سنگ را در بالای آن مالیده زهر و آزار او ساکت می‌شود. وبنده سنگ‌پارهٔ مزبوره را گرفته به‌غلام خود مبارك دادم و به لفظ فارسی گفتم در وقتی که بیرون روی آنرا به‌دور انداز. سایر رفقا را خنده دست داد و بنده را انفعالی دست داد. وکشیش مذبور یافت که ما بی‌اعتقادیم و استهزا می کنیم. زیاده از این معجزات به‌ما بیان نکرد و بعد از آن چند صورت دیگر که از سنگ مرمر تراشیده بودند از قبیل شکل حضرت مریم و عیسی و بعضی دیگر بود. بعد از دیدن کلیسیای مزبور از آنجا بیاون رفته زیرزمینی بود که آن راکیتی کوم می‌گویند. هر کدام شمعی در دست گرفته، داخل به‌آنجا شدیم. جاییست در زیرزمین. گویند پانزده راه ار پیچ وخم اوست که همه را خالی کرده‌اند. گویند به کرات آدمی به‌تنهائی به‌آنجا رفته. باوجود اینکه چراغ در دست داشته قادر به‌مراجعت نبوده وکسی را از او خبری نشده بعلت اینکه از هرسو راهها است پرپیچ وتاب وکسی نمی‌داند که در زیرزمین

چگونه اینقسم جاها را کنده‌اند. جاها به‌ما نموده‌اید که جای نشیمن و خوابگاه و انبار کلیسیا و تنور برای پختن نان بود. از آنجا بیرون آمده به‌باغ حاکم شهر، سرطمس متلس رفته ازکلیسیای مزبور الی آن باغ سه‌میل راه است. به‌حوالی مزبور عمارتی است. ناظر سر طمس در آنجا توقف دارد. خواستیم به‌باغ داخل شویم، ما را مانع شدند و گفتند مادامیکه از شهر نوشته نیاورید، شما را نمی‌گذارند. ما هم از این معنی غافل بودیم. مصمم مراجعت بودیم. بلدی که همراه داشتیم ناظر مزبور فرستاده اذن خواستیم مشارالیه اذن داده، داخل به‌باغ شدیم. الحق باغی بود باصفا. از هرطرف باغ خیابانها ساخته بودند، از سنگ بزرگ و تراش. از دو طرف خیابانها جوی باریکی، دو گره عرض وعمق، در میانهٔ سنگ سنگ تراشیده‌اند وآب از آنها جاری است ودر همه خیابانها بـه همین طریق جویها تراشیده‌اند. در صحن باغ حوض هشتی پرآبی است. فواره‌ها از آن می‌جهد. اطراف حوض اقسام گل و ریاحین سبز بود. کرسیهای چند گذارده بودند که مردم در آنجا نشینند. چهار خیابان از چهار اطراف حوض است. از دو طرف خیابانها، درختان رز به‌چوب بسته که بقدر یکزرع از زمین بلند است و در میانهٔ باغها اقسام میوه‌جات و مرکبات سبز بود. الحق از پاکیزگی باغ و اطراف آن و طریق عرض باغ هریک از رفقا را بینهایت خوش آمده. در درب باغ به‌طریق نارون درختانرا به‌دیوارها کشیده. بعد از ملاحظهٔ باغ مزبور بیرن آمده سوار گاری شده داخل به‌شهر شده در مهمانخانه که منزل ما بود منزل گزین گشته. چون مستر رابنسان را همه دوست داشته، مشارالیه و رفیق او را (جوان افیسر دیگر آیرلند) وعده خواسته بودیم. شب در آنجا آمده شام کردیم.

روز جمعه سیم شهر مزبور سپتمبر سه‌ساعت قبل از ظهر ناهار کرده میرزاجعفر و میرزا رضا به‌علت آنکه سالها بود که میوه ندیده بودند، در آنجا میوهٔ بسیاری خورده و هر دو ناخوش شده وآقا حاجی‌بابا متوجه معالجهٔ آنها بود. روز شنبه ٤ شهر مزبور مطلقاً خبری از مستر رابنسان نرسید بعد از ناهار صدای های وهوی شنیده یکنفر کشیش عازم به‌عیادت بیماری بود. اطفال بسیاری با لباسهای مخصوص به کلیسیا شمعها روشن از پیش وعقب کشیش کشیده، دو نفر ازکشیشان زنگها در دست می‌زدند و چهار نفر دیگر در اطراف کشیش چادری سفید در بالای او گرفته به‌آواز

بلند چیزی می‌خواندند ومی‌رفتند. مشارالیه به‌عیادت بیمار رفته، دعایی خوانده، مراجعت نموده و در همه آن اوقات جامهٔ‌سفید، بالای جامهٔ خود کفن‌وار پوشیده، سرآن باز بود. بعد از دیدن آنها داخل به‌شهر شده والی عصر گردش کرده چون رفقا را احوال خوب شده شام با یکدیگر کردیم. مستررابنسان مطلقاً نزدیک به‌ما نیامده حتی آدمی نفرستاد که خداحافظی کرده باشیم. سه‌ساعت قبل از نصف‌شب به‌درب خانهٔ سرطمس میلن حاکم آنشهر رفته. بند موسیقی متعلق به‌سربازان در آنجا بود. الحق‌سازی در نهایت خوبی زده ساعتی نشسته بعد از اتمام ساز مراجعت کرده و حساب زن را پاک کرده یعنی زن صاحب‌مهمانخانه را کرده وازآنجا بیرون رفته داخل به کشتی شدیم و خوابیدیم.

و اما جزیرهٔ مالتا عرض شمالی آن به‌خط استوا سی‌وشش درجه بود. وطول آن به‌سمت مشرق لندن شانزده درجه بود. جزیرهٔ مزبور بیست میل طول داشت و ده میل عرض هرچه از سمت دریا نزدیک به‌جزیرهٔ مالتا می‌شوند منظر آن بهتر منظور می‌افتد ولیکن دخول دشمن به‌جزیرهٔ مزبور از جملهٔ محالات است. به‌علت اینکه از هرطرف جزیره لنگرات مضبوط مقابل دریا می‌باشد، جزیره مالتا هفت شهر دارد، بجز دهات بسیاری که در میانهٔ راهها واقع است. دو شهر بزرگ آن یکی یکی مسمی به‌ولاتا ودیگری مسمی به‌یکجیا است وهرکدام از شهرها کلیسیای خوب دارد و هرکدام سنگهای مرمر فرش آنست و شمعدانهای نقره و ظروف نقره دارد. شهر ولاتا جایی است که ما بودیم شهریست بهترین شهرها. و سه طرفهٔ آن آب و یکطرف آن متصل به‌خشکی است. دورهٔ شهر مزبورسنگرها در نهایت انضباط است. سمت جنوب شهر مزبور لنگرگاه بزرگ خوبی است. لنگرگاه مزبور به‌قدر دو میل است وکشتی در نهایت استراحت در لنگرگاه مزبور می‌ماند وهنگام دخول کشتی در لنگرگاه مزبور از دو طرفه سنگر مضبوطی است که کشتی دشمن مطلقاً داخل به‌لنگرگاه نمی‌تواند شد. بجز این لنگرگاه در دوره ولاتا سنگری است چهار صفه توب دارد. هر صفه بالای دیگری و صف پایین آن برابر آب است. هشت توب عظیم در دورهٔ آن شهر است بجز توپهای کوچک که‌لاتعد ولاتحصی است. سمت دیگر جزیرهٔ مزبور که ماندیده‌ایم کوهی‌است به‌خط عمود بالا رفته که بجز مرغ هوا متنفسی داخل به‌جزیرهٔ مزبوره نمی‌تواند شد.

در سال ۱۷۷۹ هنگامی که سپاه فرانسه به‌سمت مصر می‌رفت، جزیرهٔ مالتا به‌دست افتاده، مدت سه سال جزیره مزبور در دست فرانسه بوده تا اینکه بکلی عیسوی داخل به‌جزیرهٔ مالتا شده و فرانسه را بیرون کرده و ارادهٔ آنها اینکه جزیرهٔ مزبور را به‌دست ملیتهای مالتا که صاحبان اصلی او بوده واگذارند لیکن در خفیه خبری به‌اهالی انگریز رسیده که ملیتهای مزبور را اراده این است که مجدداً جزیرهٔ مزبور را به‌دست ناپالیان داده باشند. به‌این سبب سپاه انگریز از جزیرهٔ مزبور بیرون نرفته و به کرات بناپارت سپاه فرانسه را به‌تسخیر مالتا فرستاده نتوانسته که از دست قوم انگریز بیرون آورد تا هنگامی که بناپارت را به‌سنت هلینه فرستاده‌اند در عهد- نامه‌ای که فیمابین قرال فرنگ همه با یکدیگر نوشته‌اند، همهٔ یوروپ اقرار کرده‌اند که جزیرهٔ مالتا و چند جزیرهٔ دیگر که آنها را ایوانیان آنیه[1] می‌گویند متعلق به انگریز باشد. وبه‌این سبب سپاه و آذوقه و اسباب جنگ بسیاری به‌اینجا وهم به سایر ایوانیان آنیه از انگلند فرستاده‌اند و همیشه سپاه انگریزی در این نواحی ساخلو است. در این جزیره سه‌هزار نفر از سپاه انگریزی توقف دارد. در جزیرهٔ مالتا هرکس به‌طریق و مذهب خود عبادت می‌کند و هیچکس را مانع از عبادت نمی‌شوند. زراعت این جزیره بسیار خوب می‌شود. جمعیت جزیرهٔ مالتا یکصدوپنجاه هزار نفر می‌شود.

روز یکشنبه پنجم شهر سپتمبر چهاردهم ذیعقدة‌الحرام شش ساعت قبل از ظهر چادرهای کشتی‌را بالا کرده عازم راه شدیم. الحق خارج از مالتا یا باد بد و طوفان داشتیم یا هیچ باد نمی‌آمد. چنانکه از مالتا الی ارچ‌پلیکوآنیه سه‌روز راه بوده، روز آمدیم بالجمله به‌هزار معطلی خود را قریب به‌استریت داردنل رسانیدیم. بادی در نهایت خوبی آمده یکروز ویکشب به استریت‌داردنل رسیدیم. استریت مزبور راهی است که دوسمت آن زمین است مثل رود عظیمی. بعضی جاها شش میل عرض آنست. سمت یمین راه که سمت جنوب است متعلق بایشا[2] است یعنی مشرق زمین. و سمت یساری طرف شمال است که یوروپ می‌گویند. فاصلهٔ میانهٔ یوروپ و ایشا همین استریت است. و در دو طرف زمین دو سنگر است که از گچ وسنگ سنگ ساخته‌اند. در بروج آنها توپها و خمپاره‌ها گذارده‌اند که در هنگام نزاع با

---

1. Ionion Island

۲. ایشیا ـ آسیا.

دولتی، کشتی هر کس را نمی‌گذارند داخل به‌آنجا شده. در سمت یمینی ما در حوالی، قلعه‌ایست. خانه‌های بسیاری وچند مناره که علامات مساجد مسلمانان است، ظاهر است. رقت قلبی به‌همه دست داد و سجدات شکر باری را بجای آورد که بعد از سالها به‌جایی برسیدند که بانگ مسلمانی وعلامت اسلام را دیده. وباد بسیار خوب بود. هفت میل راه آمدیم. باد روبه‌تقلیل نهاد و به‌علت اینکه مستمراً آب از این استریت که در معنی از دریای قرادنکیز آب دریا مستمراً روان می‌شود و از سمت استریت‌جبل‌آلتر همیشه آب داخل به‌دریای آغ‌دنکیز می‌شود. آنچه حساب کرده‌اند هفت رودخانهٔ عظیمی داخل به‌قرادنکیز می‌شود و مستمراً استریت‌ داردانل داخل به‌دریای مدیتریان می‌شود و از دریای محیط نیز آب داخل به مدتریان تا به‌حال هیچکس سبب آنرا ندانسته. بالجمله اگر مطلق باد نیاید در ساعتی چهل میل زور آب کشتی را از دریای قرادنکیر می‌برد. و هنگامی که کشتی می‌خواهد از دریای بالتک به‌اسلامبول رود اگر باد سخت نیاید هرگز کشتی نمی‌تواند از اینجا گذرد. به کرات کشتیان یکماه ودوماه در اینجا مانده هیچ نمی‌تواند گذشت لهذا کشتی ما را کپتن کشتی لنگر انداخته فوراً ابری بالا کشیده رعد و برق و صاعقه آمده که مافوقی نداشت اهالی کشتی ما هر کدام شکر خدا را بجا آورده که این باران وطوفان در میانهٔ دریا به‌ما برنخورد. شب را در آنجا خوابیده. روز دیگر باران موقوف شده باد در نهایت خوبی وزیده از مقابل شهر داردنل عبور کرده. از اول استریت داردانل الی قلعهٔ داردنل شانزده میل است. قلعه و بروج و دو سنگر از جانبین قلعه از سنگ و کج ساخته‌اند. توپهای بزرگ و خمپارهٔ بسیار بزرگ در سنگرات و بروج وقلعه دارد. در اینجا دریا کمتر از دو میل است و از دوطرف آب دوقلعه و سنگرات توپ و آتشخانه دارد. در اینجا محل نشیمن تجار است و تجارت بسیاری از اینجا به‌اسلامبول می‌شود و در اینجا تنی‌چند از دولت عثمانی نشسته‌اند و باید که هر کشتی عبور کند باشبردی از اسلامبول به‌اینجا آورده کشتی را می‌گذارد که از آنجا گذرد والا کشتی مزبور را نگاهدارند. بالجمله از مزبور الی حوالی شام گذشته داخل به‌دریا شدیم. طالع ما بحدی یاری کرد که مطلق دراین تنگ معطل نماندیم. استریت مزبور از اول الی آخر چهل میل راه می‌شود. بالجمله در روز شنبه ۲۰ سپتمبر مطابق ۵ شهر ذیحجة‌الحرام سه‌ساعت قبل

از ظهر از کنارهٔ شهر اسلامبول گذشته در مقابل گمرکخانه قلاته لنگر انداخته. الحق در این روز ملاحظه شهر و آثار مساجد و مناره و عمارات عالیه از سمت اسلامبول و از جانبی اسکودار و از سویی قلاته و بعلاوهٔ باغات و بساتین بالجمله بالجمله هرگوشهٔ منظر نکویی بود که تعریف آن زیاده از آن است که در این مختصرات درآورد. مختصراً شهر اسلامبول مدت سه ماه هست که طاعون شدیدیست و همه روزه جمعی کثیر از مردم فوت می‌شوند. کپتن کشتی گفت که حال من شما را دراینجا گذارده‌ام. خود می‌روم به‌خانهٔ سرابرت تستن که خبر ورود شما را به معزی‌الیه داده به‌طریقی که دولت انگریزی حکم به‌من داده است عمل کنم. کپتن مزبور، خبر ورود ما را به‌سرابرت تستن ایلیچی انگریز متوقف اسلامبول داده و سرابرت تستن شخصی را به‌عقب عالیشأن میرزافرج‌الله فرستاده که چون مشارالیه وقایع‌نگار دولت علیه است باید متکفل احوال ما شود. جواب فرستاده بود که چون معزی‌الیه هنوز اغتشاشی در اوضاع اوست نمی‌تواند متوجه ما شود. لهذا سرابرت تستن آدمی فرستاده در قلاته در مهمانخانه منزلی برای ما معین کرده حوالی عشا یعنی هفت ساعت از ظهر گذشته اسباب خود را جمع کرده.

روز شنبه بیست وپنجم سپتمبر، پنجم ذیحجه ۱۲۳٤ هفت ساعت از ظهر گذشته وارد به‌مهمانخانه قلاته شدیم و به‌علت اینکه حال داخل ولایات اسلام شده‌ایم و باید موافق مذهب خود عمل نموده باشیم، زوجهٔ استاد محمدعلی را با شوهر او منزلی علیحده معین کرده که با ما شام و ناهار نخورد، بلکه هیچ در منزل ما نیاید. و اطاقی از برای خواب چهارنفری ما گرفته و اطاق کوچکی برای نوکران گرفته.

روز یکشنبه ۲٦ شهر مزبور(۱) ناهار کرده و بعد از آن نوشته که میرزا ابوالحسن خان به‌میرزافرج‌الله قلمی داشته وسفارش به‌او نموده که تدارك ما را دیده روانهٔ ایران سازد با عریضهٔ خود مشعر بوروود ما به‌اسلامبول قلمی وبه‌همراه نوشته ایلچی به‌خدمت میرزا فرج‌الله فرستاده و عصر روزمزبور مراسله از معزی‌الیه رسید مشعر براینکه حال منزل درستی ندارند و اوضاع ایشان هم پریشان است، بعد از این کارها درست خواهد شد. از جواب تعلیقه‌معزی‌الیه چیزی دستگیر نشد. در

---

۱. سپتامبر.

منزل خود آرام‌گرفته هفت‌ساعت بعدازظهر به‌خانهٔ سررابرت تستن رفته. خانه‌ایست در نهایت بزرگی. اطراف باغچه‌ها در نهایت خوبی است. بعد از اینکه داخل به‌مجلس او شده، مستر پانزالی مترجم، آنکه در زبان گریک و لاتین و ایتالیا و فرانسه و انگریز و ترکی وعربی وفارسی ماهر است باهمشیره زادهٔ او هردو مترجم هستند، معرفی ما راکرده. سررابرت تستن پیرمردی است از اهالی اسکاتلند. سالها از جانب دولت انگریز ایلچی اسلامبول بوده. معزی‌الیه می‌گفت دوازده زبان را خوب می‌داند. زن سر رابرت مسمی به‌لیدی‌تستن، مشارالیها در زبان فرانسه بامردم گفتگو می‌کرد. بنده هم چند لفظی که می‌دانستم از فرانسه گفتگوی کرده، اگر چه در اینمدت دو ماه درکشتی شب وروز در تحصیل فرانسه بودم لیکن درگفتگوها ناقص بوده بعد ازساعتی چای خورده، سر رابرت مذکورساخت که مرا اراده‌اینست که بزودی شما را روانه سازم. بنده به‌خدمت ایشان عرض کردم که میرزا ابوالحسن خان شرحی به‌رئیس افندی نوشته است که درروانه‌کردن ما معزی‌الیه سعی کند ونوشته دهد. سررابرت فرمودکه نوشتهٔ مذکور را در نزد من بفرست. بعد از آن از خانهٔ او بیرون آمده، به‌منزل خود مراجعت کرده، دو ساعتی نشسته.

روز دوشنبه ۲۷ شهر مزبور، مستر پانزالی مزبور به‌منزل ما آمده نوشته از میرزا ابوالحسن‌خان به‌بنده آورده که بعد از بیرون آمدن قلمی فرموده شرحی مشعر براظهار رضامندی و الطاف مرقوم فرموده. بالجمله مراسلهٔ معزی‌الیه را به‌رئیس افندی خواهم رسانید. روز دیگر آدمی از رئیس مشارالیه آمده مذکورساخت که رئیس نوشتهٔ میرزا ابوالحسن خان را خوانده و رقمی صادر خواهد نمودکه یک رأس اسب سواری به‌شما بدهند. چون در این اوقات مسموع افتادکه عیداضحی قریب است، سلطان عمر، سلطان محمود به‌عریمت ادای نمازعید به‌مسجد می‌رود و ما به‌خدمت سررابرت تستن پیغام فرستادیم که آدمی به‌ما داده که ما را راهنمایی به‌مسجد مزبورکرده باشد، لهذا سررابرت تستن یکنفر ینکی‌چری به‌نزد ما فرستاده که ما را به‌مسجد هدایت‌کند.

روز پنجشنبه سلخ سپتمبر مطابق دهم ذیحجةالحرام استماع شدکه شش ساعت قبل از ظهر سلطان محمود به‌مسجد رفته نماز می‌کند. ما هم هفت ساعت قبل از ظهر ازقلاته بیرون رفته چون در میانه قلاته و شهر اسلامبول، قرادنگیر

واقع است و هر کس از اسکودار به‌اسلامبول رود باید در میانهٔ کشتی نشسته و هر کس از قلاته به‌اسلامبول رود نیز باید سوار کشتی شود. و هزاران کشتی کوچک از اهالی ینکی‌چری در روی آب گذارده، هر کس رود آدمی چندپاره گرفته آنها را به‌اسلامبول میبرند. ما نیز کشتی گرفته، داخل به‌اسلامبول شده، در حوالی مسجد احمد پاشا —مسجدی که سلطان نماز عید را به‌جا می‌آورد —در مکانی آرام گرفته چون نماز آنها تمام نبود داخل به‌صحن مسجد شده. مسجدی در نهایت بزرگی و عظمت ستونهای سنگی بسیار بزرگی داشته. اهالی ترك مذکور می‌ساختند که ستونها سنگ نیست، آنها را ریخته‌اند، اگرچه کثرت مردم و جمعیت نماز جماعت آنقدر راه به‌ما نداد که داخل به‌شبستان مسجد شویم لکن بنده خود را به‌درب آن کشیده الحق چراغان بود نه شبستان. چند چهل چراغ روشن بود. بعلاوه سیم‌بندی که هزاران قندیل شیشه در آنجا روشن بود ملاها و اعیان دولت عثمانی و جمعیت کثیری در آنجا به‌نماز مشغول شده. ما در گوشه‌ای صبر کردیم تا اینکه نماز تمام شده، از آنجا مراجعت به‌دکان مزبور نموده. همه راه از دو طرف ینکی چریان سپاه سلطانی ایستاده بعد از آن هر کدام از نجبا و اعیان دولت عثمانی از از مسجد بیرون آمده سوار اسبان یراق طلا و نقره، با جلال تمام گذشته. قاعدهٔ رجال دولت عثمانی بلکه عامهٔ بزرگان ترکیه اینست که اشخاصی که بزرگ هستند، در هنگام گذشتن از کوچه وبازار، خود به‌مردمان سلام کرده، گذشته و بعد از آن رئیس افندی وزیر ترکیه، کسی که امورات خارج از ولایتی به‌عهدهٔ اوست گذشته و بعد از آن صدراعظم دولت عثمانی با عظمت و جلال گذر کرده و بعد از آن دوازده اسب با زینهای طلا و یراق و زین‌پوش طلا، یکطرف زین سپر طلای مکلل به جواهر و طرف دیگر اسبان قداره و یا شمشیر جواهرنشان بسته. اسبان مزبور، یدکها سلطانی بوده، هر اسبا را یکنفر جلو او را کشیده وبعد از آن سلطان محمود، خود سواره با جمعی کثیر از افیسران پیاده از پیش وپس او روانه بودند. و هر کدام از افیسران لباسها و کلاههای بلند غریبه در سر داشتند. بعد از آن افیسری شمشیر مکلل به‌جواهر از مال پادشاه را در شانه گذارده، گذر کرده. بعد از آن دو نفرسواره، کرسیان پادشاهی را در شانه گذارده گذر کرده، سوار دیگر خورجینی مملو از پاره[1]

---

۱. مسکوك، پول نقد لغت‌نامه دهخدا.

در پیش گرفته، از چپ و راست سلطانی پول نثار سلطان نموده وسه نفر سواره هر کدام تاجی متعلق به‌سلطان در دست گرفته گذر کردند گویا هر کدام از تاجها را وقتی معین درسر می‌گذارند. بعد از آن چندنفر از خواجگان حرم پادشاهی با جبروت گذر کرده. بعد از آن جمع کثیری پیاده به‌عقب آنها رفته تا اینکه همهٔ آنها گذشتند پادشاه جوانی است بسیار مقبول. ریشی سیاه، نه‌بلند و نه کوتاه، محرابی داشت. سی‌وپنج سال عمر شریف سلطان محمود است. بعد از ملاحظهٔ سلطان در میدانی مسمی به‌آت میدان، در مقابل مسجد احمد پاشا رفته، سنگ بزرگ یک‌پارچه از سنگ سماق تخمیناً بیست زرع طول وسه‌زرع عرض و قطر آن، چهارگوشه است مثل مناره در میانهٔ میدان نصب کرده‌اند. در زیر پایهٔ آن چهار پایهٔ آهنین دارد که آدم در زیر آن می‌رود تا به‌چال سنگی به‌این بزرگی ندیده‌ام. از اهل اسلامبول هر کس سؤال کنند که‌آیا سنگ مزبور را که آورده وچگونه نصب کرده‌اند،جواب می‌گویند آن را ریخته‌اند. لیکن نمی‌توانند گفت در حالت چه وبا کدام اجزا آن را را ریخته‌اند ستون مارپیچ دیگری است از مفرق، سه زرع شکسته آن باقی مانده است بعد از ملاحظه آنجا، به‌خانه‌ای رفتیم که آنرا شیرخانه می‌گویند. چند شیر و حیوانات سبع دیگر در آنجا است که متعلق به‌سلطان است. بعد از ملاحظهٔ آن مراجعت به‌منزل کرده مسموع افتاد که میرزا فرج‌الله آدمی به‌نزد سر رابرت تستن فرستاده مذکور ساخته بود که چون حال در اسلامبول خانه گرفته است و در آنجا می‌ماند خود می‌خواهد تدارك ما را دیده روانه سازد. لهذا آقا حاجی‌بابا را به نزد معزی‌الیه فرستاده وعده نموده بود که دوروز دیگر ماها به‌منزل او رفته بنایی به کار ما گذارد.

روز جمعه غره اکتوبر، یازدهم ذیحجةالحرام به‌یکی از قهوه‌خانه‌ها رفته استماع افتاد که سلطان درباغی مسمی به‌دلمه باغچه سی‌رفته ملاحظهٔ جانبازان را می کند. میرزا جعفر و بنده چنین یافتیم که در آنجا مشق سربازیست و سلطان به توپخانه که خارج از قلاته است رفته، در آنجا جمعیتی نبود. قدری پیش رفته‌صدای ساز و نقاره شنیده از بالای بلندیست سرازیر شده در کنار دریا باغیست باصفا. ریسمانی بسته‌اند وسه نفر در بالای آن رفته به‌بازی مشغولند و جمعیت عظیمی است از زن و مرد و میدان وسیع است و کسی در میانهٔ میدان نیست. اطراف میدان ینگی‌چری

بسیار است ودر بالای بلندی چند اطاقی است و جمعی از افیسران سفیدپوش در مقابل ایوانی ایستاده‌اند. ازکسی پرسیدیم در آن اطاق کیست گفت سلطان عصر. در آن وقت یافتیم که در اینجا سرباز نظام نبوده است و شخص جانبازی که استاد قهوه‌چی می‌گفت، ریسمان باز بود. ودر این روز به‌علت عید اضحی سلطان به‌جشن مشغول است. خلاصه بعد از ساعتی سلطان با جبروت تمام سوار. ویدکهایی که که روز قبل ملاحظه نموده بود با دستگاه سلطنت، امروز هم به‌همراه او بود. از کنارهٔ دریا روانهٔ سرای سلطانی گردیده هنگام نزولی سلطانی، هم از توپخانه اسلامبول و هم توپخانه قلاته واسکودار، توپها خالی کرده روز یکشنبه سیم اکتوبر به‌دیدن میرزا فرج‌الله رفته بااو گفتگو و تعارفات رسمی را به‌جا آورده، بعد از آن در خصوص رفتن ماها بنایی گذارده که درگرفتن رقم برای عرض راه ما و بیرون آوردن صندوق کتاب واسبابهای ما ازگمرك وسایر مواد کلاسر رابرت تستن‌منتهای محبت نسبت به‌ما کرده، اولا سعی کرده که صندوقهای ما از گمرك بیرون آید. صندوقهای مزبور را بیرون آورده، اولا انباری گرفتیم. به‌قاعدهٔ اینولا یت‌اولا خراج پادشاهی را می‌گیرند و انبارکوچك و حقیر را به‌سی وپنج قروش خراج شاهی گرفتند. بعد از آن حمالان صندوقهای مزبور را بیرون آورده، بندی در میانهٔ آن بسته برداشتند. و در اینولایت هر باری که سنگین است به‌این نحو حمل نقل می کنند. اگر بسیار سنگین است چهار نفر یا بیشتر در زیر چوب مزبور رفته در این‌مدت توقف بنده در اسلامبول مطلقاً نتوانسته که تحصیل فرانسه ویا چیزی دیگرکنم وکسی هم به‌دست نیاورده که از او تحقیقات اینولایت راکرده باشم والحق هیچکدام از اهالی ترکیه ازتاریخ خود اطلاع ندارند و بنده را میلی زیاده بهمرسیده که برخی از اوضاع ولایت ترکیه را در این مزخرف نامچه نوشته باشم.

اما طایفهٔ ترکیه و اصل آنها؛ طایفهٔ مزبور در اصل و اول آنها در سمت مشرقی دریای حاجی‌ترخان توقف داشته. جمعی صحرانشین بوده و بالفعل جمعی از آنها در آنجا هستند که ما آنها را ترکمان می‌گوییم. در سال ۸۲۰ عیسوی مطابق ۲۱۰ هجری جمعی کثیر از طایفهٔ مزبور به‌تسخیر ولایات وملك ارمن عزیمت نموده، ملك ارمن را مسخر نموده و درآنوقت مسمی به‌ترکمان گشته. در سال ۹۹۷ عیسوی مطابق ۳۸۷ هجری سلطان محمود غزنوی از جانب خلفای

عباسیه به‌حکومت ملک ایران مفتخر شده و بعد از آن از کنار دریای حاجی‌ترخان الی رود خجند را به‌حیطهٔ تصرف خود درآورده از جانب خلفای مزبور و اذن آنها ملقب به‌قلب سلطانی گردیده. بعد از فوت محمود پسر بزرگ سلطان محمود مسمی به‌مسعود در سال ۱۰۳۸ عیسوی مطابق ۴۳۰ هجری به‌جای پدر نشسته، جمعی از افاغنه و غیره به‌مخالفت مسعود برخاسته، چون تاب مقاومت دشمن را نیاورده استمداد از طایفهٔ ترکمانیه جسته و طایفهٔ مزبور جمعی کثیری به‌سرکردگی طغرل بیک به‌حمایت مسعود مذکور فرستاده، اولا طغرل بیک دشمن مسعود را مسخر و مغلوب نموده و بعد از آن به‌تصرف ایران مشغول گشته، به‌تدریج مملکت ایران را مسخر نموده و در آنوقت طایفهٔ ترکمانیه به‌شرف اسلام مشرف گردیده که قبل از آن بت‌پرست و بی‌مذهب بوده‌اند. و در سال ۱۰۵۵ عیسوی مطابق ۴۴۷ هجری بلوای عامه برسر خلیفهٔ اسلام شده، خلیفهٔ مزبور، طغرل‌بیک را وزیر خود کرده. مشارالیه مردی رشید و دانا بوده. قدرت وقوت غریبی در ممالک خلفای عباسیه بهمرسانیده. طایفهٔ تاتاریه که به‌سمت شمالی دریای حاجی ترخان توقف داشتند از در مجادله با طایفهٔ ترکمانیه برخاسته، به‌اندك وقتی آنها را مغلوب و از ولایات ایران اخراج نموده به‌سمت جنوبی ایران آنها را رانده و آنها به‌بیت‌المقدس رفته که ولایت مزبور را مسخر کنند. اهالی بیت‌المقدس عرض حال خود را به‌فرنگستان نموده، چون مطلق عیسویان بیت‌المقدس را پاکترین اماکن روی زمین می‌دانند بعینه کعبه از برای مسلمانان است. سپاهی از فرقه همهٔ عیسویان بر سر بیت‌المقدس جمع آوری کرده سپاه ترکیه را شکست داده مراجعت به‌ولایت خود نموده، ولیکن صلاح الدین سردار ترکمانیه (۱) سپاهی عظیم فراهم آورده مراجعت به‌بیت‌المقدس نموده شهر بیت‌المقدس را مسخر و اهالی آن را به‌قتل رسانیده و بعد از آن صلاح‌الدین مزبور خود را ملقب به‌لقب سلطانی نموده، بعد از فوت مشارالیه ایضاً طایفهٔ ترکمانیه به‌تحلیل رفته و چندان قدرت و قوتی نداشته تا اینکه در سال ۱۳۰۹ عثمان نام بزرگ ترکمانیه ترقی کرده خود را ملقب به‌سلطانی نموده در پرواسا از محال بکیشینیا نشسته. چون عثمان مزبور از اولاد چنگیز مشهور بود و خود هم قابل به‌استعداد و رشیدی بوده، به‌تدریج همهٔ ترکمانیه را به‌تصرف درآورده. همه

---

۱. صلاح‌الدین ایوبی سردار ایرانی الاصل‌کرد نژاد وفاتح بیت‌المقدس.

در جادهٔ چاکری مستقیم و در جان نثاری مقیم بوده. هریک از محالات ترکمانیه راکه در تحت حاکمی سرکش بوده، حاکم مزبور را معزول و دیگری را به‌جای او منصوب نموده. به‌اندك وقتی مقتدر و مستقل گردیده. لیکن چندان ولایتی به تصرف او نبوده. شهرکی مسمی به‌قراقیصر پایتخت او بوده —به‌تدرج داخل به محال سابق الذکر شده و شهر پرواسا را تسخیرکرده. از آن وقت اهالی ترکمانیه مسمی به‌عثمانی گردیده که حال دولت مزبور را دولت عثمانی می‌نامند.

در سال ۱۳٤۱ عیسوی مطابق ۷٤۲ هجری فوت او در رسیده بعد از فوت‌او در سال مزبور آرخان به‌جای او به‌حکمرانی مشغول شده، به‌تدریج ولایت متعلقهٔ خود را زیاد نموده بالاخره شهر تیفی را تصرف و پایتخت خود نموده. در سال ۱۳۷۲ عیسوی مطابق ۷۷٤ هجری فوت شده در سال مزبور عمر به‌سلطنت عثمانی مشغول شده. در سال ۱۳۷٥ عیسوی مطابق ۷۷۷ هجری شهر ادریان یعنی شهری که ادریان سلطان روم شهر مزبور را بنیاد کرده به‌تصرف خود در آورده و پایتخت دولت عثمانی نموده، مشارالیه سبب نظام نیی‌چری که ذکر آن بعد از این‌مذکور خواهد شد بوده و مدتها با طایفهٔ عیسویان جدال نموده، در جنگی از جنگها به سپاه دشمن ظفر یافته جمعی از عیسویان را اسیرکرده حکم به‌سپاه خود نموده که در حضور خود آنها را به‌قتل رسانند. یکی از آنها حمله به‌عمر نموده به‌ضرب خنجر پهلوی او را شکافته مقتول نموده. دولت عثمانی الی آنوقت اکثر ولایات‌گریك را به‌تصرف در آورده تنها شهر اسلامبول به‌دست‌گریك مانده. در سال ۱۳۹۷ عیسوی مطابق ۸۰۰ هجری، بایزید اول به‌جای عمر به‌تخت سلطنت آمده، فوراً برادر خود یعقوب سلطان را به‌حضور خود به‌طناب انداخته. مشارالیه اول کسی بود از سلاطین عثمانی که بنای کشتن منسوبان و قطع صلهٔ ارحام نمود. در سال‌اول سلطنت خود شهر قراطوا را گرفته. قبل‌از گرفتن شهر مزبور با رعایای شهر وعده نموده که اگر شهر را بدست دهند اهالی شهر و رعایای آنرا مرخص نموده که در نهایت استراحت در زیر او امان یافته، آرام گیرند. بعد از اینکه شهر مزبور رامسخر نموده به‌خلاف عهد خود شهر مزبور را قتل و غارت نموده و بعد از آن همتی به تصرف شهر با سیمه گماشته شهر مزبور را گرفته نهب و غارت بسیاری در آنجا کرده و بعد از آن از رود دینوب که از روسیه می‌آید گذر شده و این اول دفعه ایست که

طایفهٔ عثمانی از این رود گذر کرده. دو مرتبه به‌محاصرهٔ اسلامبول همت گماشته و هر دفعه مدتی مانده در دفعهٔ ثانی نزدیک به‌آن بوده که شهر مزبور را به‌تصرف در آورد که امیرتیمور مشهور به‌لنگ با سپاهی معدود بر سر بایزید تاخته و جدال عظیمی فیمابین آنها واقع شده بالاخره بایزید را دستگیر نموده. وقتی که بایزید را در برابر امیرتیمور حاضر کرده بودند. امیرتیمور از او سؤال نموده که در صورتی که تو مرا دستگیری کرده بودی چگونه با من رفتار می کردی جواب داده بود که تورا در قفس آهنین محبوس می کردیم. فوراً امیرتیمور حکمی کرده قفس آهینی ساخته او را در قفس محبوس کرد.

در سال ۱۴۱۱ عیسوی مطابق ۸۱۴ هجری سر خود را به‌پنجر قفس آهنین زده مغز او ریخته فوت شده در این عصر طایفهٔ ترکیه منتهای بد رفتاری و ظلم و تعدی را با مردم عیسویان نموده. صیت خونخواری و ظلم و تعدی این طایفه به‌همهٔ عالم رفته. کمتر مردی از طایفهٔ ترکیه به‌بیمروتی و بیرحمی و بد دلی‌بایزید سراغ می‌دهند. حرص طایفهٔ ترکیه در فتح و نصرت و تسلط به‌حدی بوده که طالب سلطنت کل دنیا گشته طریقهٔ بی‌انصافی و بد عهد و پیمانی را پیشنهاد خود نموده. به‌هر سو از ولایات قریبه حمله آور گردیده، هر جا را فتح کرده بدون حق و حساب دست به‌خون‌ریزی درازکرده. کسی را که نکشته محض از برای اسیر کردن بوده و بیعصمت غودن آنها نیز به‌سر حد کمال گشته. بسا رعایای نجیب‌ولایات مغلوبی بایزید به‌رسم خرید و فروخت به‌کل دنیا پریشان گردید و بسا کسبه و ضعفا و فقرا پایمال گردیده در اینوقت همهٔ طایفهٔ ترکیه از بیمروتی و ظلم و تعدی بایزید مزبور فریاد دارند و افعال ناشایسته و بدعتهای بد بایزید بالفعل در میانهٔ مردم شیوعی دارد.

هر ولایتی که از عیسویان به‌دست دولت عثمانی دچار شده علم و صنعت و آرام و استراحت از آنها قطع شده. بالجمله در هرحال سبب پایمال کردن رعایا گردیده پسر بایزید بعد از فوت بایزید، محمد اول به‌جای بایزید به‌تخت سلطنت عثمانی نشسته. فوراً چند برادر خود را به‌قتل رسانیده، ولایاتی که متعلق به‌سلطان با یزید بود و امیرتیمور را از او گرفته بود، سلطان محمد مجدداً به‌حیطهٔ تصرف خود در آورده لیکن عمر او چندان وفا نکرده.

در سال ۱٤۳٤ عیسوی مطابق ۸۳۸ هجری فوت او در رسیده، پسر بزرگ سلطان محمد، عمر ثانی به‌تخت سلطنت نشسته اولا برادر خود مصطفی را به‌قتل رسانیده.

در سال ۱٤٤٤ عیسوی مطابق ۸٤۸ هجری شهر رسلونیارا به‌تصرف خود در آورده، اهالی شهر را مگر اشخاصی که به‌شغل فعلگی و کار دیگر ضرور داشته و یا زنانیکه به‌جهت اطفای شهوت خود ضرور داشته مابقی را از زن و مرد و پیرو وجوان و اطفال شیرخواره به‌قتل رسانیده. نوعی بی رحمی و بیمروتی که در این شهر که متعلق به‌ولایات هنگریست از او به‌ظهور رسید از حد تقریر و تحریر بیرون است. و ولایت دیگر مسمی به‌سردیا را مسخر نموده اگر چه قبل‌از وقت دختر حاکم شهر سردیا را به‌عقد خود در آورده، قسم یاد نموده بود که مطلق ضرر او به‌شهر سردیا نخواهد رسید لیکن بعد از تسخیر شهر مزبور به‌خلاف عهد و میثاق‌و قسم خود قتل و غارت بسیاری به‌اهالی شهر مزبور نموده و بعد از آن سپاه خود را بر سر شهر ترانسلونیا یکی از شهرهای نمسا است بـرده، فوراً داخل به‌شهر مزبـور شده هرچه از مرد و زن و پیر و جوان را که به‌دست آورده گرفته و کشته و شهر الشیه که از مملکت استریاست مسخر نموده بعد از قتل و غارت شهر مزبور را کلا سوزانیده. یکی از جنرالان مشهور از اهالی استریا مسمی به‌الکزندر برک به‌مقاومت اوبرخاسته او را مانع از زیادتی ظلم و تعدی گشته. به‌کرات با او به‌مجادله با آمده و هرگز غالب بر او نشد.

در سال ۱٤٥٤ عیسوی مطابق ۸٦۰ هجری شهر پلوپانسیس که شهرمعظم گـریک بوده به‌تصرف در آورده، شش هزار نفر از اسرای مسیانرا به‌شکرانه اینکه شهر مزبور را مسخر نموده یکدفعه بالای یکدیگر قربانی و کل ولایات‌گـریک و روم را مسخر کرده عمارات عالیه مشهورهٔ که باعث بزرگی قوم مزبور می‌بود کلا خراب و ویران کرده که بالفعل خرابهٔ آنها باقی است و از طریقه بیرحمی و بیمروتی کما کان آگاه بوده. وسعتی غریب به‌بزرگـی دولت عثمانـی داده، سپاه نیی‌چری را دو مقابل زیاد کرده. همیشه غم و غصه جانکاهی که داشته این بوده که‌غالب به‌جنرال الکزندربرك نیامده. گویند به‌سبب این غم فوت او در رسیده.

در سال ۱٤٦۰ عیسوی مطابق ۸٦٥ هجری بعد از فوت او پسر بزرگ او

سلطان محمد مسمی به‌محمدثانی به‌حکمرانی عثمانی رسیده. معزی‌الیه بزرگترین سلاطین عثمانی در جنگ بوده و لیکن بیرحمترین سلاطین عثمانی بوده. اول مرتبه که به‌تخت سلطنت رسیده دو برادر خود را به‌قتل رسانیده. ثانیاً به‌معاهده و دوستی و اتحاد با قسطنطنین سلطان قسطنطنیه برآمده لیکن در هنگامی‌که در عین و مصالحه با قسطنطنین بوده مخفیاً در صدد محاصره و تهیهٔ تسخیر قسطنطنیه‌می‌بوده. گویند نه هرگز عهد و میثاق خود را وفا نموده و نه هرگز قسمی‌که به قرآن خورده نگاهداشته. مشارالیه نفس بی‌انصافی و بیمروتی و حق‌ناشناسی بوده. لیکن با آنهمه صفات معزی‌الیه سبب فخر و آبرو و عزت دولت عثمانی بوده و الی حال همهٔ اتراك عثمانی نان پختهٔ او را می‌خورند. سپاهی بر سر قسطنطنیه کشیده.

درسال ۸٦٥[1] هجری شهر قسطنطنیه را مسخر نموده، سلطان قسطنطنین را در خارج شهر مزبور مقتول ساخته و بعد از آن شهر مزبور را مسمی به‌اسلامبول نموده. وقتی‌که سپاه ترکیه داخل به‌اسلامبول شده بنا را بهای وهوی به‌عینه حیوانات سباع‌که از جنگل بیرون آمده بر سر حیوانات ضعیف تاخت آورند، هزاران مرد و زن و برنا و پیر طعمهٔ شمشیر سپاه گردیده، اکثر مردم بی‌پناه به به‌کلیسیای سنت‌صوفیه آورده‌که بالفعل مسجدیست در نهایت بزرگی‌که اول مسجد کل عالم است. آنقدر مردم را کشته‌که درکلیسیای مزبور خون مثل سیلاب جاری شده. کلیسیای مزبور را طویله نموده به‌کل سپاه الی سه شبانه حکم داده که قتل و غارت نمایند. بیعصمتی در شهر مزبور به‌ظهور رسیده ساکنین بیچاره بیطالع فقیر را نکبت و حسن‌وقبح آمده به‌علت اینکه هر جا دولتی گمان کرده آزار و اذیت به‌آنها داده‌که باقی آنرا نشان دهند. و هر جا خوبرویی دیده منتهای بیعصمتی را نموده. در این سه‌شبانه و روز آواز گریه و زاری از ساکنین به‌فلک اطلس می‌رفت حتی‌سگان شهر از ترس سپاه خونخوار به‌فغان آمده. بعد از سه‌روز قلیل مردمانی‌که از دست سپاه، نیم جانی بدتر از مرگ به‌در برده مثل گله گراز آنها را در میانه‌کوچه و بازار دوانیده. بعد از سه روز سلطان محمد در نهایت جلال، داخل به‌شهر شده. به‌کرات اسب او به‌علت پشتهای کشته، درکوچه‌ها ایستاده قادر به‌گذشتن نبوده و بعضی اوقات در میانهٔ خون مردم عبورکرده. در

---

۱. شهر قسطنطنیه درسال۸۵۷هجری برابر با ۱۴۵۳ میلادی توسط سلطان محمد خان ثانی مسخر شده است.

کلیسیای سنت‌صوفیه مهمانی عظیمی به‌پاشایان و افسران خود داده. قبل از شروع در طعام، در مقابل او از برای خوش طبعی و شوخی، اکثر بزرگان و نجبای شهر را که اسیر کرده بودند به‌قتل رسانیده.

در میانهٔ آنها جمعی از منسوبان قریب پادشاه بوده. مادامی که بزرگان و علما و کشیشان گریک را به‌دست آورده هر روزه مهمانی داده، قبل از طعام آنها را به‌قتل رسانیده. در اینوقت دولت گریک و یا روم به‌آخر رسیده و شروع در سلطنت آل‌عثمان در اسلامبول شده مابقی گریک و روم الی هذه‌العصر در تحت تصرف دولت عثمانی هستند. دولت گریک که سالها علم و فلسفی آنها همه عالم را گرفته و مثل اسکندرذوالقرنین که ممالک ایران و عربستان و هندوستان و ترکستان را مسخر نموده یکی از جنگجویان گریک بوده‌اند. و همچنین قیصر رومی که مجموع فرنگستان را و مصر را مسخر کرده یکی از اهالی روم بوده. در اینوقت مزبور مخذول سپاه و دولت عثمانی گردیده. بعد از تسخیر قسطنطنیه شهر وینشیان که از محال ایتالیا است مسخر کرده و شهر او تورنتو که او نیز از شهرهای ایتالیا است مسخر کرده همهٔ مردم شهر مزبور را موافق عادت خود به‌قتل رسانیده مگر جمعی قلیل از آنها را دستگیر و اسیر نموده و بعد از آن خود دستگیر اجل گردیده. آنچه مشهور است گویا او را زهر خور کرده آنچه به‌حساب درآمده زیاده از هشتصد هزار نفر مرد و زن و صغیر و کبیر را سبب قتل شده. در سال ۸۸۶ هجری فوت او در رسیده پسر او با یزیدثانی به‌جای پدر به‌تخت نشسته مدتها با برادر خود به مجادله مشغول بوده. سعی بلیغی در گرفتن و قتل او نموده لیکن سعی، بی‌فایده افتاده. بعد از آن مخوف از طایفه نیکی‌چری گشته، اراده نموده که همه آنها را یکدفعه قلع‌وقمع کند. لیکن اسرار نهانی او فاش شده. و بعد از آن حمله به‌طایفهٔ وینشیان که از اهالی ایتالیا هستند نموده که آنها را مسخر کرده باشد. قتل و غارتی به‌آنها نموده. و نیز بنای تصرف را گذارده. بالجمله از اول سلطنت اوالی آخر. هم خود در آزار و هم مردم را اضرار نموده. بعد از سلطنتی پر زحمت پسر او به‌معارضهٔ او برخاسته او را زهر خور کرده.

در سال ۹۱۸ هجری سلطان سلیم اول پسر بایزید به‌تخت عثمانی آمده. مشارالیه بیمروت ترین همهٔ سلاطین سابق بوده. اول مرتبه که به‌سلطنت رسیده

برادر خود را به‌طناب انداخته و پنج پسران برادر خود را به‌قتل رسانیده و یکماه بعد از آن، برادر دیگر خود را نیز به‌قتل رسانیده سپاهی عظیم بر سر ایران کشیده از آنجا برگشته ولایت مصر را مسخر نموده ارادهٔ تسخیر ایتالیا را داشته لکن ناخوشی آکله[1] او را امان نداده از مرض مزبور فوت شده.

در سال ۹۲۶ هجری پسر او سلطان سلیمان اول به‌جای او نشسته مشارالیه جزیرهٔ رودس را از دست نتیهای سنت جان گرفته. نتیای سنت‌جان از اهالی ایتالیا از خاندان قدیم بوده دویست سال متوالی اجداد آنها زندگی می‌کرده. آنها را در بدر کرده. و بعد از آن به‌ولایت هنگری تاخت آورده شهر بیودا را گرفته بعد از اینکه با اهالی شهر عهد و شرط کرده که اگر بدون مجادله سنگر شهر بیودا را به دست او دهند. هیچکدام از اهالی شهر را آزار نخواهند رسانید. اهالی شهر مزبور سنگر مزبور را تسلیم نموده، به‌خلاف قول خود عمل نموده، همگی اهالی سنگر را به‌قتل رسانیده و بعد از آن به‌عزیمت تسخیر استریا با سپاهی عظیم همتی گماشته به‌هر کدام از شهرها که رسیده پیران آنها را مقتول و جوانان آنهارا اسیر نموده، زنان را در مقابل شوهران آنها بیعصمتی نموده و اطفال صغیرهٔ آنها را به‌کرات از سینه مادران کشیده به‌قتل رسانیده. بعد از آن به‌محاصره ویانه پایتخت نمساعزم جزم نموده، اهالی شهر ویانه را کلا به‌مقاومت او برخاسته چنانکه چندین دفعه یوروش آورده به‌شهر و هر دفعه بسیاری از سپاه او به‌قتل رسیده بی‌نیل مقصود بعد از اینکه هشتاد هزار نفر از سپاه او به‌قتل رسیده مراجعت کرده، در عرض راه‌اسرای بسیاری از رعایا و زارع نمسا را به‌دست آورده. مجموع را مقتول نموده.

در سال ۹۴۹[2] شهر بغداد را از دست مردم سریانی بیرون آورده، پاشایی از خود به‌آنجا فرستاده. و سپاهی به‌جزایر کارفیو فرستاده. شانزده هزار نفر از اهالی آنجا را اسیر آورده بعلاوهٔ آنکه جمعی کثیر را به‌قتل رسانیده و سپاهی برداشته و یک نفر از سرداران خود را مسمی به‌علی پاشا به‌عزم تسخیر هنگری قیام، شهر

---

۱. آکله = جذام.

۲. شهر بغداد درسال ۱۰۴۸ هـ. ق توسط سلطان مرادخان چهارم به‌خاک عثمانی ضمیمه شده است نه سال ۹۴۹ هـ. ق ومسلم است میرزا صالح شیرازی کتب مغلوطی در اختیار داشته‌که بیشتر جنبهٔ داستانی داشته تا تاریخی که بدینگونه چه شرح تاریخ فرانسه چه دربیان تاریخ انگلیس وچه در بازگوئی تاریخ عثمانی مرتکب اشتباهات فراوان تاریخی شده است درمورد تاریخ عثمانی تاآنجاکه مقدور بود تطبیق تاریخ میلادی وهجری درمتن انجام شد.

تیمزود از محال ولایت مزبور را به‌تصرف در آورده قبل‌از گرفتن شهر برای اهالی آنها قسم خورده که آنها را ضرر نخواهد رسانید. بعد از آنکه شهر مزبور را به‌دست دادند قسم خود را شکسته همهٔ اهالی شهر را به‌قتل رسانیده حرف او اینکه به انکار قسم و عهد را گرفتن صورتی ندارد. سلطان سلیمان از پسر خود بد مظنه‌شده. پسر مزبور مصطفی نام داشته. بد مظنه از او شده که شاید بخواهد او را قتل رساند. مشارالیه را خفه کرده. بعد از آن معلوم شده بود که بیگناه بوده. و بعد از آن پسر زادهٔ خود را به‌قتل رسانیده که شاید بزرگ شود و تقاص خون پدر را نماید. و پسر دیگر او مسمی به‌یحیی از غم برادر خود را کشته. پسر ثالث خود را مسمی به‌بایزید و پنج نفر اولاد بایزید را یکدفعه خفه کرده. در سال ۹۸۱ (۱) فوت او در رسید.

پسر سلیمان سلطان، سلطان سلیم ثانی به‌تخت آمده. خود مطلقاً به‌جنگ نرفته لیکن جنرال و سپاه خود را به‌جنگ فرستاده. اولا ارادهٔ جنگ با وینشیان نموده سپاهی بر سر آنها رفته جزیرهٔ سیپرس و برخی از جزایر دیگر را گرفته. بد عهدی طایفه ترکیه در این مقدمه ظاهر خواهد شده. سپاهی عظیم بر سر ملدی‌دیا فرستاده. بعد از جدال بسیار مصالحه با پاشای سردار سپاه کرده. هفت دفعه به به‌قرآن قسم خورده که مطلقاً آزار به‌اهالی شهر نخواهند رسانید و با آنهادوست خواهند بود لیکن پاشای مزبور با وجود قسم دادن حاکم و سردار ملدی دیا گرفته مقتول نموده بعد از آن جمعی از بزرگان و جمعی از اهالی ولایت را به‌قتل رسانیده.

در سال ۹۸۹ هجری فوت شده پسر بزرگ او عمر ثالث به‌تخت سلطنت نشسته. اول دفعه پنج برادر خود را در حضور خود به‌طناب انداخته. اگرچه خود مایل به‌جنگ نبوده لیکن محض از برای اینکه مردم او را شماتت نکنند که از قاعدهٔ اجداد خود رفتار نکرده جنگجو نیست خود در شهر اسلامبول توقف نموده و علی‌الدوام سپاه به‌اطراف بلاد فرستاده چنانکه سپاهی بر سر روس و پولند فرستاد و قتل و غارت بسیاری نموده. در آن هنگام در دیوانخانه، رجال دولت مشورتی با یکدیگر کرده که آیا جدال با ایران و شکستن معاهده با دولت ایران بهتر است و

---

۱. سلطان سلیم ثانی درسال۹۷۴ به‌تخت نشسته است وپس ازاینرو درسال۹۸۲سلطان مراد ثالث بحکومت رسیده نه عمرثالث وچنین سلطانی در آل عثمان نیست.

یا با اهالی عیسویان. به‌سبب اینکه قاعده ایست در دولت عثمانی کلی، که هر وقت و هر عهد که مصلحت یا صرفه برای دولت عثمانی باشد و یا پادشاه عثمانی شکستن عهد و قسم با سایر مذاهب خواه شیعه و خواه عیسوی اعم از اینکه عهد-نامه درمیانه گذشته باشد و یا نه، درصورتیکه شکستن عهد صرفه دار باشد، البته شکستن عهد مزبور جایز است.

بعد از اینکه در مشورتخانه سؤال و جواب کرده بالاخره صرفه در آن دیدند که عهدنامه را که سالها است با دولت ایران بسته بشکنند. لهذا سرداری بزرگ مسمی به‌توپال پاشا با سپاهی عظیم بر سر ایران فرستاده در داغستان و (خوانده-نشد) و ایروان تاخت آورده به‌عادت خود سپاهی بغارت یغمایی اخذ و مراجعت به اسلامبول نموده. در اینوقت نیکی چریان طغیان نموده خود را مطلق العنان دانسته، دست از خدمت سلطان برداشته و سر از ربقهٔ اطاعت او کشیده.

عمر در آخر عمر خود بنای جدال با نمسا گذارده و سپاهی به‌سمت نمسا فرستاده اگر چه تسخیر آنولایت را نکرده لیکن قتل و غارت بسیاری با اهالی دهات و رعایای عرض راه کرده و در مراجعت سپاه مزبور فوت او در رسیده. پسر بزرگ او سلطان محمد مسمی به‌محمد ثالث به‌جای پدر نشسته.

در سال ۱۵۹٤ عیسوی مطابق ۱۰۰۳ هجری محمد ثالث به‌تخت سلطنت رسید از ترس اینکه ینگی چریان یاغی بودند و مبادا از او ناخوش و ناراضی شده، برادر دیگر را به‌جای او سلطان کنند، نوزده برادر خود را خفه کرده‌و یا به‌شمشیر کشته و ده نفر از زوجات پدر خود را به‌توهم اینکه شاید از پدر او آبستن باشند به‌قتل رسانیده. طایفهٔ ینگی‌چری طغیان کرده یکطرف شهر اسلامبول را یغما نموده اموال مردم را به‌تاراج برده. اول دفعه چند نفر از پاشایان سردار سپاه خود را با سپاه عظیم به‌تسخیر جرمن فرستاده لیکن پاشایان مزبور بی‌نیل مقصود برگشته مجدداً خود سپاهی فراهم آورده دویست‌هزار نفر با توپخانهٔ تمام بر سر شهر بیودا رفته یکی از شهرهای متعلقه آن مسمی بداگیری را مسخر نموده و مراجعت به اسلامبول کرده با فتح و نصرت لکن به‌محض ورود بلوای عامی از ینگی چریان برپا شده و به‌جدال مشغول گردیده سلطان محمد از راه مصلحت بینی در آمده بزرگان آنها ارآرام داده هرکدام را بر سر خدمتی معین و به‌اقصا ولایت ترکیه

فرستاده و بعد از آن هر کدام را که توانسته به‌دست آورده مقتول ساخته و سایرین سپاه را مخوف نموده. به‌تدریج آنها را به‌تحلیل برده. ضمناً خبری به‌او می‌رسد که پسر بزرگ او محرك طاغیان گردیده و مادر او نیز در جزو آتش طاغیان را تیز کرده لهذا پسر خود و زن خود را به‌قتل رسانیده. مجدداً طایفهٔ ینگی چری از مکنون خاطر او خبر دار شده از در معارضه در آمده لیکن فوت او در رسیده.

در سال ۱۶۰۳ عیسوی مطابق ۱۰۱۲ هجری پسر ثانی سلطان محمد مسمی به‌احمد اول به‌تخت آمده در پانزده سالگی. سه سال بعد از آن صلح کل با امپراطور نمسا نموده. بانوی حرم خیال کرده بود که سلطان را با کنیز او سریست، دختر سلطان را مشارالیها خفه کرده. سلطان از این معنی اطلاع یافته مشارالیها را نیز خفه کرده. سلطان احمد نه چندان سلطنتی کرده آن و نه چندان کاری کرده که نگارش طرفه‌گی داشته باشد. بالجمله فوت او در رسیده.

در سال ۱۶۱۶ عیسوی مطابق ۱۰۲۶ هجری برادر او مصطفی سلطان اول به‌تخت آمده. در هنگام حیات برادر از ترس اینکه شاید او را به‌قتل رساند، در گوشه و کناره مخفی مانده. در سن بیست‌وپنج سالگی او را به‌تخت سلطنت نشانیده مشارالیه به‌عادت پیشینیان سلاطین آل‌عثمان بیمروتی را پیشنهاد خود کرده. پسر بزرگ برادر خود را محبوس و سایر قبیلهٔ او را از بزرگ و کوچك به‌قتل رسانیده. و این رسم و قاعدهٔ کلی شده که هر وقت سلطان فوت شود، وارث ملك مزبور به محض اینکه بـه‌تخت آمده بـرادران و بـرادر زادگان خود را مقتول نموده بعضی از آنها فرار نموده فوراً آنها را دستگیر و مقتول نموده و برای اینکه مردم خبر از حیات سلطان داشته‌باشند هر هفته یکدفعه به‌نماز جماعت رفته و یا اینکه خود را به مردم نموده والا، عوام الناس را خیال اینکه سلطان در حیات نیست، بنا را به‌غوغا می‌گذاشتند. و الی حال این قاعده را در اینولایت جاریست. مصطفی سلطان بنای ظلم و تعدی را با مردم اشراف و بزرگان دولت به‌اعلی مرتبه رسانیده، وزیر اعظم دولت خود را با سپاهی عظیم بر سر ایران فرستاده. چون معز رالیه بدون اینکه ولایت مزبور را مسخر کند مراجعت کرده و سلطان با او بنای بدسلوکی را گذارده، وزیر اعظم جمعی را به‌خلوت سلطانی فرستاده، سلطان مصطفی را گرفته و محبوس نموده و عثمان پسر احمد سلطان مرحوم را به‌جای او نشانیده. مشارالیه نیز محبوس

بوده. عثمان به‌محض ورود به‌بارگاه کشتیان جنگی آماده و سپاهی به‌تسخیر ایتالیا گماشته سپاه در بنادر ایتالیا رفته خرابی به‌آنجا رسانیده، ششصد نفر از اهالی آنجا را دستگیر و اسیر به‌اسلامبول آورده. و بعد از آن سپاه و تدارك سفر را مهیا کرده که بر سر پولند رفته. خود با سیصد هزار نفر و چهارصد عراده توپ بر سرولایت پولند رفته. با وجود آنهمه توپخانه و سپاه، امری از پیش نبرده بالاخره التماس مصالحه نموده و صلح باطایفهٔ پولند کرده و چون طایفه ینگی چری عموماً در این جنگ تکاهل ورزیده و سلطان را ضمناً تعدی از آن طایفه پیدا شده مصمم انهدام و قلع و قمع آنها گشته. مراجعت به‌اسلامبول با صدراعظم در اینخصوص مشاوره نموده. بالاخره قرار چنین داده بودند که صدراعظم موازی چهل هزار نفر از اهالی گریك و سایرین مسیحیان را به‌عنوان سالدات فراهم آورده و هر کدام از پاشایان ممالك عثمانی را معدودی از ینگی‌چری به‌همراه آنها کرده و علی‌الظاهر شهرت دهند که سلطان را ارادهٔ تسخیر کل فرنگستانست و هر کدام از پاشایان مزبور، سپاه ینگی‌ـ چری رکابی خود را یکدفعه کشته و برخی‌از ینگی چریان را به‌زیارت مکهٔ معظمه فرستاده و بیست‌هزار نفر آنها را مأمور به‌جدال ممالك ایران نموده که در عرض راه آنها را پاشایان به‌قتل رسانند و هرچه در اسلامبول هستند چهل‌هزار نفر سالدات گریك جدیدی که صدراعظم گرفته به‌قتل رسانند، بلکه نام ینگی چری را از صفحهٔ روزگار محو کنند. لیکن سلطان چندان احتیاط در اخفای این امر مهم ننموده سران جماعت ینگی چریان را از این معنی اطلاع بهمرسیده. یکدفعه بلوای عامی در شهر نموده و به‌هر کوچه و بازار که رسیده مردم را برهنه نموده. سلطان خانه‌نشین شده، جرأت بیرون آمدن ننموده. طایفهٔ مزبور بدون سلاح جنگ داخل به‌دیوانخانهٔ سلطان شده، پیغامی به‌خدمت سلطان فرستاده به‌این نحو که درصورتیکه صدراعظم و سایرینی که هم او در برطرف کردن ینگی‌چریان بوده به‌دست آنها دهند، فبها والا آزار آنها به‌خود سلطان خواهد رسید. سلطان جواب می‌فرستد که آنچه شنیده‌اید اصلی ندارد. نه هرگز سلطان را اراده به‌تخریب آنها بوده و نه صدراعظم را، روز دیگر نیز جمعیتی کرده صدراعظم از خانهٔ خود بیرون آمده که مردم را آرام کند فوراً طایفهٔ مزبور او را گرفته پارچه پارچه کرده. سلطان در اندرون خانه نشسته بیرون نیامده. ینگی چریان پیغامی به‌خدمت سلطان فرستاده که چنانکه معزی‌الیه

به‌دیوانخانه نیاید، آنها را لازم است که دیگری را به‌جای او گذارده که ولایت بدون سلطان نماند. روز دیگر چون عثمان از خانه بیرون نیامده، ینگی چریان به زور داخل به‌اندرون شده چون سلطان مخفی شده بود، به‌مجلس رفته مصطفی سلطان را در مجلس دیده دو کنیز سیاه به‌خدمت او مشغول بوده. او را از مجلس بیرون آورده به‌تخت سلطنت نشانیده و بعد از آن عثمان سلطان را به‌جای خود محبوس کرده و از آن پس تفحص نموده که آیا کسی از اولاد او مانده است. معلوم شده بود که دو پسر یکی هفت سالگی و دیگری دوازده سالگی از او مانده. چون خاطر جمع به‌آن شده‌اند که اولادی از مصطفی سلطان باقی مانده است که جانشین او شود صدراعظم را مصطفی سلطان شب به‌مجلس فرستاده و عثمان سلطان را خفه کرده و بعد از آن مخفیاً آدمی فرستاده که دو پسر عثمان سلطان را که تازه پیدا کرده‌اند خفه کنند. هنگامی که آنها را به‌قتل می‌بردند طفلان مزبور فریادی کرده قزلر آقاسی نام را اطلاع از احوال بهمرسیده و اشخاصی که ارادهٔ قتل آنها را داشته گرفته مقتول ساخته و طفلان مزبور را به‌سلامت در نزد خود نگاهداشته روز دیگر مردم شهر از این معنی مطلع شده شور و غوغایی نموده. مصطفی سلطان بکلی انکار نموده که او را خبری نیست. در این بین طایفهٔ ایران سپاهی عظیم و مستعد به‌تسخیر بغداد فرستاده و ازین سو علی‌الدوام منازعهٔ فیمابین سپاه شاهی و ینگی‌چری بر پا شده و عاقبت الامر رجال دولت عثمانی مصطفی سلطان را قابل و قادر به‌حکومت ندانسته. ثانیا او را به‌مجلس فرستاده و عمر پسر سلطان عثمان را به تخت سلطنت نشانیده او را مسمی به‌عمر چهارم[1] کرده‌اند.

در سال ۱۶۲۲ عیسوی مطابق ۱۰۳۲ هجری عمر چهارم به‌تخت نشسته. در اینوفت طایفهٔ قزاق سپاهی معدود در کشتیان کوچک جنگی نشسته در بیوک دره حوالی اسلامبول آمده و ینگی چری دو شهر در پانزده میلی اسلامبول راغارت کرده اموال بسیاری از اهالی آنجا به‌یغما برده و از آن پس به‌دورهٔ اسلامبول آمده اهالی شهر از آمدن آنها مضطرب شده و از سویی مجدداً خبری به‌اسلامبول آمده که سپاه ایران ولایات غریبه متعلق به‌عثمانی را غارت و بیغما برده و از طرفی طایفهٔ الجیر و طونست[2] طوق اطاعت عثمانی را از گردن خود دورکرده و کوس

---

۱. سلطان مرادخان چهارم.
۲. الجزایر و تونس.

یاغی‌گری زده. عمر چهارم سلطانی خوش گذران و شارب‌الخمر بوده و به‌امور سلطنت نمی‌رسید. اتفاقاً چهار نفر از پاشایان سلطان که خواهران سلطان را به‌عقد خود در آورده مدخل امورات سلطنت گردیده و سپاه اسلامبول بدون نظام و قاعده به‌هرزه‌کاری مشغول گردیده به‌مفاد الناس علی‌دین ملوکهم کلا امور دولت مختل مانده و رجال دولت را از این افعال نفرتی بهمرسیده و خلق شهر از خراج دیوانی به‌جان رسیده و پاشایان هرمحال خود را مطلق العنان دانسته بلکه ملوك الطوایف شده. بالجمله از هرسو زلزله در ارکان دولت عثمانی افتاده و سلطان را مطلقاً از طریقهٔ رفتار و قاعده‌دانی خبری نبوده ایلچی دولت فرانسه را محبوس و نویسندهٔ او را دستگیر کرده و چون خود را مستقل نموده، سایر پاشایان را بیمدخل نموده نگذاشته که بعد از آن به‌امور سلطنت تصرفی کنند. و از سویی به‌جهت جمع‌آوری مال دیوانی مردم را بلاغایت آزار نموده گویند قاضی اسلامبول مانع از گرفتن منال دیوانی شده. دو پسر او را طناب انداخته و هاونی نصفه آب کرده، قاضی را در هاون مزبور گذارده و با دسته بزرگ آنقدر او را کوفته که فوت شده. یکی از تجار ایتالیا را گرفته در بالای بام خود به‌دار کشیده و سایر تجار عیسوی را گرفته اموال آنها را ضبط کرده و بعد از آن پنجهزار تومان آنها را جریمه کرده و ایلچیانی که در اسلامبول توقف نموده خانه‌های آنها را جستجو کرده که هرچه اسباب جنگ است بیرون آورند. در خانهٔ ایلچی انگریز شمشیر کمر او را گرفته. و بدون سبب و جهت سپاهی بر سر پول کشیده و ایلچی پولند را به‌نزد او آورده از روی تغیر و عتاب به‌او خطاب نموده که یا پادشاهان فرنگستان را در زیر علم خود آورده مسلمان می‌کند و یا آنها را به‌قتل می‌رساند با وجود اینکه سپاه عظیمی بر سر پولند فرستاده لیکن طایفهٔ پول سپاه او را شکست معقولی داده به‌حدی که التماس به‌مصالحه نموده و طایفهٔ پول قبول نکرده تا اینکه مبالغی اخراجات سپاه کشتی به‌آنها دهند. و از طرف فرانسه ایلچی به‌اسلامبول می‌آمده. کپتن پاشا سردار سپاه دریایی، کشتی او را گرفته و بیحرمتی کرده. بعد از اینکه ایلچی مزبور به‌اسلامبول آمده، مترجم فرانسه در خدمت پادشاه از جانب ایلچی شکایتی از کپتن پاشا نموده بدون اینکه بعرض او گوشی دهد او را به‌دار کشیده و فوراً ایلچی مزبور را بی‌آبرو کرده به‌فرانسه فرستاده. یکسال بعد از آن یکصدهزار سپاه با توپخانه فراهم آورده

به‌عزیمت تسخیر ایران همتی گماشته و در عرض راه الی ارزنة الروم سپاه اویقدر سیصد هزار نفر سان دیده بعد از آن تقلیلی بشرب خمر کرده. اولا قلعهٔ ایروان را مسخر کرده چون حاکم ایروان از راه نمک به‌حرامی به‌سلاطین ایران شهر مزبور را خود بدست داده و خود به‌خدمت او مشغول شده و راهنمایی به‌او کرده، تسخیر قلعهٔ تبریز را نموده قتل‌عامی در آنجا کرده. در آنجا اندك توقفی کرده. سلطان ممالك ایران سپاهی جرار به‌تعاقب او فرستاده. اتفاقاً اسبان لاتعدولاتحصی از سپاه عثمانی تلف شده بود سپاه بسیاری را در تبریز گذارده. سپاه ایران سپاه متوقفین تبریز را مقتول و در ایروان بر سر سپاه او بر خورده و قتل معقولی از آنها کرده الی ارزنةالروم تعاقب آنها نموده مبالغی معتدی از بنه و اسباب آنها باز مانده و اسیر بسیاری دستگیر شده و سپاه بسیار مقتول شده و سلطان عمر وارد به‌اسلامبول گردیده. غم و غصه ضرر این سفر او را بکج خلقی و بدخویی داشته، چند نفر مفتی و جمعی از ملاهای شهر را به‌قتل رسانیده و قدغن تمام نموده که هیچکس قیلان[1] و چبوق نکشد و هرکس بکشد او را به‌قتل رساند. و به‌این واسطه جمعی را مقتول ساخته. گویا لذتی در خونریزی حاصل او می‌شده. طباخ خود را به‌دست خود کشته که طعام او را بیمزه پخته. در دریچهٔ خود هر روزه هرکس می‌گذشته او را به‌ضرب تیرو تپانچه کشته. شخص حاکم ایروانی که شهر ایروان را به‌دست او داده منتهای خصوصیت را با او نموده. رفیق مهربان خود نموده، با او منتهای فسق و فجور را کرده.

در سال ۱۰۵۰ هجری سپاهی مجدداً بر سر ایران فرستاده. عمده مطلب او اینکه شهر بغداد را از دست ایران پس‌گیرد. و دولت علیهٔ ایران شهر بغداد را به دولت عثمانی پس داده صلح نامه فیمابین گذشته که از آن بعد مجادله فیمابین نباشد. و سپاهی مجدداً بر پا کرده و عزمی گماشته که ولایت روسیه را بدست آورد. در این بین بدون ناخوشی مزاج، فوت او در رسید. سی‌ویکسال عمر داشته و شانزده سال سلطنت کرده. الحق از بیمروتی و سبعیت دبیرحمی، طایفه انسان را بی آبرو کرده که چنین آدمی از جنس انسانی به‌عرصهٔ وجود آمده. هنگام سلطنت همه عالم را به‌تنگ آورده که داخل به‌مذهب خود کند و خود مرد شارب‌الخمر

---

۱. قلیان ـ غلیان لغت‌نامه دهخدا.

بی اعتقادی بوده. گاهی در مدت عمر خود روزه نگرفته و کمتر به‌نماز حاضر شده. نه‌تنها طالب قتل دیگران بوده، چند نفر از عموهای خود را خفه کرده و برادر خود را با منسوبان خفه کرده. طالب این بوده که سلسلهٔ خود را بکلی تلف کرده، خود آخر سلسله باشد. حرص غریبی در جمع آوری مال دنیا داشته. بعد از فوت او پانزده ملیان زر خالص در خزانهٔ او بوده.

در سال ۱۶۳۹ عیسوی مطابق ۱۰۴۹ هجری، سلطان ابراهیم برادرسلطان عمر به‌تخت آمده، مشارالیه مردی بد شکل و ناقص‌الاعضا و خفیف‌العقل بوده. سبب خفت عقل او اینکه در مجلس تنگ و تاریک بسر می‌برده. دریچهٔ از سقف آن باز بوده. درآنجا تنها مانده عقل او خفیف شده،

مشارالیه یکدفعه از مجلس کذا آزاد و به‌تخت سلطنت رسیده. بنا را به خوشگذرانی و شرب گذارده. امور سلطنت را به‌عهدهٔ وزار گذارده و خود بازوجات عیش و عیشرت مشغول شده. وزرا را میل به‌حکمرانی بوده. سپاهی عظیم فراهم آورده به‌یکی از ولایات روسیه حمله آور گشته لیکن بالمآل این سپاه کشی منجر به رسوایی گشته. اولا همتی به‌تسخیر سنگر اصحاف گماشته. سنگر مزبور متعلق به روس بوده. شکست معقولی از روس به‌آنها رسیده. دو سال بعد از آن سپاه مزبور شکست خورده مراجعت نمود. پسری از او به‌عرصهٔ وجود آمده و چون ارادهٔ تسخیر جزیرهٔ کندیه را داشته، صلح با دولت ایران نموده که اوقات آنها منحصر به‌یک طرف مصروف شود. ولیکن سلطان ابراهیم بجز خوش گذرانی و هرزه رفتاری چیزی دیگر نمی‌دانست. در سال دیگر کارگذاران دولت عثمانی سپاهی جمع‌آوری نموده عزیمت تسخیر جزیره که در سمت دریای مدترنیان است نموده. چون جزیرهٔ مزبور از جزایر ایتالیا است و با دولت مزبور در آن وقت دوست بودند، قصد خود را ظاهر نکرده تا اینکه کشتیان جنگی آنها آماده شده. هفتادوچهار هزار نفر از سپاه ترکیه درکشتیان جنگی نشسته بعد از چندی داخل به‌جزیرهٔ کندیه و از آنوقت شروع در تسخیر جزیرهٔ مزبوره نموده. ولیکن زیاده از پنجاه سال دولت عثمانی سپاه و پول اخراجات جزیره مزبوره نموده. در این مدت مدید آنچه مفصلا در تاریخ نوشته‌اند زیاده از یک ملیان آدم از جانبین مقتول شدند لیکن بالاخره جزیرهٔ مزبور را دولت عثمانی نتوانسته تسخیر کند.

و اما سلطان ابراهیم به‌حدی در صدد بد عملی و خوشگذرانی و شهوت رانی بود که مافوق نداشت. عاقبت الامر ارادهٔ تصرف دختر مفتی شهر را جبراً بدون عقد کرده و این بیعصمتی و بی مروتی سبب تخریب اوضاع سلطان ابراهیم گردیده. بلوای عامی شده و مفتی شهر ینگی چریان را با خود مع کرده بزرگان و اعیان دولت نیز ملحق به‌مفتی شده. هر کس جداگانه از رفتار و کردار سلطان براهیم به‌جان رسیده. مفتی شهر فتوی نوشته سلطان را به‌محکمهٔ شرع طلبیده. سلطان محلی به فتوی مزبور نگذاشته. مجدداً فتوی نوشته سلطان را احضار نموده، در حاشیه این فقره را مندرج نموده به‌اینمضمون که هرکس اطاعت به‌این نوشته نکند اطاعت به‌شرع ننموده و هر کس اطاعت به‌شرع نکند اطاعت به‌جناب پیغمبر (ص) نکرده است و هر کس اطاعت به‌پیغمبر نکند به‌خدا اطاعت نکرده، بالمعنی چنین شخصی نامسلمان و کافر است و کفار قابل سلطنت اسلام را ندارند بعد از اینکه فتوی مذکور بدست ینگی‌چریان رسیده غوغا نموده بلوای عظیمی برپا شده ابراهیم سلطان را گرفته به‌جای اول در مجلس فرستاده. بعد از چند روزی او را خفه نموده. پسر او سلطان محمد چهارم را در سال ۱٦٤۸ عیسوی مطابق ۱۰۵۸ هجری به‌تخت آمده. در سن هفت‌سالگی بود. و رجال دولت عثمانی قرار داد کرده که مادامی که به‌حد بلوغ نرسیده امور سلطنت مفوض به‌پاشایان و رجال دولت بوده و مادر او نیز بعامه امور سلطنت رسیده. در هنگامی که سلطان محمد به‌سن هفده سالگی رسد امور سلطنت مفوض به‌او گردد. طفولیت سلطان محمد مورث نزاع و پریشانی اوضاع دولت عثمانی گردیده و به کرات فیمابین جماعت ینگی‌چری و سایر بزرگان منازعه روی داده چنانکه در سال ۱۰۷۱ طغیانی در اسلامبول از ینگی چریان روی داده که الی حال هیچکس مثل آن حرج سراغ ندارد. طایفهٔ ینگی‌چری جمعیتی کرده به‌بهانهٔ اینکه انتظامی به‌امور ولایت دهند مسلح و مکمل به‌هیأت اجتماع در دیوانخانهٔ شاهی حاضر شده. اولا از در منازعه باوزرا و رجال دولت در آمده آنها را تنبیه معقولی نموده و بعد از آن به‌زور داخل به‌اندرون شاهی شده خزانهٔ که در اندرون بوده به‌غارت برده و چند نفر از کنیزان و خدمهٔ سلطانی را به‌قتل رسانیده دو ملیان زر خالص از خزانه به‌یغما برده و چند روز مستمراً شهر اسلامبول مورد تاراج ینگی چریان گردیده، نزدیک به‌آن بود که خود دولت عثمانی را صاحب

شوند و لیکن به‌علت عادت قدیم آنها در میانهٔ خود ینگی چریان منازعه شده خود به‌خود پریشان گردیده‌اند چون پادشاه طفل بود مادر او، کبوپرلی پاشا پاشای دمشق را صدراعظم نموده معزی‌الیه پیر مرد هشتاد ساله عاقل و فرزانه جهان دیده بوده به‌محض اینکه معزی‌الیه به‌منصب مزبور منصوب گردیده مردم را آرام نموده و سران اشرار را یا تنبیه نموده و یا مأمور به‌خدمتی کرده و انتظام به‌امور دولت داده و هر کدام از رجال دولت را به‌خدمتی مأمور نموده و سلطان محمد را در سن چهارده سالگی در سال ۱۶۶۱ عیسوی مطابق ۱۰۷۲ هجری به‌تخت نشانیده که خود به‌امور سلطنت متوجه شود. و هر پنجروزی یکنفر به‌تخت سلطنت عثمانی نشسته اوقات می‌گذرانیدند. و اما وزرای دولت عثمانی، بیشتر آنها دولت خواه نیستند. و از قراری که نوشته‌اند اشخاصی که به‌منصب وزارت مفتخر می‌شوند، عامه از کمترین پایه به‌منصب مزبور می‌رسند. مثل قواعد کل دنیا بزرگان و کاملان را به‌علت استعداد و اطلاع آنها از امور مملکت به‌منصب وزارت می‌آورند. یکی از وزرا که در کتاب تواریخ ترکیه نوشته‌اند مثال آنرا در این رساله مندرج می‌نماید:

یوسف پاشا نامی را در سال ۱۳۰۵ هجری صدراعظم دولت عثمانی کرده در اوایل حال جوانی بوده است صابون فروش. در محلات اسلامبول صابون برسر، می‌فروخته. اتفاقاً به‌نوکری قاضی حسن مشغول گردیده. بعد از چندی به‌علت سوادی که داشته قاضی مزبور او را نویسندهٔ قورخانه کرده و بعد از آن حسن قاضی او را نایب خود نموده مسمی بقاپی کهیا. بعد از چندی به‌توسط قاضی مزبور، پاشای شهری از شهرهای گریک مسمی به‌موریا نموده و بعد از آن به‌واسطهٔ قاضی مزبور و جمعی دیگر در تاریخ مذکور به‌منصب صدارت مفتخر گردیده. تنها اشخاصی را که به‌منصب دیوانی مشغول می‌دارند باید در مکتبخانهٔ بزرگی که اخراجات آن از سرکار پادشاهی داده می‌شود تربیت شوند. هرکس در مکتبخانه مزبور تربیت شده به‌خدمتی معین می‌شود و به‌تدریج به‌درخانه‌ها دویده خود را به‌پیش انداخته و بعد از آن به‌درب خانهٔ بزرگان دیگر رفته و نیز آنها را مزاح‌گویی کرده تا اینکه خود را ترقی دهند و به‌این سبب هیچکدام در بند خدمت به‌دولت خود نیستند. مکانی که بزرگان و کارگذاران دولت عثمانی می‌نشینند خانه ایست مسمی بسرای

که در معنی دیوانخانهٔ سلطانی است. همهٔ بزرگان و افیسران ترکیه که در خدمت سلطانی مشغول هستند در خانهٔ مزبور می‌مانند. و هر کدام از بزرگان از قبیل وزرا و صدر و سایر افیسران و پاشایان و حکام ولایات که فوت شوند اموال آنها متعلق به‌سلطانست مگر جناب قاضیان و مفتیان با وجود اینکه به‌خدمت دولت عثمانی و سلطان مشغول هستند و مثل سایر بزرگان منتهای سعی در تحصیل وجه نموده و در گرفتن رشوه مطلقاً مضایقه ندارند و بعد از فوت آنها اموال آنها به‌اولاد و وارث آنها می‌رسد. فی‌الحقیقة هر وقت به‌نظر دقت ملاحظه کنیم مادامیکه سلسلهٔ علیه ملاها خود را مدخل به‌دولت عثمانی نمایند هرگز دولت مزبور ترقی نخواهد کرد. سلطان سلیم را اراده اینکه نظام فرنگستان را در اسلامبول آورد. ملاها از راه حماقت نظام را خلاف شرع دانسته از راه غرض او را منع نموده. وایضاً سلطان مذکور می‌خواست علوم فرنگستانرا به‌اسلامبول آورده، از راه حسد او را مانع شده نگذاشتند که جمعی از جاده نادانی و حماقت بیرون آیند. فی‌الواقع هر دولتی که ملاها خود را مدخل آن نموده بنا را به‌حیله بازی گذارند، هرگز آندولت و آن ولایت ترقی نخواهد کرد. سابقاً دولت عثمانی چندان در حیطهٔ تصرف ملاها نبوده از هر کناره ناصر بودند. و بالفعل که ید این طایفه جلیله در آن است، در نهایت بی‌قوتی است.

و اما خراج پادشاهی، اولا خراج عمدهٔ که حاصل دولت عثمانی می‌شود جزیه است که از غیر مذهب اسلام اشخاصی که در ولایت ترکیه توطن دارند هر کدام چیزی مادام حیات می‌دهند. لیکن ابتدای دادن جزیه هنگامی است که آنها به‌سن پانزده می‌رسند. الی مادام حیات هر نفری مبلغ معینی سالیانه می‌دهند. و تفاوت نمی‌کند که آیا آنها ارامنه و یا گریک و یا یهود و یا بت پرست باشند. هر کس غیر مذهب اسلام است و رعیت و توطن در ولایت ترکیه دارد و به‌سن مزبور رسیده الی آخر عمر هر ساله چیزی به‌رسم جزیه به‌سلطان می‌دهد. و موازی پنج ملیان که عبارت از ده کرور تومان ماباشد وجه مزبور هرساله به‌خزانهٔ سلطانی داخل می‌شود. و ثانیاً وجوه گمرك خانهٔ ولایات ترکیه است که از هر گمرك‌خانه وجهی معین اجارهٔ آنها است و به‌سلطان می‌رسد. کلا وجوه گمرك خانه را که در هرجا می‌دهند جمع کل آن نه ملیان و نیم است که نوزده کرور تومان هرساله به

به‌سلطان است. هر کدام مبالغی خطیر وجه نقد داخل به‌خزانهٔ سلطانی می کنند و هر کدام از پاشایان نیز که در معنی بیگلر بیگی هرولایتی می‌شوند، اول وحله‌وجهی به‌رسم پیشکش به‌سلطان می‌دهند که به‌منصب مزبور مفتخر شوند. و این وجوه مبالغ خطیر می‌شود چنانکه وقتی که محمد علی پاشا پاشای مصر شده هفتادو- پنجهزار تومان رسوم منصب مزبور را به‌خزانهٔ سلطانی فرستاده و قاضیان ولایات مزبوره نیز وجهی داده که قاضی شوند. چنانکه قاضی مصر پنجهزار تومان به‌سلطان داده که به‌منصب قاضی گری منصوب شود. و هر کس فوت شود اموال او به‌ورثه او رسیده، ده یک اموال مزبور متعلق به‌سلطان است. و همچنین اموال وزرا و بزرگان دولت بعد از فوت آنها مطلق متعلق به‌سلطانست و دیناری به‌ورثهٔ آنها نمی‌رسد. و همچنین هر کس در ولایت ترکیه فوت شود و وارثی نداشته باشد اموال او را به‌خزانه ضبط می‌نمایند و نیز اشخاصی که مقصر بوده و به‌قتل رسیده اموال آنها به‌خزانهٔ شاهی می‌رود. و نیز مبالغ خطیری از جریمه کردن مجرمین به‌خزانهٔ شاهی می‌رود. و همچنین پیشکشی که از ولایات ترکیه و هدایای ولایات غیر متعلقه به‌دولت عثمانی کلا به‌خزانه می‌رود. جمع کل این مبلغ مداخل‌سلطانی را کسی نمی‌داند که چه قدر می‌شود. و هر کدام از سلاطین هرچه تحصیل کنند در خزانه گذاشته که به‌اخراجات دولت و سپاه‌گردد. گویا بجز حمالی و زحمت‌تحصیلی و حرص ازدیاد نمودنی زیاده چیزی نصیب سلطان نمی‌شود. اخراجات چندین ساله سپاه کشی به‌سمت روس دولت عثمانی را به‌زیر قرض انداخته چنانکه بعد از خالی شدن خزانه، دست اندازی به‌مال اوقاف مساجد و معبدها نموده و از آن پس رعایا را به‌زیر خراج سنگین انداخته و بعد از آن مبالغ خطیری از تجار یهود و نصاری به‌عنوان قرض گرفته چنانکه الی قبل، از قرض مزبور فارغ نبودند. گویا حال از قرض فارغ باشند.

و اما سپاه دولت عثمانی: طریقهٔ جمع آوری و انتظام سپاه ترکیه خالی از طرفه‌گی نیست اگرچه بالفعل‌سپاهی که دارند بکلی خلاف ایام سابق است و اگر موازنه سپاه هذالعصر را با ایام‌سلف نامی زیاده از سپاه مزبور باقی نمانده. معظمه سپاه ترکیه ینگی‌چری است. سبب انتظام و جمع آوری آنها سلطان عمر اول بوده که در سال ۷۷۸ هجری عمر اول از کل ولایات عیسوی که در تحت دولت عثمانی

بوده از پنج‌نفر یکنفر آنهارا گرفته که از پانزده سال زیاده نبوده و از چهارده سال کمتر نه و هرکدام را به‌دست زارعین داده که آنها را مدت سه سال به‌امرزراعت مشغول نموده که سخت جان شوند و کارکشته گردد. و در این ضمن آنها را طریقهٔ مذهب اسلام و آداب صوم وصلوة آموخته بعداز آن آنها را مشق نظام و طریقه جنگ آموخته و به‌خیال آنکه آنها را سخت دل و بیرحم نماید و در خونریزی دلیر شوند، هرکدام از اسرا و مقصرین راکه واجب قتل بوده‌اند به‌نزد آنهافرستاده که به‌ضرب شمشیر آنها را پاره پاره کنند. و چون سلطان عمر آنها را سخت جان و دلیر و خونریز و بیباك و شجاع دیده همه را جمع نموده و نظامی‌مضبوط به‌آنها آموخته سپاه مزبور را مسمی به‌ینگی عسکری نموده و بعد از آن به‌تدریج به کثرت استعمال آنها ینگی چری می‌نامند. درآنوقت بهترین سپاه نظام کل یوروپ بوده‌اند. و سلطان عمر آنها را برتری به‌سایرنظام و سپاه‌خود داده و سالها طایفهٔ مزبور رکن رکین سپاه عثمانی بوده‌اند. و مهابت دلیری و مهابت شجاعت آنها در دل کل سپاه عالم افتاده در هرجنگ فتحی نموده و روز به‌روز شهرت انها زیاده. مادامیکه سلاطین دولت عثمانی به‌جنگ می‌رفته طایفهٔ مزبورکه عزت و آبروی خود ر در جنگ و جدال دانسته به‌علت عدم جنگ و جدال خود را وجودی معطل دانسته به‌تدریج ازسلطان خود بیزار گردیده و به کرات بر سر بلوا و طغیان برخاسته‌سلاطین را از تخت سلطنت عاری نموده. سلاطین و وزرای دولت عثمانی به‌تدریج درتخریب و خفت طایفهٔ مزبورکوشیده به‌این نهج که بالفعل هر لوطی و اوباش و بیکاره و بیعاری را داخل به‌آن طایفه نموده. قومی که دویست سال قبل سبب فخر و عزت سپاه و دولت عثمانی بودند بالفعل برخی را به‌دزدی گرفته به‌دار می کشند و بعضی به‌قمارخانه‌ها و شرابخانه‌ها مشغول به‌خدمات رذیله گردیده چنانچه حال طایفهٔ مزبور رذلترین و بدنام‌ترین و بی‌اعتبارترین کل ممالك ترکیه بلکه کل دنیا هستند. مردمی بی‌آبرو و بدنام و خاین و بیغیرت و بیوفا و نمک‌نشناس‌اند. به کرات سلاطین دولت عثمانی در صدد قطع نسل آنها برآمده، به‌علت تعداد آنها از امر مزبورکه قلع‌وقمع آنها باشد قاصر آمده‌اند. تعداد ینگی‌چری یکصدو سی‌هزار نفرند و مابقی سپاه بدین تفصیل است کل سپاه سواره و پیاده ترکیه ۱۳۰۰۰۰ پیاده‌اند. کلا که ینگی‌چری نفر ۲۲٤۰۰۰ ترکیه پیاده سپاه نفر، ٤٠٥٤٠٠

عمله توپخانه و توپچی ۱۵۰۰۰ سپاه خمپاره‌چی ۲۰۰۰ نفر سپاه بستانچی که قراول شاهی هستند ۱۲۰۰۰ نفر سپاه خارجی که مشغول به‌قراول می‌شوند ۶۰۰۰ نفر سالدات ۶۰۰۰ نفر مصری که برخی سواره و بعضی پیاده ۳۰۰۰ نفر پیاده دریایی ۵۰۰۰ سپاه سواره کل ترکیه ۱۸۱۰۰۰ نفر سوارهٔ ترکیه که آنها را سپای می‌گویند ۱۰۰۰۰ نفر سواره سراجی که همیشه به خدمتی می‌فرستند ۶۰۰۰ نفر سپاه ساخلو تحت پاشایان و حکام ۱۳۲۰۰۰ نفر سپاه جبه‌چی که به‌حراست جبه‌خانه مشغولند ۱۳۰۰۰ نفر سپاهی که همیشه اسب و یراق از خود گرفته هنگام جنگ به‌خدمت حاضر می‌شوند ۱۰۰۰۰ نفر.

کلا طراً سپاه ترکیه چهارصدوپنجهزاروچهارصد نفر می‌شوند.(۱) اگر کلا سپاه ترکیه به‌جنگ روند سپاهی عظیم می‌شوند. لیکن همهٔ آنها همیشه به‌جنگ نمی‌روند. مثلا پنجاه‌هزار نفر سپاه قشون دریایی هیچوقت به‌کار جنگ نمی‌آیند. مگر وقتی که داخل به‌کشتی جنگ شوند. و بیست‌هزار نفر علی‌الدوام مشغول به قراول وکشیک سنگرات و قلعهٔ اسلامبول هستند. و همچنین یکصدهزار سپاه علی‌الاتصال ساخلوکشیک‌کشی کل سنگرات ولایات متعلقه ترکیه هستند. همچنین دوازده‌هزار نفر بستان‌چی مشغول به‌قراول‌کشی خانهٔ سلطان هستند و هرگز از خدمت مزبور جدا نمی‌شوند. و بیست‌هزار نفر دیگر هستند که آنها را میکلاچی می‌گویند که بعینه مثل نوکران مشغول به‌خدمت وزرا و دیوانخانه و سایر بزرگان و رجال دولت هستند و هیچوقت به‌جنگ نمی‌روند که در معنی زیاده از دویست‌وسه‌هزار نفر و چهارصد سپاه جنگی کلیه دارند. سپاه ترکیه مطلقاً نظام قبول نمی‌کنند. با وجود اینکه به‌کرات پنجاه هزار نفر از ترک مقابل پنجهزار نفر روسیه شده و شکست خورده معهذا سپاه خود را به‌نظام نمی‌آورند. و اگر هرکدام از سلاطین قبول کنند که نظام فرنگستان را آورند سپاه ترکیه قبول نمی‌کنند. خاطر جمعی سرداران ترکیه به‌زیادی تعداد نفری است و آن هم در مقابل‌فرنگستان آنقدر زیاد نیستند. چنانچه آنچه در سال ۱۱۸۴ هجری دولت عثمانی چندماه سعی کرده زیاده از یکصدوپنجاه ودوهزار نفر نتوانسته که به‌میدان آورد.

---

۱. جمع کل ارقام ۷۵۵/۰۰۰ نفر می‌شود!

ولیکن از قراری که نوشته‌اند تعداد نفری آنها روی به‌تقلیل می‌گذارد. به‌این معنی که اولا آنها را سان دیده بعد از آنکه روانهٔ جنگ می‌شوند، در عرض راه الی وقتی که جنگ تمام می‌شود هر کس تواند فرار می کند. چندی قبل براین نیز شصت‌هزار نفر سپاه ینگی‌چری را مأمور به‌تاخت قلعهٔ تری سپانه نموده بودند. گویند از شصت‌هزار نفر ده‌هزار نفر از آنها به‌منزل رسیده و مابقی آنها پریشان شده و باز مانده بودند. سابقاً دولت عثمانی سپاه عظیمی از طایفهٔ تاتاریه به کمک خود آورده چنانکه طایفهٔ مزبور با سلاطین عثمانی معاهده کرده که هرگاه از طایفهٔ مزبور دولت عثمانی سپاه خواهد چهل هزار نفر سواره جرار یکدفعه به‌خدمت سلطان عصر آورده. اسب و سلاح از خود آنها بوده. تنها هروقت هریک از بلاد را مسخر می‌نمودند، شهر آنها را به‌تاراج تاتاریه داده. امور معاش طایفهٔ مزبور از این ممر می‌گذشته. و در ولایت ترکیه تمکن داشته. اما به‌تدریج سلاطین عثمانی بنای ظلم و تعدی را با آنها گذارده. اولا خراجی از آنها گرفته و ثانیاً به‌ظلم سپاه دایمی از آنها خواسته. و گاهی بزرگان آنها را جریمه نموده. در هنگامی که سپاه روسیه روی به‌تاخت و تاراج ولایات ترکیه گذارده طایفهٔ تاتاریه نیز دشمنی از برای ترکیه گردیده گاهی تاراج به‌ولایات آنها نموده. و به‌تدریج ایل خود را به‌ولایات روسیه برده. بالفعل یکنفر از ایل تاتاریه در خدمت آل‌عثمان نیستند. سابقاً بنده خود شنیده بودم که جمعی کثیر از اهالی ترکیه محض دین‌داری و محبت و یا حفظ بیضهٔ اسلام پولها خرج می کنند و جانها می‌دهند. در اینوقت که بنده به استامبول رفته از شخص طبیب ایرانی که سالها در اینولایت مانده و در مصر و شام مانده اینگونه که عرض می‌شود تعریفی از آنها گفته عرض می‌شود:

مشارالیه مذکور ساخت که در وقتی که دولت عثمانی با طایفهٔ از غیر مذهب نزاعی دارد در مساجد و منابر ملاها و واعظین مردم را وعظ می کنند به این نوع که هر که حقیقتاً مسلمانست باید به‌جنگ جهاد رفته حفظ بیضهٔ اسلام نماید. و حمایت به‌پادشاه اسلام که خلیفةاله است نماید. بعضی از جوانان مقدس که تقدسی داشته و تواند یراقی برای خود پیدا کند یکزوج طپانچه و شمشیر و اسبی تحصیل کرده سوار اسب شده، هرگز از خانهٔ خود بیرون نرفته اول سفر او جنگ جهاد است. ضمناً مکنون خاطر او اینکه جمعی از کفار را کشته زنان آنها را

اسیر آورده، هم بهشتی تحصیل کرده و هم خدمه در این دنیا به‌دست آورده.. بعد از اینکه چند فرسخی راه رفته، زحمت راه و گرسنگی و بی‌آذوقگی را چشیده پریشان حال گشته مراجعت به‌خانهٔ خود می‌کند. و بعضی را همت زیاد به‌جنگ داخل شده. ازسویی سپاه دشمن زورآور گردیده همراهان خود را زخمدار دیده و یا کشته شده، به‌کمال تعجیل مراجعت می‌کند. غرض اینکه چنین جماعتی که خود به‌جنگ جهاد می‌روند مصرفی که از برای سپاه ترکیه دارند اینست که سایر سپاه را مبدل می‌کنند. لکن در مسکو یکی از افسران روسیه که مدتی که در ولایات ترکیه اسیر بودند مذکور ساخت که سپاه ینگی‌چری به‌علت عدم نظام در پیش سپاه روسیه مثل گوسفند از نزد گرگ می‌گریزند اما سپاه ترکان پوروپ در نهایت دلیری و جلادت و مردانگی جدال می‌کنند به‌علت اینکه سپاه مزبور را ملاها ترغیب به‌جهاد می‌کنند و اعتقاد آنها اینکه اگر سپاه دشمن را بکشند به بهشت می‌روند. و اگر خود آنها کشته شوند نیز به‌بهشت می‌روند. اما طالع ما یاری کرده که آنها نظام نداشتند والا به‌آن اعتقاد و جلادت و نظام هیچ سپاهی با آنها مقاومت نمی‌نمود.

مشارالیه مذکور می‌نمود که سپاه ترکیه اولا در نهایت جلادت و دلیری به‌سپاه دشمن حمله آورده اگر سپاه دشمن سست شود بعد از آن زورآور گردیده اما سپاه روس قبل از اینکه سپاه ترکیه حمله آورند خود پیش‌دستی کرده آنها را نگذاشته که حمله آورند. و راه دیگر که سپاه روس غالب به‌سپاه عثمانی می‌شوند این است که اردوی عثمانی اوردو بازاری زیاده از سپاه خود آرده در روز جنگ نوکران و اردوبازاران زیاده از سپاه آنها است‌و پای آنها را تنگ نموده نمی‌گذارد که به‌امر نظام سپاه و انتظام لشکر خود رسند و از سویی سپاه روسیه به دون خیمه و خرگاه و نوکر و اردو بازار، سپاهی جمع و با نظام اگر مقابل سپاه ترکیه باشند بیم از زیادتی‌آنها ندارند و یک قاعدهٔ بد ترکیه اینست که‌سر،سران روس را بریده به‌نزد صدراعظم برده هر سری پنج اشرفی با جاقلو می‌گیرند. و به‌این واسطه اگر پنجهزار نفر از سپاه ترکیه باشند و پنجاه نفر روسیه هرگز روسیه خود را تسلیم نمی‌کنند به‌سبب اینکه می‌دانند بعد از اینکه آنها را دستگیر کردند آنها را خواهند کشت، حال چرا در میدان جنگ کشته نشوند. لهذا تا یکنفر آخر جدال

می‌کند. و به‌کرات این خیال روسیه را از اسیری نجات داده تسلیم نمی‌کنند. اگر یکنفر و اگر صد نفرند پشت یکدیگر داده جنگ می‌کنند. در یکی از ولایات قوم مشارالیه با هفت‌صد نفر یورش به‌قلعه‌چه برده، شش‌صدوپنجاه نفر زخم‌دار و کشته شده بودند. و در قلعچه مزبور دوهزار نفر توپچی و توپخانهٔ بزرگی بوده است. اهالی سنگر به‌خیال اینکه سران مقتولین را بریده. به‌کلی سنگر را خالی‌کرده مشارالیه با بیست‌وهشت نفر سپاه و پنج‌نفر طبال داخل به‌قلعچهٔ مزبور شده. طبالان طبل‌زده و سالداتها توپهای ترکیه را پرکرده به‌اهالی ترکیه خالی‌کرده. سپاه ترکیه را به خاطر می‌رسد که جمعی کثیر سنگر آنها را گرفته روی به‌گریز نهاده. این اتفاق نیز دلیل برآن است که بریدن سران سپاه دشمن درست نیست. به‌علاوه اینکه منتهای بیمروتی است که مردم راه بی‌سر کنند. و به‌کرات سپاه عثمانی، رعایا وزارع ارباب تردد را گرفته بی‌سر کرده که پنج اشرفی را تحصیل کنند.

و اما کشتی دولت عثمانی؛ کشتی جنگی دولت عثمانی بالفعل سی‌ودو است. لیکن مثل سایر یوروپیان نیستند. وسپاه دریایی آنها نیز خوب نیست.

یعنی موازنهٔ هیچکدام از ولایات یوروپیان در رشادت و جلادت نمی‌کنند و سوای آن چند کشتی تجارت دارند. لیکن سایر دولتها کشتی تجارت به‌اسلامبول می‌فرستند، به‌فرنگستان چندان کشتی آنها نمی‌رود.

و اما مذهب ترکیه؛ مذهب اهالی اسلامبول مسلمان و اهل سنت و از سلسلهٔ حنفی هستند. قدر قلیلی از شافعی در آنجا تمکن دارند، لیکن سلطان و کلیهٔ رجال دولت و قضات و ملاها و سایر بلاد حنفی هستند. و از سلسلهٔ مالکی و حنبلی مطلق در ولایات ترکیه توطن ندارند. و اعتقادات آنها اینکه هر کس از سلسلهٔ اسلام بوده باید از اهل سنت و جماعت باشد. و هرکس خارج از سنت و جماعت است. خاطی‌وعاصی است. و جزیه از غیر مذهب گرفتن واجب و اموال آنها را گرفتن حلال است. و قضات و ملاها و اهالی شرع در ولایت ترکیه قوت عظیمی دارند. و مدخل امورات سلطنت گردیده و از اهالی مشورتخانه‌گشته‌اند. علومی که ملاها تحصیل می‌کنند عموماً فقه و حدیث و تفسیر است. در ولایات ترکیه از قراری که مسموع می‌شود تکایای دراویش بسیار است و هر سلسله در تکایا به‌سر می‌برند. در اسلامبول سه‌فرقه عظیمه است؛ بیکتاشی و

مولوی هر سلسلهٔ چندین تکایا دارند. و هر تکیه دهات چند وقف تکایای مزبور کرده‌اند. که بعد از این برخی از اذکار آنها خواهد رفت و به‌قدری که اطلاع به همرسیده است خواهد نوشت.

و اما جمعیت کل ترکیه؛ اگر چه به کرات ولایات ترکیه طاعون افتاده و وبا پیدا می‌شود. ولیکن بزرگان ولایات ترکیه و اعیان دولت ترکیه معامله در ابتیاع غلات نموده اجناس را به‌قیمت ارزان خریده در انبارها کرده بعد از طاعون قحطی می‌شود و بزرگان از راه بیمروتی اجناس را نگاهداشته که به‌قیمت گران فروشند و فقرای بی‌پول از دست رفته، از گرسنگی فوت می‌شوند. بالفعل آنچه به حساب درآمده هجده ملیان که سی‌وشش کرور باشد جمعیت دارند. بیست کرور آن را ایشییاتک‌ترکی و یا سمت مشرقی ولایات ترکیه حساب کرده‌اند. و شانزده کرور آنرا یوروپ ترکی می‌نامند. جمعیت عظیمی از آنها یهود و عیسویان هستند. سیاهه‌ای که از قدیم‌الایام ولایات ترکیه بالفعل در دست دارند، روز به‌روز به جهات چند ولایات ترکیه جمعیتش روی به‌تنزل می‌گذارد. برخی از روی سیاهه مزبور عرض می کند؛

در تاریخ ترکیه دویست سال قبل کل ولایات متعلقه به‌ترکیه پنجاه ملیان که یکصد کرور باشد جمعیت داشته. و بالفعل سی‌وشش کرور دارد. حال به‌دون اینکه دلیلی در آن نویسد برخی از حساب تواریخ بیرون آورده است عرض می‌شود اولا در ایام سابق از هر سو سلاطین آل‌عثمان دستبرد به‌ولایات قریبه نموده اهالی آنها را اسیر و به‌اسلامبول و سایر بلاد ترکیه فرستاده. از مملکت هنگری و پولند هزاران هزار اسیر به‌اسلامبول آورده. و لیکن سالها است که اینگونه اسیری و دستبرد موقوف شده. به‌علاوه سال به‌سال جمعیت آن روی به کمی می‌نهد. سبب آن این است؛ اولا طاعون است که در شهرها کوچه‌ها تنگ و هوا گرم و اخلاط بسیار در کوچه‌ها است. هوای گرم که بر روی اخلاطها می‌تابد. بخاری متصاعد شده مردم در خانه‌های تنگ مانده و به‌هوای متعفن زندگی نموده طاعون به‌هم می‌رسد و سرایت به‌یکدیگر می کند. اگر کوچه‌ها را پاك نگهدارند و آب از میانهٔ کوچه‌ها به‌گذرد البته طاعون برطرف می‌شود. و ثانیاً ناخوشی که بعد از طاعون عارض مردم می‌شود. ثالثاً قحطی است که پاشایان و حکام ولایات اجناس را

نگاهداشته که به‌قیمت گران فروشند. و فقرای بی‌پول از دست می‌روند. و رابعاً ناخوشی که در هنگام قحطی عارض مردم می‌شود. در اسلامبول چندان مشخص نمی‌شود که مردم شهر کم می‌شود. به‌علت اینکه به‌کرات ربع اسلامبول برتلف می‌شوند و از ولایات قریبه جمعیت مردم به‌جای آنها آمده همیشه مملو می‌ماند لیکن حساب جمعیت قدیم مردم خارج از اسلامبول که موازنه به‌هذالوقت که می‌کنند معلوم می‌شود که به‌چه وضع ولایات ترکیه روی به‌تقلیل می‌نهند. مثلا در شهر بصره در دفعهٔ اخیر که طاعون پیدا شده بود نه نفر از ده جمعیت شهر مزبور تلف شده.

داکتررسل نام طبیب انگریزی درکتاب خود نوشته که در دفعهٔ آخر که در مصر طاعون به‌همرسیده بود داکتر مزبور در آنجا بوده. در سال ۱۰۶۱ هجری مدتی هر روزه ده‌هزار نفر از طاعون فوت می‌شده. داکتر مزبور نیز درکتاب خود تعریف بسیاری از شهر حلب نوشته و نوشته است که در وقتی که بوده است دویست وسی‌هزار نفر جمعیت داشته و بالفعل آنچه جمعیت آنجا را نوشته‌اند چهل‌هزار نفر بیشتر نیست. داکتر مزبور در روزنامچهٔ خود چهل قصبه بزرگ آباد در حول و حوش حلب دیده و بالفعل بعضی از آثار قصبات مزبور مانده لیکن یک خانهٔ آباد در قصبات مزبور نیست. در پانزده سال قبل در ولایات ترکیه قحطی عظیمی پیدا شده، نصفهٔ شهر موصل به‌علت قحطی تلف شده. آنچه در تاریخ تعریف دیار به‌کرات نوشته بزرگترین شهرهای ترکیه بوده یعنی از اسلامبول و مصر بزرگتر بوده است. چنانچه در سال ۱۱۸۱ هجری چهارصد هزار نفر جمعیت داشته و بالفعل شهر دیاربکر پنجاه هزار نفر است برخی از آنها را طاعون کشته و بعضی را قحطی. داکتررسل نیز نوشته است که در سال ۱۱۸٤ طاعون شدیدی در بغداد پیدا شد. دو ثلث آنرا کشت. در آنوقت از یکصدوسی‌هزار نفر از اهالی شهر بیست‌هزار نفر باقی ماندند. به‌علت اینکه بعد از طاعون قحطی پیدا شد و بسیاری را نیز تلف کرد. از قراری که تاریخ ترکیه در سال ۱۱۷۹ دویست ده از دهات معظم ترکیه به‌علت ظلم ترکیه به‌فاصلهٔ ششماه شکست کرده همه پریشان شده چنانکه ازاین قراری که دویست سال قبل الی حال ولایات ترکیه روی به‌کمی و تلف گذارده‌اند، یکصد سال دیگر به‌همین منوال به‌گذرد به‌کلی ولایت مزبوره

نسیاً منسیا([1]) می‌شود مثل ولایات‌گریک و روم که حال به‌جز نامی از آن باقی نمانده است.

و اما حدود مملکت ترکیه؛ مملکت ترکیه برخی متعلق به‌یوروپ و قدری متعلق به‌ایشا و یا مشرق زمین است. سرحد شمالی آن متصل به‌مملکت روسیه و ملک‌هنگری و قرادنکیز است. و سرحد مغربی آن به‌دریای ونس و مدترنیان و سرحد جنوبی آن به‌دریای مدترنیان و مغرب زمین و عربستان ست. و سرحد مشرقی آن متصل به‌مملکت ایران است. آنچه مساحان درکتاب نوشته‌اند طول ولایات ترکیه یکهزار و هفتصدوپنجاه میل است. و عرض آن تخمیناً یکهزار میل است.

و اما شهر اسلامبول و یا قسطنطنیه؛ شهر مزبور اولا مسمی به‌بیزان‌تین بوده وجه تسمیهٔ آن اینکه یکی از پادشاهان‌گریک مسمی‌به‌بزنس آنرا بنیاد کرده و به‌آن سبب آنرا بیزان‌تین نامیده. هنگامی که اردشیر سلطان ممالک ایران به‌عزم تسخیر ملک‌گریک و روم می‌رفت شهر مزبور را مسخر وخرابی معقولی به آن رسانیده. مدتها چندان آباد نبوده تا اینکه قسطنطنین بزرگ سلطان ممالک روم شهر مزبور را پایتخت مملکت روم نموده و از آن وقت شهر مزبور را مسمی قسطنطنیه نموده‌اند. ابنیهٔ بسیاری معزی‌الیه بنیادکرده و وسعتی به‌شهر مزبور داده و از هر سو مردم روی به‌آن آورده تا اینکه شهر مزبور بزرگ و عظیمه شده. در هنگامی که شهر مزبور در ثانی آبادان شده یعنی قسطنطنین آنرا آبادکرده الی وقتیکه سلطانْ محمدثانی سلطان عثمانی شهر مزبور را مسخرکرده یکهزار و یکصدو شانزده سال محل پایتخت سلاطین روم بوده که در آن مدت همیشه شهر مزبور روی به‌آبادی می‌نهاد و هر سلطانی عمارت وکلیسیای عظیمهٔ تازه در آن بنیاد کرده و به‌تدریج وسعت به‌همرسانیده. به‌این سبب است که هفت پارچه کوه در شهر مزبور است. فرضاً هنگامی که شهر را بنیادکرده بودند، در یک سمت کنارهٔ دریا بوده هرچه جمعیت آن زیاد می‌شده کوههای قریبه را محل نشیمن نموده و از جزو شهر مزبور شده. بعد از تسخیر سلطان محمدثانی قسطنطنیه را مسمی به اسلامبول نموده به‌تدریج شهر مزبور روی به‌بزرگی نهاده. به‌علت اینکه سلاطین

---

۱. فراموش شدة، ازیاد رفته.

مزبور را تسخیر ولایات قریبه دست‌درازی کرده هزاران اسیر به‌شهر مزبور آورده در آنجا توطن داده لیکن هنگامی که دولت نمساوهنگری و روسیه قوتی به‌همرسانیده سلطانان را مانع از دستبرد و حمله و نهب و یغما گشته به‌تدریج مردم شهر و بزرگان روی به‌تنبلی و تکاهل نهاده. بالفعل در نظر یوروپیان شهری مملو از ابلهان می‌آید. چنانچه برخی از اوضاع شهر مزبور مذکور خواهد افتاد. شهر اسلامبول فاصله به‌خط استوا به‌سمت شمالی عرضاً چهل‌ویک درجه‌ونیم است. و طول آن به‌سمت مشرق لندن بیست‌ونه‌درجه‌ونیم است. هوای شهر اسلامبول در هنگام تابستان صاف و خوب است. لیکن به‌علت کثرت اخلاط همیشه در تابستان مورد طاعون و وبا می‌گردد. از قراری که از سمت دریا به‌نظر می‌آید و نقشهٔ‌آنرا کشیده‌اند شهر اسلامبول مثلث غیر متساوی الاضلاع است دورهٔ آن حصاری است چهارده میل انگریزی دوره آنست. دو ضلع آن به‌سمت دریا است و یک ضلع آن خشکی است که سمت دریایی آن برخی از جنوب و مشرق و شمال است و سمت مغرب آن خشکی است. جمعیت شهر اسلامبول به‌طریقی که باصح‌ترین حسابها درآمده کلا چهارصدهزار نفر می‌شوند. خارج از شهر چهار پرکنه جاهست که گویا از جملهٔ محلات خارج شهر محسوب می‌شوند. و در میانهٔ شهر و محلات مزبور، قرادنکیز حایل است که مثل رودخانهٔ عظیمی لاینقطع از قرادنکیز آب جاری است و به‌آغ‌دنکیز داخل می‌شود. محلات مزبور اولا قلاطه است که ایلچیان یوروپ و گمرکخانه در آنجا است. و قلاته است که در آن هم جمعیت عظیم و باغات بسیاری است. و طوفانه و بیرایه این چهار مکان خارج از شهر است. و چهارصد هزار نفر جمعیت اسلامبول. دویست‌هزار نفر از ساکنین ترک می‌باشند و یکصدهزار نفرگریک و مابقی یهود و ارامنه و سایر مسیحیان هستند. و دو طرفهٔ اسلامبول آب است. و سمتی که خشکی است از یکطرف الی طرفی چهار میل راه قلعه و بستیان ساخته‌اند. سه‌دیوار به‌عقب یکدیگر است. و هرکدام از دیوارها سه‌زرع فاصله به‌یکدیگر دارد. و بروج متعدده به‌هر طرح و ترکیب در آن است با توپ و خمپاره و قراول و کشیکچی همیشه در آن است. و خندقی دارد و چند پلی از سنگ ساخته‌اند که مردم عبور می‌کنند. و پنج دروازه دارد. یکی از آنها مسمی به‌توپ‌قاپی است. اول دروازه‌ایست که محمدثانی وارد به‌آن شده و

قسطنطنین پادشاه روم در آنجا کشته شده است.

و اما خانه‌های اسلامبول؛ اگر چه از عوام‌الناس و یا از هرکس سئوال کنند که چند حمام در آنجا است می‌گویند دویست و یا سیصد هزار حمام و پانزده هزار مسجد و دو ملبان خانه، لیکن افندی شخصی که در معنی کلانتر اسلامبول بوده سیاهه خانه‌شماری که به‌دیوان داده و بنده از شخص طبیب‌انگریزی از روی آن سیاهه نسخه گرفته‌ام در اسلامبول هشتادوهشت هزارویکصد وهشتادوپنج خانه است. سوای قلاته و اسکودار و طوفانه و بیرایه. ولیکن از برای غربا و اهل ولایت بلکه کل شهر ممتنع است که به‌دانند چند مسجد و یا حمام و خانه در قلاته به‌تنهایی است. به کرات شهر اسلامبول مورد زلزلهٔ عظیم گردیده و خرابی بسیاری به‌شهر مزبور رسیده. بالفعل افسری قرار داد کرده‌اند که خانه‌ها را نگذارد که از هشت زرع بلندتر سازند. هنگامی که سلطان محمدثانی شهر اسلامبول را تسخیر کرده سمت مشرقی شهر در طرف دریا جای با صفایی خوبی اهالی کشیشان گریک در آنجا توقف نموده و سکنی نموده بودند. سلطان مزبور محل مذکور را از دست آنها گرفته حرمسرا و باغ و بساتین مختص به خود ساخته و به‌تدریج سلاطین دیگر عمارات عالیه برای خود ساخته بالفعل دورهٔ آن عمارات چار میل است. از قراری که مذکور می‌شود هیچکس را نمی‌گذارند که نزدیک به‌درب آن رود. اگر چه محل مزبور مثل ارك است و هر یك از سلاطین جداگانه عمارتی دارند. و مساجد و حمام هرکدام به‌جهت خود ساخته‌اند کلیسیای کوچکی بوده است که سلطان محمد جبه‌خانه کرده بالفعل جبهٔ عظیم سلطانی است.

اهالی ارك و یا سرای زیاده از شش هزارنفر خدمه و خدام و خواجگان قایقچیان و قراول می‌باشند. ازآنجمله پانصد نفر آنها جماعت نسوان هستند.

گویند هنگامی که سلطانی از سلاطین عثمانی به‌تخت نشیند، هرکدام از بزرگان دولت دختر کنیزی گرجیه به رسم پیشکش به‌حرم سلطان می‌فرستند و هر کدام ازآنها که اول پسری آورد اولاد مشارالیها وارث ملك و تخت است و خود او مسمی به‌خواصه لی می‌شود. چنانچه طفل مزبور فوت شود ما در او ازخواصه‌لی افتاده، دیگری که فرزند نرینه دارد به‌جای مشارالیها خواصه‌لی می‌شود، جمعی کثیر

از زنان حرم سلطانی مشغول به‌نواختن ساز و دف و رقاصی هستند.

سلطان سلیم چون مردی باعزم و رزم بوده دو ساز از یوروب یکی پیانه‌فورتی و دیگری چنگ به اسلامبول آورده و دو زن از طایفهٔ گریک در حرم خود آورده که آنها را تعلیم کنند و بالفعل آنچه مسموع می‌شود بعضی از زنان راغب به‌نواختن آن هستند. یکی از دربخانهٔ سلطانی را باب همایون می‌نامند. درب مزبور را نیز سلطان محمد ساخته است. درب بزرگی است، گویند هرکدام از وزرا و اعیان دولت را که تقصیری کرده و یا متهم به‌خیانتی نموده به‌قتل رسانند، سر آنرا در بالای باب همایون آویخته و درکاغذی تقصیر و سبب قتل او را نوشته پهلوی سر مزبور گذارده مدت سه روز مردم به‌رسم عبور گذر کرده کاغذ مزبور را می‌خوانند. یکی از دوستان فرانسهٔ بنده تعریف ایوان خانهٔ سلطانی را نموده به‌این نحو که دردیوانخانهٔ عام تخت سلطانی را گذارده، مکلل به‌جواهرات.

هنگامی که سفرای دول را به‌حضورسلطانی می‌برند سلطان در نهایت عظمت و جلال در بالای تخت مزبور نشسته، جامهٔ مخملی جواهر دوز در بالای آن تخت پوشیده. در یک سمت تخت مندیلای پادشاهی را گذارده‌اند. جقه‌های الماس و پرها که علامت سلطنت است در آن نصب کرده‌اند. گویند مندیل مزبور را هرکس به‌سر نمی‌گذارد. و پادشاهان قدیم چندان احترامی به‌سفرای غربیه و یا عیسوی ننموده‌اند. لیکن پادشاه عصر سلطان محمود در نهایت احترام با همهٔ سفرا رفتار می‌نماید. در مقابل درب همایون مسجد بزرگ سنت صوفیه[1] است اولا کلیسیای بزرگ گریک بوده، بانی آن جسیتینم پادشاه‌گریک بوده. مدت هشت سال وپنجماه به‌اتمام رسیده تا به‌حال مسجد و یا کلیسیای به‌این خوبی و عظمت و زینت ندیده‌ام طاق میانهٔ صحن آن در نهایت بزرگی است. گویند بهترین طاقهای کل دنیا است. همهٔ طاقرا با لاخورد در نهایت خوبی منبت کرده‌اند. دیوارهای آن کلا از مرمر است.

و چهار ستون سنگی عظیمه در زیر طاق مزبور است. در سمت فوقانی آن اطاقهای بزرگ است و اطراف طاق مزبور ستونهای سنگی است که مرتبهٔ فوقانی را نگاهداشته. طریقهٔ طاق بندی تحتانی و فوقانی آن را به‌حدی اوستادی به‌کار

۱. کلیسیای سنت صوفیا بلافاصله پس ازفتح قسطنطنیه توسط سلطان محمد فاتح با تغییراتی که درآن داد به‌مسجد «ایاصوفیا» معروف شد.

برده‌اند که عقل هرگز قبول نمی‌کند که کار بشر است. محلی که در هفته یکدفعه سلطان به‌نماز جماعت می‌رود در مرتبهٔ فوقانی است. اطاقی است پرده سیمی در مقابل آنست که مردم را از اطاق می‌بینند و کسی از بیرون او را نمی‌بیند. منبر معظمه در میان طاق است که امام جماعت در آن رفته مردم را وعظ می‌کند. در قدیم الایام تصاویر چند در آن نقش کرده بودند، آنها را محو کرده و به‌جای آن در اطراف طاق نام واجب الوجود و جناب پیغمبر ص و خلفـای اربعـه؛ جناب امیرالمؤمنین ع، ابوبکر وعمر وعثمان و امام حسن ع و امام حسین ع و جناب فاطمه ع را به خط جلی نقش کرده‌اند. از طـرف بیرون، مسجد چندان خوب به‌نظر نمی‌آید. لیکن اندرون‌مسجد مزبوربلاغایت خوب است. زمین مسجد مزبوررا قالی می‌اندازند. لیکن در این اوقات، به‌علت تابستان قالیهای مزبور را برچیده به‌کنار گذارده، حصیر بسیار خوبی انداخته‌اند. در درب مسجد مزبور کرباسی است.

نه‌درب مفرق بزرگ منبت کاری است. حال قریب هزاروسیصد سال است که مسجد مزبور را بنیاد کرده‌اند. و به کرات زلزله شده لیکن مطلقاً آسیبی به‌آن نرسیده. سلطان سلیم ثانی سه منارهٔ عظیمه از برای آن ساخته است که از برای مسجد مزبور مؤذنان به‌ذکر کلمهٔ شهادت مشغوْل شوند. در دو طرف طاق دو پارچه سنگ‌عظیمهٔ بزرگ است که به‌ترکیب سبو تراشیده‌اند. هرکدام تخمیناً چهار زرع بلند و سه زرع قطر آنها است. دهن شیری که آب از آن بیرون می‌آید و مردم از آن می‌نوشند. مردم از راه احمقی می‌گویند که آنرا ریخته‌اند، اگر چه هر سنگ بزرگی را که می‌بینند می‌دانند که سنگ تراشان نمی‌توانند آنرا تراشند می‌گویند ریخته‌اند.

و اما خانه‌های اسلامبول؛ اگرچه به‌علت اینکه در وقتی که‌بنده به‌اسلامبول رفتم طاعون بود و چندان به‌دیدن مردم فائق‌نشدم‌اما آنچه معلوم‌شد خانه‌هاسه‌چهار طقبه‌است. در فصل تابستان‌خنک می‌شود امادر زمستان به‌علت اینکه همه‌منفذ اطاقها را نمی‌بندند سرد می‌شود. در اطاق نشیمن اطراف اطاقها را به‌قدر سه‌چارك و یا یک زرع جای نشیمن نموده به‌قدر نیم زرع از زمین بلند است. در زمین پای آنها دوشك و اطراف اطاق پشتی گذارده‌اند که پشت آنها را به‌پشتی چسبانیده. چبوق کشیدن و قهوه نوشیدن در هر وقت روز و شب از جملهٔ لوازمات است. و هنگامی که ناهار و شام می‌خورند. البته ده بیست الی سی قسم خوراك آورده به

محض اینکه از یک ظرف چیزی خورده فوراً صاحب خانه قالدری گفته شام را برداشته دیگر ظرفی می‌آورند. بیشتر چیزها را با قاشوق می‌خورند.

و اما طریقهٔ معامله و داد وستد اسلامبول؛ تجار و ارباب معامله در خانه یعنی در کاروانسرا توقف می‌نمایند. و جنسی به‌جنس که در معنی معاوضه‌می‌گویند معامله می‌نمایند. و یا تجار اجناس خودرا به‌اهل بازار داده، هفته به هفته قسطی می‌گیرند. و امابا سایرقرال‌فرنگ چندان تجارت‌نمی‌کنند. یعنی‌اجناس نمی‌سازند که‌به فرنگستان برده‌شود. جنسی که از اسلامبول به‌انگلندو نمسا وفرنس و هالند وهنگری و جرمن می‌رود بدین تفصیل است:

موم، چوب شمشاد، و سایر چوبها، ابریشم نبافته، مطلق تخته، اسپنج، تریاك زرنیخ و دوای دیگر جهت رنگ میوه‌های خشک از انجیر و مویز و آلوچه و غیره.

و اما اجناسی که از فرنگستان به‌اسلامبول می‌رود و از اسلامبول یا به مصرف آنها می‌رسد و یا به‌سمت ایران و ولایات ترکیه می‌رود بدین موجب است: روح[1] و ظروف ساخته‌روح، شکر و نبات، ماهوت، چیت — فرنگی، ساعت مجلسی ساعت‌جیبی، کاردو چاقو، شیشه، بلور، الماس تراش، نیل، باروت، طبانچه بزرگ و کوچکه، عرق فرنگی، قهوه و چایی، فلفل، زنجبیل، و هیل و سایر ادویه‌ها، گلوله توب، خمپاره توب، اطلس و خامه، شال بدل ترمه

مکان اسلامبول بهترین جاها است برای تجارت، لیکن نه پادشاه و نه رجال دولت سعی در تربیت تجاران می‌نمایند. و از سمت ایران نیز قدك و شال کرمانی و ترمه و ابریشم به‌اسلامبول می‌رود.

و اما اهالی شرع و محکمهٔ شرع: اول شخص و بزرك محکمه شرع مفتی است که ما او را شیخ الاسلام می‌گوئیم. مفتی شهر در نظر مردم نایب بالاستقلال سلطان است. و امور محکمهٔ شرع کلا به‌عهدهٔ وکفایت اوست. و پس از آن قاضی عسکر است که بزرگ شرع است. لکن امورات شرعیه اردوی سلطانی به‌عهدهٔاوست. هر کس به‌محکمهٔ شرع رفته و دعوایی داشته‌باشد مفتی شهر از او شهادت‌خواسته. بسیار وقت شهادت ناحق می‌دهند. لکن هنگامی که مفتی معلوم کند که شهادت ناحق کرده‌اند، تنبیه معقولی به‌او می‌نمایند. در اسلامبول آنچه شنیده است کمتر

---

۱. روی ـ هنوز هم دربسیاری شهرهای ایران به‌این ظروف، ظروف روحی می‌گویند.

قتل نفس روی می‌دهد. و اگر روی دهدوارث مقتول موافق شرع به‌حکم مفتی او را می‌کشد. و سایر معاملات و داد و ستد مردم کلا به‌امور شرع و حکم و مهر شرع رتق و فتق می‌شود.

در روز شنبه سوم شهر محرم الحرام ۱۲۳۵ مطابق ۲۳ اکتوبر عیسوی ۱۸۱۹ دوساعت قبل ازظهر به‌دیدن سر رابرت تستن رفته‌که ازمعزی الیه رخصت خواسته وداع نماید. معزی الیه به‌بیوك درسی جایی‌که آب را ازآنجا به‌اسلامبول می‌آوردند رفته بود. دعایی به‌او رسانیده از آنجا مراجعت و به‌منزل آمده اسبابهای خود را جمع‌کرده. میرزا جعفر و بنده به‌جهت ابتیاع بعضی ضروریات سفر از قلاته سوار و به‌اسلامبول رفته. میرزا رضا و آقاحاجی بابا و نوکران ما به‌اسکودار رفته و ما به‌اسلامبول رفتیم. کاکا مبارك به‌همراه ما بود. بعد از ابتیاع اسباب در کشتی‌کوچکی نشسته. چون از مقابل قلاته گذشته به‌علت اینکه آب دریای قرادنکیز متصلا از اینجا گذشته داخل به‌آغ دنکیز می‌شود مثل رودخانه آب دنکیز مزبور روانست. و وقتی‌که باد اندك آید دریا را به‌تلاطم درآورده درآنوقت باد به‌شدت وزیده و دریا به‌طغیان درآمده لتکه‌چی ما به‌کرات به‌ما گفت‌که من می‌ترسم‌که غرق شویم. کشتیانی‌که در اینجا کار می‌کند بسیار باریک و بلند است و به‌محض اینکه ده سیر از یکطرف سنگینی‌کند لتکه را بر می‌گرداند. لهذا ما از این معنی ترسیده و چند موج آمده مضطرب شدیم. لتکه دیگر دیده و از آن‌بیرون رفته. وقت بیرون رفتن ابرام و اصرار لتکه‌چی درگرفتن اجرت خود زیاده از موج‌دریا در طغیان بود. للهالحمد از دست او خلاص شده درکشتی بزرگتر سوار و به‌اسکودار رسیدیم. به‌چاپارخانه رفته. چاپارخانهٔ مزبور در خارج اسکودار است. بنده تا به حال مطلقاً به‌چاپارخانه نرفته بودم متحیرکه بیست‌وسه اسب را چگونه چاپارخانهٔ مزبور یکدفعه می‌دهد. این خیال بنده را به‌طویلهٔ چاپارخانه‌کشانیده. دو طویله است. هرکدام آن زیاده از یک صد اسب لاغر و چاق در آنجا حاضر بود. چنانکه هرکس وارد شود از تاتار و ارباب تردد هر چه اسب بخواهد فوراً اسب را گرفته سوار می‌شود. مصطفی آقا به‌ما سفارش نمودکه با هیچکس حرف نزنیم. و اگر حرف بزنیم با آقا علی نام، شخص تبریزی ملبس به‌لباس عربی گفتگوکنیم و او به‌ما جواب داده. و مطلقاً و با هیچکس ترك حرف نزنیم. حضراتی‌که بودند میرزا جعفر

و میرزا رضا و آقا حاجی بابا و بنده بود. چهار رأس اسب سواری به‌ما دادند. بعد از آن یک رأس به‌آقا علی و سه رأس از برای نوکران دادند. و از آن پس هفت مال بند می‌خواستیم و سه مال. مصطفی آقا ده مال بند آوردند. هر کدام پالانی و بندی داشته و مهتر آن آمده، بارها را بارکرده. چهار ساعت از ظهر گذشته سوار و روانه راه شدیم. راه ما به‌سمت جنوب بود. خارج از اسکودار قبرستان بزرگی است و راه ما از میانهٔ آن قبرستان است. سروهای بلند و بعضی درختها در میان قبرستان بود و هوا ابر و ما هم از دست طاعون شدیدی جان به‌در برده روی به‌وطن خود نهاده. الحق جای باصفا بود و از سمت مغرب دریای آغ دنکیز و از عقب آثار و علامات شهر اسلامبول بود. تا اینکه هفت ساعت از ظهر گذشته به‌دهی رسیدیم کناره دریا، مسمی به‌قارتان. در ده مزبور در دامنهٔ کوهی مانده در دکان قهوه فروش و بقالی نشسته شام نموده و قهوه خورده بعد از آن سوار شده. از اسلامبول الی قارتان پنج فرسخست. جمعیت بسیاری ندارد. از قارتان همه جا یورتمه اسب تاخته تا اینکه یک ساعت از نصف شب گذشته به‌منزل رسیدیم. اسم آن کی‌بیزه است. درد دلی به بنده عارض شده بیحال افتادم. رفقا زحمتی کشیده گلاب نباتی ساخته خوردم. از قارتان الی کی‌بیزه چهار فرسخ است که از اسکودار الی کی‌بیزه نه فرسخ است. هشت فرسخ‌ونیم راه از خاك اسلامبول حساب می‌شود. کی‌بیزه دهی است بزرگ پنج‌وشش هزار جمعیت دارد. برخی از آنها ارامنه و بعضی مسلمان هستند.

روز یکشنبه چهارم محرم مطابق ۲٤ اکتبر، شش ساعت قبل‌ازظهر از کی‌بیزه سوار و روانهٔ راه شدیم. راه ماگود و بلند و نیز برخی اوقات قریب به‌دنکیز و بعضی بعید بود. گردنه‌ای بود سر ازیر شده. در میانهٔ تنگ کاروانسرایی است مسمی به حرکه. چند دکانی است که خوراکی می‌فروشند و تنگ مزبور جای باصفای خوبی است. قلعهٔ خرابی است مسمی به‌قلعه حرکه. گوینه قسطنطنین پادشاه روم قلعهٔ مزبور را ساخته است، ازکی‌بیزه الی حرکه چهارفرسخ است. در آنجا ناهارکرده و قهوه خورده و از آنجا سوار و روانهٔ راه شدیم. خارج از قهوه‌خانه راه‌ماقدری صاف بود و قدری گود و بلند و بسیار راه ما ازکنارهٔ دریا بود. سه ساعت از ظهر گذشته وارد به‌ارنیت شدیم خانه‌های او اگرچه کهنه و قدیم می‌نماید، لیکن به‌علت اینکه

از کمر کوه الی لب دریا مرتبه به‌مرتبه خانه و بعضی درختان در آنست جای خوبی باصفا به‌نظر می‌آید. اصل شهر و خانه‌ها و کوچه‌ها ادبار است! خانه‌ها به‌طریق یوروب دو طبقه و سه طبقه است.

روز دوشنبه پنجم محرم ۲۰ اکتوبر به‌علت اینکه در اسلامبول ما هیچکدام از ترس طاعون به‌حمام نرفتیم —در اینجا طاعون نبود —به‌حمام رفته. حمام کوچکی محقری دارد.

روز سه‌شنبه ششم محرم دو ساعت از نصف شب گذشته سوار خارج از مسبانجه آب بسیاری جمع شده مسمی به‌ساخاره و آب مزبور چهار فرسخ طول و سه فرسخ عرض آب مزبور است. آب مزبور مثل دریای شاهی است. سلطان محمود پادشاه هذالعصر اراده نموده که راه آب مزبور را درست کند که کشتی به‌آسانی از اینجا به‌اسلامبول رفته و بیاید. گویا اخراجات آن زیاده بوده فسخ اراده کرده. از کنارهٔ آب مزبور از دامنهٔ کوه عازم راه شدیم. راه ما به‌سمت مشرق بود. عرض راه قدری بیشه و جنگل بود، تا اینکه به کنارهٔ رود ساخاره رسیدیم. رود مزبور چندان آبی ندارد لیکن اسب از آن نمی‌تواند گذشت. و پلی دارد که از تخته ساخته‌اند. از اسب پیاده شده اسبان خود به‌خود از پل مزبور گذشته.

روز چهارشنبه هفتم محرم یکساعت از نصف شب گذشته از آنجا سوار و روانهٔ راه شدیم. خارج از خندق رودخانهٔ عظیمی است مسمی به‌بیوك مین. از رود مزبور گذشته. همه راه ما گود و بلند بود تا اینکه به‌قهوه‌خانهٔ کوچکی رسیده در آنجا ناهار کرده. از آنجا سوار و قدری راه آمده. از رودی گذشته که او را کوچك مین می‌گویند تا اینکه به‌منزل رسیدیم. اسم منزل دو شجه است. از خندق الی شش فرسخ از خاك بورسه محسوب می‌شود. کلا آنها مسلمانند است و قدری ارامنه دارد. مساجد و حمام و بازار و قهوه‌خانه چند دارد. یك کلیسیا از برای ارامنه هست. یکساعت بعد ازظهر به‌آنجا رسیده دو ساعت خوابیده‌بعد از آن برخاسته عازم راه شدیم. قدری راه ما صاف بود.

روز پنجشنبه هشتم محرم به‌حمام رفته بعد از آن ناهار خورده از بولی سوار و عازم راه شدیم. عرض راه ما قدری صاف و قدری گود بود. دهات و مزارع بسیاری در عرض راه بود. تا اینکه به‌قهوه‌خانه رسیده، قهوه خورده سوار شدیم. در حوالی

منزل اسب بنده باز مانده به‌هزار زحمت خود را به‌منزل رسانیدیم. شش ساعت از ظهر گذشته بود که به‌منزل رسیده. اسم منزل مزبور کره ده است. ده مزبور ازتوابعات بولی است. هفت مسجد و یک مدرسه و دو حمام دارد. بازار و دکاکین و قهوه خانه چند دارد. از بولی الی کره‌ده، دوازده فرسخ است. جمعیت اینجا کلا مسلمان است.

روز جمعه نهم شهر مزبور شش ساعت قبل‌از ظهر روانهٔ منزل دیگر شدیم مسمی به‌حمام‌لی. ازکره‌ده الی اینجا هفت فرسخ است. سه ساعت از ظهر گذشته به حمام لی رسیدیم. ده مزبور خرابست. و اهالی آنجا نیز مسلمان است. شب در آنجا مانده.

روز شنبه دهم محرم شش ساعت قبل از ظهر از آنجا سوار و قدری راه آمده. گردنه ایست از آن بالا رفته. دو فرسخ خارج از حمام لی از خاك بولی بعد از آن داخل به‌خاك چانفوری می‌شویم. در آنجاها توقف نکرده، بقصبه‌ای رسیدیم مسمی به‌چرکس. جای بزرگی است. بازار و دکاکین و اقسام کسبه و ارباب صنعت در اینجا هستند. هشت مسجد و یک حمام و یک مدرسه دارد. در قهوه خانه فرود آمده. کره و عسل بسیار خوبی دارد. ناهارکرده. از حمام لی الی چرکس چهار فرسخ ونیم است. از آنجا سوار وعازم مقصد شدیم. راه صاف بود تا به‌منزلی که اسم آن قراجه‌لر است رسیدیم. ازحمام لی الی اینجا هفت فرسخ است. و همه مسلمان هستند. بازار و دکاکین و قهوه‌خانه و سه مسجد دارد. ده مزبور متعلق انکوریست. اسبان چاپاری را باید از خانه‌ها دهند. اسبان را حاضرکرده سوار و روانهٔ منزل دیگر شدیم. راه ما صاف بود. تا به‌منزل قراجلان رسیدیم. از قراجه لرالی قراجلان چهارفرسخ است.

هشت ساعت از ظهر گذشته وارد به‌قصبهٔ قراجلان شدیم. از میانه قصبهٔ مزبور بیرون رفته در خارج از قصبه در قهوه‌خانهٔ محقری منزل کرده بعد از آن شام کردیم. هنگام شام هریک از تاتاران به‌بهانهٔ آقا علی را آواز داده،ای ترجمان ای مترجم از برای اینکه مردم حالی شوند که ما ترجمان داریم و مردمان عزیز هستیم و به‌عبارت اخری درچاپارخانه نبابد ما را معطل کنند.

روز یکشنبه ۱۱ شهر مزبور پنجساعت قبل از ظهر از قراجلان سوار و عازم

شدیم. راه ما برخی صاف بود و بعضی ناهموار. تا اینکه در زیر درختی نشسته ناهار خورده درکنار رودخانه بود و یک سمت رود مزبور در بالای بلندی دهی است مسمی به‌چورکلی. بعد از ناهار قهوه خورده عازم راه شدیم. از قراجلان الی‌چورکلی چهار فرسخ است. راه ما درمیانهٔ دوکوهی است الی گردنه. ازگردنهٔ مزبورسرازیر شده به‌دهی رسیدیم به‌قوچ حصاری. پنجاه درب خانه دارد. چهار ساعت از ظهر گذشته وارد به‌ده مزبور شدیم. از قراجلان الی اینجا هفت فرسخ است.ده مزبور بازار و دکاکین و مساجد دارد لیکن حمام ندارد. در آنجا اسبان را عوض کرد روانهٔ راه شدیم. راه ما برخی بیشه و بعضی جنگل بود، و ازکنار رودخانه. تا اینکه به‌قهوه‌خانه رسیدیم. در بالای تبه واقع است. نان و قهوه خورده. از قوچ حصاری الی قهوه‌خانه سه فرسخ راه است. از آنجا سوار و در میانه دوکوهی سمت یمین ویسار سبزه و درخت بود. و برخی گود و بلند بود و قدری صاف بوده تا اینکه به‌گردنه رسیدیم. از آنجا بالا رفته قدری راه آمده. دره‌ایست سبز و خرم. رودخانه ازمیانهٔ آن دره می‌گذرد. پلی دارد. از پل مزبورعبورکرده سرابالا وسراشیبی بوده تا اینکه به‌منزل رسیدیم نیم از نصف شب گذشته وارد به‌منزل شدیم. اسم آن منزل طوسیه است. شب درآنجا مانده.

روز دوشنبه دوازدهم محرم‌مطابق غرهٔ نوانمبر عیسوی چهار ساعت قبل از ظهر ازطوسیه سوار شده عرض راه قدری ناصاف و برخی صاف بود تا اینکه درمیانهٔ کوه در بندی است یعنی قراولخانه است که چند نفر تفنگچی می‌نشینند کهٔ قطاع‌-الطریق نتوانند دست اندازی به‌قوافل و ارباب تردد نمایند. اسم دربند مسمی به کپی پلی ازطوسیه الی این دربند پنج فرسخ است. درآنجا قهوه خورده سوار و عازم راه شدیم. عرض راه قدری گود و بلند بود و ما ازمیانه دره می‌رفتیم. وارد به دهی شدیم که مسمی به‌حاجی حمزه بود. ازطوسیه‌الی اینجا هشت فرسخ است. شب درآنجا خوابیده

روز سه‌شنبه ۱۳ محرم شش ساعت قبل از ظهر از حاجی‌حمزه سوار. ازیک سمت رود خانه در میانه تنگ راه ما بود تا اینکه به‌گردنه رسیدیم مسمی به سریاشتق‌قیا. به‌قدر هزار زرع یازیاده از بالای گردنه سنگ را از باروت بریده و طرف رودخانه را دیواری ازسنگ وگچ ساخته‌اند. و زمین را ازسنگ وگچ سنگ کاری

کرده‌اند. از اول گردنه الی آخر به‌قدر یک میل راه فرش راه را سنگ کاری کرده‌اند از آنجا سرازیر آمده به‌طرف مشرق روانه شدیم. به‌منزلی رسیدیم که اسم آن عثمان جوق است دو ساعت ونیم از ظهر گذشته وارد به‌چاپارخانهٔ عثمان‌جوق گردیده از حاجی حمزه الی عثمان جوق هشت فرسخ است و بازار و دکاکین و کسبه و خانه‌های بسیار در آن است. شش مسجد و یک حمام دارد. پارچه کوهی است. خانه‌های چند در بالای آن است. اطراف آن در جاهایی که ممکن است که مردم داخل آن شوند دیوار کشیده‌اند که کسی داخل آن نشود.

روز چهارشنبه چهاردهم محرم الحرام چهار ساعت قبل ازظهر از عثمان جوق سوار و عازم راه شدیم. راه چندان صاف نبود لیکن در نهایت صفا و آب و درخت بود.

روز پنجشنبه ۱۵ محرم سه‌ساعت قبل‌از ظهر از آنجا سوار شدیم عرض راه صاف بود و بدون درخت بود. تا اینکه به کوهی رسیده سربالا شده. کوه کوچکی است. از آنجا قدری راه آمده از پایین گردنه باغات و بساتین است. الی اماسیه. داخل به‌شهر اماسیه شدیم. رودخانه‌ایست مسمی به‌طفات اویماقی. از میانهٔ اماسیه یعنی ازمیانه تنگ می‌گذرد.

روز جمعه شانزدهم محرم هفت ساعت قبل‌از ظهر از اماسیه سوار و از میانهٔ شهر عبور کرده وقتی که بیرون می‌آمدیم در یکی از خانه‌ها صدای ذکر می‌آمد. ازکسی استفسار نمودم مذکورساخت که این تکیه درویشان است و مشغول ذکر و وراد خود هستند.

روز شنبه هفدهم محرم از خواب برخاسته با سایر رفقا به‌حمام رفته. الحق دلاکان احمقی داشت. به‌هزار زحمت کیسه کشیده بیرون آمدیم. و از آنجا به منزل آمده در عرض راه بعضی از اهالی ایران را دیده و به‌منزل ما آمدند. از احوالات ایران از آنها استفسار نمودم. آنچه مذکور افتاده بود که فیمابین دولتین نزاعست. بالجمله روزشنبه در طفات مانده.

روز یکشنبه ۱۸ محرم پنجساعت قبل از ظهر از طفات بیرون آمده. قدری راه که از طفات بیرون آمدیم از رود طفات گذشته. قدری راه صاف بود و بیشه و جنگل و سبزه و سرازیر و فرح‌افزا. از میانهٔ تنگ و سرازیری گذشته عرصه‌ایست

وسیع. قدری آب و باتلاق و جوی و زراعت و مزرع شلتوك در راه ما بود، و بعد از آن رودخانه‌ایست مسمی به‌توخار. رود عظیمی است و آب آن تا کمر اسب می‌آید. می‌گویند رود مزبور از اینولا الی حوالی ارز روم به‌زراعات و طواحین عرض راه می‌افتد. از رود مزبور عبور کرده به‌فاصلهٔ نیم فرسخ وارد به‌ده نیکسار شدیم. دهی است در نهایت خوبی و صفا. در دامنهٔ کوه، در میانه دره‌ایست. رودی مسمی به کلکی از میانهٔ دره می‌گذرد. و از دو طرف دره مزبور باغات و خانه‌ها در درهٔ مزبور است. در این سفر مکانی به‌این خوشی تا به‌حال ندیده‌ام. جمعیت اینجا ارامنه و مسلمان است. بازار و دکاکین و ارباب صنایع بسیار دارد. مساجد و کلیسیا و قهوه‌خانه بسیار دارد.

روز دوشنبه نوزدهم شهر محرم به‌علت حاضر نبودن اسبها به‌تماشای قصبهٔ مزبور رفته. درکنار رود. در میانهٔ تنگ کارخانه و باغی است که پوست اسب و گامیش و گاو را مثل چرم همدانی دباغی می کنند. و پوست درخت را نوع غریبی می کوبند. درکنار رود جوی آبی بریده‌اند. چوب درازی مثل دنگ برنج کوبی ایران گذارده‌اند. یک طرف آن حوضهٔ چوبی چهارگوشهٔ دو زرع طول و یک زرع عرض و یک زرع عمق آن به‌دنگ مزبور چسبیده است. و طرف دیگر دنگ مزبور هاونی در روی زمین مملو از پوست درخت است. و سر دنگ دستهٔ بزرگی به‌عینه دنگ برنج کوبی متصل به‌آنست. و میانهٔ دنگ مزبور را نیز به‌طریقی وصل به چوب دیگر کرده‌اند که هر وقت از جوی داخل به‌حوض می‌شود یکسر آن سنگینی کرده سردنگ را به‌حدی بلند می کند که آب حوض خالی شود. بعد از ناهار از آنجا سوار و در دهی مسمی به‌بوخچلی منزل کرده. از نیکسار الی این ده هفت فرسخ است.

روز سه‌شنبه ۲۰ محرم سه‌ساعت قبل از ظهر از بوخچلی سوار شده لیکن نه مثل سایر روزها اسبی سوار شده. در این روز حیوانی نصیب من بیچاره گشته که نه اسب و نه یابو و نه قاطر و نه الاغ بود بالجمله یکساعت از نصف‌شب گذشته وارد به‌منزلی مسمی به‌قولی حصار شدیم. از بوخچلی الی اینجا چهارده فرسخ است.

روز چهارشنبه ۲۱ محرم به‌جهت نبودن اسب در آنجا معطل شده. قولی

حصاری نیز دهی است کوچک. در میانهٔ تنگ واقع است. باغات بسیاری دارد و رودخانه از میان تنگ می‌گذرد. دو ساعت از ظهر گذشته از آنجا سوار و عازم راه شدیم. خروج از ده مزبور قدری راه سرازیر در کناره رودخانه آمدیم. چون راه در اینجا دو تا می‌شود، یکی در کنارهٔ رود و باغات و دیگری از بالای کوه می‌رود به علت اینکه راه بالای کوه نزدیکتر یعنی دو فرسخ نزدیکتر بود، راه بالای کوه را ترجیح داده. گردنه‌ایست از آنجا بالا رفته و سرازیر شده. راه سه فرسخ همه در کنارهٔ رود و سنگلاخ و راه باریک و مشکل بود. راهی به‌این صعوبت تا به‌حال ندیده‌ام. و بعد از آن راه چندان ناصاف نبود تا اینکه دو ساعت قبل از صبح وارد به‌قرا حصار شدیم. از قولی حصار الی قرا حصار دوازده فرسخ است.

روز دوشنبه ۲۲ محرم تاتاران مذکور ساخته که راه مخوف است. و از هر کس مسموع می‌شد که فیمابین دولتین نزاع است. ما مصمم شدیم که بعد از این روزها سفر کرده و شبها منزل کنیم و فردا منزل نیز دور بود. لهذا این روز را در قراحصار توقف نموده که فردا دو ساعت قبل از طلوع سوار و به‌منزل دیگر رویم. اتفاقاً در این روز زفاف ابراهیم آقا مستأجر چاپارخانه بود و جمعی را به‌طلب عروس فرستاد. با مشارالیه گفتگوی و طریقهٔ مناکحه و دستور آنها درمیان آمد. مذکور ساخت که مدت سه سال است که مشارالیه دختری نشانلو(۱) کرده و الی حال مشارالیها را ندیده. بنده طریقهٔ نکاح انگریزی را مفصلا به‌او گفته. مشارالیه گوشی به‌بنده داده لیکن سراپا چشم و منتظر ورود عروس خود می‌بود. چیزی از حرف بنده دستگیر او نشد.

بالجمله روز جمعه بیست‌وسیم محرم هفت ساعت قبل از ظهر از قراحصار سوار شده. راه ماگود و کنارهٔ رودخانه و جنگل بود تا اینکه در کنارهٔ رودی ناهار کرده. از آنجا سوار و هنگام غروب آفتاب به‌دربندی رسیده مسمی به‌فندق‌بلی. ده نفر تفنگچی به‌جهت مستحفظ در اینجا شب و روز می‌نشینند. از قراحصار الی اینجا ده فرسخ است. از آنجا روانه. الی دو فرسخ جنگل بود. در میانهٔ جنگل تاتاری و چند نفر سواره دیده. هوا تاریک بود. ستی نامی یکی از ارامنه که در زبان انگریزی ماهر بود دیده چندان گفتگو با او نکرده. بعد از آن معلوم شد که

---

۱. نامزد.

سررابرت‌پرتل یکی از اهالی انگریز که مدتها در روس توقف نموده و به‌عزم سیاحت به‌ایران رفته مراجعت به‌ولایت خود می‌نمود به‌علت تاریکی هوا نه ما او را شناختیم و نه او ما را شناخت. از آنجا گذشته بعد از خروج از جنگل الی دو فرسخ راه آمده برشیران و یا قراجه شدیم. از قراحصار الی اینجا شانزده فرسخ است. هشت ساعت از ظهر گذشته وارد به‌آن شدیم. ده کوچکی است. دو مسجد دارد و اهالی آنجا مسلمان هستند.

روز شنبه بیست‌وچهارم محرم پنجساعت قبل از ظهر از قراجه‌لر سوار شده عرض راه برخی بیشه و جنگل بود. لیکن راه صاف بود تا اینکه به‌منزل رسیدیم. رودخانه کلکی دیلماقی از آن می‌گذرد. از رود مزبور گذشته یکساعت از ظهر گذشته وارد به‌منزل شدیم که مسمی به کرملی است. از قراجه‌لر الی کرملی پنج فرسخ است. ده مزبور خراب است. چند خانه دارد و یک مسجد دارد شب در آنجا خوابیده.

روز یکشنبه بیست‌وپنجم محرم شش ساعت از ظهر گذشته از آنجا سوار و به فاصلهٔ نیم فرسخی یک قصبه‌ایست بزرگ مسمی به‌چیفیک از میانه آن گذشته. عرض راه برخی صاف و بعضی ناصاف و جنگل و دره است. و سرابالاییست مسمی به‌المه درسی. جاییست مخوف بالجمله از آنجا خود را به‌منزل رسانیده که اسم آن قراقولاغ است. نه ساعت ازظهر گذشته وارد شدیم. ازکرملی الی اینجا چهارده فرسخ است. ده مزبور چندان بزرگ نیست و اهالی آنجا مسلمان هستند در آنجا مانده.

روز دوشنبه بیست‌ششم محرم هفت ساعت قبل از ظهر از قراقولاغ سوار شده عرض راه چندان ناصاف نبود. الی چهار فرسخی قراقولاغ دره‌ایست مسمی به شیطان درسی. جاییست مخوف. زیاده از همه جا خوف دارد. و دره مزبور چندان عمیق نیست. جوی آبی از میانه آن می‌گذرد. تا اینکه به کاروانسرایی رسیدیم مسمی به‌شواین‌خانی. کاروانسرای سربسته ایست. از قراقولاغ الی اینجا هشت فرسخ است. مطلقاً آبادی در آنجا نیست. ناهار خورده و بعد از آن الی سه فرسخی آش قلعه از رود فرات گذشته. به‌تدریج راه سراشیبی بود تا اینکه به‌منزل رسیدیم. اسم آن آش قلعه است. از قراقولاغ الی اینجا شانزده فرسخ است.ده بزرگیست.

جمعیت آن مسلمان و ارامنه هستند. دو مسجد و یک کلیسیا دارد.

روز سه‌شنبه ۲۷ محرم پنجساعت قبل از ظهر سوار و عازم شدیم. تبه‌ایست بالا رفته. مصطفی‌آقا از ما سوا شده به‌ارز روم رفته که جای از برای ما معین کند. از آنجا گذشته. رود فرات از سمت یمین ما می‌گذشت. و بعد از آن خود را به دهی رسانیدیم مسمی به‌آلچه. دهی است چندان آبادی ندارد. و از آنجا سواد ارز روم نمایان بود. جویی آبی از میانهٔ ده مزبور می‌گذشت. و آب گرمی هم دارد. و در این ده راهدار خانه‌ایست که کاروانانی که از اسلامبول می‌آیند یا از جای دیگر به‌اینجا آیند بارها آنها را سیاهه کرده یکنفر به‌همراه آنها فرستاده که داخل به‌گمرك نمایند. بنا به‌رسم معهود بنهٔ ما را نیز سیاهه کرده و یکنفر سواره همراه بنه مزبور نموده. از آش قلعه الی آلچه شش فرسخ است. و از آنچه الی ارض روم سه فرسخ است که همهٔ راه آنروز نه فرسخ است. از آنجا روانه شده. عرض راه صاف و بدون سبزه و درخت بود. تا اینکه به‌حوالی ارز روم رسیده. بارهای ما داخل به‌شهر شده، به‌گمرک‌خانه رفته و ما در خارج شهر مانده. در این اثنا برادرآقامحمدحسن—آقا کریم—نزدیک ما آمده ما را راهنمایی نموده داخل به‌منزل خارج شهر ارز روم شدیم. چون خوابگاه ما را به‌گمرك برده بودند، شب در جایی خوابیده. روز دیگر شخصی به‌عقب بنه خود فرستاده. رختخواب و صندوق خود آورده. چون خبری از صندوقهای ما نیامد که آیا وارد به‌بندر طرابزان شده یا نه و آقامحمدحسن خواست که فضولا و ضمناً کاری کند و عالیشان میرزاجعفر مهندس نیز عازم تبریز بود، یکنفر تاتار دیده قرار داد نمود که به‌همراه او به ایروان رود. بنده بعضی عرایض به‌خدمت اولیای دولت قاهره معروض و مصحوب عالیشان مشارالیه کرده. مشارالیه تدارك خود را دیده.

به‌تاریخ روز چهارشنبه پنجم شهر صفر چهار ساعت قبل از ظهر از ارز روم روانهٔ دارالسطنهٔ تبریز شده و به‌فاصلهٔ دو ساعت نوشته از بندر طرابزان رسید مشعر براینکه استاد محمدعلی و بارها وارد به‌بندر مزبور گردیده و پاشای آنجا را دیده نوشته که دولت عثمانی به‌همراه او کرده که بارها گمرك باز نکنند و پاشای مزبور نوشته به‌دست او داده. وقتی که نوشته را به‌گمرکچیان نموده مطلقاً ننوشته بودند که بارها را از گمرك گذرانند. لهذا در بندر طرابزان مانده‌اند و منتظر یکی از ماها

هستند. بناءعلیه میرزارضا مصمم به‌رفتن شده و مصطفی آقای تاتار را خواسته که به‌همراه برد. لیکن به‌جهت وصول اسب سه روز معطل مانده. بعد از آن اهالی چاپارخانه ارض روم در دادن اسب امتناع نموده. حرف آنها اینکه در فرمان شما آنچه نوشته‌اند باید از راه ایران اسب دهیم شما را حقی نیست که از راه طرابزان اسب دهیم. و رفتن آنها موقوف شده. بعد از آن میرزارضا راضی به‌آن شده که مال چارودار گیرد یعنی به‌کرایه روانه شود. شخصی مکاری و بنای این را گذارده که روانه شود. در این ضمن خبری رسیده که مالهای بنه ما از بندر طرابزان می‌آید. چند روزی منتظر آنها بوده تا اینکه در روز سه‌شنبه هجدهم صفر مستر هسیتر نام شخصی از اهالی فرانسه که به‌همراه استاد محمدعلی از اسلامبول رفیق شده به‌بندر طرابزان رفته و نه‌بار از بارهای استاد محمدعلی را به‌همراه آورده. شخص مکاری مذکور می‌ساخت که اهالی طرابزان یعنی گمرکخانهٔ آنجا را اراده اینکه هرکدام از صندوقهای ما را بازکرده و یا اینکه هرکدام را پانزده قروش بگیرد. و استاد محمدعلی شخصی را به‌نزد پاشای طرابزان برده دوکلمه نوشته خواهش نموده است به‌علت اینکه صندوقهای اسباب و اشیاء گمرکی ندارد لهذا امری نوشته که گمرکچیان چیزی مطالبه نکنند. و نیز ضامنی داده است که اگر پاشای طرابزان قبول نکند وجه گمرك این نه بارکه فرستاده است داده باشد. و خود مراسله به‌بنده نوشته که درصورتی که کاروان وارد شود پانصدوچندی قروش به‌ایشان از بابت کرایه داده باشم. لهذا مکاریان وجه از بنده می‌خواهند و بنده هم از بالای سرخدایی دارم.

و اما ارز روم پایتخت ولایت ارمن و از شهرهای مشرقی ترکیه است عرض شمالی آن به‌خط استوا بیست‌ونه‌درجه‌وسه‌ربع است. و طول آن را لندن چهل‌ویک درجه است. در دامنهٔ کوهی واقع است. و عرصهٔ وسیعی در مقابل آنست. هوای آن در زمستان بسیار سرد می‌شود. یعنی کمتر باران می‌آید و همیشه برف می‌بارد. درکوه‌های اطراف آن آبهای شیرین خوشگوار به‌هم می‌رسد. و شهر ارز روم قلعهٔ دارد و حصار به‌عقب یکدیگر و بروج آن مخمس است، با توپ لیکن خندق آن نه عمیق است و نه خوب و نه منتظم. اطراف قلعه خانه‌های بسیاری ساخته‌اند لیکن خواه شهر و خواه بیرون شهر خانه‌های کوچک وکهنه و

کوچه‌های کنده و مجموع مملو از سگان به‌هر اندازه و رنگ می‌باشند. عمارت پاشا و یا بیگلربیگی شهر در میانهٔ قلعه است.

و اما جمعیت ارز روم آنچه در کتاب نوشته‌اند هجده هزار نفر مسلمان و شش‌هزار نفر ارامنه و یکهزار نفر ازگریک هستند. مساجد و حمام و قهوه‌خانهٔ بسیاری دارد. در حمامها مثل سایر بلاد ترکیه ارامنه وگرجیه دلاك هستند. دو کلیسیا دارد. سنگ مس بسیاری ازکوهستان قریبه به‌اینجا آورده و اهالی ارامنه وگریک آنها را آب کرده مسینه آلات و ظروف دیگر می‌سازند. تجارت بسیاری از مس و پوست خز وکجن و مازوکه از جنگل قریبه اینجا به‌عمل می‌آید در اینجا می‌شود. و تجار بسیاری از ارامنه و ترکیه و ایرانی و تاتاریه در اینجا می‌نشینند. کاروانسرای اینجا کلا از بالای آن پوشیده. حجرات را به‌طریقی ساخته که تجار در زمستان به‌کمال استراحت می‌نشینند. حول‌وحوش اینجا مطلقاً باغی نیست و از سردی هوا باغ نمی‌شود. و میوه‌جات را از ولایات بعیده می‌آورند. بالجمله ولایت مزبور نه‌جای خوبی است و نه مدخل بسیاری دارد. و بعضی از بیحسابی ولایات ترکیه که به‌ما دست داد اینکه وقتی که از اسلامبول بیرون می‌آمدیم، صدراعظم دولت عثمانی نوشته به‌ماها داده که پاشای ارض روم صندوقهای ما را باز نکنند. و نیز نوشته به‌پاشای طرابزان نوشته بود. به‌علت اینکه پاشای طرابزان حضور نداشته بود اولا شرحی نوشته بودکه بارهای ما را بازکنند و استاد محمدعلی که به‌همراه بارها رفته بود شرحی به‌ما نوشته و مجدداً به‌حمایت کونسل فرانسه متوقف طرابزان به‌پاشای مزبور اظهارکرده که حسب الحکم صدراعظم صندوقها را نباید بازکنند. و معزی‌الیه شرحی به‌گمرکچیان طرابزان نوشته که صندوقها را باز نکنند. استاد محمدعلی به‌همراه آنها وارد به‌ارض روم گردیده صندوقها را به‌گمرکخانه برده. و از این سوما نوشتهٔ صدر را به‌نزد حافظ علی‌پاشا پاشای ارض روم فرستاده. مشارالیه از راه بدطوری و حرص مال دنیوی به‌خیال اینکه مبالغ خطیری گمرك خواهد گرفت خلاف حکم صدراعظم را کرده، حکمی به‌گمرکچی داده که اسبابهای ما را دیده گمرك گیرند. چند روزی ما سعی کرده فایده نبخشید. بالاخره موازی پنجاه صندوق را بازکرده پنج عدد دوربین پیدا کردند. هرکدام را سیصد قروش قیمت کرده‌اند. یکی آنها مال بنده

بود که دوباجاقلوونیم آنرا خریده بودم. و همچنین چند طبانچه و تفنگ که میرزاابوالحسن‌خان ابتیاع و ارسال دارالسلطنهٔ تبریز نموده هرکدام را مبالغی قیمت کرده. در معنی به‌جز بیحسابی و بدرفتاری منظوری ندارد. بنده به‌این فقیری راضی بودم که کتاب و صندوقهای بنده را ضایع نکرده به‌محض دیدن صندوقها و خاطرجمعی اینکه اجناس تجارت به‌همراه ندارم هر صندوقی سی قروش از بنده بگیرد. حال مبالغی ضرر آن به‌بنده رسید. و پنج صندوق بنده را بازکرده و شکستند. به‌علاوه اینکه خلاف حکم دولت خود راکرده قیمت آن یکتومان است پانزده تومان قیمت کرده و یکتومان گمرك آنرا می‌خواهد. و همچنین با سایر رفقا به‌این نحو رفتارکرده. ماکه از ارباب تردد محسوب می‌شویم لیکن با اشخاصی که در اینجا سکنی دارند اعم از تجار وکسبه و رعایا منتهای ظلم و تعدی و بدرفتاری و بیحسابی مرعی می‌دارد. این است طریقهٔ رفتار وکردار ناهنجار این شخص غیرعزیز.

پایان

فهرست نام جایها و کسان

توضیح : از ذکر و ثبت اعلام قراء و قصباتی که که در کشورهای روسیه تزاری و انگلستان است و همچنین اشخاصی که نامشان برسبیل اتفاق در متن آمده و یادآوری آن روشنگر موضوعی خاص نیست خودداری بعمل آمده است. ه.ش

آ ـ الف:

ب:

چ:

ف

ق

ک